

پیشگامان تصحیح و اعتدال روش و دیدگاه‌های آنان

ترجمه کتاب: (أعلام التصحيح والاعتدال)

تأليف

دکتر خالد بن محمد البديوي

ترجمه

إسحاق بن عبد الله العوضي

چاپ اول ۱۴۲۹/۱۳۸۷ هـ

شناسنامه کتاب

نام کتاب : پیشگامان تصحیح و اعتدال روش و دیدگاه‌های آنان.

مترجم : إسحاق بن عبدالله دبیری العوضی.

نویسنده : خالد بن محمد البدیوی.

ناشر : .

تیراژ : ۱۰,۰۰۰.

سال چاپ : ۱۳۸۶ هـ. ش برابر با صفر ۱۴۲۹ هـ. ق.

نوبت چاپ : اول.

آدرس ایمیل :

سایت‌های مفید اسلامی:

www.aqeedeh.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com

فهرست مطالب

ص	عنوان	م
۱۴	مقدمه	۱
۲۲	مبحث اول: تعریف امامیه	۲
۲۴	مبحث دوم: بیان عقاید خاص امامیه	۳
۲۴	عقاید خاص امامیه که آنها به آن تصریح می نمایند	۴
۲۸	عقاید خاصی که بسیاری از امامیه مخالفت خود را با آن ابراز می نمایند	۵
۴۳	مبحث سوم: فرقه‌های امامیه (دوره) معاصر	۶
۴۳	اول: اقسام امامیه به اعتبار اهل غلو و اعتدال	۷
۴۷	دوم: اقسام شیعه‌ی امامیه از لحاظ قول به جواز اجتهاد یا عدم آن	۸
۴۹	مبحث چهارم: پدیده تغییر در مذهب امامیه	۹
۵۱	تشیع صدر اول: از ولاء تا تفضیل	۱۰
۶۰	تشیع دوم: از تفضیل تا براءت	۱۱
۶۷	تشیع سوم: از توهین و براءت تا نص و عصمت	۱۲
۷۳	تشیع چهارم: از نص مطلق تا محدودیت به عدد دوازده	۱۳
۷۴	باب اول: شخصیت‌هایی که مذهب امامی را رها کرده‌اند	۱۴
۷۶	فصل اول: آیت الله العظمی ابوالفضل برقی	۱۵
۷۷	مبحث اول: زندگینامه ایشان	۱۶
۸۳	مبحث دوم: مراحل تحولاتش	۱۷
۸۳	مرحله نخست: برقی و تعصب امامی	۱۸
۸۶	مرحله دوم: برقی و اصلاح از طریق سیاست	۱۹
۹۰	مرحله سوم: برقی و اصلاح دینی	۲۰

ص	عنوان	م
٩٣	بلاهایی که برقی در این مرحله با آن روبرو شد.....	٢١
٩٨	مبحث سوم: اسباب تحولات برقی.....	٢٢
١٠٢	مبحث چهارم: نظریات اصلاحی برقی.....	٢٣
١٠٢	مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت.....	٢٤
١٠٢	مسأله اول: نسبت علم غیب به ائمه.....	٢٥
١١٣	مسأله دوم: امامان و تصرف در هستی (ولایت تکوینی).....	٢٦
١١٨	مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید الهی.....	٢٧
١١٨	مسأله اول: شرک در عبادت.....	٢٨
١١٩	مسأله دوم: شرک در طاعت.....	٢٩
١٢٢	مطلب سوم: دیدگاه برقی در مورد امامت.....	٣٠
١٢٢	اول: شورا اساس برگزیدن امام است.....	٣١
١٢٤	مناقشه برقی با ادله امامت.....	٣٢
١٢٤	آیه ولایت.....	٣٣
١٢٧	آیه بلاغ.....	٣٤
١٣٢	آیه تطهیر حدیث کساء.....	٣٥
١٣٧	دوم: عقیده امامیه با آنچه از ائمه ذکر شده مخالف است.....	٣٦
١٣٧	سخنان حضرت علی.....	٣٧
١٣٩	عدم آگاهی سادات اهل بیت نسبت به عقیده امامیه.....	٣٨
١٤٢	قیام بسیاری از بزرگان آل بیت و درخواست بیعت از مردم برای خود نه برای امامان.....	٣٩
١٤٩	عدم علم بسیاری از خواص (و نزدیکان) ائمه بنص امامت.....	٤٠

م	عنوان	ص
۴۱	مطلب چهارم: عقیده شیعه به مهدویت محمد بن حسن	۱۵۳
۴۲	مطلب پنجم: عصمت	۱۵۶
۴۳	مطلب ششم: بخش‌هایی از غلو در ائمه	۱۵۷
۴۴	مطلب هفتم: موضع‌گیری برقی در مورد شبهه تحریف قرآن	۱۶۴
۴۵	نظر برقی در مورد تأویلات فاسد	۱۶۵
۴۶	انتقاد برقی به علت دوری از قرآن	۱۶۶
۴۷	انتقاد او به ادعای ظنی بودن دلالت قرآن	۱۷۵
۴۸	مطلب هشتم: دیدگاه او در مورد صحابه	۱۸۰
۴۹	مطلب نهم: دیدگاه برقی در مورد خرافات	۱۸۷
۵۰	تأثیر خرافات بر تفکر مردم	۱۹۱
۵۱	تفاوت میان معجزات و کرامات و میان خرافات	۱۹۳
۵۲	فصل دوم: احمد کسروی	۱۹۵
۵۳	مبحث اول: زندگینامه او	۱۹۶
۵۴	مبحث دوم: نظریات کسروی	۱۹۷
۵۵	مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت	۱۹۸
۵۶	مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید عبادت	۲۰۱
۵۷	مطلب سوم: غلو در ائمه	۲۰۳
۵۸	تقدیس بارگاه‌هایی که امامان در آن دفن شده‌اند	۲۰۴
۵۹	مطلب چهارم: دیدگاه کسروی در مورد امامت از نظر امامیه	۲۰۶
۶۰	مطلب پنجم: دیدگاه کسروی در مورد مهدی	۲۰۹
۶۱	مطلب ششم: دیدگاه کسروی در مورد صحابه	۲۱۰
۶۲	مطلب هفتم: موضع کسروی در برابر خرافات	۲۱۱

ص	عنوان	م
٢١٣	مطلب هشتم: موضع کسروی در برابر عزاداری و مسائل مربوط به آن.....	٦٣
٢١٤	مبحث سوم: موضع گیری امامیه در برابر کسروی.....	٦٤
٢١٧	مبحث چهارم: بارزترین ملاحظات و انتقادات بر کسروی.....	٦٥
٢٣٠	فصل سوم: محمد یاسری.....	٦٦
٢٣١	مبحث اول: زندگینامه او.....	٦٧
٢٣٣	مبحث دوم: تحول فکری یاسری.....	٦٨
٢٣٧	مبحث سوم: نظرات یاسری.....	٦٩
٢٨	مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت.....	٧٠
٢٣٨	نسبت دادن علم غیب به غیر خدا.....	٧١
٢٣٩	نسبت دادن تصرف در هستی به ائمه.....	٧٢
٢٤٢	مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید عبادت.....	٧٣
٢٤٣	مخالفت های افراط گرایان در توحید عبادت.....	٧٤
٢٥٣	مطلب سوم: غلو در مورد صالحین.....	٧٥
٢٥٣	پیدایش غلو در اسلام و ابزار گسترش آن.....	٧٦
٢٥٤	مبارزه ائمه با غلو.....	٧٧
٢٥٥	انواع غلو.....	٧٨
٢٥٨	مطلب چهارم: تمسک یاسری به قرآن کریم.....	٧٩
٢٦١	انتقاد و نقد یاسری از قول به تحریف قرآن.....	٨٠
٢٦١	بعضی از علمای مذهب قائل به تحریف قرآن هستند.....	٨١
٢٦٦	مطلب پنجم: امامت.....	٨٢
٢٦٨	مطلب ششم: دیدگاه یاسری در مورد صحابه.....	٨٣

م	عنوان	ص
۸۴	مطلب هفتم: دیدگاه یاسری در مورد روضه و سینه‌زنی و.....	۲۷۱
۸۵	مطلب هشتم: دعوت یاسری به وحدت اسلامی.....	۲۷۳
۸۶	فصل چهارم: اسماعیل آل اسحاق علامه خوئینی.....	۲۷۷
۸۷	مبحث اول: زندگی علامه خوئینی.....	۲۷۸
۸۸	مبحث دوم: اسباب تحولات خوئینی.....	۲۸۴
۸۹	مبحث سوم: دیدگاه‌های خوئینی.....	۲۸۷
۹۰	مطلب اول: برخی مسائل متعلق به توحید.....	۲۸۷
۹۱	بارزترین مخالفات در باب توحید.....	۲۸۹
۹۲	مطلب دوم: دیدگاه خوئینی درباره امامت و مهدی.....	۲۹۴
۹۳	مطلب سوم: نقد خوئینی از موضع افراطیون در مورد قول به تحریف قرآن.....	۲۹۶
۹۴	مطلب چهارم: موضع‌گیری خوئینی نسبت به صحابه <small>رضی الله عنهم</small>	۲۹۸
۹۵	مطلب پنجم: راه رسیدن به وحدت اسلامی.....	۳۰۰
۹۶	فصل پنجم: احمد کاتب.....	۳۰۲
۹۷	مبحث اول: زندگینامه او.....	۳۰۳
۹۸	مبحث دوم: مراحل تغییر و تحول کاتب.....	۳۰۶
۹۹	مبحث سوم: نظریات و آرای احمد کاتب.....	۳۱۱
۱۰۰	مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت.....	۳۱۱
۱۰۱	نخست: انکار قول به ولایت تکوینی.....	۳۱۱
۱۰۲	دوم: اختصاص علم غیب تنها به خداوند متعال است.....	۳۱۳
۱۰۳	سوم: نهی از دعا و نیایش و مددجویی به از غیر خداوند.....	۳۱۵
۱۰۴	مطلب دوم: دیدگاه احمد کاتب در مورد قرآن.....	۳۱۷

ص	عنوان	م
۳۱۹	مطلب سوم: نظر وی در مورد اصحاب <small>رضی الله عنهم</small>	۱۰۵
۳۲۱	مطلب چهارم: نظر وی در مورد امامت.....	۱۰۶
۳۲۲	نخست: شورا عقیده اهل بیت است.....	۱۰۷
۳۲۵	دوم: از دیدگاه کاتب تفکر امامیه چگونه پدید آمد؟.....	۱۰۸
۳۲۹	سوم: مشکلات رویارویی با نظریه امامت.....	۱۰۹
۳۳۰	تحولات فکر سیاسی شیعه بعد از غیبت.....	۱۱۰
۳۳۴	مطلب پنجم: نظریه کاتب در مورد مهدویت محمد بن حسن.....	۱۱۱
۳۳۶	نقد روایت‌های تاریخی توسط کاتب.....	۱۱۲
۳۳۸	نقد شهادت و گواهی نایبهای چهارگانه توسط کاتب.....	۱۱۳
۳۴۱	بخش دوم: شخصیت‌های برجسته‌ای که در درون مذهب امامیه به اصلاح پرداخته‌اند.....	۱۱۴
۳۴۴	فصل اول: آیه الله العظمی محمد بن مهدی خالصی.....	۱۱۵
۳۴۵	مبحث اول: زندگینامه او.....	۱۱۶
۳۵۱	مبحث دوم: مراحل زندگی اصلاحی او.....	۱۱۷
۳۶۸	مبحث سوم: علل تغییرات و تحولات پسندیده وی.....	۱۱۸
۳۷۱	مبحث چهارم: نظریات خالصی.....	۱۱۹
۳۷۱	مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت.....	۱۲۰
۳۷۱	نسبت دادن علم غیب به امامان.....	۱۲۱
۳۷۶	یک قاعده مهم در تعامل با معجزات و کرامات به علم غیب تعلق دارد.....	۱۲۲
۳۷۸	نسبت دادن تصرف ائمه در هستی (ولایت تکوینی).....	۱۲۳
۳۸۲	مطلب دوم: مسایل مربوط به توحید عبادت.....	۱۲۴

م	عنوان	ص
۱۲۵	دعا و روی آوردن به غیرخدای متعال	۳۸۲
۱۲۶	شفاعت ائمه	۳۸۹
۱۲۷	مطلب سوم: غلو در مورد صالحین	۳۹۰
۱۲۸	مطلب چهارم: جایگاه قرآن	۳۹۵
۱۲۹	مطلب پنجم: دیدگاه وی در مورد خرافات	۳۹۸
۱۳۰	دیدگاه او در مورد جشن گرفتن عید نوروز	۳۹۹
۱۳۱	مبحث پنجم: دیدگاه امامیه در مورد خالصی	۴۰۲
۱۳۲	مبحث ششم: بارزترین اظهارنظرهای خالصی	۴۰۹
۱۳۳	فصل دوم: دکتر موسی موسوی	۴۲۰
۱۳۴	مبحث اول: زندگینامه او	۴۲۱
۱۳۵	مبحث دوم: دعوت او به اصلاح	۴۲۴
۱۳۶	مبحث سوم: آراء و نظریات موسوی	۴۲۸
۱۳۷	مطلب اول: مسایل مربوط به توحید	۴۲۹
۱۳۸	مطلب دوم: دیدگاه وی در مورد غلو	۴۳۲
۱۳۹	مطلب سوم: دیدگاه وی در مورد قرآن	۴۳۴
۱۴۰	مطلب چهارم: دیدگاه وی در مورد امامت	۴۳۷
۱۴۱	نظر موسوی در مورد تأخیر بیعت کردن علی با ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۴۳۹
۱۴۲	مراحل ترقی عقیده امامت در میان شیعیان از دیدگاه موسوی	۴۴۲
۱۴۳	مطلب پنجم: نظر وی در مورد مهدی	۴۴۸
۱۴۴	مطلب ششم: دیدگاه وی در مورد عقیده عصمت	۴۵۱
۱۴۵	مطلب هفتم: دیدگاه وی در مورد قول به رجعت	۴۵۲

ص	عنوان	م
۴۵۳ مطلب هشتم: نظر موسوی در مورد صحابه	۱۴۶
۴۵۷ دعوت او به تصحیح عقیده در مورد صدر اول اسلام	۱۴۷
۴۶۱ مطلب نهم: دیدگاه موسوی در مورد سوگواری‌ها	۱۴۸
۴۶۲ مبحث چهارم: دیدگاه امامیه در مورد موسوی	۱۴۹
۴۶۵ مبحث پنجم: بارزترین دیدگاه‌های موسوی	۱۵۰
۴۷۶ فصل سوم: آیه الله العظمی محمد حسین فضل الله	۱۵۱
۴۷۷ مبحث نخست: زندگینامه او	۱۵۲
۴۸۲ مبحث دوم: نظریات محمد حسین فضل الله	۱۵۳
۴۸۲ مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت	۱۵۴
۴۸۳ دیدگاه فضل الله در مورد ولایت تکوینی	۱۵۵
۴۸۴ پیامبر بین بشریت و خوارق عادات	۱۵۶
۴۸۵ افتخار به کمال عبودیت نه به ولایت تکوینی	۱۵۷
۴۸۶ معجزات در دست خداوند است	۱۵۸
۴۸۶ زندگی انبیاء و اولیاء مخالف با ولایت تکوینی است	۱۵۹
۴۸۷ یک شبهه و جواب آن	۱۶۰
۴۸۸ نسبت علم غیب به ائمه	۱۶۱
۴۹۰ مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید عبادت	۱۶۲
۴۹۰ دلالت کلمه توحید	۱۶۳
۴۹۰ تعریف عبادت	۱۶۴
۴۹۱ چه وقت انجام عبادت برای غیر خداوند شرک است؟	۱۶۵
۴۹۴ بررسی نظریه فضل الله	۱۶۶

م	عنوان	ص
۱۶۷	عبادت بین ترس و امید.....	۴۹۷
۱۶۸	دعا و خواندن غیر خدا.....	۴۹۹
۱۶۹	شفاعت و توسل به صالحین.....	۵۰۱
۱۷۰	نصوصی را که مخالفانش به آن استناد می کنند، چگونه تفسیر می کند؟.....	۵۰۶
۱۷۱	زیارت قبرهای اولیاء و اموری که در پی دارد.....	۵۰۸
۱۷۲	مطلب سوم: دیدگاه فضل الله در مورد عقیده تحریف قرآن.....	۵۱۱
۱۷۳	مطلب چهارم: دیدگاه فضل الله در مورد خرافات.....	۵۱۶
۱۷۴	مطلب پنجم: نظر وی در مورد اصحاب <small>رضی الله عنهم</small>	۵۱۸
۱۷۵	مطلب ششم: مسایلی در باب امامت.....	۵۲۰
۱۷۶	مطلب هفتم: مسایلی در مورد عصمت ائمه.....	۵۲۲
۱۷۷	مطلب هشتم: وحدت اسلامی از دیدگاه فضل الله.....	۵۲۶
۱۷۸	مبحث سوم: دیدگاه معاصرین امامیه در مورد فضل الله.....	۵۳۰
۱۷۹	مخالفان فضل الله.....	۵۳۰
۱۸۰	بعضی از سخنان مخالفان در مورد فضل الله.....	۵۳۱
۱۸۱	آیا مخالفان فضل الله در براندازی وی موفق شدند؟.....	۵۴۳
۱۸۲	موافقان فضل الله.....	۵۴۴
۱۸۳	مبحث چهارم: بارزترین دیدگاه های محمد حسین فضل الله.....	۵۴۸
۱۸۴	بخش سوم: بررسی حرکت و جنبش اصلاح و اعتدال در میان امامیه و دیدگاه اهل سنت در مورد آن.....	۵۵۲
۱۸۵	مقدمه.....	۵۵۳
۱۸۶	فصل اول: بررسی بارزترین انگیزه های اصلاح و تغییر به اعتدال و میانه روی.....	۵۵۷

ص	عنوان	م
۵۵۸	سبب اول: تأثیر قرآنی.....	۱۸۷
۵۵۹	سبب دوم: کوشش خود را فقط صرف حق کردن و با خداوند صادق بودن.....	۱۸۸
۵۶۱	سبب سوم: انگیزه امت و سعی و تلاش صادقانه آنها برای وحدت اسلامی.....	۱۸۹
۵۶۳	سبب چهارم: گفتمان موفق.....	۱۹۰
۵۶۵	سبب پنجم: تأثیر انگیزه‌ها و نمونه‌ها.....	۱۹۱
۵۶۶	سبب ششم: تسلط اهل مذهب.....	۱۹۲
۵۶۸	سبب هفتم: بحث بررسی خالصانه.....	۱۹۳
۵۶۹	فصل دوم: روش‌ها و اسلوب نقد شخصیت‌های اصلاحگر و میانه‌رو..	۱۹۴
۵۶۹	ارزیابی روش‌های نقدی تغییر یافتگان.....	۱۹۵
۵۶۹	روش کسروی.....	۱۹۶
۵۷۰	روش برقی.....	۱۹۷
۵۷۳	روش خالصی.....	۱۹۸
۵۷۳	روش خوئینی.....	۱۹۹
۵۷۴	روش موسوی.....	۲۰۰
۵۷۵	روش محمدحسین فضل الله.....	۲۰۱
۵۷۷	روش یاسری.....	۲۰۲
۵۷۷	روش کاتب.....	۲۰۳
۵۷۹	فصل سوم: دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد حرکت و جنبش اصلاح و اعتدال در میان امامیه.....	۲۰۴

م	عنوان	ص
۲۰۵	رابطه میان تقیه و حقیقت است	۵۷۹
۲۰۶	و جوب قبول کردن ظاهر	۵۷۹
۲۰۷	قبول ظاهر به معنی عدم احتیاط نیست	۵۸۱
۲۰۸	دیدگاهها و نظراتی که تقیه پذیر نیستند	۵۸۲
۲۰۹	بعضی دیدگاهها فقط بر تقیه حرام(دروغ) یا جهل حمل می شوند.....	۵۸۳
۲۱۰	راه‌های تعامل اهل سنت با بزرگان اصلاح و اعتدال	۵۸۳
۲۱۱	نخست: روش ملاح در ارزیابی خالصی	۵۸۵
۲۱۲	بارزترین دیدگاهها و اشارات نقدی ملاح	۵۸۷
۲۱۳	دوم: روش بدری در ارزیابی خالصی	۵۹۴
۲۱۴	همکاری بین بدری و خالصی	۵۹۶
۲۱۵	موضع‌گیری مشخص در برابر داعیان اصلاح و اعتدال.....	۵۹۹
۲۱۶	فصل چهارم: فایده‌های حرکت اصلاح و تعدیل	۶۰۷
۲۱۷	مبحث اول: ارشادهای حرکت اصلاح و اعتدال	۶۰۷
۲۱۸	مبحث دوم: کیفیت استفاده از حرکت اصلاح و دعوت به اعتدال.....	۶۱۱
۲۱۹	پایان	۶۱۷
۲۲۰	فهرست مراجع	۶۲۴

برای ارتباط با مترجم می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (۱۱۷۵۷)، ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)

www.aqeedeh.com

yad631@yahoo.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله وآله وسلم اما بعد:

اگر بگوییم که از مشرق کشور عربستان سعودی - همانجایی که اهل سنت و شیعه با هم زندگی می‌کنند - متولد و پرورش یافته‌ام به نظر خود سرّی را فاش نساختم‌ام. با وجود اینکه از یک خانواده احسائی و به ویژه اهل روستای هستم که نیمه‌ای از ساکنین آن شیعه می‌باشند. اما در طول عمر سی ساله خود تا چندی پیش جز اندکی از عقائد و رسوم آنان [شیعه] را نمی‌دانستم، و بارزترین چیزی که از آنان شناخته بودم همان بود که مرتب در مجالس و محافل بر زبان‌ها جاری بود که آنان دارای شبی به نام (شب خاموشی)^۱ می‌باشند که گفته می‌شد شیعه هر سال آنرا برپا می‌دارند و زنان و مردان با هم اختلاط نموده و چراغها خاموش می‌گردند، و گویند آنچه ذکر آن شرم‌آور است روی خواهد داد، و یا داستان مردی شیعی که قبل از اینکه به فردی سنی غذا تقدیم نماید با وی نیرنگ و خیانت می‌نمود و در خوراک و نوشیدنی وی چیزی می‌ریخت - و بدون ذکر سند ثابت کند و یا حداقل تعیین مکان واقعه نقل می‌گردید.

(۱) همچنین مردم نزد آن شب را به [ليلة الطففة] «شب تاریکی نام می‌برند و آنرا به شیعه نسبت می‌دهند و آنچه من به آن رسیده‌ام اینکه از اعمال قرامطه در زمان قدیم است و از اعمال امامیه نیست، و ذکر شده که حمدان قرمطی برای یاران خویش شبی تعیین نمود تا مردان و زنان با هم اختلاط نمایند و به خیال خود با این عمل میان آنان محبت و دوستی برقرار می‌نماید، که اینک جبائی قرمطی پیروان خود را در شرق جزیره دستور داد با به برپایی شبی به نام شب هرج و مرج [ليلة الافاضة] بپردازند و زنان و مردان با هم اجتماع نموده و چراغها خاموش شوند و بدون تشخیص و جدایی میان محرمات و حلالیات عمل جنسی انجام شود. برای اطلاع بیشتر نگاه: کتاب الحركات الباطنية، محمد خطیب، ص 165 - به نقل از تاریخ اخبار القرامطة ابن سنان وابن عدیم، ص 99-100 والاسماعیلیون في المرحلة القرمطية، سامی العیاش، ص 239.

همواره می‌شنیدم که فرزندان خویش را از اوان کودکی بر کینه و نفرت از اهل

سنت آموزش می‌دهند و در دل و درون آنان فرومی‌برند که ما [اهل سنت] سرسخت‌ترین دشمنان‌شان می‌باشیم، و اینکه برای جلوگیری و مصونیت از آزار آنان [اهل سنت] تا فراهم‌شدن فرصت می‌بایست با تقیه با آنان برخورد کرد و در فرصت ممکن از آنان انتقام گرفت.

و می‌شنیدم که همه شیعه، علی‌علیه السلام را عبادت و یا اله خویش می‌نمایند، یا اینکه بت‌پرست و گمراه و قبرپرست و کینه‌توز و انتقام‌گیرند، و چنانچه بر اهل سنت چیره شوند همگی را خواهند کشت ... و هرگز آنروز از سال ۱۴۰۷ هجری که دوازده سالم بود فراموش نخواهم کرد که من و سایر مردم از طریق شبکه‌های تلویزیون از طرف برخی فریب‌خوردگان شیعه حوادث تخریب و کشتار را در مکه مشاهده می‌نمودیم و ناراحتی شدیدم - بر خواهر و برادرم که همان سال برای ادای فریضه حج رفته بودند - به اوج خود رسیده بود، و از آن زمان نفرتم بر شیعه شدت گرفت - و از آنان احساس هراس می‌نمودم.

و در برابر این چهره تیره و تار که نسبت به شیعه در ذهنم جای گرفته بود، تصویر تابناک و درخشان برخی شیعیان با وفا همچون تصویر آن کشاورز با اخلاقی که مزرعه وقفی پدر بزرگم نگه داری و آبیاری می‌کرد - و با رعایت امانت کامل هر سال سهم مادر بزرگم را می‌آورد، و تا اینکه هم او و هم مادر بزرگم دارفانی را وداع گفتند - هرگز در ذهن فراموش نخواهم کرد.

و اگر فراموشم شود هرگز برخورد نیک فروشنندگان شیعه و صداقت آنان در بازار که از کودکیم با آن آشنا شده بودم - روزی که به علت اخلاص آنان در نصیحت و دلسوزی برای مشتری نزدشان به بازار می‌رفتم - فراموش نخواهم کرد.

خواننده عزیز ... بدان [در این یکی دو صفحه] صورتهای مختلف و متعارض برای شما ذکر نمودم، لیکن بیانگر صورتی تیره و یا غیر آشکار و یا گوئید صورتی متناقض

از شیعه در ذهن من و بسیاری از مردم است.

شگفت این که با این وجود فکر نمی‌کردم، - و با وجود همزیستی و نزدیکی‌شان با ما - روزی در گفتار یکی از شیعیان به تفکر پردازم چه جای اینکه در مذهب آنان تحقیقی بنویسم، و موجودیت کنونی‌شان را به دور از محتویات کتابهای قدیم و پیشین آنان نمایان سازم، و یا اینکه خود را وادار سازم تا به تحقیق از حقیقت تشیع پردازم.

تا اینکه خداوند خواست روزی به عنوان دانشجو در تحصیلات دانشگاهی در یکی از دروس قضایای کلامی در سطح کارشناسی ارشد در مقابل جناب دکتر محمد وهیبی در دانشگاه ملک سعود قرار گرفتم، و چون برای ما بیان کرد که در میان شیعه‌ی معاصر جهش‌هایی وجود دارند که به میانه‌روی و ترک خرافات و ارائه نظریاتی درخشانی در اصول و اعتقادی و فکری فرامی‌خوانند، ناگهان به خود آمدم و همواره آرزو می‌کردم تا محققین تلاشگر اهل انصاف اهل سنت بر این جریانات شناخته یافته و به صورت علمی و قابل اعتماد آنرا کنکاش نمایند، و به خاطر خدمت به امت اسلامی آنرا نشر دهند تا در ترمیم شکاف میان مؤمنین و توحید و صف [مؤمنین] ایفای نقش نموده، اختلاف تفرقه میان مسلمانان را ریشه‌کن سازد.

ناگهان ناخواسته به این احساس تمایل نمودم و بلافاصله به تدوین و بررسی نقشه‌های اولیه جهت تحریر و اجرا و عملی کردن آن شروع نمودم، و تصمیم خود به نوشتن این موضوع در این راستا را با دکتر محمد وهیبی در میان گذاشتم.

بعد از بهره‌مندی از تشویق و ترغیب و کمک استاد در آسانی نمودن سختی‌هایی که ممکن بود با آن مواجه شوم عملاً به جمع‌آوری اطلاعات و منابع و پرسش از اهل تخصص در این زمینه شروع کردم تا اینکه از حمد خداوند بعد از بررسی و تحقیق اندکی در اثنای سال تحصیلی به نتایجی توفیق یافتم که غیرمنتظره بود، و این نتایج همچون جرقه اول چراغ آرزو و امید را در درونم شعله‌ور نمود تا بتوانم به طرف دستیابی به این آرزو رفته و این عمل را در پایان‌نامه‌ای علمی و معتبر جامعه عمل بپوشانم.

و خدا را شکر عملاً با گام‌های مطمئن و استوار کارم را ادامه دادم و خداوند با

یاری خود مرا به چیزی نایل کرد که انتظار آنرا نداشتم، و آنچه با آن مواجه شدم مرا مبهوت و شگفت‌زده کرد. و با شخصیت‌های درخشان و برجسته در میان تشیع آگاهی یافتم که انسان پیرامونشان چیزی نتواند جز اینکه تلاش و جهادشان را تعظیم و تجلیل نماید. و جریان‌های میانه‌روی مشاهده کردم که در مبارزه با خرافات و اسطوره تلاش بزرگی از خودشان داده بود و دارای آرامی ارزشمندی بود که در برگرداندن امت به طرف اعتدال و ترک غلو حرکت می‌کرد، همچنین این شخصیات با تمام توان و نیرو به وحدت صف‌های امت بر هدایت و حق و نور تلاش و اقدامات علمی انجام می‌دادند، و در این راه از جانب مصلحت‌اندیشان و متعصبین کورکورانه مذهب به رنجها و عذاب و بی‌مهرهای فراوانی نایل می‌شدند، تا اینکه برخی به شکنجه، تبعید، زندان و مرگ هم دچار شدند، اما همواره آنرا نادیده و به اهداف خود ادامه می‌دادند، که خواننده در صفحات آتی با آنها آشنا خواهد شد.

- و در این هنگام به این نتیجه رسیدم که دو گروه - اعم از اهل سنت یا شیعه امامیه - در تعامل و برخورد با این شخصیات و منابع معتدل آنان که اگر در فضا و جو آزادی به آن اجازه فعالیت داده شود مردم به ویژه مسلمانان این کره خاکی به سوی آبادانی رفته و وضعیت جامعه دگرگون گردد.

با سپری نمودن هر روز به تأمل و خواندن می‌پردازم، به این باور و یقین می‌رسم که ما شدیداً نیازمند تحقیق و نگاه تازه‌ای پیرامون میراث فرهنگی و فکری فرق اسلامی کنونی و قدیم به دور از تعارضات و انگیزه‌های سیاسی یا حساسیت‌های حزبی و نژادی هستیم، بلکه تحقیقی موضوعی و واقع‌بینانه و فراگیر که هدف آن و تشخیص درد و شناخت از تلاش اعتدال‌پیشه‌گان و کشف داعیان تصحیح و اصلاح در طول قرون باشد، و با شناخت و نشر دانش واقعی و تلاش و سابقه درخشان آنان و بیداری نسل‌ها به رسیدن به نقاط مشترکی به وحدت و اتحاد مسلمانان، به ویژه

اتحاد میان فرقه‌های که مدت زیادی در انزوای فرهنگی و فکری و اجتماعی به سر برده‌اند، دست خواهیم یافت.

گمان می‌کنم که امروزه اگر افراد و گروهها در مسیر وفاق و اتحاد باشند به اذن خداوند قادر به محقق ساختن این امر شرعی متمدن خواهند بود، امری که آرزوی هر مسلمانی است، به ویژه در این دوره که راههای شناخت بسیار ساده شده، و وسایل ارتباطی بسیار زیاد شده، و هر محقق می‌تواند به راحتی و در سریع‌ترین زمان ممکن از منابع مختلف تحقیق کند.

و همواره از عمل گذشتگانمان و انصاف آنان نسبت به خصومشان و حُسن بررسی در صدد حرکت علمی و رعایت کامل امانت در برابر فرقه‌ها و گروهها در شگفتم، و کاش ما نیز در این زمینه بر روش آنان حرکت نموده و از آنان پیروی می‌کردیم، در این زمان آنچنان که معلوم است زیاد از مسیر آنان در این زمینه فاصله گرفته‌ایم، به عنوان مثال آنان فرقه خوارج را به ازارقه، صفریه و نجدات ... و فرقه زیدیه را به جارودیه و سلیمانیه و صالحیه .. و معتزله را نیز به بصریه و بغدادیه و ... تقسیم کرده بودند و تفاوت دقیقی میان هر جماعت و گروه‌های دیگری ذکر می‌کنند و در یک بررسی دقیق و بر مبنای عدل و انصاف اقدام نموده و سخن ناگفته‌ای را بر کسی تحمیل نمی‌کنند و با این حال هم از نیکی‌های طرف، نادیده‌گرفتن حقایق اغفال نمی‌کنند.

- مطلب تازه این تحقیق چیست؟

خواننده در این تحقیق به پاسخ سؤالهای زیر دست می‌یابد:
 بارزترین شخصیت‌هایی در میان شیعه در طول قرن اخیر که به اصلاح و اعتدال
 فراخوانده‌اند چه کسانی‌اند؟
 چه جریانهای فکری در میان شیعه در طول قرن اخیر به تصحیح و اعتدال
 فرامی‌خوانند؟
 آیا این اعتدال پیشه‌گان اصلاح‌گر از مذهب شیعه بیرون رفته‌اند و آن را رها
 نموده‌اند؟

هر کدام [از این اصلاح‌گران] به چه آراء و نظریات مهمی فراخوانده‌اند؟
 موضع‌گیری شیعه‌ی امامیه نسبت به این اعتدال پیشه‌ها و اصلاح‌گران چیست؟
 اهل سنت با دعوت‌گران اعتدال چگونه برخورد می‌کنند؟
 و هرگز ادعا نمی‌کنم که در این کار تحقیقی همه شخصیت‌های اصلاح و میانه‌روی
 را گنجانده‌ام، ولیکن امیدوارم توانسته باشم در گشودن باب تحقیق در واقعیت فکری
 گروهی دیگر که به علت اختلاف برخی مبانی آنان در زیر مجموعه اهل سنت فرا
 نمی‌گیرند زیرا تصمیم مخالفت و حکم به بدعت‌گذاری و یا تکفیر و بدون بررسی و
 شناخت همه‌جانبه مایه تأسف و جفاست، هم‌چنین بسنده‌کردن به تعریف پیشگامان
 گرامی متقدم این فرقه‌ها نقض به شمار می‌آید، زیرا واقعیت ثابت می‌کند که بسیاری از
 فرقه‌ها و ادیان، شاهد تغییرات - اعم از خوب یا بد بودن آن - بسیار بزرگی است،
 زیرا دنبال‌کردن تاریخی و عملی تاریخ جامعه حاکی از آنست که در میان پیروان هر
 فرقه در هر زمانی به علت عواملی کسانی یافت می‌شوند که توفیق می‌یابند که به
 تجدید موجودیت آن فرقه به سمت برتری و در احیای فطرت سالم و روشن کردن
 چراغ‌های خرد مردم به دور از تقلید مورثی و کورکورانه ایفای نقش نمایند، و همواره
 با خرافات و بدعت و انحراف اعتقادی آشکار پردازند، و پیروان و مریدان خویش را

با تمام ابزار ممکن به طرف حقیقتی که خود به آن نایل و اطمینان یافته راهنمایی نمایند، و در این زمینه می‌توانیم به علامه شوکانی اشاره کنیم که چگونه در یمن فرقه زیدیه را تحت تأثیر خود قرار داد.

و امیدوارم برادران اهل سنت تصور نکنند که من با صرف جمع‌آوری اسامی این شخصیتها و ذکر تحولات آنان می‌خواهم از دسته‌های مذهبمان جانبداری کنم، چون به اعتقاد من اینگونه جانبداری در استدلال و تحقیق اشتباه است، و همواره واقعیت بیانگر وجود تحولات و دگرگونیهای در هر طرف می‌باشد و اگر چنین روشی از جانبداری درست می‌بود کافران نیز در مورد مرتدین از دین، بر مسلمانان استدلال و فخر می‌نمودند، بلکه هدف [از ذکر اسامی و احوال این بزرگان] آگاهی بر نظریات و دیدگاهها و استفاده از تجربه این بزرگان است، و حال علی علیه السلام می‌فرماید: «همانا حق و حقیقت با مردان شناخته نمی‌شود، بلکه مردان با حق و حقیقت شناخته می‌شوند»، پس منهج درست اینکه اهتمام اساس مبتنی بر افکار و آرای مطروحه باشد، سپس بررسی افکار قطع نظر از صاحب آن مرا به واقعیت بیشتری در نظر و حکم بر هر شخصیت سوق می‌دهد.

در این تحقیق تلاش کرده‌ام با پیشگامان امامیه معاصر با ذکر نام و القاب‌شان که بیانگر رتبه و منزلت آنان در مذهب امامیه است نام ببرم مانند لفظ (آیت‌الله العظمی) که دلالت می‌نماید بر اینکه فرد مرجع تقلید است، و لفظ (سید) بر انتساب آل بیت است، و این القاب منزلتی دینی است [البته از دیدگاه آنان] که جایگاه عالم را نزد آنان بالاتر برده، لذا به ذکر چنین القابی پرداختم تا اینکه خواننده گرامی از جایگاه مذهبی هر کدام آگاهی یابد، با اینکه من با چنین القابی و یا لقبی مثل (حجت‌الله) و ... موافق نیستم زیرا هیچ بشری شایسته نیست که به چنین القابی نام برده شود.

در پایان از خداوند می‌خواهم که من و برادران محققم را به انجام خدمت به اسلام و مسلمین در هر مکان را موفق گرداند.

وصلی الله علی محمد وآله وسلم.

خالد بن محمد بدیوی

*** تعريف اماميه**

*** بارزترین عقائد خاص اماميه**

*** اقسام فرقه های اماميه معاصر**

*** پدیده تغییر در مذهب اماميه**

مبحث اول:

تعریف امامیه

علما و محققین - مخصوصاً علمای پیشین - در تعریف امامیه با هم اختلاف نظر دارند، به خاطر تعریف دقیق فرقه‌ی امامیه می‌بایست میان دو تعریف [عام و خاص آن] تفاوت قائل شویم.

و منظور از مفهوم عام [امامیه] آنچه که مجموعه‌ای از گروه‌های اثنی‌عشری و سایر فرق شیعه همچون زیدی^۱، اسماعیلی^۲ - و کسانی که بر امامت علی بعد از پیامبر ﷺ از طریق نص یا اشاره ایمان دارند - شامل می‌شود، و اکثر علمای متقدم^۳ از جمله محمد شهرستانی، ابوالحسن اشعری^۴ به سمت این تعریف [عام از امامیه] می‌گیرند، همچنین محسن‌الامین که او خود از محققین متأخر شیعه می‌باشد به این تعریف گرایش دارد، و کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه را در زمره امامیه قرار می‌دهد.^۵

شیخ مفید^۶ [از شیعیان] بیان می‌نماید که لقب امامیه در آغاز امر بر مفهومی عامتر

(۱) پیروان زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشند که در برتری علی بر سایر صحابه رضی الله عنهم و جواز امامت مفضول با وجود فاصل از دیدگاه زید پیروی می‌نمایند. نگا: مقالات الاسلامیین 1/ 136-150. ملل و نحل شهرستانی 1/ 179-188.

(۲) کسانی‌اند که امامت اسماعیل بن جعفر صادق بعد از پدرش قائل‌اند و دارای مذهب باطنی فلسفی‌اند و مشهورترین فرقه‌های آن عبارتند از: قرامطه، مبارکیه، مقلیه، دروز، قراریه، بهره، آغاخانیه، نگا: اصول الاسماعیلیه، سلومی و بیان مذهب الباطنیه و بطلانه، محمد بن حسن دیلمی 23-24.

(۳) اصول مذهب الشیعه 1/ 125.

(۴) مقالات الاسلامیین 1/ 89.

(۵) اعیان الشیعه 1/ 21.

(۶) او ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری ملقب به مفید و مشهور به ابن معلم و در زمان خود به مرجعیت شیعه نایل آمد و تصنیفات وی به دو بیست تألیف می‌رسد و در سال 413 هـ وفات نموده است. میزان الاعتدال 3/ 131 والذریعة إلى تصانیف الشیعه 1/ 302 و 509. الاعلام 7/ 21.

از اثنا عشری اطلاق می‌شد، و سپس از عامیت تغییر یافت و به گروهی واحد از مجموعه‌ای که تحت این لقب عام قرار می‌گرفت به کار رفت.

همچنین [شیخ] مفید در کتاب [العیون والمحاسن] ذکر کرده است که لفظ امامیه در آغاز امر شامل همه کسانی است که قائل به وجوب امامت و نص و عصمت باشن، و در کتاب خود - اوائل المقالات - توضیح داده است: بعد از آن دایره این لقب تنگ‌تر شده و علم و نامی تنها بر اثنی عشر گردید. و می‌گوید: لقب امامیه اگرچه در اصل بر کسانی گفته می‌شد که به گفتن سخنان مذکور - در امامت - تن داده باشند بدون اینکه خود متصف به آن شوند، و گروه‌هایی نیز تنها به علت صرف به وجود آوردن حرفهایی از این دست و بدون اتصاف و اعتقاد [کامل] به آن لفظ امامیه - با غلبه استعمال - بر آنان اطلاق شد، و این اسم در اصطلاح فقهاء و متکلمین به عنوان علم و نامی بر افراد - که در مورد امامت سخن رانده باشند - مذکور به کار رفت.^۱

از جمله کسانی که به اختصاص لقب امامیه بر - دوازده امامی - قائل می‌باشند عبدالکریم سمعانی^۲ و ابن خلدون^۳ مورخ و عبدالعزیز دهلوی^۴ - در کتابش به نام «التحفة»^۵ - و زاهد الکوثری، می‌باشند.

و در این بحث و تحقیق بر اصطلاح خاص در اطلاق لفظ امامیه بحث را ادامه می‌دهیم چون اصطلاح جاری میان عموم مسلمانان امروزی همین لفظ - امامیه - می‌باشد. و عقائد امامیه بر اساس آن تقسیم‌بندی می‌گردد.^۶

(۱) اوائل المقالات 44.

(۲) الانساب، سمعانی 1/344.

(۳) تاریخ ابن خلدون 1/20.

(۴) عبدالعزیز ولی‌الله نگا: مقدمه لقمان السلفی شرح کتاب بستان المحدثین 8 - 10.

(۵) مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 20.

(۶) نگا: موسوعة الادیان (دارالنفائس) 102.

مبحث دوم:**بارزترین عقائد خاص امامیه^۱**

معمولاً نویسندگان مجموعه‌ای باورها را در عقائد امامیه برمی‌شمارند و حال برخی از آن عقائد عده‌ای از [امامیه‌های] معاصر به آن اقرار نموده و بسیاری تلاش زیادی دارند تا آنرا - در مذهب امامیه - نفی نمایند، برای دقت بیشتر ترجیح می‌دهم که سخن از بارزترین عقاید خاص امامیه در دو محور باشد:

۱- عقاید و باورهای که امامیه به آن اعتراف می‌کنند.

۲- باورهایی که بسیاری از امامیه تلاش می‌ورزند تا آنرا از خود دور نمایند، و سخن را در نفی و یا اثبات عکس آن پی می‌گیریم.

بخش اول: عقاید خاص امامیه (که آنها به آن تصریح می‌نمایند).

اول: عقیده و باور به امامت.

که عبارتند:

- ۱- مقام و جایگاه امامت همچون نبوت مقامی الهی است، یعنی خداوند امامان را انتخاب می‌کند پس - با این وجود - پذیرش زمام حکومت و سلطه بر مسلمین در هنگام وجود امام جایز نیست.
- ۲- خداوند و رسول خدا بعد از پیامبر ﷺ امامان را تعیین کرده‌اند و فقط دوازده امام می‌باشد، اولین آنها علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرین‌شان مهدی محمد بن حسن عسکری است.

(۱) فرقه امامیه در ارتباط با خداوند، فرشتگان، قدر، پیامبران و سایر ابواب اعتقاد دارای باورهای می‌باشند و من در مقدمه ترجیح دادم که سخن درباره شاخص‌ترین عقیده آنان باشد به طوری که بتوان هر فرد امامیه را با داشتن چنین باوری از سایرین شناخت، و درباره عقاید مشترک آنان با سایر فرق بحثی به میان آورده نشده است.

٣- خداوند همچنانکه پیامبران و انبیای خود را با معجزات تأیید می نماید، ائمه را هم با معجزات تأیید می نماید.^۱

و ائمه براساس آنچه شیعه به آن معتقد است به ترتیب زیر می باشد!^۲.

م	نام امام	کنیه	لقب	تولد / وفات
۱	علی بن ابی طالب	ابوالحسن	مرتضی	۲۳ ق ۵ / ۴۰ ه
۲	حسن بن علی	ابومحمد	الزکی	۵۰-۲ ه
۳	حسین بن علی	ابوعبدالله	شهید	۶۱-۳ ه
۴	علی بن حسین	ابومحمد	زین العابدین	۹۵-۳۸ ه
۵	محمد بن علی	ابوجعفر	باقر	۱۱۴-۵۷ ه
۶	جعفر بن محمد	ابوعبدالله	صادق	۱۴۸-۸۳ ه
۷	موسی بن جعفر	ابو ابراهیم	کاظم	۱۸۳-۱۲۸ ه
۸	علی بن موسی	ابوالحسن	رضا	۲۰۳-۱۴۸ ه
۹	محمد بن علی	ابوجعفر	جواد	۲۲۰-۱۹۵ ه
۱۰	علی بن محمد	ابوالحسن	هادی	۲۵۴-۲۱۲ ه
۱۱	حسن بن علی	ابومحمد	عسکری	۲۶۰-۲۳۲ ه
۱۲	محمد بن حسن	ابوالقاسم	مهدی	

امامیه بر این باورند که محمد بن حسن (مهدی) در سال ۲۵۶/۲۵۵ متولد و تا کنون زنده می باشد.

دوم: عصمت امامان:

امامیه را اعتقاد بر این است که امامان مذکور و فاطمه همه معصوم می باشند، و

(۱) اصل الشیعة وأصولها 58.

(۲) نگا: أصول مذهب الشیعة الامامية، قفاری 129.

احتجاج می‌نمایند به اینکه عقل روا نمی‌دارد که مرجع احکام در معرض خطا و گناه

قرار گیرد، در غیر این صورت اعتماد به اقوال و افعال وحی حاصل نخواهد شد.^۱ عقیده عصمت از گناه در اول قرن چهارم به نفی جهل و نقص تغییر یافت تا اینکه بعد از آن به نفی سهو [اشتباه] نایل شد، و مجلسی مطلب مذکور را چنین بیان می‌کند که: یاران امامیه بر عصمت امامان از گناهان صغیره و کبیره - چه عمدی و غیر عمد، و یا از روی فراموشی - از هنگام ولادت تا مرگ اجماع نموده‌اند. مجلسی به صعوبت این نظر اعتراف نموده و می‌گوید: مسأله در اوج اشکال می‌باشد زیرا بسیاری از اخبار و نشانه‌ها بر صدور سهو از آنان دلالت می‌نماید، و اصحاب - امامیه - جز اندکی با او هم‌رأی می‌باشند.^۲ شگفت اینکه مجلسی اجماع - بر عصمت را - ذکر نموده و سپس این اشکال را مطرح می‌نماید، و عجیب‌تر اینکه برخی از بزرگان پیش از او نفی سهو - از ائمه - را از علائم اهل غلو به حساب می‌آورند.^۳ و حال عده‌ای از معاصرین به استناد برخی دلایل پرداخته‌اند که به نفی کامل عصمت منجر نشده، بلکه بیانگر مفهوم افراطی کمتری است، و با این وجود این جماعت گرایش تقلیدی سنتی را سخت انکار نموده‌اند.^۴

سوم: مهدویت محمد بن حسن و غیبت.

شیعه‌ی امامیه بر این باورند که مهدی منتظر در قرن سوم متولد شده است و او

(۱) نگا: الشیعة والتشیع، محمد الحسینی الشیرازی 65-66.

(۲) بحار الأنوار 25/350-351.

(۳) ابن بابویه قمی بزرگ شیعه می‌گوید: غلوگرایان و اهل تفویض - نفرین خدا بر آنان - اشتباه پیامبر ﷺ را انکار می‌کنند و محمد حسن بن ولید می‌گوید: اولین درجه غلو نفی سهو از پیامبر است، و من در تألیف (کتابی در اثبات سهو پیامبر ﷺ و ردّ بر منکرین آن از خداوند طلب پاداش می‌نمایم. من لایحضر، الفقیه 1/234).

(۴) نگا: مراجعات فی عصمة الانبياء، عبدالسلام زین‌العابدین، 541.

محمد بن حسن عسکری است و امام دوازدهم و آخرین امام در سلسله امامان مورد اعتقاد شیعیان است، باورشان بر این است که او - مهدی - بعد از ولادت از انظار غایب گشته و غیبت وی در دو مرحله انجام گرفته است.

اولین غیبت صغری از وفات پدرش عسکری تا سال ۳۲۹هـ به طول انجامید، و در این برهه از زمان مهدی با برخی از نوآب خود - که عبارتند از: عثمان بن سعید عمری^۱ و پسرش محمد^۲ و حسین بن روح نوبختی^۳ و علی بن محمد سیمری^۴ رابطه برقرار می‌کرد.

دومین غیبت! غیبت کبری است: و آن زمانی است که فرقه امامیه بر این باورند که مهدی خود در سال ۳۲۹هـ ورود خود را به آن اعلان نموده و تا آخرالزمان به اذن خدا ظهور نمی‌کند - و همچنین باورشان بر جواز رؤیت در این برهه منوط به دو شرط است: اینکه فردی که به ملاقات وی نایل می‌شود تا بعد از ملاقات او را نشناسد. و شرط دوم اینکه این ملاقات از لحاظ فقهی سودی ندارد پس هر کس حکمی را از مهدی نقل نماید او دروغگوست.^۵

مجلسی می‌گوید: مهدی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آن - غیبت - با بسیاری از شیعیان و غیره ملاقات داشته و نزد آنان نشانه‌هایی آشکار گشته که او مهدی است، و اگر اینکه وی هم‌اکنون برای تمام شیعیانش ناپیداست امتناعی نیست که گروهی از آنان او را ملاقات نموده و از گفتار و کردار وی بهره ببرند و آنرا پنهان دارند، کمااینکه بسیاری

(۱) عثمان بن سعید عمری کنیه‌اش ابو عمرو السمان، مشهور به زیات و أسدی، تاریخ وفات نامعلوم است. منتهی‌المقال 4/ 156.

(۲) محمد بن عثمان بن سعید عمری، کنیه‌اش ابو جعفر، وفات 304/305 نگا: منتهی‌المقال 6/ 108.

(۳) حسین بن روح نوبختی، کنیه ابوالقاسم، وفات 326 هـ / منتهی‌المقال 7/ 483.

(۴) علی بن محمد سیمری 329 هـ منتهی‌المقال 5/ 57 (تعلیق وحید البهبهانی 238).

(۵) نگا: المتأمرین علی المسلمین الشیعة 72-113.

از پیامبران و اوصیاء و پادشاهان و اولیاء چنین بوده‌اند، و به علت مصالح دینی که

مدنظر بوده است از بسیاری از مردم غایب بوده‌اند.^۱

اینها مهمترین عقاید خاص فرقه امامیه است که بخش عظیمی از نویسندگان و علمای معاصرشان به آن اعتراف می‌نمایند، و عقائد دیگری در زمینه الوهیت و ربوبیت و قدر و غیره نیز وجود دارند که با دیگران اشتراک دارند که ذکر آن در این مقدمه مناسب نیست، زیرا از ویژگی‌های خاص آنان نیست، اما آنچه لازم به ذکر است، و بر آن تأکید می‌شود اینکه این اصول سه‌گانه پایه‌های عقیده امامیه می‌باشند.

بخش دوم: عقاید خاص امامیه.

در برابر عقائدی که امامیه پای‌بندی خود را به آن اعلان می‌نمایند، از آن سو عقایدی هم هستند که بسیاری از معاصرین آنرا انکار و یا برخلاف بسیاری از کتب گذشتگان و نیز متأخرین تفسیر می‌نمایند، و عدل و انصاف مرا وادار می‌سازد تا در حکم بر تقیه‌بودن این مسائل درنگ و تأمل نمائیم، مخصوصاً اینکه علائم صدق و نزاهت علمی از جانب برخی از آنان نمایان است، گرچه در مورد برخی به دلایل آشکاری - بعداً خواهد آمد - یقین حاصل شده است که تقیه می‌نمایند.

عقائد خاصی که بسیاری از امامیه مخالف خود را با آن ابراز می‌نمایند.

اول: قول به تحریف قرآن.

با اطمینان به اینکه بیشتر شیعه امروزی به نقص قرآن باور ندارند، اما سخن نسبت تحریف به قرآن در مذهب امامی در گفتار مؤلفین پیشین و متأخرین^۲ به وفور یافت

(۱) بحارالانوار 108/51.

(۲) نکا: اصول مذهب شیعه، قفازئی، شیعه و القرآن، محمد مال الله، شیعه و قرآن، احسان الهی ظهیر، القرآن و علماء اصول الشیعة، یاسری.

می‌شود، فقیه شیعی مجلسی در مورد خبر روایت شده از [امام] صادق: که می‌گوید:
 إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ سَبْعَةَ عَشْرَةَ أَلْفَ آيَةٍ^۱.

قرآنی که جبرئیل عليه السلام نزد محمد صلی الله علیه و آله آورد (۱۷۰۰۰) آیه بود.

می‌گوید: پوشیده نیست این خبر و بسیاری از اخبار صحیح در نقص و تغییر قرآن صریح‌اند، و به نظر من اخبار در این زمینه متواتر المعنی می‌باشند، و ذکر تمام آنها خود موجب رفع اعتماد از اخبار می‌باشد، بلکه به گمان من اخبار - موجود - در این زمینه، کمتر از اخبار امامت نیست، یعنی اگر اخبار تحریف را مطرح نمایند امامت را چگونه با خبر اثبات می‌نمایند. و لذا نوری طبرسی تصریح نموده است: که علامه محمدباقر مجلسی تصریح می‌نماید به اینکه او به تحریف قرآن باور دارد^۲.

همچنین ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی^۳ و ابوالقاسم کوفی (۳۲۵) و غیره به این اعتقاد خطرناک اقرار نموده‌اند.

سؤال مهم در اینجا: موضع متأخرین امامیه در برابر این تهمت چیست؟

در جواب به این سؤال مهم چهار موضع آشکار برای برخی از معاصرین را نقل می‌نمائیم:

موقف اول: کسانی به اعتقاد خود تصریح می‌نمایند که قرآن تحریف شده است^۴.

و در رأس این متأخرین محمدتقی علی محمد نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ) است که

کتابی تألیف نموده و آنرا (فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب) نام

(۱) الکافی: ۲/ 28.

(۲) فصل الخطاب، مقدمه‌ی سوم، ص 26-31.

(۳) نگا: تفسیر قمی 1/ 10.

(۴) نگا: کتاب استغاثه 25.

نهاده است.^۱ همچنین علی تقوی اللکنهوی (۱۳۲۳هـ) در زمره تصریح‌کنندگان

به تحریف - قرآن - به شمار می‌آید،^۲ و عدنان بن علوی موسوی بحرانی (۱۳۴۸هـ) از برجسته‌ترین متأخرین است که ایمان خود را به اینکه قرآن موجود ناقص و از لحاظ لفظی تحریف شده است کتمان نکرده‌اند. می‌گوید: در نتیجه از طریق اهل بیت علیهم‌السلام اخبار فراوانی، بلکه متواتر است که قرآنی که هم‌اکنون در دسترس می‌باشد همان قرآنی نیست که کاملاً بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است، بلکه قسمتی از آن برخلاف آنچه خداوند نازل کرده است، و قسمتی هم تغییر یافته و تحریف شده است، و چیزهای زیادی - از جمله نام علی علیه‌السلام لفظ آل محمد علیهم‌السلام، اسماء منافقین و ... در جاهای فراوانی از آن حذف شده است، و [قرآن موجود] بر ترتیب مورد رضایت خداوند و رسول او نیست، و در تفسیر علی بن ابراهیم - نیز به تحریف قرآن تصریح شده - و بحرانی با آوردن نمونه‌هایی سخن خود را مورد تأکید قرار می‌دهد.^۳

آنچه قابل ملاحظه است اینکه این جماعت تواتر اخبار بر این اعتقاد خطرناک را نقل می‌کنند؛ و مرا به این سو فرا می‌خوانند که این گروه نمونه تفسیر قولی و صریح روایات موضوع بر ائمه اثبات‌کننده این عقیده فاسد به شمار آوریم.

موقف دوم: کسانی که تصریح می‌نمایند که قرآن تحریف نشده، ولی در مقابل به اموری معتقدند - که بیانگر قول به تحریف می‌باشد - همچون کسانی که از سوئی تحریف را نفی می‌نمایند و از جهتی دیگر در تحکیم دعای دو صنم قریش تلاش

(۱) لطف‌الله صافی تلاش نموده است تا این تهمت را از طبرسی دفع نماید و می‌گوید که طبرسی در کتاب خود خواسته تا با این تهمت [تحریف] مبارزه کند ولی علاوه بر خواندن محتوای کتاب صرف خواندن عنوان کتاب بیانگر ثبوت آن می‌باشد. نگا: مع الخطیب فی خطوط العریضة 71.

(۲) کتابی به نام تحریف قرآن - با زبان اردو - تألیف نموده است، نگا: الذریعه 304/3.

(۳) مشارق الشموس الدرية: عدنان البحراني 127.

می‌ورزند^۱ و این صراحتاً متضمن وقوع تحریف قرآن بر دست ابوبکر و عمر می‌باشد، به این معنی که قرآنی که ابوبکر رضی الله عنه جمع‌آوری کرده است تحریف شده است، و این ادعاء با تحکیم و امضای مجموعه‌ای از بزرگترین مجتهدان متأخر^۲ از جمله: آیت الله العظمی أبو القاسم خوئی^۳، آیت الله العظمی محسن حکیم^۴، و آیت الله العظمی روح الله خمینی^۵، آیت الله العظمی شریعتمداری - صادر شده است.

(۱) این دعاء مملو از لعن و نفرین بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است که از علی رضی الله عنه روایت می‌کنند و در آغاز آن می‌گویند: «خدایا دو بت قریش را نفرین کن، و نیز خدایا در مقابل هر آیه‌ای که (از قرآن) تحریف کرده‌اند آنان را لعنت و نفرین نما. نگا: المصباح ص 552-553. چاپ دوم انتشارات مؤسسة الاعلمی الشیعیة، بیروت، لبنان. و مجلسی در بحار الانوار (85/260-261)، احقاق الحق، قاضی نورالله حسینی مرعشی تستری 7/237.

(۲) نگا: وثیقه شماره (5) در کتاب مسألة التقرب بين أهل السنة والشيعة 2/330.

(۳) او آیت الله العظمی ابوالقاسم بن علی اکبر بن هاشم موسوی خوئی، در خوئی از توابع آذربایجان سال 1311 متولد شد، در سال 1328 همراه پدر به نجف مهاجرت کرد و به فراگیری علوم پرداخت و بعد از مرگ محسن الحکیم به مرجعیت نایل گشت در سال 1413 از دنیا رفت. کتاب زندگی‌نامه‌ی خوئی، احمد واسطی، نگا: المرجعية الدينية ومراجع الامامية 153-154.

(۴) آیت الله العظمی محسن بن مهدی بن صالح بن احمد بن حمود بن ابراهیم بن علی طباطبایی الحکیم در سال 1306 متولد شد. منسوب به مردی است که گویند در زمان صفویه طبیب بوده است لذا ملقب به حکیم است و مرجعیت در زمان وی دو بخش گردید شیعیان عراق از او تبعیت می‌کردند و شیعیان ایران از بروجردی تقلید می‌کردند. و چون بروجردی از دنیا رفت مرجعیت عام به وی برگشت و او دارای کتاب نهج الفقاهاة (مستمسک عروة الوثقی است در سال 1390 از دنیا رفت، نگا: اعیان الشیعة 9/575، الاعلام 5/290، یا سایت (اینترنتی معصومین): <http://www14.masm.com.aalam-balad/ib/ib.htm>.

(۵) او آیت الله روح الله بن مصطفی موسوی خمینی در سال 1320 هـ/ 1902 م متولد شد، در حوزه‌ی علمیه به فراگیری علوم پرداخت و در سال 1347 در حوزه‌ی قم مدرس فلسفه گردید و به علت فعالیت سیاسی به ترکیه و عراق تبعید گردید و پس از عراق به فرانسه تبعید شد. و به رهبری انقلاب ایران رسید و نظام شاه در سال 1357 هـ/ 1979 م سرنگون کرد و در سال 1368 هـ/ 1989 م دار فانی را وداع گفت. زندگی‌نامه‌ی امام خمینی از کتاب عادل رؤوف.

موقف سوم: صراحتاً تحریف قرآن را از مذهب - امامیه - نفی می‌نماید، و اهل

سنت را به این تهمت باطل متهم می‌نماید، و کسانی از آنان تلاش می‌نمایند تا تهمت تحریف را بر اهل سنت وارد سازند، و شاید این - خود - نوعی فریب باشد که دروغ بودن آن نمایان می‌گردد.^۱

موقف چهارم: کسانی‌اند با مخالفت خود با این سخن [تحریف] و به مخالفت با قائلین تحریف در مذهب امامیه تصریح نموده‌اند.

کسانی در زمره این گروه چهارم قرار می‌گیرند که دارای موقفی علمی در برابر این سخن منحرف می‌باشند، به طوری که مشاهده می‌گردد که آنان با دقت به وجود اقوال صریحی که به تواتر این سخن باطل نگریسته و به تخطئه قائلین به تحریف پرداخته‌اند و تعصب مذهبی آنان را از تخطئه این انحراف و قائلین آن باز نداشته است.

از جمله شخصیاتی می‌تواند در فهرست این طیف قرار گیرد - مرجع - تقلید راحل محمد خالصی: و مرجع - تقلید - معاصر محمد حسین فضل الله - و فقه الله - می‌باشد، و همچنین عبدالله ممقانی تصریح نموده است به اینکه طبرسی جسارت بزرگی مرتکب شده است که بر قول به اینکه قرآن موجود تحریف شده و ناقص است اصرار می‌نماید، و طباطبایی در شرح خود بر انوار النعمانیه گفته است: که قائلین - امامیه - به تحریف، تشخیص تفکیک اخبار صحیح و سقیم را از هم ندارند. و اهل اخبار را مورد نکوهش قرار داده است، و خلاصه علامه اسماعیل آل اسحاق مشهور به علامه خوئینی: - در صفحات بعد به ذکر وی پرداخته می‌شود - ذکر کرده است که نوری طبرسی و عباس قمی به سبب تأیید سخن تحریف - قرآن - از جانب برخی علمای امامیه با احکام تکفیر مواجه شده‌اند، و این حاکی از موضع‌گیری روشن او

(۱) از جمله‌ی آنان علی میلانی در کتاب تحقیق در نفی تحریف از قرآن شریف.

(۲) نگا: دایرة المعارف دنیائ قرآن، ص 101.

می‌باشد که می‌تواند در زمره صاحبان موقف چهارم به شمار آید. اما طبقه فرهنگی و عوام شیعه جای شگفتی نیست که اغلبشان قول به تحریف را انکار نموده و آنرا کفر آشکار به حساب می‌آورند، زیرا آنان از [چنین] اقوالی آگاه نیستند، کمالینکه گواهی برخی از کسانی که من دیده‌ام و به مذهب اهل سنت گرائیده‌اند اثبات می‌نماید که بسیاری از آنان ندانسته‌اند که فردی از بزرگان مذهب شیعه به این سخن - تحریف - قائل باشد، و شاید بتوان گفت کسانی که قول به تحریف قرآن را بر تمام شیعه تعمیم می‌دهند آگاه نیستند که به دوری فاصله - میان خود و کسانی که قصد گفتگو با آنها را دارند - تلاش می‌نمایند، چون این تعمیم - بر تمام - آن دسته فراوان از شیعه که به اساس این تحریف اقرار می‌نمایند به این اندیشه کمک می‌کند که مهاجمین اهل سنت جز دروغ و تشویش و ستیز با اهل بیت قصدی ندارند، در نتیجه به عدم اصلاح و افزایش فاصله و شکاف و ایجاد سوءظن به اصلاح‌گری اهل سنت می‌انجامد، و می‌بایست با رعایت عدل و انصاف آنرا بر همگان تعمیم نداده بلکه و با دقت و ریزبینی تمام مسأله را بررسی و به جای اعتماد مطلق بر سخن گذشتگان واقعیت اندیشه و تفکر آنان را واقع‌بینانه شناخت.^۱

دوّم: تقیه به مفهوم - مذهب امامیه - آن:

در تعریف تقیه ابن فارس می‌گوید: کلمه‌ای است مرکب از واو، قاف و یاء با هم بر دفع شیء یا غیر دلالت می‌نماید.
و ابن اثیر می‌گوید: تقیه اظهار خلاف آنچه در باطن [فرد] است.^۲
و علمای شیعه تقیه را تعریفاتی نموده‌اند مهمترین‌شان عبارتند از:
اول: تعریف شیخ مفید: تقیه کتمان حق و پنهان کردن اعتقاد در حق و کتمان کاری با مخالفین و ترک مخالفت آنان به آنچه ضروری دینی یا مادی به دنبال داشته باشد.^۳

(۱) مجمع مقایس اللغة 1064.

(۲) النهایه فی غریب الحدیث. 193/1.

(۳) شرح عقائد صدوق، 241. نگا: تشیع هاشم موسوی 222.

دوم: تعریف محمدرضا المظفر: تقیه کتمان کاری با مخالفین، ترک مخالفت و

پوشاندن اعتقاد و اعمال مختص از خود می‌باشد^۱.

آنچه در اینجا از دو تعریف پیشین قابل ملاحظه است [شیخ] مفید تقیه را به حالت ترس ضرر - دینی یا دنیوی - از مخالفین مقید می‌نماید، و اما مظفر آنرا بدون قید تعریف می‌نماید، لیکن طرف دیگر از (مخالفین) و اهل سنت که طبیعتاً آنان نزد امامیه جزو اولین مخالفین می‌باشند و بسیاری از متأخرین امامیه با احتجاج به اجماع مسلمین بر اصل اظهار کفر در حال ترس بر نفس به دفاع از اساس تقیه روی آورده‌اند،

كما اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (النحل: ۱۰۶).

«بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است».

و ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّهُ وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (آل عمران: ۲۸).

«مگر اینکه ظاهراً با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، در حالی که دل‌هایتان از آنان ناراحت است، (و این کار در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید، و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید) و خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست».

لیکن در برابر تصدیق آنچه این گروه بیان می‌کنند می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

۱- تفسیر تقیه مشروع در مذهب امامیه همچنانکه برخی کتابهای آنان ذکر می‌نمایند از این - تفسیر مذکور - گسترده‌تر است، و جدول زیر می‌تواند تا حدودی بیانگر تفاوت تقیه مشروع میان امامیه و اهل سنت باشد.

تقیه از دیدگاه امامیه	تقیه از دیدگاه اهل سنت
حکم آن: رکنی از ارکان دین است.	حکم آن: رخصت است و ترک آن برتر است.

(۱) عقائد امامیه ۱۰۸.

(۲) نگا: نقض الوشیعه محسن امین ۲۲۳-۲۴۱ - اصل شیعه و اصول آن ۲۵۰-۱۵۳ شیعه در احکام و عقائد

خود، قزوینی ۳۴۶. تحقیقاتی در حدیث و محدثین، هاشم حسینی، ۳۲۶.

<p>ابن بابویه: اعتقاد ما در تقيه این است که تقيه واجب و ترک آن به منزله‌ی ترک نماز است. (الاعتقادات ۱۱۴). از صادق: تقيه $\frac{۹}{۱۰}$ دین است و کسی که تقيه نداشته باشد دین هم ندارد. (کافی ۲/۲۱۷).</p>	<p>ابن بطال: اجماع بر این است کسی که بر کفر اکراه شود و قتل را - بر کفر - ترجیح می‌دهد او نزد خداوند از کسی که رخصت را انتخاب نموده بزرگتر و برتر است. (فتح الباری ۳۲۲/۱۲).</p>
<p>همیشه واجب است. ابن بابویه: تقيه واجب است ترک آن جایز نیست، مگر اینکه مهدی ظهور نماید. و هر کس قبل از ظهور وی آنرا ترک نماید از دین خداوند و کیش امامیه خارج گشته است، و با خدا و رسول و ائمه مخالفت ورزیده است. (الاعتقادات ۱۱۴-۱۱۵). حُر عاملی: باب، وجوب معاشرت با عامه (اهل سنت) به تقيه می‌باشد. (وسائل الشیعه ۴۱۲/۱۱). خوئی: اما تقيه با معنی اخص آن، یعنی تقيه از عامه (اهل سنت) به علت اخبار فراوان - بلکه ادعای تواتر اجمالی آن بر وجوب - واجب است» (التنقیح ۴/۲۵۴).</p>	<p>روشی عام نیست.</p>

نکته دوم: ما می‌بینیم برخی از بزرگان معاصر امامیه عمل به تقيه را از حالت ترس و ضرورت گسترده‌تر شرح می‌نمایند، مثلاً آیت‌الله العظمی محمد صادق روحانی، تقيه را به چهار بخش تقسیم می‌نماید، تقيه ترس، تقيه از روی اکراه، تقيه کتمانی، و تقيه سازشی^۱، و خمینی در رسائل خود^۱: مانند روحانی - به تقيه - قائل است،

(۱) رساله‌ای در تقيه - در کتاب امر به معروف و نهی از منکر ۱۴۸-۱۴۹ (نقل از اصول الشیعه ۱۳/ ۳۵۹).

کماینگه برخی فتاوی صریح معاصر بر به‌کارگیری تقیه در غیر مواضع ترس مانند

فتوا به جواز اقامه نماز به امامت غیر امامیه [سنی] به عنوان تقیه تصریح می‌نمایند.^۲

سوم: رجعت (بازگشت اموات به دنیا).

بازگشت اموات به دنیا قبل از روز قیامت، و برگشتشان به دنیا بعد از مرگ در مذهب امامیه فراوان - مطرح - است.^۳

شیخ مفید ذکر می‌کند که: رجعت شامل کسانی است که در ایمان به درجه عالی رسیده، و یا کسانی که در فساد به اوج رسیده باشند، هر دو گروه بعد از مرگ به دنیا برمی‌گردند^۴ و شامل ائمه و کسانی که مانند صحابه و کارگزاران بعد از آنها که امامت ائمه را سلب کرده‌اند، می‌شود، و هدف از رجعتی که ذکر می‌کنند انتقام ائمه از دشمنانشان می‌باشد^۵ اما موقف معاصرین در برابر رجعت به دو دسته تقسیم می‌شوند.

گروهی - جریان سنتی عام - آنرا اثبات می‌نمایند^۶، و گروهی هم مانند هاشم معروف حسینی به رجعت همه امامان معتقد نیست، بلکه تنها به رجعت مهدی معتقد است، و برخی هم مانند محسن امین و عبدالله نعمت آنرا - در زمره مسائل اختلافی در مذهب قرار می‌دهند، و عده‌ای نیز مانند محمدرضا مظفر گاهی آنرا نفی و گاهی

= (۱) نگا: رسائل خمینی (۱۷۴/۲).

(۲) از مرجع [تقلید] ابوالقاسم خوئی درباره‌ی نیاز جماعت با اهل سنت سؤال شد، جواب داد: در صورت تقیه صحیح است «کتاب مسائل و ردود ۱/ 26 [نظیر این سؤال از محمد رضا گلپایگانی نیز سؤال شده است که او هم همچون خوئی پاسخ داده است].

(۳) الايقاظ من الهجعة بالبرهان، حرّ عاملی به نقل از اصول مذهب اهل السنة 2 (1107).

(۴) اوائل المقالات 95.

(۵) الايقاظ من الهجعة 58.

(۶) مظفر در کتاب عقائد الامامیه ص 113 می‌گوید: رجعت از اصول واجب الاعتقاد نیست، ولیکن در همان صفحه می‌گوید: رجعت براساس اخبار متواتر از اهل بیت از امور ضروری است.

هم اثبات می‌نماید، به طوری که در یک صفحه واحد در یکی از کتابهای خود به نفی و اثبات آن می‌پردازد.

به آسانی نمی‌توان گفت که تمام کسانی که رجعت را نفی کرده‌اند از روی تقیه بوده است، زیرا برخی تحقیقات جزئی و آشکاری دارند، و هم‌چنین کسانی که با آن مخالفت ورزیده‌اند به شیوه علمی آنرا ردّ نموده‌اند. پس بهتر است گفته شود کسی که قول به رجعت را از اساس در مذهب امامیه نفی می‌نماید، او یا [از رجعت در مذهب] بی‌خبر است، و یا تقیه به کار می‌برد، و عده‌ای آنرا مسأله‌ای مورد اختلاف و غیر لازم قرار داده و سپس ردّ آنرا ترجیح داده است، عمل او در این زمینه بیانگر عدم ممارست و ناآشنایی وی با تقیه می‌باشد.

چهارم: بداء [با مفهوم لغوی آن] بر خداوند.

از جمله اصولی که شیعه‌ی امامیه به آن اعتراف می‌نمایند عقیده بداء می‌باشد، ولیکن موضع اختلاف میان امامیه و مخالفان در مفهوم واقعی مورد نظر شیعه از بداء می‌باشد و همین مطلب مرا به این سو فراخوانده تا در بخشی که بداء را نفی می‌نمایند سخن گوئیم به طوری که بسیاری از محققین شیعه تعریف خاصی از بداء ارائه می‌دهند که از لحاظ لغوی با مدلول آن مخالف است.

کلمه «بداء» در زبان عرب بر دو امر دلالت دارد:

۱- ظهور بعد از خفاء.

۲- پیدایش و اظهار رأی جدید.

و هر دو رأی باطل است، و خداوند از آن منزّه است، چون مستلزم سبقت جهل و حدوث علم است، و اینها بر خداوند (جلّ جلاله) محال است^۱.

و چون در مسأله بداء به روایات امامیه و فراوانی آنها بنگریم و معنی لغوی معروف این لفظ را با روایات تطبیق دهیم، می‌بینیم معنی بسیار ناپسند و زشتی به

(۱) لسان العرب 14/66، صحاح 6/278.

خداوند نسبت داده می‌شود، و این موجب جواز محکوم ساختن این نطفه خطرناک

از جانب تمام فرق اهل سنت گشته است، ولکن در مقابل، فرقه امامیه در پی این می‌باشد که معنی دیگری برای بداء ابداع نمایند، که با معنی لغوی مخالف باشد، تا به طریقی خود را از هلاکت و دست‌پاچگی نجات دهند، ابن بابویه قمی (قرن ۴) معنی بداء را با بدء (به معنی آغاز) تأویل می‌نماید.

و چنین تفسیر می‌نماید که خداوند می‌تواند خلق شیء را آغاز نماید و آنرا قبل از شیء (بودن) ایجاد نماید، سپس آنرا معدوم ساخته و خلقی غیر از آن - شیء اول - را آغاز نماید، و شاید - میزان - بعد خود را از مدلول کلمه احساس کرده باشد و بداء، را با نسخ تفسیر می‌نماید، سپس به اثبات معنی بداء برگشته، و می‌گوید: از قبیل قول عرب است: بدالی شخص فی طریقی - یعنی فردی بعد از اینکه پنهان بود سر را هم پیدا [سبز] شد - او بعد از پریشانی و دست‌پاچگی آشکار به سخن زشت و ناپسند برگشته است!

سپس [خواجه] نصیر[الدین] طوسی در قرن هفتم به انکار عقیده بداء از نظر امامیه روی آورده و آنرا از اخبار آحادی قرار داده که به آن عمل نمی‌کنند^۱. ولیکن مجلسی در قرن (۱۱) بعد از طوسی آمده تا اشتباه طوسی را تثبیت نماید، و آنرا بر عدم احاطه طوسی به اخبار حمل و نسبت می‌دهد^۲، اما مازندرانی می‌گوید: انکار بداء خاص محقق طوسی نیست، سپس اسامی کسانی که عقیده بداء را از ائمه نفی کرده‌اند برمی‌شمارد؛ و می‌گوید: از جمله - سید مرتضی: در الذریعه و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در العده و التبیان و جبر الامه و آگاهترین دانشمند امت بعد از

(۱) اصول الشیعه ۲/ 1135.

(۲) تلخیص محصل: طوسی 250، شرح اصول کافی، محمد مازندرانی 4/ 232.

(۳) بحار الانوار 4/ 123، نگا: اصول مذهب شیعه 2/ 1142.

معصومین ع علیهم السلام شیخ علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی او - حلی - در بحث چهارم از فصل اول در کتاب نهاییه الاصول گفته است: ... نسخ بر خداوند جائز است؛ زیرا حکم آن تابع مصالح عباد است - بداء بر خداوند روا نیست - چون بر جهل و یا بر فعل زشت دلالت دارد؛ و این دو در حق خداوند محال و ناممکن اند سپس همینطور صاحب تفسیر مجمع البیان و ابوالفتوح رازی این رأی نقل نموده اند.^۱

معاصرین امروزی بداء را چنین تفسیر می کنند که از قبیل آن است که خداوند شیء را مخفی نموده سپس آنرا آشکار می سازد، و به این معنی نیست که چیزی بر خداوند پنهان بوده سپس عکس آن برایش بر ملا می گردد.^۲ بداء را به معنی آشکارسازی تفسیر می کنند، از جمله این معاصرین مرجع - تقلید - متأخر ابوالقاسم خوئی است و می گوید: بداء به معنی که شیعه امامیه به آن قائل است از ابداء در حقیقت به معنی اظهار است، و اطلاق لفظ بداء بر آن - ابداء و اظهار - مبتنی بر تنزیل است و اطلاق آن هم به سبب مشاکله - لفظی - است^۳ و استاد جعفر سبحانی! می گوید: آشکارا معلوم است هدف شیعه امامیه از این کلمه (بدالله) معنی لغوی آن نیست زیرا این معنی - همچنانکه پرسشگر اعتراض نموده - مستلزم نسبت جهل به خداوند است.^۴

بنابراین بداء از نظر شیعه امامیه چیست؟ و به چه حوادثی مربوط می شود؟
ابوالقاسم خوئی تبیین نموده است که بداء در آنچه محو و اثبات آن صحیح باشد

(۱) شرح اصول کافی، مازندرانی 4/ 232-233.

(۲) نگا: الدین والاسلام 173، اصل الشیعه، 314، کاشف الغطاء - الشیعه والتشیع، شیرازی 69 - نقض الوشیعة: محسن عاملي 496-498، عقائد الامامیه، مظفر 48-50.

(۳) البیان فی تفسیر القرآن 410.

(۴) نگا: قضاء و قدر، سبحانی 147-148.

از مسائلی که در صحف فرشته‌ای در ليله القدر^۱ مقادیر سالانه در آن نگاشته می‌شود

– واقع می‌شود و این [نوع] قضاء نزد برخی شیعیان به «قضاء توقیفی – یا به «لوح محو و اثبات» نام‌گذاری شده است، و آنچه بداء (محو و اثبات) به آن راه نمی‌یابد برخی آنرا به قضاء حتمی» – که در لوح المحفوظ است – نام نهاده‌اند.

برای مثال خوئی و برخی معاصرین احادیث بداء و نه حتی مشهورترین روایاتی را – همچون روایتشان از صادق «ما بداء الله شیءٌ مثل ما بداء فی إسماعیل» و یا روایت «ما عبد الله بمثل ما عبد بالبداء»^۲ – که اهل سنت در ردّ بر آنان مورد استمساک قرار می‌دهند – ردّ نمی‌کنند، بلکه تمام این روایات را چنین توجیه می‌کنند که چون مؤمن به امکان تغییر برخی قدر اعتقاد یابد باب امید بر وی گشوده شود و ناامیدی از وی رخت بر بندد، شأن و منزلت این روایات همچون منزلت احادیثی است که به عنوان اسباب افزایش عمر یا روزی ذکر می‌شود.^۳

البته برخی اینگونه بداء را در شمار تقیه به حساب می‌آورند، و چنانچه گفته‌اند این نوع – تفسیر از بداء – برای خروج بحران و چالش رذالت قول به اصل مفهوم بداء از قبیل تحول فرهنگی مطلوب در مذهب – امامیه – است، به تحلیل و ارزیابی دقیق‌تری نیاز است، البته ناگفته نماند این – گونه – تحول‌تازگی ندارد بلکه سابقه طولانی دارد.

دو نکته در این مسأله قابل ملاحظه است:

اول: تأکید و پافشاری شیعه‌ی امامیه بر اختصاص بداء در زمره اصول دین و قرار دادن آن در – جدایی از سایر صفات – ابواب الهیات، گرچه در کل، فردی از مسلمین با

(۱) نگا: کلام خوانساری ۲/ 445.

(۲) نگا: توحید صدوق / باب بداء 272 ط 1386 هـ.

(۳) نگا: البیان فی تفسیر القرآن 409-410، قضاء و قدر سبحانی 144-145.

مفهوم مذکور مخالفتی با آن ندارند، اما اختصاص ذکر آن بیانگر آن است که اصل موضوع بداء از مسائلی است که با سایر مسلمانان اختلاف دارند، و می‌توان گفت در این مسأله با وجود بقای بر اینکه از لحاظ شکلی و ظاهری به عنوان اصلی از اصول آنان است، اما تحول [تغییر بیش‌نسبی] مطلوبی در این مسأله به وجود آمده است.

دوم: جوّ و فضای زمانی که قول به - مسأله - بداء در آن نمایان شد حاکی از معنا و مفهومی است که امامیه معاصر [از بداء] نفی می‌کنند، زیرا قول بر بداء به سبب مرگ اسماعیل بن جعفر: پدید آمد، و شایع شده بود که او امام منصوب علیه می‌باشد، اما مرگ وی نظریه نص - به امامت - را به چالش کشاند و برخی متکلمان برای رهایی از چالش مذکور نظریه - بداء را پدید آوردند.^۱

سخن آخر اینکه کسی انکار نمی‌کند که خداوند متعال قادر است، محو و ثابت نماید، تفاوت ندارد آنرا نسخ یا بداء و ... بنامیم، لیکن می‌بایست اخبار را از آن استثناء کرد. چون محو و رفع خطر ملازم جهل یا دروغ است، یعنی می‌گوئیم: از اینکه خداوند خبر دهد که بهشت چنین اوصافی داراست، و یا پیامبری را نام ببرد و حتی اینکه امامی را منصوب نماید، سپس از گفتار - و عمل - خود برگردد [پشیمان شود] محال و غیرممکن است، زیرا موجب دروغ یا جهل و حدوث علم به برتر است، لذا جمهور فقها و متکلمین اخبار را از مسائل جوازالنسخ استثناء نموده‌اند.^۲

برای محدودیت گفتگو میان امامیه و مخالفان در مسأله بداء می‌بایست گفتگو را در چارچوب قضایای معین - که آیا سخن مذکور که در بسیاری از روایات ذکر

(۱) اصول مذهب شیعه، 2/1146.

(۲) نگا: روضة الناظر ابن قدامه 1/290 و إحكام الفصول: الباجی 399، کما اینکه دیگران جوانز منسوخ شدن اخبار در آینده را جایز دانسته‌اند. نگا: بحرالمحیط 4/99 و المعتمد 1/521 و (العدة 3/835) و (الاحکام آمدئ 3/144). در حالیکه رازی جواز مطلق. نسخ اخبار را ترجیح داده است، نگا: المحصول رازی

شده همان سخن متأخرین است یا خیر؟ - محدود ساخت.

مخالفان امامیه بر همسانی بودن سخن قدیم و جدیدند، امامیه قائل به تفاوتند و تلاش اثبات آن برعهده امامیه، با علم به اینکه هم‌اکنون قائل به - بداء به معنی باطل آن، نیستند - زیرا ما اتفاق داریم که روا نیست که امری بر خدا نمایان شود که او - از قبل - ندانسته است، و به نظر من [نگارنده] دلیل تراشی برای اثبات تفاوت سخن متقدمین و متأخرین امروزه سودی جز زخم زبان ندارد، و بیان صحیحی بر دیگران نیست، پس با این وجود این شیوه - سخن و استدلال - تعصب به بار آورده و ریشه پیروی از هوی و آرزو را تحکیم می‌بخشد. هم‌چنین اگر امامیه اقرار نمایند به اینکه برخی روایات با وجود اشاراتی به ظهور قول به بداء بر مفهومی منحرف و فاسد دلالت دارند و آنان چنین مفهومی را نپذیرفته و آنرا به اهل غلو نسبت دهند، نیک و [مطلوب] می‌بود، و نزاع و کشمکش در این مسأله از بین می‌رفت، و اختلاف در مسائل آشکار دیگری باقی می‌ماند، مخصوصاً اینکه از امام صادق: روایت شده است: هر کسی تصور کند که خداوند در چیزی بداء [ندامت] بر وی آشکار شده است چنین فردی از دیدگاه ما به خدا کفر ورزیده است. و نیز فرموده است: هر کس تصور کند که خدا در چیزی بدا برای وی حاصل شده و قبلاً آنرا نمی‌دانسته، من از وی تبری می‌جویم.^۱

مسأله دوم: آیا بداء در باب اخبار نیز وارد گشته و یا به عبارت دیگر، آیا اخبار خداوند به امری [تعلق] می‌گیرد، سپس به عنوان بداء خلاف آن اظهار و واقع شود؟ و آیا این [مسأله] در عقیده امامیه جائز است یا خیر؟
چنانچه [در جواب] بگوئیم آری؛ اقرار می‌نمائیم به اینکه خداوند علم نداشته سپس علم پیدا کرده؛ و یا اینکه برخلاف واقع خبر داده یعنی [نعوذ بالله] دروغ گفته

(۱) اکمال الدین 69-70.

و همچنانکه ذکر شد خداوند از آن منزّه است. و امامیه می‌بایست به توضیح این مطلب پردازد.

مبحث سوم:**اقسام فرقه‌های امامیه [دوره] معاصر**

شیعه‌ی امامیه اثناعشری یکی از فرقه‌های بزرگ شیعه می‌باشند^۱، و این گروه هم به جریانهای متعدد معاصر تقسیم می‌گردد. جهت تقسیم دقیق‌تر می‌توان آنرا به اعتبارات مختلف تقسیم‌بندی کرد.

اول: اقسام امامیه به اعتبار [اهل] غلو^۲ و اعتدال.

برخی از علماء لفظ غلات، [غلوگرایان] را بر گروهی از طرفداران ائمه که در باب ربوبیت و الوهیت دچار غلو شده‌اند - اطلاق نموده‌اند، به این معنی آنان برخی صفات خداوند را برای مخلوقات خدا به کار برده‌اند - از جمله ابوالحسن اشعری و ابن تیمیه و رازی، شیعه را به سه بخش تقسیم نموده‌اند:

اول: غالیان (باطنیه مانند سبائی‌ها و اسماعیلی).

دوم: امامیه رافضی.

سوم زیدی.

برخی با افزودن کیسانیه آنها را به چهار بخش تقسیم کرده‌اند، و در واقع تشیع دچار تغییرات فراوانی شده است. برخی جریانات آن به سمت باطنیه گرائید، و برخی هم از آن روی برتافته، و در میان این دو جریان درجاتی [متفاوتی] از غلو و اعتدال وجود داشته‌اند.

می‌توان شیعه‌ی امامیه معاصر را به اعتبار غلو به [دسته‌های] زیر تقسیم کرد^۱:

(۱) مسعودی که او نویسنده‌ای شیعه‌ای می‌باشد، ذکر می‌کند: که فرقه‌های شیعه 73 فرقه‌اند (مروج الذهب

221/3). هم‌چنین نوبختی می‌گوید: که شیعه بیش از شصت فرقه‌اند (نگا: فرق الشیعه نوبختی).

(۲) غلو: تجاوز از حد مشروع. نگا: الغلو فی الدین: الغریانی 11.

۱- امامیه غلوکننده.

کسانی اند که پیامبر ﷺ و امامان آل بیت را به برخی خصایص و صفات خاص خداوند وصف می نمایند.

غلوکنندگان در میان امامیه معاصر از لحاظ شدت غلویشان متفاوتند، می توان [گروه] شیخیه را از عالی ترین امامیه های معاصر دانست زیرا پیرو افکار فلسفی باطنی حلولی می باشد و به علت شدت غلویشان بسیاری از بزرگان شیعه ای امروزی با آنان جنگیده اند. شیخیه^۲ جریانی است که هم اکنون در مناطق کرمان، تبریز، کویت، حجاز

⁼ (۱) نگا: مقالات الاسلامیین 1/65-66، 88، 138) و مجموع فتاوی ابن تیمیه 13/43، اعتقاد فرق المسلمین و المشرکین 77.

(۲) شیخیه پیروان شیخ احمد احسائی (1166-1214 هـ) می باشند که مذهب خود را بر پایه های اثنی عشری بنیان نهاد ولیکن جهت فلسفی باطنی به خود گرفت و گفت انبیاء و ائمه جلوه های تجلی خداوند دارند و انبیاء و ائمه از لحاظ ظاهری متفاوت، ولی از لحاظ باطنی متحدند، زیرا خداوند در همه ی آنان متجلی است و بر این اعتقادند که خداوند در [وجود] شیخ احمد احسائی تجلی یافته است، و لذا می گویند که شیخ احمد احسائی مؤمنی کامل است؛ و رجعت را چنین تفسیر می نمایند که در شیخ احمد و کسانی که بعد از او می آیند تجلی یافته است. و همچنین معاد جسمانی را انکار نموده و به تناسخ ارواح معتقد می باشند و با گمان تنزیه خداوند از حرکت تمام خلق و آفرینش را به ائمه نسبت می دهند. و در مورد احمد احسائی اختلاف [نظر] است، گفته اند اهل یکی از روستاهای احساء (حجاز) به نام مطیوفی است، - و عده ای - بنا بر تحقیق مستشرقین - گویند در اصل کشیش از ترانسفال است که طبق نقشه ترسیم شده برای افساد عقاید مسلمانان از اسپانیا به شرق فرستاده شد، اما آنچه نویسندگان شیعه بر آن اتفاق نموده اند اینکه او در سن (40) سالگی به کربلاء و نجف آمده و نزد بحر العلوم و شیخ کاشف الغطاء به تعلیم پرداخت و از آنان اجازه [آموزش و افتاء] اخذ نمود و از تمکن مالی فراوانی برخوردار بود که موجب شک در امر [مأمور بودن] وی می گردد، و شیعیان درباره ی شیعه موضع گیری مختلف گرفته بر خسی مانند میرزا محمد شهرستانی در کتاب (تریاق قارون) و محمد مهدی قزوینی در کتاب «تجلی حقیقت بر فرقه ی شیخیه» و میرزا محمد تقی برغانی قزوینی که یکی از پیروان بابیه او را در حال نماز خواندن کشت و حاج ملا جعفر استرآبادی و محمد خالصی و دیگران شیخیه را به تکفیر و تضلیل منسوب نموده اند، و عده ای مانند علی بلائی در مورد احسائی سکوت نموده؛

و غیره وجود دارند گرچه جریانی کوچک‌اند؛ اما از لحاظ تأثیر تبلیغاتی از قدرت

مالی فراوانی برخوردارند، و غلو در نزد عموم امامیه - در پذیرش بسیاری از مراجع معاصر برای برخی افکار غلوآمیز مانند نسبت تصرف در هستی برای امامان (ولایت تکوینی) و نسبت علم غیب برای ائمه و توجیه عبادت مانند سجود و طواف برای غیر خدا - با درجه‌ای پائین‌تر از شیخیه ظاهر می‌گردد.

۲- امامیه که غلو ندارند.

کسانی‌اند که افکار غالبان در ابواب ربوبیت و عبادت را نمی‌پذیرند، بلکه تشیع را پذیرفته و قائل به نص [انتصاب] بر امامان دوازده‌گانه و عصمت آنها می‌باشند، ولایت تکوینی و دعاء غیرخدا و یا سایر انحرافات را انکار می‌نمایند، بلکه مراجع و طلایه‌داران این فکر از توحید امامان دفاع می‌نمایند، و خلاصه - با وجود تفاوت آراء میان خود - به امامیه به دور از شرکيات فرا می‌خوانند.

این گروه گرچه قول به عصمت را - که نوعی تجاوز از معیار اهل سنت است چون افراط و زیاده‌روی در تقدیس می‌باشد - پذیرفته‌اند، ولی بدون شک هم‌سطح غلو در ابواب ربوبیت و عبودیت نیستند، زیرا منظور از عصمت ائمه یعنی منزله دانستن آنان از اشتباه و خطا که در میزان و معیار اهل سنت افراط در تعظیم به شمار می‌آید، ولیکن سؤال مهمی که باید مطرح شود اینکه آیا قول به عصمت شرک و یا کفر به شمار می‌آید!؟

برای پاسخ به این سؤال می‌بایست بدانیم شرک: همسانی مخلوق با خالق در آنچه

= و کسانی مانند محمدحسین کاشف‌الغطاء در مورد وی اعتدال نموده، ولی محمدحسین طالقانی به دفاع از افکار احساسی پرداخته است. نگا: اصول مذهب الشیعه، 1/ 136-137 الموسوعة المسیره 2/ 1803، روضات الجنات 1/ 94. علماء الشیعه 177-192، شیخیه، طالقانی 333-334.

که از ویژگی‌های اوست؛ و کفر یعنی انجام دادن آنچه که با دلیل ثبت شده است، که فرد از دین اسلام خارج می‌شود. با توجه به آنچه ذکر شد معلوم می‌گردد که ادعای عصمت برای کسی با دلیل عصمت وی ثابت نشده باشد گرچه مخالف حقیقت شرعی است اما قول به آن شرک به حساب نمی‌آید، زیرا عصمت از ویژگی‌های [اختصاصی] خالق نیست، بلکه برخی مخلوقات مانند فرشتگان و انبیاء نزد برخی از گروه‌های اسلامی به آن (عصمت) متصف می‌شوند، و قول به عصمت گرچه غلو می‌باشد، اما کفر به شمار نمی‌آید، لیکن از دیدگاه اهل سنت قول به عصمت به منزله رسیدن به درجه نبوت و تکذیب نصوص است که بر وقوع اشتباه از انبیاء دلالت می‌نماید، چه برسد به امامان، لازم به ذکر است که اهل سنت کفر را با صرف لوازم قول و بدون التزام فرد به آن لوازم ثابت نمی‌کنند، بلکه لوازم را ذکر می‌نمایند تا بر فساد قول استدلال نمایند، با این توضیح می‌دانیم قول به عصمت تنها به معنی کفر و شرک نیست، بلکه صورتی بزرگ از صورتهای غلو و افراط است که مخالف شرع است که صاحب آن [از دایره اسلام خارج نمی‌شود]، برخلاف غلو در الهیات، مثلاً در عبادت غیر خدا، یا چیزی از افعال خاص خداوند - مانند روزی، احیاء - به غیر خداوند نسبت داده شود.

امید است این رساله بتواند برخی از رموز این فکر به دور از غلو در الهیات را نمایان سازد، مرجع [عالیقدر] آیت الله محمد خالصی و اتباع وی، و مرجع [عالیقدر] محمد حسین فضل‌الله و مقلدان وی و برخی رموز فرهنگیان ایرانی از قبیل دکتر علی شریعتی و دیگر داعیان اصلاح [طلب] در میان شیعه از این طیف و فکر به شمار می‌آیند.

با کمال تأسف این فکر [مترقی به نسبت شرایط] با مبارزه با فکر تقلیدی و سنتی

(۱) این تحقیق (پایان‌نامه) از برخی رموز این فکر پرده برمی‌دارد و امیدوارم که آغازگری برای دنبال کردن واقعیت بیشتری از جانب مخالفان باشد.

میان شیعه مواجهه بوده و از جانب بسیاری از اهل سنت مورد جفاء و بی‌لطفی قرار می‌گیرد، و این دو معضل بزرگ اثر خود را در تقریب صفوف امت به سوی اعتدال و رهاکردن غلو و خرافات به تأخیر می‌اندازد.

دوم: اقسام شیعه‌ی امامیه از لحاظ قول به جواز اجتهاد یا عدم آن^۱.

اصل در این زمینه بر جواز اجتهاد است، زیرا ابواب فروع است ولی از این لحاظ که با مذهب امامی و عقیده به امامت ارتباط می‌یابد و شایستگی‌های مجتهد را در فتره غیبت امام دنبال می‌کند [از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است] و به تازگی اختلاف در این زمینه شدت بیشتری به خود گرفته است.^۲

شیعه‌ی امامیه از نظر جواز اجتهاد به دو بخش تقسیم می‌شوند:

۱- اخباریه: به سبب اعتمادشان بر اخبار وارده در اصول چهارگانه خود و منع اجتهاد و ترک استدلال به قرآن و عقل و اجماع به اخباریه موسوم گشته‌اند. هم‌چنین فراگیری اصول فقه را صحیح نمی‌دانند چون از دیدگاه آنان اجتهاد مقابله با معصوم - در یکی صلاحیات خاص وی که تقریر احکام است - می‌باشد، نویسندگان کتابهای اصلی حدیث قابل اعتماد در مذهب - امامیه - مانند حر عاملی نگارنده وسائل الشیعه، کاشانی صاحب «الوافی» نوری طبرسی نگارنده: «المستدرک» و ابن بابویه قمی نویسنده کتاب (من لا یحضره الفقیه) - بیشترشان از [گروه] اخباریون می‌باشند، هم‌چنین محمد حسین آل کاشف الغطاء - نگارنده اصل الشیعه و اصولها -

(۱) اصول چهارگانه عبارتند از: کافی، التهذیب، الاستبصار، من لا یحضر، الفقیه، و محمدصادق الصدر در این باره می‌گوید: شیعه بر مقرر بودن کتب چهارگانه اجماع دارند و به صحت تمام روایات آن قائل‌اند. اصول مذهب الشیعه . 1/ 22 به نقل از کتاب الشیعه آیت‌الله صدر 127.

(۲) همان مرجع 1/ 141 - 147.

از متأخرین اخباری می‌باشند^۱ هم‌چنین آل عصفور در بحرین از بارزترین خانواده‌هایی‌اند که هم‌اکنون مذهب اخباری را ترویج می‌نمایند.

۲- اصولیون: به گشودن باب اجتهاد معتقدند، با قرآن و سنت و عقل و اجماع بر احکام استدلال می‌نمایند، هم‌چنین برخلاف اخباریون احادیث وارده در اصول اربعه را به صحیح، حسن، موثوق و ضعیف تقسیم بندی می‌نمایند، و برخلاف اخباریون تقلید از مرده را جایز نمی‌دانند.^۲

بیشترین حرکت‌های اصولیون در میان اثنا عشری است، و از برجسته‌ترین بزرگان معاصر آنها بروجردی، محسن‌الحکیم، ابوالحسن اصفهانی، خمینی، ابوالقاسم خوئی و محمدباقر صدر، سیستانی، خامنه‌ای، محمدحسین فضل‌الله و ... می‌باشد.

در اوائل قرن یازدهم هجری اختلاف میان اصولیون و اخباریون به اوج خود رسید استرآبادی^۳ (اخباری) برخی مراجع اصولی را تکفیر نمود.^۴

سپس بعد از وی فیض کاشانی از وی تبعیت کرد، ولیکن متأخرین علمای امامیه تلاش نمودند از میزان این اختلاف کاهش دهند تا باب طعن و سرزنش در میان شیعه و رهبران طرفین (اخباری و اصولی) گشوده نشود، اینها [که ذکر شد] تقسیماتی مرتبط با اعتقاد امامی بود، هم‌چنین به اعتباراتی دیگر تقسیماتی دیگری مطرح است که چندان ارتباط زیادی با مسأله اعتقاد ندارد و در این جا نیازی به بیان

(۱) همان مرجع 1/141-142.

(۲) مرجع سابق.

(۳) میرزا محمد امین استرآبادی متوفای سال (1021هـ) به زندگی‌نامه وی در مقدمه محقق کتاب منهج المقال مراجعه شود.

(۴) بحرانی ذکر کرده که استرآبادی اولین کسی است که باب طعن در اصولیون را گشود و اختلاف میان اصولیون و اخباریون قدیمی است، نگا: لؤلؤة البحرین 117، الملل و النحل 1/203.

آن نیست^۱.

(۱) نگا: حدائق، کاشف الغطاء 1/167، اعیان الشیعه، محسن الامین 17/453-458، عبدالله بحرانی در کتاب: منیة الممارسین، نقل از اصول مذهب الشیعة 1/146.

مبحث چهارم:

پدیده تغییر در مذهب امامیه

از پدیده‌هایی که برای دنبال‌کننده تاریخ مذهب امامیه جلوه‌گر است، پدیده تغییر و دگرگونی مستمر است، و این مذهب مراحل متعددی پشت سر گذاشته است تا به شکل کنونی تکامل یافته است، و با این وجود پیوسته در معرض پذیرش اثرپذیری از افکار و تغییرات دیگری است که با شکل‌های گوناگون جلوه می‌کنند.

قبل از اینکه بر تاریخ تغییر مذهب امامیه نظری بیفکنیم، می‌بایست بدانیم که تشیع در کوفه از مراحل آغازی آن نماینده [شاخص] نظر عمومی شیعه‌ی (امامی) بود، گرچه تشیع در مناطق دیگر از قبیل یمن، خراسان، بحرین (شرق جزیره به طور کلی) از اهمیت به سزائی برخوردار بود، اما تا زمانی طولانی کوفه به عنوان مرکز اصلی باقی ماند، و برخی از غالیان دروغ‌پرداز - از دوری مکانی کوفه - از اهل بیت سوءاستفاده و بهره‌برداری کرده‌اند، و تلاش نموده‌اند به اسم آل بیت غلو را گسترش دهند، اما عموم شیعیان در مدت زمانی بسیاری از آن افکار را نپذیرفته‌اند.

خواننده عزیز باید بداند که تعیین کوفه به عنوان ریسمانی برای دیدگاه عموم شیعه اهمیت زیادی دارد چون بررسی فکر عمومی تشیع در برهه‌های تاریخی سر نخ و مبنایی برای تکامل مذهب شیعه‌ی امامی و تمییزی میان فکر کلی و فکر نادر و تازه در هر مرحله می‌باشد.

آنچه برای ما معلوم می‌سازد که کوفه عرصه‌ی تغییرات عقاید شیعی بوده است، فریاد امام زاهد زین‌العابدین علی بن الحسین: است که رو به اهل عراق نموده و فریاد برمی‌آورد: ای مردم، ما را با روش اسلام دوست بدارید، نه با روش بت پرستی،

قسم به خدا همواره حُب شما برای ما ننگ و ضرری بر ما وارد ساخته است^۱ و در

روایتی می‌فرماید: تا اینکه مرا نزد مردم منفور ساخته‌اید^۲، و گروهی از کوفیان نزد وی آمدند به آنان فرمود: ای مردم عراق، ما را با روش اسلامی دوست بدارید از پدرم - حسین بن علی - شنیده‌ام می‌گفت: پیامبر ﷺ فرموده است - ای مردم بیشتر از شایستگی (مرا رفعت نبخشید خداوند قبل از اینکه مرا به پیامبر انتخاب نماید مرا به بنده (خود) انتخاب نموده است)^۳. این فریادها از جانب امام علی بن الحسین: آشکارا دلالت بر علائم بیرقهای تغییراتی است که کوفه در توجه به آل بیت به آن اختصاص یافته است، ... و در صفحات بعد تلاش خواهم کرد به بررسی تغییر - با توجه به مضمون آن که همان نص و عصمت و تعیین تعداد امامان دوازدهگانه است - در نظر امامیه پردازم^۴.

(۱) تاریخ ابن عساکر 12/19. تهذیب الکمال 20/387، سیر أعلام النبلاء 4/389-390، تهذیب التهذیب

306/7.

(۲) طبقات ابن سعد 5/214. حلیة الأولیاء 3/136.

(۳) الذریة الطاهرة النبویة، محمد احمد الدولابی 79.

(۴) این مراحل که در صفحات بعد مطرح می‌شود نیازمند تحقیق ژرفتری است ولیکن من فقط به این مقدار

دست یافتم و علم آن نزد خداوند است.

شیع [صدر] اول از ولّاء و حب [علی] تا برتری دادن او بر سایرین

فکر عمومی تشیع در صدر آغازین خود یاری رساندن به علی را دنبال می‌کرد، و این نصرت در جنگ با علی علیه السلام هنگام فتنه بعد از قتل عثمان رضی الله عنه تبلور یافت و زمان اموی چون فحش و ناسزا به علی شایع شد، تشیع به دفاع از منزلت دینی علی رضی الله عنه تغییر یافت و چارجوب آن از تدبیر سیاسی [تنها] به سمت [فکری] علمی دینی گسترش یافت. موضع‌گیری ناپسند امویین نسبت به علی رضی الله عنه به این گسترش کمک بخشید، سپس تشیع وارد مرحله برتری علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه و بر سایر صحابه شد، اما فکر کلی شیعه در این برهه با انحرافات مفرط آمیخته نشده بود خصوصاً موضع‌گیری امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از آغاز پاشیدن بذره‌های افراط - یکی رسیدن به اوج غلو در علی که او را تا حد اله پیش بردند، و دیگر فکر برتری دادن علی بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قاطع بود، علی رضی الله عنه دسته اول را حکم بر سوزاندن نمود. و عمل دسته دوم را حکم بر افتراء نمود که موجب - ۸۰ تازیانه - است^۱.

به علت موضع‌گیری قاطعانه از جانب علی رضی الله عنه در برابر این دو انحراف [غلو - تفضیل] برای مدتی از زمان اثر بزرگی در صیانت فکری شیعه از کشانده شدن به دنبال انحرافات ویرانگر به جا گذاشت.

(۱) عبدالله بن احمد از علقمه رضی الله عنه روایت نموده است: با دست خود بر منبر مسجد کوفه کوبید و گفت: علی بر این منبر برای ما خطبه خواند، هر آنچه خداوند خواست بگفت، سپس گفت: چنین به من [خبر] رسیده که عده‌ای از مردم مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده‌اند، و اگر زمام امور دستم می‌بود آنان را کیفر می‌دادم، اما کیفر قبل از زمامداری را ناپسند می‌دانم، و هر کس بعد از زمامداری من چیزی - از این قبیل - بگوید باید به سزای افتراء خود برسد، سپس گفت: بهترین مردم بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند، دوست را به اندازه‌ای دوست بدار چون ممکن است که روزی برسد که از او نفرت داشته باشی - روایت از عبدالله بن احمد شماره 1394. ولالکائی در شرح اعتقاد اهل السنة 7/ 1397، شماره: 26278. وابن اَبی عاصم در کتاب: السنة: شماره 993، و آلبانی آن را حسن دانسته است.

لیکن فکر کلی شیعه کم‌کم دچار تزلزل گردید، و اولین انحراف آن با ظهور رأس

کلی شیعه قول به برتری علی بر تمام صحابه بود، سؤالی مطرح است: اگر علی علیه السلام این سخن را انکار کرده است، پس چه وقت رأی و نظر عموم شیعه به این موضع گرایش یافته است؟ برای تعیین زمانی که اندیشه، تفضیل به عموم شیعه سرایت نکرده است می‌بایست سه متن [تاریخی] را مرور نمائیم^۱:

اول: سخن ابی‌اسحاق سبعی رضی الله عنه: از کوفه بیرون رفتم فردی در کوفه نبود که در فضل ابوبکر و عمر و تقدیم آنها شک کند، و الآن - به کوفه - برگشته‌ام چنین و چنان می‌گویند و چیزی بر زبان می‌آورند، قسم به خدا نمی‌دانم چه می‌گویند^۲.
و این - سخن - همچنانکه خطیب می‌گوید: نص و سندی تاریخی در تعیین تغییر و تکامل تشیع است^۳ لیکن سند گشوده شده بیانگر این است که این تطور در حیات سبعی واقع شده است، و به عبارتی دقیق‌تر در برهه‌ای که سبعی از کوفه خارج شده، و حال که او از مذاهب و اقوال مردم آگاه بوده است، پس چنانچه سبعی متولد سال (۳۴هـ) باشد فتره‌ای که مسأله تفضیل در آن پیدا شده از سال (۴۰هـ) تا سال وفات او (۱۲۷هـ) می‌باشد.

(۱) او ابواسحاق عمرو بن عبدالله بن ذی‌یحمز یا ابن علی همدانی کوفی، تابعی گرانقدر از علماء و محدثین کوفه است. درباره‌ی خود می‌گوید: در دو سال آخر خلافت عثمان رضی الله عنه به دنیا آمدم، و علی رضی الله عنه را دیده‌ام که خطبه می‌خواند، - متوفی ۱۲۷ هـ (سیر اعلام النبلاء ۵/ ۳۹۲-۳۹۹). (تهذیب التهذیب ۸/ ۶۳). (تذکره الحفاظ ۱/ ۱۱۴).

(۲) تهذیب التهذیب ۸/ ۶۳.

(۳) نگاه به شرح او بر المنتقی ۳۶۰.

دوم: سخن لیث بن ابی سلیم^۱ رضی الله عنه: من در صدر آغازین با شیعیان بوده‌ام و آنان کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند. اگر اتفاق داشته باشیم بر اینکه بتوان گفت که لیث بن ابی سلیم زمانی مردم را درک نموده و با آنان زیسته قبل از اواخر سال شصت نبوده است زیرا او در اول شصت متولد شده است - پس این نص و سند - تاریخی - فتره‌ای که سبب ذکر کرده است معین می‌نماید که اندیشه تفضیل بر ابوبکررضی الله عنه و عمررضی الله عنه قبل از اواخر شصت رخ نداده است.^۲

سوم: موضعگیری زین العابدین علی بن الحسین: از بدگویی در مورد شیخین:

ابونعیم^۳ با ذکر سند از علی بن حسینرضی الله عنه روایت نموده است که او فرموده است: دسته‌ای از مردم عراق نزد آمدند در مورد ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی گفتند، چون سخن‌شان تمام شد به آنها گفتم مرا آگاه سازید آیا شما مهاجرین نخست هستید؟ که خداوند درباره آنها فرموده: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحشر: ۸).

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند؛ و آنها راستگویانند!».

گفتند: خیر، گفتم: شما [کسانی هستید] که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ

(۱) او لیث بن سلیم بن زبیم از صغار تابعین و از محدثین کوفه است، و چنانکه ذهبی می‌گوید در سال شصت متولد شده است و سال ۱۳۸ هجری وفات نموده است. سیر اعلام النبلاء ۶/ ۱۷۹-۱۸۴ و تهذیب التهذیب ۸/ ۴۶۵-۴۶۸، میزان الاعتدال ۳/ ۴۲۰-۴۲۳).

(۲) سیر اعلام النبلاء، ۶/ ۱۸۲، المتنفی ۳۶۰-۳۶۱.

(۳) ابونعیم احمد بن عبدالله بن اسحاق بن موسی بن مهران مهران اصفهانی، متولد ۳۳۶ هجری - متوفی ۴۳۰ هجری نگا: سیر اعلام النبلاء ۱۷/ ۴۵۳-۴۶۲. تذکره الحفاظ ۳/ ۱۰۹۲-۱۰۹۳ میزان الاعتدال ۱/ ۱۱۱.

تَبَوُّهُ الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا

وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾
(الحشر: ۹).

«و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند!».

گفتند: خیر، و گفتم شما خود را تبرئه کردید که جزو یکی از دو گروه باشید، سپس گفتم: گواهی می‌دهم که شما از کسانی [هم] نیستید که خداوند [درباره‌شان] می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (الحشر: ۱۰).

«(همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیمارز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!».

پس بیرون بروید خداوند کیفر عمل شما را بدهد!».

مردی نزد علی بن حسین: آمد. گفت: مرا از ابوبکر رضی الله عنه آگاه سازید، به او فرمود از صدیق سؤال می‌کنی؟ «گفت او را صدیق می‌نامی؟ فرمود مادرت به عزایت بنشیند، کسانی که از من بهتر و برترند او را صدیق نامیدند، آن هم پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار بودند، پس هر کس او را به صدیق نام نبرد خداوند سخن وی را تصدیق نکند، برو و ابوبکر و عمر را دوست بدار و محبت آنان را داشته باش، اگر این گناه

(۱) حلیة الاولیاء 3/ 137، البدایة و النهایة 9/ 107، کشف الغمہ اردبیلی، 2/ 78.

بود، بر گردن من^۱.

اگر به این دو سند(نص) ملاحظه کنیم، می بینیم فقط بر ذکر طعن و بدگوئی شامل می گردد که ذکر این دو نص واقعیهای زیر را نمایان می سازد:

- ۱- انکار امام چهارم بر مبدأ طعن و بدگوئی درباره صحابه: ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم.
- ۲- ظهور بدگوئی در زمان امام زین العابدین که همان فتره بعد از وفات پدرش حسین رضی الله عنه در سال (۶۱۱هـ) تا سال وفات خود وی در سال (۹۵هـ) می باشد.
- ۳- ناگزیر فکر بدگوئی با اندیشه تفضیل علی رضی الله عنه بر همگان همزمان بوده اند، زیرا ملازم یکدیگرند، چون آنان در مورد شیخین بدگوئی می کردند، با این وجود از علی رضی الله عنه طرفداری می کردند بنابراین تفضیل وی بر سایر صحابه در این برهه بوده است.
- ۴- یکی از صور بدگوئی عدم رضایت برخی از آنان که ابوبکر رضی الله عنه به صفت «صدیق» موصوف شود، و سایر صورتهای بدگوئی که مستلزم خشم و کینه می باشد. پس وقتی ثابت شد بر مبنای قول لیث بن ابی سلیم - که ذکر شد - تفضیل قبل از اواخر سال (۶۰) نظر همه (امامیه) نبوده است. پس تفضیل علی بر شیخین و بدگوئی در میانه سالهای (۷۰هـ) و (۹۵هـ) ظهور کرده است، با ملاحظه اینکه بدگوئی در این مرحله به [حد] برائت و تبری تجاوز نکرده بود.

بررسی مساله ای: آیا امویان دشنام به علی رضی الله عنه را پایه ریزی کرده و پذیرفتند؟

به این خاطر که ما در مجال و عرصه تحقیق علمی هستیم پس می بایست در مطالب زیر دقت کنیم:

- ۱- از ریاح بن حارث [نقل شده است] که گفت: ما با مغیره بن شعبه رضی الله عنه با مردم زیادی در مسجد بودیم، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنه آمد، مغیره جایی را برای او خالی نمود و گفت: در اینجا بنشین، با او بر روی تخت نشست و جوانی از اهل

(۱) سیر اعلام النبلاء، ۴/ 295، تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۱/ 389، تهذیب الکمال 20/ 394.

کوفه به نام قیس بن علقمه آمد به مغیره روی کرد و دشنام داد، سعید بن زید گفت

چه کسی را دشنام می‌دهد؟ مغیره گفت: به علی دشنام می‌دهد: سعید گفت: وای بر تو مغیره، یاران رسول الله ﷺ و شما انعکاسی نشان نمی‌دهید؟!... سپس حدیث عشره مبشره به بهشت را ذکر نمود^۱.

۲- از زیاد بن علاقه از عمویش [نقل می‌کند] که مغیره بن شعبه به علی بن طالب ﷺ دشنام داد، زید بن ارقم ﷺ برخاست و گفت: ای مغیره آیا نمی‌دانی که رسول خداوند از دشنام دادن مردگان نهی فرموده است؟ پس چرا به علی ﷺ دشنام می‌دهید و حال که او از دنیا رفته است^۲.

اگر نکوهش علی به وسیله مغیره بن شعبه انجام گرفته است پس توسط کسانی که بعد از وی آمده‌اند مانند زیاد بن ابیه که از لحاظ دیانت و تقوی هم‌سطح او نبوده‌اند چگونه باشد.

۳- ابن حجر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ می‌گوید: امام احمد فرموده است، هیچ کدام از صحابه مانند علی ﷺ برایشان فضایل نقل نشده است. گویند سبب کثرت نقل فضائل علی نفرت بنی‌امیه از وی می‌باشد، و لذا هر صحابه‌ای چیزی از مناقب وی را دانسته بیان نموده و هرگاه خواسته‌اند جلو آنرا گرفته و کسانی که به ذکر مناقب وی می‌پرداختند تهدید نمایند آنان - به جای پنهان کاری - بیشتر به انتشار آن اقدام می‌کردند و رافضه مناقب موضوع [جعلی] برای او پدید آورده‌اند که او از آن بی‌نیاز است... (الاصابه/ابن حجر ۵۷/۷).

(۱) امام احمد المسند (1/187)، فضائل الصحابه (شماره: 90) و محقق وصی الله بن محمد عباس گفته است: اسناد آن صحیح است.

(۲) المستدرک (1/385) و گفته بر شرط مسلم صحیح است و ذهنی با آن موافق بوده آلبانی نیز آنرا صحیح دانسته است، سلسله الاحادیث الصحیحة، 5/520.

۴- ذهبی (رحمته الله) می فرماید، عمر بن عبدالعزیز نزد عبیدالله بن عبدالله به [ذکر] اختلاف می پرداخت و از وی علم فرا می گرفت عبیدالله اطلاع یافت که عمر بن عبدالعزیز علی (رضی الله عنه) را انتقاد می کند. نزد عمر آمد و گفت: از چه وقت اطلاع پیدا کرده ای که خداوند بعد از اینکه از اهل بدر خشنود شده است خشم و غضب گرفته است، عمر مقصودش را فهمید، عمر گفت نزد خداوند و شما پوزش می طلبم [هرگز] تکرار نخواهم کرد، بعد از آن عمر شنیده نشده مگر اینکه علی را به نیکی یاد می کرد. (سیر اعلام النبلاء ۵/۱۱۷).

۵- ابن اثیر در جلد سوم تاریخ خود - تحت عنوان «ترک دشنام علی بن طالب توسط عمر بن عبدالعزیز - می گوید: بنی امیه تا زمان زمامداری عمر بن عبدالعزیز به علی (رضی الله عنه) دشنام می دادند عمر آنرا ترک نمود و به کارگزاران هم نوشت که به ترک آن اقدام کنند و جریان سخن گفتنش با عبیدالله بن عبدالله را [برایشان] ذکر کرد.

اهل علم عمر بن عبدالعزیز را به خاطر ترک سب و دشنام علی (رضی الله عنه) بر منبر ستوده اند. ابن اثیر و دیگران ذکر کرده اند که عمر بن عبدالعزیز چون زمام خلافت را عهده دار شد به خطیبان نوشت که ذم علی (رضی الله عنه) را ترک نموده و به جای آن آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (النحل: ۹۰).

«خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید».

قرار دهند. ابن اثیر می گوید: مردم از این عمل استقبال نیک نمودند و به این سبب او را بسیار ستودند - از جمله کثیر بن عزه [در مدح وی] می گوید:

هنگامیکه زمام خلافت را بدست گرفتی علی را دشنام ندادی و بی گناهان را نهراساندی و از سخن مجرم تبعیت نکردی.

به حق آشکار سخن راندی همانا آیات هدی را با سخن (خودت) تفسیر و بیان

می‌نمائی، و با عملی که انجام داده‌ای معروفی را که گفته‌اید تصدیق نموده‌اید، و هر

مسلمانی [با این کار] راضی شده است، همانا تربیت استوار برای جوانمرد بعد از انحراف از کج‌رفتاری کافی است.

عُمَر بعد از سرودن این شعر - فرمود اکنون نجات یافتیم.^۱

به نظر من [نگارنده] این آثار و موضع‌گیریهایی که ذکر کردیم بدون شک حاکی از وقوع تحقیر و کاستن از [ارزش] علی علیه السلام است ولیکن مهم‌تر اینکه بدانیم سبب وقوع آن چیست؟ آیا [این مسائل] لعن یا تفکیر - علی علیه السلام است؟

آنچه آشکار است دشنامی که در برخی مجالس واقع شده است به قصد کاستن [ارزش و نفوذ] علی علیه السلام است، و آنچه گوینده [بر علیه علی علیه السلام] گفته است، تنها عیوب و اشکالی است [که بر علی وارد ساخته است] و به لعن و تکفیر نیست زیرا لعن و تکفیر از جانب دیگران با هیچ سند ثابتی وارد نشده است.

همچنانکه خطیبان منبرها خطبه‌های خود را با دعاء بر ابوبکر، عمر و عثمان ودعاء بر علیه کسی که عثمان را به شهادت رسانده [خوارج] و دعاء بر کسی که به قاتلان عثمان پناه داده است - که این ذم و نکوهش آشکار علی علیه السلام است - می‌آراستند.

آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه تخطئه علی علیه السلام در موضع‌گیری‌ش به نسبت قاتلان عثمان بزرگترین ابزار (و دستاویز) تثبیت قانونی خلافت امویان شد^۲ مخصوصاً بعد از اشتباهاتی که یزید بن معاویه مرتکب شد که در نتیجه آن حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، سپس لشکریان وی مدینه رسول صلی الله علیه و آله را مورد هجوم قرار دادند، و این اعمال بسیاری مردم را از امویان متنفر ساخت، و در خصوص منبرها و کینه‌توزی‌های آن

(۱) الکامل فی التاریخ ۴/ 314-315) نگا: حلیة الأولیاء ۵/ 322. البدایه و النهایة ۹/ 252).

(۲) لازم به ذکر است کلماتی از قبیل خلافت، خلیفه، شوریٰ قرنها است همچون بسیاری کلماتی با ارزش دیگر همچون شهید و ... مظلوم واقع شده‌اند و هر کس تلاش می‌نماید برای تثبیت حقانیت خود آنرا به خود یا افراد مورد نظر و مطلوب خویش انتساب دهد. مترجم.

نباید فراموش کنیم که خطیبان آنزمان در شهر سیاسی (فرماندهان و کارگزاران) بودند، از این طریق به این نتیجه می‌رسیم که چگونه با دست‌آوری منبر[مساجد] در تثبیت قانونی جلوه‌دادن خلافت امویان بهره‌برداری نمودند.

لازم است به تبیین امور زیر پردازیم:

۱- دولت اموی تمام اهل سنت نیست تا نکوهش آن به منزله نکوهش همه اهل سنت باشد، بلکه دولتی از دولتهای اسلامی است که حسنات و سیئاتی دارند.^۱
 ۲- بسیاری از شیعه به سبب این اشتباهات تمام دستاوردهای [فرهنگی و سیاسی] دولت امویان درباره نشر اسلام و جهاد و مبارزه‌شان با دولت روم انکار می‌کنند که با عدل و انصاف سازگار نیست.

۳- برخی روایات شیعه ذکر می‌کند که امویان هفتاد هزار منبر را تصرف نمودند که در آنها به علی علیه السلام دشنام می‌دادند. به نظر من - نگارنده - بنابر دلایل زیر این مبالغه بسیار بزرگی است:

۱- روایاتی که هفتاد هزار منبر را ذکر کرده‌اند تماماً ضعیف‌اند.^۲
 ۲- هر شهری دارای یک یا دو منبر تنها بود که والی شهر در آن خطبه می‌خواند در کوفه یک منبر، و در بصره هم یک منبر، و این بر شدت مبالغه تعداد ۷۰ هزار منبر تأکید می‌نماید.

خلاصه: نکوهش علی علیه السلام توسط برخی از امویان و کارگزاران آنها انجام گرفته است و دشنام با گفتن برخی عیوب و با تخطئه وی در موضع‌گیری در برابر قاتلان عثمان علیه السلام بوده است.

لازم به ذکر است بدانیم موضع منبر کوفه یا مجلسی که کارگزار (اموی) در آن

(۱) اعمال آنان به حساب اهل سنت نیست کماینکه نمی‌توان حساب تمام کردار شاهان صفوی را به حساب تشیع نوشت. مترجم.

(۲) به کتاب «ایقاف الناظر علی حال اخبار سب علی بن ابی طالب علی المنابر»: مراجعه شود.

شاهد دشنام به علی علیه السلام می‌بود [و یا در آن حضور می‌یافت] عاملی برای سوق و

[مقابله‌گری] تشیع به سوی جلو [و ذکر مناقب علی] کافی می‌بود، وجود تعدادی محدث - در آن دوره که گرایش هم به تشیع [پیروی از علی به معنی واقعی آن یعنی ادامه مسیر شورا و خلافت] داشته‌اند برای ما معلوم می‌سازد که موضع‌گیری امویان آنان را برای یاری علی علیه السلام و نقل حدیث (تحذیر) از فضائل او سوق و وادار ساخته است.

تشیع [در مرحله] دوم از تفضیل [علی بر شیخین تا [اعلام] بر ائمت

در این برهه مفهوم تشیع دچار تغییر دیگری که همان [اعلام] برائت از ابوبکر و عمر می باشد گردید که موضعگیری زیر بیانگر آن می باشد:

موضع زید^۱ بن علی نسبت به شیخین در مقابل اکثر شیعه کوفه.

حادثه‌ای که از تغییر معین و بسیار مهمی پرده برمی دارد، اینکه زید بن علی رضی الله عنه چون در سال ۱۲۲ هجری خروج و اعتراض خود بر هشام بن عبدالملک اعلام کرد عده‌ای از مردم کوفه را برای اخذ بیعت نزد آنان فرستاد چون بر جنگ با روش و منش علی رضی الله عنه اجتماع نمودند، گفتند: سخن شما را شنیده‌ایم نظر و سخت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: خداوند آنان را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد. چه بگویم در مورد آنان که با بهترین شیوه هم صحبت و همیاری پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام دادند، و با وی صلی الله علیه و آله هجرت نمودند، و در راه خداوند جهاد نمودند، و از فردی از اهل بیت خودم نشینده‌ام که از آنها برائت جوید، و چیزی جز نیکی در مورد آنان نمی گفتند، در جواب گفتند: پس در این صورت چگونه مطالبه دم [خون‌بهای] اهل بیت و گرفتن حقوق آنها می‌نمائی، مگر اینکه شیخین بر امارت شما هجوم برده و آنها را از دست‌تان ربوده و مردم را بر شما شورانده تا به امروز با شما بچنگند؟ به آنان گفت: آنچه من در جواب می‌گویم: ما از تمام مردم به خلافت شایسته‌تر بودیم و جماعت

(۱) او ابوالحسین زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب است و به زید شهید موسوم است و از برترین اهل بیت زمان خود می‌باشد و گویند: به واصل بن عطا، پیوسته و به سلک اعتزال درآمد و نظریه قدر را پذیرفت ولی به قضیه منزله بین المنزلتین قائل نبود، و چنان بود که برادرش محمد باقر نیز با او در این مورد مخالف بود و در پی اصابت تیر (کمان) با گروهی هنگام خروج از کوفه در سال ۱۲۲ هجری کشته شد و یارانش او را دفن کردند و دشمنان او را از قبر بیرون آوردند و مدت چهار سال مطلوب و آویزان شد. ملل، نحل ۱/ 179-181 - سیر اعلام النبلاء 5/ 389، مقاتل الطالبیین 127، تهذیب‌التهذیب 3/ 420.

آنها از ما گرفتند، و این عمل آنان به منزله کفر قلمداد نمی‌شود، و آنان ولایت و

رهبری کردند و در میان مردم عدل کردند، و به کتاب و سنت عمل نمودند، گفتند: پس چنانچه ابوبکر و عمر به شما ظلم نکرده‌اند در این صورت بنی امیه نیز به شما ظلم ننموده‌اند؟ پس چرا [مردم را] به جنگ بنی‌امیه فرا می‌خوانید؟ و حال که آنان ظالم نیستند؟ زیرا آنان در این عمل از سنت ابوبکر و عمر تبعیت نموده‌اند، به آنان گفت: ابوبکر و عمر همچون اینها نیستند؟ و اینها به من و شما و به خود هم ظلم کرده‌اند، و همانا شما را به عمل به کتاب و سنت پیامبر ﷺ و به سنت‌ها تا احیا، و به بدعتها اینکه نابود شوند، و به خلع و تبعید ظالمان بنی‌امیه فرا می‌خوانیم، پس اگر [دعوت] مرا اجابت کردید، سعادت‌مند شده، و اگر از اجابت آن خودداری کردید دچار خسران شده‌اید، و بر شما وکیل و مسئول نیستم. گفتند: اگر از آنها [ابوبکر و عمر] براثت نجویی در غیر این صورت شما را ترک و رها می‌نمائیم. فرمود: الله اکبر پدرم برایم گفته است که رسول خدا ﷺ به علی فرمود: "گروهی خواهند آمد که ادعای حب و دوستداری ما را می‌کنند آنها دارای القاب معروفی هستند هرگاه به آنان برخورد نمودید با آنان بجنگید زیرا اهل شرک‌اند" بروید شما رافضی می‌باشید.^۱

این نص و سند واقعیهایی پیرامون این فتره از آغاز قرن دوم تا اوایل سال بیستم همان قرن - آشکار می‌سازد - که عبارتند از:

۱- به خاطر رجوع تعداد فراوانی از شیعیان کوفه از زید - بن علی - زیرا وی از شیخین براثت ننموده بود نظر عموم شیعه در کوفه در این برهه از گرایش تفضیل

(۱) البدایه والنهایه ۹/ ۳۳۰، الأکوع نیز در کتاب «الزیدیه» آنرا نقل کرده است ص ۱۸۴-۱۸۵، المنیة والأمل ۱۰۱. و همچنین نگا: کتاب الزیدیه ص ۱۹-۲۰ در حدیثی که از امام الهادی مجیب بن الحسن نقل کرده است.

علی بر سایر صحابه به براءت تغییر یافت^۱.

ب: مسأله انتقام حسین علیه السلام از بنی امیه به انتقام گرفتن از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبدیل و تغییر یافت، زیرا میان شیعه کوفه انتشار یافته بود که عامل مشکلات آل بیت بر اثر زمامداری ابوبکر و عمر بوده است، و به سبب ظلم و ستم برخی از خلفای بنی امیه نبوده است. لهذا به زید بن علی گفتند: پس چرا خون‌بهای اهل بیت و گرفتن حقوق آنان را مطالبه می‌کنید، مگر نه اینکه ابوبکر و عمر بر قدرت و خلافت شما هجوم برده و آنرا از دست شما ربودند و مردم را بر علیه شما شورانیدند، و تا به امروز با شما درستینند؟ در تصور آنان ابوبکر و عمر مردم را بر ظلم آل بیت تحریک نموده‌اند.

ت - اختلاف میان زید رضی الله عنه که او نوه دو امام بزرگوار (علی و حسین رضی الله عنهما) و میان شیعیان کوفه در تعدیل سیاست شیخین [ابوبکر و عمر] بوده است از دیدگاه زید آن دو عدالت پیشه ساخته‌اند، و با قسط و مساوات حکم نموده‌اند و شیعیان کوفه بر این باورند که آنان گذشتگان و پیشرو ظالم بنی امیه بوده‌اند و بنی امیه نیز همان سیاست ابوبکر و عمر را پیاده و اجرا می‌نمایند.

ث: زید بن علی در تعدیل ابوبکر عمر و تزکیه سیاست آنان نظر و رأی خود را به آل بیت نسبت می‌دهند و می‌گویند اینکه او از اهل بیت خود نشنیده کسی جز به نیکویی از آنان چیزی بر زبان آورده باشد. در حالیکه شیعیان کوفه بر این تصورند که این با حقیقت مخالفت دارد.

سؤالاتی ضروری که می‌بایست به آن پاسخ داده شود اینکه:

آیا زید [بن علی رضی الله عنه] از اعتقاد اهل کوفه به اینکه براءت از شیخین متضمن حقیقت تشیع است بی‌خبر بوده است؟ توجیهاات و دلایل بی‌خبری وی از این گونه

(۱) روایت است که آنانی که برای بیعت با زید رفته بودند دوازده هزار تا پانزده هزار نفر بودند، و این عدد غیر از اهل مدائن و بصره و خراسان و دیگران بودند، سپس به همه عهد را شکستند و فقط پانصد نفر با او به جنگ پرداختند. نگا: (مقاتل الطالبيين 132-136).

تغییر مهم چه بوده است؟ چه مسائل و فضاهایی زمینه پیدایش بدگویی و سپس

برائت از ابوبکر و عمر و عثمان به وجود آورده‌اند؟ و چرا اشکال در سیاست بنی‌امیه را بر حساب آنها نوشته‌اند؟

قبل از پاسخگویی به این سؤالات می‌بایست دقت شود زید ندانسته است که مسأله برائت ردی و نظر کلی شیعیان کوفه است؛ زیرا همینکه آن تعداد فراوان شیعه منسوب به آل بیت به نسبت تولی وی از ابوبکر و عمر او را رها کردند بلافاصله فرمود: الله اکبر و حدیث سابق را ذکر نمود، و این حاکی از آن است که او تا این حد زیاد به انتشار این مقوله در میان شیعیان کوفه اطلاع نیافته است.

همچنین تعداد زیادی از شیعیان اهل کوفه نمی‌دانستند که زید باور به برائت شیخین ندارد و اگر از این مسأله آگاه می‌بودند نامه‌های برای دعوت او به بیعت ارسال نمی‌داشتند.

همچنین کسی که با دقت بنگرد و با دانستن اینکه زید ده ماه و اندی^۱ در کوفه مانده و داعیان خود را به شهرها می‌فرستاد تا به دعوت بیعت وی فراخوانند و از حال شیعیان اهل برائت هم آگاه نیست، بیشتر تعجب می‌نماید، و دلیلی هم برای چنین حالتی هم جز پنهانکاری که دروغ‌پردازان فرصت‌جو بر ائمه در کوفه به وجود آورده‌اند [چیزی دیگری نیست] و [آن دروغ‌پردازان] همان کسانی بوده‌اند که کتب روایات امامیه به نقل از دو امام هم‌عصر (باقر و امام صادق) به اعلام برائت از غالیان و دروغ‌پردازانی از آنان دروغ‌نشر می‌نماید فراوان پرداخته است^۲، و در این برهه زمانی تعدادی پدیده - [از قبیل] دروغ‌پنهانکاری، بدگویی نسبت به شیخین و برائت

(۱) مقاتل الطالبیین ۱۳۲.

(۲) از امام جعفر صادق آمده که بعضی از آنان را نام برد و گفت: خداوند و رسول او از مغیره بن سعید و بنان بن سمعان براءت جوید که بر ما اهل بیت دروغ بستند. نگا: جامع الرواة، اردبیلی ۲/ ۲۵۵، معجم رجال الحدیث، الخوئی ۱۸/ ۲۷۵-۲۷۶.

از آنان - با هم سر برآوردند. که بعداً از آن بحث به میان خواهد آمد.

فضاها و شرایطی که بدگویی و برائت [جویی] از ابوبکر و عمر در آن پدید آمد

فاجعه شهادت حسین علیه السلام با صورت دردناک آن و انواع ظلمهایی که [سلاطین] بنی امیه به بسیاری از آل بیت وارد می ساختند. عاملی برای واقع شدن سختی و اندوه درون بسیاری از دوستداران اهل بیت و پیروان علی گردید، و همین عامل نزد گروهی از آنان احساس محرومیت و میل به انتقام از عاملین در حرکت و مسیر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد نمود، همچنین پذیرش و برپایی حکام برای مدح ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و طلب رضایت برای آنان در خطبه‌ها، و در مقابل اشاره به نکوهش علی علیه السلام و کسانی که با وی خروج کرده بودند فضایی تمام عاطفی و وضعیت مناسبی نزد جاهلان برای پذیرش اندیشه بدگویی و برائت از این حکام و کسانی که آن حاکمان از آنان اعلام رضایت می کردند، مهیا ساخت.

شاید آنچه را که خداوند در مورد بعضی از انصار فرموده است به ما یادآوری کند آنجا که دشنام برخی از یهودیان مدینه را نسبت به عیسی علیه السلام و به علت دشنام و برائت از موسی علیه السلام بود. از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که گفت: وقتی که انصار اهل نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند بزرگان یهود نزد آنها آمدند و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله به بحث و مناظره پرداختند و رافع بن حرمه گفت: شما هیچ دینی ندارید و به عیسی بن مریم و انجیل ایمان ندارید. و مردی نجرانی گفت: شما هیچ دینی ندارید و نبوت موسی و تورات را قبول ندارید. سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (البقره: ۱۱۳).

«یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را

(۱) تفسیر الطبرئ ۱/ 542 شماره 1813، و دکتر عصام الحمیدان در کتاب: (الصحيح من أسباب النزول) 28.

می‌خوانند (و باید از این گونه تعصبها برکنار باشند) افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان)

نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند! خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند».

فضاها و شرایط حاصل شده و تبلیغات سراسیمه بهره‌ای جز دوری از جاده وحدت برای ناآگاهان دو طرف [غالب و مغلوب] نخواهد داشت؛ بلکه جز افزایش صدور احکام ظالمانه‌ای - در حق کسانی که مستحق چنین حکمی نیستند - دستاوردی به بار نخواهد نشست، و تمام آنها با معیار عدل و راستی مخالف می‌باشند، لذا عمر بن عبدالعزیز [عمر دوم عادل راشد] چون زمامداری را برعهده گرفت به ترک دشنام‌هایی که در خطبه‌ها رواج یافته بود امر نمود و دستور داد تا خطبه‌ها را با شعار نیکوی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (النحل: ۹۰).

«خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید». بیاریند^۱.

[امام] ابوحامد [محمد] غزالی چه نیک می‌فرماید: بیشتر جهالتها با تعصب جماعتی از جاهلان طرفدار حق در دل عوام [مردم] رسوخ نمود، و حق در معرض مبارزه و تحقیق [دیگران] اظهار نموده و به چشم حقارت به ضعیفان طرف خصومت نگریسته‌اند و انگیزه‌های دشمنی و مخالفت را در درونشان برانگیخته‌اند و اعتقادات باطل در قلوبشان فشانده‌اند و با وجود فساد آشکار، محو و ریشه‌کنی آن به وسیله دانشمندان فرهیخته هم دشوار است^۲.

و [امام] شاطبی رحمته الله در توضیح [این مطلب] می‌فرماید: و آن همان حقی است که

(۱) تاریخ الخلفاء، 329، سیر اعلام النبلاء 5/ 147.

(۲) اعتصام 2/ 732.

عاداتهای جاری بر آن شاهد بوده و می‌بایست به اندازه توان انتقامجویی [و مقابله‌گری] را تسکین نماید^۱.

نتیجه‌گیری [از بحث مذکور].

از میان آنچه ذکر شد می‌توان گفت: که تقدیم [برتری] علی بر شیخین به دلالت قول لیث بن ابی سلیم قبل از نیمه‌های شصت [هجری] به ظهور نرسیده بود. براساس خبر عراقی‌هایی که نزد علی زین‌العابدین رفته بودند تفضیل همراه با بدگویی قبل از پایان قرن اول سر برآورد، همچنین نصوص و سندهای سابق الذکر [پرده] از روی واقعیت مهمی برمی‌دارند و آن اینکه پدیده بدگویی به دور از بزرگان اهل بیت و در جوی از کتمان و پنهان‌کاری رواج و گسترش می‌یافت تا اینکه در سال ۱۲۲هـ در هنگام ترک و رفض زید بن علی بن حسین رحمهم‌الله، به شکل آشکار خودنمایی کرد.

(۱) اعتصام ۲/ 732.

شیع [در مرحله] سوم از بدگویی و برانت تا نص [انتصاب الهی] و عصمت

عقیده پذیرش «برتری علی بر عثمان سپس برتری او بر تمام صحابه» در میان شیعه در نیمه سوم از قرن اول پدیدار شد و در نزدیکی‌های سال ۱۲۰ هـ به صورت عقیده اکثریت شیعه کوفه درآمد^۱ و از آن طرف هم تغییر مهمی دیگری - عقیده نص و عصمت - ظاهر و پیش رفت تا اینکه به عقیده اکثریت تبدیل شد و در صفحات زیر سعی خواهیم کرد به مقدار توان به بررسی این تغییر مهم بپردازیم.

اول: نظریه وصیت مقدمه نص.

شاید [بتوان گفت] اولین پله‌های «عقیده نص» ظهور نظریه وصیت باشد. علمای گروه‌های [مختلف] به ثبت رسانده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی با نمونه‌گیری از یوشع بن نون - بر این اساس که ابن سبأ در یهودیت خود باور داشت که یوشع بن نون وصی موسی می‌باشد - قول به وجوب امامت علی علیه السلام را اعلان و فراگیر نمود، اما انکار علی علیه السلام و خودداری آل بیت از این فکر و منش اندیشه وصیت را محدود و محصور گردانید، آشکار است که تغییرات مهم و بارزترین آن در عهد اموی ارثی بودن پادشاهی سپس موضع‌گیری کارگزاران [اموی] در برابر علی و پیروان او

(۱) ابن سبأ اولین کسی است قول به امامت علی را از طریق نظریه وصیت و نه نظریه اثنا عشری گسترش داد. و تفاوت میان نظریه وصیت (از دیدگاه ابن سبأ) و دیدگاه اثنا عشری اینکه دیدگاه وصیت می‌گوید: که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان وصی خود انتخاب کرده است، و اینکه علی آخرین اوصیاء است اما نظریه امامیه می‌گوید: که پیامبر صلی الله علیه و آله تعدادی از ائمه را (به عنوان وصی) تا قیامت نام برده است، و امامانی می‌گوید: ابن سبأ یهودی بود و مسلمان شد و ولایت علی را دنبال کرد. و در یهودیت خود به وصایت یوشع بن نون برای موسی علیه السلام قائل بود و در زمان اسلام آوردنش نیز به وصی بودن علی قائل شد. نگا: تنقیح المقال 2/ 182-184. نگا: مقالات الاسلامیین 1/ 50، الفرق بین الفرق 233-235. نگا: المقالات والفرق، قمی 119. و فرق الشیعة، نوبختی 22.

[زمینه] رشد این تفکر را آماده ساخت.^۱

همچنین استقبال کیسانیه^۲ از قول به وصیت در قرن اول و تطبیق آن بر حسن و حسین و سپس بر برادرشان ابن حنیفه رضی الله عنه و به سایرین بعد از آنها به عنوان تغییر نظریه [وصیت] به شمار می آید.^۳

لیکن کشمکش و اختلاف کیسانیه در تعیین و احیاء علاوه بر غلو افراطی مختار ثقفی^۴ که در زمان چیره شدن بر عراق به وجود آورده بود به رفض بسیاری از عامه شیعه وی و به محدودیت پیروانش در میان بردگان انجامید و سپس امارت وی به مرحله سقوط رسید.^۵

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي الشيعي، کاتب 33.

(۲) آنان پیروان کیسان خدمتکار علی بن ابیطالب دوست مختار ثقفی هستند و توانستند با افکار خویش مختار را قانع سازند و مختار برای مطالبه خون حسین و اظهار فکر و اندیشه کیسانیه قیام نمود و معتقد به ادامه وصیت بعد از حسن و حسین به برادرشان محمد بن حنفیه (81 هـ) بودند. و آنها فرقه های متعددی بودند و اجماع داشتند که دین اطاعت کردن از یک مرد است و گرد محمد بن حنفیه را با انواع غلو احاطه کرده بودند. نگا: الملل و النحل، شهرستانی 1/170؛ الفرق بین الفرق 38؛ مقالات الاسلامیین 1/89.

(۳) نگا: تطور الفكر السياسي الشيعي، کاتب 34.

(۴) او مختار بن ابو عبید بن مسعود ثقفی بود و از جمله بارزترین شورشیان علیه بنی امیه بود همراه عبدالله بن زبیر خروج کرد، سپس از ابن زبیر اجازه گرفت که در کوفه برای او تبلیغ کند پس نزد به کوفه رفت و شروع به دعوت مردم برای امامت محمد بن حنفیه کرد و ادعای جانشین بودن او را کرد و بسیاری از مردم کوفه با او بیعت کردند و توانست که بر والی کوفه غلبه کند سپس اقدام به دنبال کردن قاتلان حسین رضی الله عنه کرد، سپس سبیه شروع به افتخار و غرور به مختار کردند و در مورد او غلوهای زیادی کردند غلوهایی که اهل کوفه آن را انجام نداده بودند و بجز چند خدومه کسی نزدش باقی نماند. نگا: الفرق بین الفرق 31-37؛ الاصابه ت 8547؛ الاعلام 7/192.

(۵) ابوطاهر بغدادی می گوید: سبیه ها چون مختار ثقفی را بر غلو واداشتند به کاهش گری روی آورد و او ادعای وحی می کرد به طوری که مردم کوفه بر علیه وی شورش کردند، نگا: الفرق بین الفرق 43-52.

دوم: از وصیّت تا نص و عصمت.

برای شناخت فتره‌ای که در آن قول به نص آغاز و گسترش یافت دو روایت مهم را مورد تأمل قرار می‌دهیم:

أ- انکار نص به وسیله الحسن بن الحسن بن علی علیه السلام.

به وی گفته شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است: (من كنت مولاه فعلى مولاه) فرمود: آری ولیکن به خدا سوگند رسول الله صلی الله علیه و آله منظورش از آن امارت و خلافت نبوده است و اگر چنین می‌خواست به آن تصریح می‌نمود.^۱ و چنانچه الحسن بن الحسن رحمتهما الله در سال ۹۹ هـ وفات یافته است، این نص بیانگر این است که قول به نص قبل از آن مطرح بوده است، و می‌توانیم یقین نمائیم به اینکه این عقیده در آن زمان و تا سال ۱۲۲ هـ نظر عموم شیعه نبوده است. زیرا شیعه در آن زمان زید را به علت غیرمنصوص بودن امامتش رها و [رفض] نکرده‌اند بلکه به سبب عدم تبرّی وی از شیخین [از وی دور شدند].

(۱) او ابو محمد بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب الهاشمی اللویّ المدنی است، او سرپرست وقف جد خویش بود، و ذهبی می‌گوید: وی برای خلافت صالح بود، و در سال ۹۹ هـ، و یا ۹۷ وفات نمود، سیر اعلام النبلاء 4/483-487، تهذیب التهذیب 2/262.

(۲) التهذیب، ابن عساکر 4/162.

ب - انکار عبدالله بن الحسن بن الحسن^١ رضی الله عنه برای تفکر نص و عصمت.

از وی نقل شده است که فرمود: «در این امر [امامت] چیزی برای ما [مطرح نیست] که دیگران از آن برخوردار نباشند، و فردی از اهل بیت از جانب خداوند امام و واجب‌الاطاعه نیست و از اینکه امامت علیرضی الله عنه از جانب خداوند باشد، نفی می‌نمود.^٢»

پس چنانچه عبدالله در سال (١٤٥هـ) وفات یافته است انکار او بر ظهور تفکر «نص و عصمت و دلالت بر انتشار آن در این برهه تأکید می‌نماید.

ث - انکار نظریه نص و عصمت از جانب جعفر صادق رضی الله عنه.

گروهی از شیعیان کوفه نزد وی آمدند و از وی سؤال کردند: ای اباعبدالله مردمانی نزد ما آمده و گمان می‌کنند که در میان شما اهل بیت امامی واجب‌الاطاعه می‌باشد؟ به آنان فرمود من چنین فردی را در اهل بیت خود نمی‌شناسم [سراغ ندارم] گفتیم ای اباعبدالله آنان اهل تلاش و تهجد و تقوی می‌باشند و چنین می‌پندارند که شما همان فرد واجب‌الاطاعه می‌باشید، سپس فرمود: آنها [خود] نیک می‌دانند که من آنان را به این [گمان] دعوت نکرده‌ام.^٣

(١) او ابو محمد عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابوطالب است (١٤٥) هـ پدر محمد (نفس الزکیة) است و از تابعین می‌باشد. چون پدرش حسن بن حسن و مادرش فاطمه بنت حسین است به محض لقب یافت. و نزد عمر بن عبدالعزیز جایگاه و احترام خاصی داشت. و شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در زمان خود بزرگ بن هاشم بود. و شجاع بود، و خروج پسرش (نفس الزکیة) را تأیید می‌کرد و توسط منصور زندانی شد و گویند در زندان از دنیا رفت و ابن کثیر می‌گوید بلکه کشته شد، مقاتل الطالبیین ١٢٨ - النبلاء ٦ / ٢١٣ - ٢١٤، الاعلام ٤ / ٧٨. عمدة الطالب فی انساب ابي طالب لابن عنبه ٧٠، نشأة الشيعة الإمامية ١٨٣، ونگاه: کسر - الصنم ٣٥٥.

(٢) بصائر الدرجات، صفار ١٥٣ - ١٥٦.

(٣) بصائر الدرجات، صفار ١٧٤ - ١٧٦ / ارشاد المفید ٢٧٥.

از اینکه می‌دانیم که امامت امام صادق علیه السلام بعد از وفات پدرش باقر سال ۱۱۴ هـ و

تا وفات وی سال ۱۴۸ هـ بوده است به این نتیجه می‌رسیم که کسانی که این افکار را گسترش می‌دادند مردمانی بوده‌اند که در حلقه‌های [درس] صادق در مدینه حضور می‌یافتند سپس به کوفه رفته و بر وی دروغ می‌بستند؛ و این نظریه در این برهه انتشار یافت، و به صورت دقیق‌تر بعد از سال ۱۲۲ هـ همان سالی که از آن بحث شد و ذکر نمودیم که تاریخ اثبات می‌نماید که این نظریه به صورت وسیع میان شیعیان کوفه گسترش نیافته بود، زیرا مردم کوفه زید را به سبب عدم نص بر [امامت] وی رها نکرده بودند، بلکه به این علت که او از شیخین تبری نجسته بود او را رها کردند.

قبل از اینکه از این مرحله بگذریم تأکید می‌نمائیم که منظور از عقیده نص این است که خداوند علی علیه السلام را [برای امامت] تعیین و امامان بعدی هم امام بعد از خود را تعیین می‌نمایند، به دلیل آنچه که داود بن کثیر الرقی ذکر کرده است و می‌گوید: مسافری از خراسان [با کنیه ابوجعفر آمد] و جماعتی از مردم خراسان نزد وی جمع شدند از وی درخواست نمودند تا مسئولیت فتوی و مشاوره در اموال و مسائل [شرعی] آنان را بپذیرد، وارد کوفه شد و سکونت گزید؛ و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کرد در گوشه مسجد مردی را دید گروهی پیرامون او را گرفته، و چون از زیارت فارغ شد نزدشان رفت و متوجه شد که فقهای شیعه می‌باشند که نزد استاد درس [فقه] می‌خوانند، از آنان [شاگردان] درباره [استاد] جویا شد گفتند: ابوحمزه ثمالی است: می‌گوید: ما نشسته بودیم ناگهان مردی اعرابی روی آورد و گفت از مدینه آمده‌ام و حال جعفر بن محمد علیه السلام مرده است، ابوحمزه بانگ برآورد و با دست بر زمین کوبید سپس از اعرابی پرسید آیا وصیتی از وی شنیدید؟ گفت به پسرش عبدالله و پسر او موسی و به منصور وصیت نمود، و [حمزه] گفت سپاس خدایی را که ما را گمراه نکرده است، بر کوچک راهنمایی و دلالت و بر بزرگ تبیین نموده است و امر عظیم [امامت] را مستور نموده است، سپس [حمزه] به طرف قبر

امام علی علیه السلام گام برداشت و نماز خواند [ما هم] نماز اقامه نمودیم سپس به او روی نمودم، به ایشان گفتم آنچه گفته‌اید برای ما شرح دهید؟ فرمود: [خداوند] بیان کرده است که بزرگ دارای مسئولیت [رهبری] و صغیر را رهنمون نموده تا با وی همدست و همیار باشد و امر عظیم [امامت] را به وسیله منصور مستور نگه داشته است، و اگر منصور جو یا شد؛ که وصی او کیست گفته شود شمائید، خراسانی می‌گوید: جواب آنچه را که گفته بود نفهمیدم^۱.

استناد به این نص که اسامی امامان دوازده‌گانه را معین می‌کند، چنانچه نزد حمزه ثمالی معلوم بود، در موقف این سؤال بسنده نمی‌کرد (بلکه به آنان اشاره می‌کرد)، و گفت سپاس خدایی که ما را گمراه نساخته است.

و خلاصه: نظریه وصیت و عصمت اندکی قبل از اواخر قرن اول تغییر یافت، ولیکن نظریه‌ای محدود بود و به عنوان معارضه بسیار بزرگ با بزرگان آل بیت موجود در مدینه - که شیعه خالص بودند - تلقی می‌شد، و شاید [بتوان گفت] که انتشار وسیعی که میان شیعیان کوفه پیدا نمود بعد از سال ۱۲۲ هـ بوده است و نص [نامحدود] و تنها بر اسماء دوازده‌گانه محدود نمی‌گردد.

(۱) بت‌شکن 353، برقعی کتاب: اعلام الهدایة تألیف مجمع جهانی اهل بیت به نقل از عوارالعلوم امام کاظم: 175.

تشیع [در مرحله] چهارم از نص [مطلق] تا محدودیت به عدد دوازده

هنوز نظریه نص [بر امامت] در اذهان بسیاری از شیعه عراق رسوخ نکرده بود تا

اینکه با چالش‌هایی پی‌درپی مواجه گردید، از بحران مرگ اسماعیل در زمان پدرش صادق تا بحران طفولتی که دوباره تکرار گردید، و به بحران بزرگ‌تر که همان مرگ امام یازدهم بدون فرزند نایل شد، و مرگ - بدون فرزند وی - بحرانی واقعی پدید آورد، که در برابر نظریه [نص] امامیه انتخابی نماند جز اینکه نظریه امامت با نظریه فرزند پنهان [غیبی] خاتمه یافت، و در سال ۲۶۰هـ قول به این که پسر پنهان وی همان مهدی منتظر است تغییر یافت.^۱

این نظریه [مهدی] یکی از چهارده مسأله حلول برخی شیعیان منتسب به حسن عسکری - عَلَيْهِ السَّلَام - است، ولی این نظریه میان گروه‌های [مختلف] امامیه به صورت گسترده‌تری ماندگار و گسترش یافت.^۲

همینطور تشیع از [مرحله تفضیل] به تشیع دوازده امامی تغییر یافت، و سخن از تغییر در مسائلی دیگر مطرح است که به اصل تشیع و امامت مربوط نیست، مانند نسبت صفات خدایی به ائمه، یا انجام برخی عبادات برای غیر خداوند و - با وجود اهمیت آن - از مسائلی است که [به گونه‌ای] بنابر دلایل و اسباب متعددی با نظریه امامیه ملحق [و ربط‌پیدا] کرده است، گرچه نزد عدّه‌ای از شیعه از ضروریات مذهب است، اما بیانگر حقیقت امامت نیست، گاهی افرادی هم از لحاظ تقسیم‌بندی امامیه به شمار می‌آیند و به تحریف قرآن هم قائل نیستند، مانند شریف المرتضی^۳، و گاهی هم [فرد] شیعه امامیه می‌باشد و حال معتقد به انجام عبادات غیر خدا نیست، مانند سید محمدحسین فضل‌الله، لذا ترجیح دادم که [این مسائل] را در [باب] تغییر عقیده

(۱) نگا: تفصیل آن در فصل (احمد الکاتب) القادم.

(۲) از مسائل مهمی است که نیاز به تحقیق دارد.

(۳) الفصل - ابن حزم 22/5 - در حاشیه‌ی الملل والنحل.

اماميه مطرح نسامم!

(١) نكا: تفصيل آنرا در ص 517-532.

باب اول - شخصیت‌هایی که مذهب امامیه را رها کرده‌اند

هدف اساسی از خلال این تحولات دفاع و پشتیبانی از مذهب اهل سنت نیست زیرا بر این باورم که تربیت انسان بر این شیوه، استدلال روش اشتباهی است، چون حالت عمومی همیشگی بیانگر وجود تحولات و دگرگونی‌های در هر سویی می‌باشد، همچنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام قاعده‌ای اساسی بر زبان رانده است و می‌گوید: حق [حقیقت] با مردان شناخته نمی‌شود همانا مردان با حق شناخته می‌شوند.

نگارنده

در این باب به بحث و بررسی شخصیتی متأخر پرداخته می‌شود که در انجام تحقیقاتی اساسی سهم بزرگی داشته‌اند که به رهایی از تفکر اساسی قول به مفهوم امامت در مذهب امامیه انجامیده است، همچنین تحقیقات آنها شامل مسائل دیگری است که مربوط به مسائل اعتقادی - مانند علم غیب، انجام عبادت برای غیر خداوند و مسأله تحریف قرآن و سایر مباحث مهم دیگر - می‌باشد.

لازم به ذکر است که خواننده گرامی بداند که حکم بر اینکه هر کدام از این شخصیات از مذهب امامیه بیرون رفته بدین معنی نیست که به اهل سنت و جماعت انتساب داده شوند، و یا اینکه تمام اقوال شیعه را رها کرده باشند، بلکه برخی از قول به امامت رهایی یافته، اما قائل به برتری علی بر سایر صحابه می‌باشند، و یا گاهی هم قول به امامت را رها نموده، اما همواره تابع فروع [مذهب] جعفری است، و یا تکفیر صحابه را کنار گذاشته، اما با صرف صحابه و صحت [پیامبر] معتقد بر عدالت آنان نیست، و یا در برخی حوادث تاریخی نظریه اشتباهی دارد، و یا مثلاً نظریاتی مشوش از برخی علمای اهل سنت ارائه می‌دهد.

اهل انصاف می‌بایست تنها به آنچه اشتباه و ایراد به شمار می‌آید این شخصیات را ارزیابی نکند، بلکه بر وی لازم است آنان را با جهاد و شجاعت در مقابل انحرافات و جرأت و شهامتشان در یاری حقیقتی که برای آنان بر ملا شده و مقابله با خرافات و غلوی که برخی همسایگان اهل سنت آنان از ترس تبعات دعوت و اصلاح از آن سکوت نموده‌اند - ارزیابی نماید.

عدل و انصاف در بررسی این گونه افراد بر این است که هر کدام با تمام مجموعه خیر و شر و نیک و زشت خاصی که به دست آورده‌اند سنجیده شوند.

از طرف دیگر ضروری است که غفلت و سطحی‌نگری انسان را در دقت به اینگونه افرادی که فراوان از انحرافات مذهب امامی انتقاد می‌کنند فرانسگیرد تا از برخی احکام و نظریات اشتباه آنان غفلت ننماید. به عنوان مثال می‌بینیم برخی افراد که دچار تحوّل شده‌اند با دوری و فاصله‌گرفتن از امامیه دچار تندروی و تعدی ناروا بر امامیه می‌گردند، لازم است خوشحالی انتقال وی به میان اهل سنت ما را به سکوت از برخی تجاوز و تعدی ناروا که نسبت به برخی از امامیه یا شخصیت‌های اهل بیت دچار می‌شود وادار نسازد؛ بلکه به تلاشی که در زمینه حق انجام داده اقرار و اعتراف نمائیم، و تعدی ناروا بر هر کسی را محکوم نمائیم.

در فصل‌های بعدی تحقیقات و اشاراتی بر شخصیات آتی که برایم نمایان گشته است به رشته تحریر خواهم آورد، و ادعا نمی‌کنم که تمام ملاحظات و مسائل هر شخصیت را کاملاً در دسترس قرار داده‌ام، بلکه چه بسا چیزی [فراموش] یا چیزی مطرح نکرده و متوجه هم نشده باشم، و یا از آن اطلاع نیافته‌ام، همچنین ملاحظات و بررسی‌های من قابل مناقشه و انتقاد می‌باشند، بلکه به عنوان یک برداشت [فردی] تلقی می‌گردد.

فصل اول:

آیت الله العظمی ابوالفضل برقی

در سالهایی که فراغت وقت داشتم بر مطالعه و بررسی و تألیف و تدبر در کتاب خداوند توفیق یافتم، برایم معلوم گردید که من و تمام علمای مذهب ما [شیعه] در خرافات غرق شده و از کتاب خداوند غافل شده‌ایم و آراء آنها با صریح قرآن مخالف و در تعارض می‌باشد.

«ابوالفضل برقی»

مبحث اول:

زندگینامه ایشان.

اسم و نسب او.

او ابوالفضل بن حسن بن حجت الاسلام احمد بن السید رضی الدین^۱ به واسطه جد بیست و ششم نسبش به محمد الجواد بن موسی الرضا منتهی می شود، لذا گاه به رضا انتساب داده می شود [به وی] گفته می شود رضوی، و گاهی هم به موسی مبرقع بن جواد، به وی برقی گفته می شود که مشهورترین نسبت وی می باشد.

ولادت او.

برقی در سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰ هـ در شهر قم^۲ به دنیا آمد، و در عمر یازده یا دوازده سالگی در مدرسه رضوی فراگیری علم را آغاز نمود، مدرسه رضوی مدرسه ای علمی بود که برای هر طلبه اتاقی اختصاصی می دادند تا در آن سکنی گزینند، ولی با توجه به کوچکی سن (ابوالفضل) اتاقی به وی اختصاص ندادند، لذا ناچار شد تا از ناظم مدرسه درخواست نماید تا انبار وسایل نظافت که اتاقی کوچک بدون درب به طول و عرض ۱×۱ برای وی تخلیه نماید، ناظم درخواست وی را پذیرفته و درب شکسته ای هم برای آن اتاقک به کار گذاشت، برقی [خود] می گوید زیرانداز ساده ای از خانه پدرم آوردم و اتاق را با آن فرش نمودم و به تحصیل [علم] شروع نمودم و

(۱) بت شکن پیوست شرح حال نویسنده ۲۷۴.

(۲) برقی سال تولد خود را ذکر نکرده ولی گفته در سال ۱۳۴۱ هـ در عمر یازده یا دوازده سالگی به طلب علم آغاز نموده آنچه این سخن را تأیید می نماید او ذکر کرده که هنگام انقلاب خمینی سنش هفتاد سال بوده است. (بت شکن) ۳۹۶.

(۳) قم شهری است جدید و گفته شده اولین کسی که آنرا بنا کرد طلحة بن الأحوص الأشعری است، نگا: معجم البلدان ۴/ ۳۹۷-۳۹۸.

شبانه‌روز در آن اتاق محقر به سر می‌بردم و مرا از سرما و گرما محفوظ نمی‌کرد

چون درب آن شکسته و پر از سوراخ بود^۱، به ادامه تحصیل در آن مدرسه پرداخت تا اینکه مرحله خارج - که آخرین مرحله [درس] طلبه‌های حوزه‌های علمیه شیعه می‌باشد - به پایان رساند و بعد از آن یکی از مدرسان حوزه گردید^۲.

بارزترین اساتیدی که برقی^۳ از آنها تتلمذ نموده است عبارتند از: آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی^۴، آیت‌الله حجت کوه کمره^۵، آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی^۶، آیت‌الله العظمی شاه آبادی (متوفای سال ۱۳۶۳ هـ) و حاج شیخ محمدعلی قمی^۷.

(۱) بت شکن ۳۷۷.

(۲) درسهائی حوزه به سه مرحله، مقلداتی، سطحی، و خارج، تقسیم می‌گردد.

(۳) بت شکن ۳۷۴.

(۴) عبدالکریم محمدجعفر حائری یزدی، که یکی از علماء شیعه امامیه است، او در سال ۱۲۷۶ هـ در مهرگرد یکی از روستاهای یزد تولد یافت، تعلیمات خود را در یزد و عراق به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۰ هـ به قم رفت، و یکی از زعمای حوزه علمیه قم گردید، تا اینکه در سال ۱۳۵۵ هـ وفات نمود. نگا: اعیان الشیعه ۴۲/۸.

(۵) حجت کوه کمر در سال ۱۳۱۰ هـ تولد یافت، و در سال ۱۳۷۲ هـ وفات نمود.

(۶) ابو الحسن محمد بن عبدالحمید بن محمد موسوی اصفهانی، یکی از علمای امامیه، که در سال ۱۲۸۴ هـ در روستای «مدیس» اصفهان تولد یافت، و در آنجا به تعلیم پرداخت، و در سال ۱۳۰۸ هـ به نجف رفت، و در انقلاب بیستم شرکت نمود، سپس به ایران تبعید شد، و بعد از آن بشرط عدم تدخل در امور سیاسی به نجف بازگشت، و مرجعیت نجف با نائینی بسوی او انتقال یافت، و در ۹ ذی الحجه سال ۱۳۶۵ هـ در کاظمیه وفات یافت. نگا: اعیان الشیعه ۲/۳۳۲. معجم رجال الفکر و الادب فی النجف ۱/۱۲۹.

(۷) محمد علی قمی کربلایی حائری، مشهور است به کتابش: کفر الوهابیة، در سال ۱۳۸۱ هـ وفات نمود.

نگاه: معجم المؤلفین ۳/۲۱۷.

منزلت و جایگاه علمی برقی.

برقی به منزلت [علمی] نایل شده بود که آیت الله ابوالقاسم کاشانی^۱ درباره وی می‌گوید: جناب عالم عادل حجة الاسلام والمسلمین سید ابوالفضل برقی رضوی بیشتر عمر شریف خود را در کسب مسائل اصولی و فروعی صرف نموده تا در ارجاع و استخراج فروع فقهی به اصول آن دارای نیروی قدسی گردیده است.^۲

همچنین آیت الله العظمی سید ابوالحسن الموسوی اصفهانی وی را چنین تعریف می‌کند؛ از کسانی است که در کسب احکام و معارف الهی تلاش خود را مبذول داشته است، برهه‌ای از عمر با ارزش خود را با تلاش در استفاده از علم سپری کرده است تا اینکه به درجه‌ای از فضل و اجتهاد نایل گشته است، او می‌تواند در کارهای حسی و عینی، و کارهایی که غیر فقهاء حق تصرف در آن ندارند، قیام کند.^۳

و به سبب جایگاهی اجتهادی علمی که به آن نایل شده بود، اصفهانی به وی اجازه داد تا از خمس سهم امام - که در مذهب جمهور شیعه معمول است که نزد آنان به منزله نیل به درجه اجتهاد است - استفاده نماید، همچنین کاشانی به علت تبحر فقهی برقی در مذهب امامی تقلید را بر وی تحریم نمود.^۴

کتابها و تألیفات [برقی].

برقی افزون بر سی و پنج کتاب را نگاشته است، از جمله:

۱- مرآة الآیات - یا راهنمای موضوعات و مطالب قرآن.

(۱) ابو القاسم بن مصطفی کاشانی، که دارای فعالیت بارز در انقلاب بیستم و یکم جهت با حکمت مصدق

که نفت را ملل کرد، داشت. و در سال ۱۳۸۱ هـ وفات نمود. نگا: نقباء البشر / ۱ / ۷۵.

(۲) بت شکن ۲۷۴.

(۳) منبع سابق ۳۷۵.

(۴) منبع سابق ۳۷۴-۳۷۵.

- ۲- گنجینه طلا ۱۵۰۰ حدیث پیامبر ﷺ.
- ۳- کلمات قصار سیدالشهداء.
- ۴- کنز الحقائق - سخنان امام صادق.
- ۵- گنجینه سخن - سخنان امام حسین.
- ۶- خزینه جواهر - سخنان امام باقر.
- ۷- رساله حقوق میان حق خالق و مخلوق.
- ۸- چهل حدیث پیامبر ﷺ.
- ۹- نظام جمهوری اسلامی.
- ۱۰- جامع المنقول در سنن رسول - ۱۰ جلد.
- ۱۱- زندگی نامه مردان - ۱۰ مجلد.
- ۱۲- زندگی نامه زنان - ۲ مجلد.
- ۱۳- دعبل خزاعی و قصیده تائیه او.
- ۱۴- اسلام دین تلاش و کردار.
- ۱۵- زندگی نامه مختار ثقفی.
- ۱۶- سیدجمال‌الدین حسینی و شیخ فضل‌الله نوری.
- ۱۷- تفسیر تابشی از قرآن - که ترجمه قرآن و توضیح آیات قرآن و مقدمه‌ای که شامل ۲۷ موضوع است.
- ۱۸- جبر و اختیار.
- برقعی می‌گوید: کتابهای زیر را برای مبارزه با خرافات و عقائد باطلی نگاشته‌ام که به اسلام انتساب داده می‌شود.
- ۱۹- تحقیق در بطلان مذهب صوفی و درویش.
- ۲۰- حقیقت عرفان.
- ۲۱- فهرست عقائد عرفان و صوفیه.

- ۲۲- فهرست عقائد شیخیّه و مخالفت آن با اسلام.
- ۲۳- عقل و دین در عدل و توحید.
- ۲۴- عقل و دین در نبوت و معاد.
- ۲۵- عشق و عاشقی از دیدگاه عقل و دین.
- ۲۶- شعر و موسیقی - مصالح و مفسد.
- ۲۷- تحقیق دعای ندبه.
- ۲۸- دعای ندبه و مخالفت عبارات آن با قرآن.
- ۲۹- درسی از ولایت.
- ۳۰- پاسخ اشکالات بر درسی از ولایت.
- ۳۱- خرافات وفور در زیارات قبور.
- ۳۲- تحریم متعه در اسلام.
- ۳۳- حدیث ثقلین.
- ۳۴- بت‌شکن یا عرضه اخبار اصول بر قرآن و عقول یا سیری در اصول کافی - [روایات «الکافی» در آن بررسی شده است].
- ۳۵- بررسی علمی در احادیث مهدی احادیث مربوط به مهدی در آن بررسی شده است.
- ۳۶- تضاد مفاتیح‌الجنان با آیات قرآن:
آثار منظوم برقعی:
- ۳۷- مثنوی منطقی - ۲ مجلد.
- ۳۸- گلشن قدس = یا عقاید منظوم.
- ۳۹- منظومه‌ای در أسماء‌الحسنی.
- ۴۰- مجموعه اشعار.
- ۴۱- دیوان حافظ‌شکن.
- کتابهایی که برقعی آنها را از عربی به فارسی ترجمه کرده است:

۴۲- صحیفه علویّه.

۴۳- احکام قرآن شافعی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ.

۴۴- توحید محمد بن عبدالوهاب.

۴۵- نهج البلاغه.

۴۶- تعدد زوجات پیامبر ﷺ و مصالح مربوط به آن، صابونی.

۴۷- مذاهب پنجگانه.

۴۸- الممتقی من منهاج الاعتدال، امام ذهبی. (رهنمود سنت در ردّ اهل بدعت).

وفات برقی:

وفات وی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در سال ۱۴۱۲ ه ق / ۱۹۹۲ میلادی بوده است^۱.

(۱) بت شکن / مقدمه‌ی مترجم، ص 24.

مبحث دوم:

مراحل تحولات برقی

کسی که سیره و شرح حال ابوالفضل برقی را دنبال و جویا شود می‌یابد که زندگی وی سه مرحله را پشت سر گذرانده است - که عبارتند از:

مرحله اول:

برقی و تعصب امامیه (... تا سال ۱۹۴۹م)

و این همان مرحله‌ای است که برقی جوانی خود را سپری نموده و در خانواده‌ای شیعی امامیه پرورش یافته و در فراگیری مذهب امامیه تلاش ورزیده تا اینکه برخی از علمای مذهب امامیه او را ستوده‌اند: که در استنباط و ردّ فروع فقهی به اصول آنها دارای نیرو توان قدسی است^۱، و لذا از طرف تعدادی مراجع در مذهب امامی به درجه اجتهاد نایل شده است.

اولاً: ویژگیهای عام این مرحله.

۱- استبداد حاکمیت سیاسی:

در این برهه رضا [شاه] پهلوی سپس پسرش محمد[رضا شاه] بر ایران حکومت می‌کردند و سیاست حکومت سیاست قلع و قمع و ترور بود^۲.

۲- مبارزه دولت با حجاب:

شاه ایران «رضا پهلوی» به تحمیل لباس همشکل واحد برای مردان اقدام نمود و زنان را نیز به کشف حجاب مجبور ساخت.

(۱) کاشانی آنرا گفته است، بت‌شکن، شرح حال زندگی توسط نگارنده ۳۷۴.

(۲) بت‌شکن ۳۷۷.

برقعی می‌گوید: زن در آن زمان به پوشش سر و پاهای خود پای‌بند بود، و هیچ

عضوی از وی حتی صورت او هم قابل رؤیت و شناخته نمی‌شد، و مسأله حجاب مسأله بسیار سنگین بر ملت ایران بود، همچنین ذکر می‌کند که مردم در - به اصطلاح شیعیان ایران - حرم امام رضا به عنوان اعتراض بر قانون کشف حجاب اعتصاب کردند و با فرستادن یگانهایی از ارتش به فرمان شاه ایران و بعد از دستگیری [و حکومت نظامی] کشمکش به پایان رسید [حدود] یازده هزار کشته و زخمی - در قبرهای دسته‌جمعی دفن شدند، همچنین گروهی از طلایه‌داران و سردسته‌های مردم زندانی و یا تبعید شدند.^۱

۳- غلبه ترس بر علماء و عموم مردم:

با توجه به سخت‌گیری و ستم شاه و دولت وی کسی [در آن زمان] جرئت برخورد با دولت نداشت، بلکه وضعیت [چنان بود] که برقعی می‌گوید: در آن برهه اندک افرادی از علماء و بزرگان یافت می‌شدند که جرئت سخن گفتن بر ضد دولت را داشته باشند، و ترس همه مردم فراگرفته بود.^۲

۴- اشغال ایران هنگام جنگ دوم جهانی:

در اثنای جنگ جهانی دوم ایران مخصوصاً بعد از پیمان شاه با آلمان از جانب متفقین مورد تعرض قرار گرفت، بعد از شکست آلمان متفقین به طرف ایران روی آوردند و از رضا [شاه] پهلوی خواستند تا از قدرت کناره گیرد، و قدرت را به پسرش - محمدرضا - سپرده و به جزیره (موریس) تبعید شد و از آن جا به شهر (گوهانبورگ) در اتحاد جنوب آفریقا تبعید شد، و چند سالی نگذشته بود در سال

(۱) بت‌شکن - ۳۷۷-۳۷۸.

(۲) منبع سابق، پیوست شرح حال نویسنده توسط خود وی، ۳۷۸.

۱۳۶۳ هـ - ۱۹۴۴ م همانجا فوت کرد.^۱

و انگلیس و روسیه بعد از رضا [شاه] زمام حکومت را به پسرش محمد [شاه] - که از سرنوشت پدرش عبرت نگرفته بود - تسلیم نمودند، بلکه او در دشمنی با ملت و نوکری کامل برای غیر مسلمانان [بیگانگان] بر همان مسیر پدرش گام برداشت، ولیکن این بار به جای [نوکری] آلمانی هم‌پیمان بزرگ پدرش به [نوکری] متفقین پرداخت.^۲

ثانیاً: ویژگی‌های خاص برقی در این مرحله.

۱- تمسک به مذهب امامیه از لحاظ اجمالی و تفصیلی:

در این مرحله برقی هیچ‌گونه تلاش اصلاح‌گری نداشته است. بلکه او - به علت شدت پای‌بندیش به مذهب امامیه - در ردّ کسانیکه به [نگاشتن] رساله‌های انتقادی [از شیعه] می‌پرداختند شرکت می‌جست و به ردّ احمد کسروی - که در نقد مذهب شیعه امامیه [مطالبی] می‌نوشت - پرداخت.^۳

۲- شهامت و توان [انجام و گفتن] حق:

در هنگامیکه بزرگان علمای ایران به چیزی خلاف رضایت دولت خصوصاً بعد از قانون کشف حجاب لب نمی‌گشودند، می‌بینیم برقی گامهای شجاعانه و نادری برمی‌دارد - بعد از ذکر آنچه برای مردم بر قانون کشف حجاب اعتراض کرده بود اتفاق افتاد: می‌گوید: در آن زمان اندک افرادی از علماء و بزرگان شهامت گفتن سخنی ضد دولت داشتند، و ترس همه را فراگرفته بود - و من در قم بودم

(۱) نگا: تاریخ اسلامی محمود شاکر 18/61-70.

(۲) همان 379.

(۳) بت شکن، مقدمه مترجم 23.

اعلامیه‌ای صادر کردم و مردم را به مبارزه و تحرک دعوت کردم، و چون کسی نیافتم

به دعوتم پاسخ گوید ناچار شدم شب [از خانه] بیرون روم و خودم در بازار و کوچه‌های شهر اعلامیه‌ها را بر دیوارها بچسبانم ولیکن از کسی تحرکی ندیدم سپس دولت جسورتر شد و کاملاً از آموزش دین و سخنرانی ممنوع شدم، و بر خود لازم می‌دیدم هر کجا روم به صورت پنهانی سخنرانی کنم و دو یا سه سالی به این منوال گذشت تا اینکه جنگ دوم جهانی زبانه کشید^۱.

مرحله دوم:

برقعی و اصلاح از طریق سیاست

(از ۱۳۶۷ - ۱۳۷۲ هـ) (۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ م)

و این همان مرحله‌ای است که برقعی به خاطر اصلاح انحرافی که در زمینه شرعی و سیاسی که در جامعه خود مشاهده می‌کرد وارد [مسائل] و کشمکش سیاسی گردید. برای آگاهی و دقت در خصوصیات فکری برقعی در این مرحله لازم است قبل از آن بر خصوصیات کلی آن مرحله دقت نمائیم.

اولاً بارزترین ویژگی‌های عام این مرحله:

۱- تقسیم جهان به دو جریان [سرمایه‌داری و کمونیستی].

و ایران عرصه رقابت این دو اردوگاه بود^۲ بریتانیا - در پشت آن امریکا - سعی داشت تا در زمینه اقتصادی و سیاسی در ایران نفوذ نماید. و روسیه هم بر دستیابی بر

(۱) بت شکن، پیوست شرح حال نویسنده 379/378.

(۲) آنچه که بیانگر میزان رقابت دولت‌های بزرگ آن زمان بر بازارهای ایران است، اینکه در سال 1356 هـ تعداد شرکتهای بیگانه در ایران عبارت بودند از: 351 شرکت آلمانی، 285 شرکت انگلیسی، 177 شرکت آمریکایی و 143 شرکت روسی، و 118 شرکت فرانسوی، نگا: تاریخ اسلامی محمود شاکر 61/18.

امتیاز کشف نفت فشار می‌آورد، و در ایران نیز احزاب سیاسی درگیری بودند که هر کدام یکی از آن اردوگاه را حمایت می‌کردند.^۱

۲- اعلام رسمیت دولت اسرائیل در سال ۱۳۶۷ هـ ۱۹۴۸ م.

دولت شاه ایران از طرفی برای ارضای انگلیس، و هم برای اظهار و اعلام به دولتهای غربی به اینکه ایران ارتباطی با اسلام ندارد بلکه دولتی مارکسیستی آزادی‌خواه است. دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت.^۲

۳- نخست‌وزیری [دکتر] محمد مصدق.

محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی [هر کدام] نماینده دو گروه [در ایران بودند] یکی [مصدق] ملی‌گرا، و دیگری دینی اصلاح‌طلب، بعد از تلاش طولانی از طرف آنان و طرفدارانشان در مسأله انتخابات به لیست مسئولین سیاسی دولت نایل شدند.^۳ لیکن در روز جمعه هفتم ربیع‌الثانی سال ۱۳۶۸ هـ ۱۹۴۹ م شاه پهلوی مورد سوءقصد قرار گرفت، حکومت این گروه را دستاویزی قرار داد تا دولت را لغو و منحل نماید، و به دستگیری‌های گسترده‌ای در میان مخالفین پرداخت، و در میان کسانی که دستگیر شده بودند آیت‌الله کاشانی هم وجود داشت و بعد از آن به لبنان تبعید شد. در سال ۱۳۷۰ هـ - ۱۹۵۱ م بحران ایران را فراگرفت - شاه با مسئولیت مصدق -

(۱) نگا: تاریخ‌الاسلامی محمود شاکره 77-78/18.

(۲) همان منبع، 79/18.

(۳) برقعی می‌گوید: پیروان کاشانی شبها تا صبح در کنار صندوق‌های رای بیدار می‌ماندند، تا از تقلب کاری در نتیجه انتخابات جلوگیری کنند، که شخص دیگری بغیر از کاشانی و مصدق رای را نبرند، تا اینکه در آخر بعثت کوششهای پیروانشان آراء مردم را بدست آوردند و کاشانی و مصدق از طرف مجلس نماینده شهر تهران تعیین شدند، که در نتیجه حکومت مجبور به بازگشت کاشانی از لبنان شد. نگا: بت شکن پیوست شرح حال نویسنده 385.

که از جهات مختلف مورد تأیید قرار می‌گرفت - برای آرام کردن اوضاع ایران به

تشکیل وزارت ناچار شد، و مصدق بیست و هفت ماه در پست وزارت باقی ماند که یکی از مهمترین مصوبه‌های او در تاریخ کشمکش ایران و غرب ملی کردن نفت ایران بود، [و دستور] مصادره املاک انگلیسها و گرفتن امتیاز نفت از آنان را صادر نمود، و چون انگلیسها درخواست مذاکره کردند. در اثنای مذاکره با آنان درخواست مبلغ زیادی به عنوان جبران خسارت به ایران نمود لذا انگلیسها از مذاکرات عقب‌نشینی کردند، شاه تلاش نمود تا مسأله را حل و کنترل نماید، نامه‌ای به مصدق فرستاد تا با استعفاء به وزارت خود پایان دهد، ولی مصدق و کاشانی از آن سرپیچی نمودند و بر علیه شاه اعلام کودتا نمودند، مردم نیز با آنها برخاستند، شاه به روم فرار کرد، و کشور دچار آشوب و بحران گردید، و امریکا از ترس اینکه مبادا دینداران بر کشور حاکم شوند (کیرمت پسر رئیس روزفلت) را فرستاد تا با توزیع یک میلیون دلار به برخی از کسانی که توان آرام کردن اوضاع داشتند، اقدام کرد، و با انجام این عمل شاه از روم برگشت و مصدق به پای میز محاکم کشانده شد.^۱

۴- محاصره فعالان متدین:

حکومت شاه در این مدت به محاصره دینداران علی‌الخصوص اصلاح‌طلبان پرداخت و برای این کار به انجام کارهایی اقدام نمود از جمله:

- تسلیم و تحویل مدارسی که علماء بر آن اشراف داشته به وزارت آموزش و پرورش.
- استیلائی بر اوقاف.
- به برپایی حرکت انقلاب سفید اقدام نمود تا به این وسیله بتواند علمای

(۱) تاریخ اسلامی محمود شاکر ۱۸/ ۸۱-۸۳.

دین را زیر نظر خود برده و بهره‌برداری از آنها به هدف خود برسد^۱.

۵- دوری علماء از سیاست.

برقعی، وضعیت اغلب علماء در این فتره را چنین توصیف می‌نماید: که از اشتغال به سیاست و امور حکومت به دور بودند، و از طرف دیگر برقعی برخی شخصیات را چنین نام می‌برد که دارای نقش بسیار منفی بوده‌اند، مثلاً بروجردی کسی بوده که برقعی او را از زمره کسانی به شمار می‌آورد که سیاست شاه را یاری داده است^۲. همچنین برقعی ذکر می‌نماید: کسانی مانند کاشانی، مصدق و جبهه ملی - که خمینی آنرا تأسیس کرده بود - که در داخل ایران فعالیت می‌نمودند در این برهه در میان مردم انعکاس [چندان] نداشتند^۳.

دوم: بارزترین ویژگی و فعالیتهای خاص برقعی.

۱- ارتباط با کاشانی:

در سال ۱۹۴۹م برقعی به تهران رفت و به کاشانی پیوست که برقعی او را چنین توصیف می‌نماید: که در مقابل استبداد دولت ایستاد و برخی مسایل را برملا ساخت، اما سایر علماء یا اینکه ساکت بودند یا اینکه هر روز بر سفره آنان بوده و با ظلم شاه هماهنگ بودند^۴.

۲- تلاش در اصلاح سیاسی:

برقعی به خاطر اصلاح اوضاع دینی و سیاسی مردم پذیرفت که با افکار کاشانی در زمینه سیاسی وارد گشته و فعالیت نماید.

(۱) مرجع سابق

(۲) بت‌شکن پیوست شرح حال نویسنده 388.

(۳) منبع سابق 384.

(۴) منبع سابق 384.

با نامه‌ای که کاشانی در هنگام تبعید خود در لبنان برای برقی فرستاده است

می‌توانیم از افکار کاشانی اطلاع یابیم که در نامه می‌گوید: بر حذر باشید از اینکه همچون سایر رهبران، مسجد را محل کسب و تجارت نمائید، و توجه نکنید به آنچه می‌گویند! که رهبر صالح. شایسته کسی است که از امور مردم به دور باشد و به ملت خود توجه می‌نماید، تلاش خود را به کار گیرید تا مصدق انتخاب گردد، برقی به انجام آن [با توصیه کاشانی] پرداخت و با تمام توان در میان مردم برای سوق دادن آنان بر مشارکت در انتخاب مصدق تلاش نمود.

مرحله سوّم:

برقی و اصلاح دینی

از سال (۱۳۷۲ وفات ۱۴۱۲هـ) (۱۹۵۳-۱۹۹۲م)

در این مرحله برقی به صورت آشکار و جدی وارد مسائل انتقادی شده، به شیوه‌ای غیر سیاسی به جنگ و مبارزه خرافات و غلو و جلوه‌های دوری از دین خالص پرداخت.

اول: بارزترین علائم عمومی این مرحله:

- ۱- افزایش تحرک و اعتراضات مردمی در ایران.
- ۲- قیام انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۹۹هـ. ۱۹۷۹م.

(۱) منبع سابق 385.

دوم: موفقیت خاص برقی در این مرحله:

۱- فراغت برای خواندن و تحقیق و نظر مخصوصاً در قرآن.

در این سالها برقی فراغت وقت یافت تا بر بسیاری حقایق که از خلال تحقیق و مطالعه کشف کرده بود آگاهی یابد.

و او [رَحْمَةُ اللَّهِ] می‌گوید: در آن سالها فراغت یافتم تا بر مطالعه و تحقیق و تألیف و تدبیر در کتاب خداوند توفیق یابم، برایم معلوم گردید، که من و تمام علمای مذهب ما (امامیه) در خرافات غوطه‌ور شده‌ایم و از کتاب خداوند غافلیم، و آراء آنان با قرآن مخالف و در تعارض می‌باشد.^۱

۲- روی آوردن به تألیف و نوشتن رساله‌هایی برای اصلاح اعتقاد مردم.

در این مرحله برقی از طریق تألیف و نوشتن مقالات در اصلاح مردم سعی و تلاش نمود. می‌گوید: سپس برای اصلاح خرد و اندیشه‌های مردم به تألیف کتاب اقدام نمودم و می‌خواستم با تألیف این کتاب‌ها مردم را از کتاب خداوند و عقائد اسلامی قرآنی آگاه سازم و ملت را از نیرنگ و مکر اهل بدعت و گمراهی نجات دهم.^۲

۳- تکیه بر دعوت مستقیم (سخنرانی‌ها، دروس، گفتگو و مناظره).

در این فتره و بعد از اینکه متوجه اخلال و ایرادی شد که به مذهب شیعه ملحق گردیده به طور فراوانی به دعوت مردم و روشنگری و به‌کارگیری خردها و ترک اعتقادات اشتباه و خرافات موجود روی آورد. و دعوت خود را از مسجد مادر در تهران آغاز نمود؛ زیرا بعد از انحلال حکومت مصدق امام آن مسجد شده بود. می‌گوید: خاله مصدق در عذر وزیر دفتر^۳ مسجدی بنا کرده بود و از جانب «محمد ولی میرزا فرمانفرمایان» اداره می‌گردید و این مرد از آیت‌الله کاشانی خواسته بود تا

(۱) منبع سابق ۳۹۰.

(۲) همان منبع ۳۹۱.

(۳) منطقه‌ای در تهران.

فردی را برای امامت مسجد انتخاب نماید^۱، کاشانی برای امامت آن مسجد مرا

همراهی کرد و خود به من اقتدا نمود سپس در مسجد به امامت پرداختم». و برقی در تدریس خود بر قرآن تکیه می‌کرد. و فردی که اندکی قبل از انقلاب او را زیارت کرده بود. و در این مسجد در یکی از دروس تفسیر وی حضور یافته بود برایم بیان کرد که تعداد طلبه‌هایی که [در کلاس درس] حضور می‌یافتند قریب به دویست نفر می‌رسید، همینطور از رفت‌وآمدها و سفرهای خود برای دعوت و تدریس استفاده می‌نمود، و خود می‌گوید: علاوه بر تألیف برای نشر حقایق اسلامی از سفرها و رفت و آمدها بهره برداری می‌نمودم^۲.

۴- به سبب مخالفت با مذهب در معرض ابتلاء قرار گرفت.

در این برهه در زمینه دعوت آشکارش برای اصلاح [عقیده و ...] به بسیاری از ابتلاها و مشکلات دچار گردید، از چند سو به جنگ و مبارزه با وی پرداختند.

سؤال: چه کسانی در این مرحله در برابر دعوت برقی ایستادند؟

برقی؛ کسانی را که دعوت او به ذوقشان مطلوب نبوده است خود معین نموده است که عبارتند: اول: سیاست‌مداران که از بقای خرافه و جهل و سکوت علماء سوءاستفاده می‌نمایند.

دوم: علمای مذهبی [خصوصاً کسانی که جنبه‌ی رهبری مذهبی دارند] که از مذهب استفاده مقام یا ثروت می‌نمایند.

می‌گوید: اقامت در تهران را بر [قم] ترجیح دادم زیرا در قم سه دسته با من به دشمنی می‌پرداختند = دسته اول: کارمندان دولت و نوکران آنها، دسته دوم خادمان حرم معصومه که آنان نوکر «متولی باشی» نماینده قم در مجلس بودند و او کسی بود

(۱) منبع سابق 389.

(۲) منبع سابق 391.

من او را لایق و شایسته این منصب^۱ نمی‌دانستم، دسته سوم: گروه آخوندها. علی‌الخصوص پیروان بروجردی^۲.

۵- مشارکت او در انقلاب اسلامی بر علیه شاه.

به علت امیدواری برقی به پایه‌گذاری شریعت که رهبر انقلاب شعار آنرا سر داده بود با وجود اختلاف وی با سران انقلاب در بسیاری از مسایل مانع همکاری وی با آنان در سرنگونی رژیم شاه نگردید، بلکه گرچه عمری از وی سپری شده بود. بر علیه شاه و ساواک با ملت مشارکت نمود، و می‌گوید:

عمرم در این ایام (انقلاب) به هفتاد سالگی رسیده است ولی با این وجود در تظاهرات شرکت می‌کردم.

به پشتیبانی و دفاع از انقلاب بشتافت [و در این زمینه] برای اصلاح به کار عملی دست زد به نیت شناسایی حکومت اسلامی که امیدوار بود آیت‌الله خمینی با رسیدن به مقام حکومت آنرا اجرا سازد به تألیف کتابی اقدام کرد.

برقی می‌گوید: بر مبنای انجام اصل «النصیحة لله» نصیحت و دلسوزی به خاطر خداوند نامه‌های متعددی به آیت‌الله خمینی فرستادم اما وی بر هیچ کدام پاسخی نداد و هرگاه مقاله‌ای می‌نوشتم از رسیدن آن به [دست] مردم ممانعت به عمل می‌آمد^۳.

(۱) برقی در جای دیگری ص 382 علت درگیری خود را با متولی باشی اینگونه بیان می‌کند: "او یک عامی غیر صالح بود و اوقاف سیده معصومه را که باید به فقرا می‌داد در امور دیگری بمصرف می‌رساند. و بعد از سقوط پهلوی اول ما می‌خواستیم نماینده شایسته‌ای را بجای او انتخاب کنیم، اما طرفداران بروجردی و دولت و بزرگان کشور ممانعت ایجاد کردند پس من اعلامیه‌ای نوشتم که در آن عیوب متولی باشی و بدیهائی او را ذکر کردم و مردم را دعوت کردم که نماینده شایسته‌ای را انتخاب کنند بنابراین بروجردی و اطرافیانش مرا ترك کردند".

(۲) بت شکن ص 388

(۳) بت شکن 397.

بلاهایی که برقی در این مرحله با آن روبرو شد:

اول: بدگویی.

بارها متهم شد به اینکه منحرف و گمراه است، کما اینکه هنگام تألیف «کتاب درسی از ولایت»^۱ میلانی^۲ - که برقی آنرا توصیف می‌نماید به اینکه عمر خود را در راه سفسطه و فلسفه یونانی نزد رهبران شیخیه سپری نموده است - اقدام به چاپ اعلامیه‌ای نمود که در آن ذکر شده بود، کتاب «درسی از ولایت» کتاب ضلالت و گمراهی و نگارنده آن [هم] گمراه است و هزار نسخه [اعلامیه] چاپ کردند و حتی بر درب و دیوارهای مسجد برقی چسباندند^۳، و عاقبت برخی از طرفداران فلسفه و مداحان و روضه‌خوانان به تکفیر برقی پرداختند، و برقی خود آنرا توضیح داده و می‌گوید روزی در تهران با فردی کار داشتم و به بازار آهنگران رفتم لیکن او آنجا نبود منتظر ماندم تا برگردد در این حال بیرقی که بیانگر برپایی عزا و ذکر مصیبت‌ها بود بر درب خانه‌ای دیدم پس وارد شدم و در گوشه‌ای نشستم دیدم سخنرانی به نام عمادزاده بر منبر بر علیه برقی سخنرانی می‌کرد و ادعا می‌کرد که او [برقی] خدا و رسول و جدّ وی [سخنران] امام و ... را انکار می‌نماید و حدود نیم ساعت از بالای منبر در نثارکردن تهمت و افتراء بر برقی سخن راند و کسی در آن مجلس مرا نمی‌شناخت و چون از منبر فرود آمد و خواست بیرون رود برخاستم و دنبالش رفتم و در [داخل] کوچه به وی رسیدم بعد از سلام و احوال‌پرسی؛ گفتم: آیا شخصاً با برقی برخورد نموده‌اید؟ گفت: خیر، گفتم آیا چیزی از کتابها و تألیفات وی را

(۱) کتابی است که برقی آنرا تألیف کرده است تا اثبات نماید که پیامبر ﷺ و ائمه در هیچ صفات و افعالی با خداوند مشارکت ندارند و ولایت انبیاء و اولیاء فقط منحصر به امور شرعی و قوانین است، بت‌شکن 394.

(۲) محمدهادی بن جعفر بن حسین میلانی در سال 1313 هـ متولد شد و در سال 1395 هـ از دنیا رفت. نگا: به کتابش: (المحاضرات قسمت زکات).

(۳) بت‌شکن 394.

خوانده‌اید؟ گفت خیر گفتم پس با چه دلیلی او را به ضلالت و انحراف توصیف می‌نمائید؟ گفت از آیت‌الله میلانی نقل کرده‌ام، گفتم شما سخنران و با فرهنگ می‌باشید حداقل از برقی چیزی - گرچه کتابی هم باشد - بخوانید تا واقعیت وی را بفهمید و نباید در شناخت دیگران از افراد تقلید نمود، و در آن روز یکی از تألیفاتم - که کتابی از (دعبل) بود که در مدح امام رضا شعری سروده بود - [آنها شرح کرده بودم] همراه داشتم از جیب خود بیرون آوردم و گفتم من کتابی از برقی همراه دارم اشکالی ندارد آنها به شما بدهم تا آنها خوانده و بعداً نظر خود را از طریق تلفن در مورد کتاب و نگارنده آن به من بگوئید آنها پذیرفت و کتاب را گرفت و شماره تلفن خود را به من داد، و بعد از گذشت چند روز تلفنی با وی تماس گرفتم به او گفتم آیا کتاب دعبل از تألیفات برقی را خواندید؟ گفت آری گفتم نظرت چیست؟ گفت تألیف خوبی است، و حقیقتاً نگارنده مردی مؤمن و ادیب و عالم است. گفتم پس چرا از وی بدگویی کردید؟ گفت من اشتباه کرده‌ام گفتم در این صورت شما مسئولیت دارید و می‌بایست از وی معذرت‌خواهی کنید، گفت: او کجاست، گفتم بدان همان آقای که در کوچه [مسجد] با شما برخورد کرد و کتاب دعبل را به شما داد خود برقی بوده است، گفت مرا ببخشید، گفتم شما را نخواهم بخشید زیرا شما بر بالای منبر سخنانی [ناپسند] بر زبان رانیدید و می‌بایست بروید به کسانی که به سخنرانی‌ات گوش داده‌اند بگوئید که اشتباه کرده‌ام در این صورت شما را خواهم ببخشید.^۱

دوم: تهدید به کشتن.

برقی بارها تهدید به کشتن گردید، از جمله: وقتی کتاب تفتیش و کتاب حقیقة العرفان را تألیف کرد از جانب برخی مراجع تهدید به قتل شد.^۲

(۱) منبع سابق 395.

(۲) منبع سابق 391.

سوم: اجبار به ترک خانه.

در زمان شاه دوم - نیروهای ساواک به خانه وی هجوم بردند و درب خانه را کردند و درب پائینی را شکسته و وارد خانه شدند و او را به ترک خانه مجبور ساختند، برقی می‌گوید: همسر من به علت وحشت از آن حادثه مریض شد و بعد از چند روز وفات نمود.

چهارم: دوری خویشان از او به خاطر ترس از دولت.

برقی بعد از وفات همسرش به بلاء دچار شد، خویشانش به علت ترس از ساواک و [شکنجه] از او دوری نمودند. و می‌گوید: مسجد و خانه را ترک نمودم و همسر من به خاطر مخالفین من وفات نمود تا اینکه خویشانم نیز مرا ترک نمودند و با خداوند [تنها] ماندم و کارم را به وی سپردم.^۱

پنجم: منع چاپ و یا در دسترس بودن کتابهای او.

به خاطر مخالفت وی با درباریان سلطنت مردم از داشتن کتابهای ابوالفضل برقی در زمان شاه منع شدند: او بِحَلَلِهِ می‌گوید: سپس مردم از داشتن کتابهای من ممنوع شدند در حالیکه کتابهای اهل خرافات صوفیه، شیخیه به آسانی در اختیار خوانندگان قرار می‌گرفت.^۲

ششم: زندان.

بارهای بسیاری به سبب افکار و فعالیت‌هایش در زمینه دعوت به اصلاح عقیده مردم زندانی گردید، به مدت سه ماه با آیت‌الله کاشانی زندانی شد و در زندان دچار

(۱) منبع سابق ۳۹۶.

(۲) منبع سابق ۳۹۶.

بیماری مالاریا گردید^۱ همچنین یکبار بر مسجد وی هجوم آوردند و او را دستگیر و دست‌بسته به زندان بردند و از وی تعهد گرفتند که برای مردم نماز جماعت نخواند^۲ سپس در آخر حیاتش در زندان اوین که یکی از بی‌رحم‌ترین و سخت‌ترین زندان‌های سیاسی در ایران است به مدت یک سال زندانی شد.

هفتم: در معرض ترور.

در سال ۱۹۹۲م هنگامیکه برخی از عناصر پاسداران انقلاب که مکلف به ترور وی شده بودند. مورد سوءقصد قرار گرفت و در داخل خانه خود در حالیکه نماز می‌خواند به وی شلیک نمودند به قسمت چپ صورت وی اصابت نمود تا حدی که گلوله از قسمت راست [صورت] بیرون رفت و او عمر ۸۰ ساله خود را طی می‌کرد، از ناحیه گوش دچار آسیب گردید و در بیمارستانی که به معالجه‌اش پرداخته می‌شد به پزشکان دستور دادند تا از معالجه او خودداری کنند و به دنبال آن یکی از پزشکان توصیه کرد تا از بیمارستان بیرون رفته و در منزل به تداوی خود اقدام نماید^۳. و بالاخره بعد از سوءقصد قرارگرفتن و عدم معالجه وی دستور به زندانی کردن وی در زندان اوین به مدت یکسال صادر شد؛ سپس از زندان آزاد شده و به شهر یزد تبعید گردید، ولیکن بعد از پنج روز از تبعیدش بار دیگر زندانی شد، سپس به همان شهر تبعید شد و در سال ۱۹۹۲م در شهر یزد از دنیا رفت^۴ - رحمه الله تعالی رحمة واسعة.

(۱) منبع سابق 384.

(۲) منبع سابق 395-396.

(۳) مقدمه بت شکن 24.

(۴) منبع سابق 24.

مبحث سوم:

اسباب تحولات برقی

اسباب توفیق [هدایت] برقی به ترک بسیاری از غلو و خرافات همه‌اش به فضل خداوند متعال برمی‌گردد و خداوند سبحان چیزی از اسباب توفیق و شاید برجسته‌ترین اسباب هدایت را بر روی وی گشود.

عامل اول: تدبیر در قرآن.

دقت و تأمل در قرآن کافی است تا انسان را به هر خیری هدایت نماید، کمالینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَهْدِي بِإِذْنِ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (المائدة: ۱۶).
«خداوند به برکت آن (کتاب)، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.»

از نعمتهایی که خداوند بر برقی ارزانی داشته بود اینکه تفکر و تدبیر در آیات قرآن را برای او میسور گردانید، بلکه به قطعی می‌توانیم [بگوئیم] که بزرگترین عامل — بعد از توفیق خدا — برای رهایی برقی از بسیاری از اقوال خرافی و غلوگرایانه قرآن کریم بود، به طوری که ایشان می‌فرماید: در آن زمان^۱ فراغت یافتیم تا به مطالعه و بحث و تألیف و تدبیر در کتاب خداوند بپردازم و بر من معلوم گردید که من و تمام علمای مذهب ما (جعفری) در خرافات غوطه‌ور و از کتاب خداوند غافل و آراء و نظریات آنان با قرآن مخالف و در تعارض می‌باشد، و به برکت قرآن کریم کم‌کم بیدار شدم و فهمیدم که روحانی‌ها (تیپ علماء) و گروه‌ها، اسلام را تغییر داده و

(۱) منظور سالهای بعد از الغای حکومت مصدق در سال ۱۳۷۲ هـ ۱۹۵۳ م که برقی بعد از آن (برای مدتی) از صحنه‌ی سیاسی کنار رفت.

اسلام اصیل را به مذهب تبدیل نموده‌اند.^۱
 و برایم معلوم گردید که گروهی به نام عرفا و دیگری به نام شعراء و مفاخر ملی و گروهی به نام صوفی و اخباری و اصولی و گروهی هم به نام حکماء و فلاسفه و تمام این گروهها و دسته‌ها افکار بشری را به جای اسلام راستین نشر و ترویج نموده‌اند. و این اعتراف صریحی از او در مورد اثر قرآن در مرحله جدید وی می‌باشد. همچنین برای خواننده کتاب «بت‌شکن» او معلوم می‌گردد که او در بیان آراء صحیح از آرای باطل در درجه اول بر قرآن اعتماد می‌کند، - و سپس با عرضه تمام اقوال بر آن موافق قرآن را اتخاذ می‌نماید، و هر آنچه با قرآن مخالف باشد رد می‌نماید، لذا می‌یابیم برقی بسیار تأکید می‌نماید بر اینکه قرآن اولین داور فصل و قضاوت اختلاف است. می‌گوید: متأسفانه علمای کشور ما که اختلاف به وجود آورده‌اند در اختلافات خود با مذاهب اسلامی دیگری از اینکه اختلافات خود را به قرآن ارجاع دهند خودداری می‌نمایند، بلکه آنرا به روایات مذهبی ارجاع می‌دهند و با این عمل دامنه اختلاف را (به جای حل) گسترده‌تر می‌نمایند، و حتی در کتاب [بررسی اصول] کافی در این زمینه به ضرورت بازگشت به کتاب و سنت فرامی‌خواند.^۲

ابوالفضل (برقی) با این عمل روش جدیدی در اصول استدلال برای خود ترسیم نموده و با مراجعه به منبع اساسی برای بررسی و قضاوت - با عمل به وجوب حکمیت قرآن و آنچه از ائمه هدی مانند امام بزرگوار جعفر صادق وارد شده: که اقوال و روایات را بر قرآن عرضه کنید هر آنچه موافق کتاب خداوند باشد آنرا اخذ نموده و آنچه با آن مخالف باشد رد نمایند.^۳ - درباره روایات سرمشق و الگوی

(۱) بت‌شکن 391.

(۲) منبع سابق 31.

(۳) الکافی 8/1.

مبارکی پایه‌گذاری نمود.

عامل دوّم: اهتمام به امر مسلمین.

برقعی در فتره زمانی بسیار سختی زیست به طوری که مسلمانان در وضعیت فشار دینی و دین‌ستیزی و به علت تقسیم جدید جهان اسلام و بروز ملی‌گرائی با گسترش جهل به سر می‌بردند. همچنانکه حالتی خستگی و درماندگی توسط تمدن غرب که با تمام مناطق اسلامی دنیا در جنگ بود و با افکار الحادی کمونیستی می‌جنگید تا جایی که بسیاری از کسانی که دین صادق و مطمئن داشتند در یک حالت حسرت و تأسف زندگی می‌کردند که آنها را وادار به تفکر در حلی که شایسته آنها باشد، و مسلمانان را از انحطاط بیرون بیاورد بکند. و برقعی از این احساسی که در اوایل زندگیش داشت عبور کرد و می‌گوید: از خیلی وقت پیش برای انحطاط مسلمانان و خواری و تفرقه و فقر آنها تأسف می‌خوردم و از راههای رهایی آنها تحقیق می‌کردم و دیدم که تاجران دین و کسانی که از آن نفع می‌برند مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت مسلمانان هستند^۱.

عامل سوم: تحقیق آزاد.

از توفیقات خداوند برای برقعی اینکه رغبت تحقیق و مطالعه آزاد به دور از تقلید برای هر کس را بر وی گشود. همان تقلیدی که برقعی آنها را از بزرگترین اسباب بقای خرافه و انحراف می‌داند^۲ که در مرحله سوم [زندگی] از وی سخن گفتیم^۳.

(۱) منبع سابق ۲۷.

(۲) منبع سابق ۳۹۷.

(۳) منبع سابق ۳۹۰.

عامل چهارم: تأثیر پذیری از کاشانی.

آیت الله کاشانی پیرو شیعه امامیه و بر غیر نهج مرجعیت تقلیدی سنتی وقت بود، و از روش مراجعی که طریقه آنان بر تجارت علم و دوری از احوال مردم و یا عدم فداکاری برای اصلاح احوال سیاسی استوار بود به دور بود، می‌توانیم پرتوهای آشکار از ویژگی شخصیت کاشانی را از آنچه بر قلم رانده است اخذ نمائیم، می‌گوید: او در برابر استبداد دولت ایستاد و او به مسایل ملتش اهتمام می‌ورزید و برای آزادی و فهم دانش [آنان] تلاش می‌کرد و او نمایندگان شایسته را به پارلمان سوق می‌داد و به وجوب جهاد در عراق فتوی داد، و با انگلیس جهاد کرد تا اینکه به عراق استقلال بخشیدند، در حالیکه شاه دست آیت‌الله بروجردی را می‌بوسید. لیکن به دستگیری آیت‌الله کاشانی دستور داد^۱ همچنین توصیه کاشانی را برای او در نامه‌ای که از لبنان برای وی فرستاده است - ذکر می‌کند که به وی سفارش می‌نماید: اینکه مسجد خود را همچون سایر مساجد به محل کسب و درآمد تبدیل نکنید^۲ و او با [دکتر] مصدق در ملی کردن نفت ایران تلاش نمود^۳. کاشانی استاد برقی و از جمله کسانی است اجازه اجتهاد به وی داده‌اند. بنابراین با سوق دادن او در برابر تغییر وضعیت ناپسند و تشویق وی بر شورش بر علیه روش جاری مرجعیت در شخصیت برقی تأثیر [به سزایی] داشته است. این مهم‌ترین اسبابی است که از خلال کلام برقی استنباط می‌نمائیم، و ملاحظه می‌گردد که او با مناظره یا محاوره هیچ کدام از افراد اهل سنت تحت تأثیر قرار نگرفته است.

(۱) منبع سابق 383.

(۲) منبع سابق 385.

(۳) تاریخ الاسلامی 81-82/18.

مبحث چهارم:

نظریات اصلاحی برقی

برقی به طور واضح نظریات خود را به ثبت رسانده است، بعد از خود میراث بزرگی به جایی گذاشته درباره بسیاری از مسائل مذاهب و جریان‌های اسلامی دیدگاه خود را بیان می‌نماید در [صفحات] بعدی بارزترین آراء اعتقادی او که از آن اطلاع یافته‌ام و مربوط به مذهب امامیه است بیان خواهم کرد.

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت:

مسأله اول: نسبت علم غیب به ائمه.

از ویژگی‌های خداوند که کتاب و سنت بر آن دلالت و اشاره نموده‌اند اینکه خداوند منفرد به علم شامل و کامل است، و او آگاه است به آنچه بوده و آنچه خواهد بود، و یا نبوده و چگونه خواهد بود، همچنان خود در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (المائدة: ۹۷).

«و خداوند بر هر چیزی آگاه است».

کمال علم خداوند اینکه او در علم به غیب منفرد [و بی‌شریک] است: ﴿عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾ (الرعد: ۹).

«او از غیب و شهود آگاه، و بزرگ و متعالی است».

و قرآن کریم [در مورد اختصاص علم غیب به خداوند] می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (النمل: ۶۵).

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند!».

در اینجا برقی رأی خود را تثبیت می‌نماید به اینکه تنها خدای واحد مختص به

علم غیب است، و پیامبر ﷺ و امامان غیب نمی‌دانند، و برای اثبات آن به [ذکر] دلایلی می‌پردازد که به طور مختصر عبارتند از:

اول: دلالت قرآن.

از دیدگاه برقی قرآن بر اختصاص علم غیب به خداوند و نفی آن از ماسوای خداوند دلالت‌های متنوع و [مختلفی] دارد از جمله:

۱- تصریح خداوند به نفی علم غیب از غیر خود و اثبات آن تنها برای خود مانند گفتار

خداوند که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۶۵).

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ

إِنْ أَتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (الأنعام: ۵۰).^۱

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من پیام‌رساند)، از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم» بگو: آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!».

ب- اخبار خداوند در جاهای متعدد از حال پیامبر خود که علم غیب را از او نفی

می‌کند همچون عبارات (قل ما أدري) (و ما أدراك) (إن أدري) (ما كنت تدري) (لا

تدري) (ما يدريك)^۲. و ...

و برقی به دنبال تفسیر آیه: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾

(الأنعام: ۵۰).

(۱) بت شکن 188.

(۲) برقی در این زمینه به آیات دیگری از قبیل، احقاف 9، انبیاء 109، انبیاء 111، جن 25، شوری 52،

طلاق 1، احزاب 63، عبس 3 اشاره می‌کند بت شکن 199.

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من

بیاموزد،) از غیب آگاه نیستم!».

می‌گوید: گنجینه‌های خداوند نزد پیامبر ﷺ نیست، پس چگونه نزد امام می‌باشد اینها [منظور راویان غالی] ائمه را از لحاظ مقام بالاتر از انبیاء به شمار می‌آورند.^۱

ج - خداوند رسول خود را چنین توصیف می‌نماید که برخی از اخبار گذشتگان را نمی‌داند مثلاً قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْتِكُم بِنَبَأٍ الَّذِيكَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمٌ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ (ابراهیم: ۹).

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند؛ همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست».

و نیز در سوره کهف می‌فرماید: ﴿قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ﴾ (الکهف: ۲۲).^۲

«بگو پروردگارم به تعداد آنان آگاه‌تر است».

د - خداوند پیامبرش ﷺ را توصیف می‌نماید به عدم علم و بی‌خبری از برخی قضایا که در اطراف مدینه روی داده است، که بیانگر عدم علم وی به غیب است. و در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِنْفَاقِ لَا يَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعِدُهُمْ مَّرْتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّوهُنَّ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ (التوبه: ۱۰۱).^۳

«و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم.

(۱) منبع سابق ۱۴۷.

(۲) منبع سابق ۱۰۹.

(۳) منبع سابق ۲۹۵.

بزودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم (مجازات‌ی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند». پس چگونه گفته می‌شود که در مورد شخصی که منزلتش از پیامبر ﷺ پائین‌تر است [که او آگاه به غیب است]. برقی می‌گوید: در اینجا می‌گوئیم چرا در کتاب اسلامی احادیث متعارض با قرآن روایت می‌شود؟ آیا راویان این اخبار تا این حد از قرآن بی‌خبرند؟ یا هدفشان شبه‌انگیزی است؟^۱.

دوم: رد بر قائلین با ذات ادله‌های شان.

از روشهای که برقی در ردّ برخی اقوال به کار می‌برد بیان می‌نماید، اینکه آنچه که مورد استدلال قرار می‌گیرد بیانگر مراد استدلال‌کنندگان نیست، بلکه برعکس ذات استدلال حجت بر علیه آنان است^۲، از جمله کلینی فصلی را به نام [باب نادر در ذکر غیب] منعقد ساخته و می‌خواهد ثابت کند که ائمه غیب می‌دانند ولیکن در حدیث سوم چیزی ایراد نموده که مراد خود را نقض می‌نماید، و آن این است که با ذکر سند از سدیر روایت کرده است: گفت: من و ابوبصیر و یحیی البزار و داود بن کثیر مجلس ابوعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام بودیم ناگهان آنحضرت نزد ما آمد در حالیکه عصبانی بود چون در جای خود نشست فرمود: در شگفتم عده‌ای می‌پندارند ما غیب می‌دانیم [در حالیکه] جز خدا کسی غیب نمی‌داند، خواستم جاریه [کنیزم فلان کس] را بزنم ولی از دستم فرار کرد و نمی‌دانم در چه خانه‌ای است؟ سپس می‌گوید: چون از جای خویش برخاست و به منزل خود رفت، من و ابوبصیر و سدیر بر او وارد شدیم و به

(۱) منبع سابق 109.

(۲) ابن تیمیه می‌گوید: اکثر آنچه اهل بدعت از کتاب‌های خداوند مورد احتجاج قرار می‌دهند در آن نصوص - مورد احتجاج آنان - حجت بر علیه خودشان است، و غالباً از الفاظ مشابه استفاده می‌نمایند. الجواب الصحیح 1/105.

او گفتیم: فدایت شویم از شما شنیدیم در مورد جاریه‌ات چنین و چنان می‌فرمودید:

و ما می‌دانیم که شما علم فراوانی می‌دانید و شما را به غیب‌گوئی نسبت نمی‌دهیم: گفت: ای سدیر آیا قرآن نخوانده‌ای؟ گفتم آری؛ فرمود: آیا در آنچه خوانده‌ای به این آیه برخورد نکرده‌اید؟ که [خداوند] می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ (النمل: ۴۰). «(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!».

می‌گوید [سدیر] گفتم: فدایت شوم آنرا خوانده‌ام فرمود: آیا آن مرد [صاحب آن علم] را شناخته‌اید؟ و آیا آنچه از علم کتاب که نزد اوست می‌دانید؟ می‌گوید: گفتم مرا از آن آگاه کنید! فرمود به اندازه قطره‌ای آب در دریای سبز پس [این مقدار] از علم کتاب می‌باشد، می‌گوید: [سدیر] گفتم: فدایت شوم چه قدر اندک است، فرمود: ای سدیر [بلکه] چقدر فراوان است، اینکه خداوند آنرا به علمی نسبت دهد که شما را از آن آگاه نموده است، ای سدیر آیا هم‌چنین در قرآن به این آیه: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (الرعد: ۴۳).

«بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!».

برخورد کرده‌اید؟ می‌گوید [سدیر] گفتم: فدایت شوم آنرا خوانده‌ام، فرمود آیا کسی که تمام علم کتاب نزد اوست آگاه‌تر است یا آنکه قسمتی از آن نزد اوست؟ گفتم خیر آنکه تمام علم کتاب نزد اوست [آگاه‌تر است] می‌گوید [سدیر]: با دست خود به سینه‌اش اشاره نمود و فرمود: قسم به خدا علم کتاب تمام آن نزد ماست، قسم به خدا تمام علم کتاب نزد ماست^۱، برقعی بِحَقِّهِ می‌گوید: خود امام در آغاز روایت می‌فرماید: تصمیم به زدن جاریه [فلان کنیزم] اما گرفتم از دستم فرار کرد و

(۱) الکافی ۱/ 257.

نمی دانم او در چه خانه‌ای است؟ چگونه در آخر روایت می گوید من غیب می دانم، برقی اشاره می نماید به آنچه صلاحیت و صحت روش که از امام جعفر صادق علیه السلام شناخته شده است به طوری که [با این صلاحیت و صحت منهج] جزو ائمه مسلمان گردید و این روایاتی را که به وی نسبت می دهند می بایست بر دروغ حمل کردند).

سوم: نسبت دادن علم غیب به ائمه با آنچه از آنان روایت شده است مخالف دارد.
 ائمه دوازده گانه که شیعه معتقد به امامتشان می باشند بدون شک از ائمه هدی می باشند زیرا از آنان مسأله‌ای ثابت نشده است که در آن مخالف کتاب یا سنت ورزیده باشند، لذا برقی و غیر او بیان کرده اند آنچه از ضلالت های مخالف قرآن که از ائمه روایت می گردد همانا به وسیله راویان غالی که دروغ پردازی آنان بر ائمه فراوان است وضع شده است، و آنچه از ائمه ثابت شده است با آن مخالف می باشد.
 از جمله برقی با آنچه از ائمه ذکر شده است بر نفی علم غیب آنان استدلال می نماید: مثلاً علی علیه السلام بعد از اینکه ابن ملجم به وی ضربت وارد ساخت: فرمود: ای مردم هر فردی از هر آنچه [مرگ] فرار کند با آن ملاقات می نماید، أجل سوق دهنده نفس و فرار از آن ابلاغ آن. چه بسا ایامی گذشت که در جستجوی [کشف] این امر پنهان بودم، ولی خداوند آنرا اخفا نمود^۱.

همچنین برقی به یکی از خطبه های امام علی علیه السلام اشاره نموده که [امیرالمؤمنین] در آن به برخی از جنگ و حماسه های بصره اشاره می نماید و برخی یاران به وی گفتند: «ای امیرالمؤمنین علم غیب به ما ارائه می نمائید! علی علیه السلام خندید و به آن مرد - او که از قبیله کلب بود - فرمود: ای اهل کلب - این علم غیب نیست بلکه تعلّمی از ذی علم می باشد، و علم غیب علم [به] روز قیامت است که خداوند به آن اشاره

(۱) بت شکن 189.

(۲) نهج البلاغه خطبة 147.

نموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ (لقمان: ۳۴).

«آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست».

خداوند آگاه است که در رحمتها پسر و دختر، زشت و زیبا، سخاوتمند و بخیل، شقاوتمند و سعادت‌مند است، و آگاه است چه کسی هیزم جهنم است و یا در بهشتها همراه پیامبران است، پس این علم غیب است که کسی جز خدا از آن آگاه نیست، و غیر آن علمی است که خداوند پیامبر خود را از آن آگاه نموده و او [هم] مرا از آن آمرزش داده است و برای من دعا نمود که سینه‌ام آنرا دریافت نماید و اعضايم بر آن هماهنگ [و هم صدا] گردد.

همینطور برقی به سخن علی علیه السلام - بعد از اینکه ابن ملجم بر وی ضربت وارد ساخت که می‌فرماید - اگر ماندم من ولی خون خود می‌باشم، و اگر فانی شدم فنا شدن می‌عدم است - استدلال می‌نماید^۱ بر اینکه علی از مرگ خود آگاه نبوده است، پس چگونه به همه علم غیب آگاه بوده است. و نیز در نامه علی علیه السلام به مالک اشتر نخعی که فرموده است من از خداوند رحمت واسع خواستارم [و در آخر می‌گوید] اینکه [عاقبت عمر] من و شما را با سعادت و شهادت ختم نماید، برقی استدلال می‌کند که سخن علی صراحتاً بر عدم علم وی بر غیب دلالت می‌نماید، و نیز بیانگر عدم علم وی از وقت مرگش بوده است، و نیز استدلال می‌کند به دعاهایی که از علی علیه السلام روایت شده است که او در دعاهایش دائم‌الخوف و خواستار شهادت بوده است یکی اینکه در دعای قبل [خود] از خداوند خواستار رحمت واسع بوده، و دیگری دعای وی در جنگ صفین قبل از اینکه معاویه رضی الله عنه مصاحف را بر شمشیرها علم کند فرمود: پس اگر برای انجام این امر چاره‌ای جز مرگ نیست.

(۱) نهج البلاغة 21/3 با شرح محمد عبده، الکافی 1/299، خصائص الأئمة، الشریف الرضی 108، المعجم

الکبیر، الطبرانی 1/96.

آرزویم را کشتن در راهت^۱ قرار بده، ابوالفضل برقی می‌گوید: براساس کلام خدا و رسول و امیرالمؤمنین بر ما معلوم می‌گردد هیچ فردی از مرگ خود آگاه نیست، و در این مسأله امام و مأموم با هم تفاوتی ندارند، و مردم در اسلام مساویند، و تفاوتی میان امام و مأموم نیست، و اسلام دین نژادی نیست.^۲

چهارم: نسبت علم غیب برای ائمه با واقعیت [زندگی] و تاریخی آنان مخالف است.

آنچه برقی در این زمینه به آن استدلال می‌کند.

۱- همسر پیامبر ﷺ در جنگ تبوک از قافله به جا ماند و پیامبر ﷺ ندانست، چنانکه در حادثه افک رخ داد.^۳

۲- یاران پیامبر ﷺ در چاه معونه کشته شدند و او ندانست.^۴

۳- پیامبر ﷺ به خاطر عدم علم به دروغ آنانی که از جنگ تبوک عذرخواهی کرده بودند معذرت آنان را پذیرفت. تا اینکه خداوند [او را توبیخ نمود] فرمود:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ أَلَيْسَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾
(التوبه: ۴۳).

«خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)».

۴- به کارگیری جاسوسان توسط علی رضی الله عنه تا اخبارهایی که او نمی‌داند به وی اطلاع دهند، کماینکه در نهج البلاغه^۵ ذکر شده است. لازم به ذکر است کماینکه

(۱) بحارالانوار، 329/91، 261/94.

(۲) بت شکن 193-194.

(۳) بت شکن 295.

(۴) منبع سابق 207. و این خبر بخاری (ح: 4088، 4090، 4096) و مسلم (ح: 677)، و أحمد (فتح الرباني

63-65)، و ابن هشام در سیره (2/52)، و ابن سعد در طبقات (2/51) آورده‌اند.

(۵) بت شکن 207.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ پیامبران ﷺ بر نهان‌های

[درون] مردم اطلاع نداشته‌اند، زیرا رسول خدا به کسانی که از او اجازه خواسته بودند اجازه عدم حضور در جنگ داد و خود را در شمار معذورین قرار دادند چون پیامبر ﷺ صدق و دروغ آنان را نمی‌دانست، خداوند به وی می‌فرماید، خداوند شما را ببخشد چرا بدون علم و تحقیق به آنان اجازه دادید و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ سَعْدَهُمْ مَّرَاتٍ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ (التوبه: ۱۰۱).

«و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم (مجازات با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۲۹).
«بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند».

زیرا آگاه به نهان و پنهان فقط خداوند می‌باشد.

و در سوره شعراء چون قوم نوح ﷺ به پیامبرشان گفتند: پیروان شما پست‌ترین و پائین‌ترین [مردم جامعه‌اند]، پاسخشان داده است، من از باطن و اعمال آنان آگاه

نیستم: ﴿قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (الشعراء: ۱۱۲).

«(نوح) گفت: «من چه می‌دانم آنها چه کاری داشته‌اند».

و در سوره عبس خداوند پیامبرش را مورد عتاب قرار داده است و می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۙ (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۙ (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَىٰ﴾ (عبس: ۱-۳).

«چهره درهم کشید، و روی برتافت. از این که نابینائی به سراغ او آمده بود. تو چه

می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند».

و صدها آیات دیگر در این زمینه وجود دارد، و لذا قول به اینکه علی علیه السلام از درون کسی آگاه بوده است قولی است که با صدها آیات قرآن، مخالفت دارد^۱.

پنجم: نسبت دادن علم غیب به ائمه با عقل مخالف است.

برقعی می گوید: اگر امام به تمام این علوم آگاه است پس چرا جن و انس را تسخیر نمود تا حکومت عادلانه برگزار نماید؟ و اگر او از سخن پرندگان آگاه بود می بایست علوم مفیدی کشف می کرد، و اگر فوائد درختان را می دانست می بایست خواص آنها را تبیین می نمود، و اگر او به میکروبها آگاه بود می بایست همچون پاستور و امثال او بیماریها را کشف می کرد، و اگر برق را می دانست پس چرا آنرا در اختیار نگرفت؟ اگر او به امور چاپ آشنا بود چرا چاپخانه‌ای نساخت تا حقایق اسلام را منتشر نماید، تا تمام این خرافات و گروه‌های که خود را به رنگ اسلام درآورده‌اند از بین بروند، و چنانچه علوم هستی و صنعتها را می دانست بر او لازم بود تا اینکه سفینه‌ای فضائی بسازد و رادیو و تلویزیون بسازد و ... چرا همه اینکارها را انجام نداد و عرصه را برای غیرمسلمانان اروپایی ترک کرد تا آنان آنرا اکتشاف نمایند، و اگر او این علوم را می دانسته و حال آنرا تبیین ننموده پس ناگزیر او بخیل بوده است، و بر امت بخل ورزیده است!! انسان در کار این جاهلانی که تمام تلاششان غلو در حق امام و افراط در اوصاف او است دچار حیرت و سردرگمی می گردد^۲.

(۱) برقعی به آنچه که کلینی در باب " فی معرفتهم اولیائهم و التفیض الیههم " روایت کرده اشاره می کند که این روایت از جمله اخباری است که به وسیله آن استدلال می کنند که ائمه از درون افراد باخبرند. از جمله روایتی که از جابر - جعفری - از ابو جعفر باقر علیه السلام آورده اند که گفت: ما وقتی کسی را می بینیم می دانیم که آیا او حقیقتاً مؤمن است یا منافق. الکافی 1/ 438؛ بت شکن 295.

(۲) بت شکن 191.

شبهه‌ای و پاسخ به آن:

کسانی که با دانستن علم غیب ائمه قائل‌اند استدلال می‌کنند به اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۝ إِلَّا مَن أَرَادَ مِن رَّسُولِي ۝﴾ (الجن: ۲۶-۲۷). «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده».

برقعی بر این شبهه پاسخ داده بر اینکه خداوند متعال گاهی پیامبر ﷺ را از برخی از غیب مطلع می‌سازد و رسول ﷺ خبر آنرا را به مردم رسانده و همه مردم به آن ایمان می‌آورند، همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ۝﴾ (البقره: ۲-۳). «مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند».

و برقعی رحمته الله می‌فرماید: در این صورت پیامبر ﷺ و یاران متقی وی و امت او به غیب ایمان دارند، نه اینکه به آن آگاه باشند، چون عالم به غیب خداوند است که خود غیب را دانسته و آنرا از کسی نمی‌گیرد، برخلاف پیامبر ﷺ و پیروان او که ایمان به اخبار غیب می‌آورند، در این صورت عالم به غیب خداوند است، و ایمانداران به غیب بندگان پرهیزگار وی می‌باشند. راویان و ناقلین از آنها این مسأله با این [همه] وضوح را نفهمیده‌اند، و جز به اغراق صفات و خصال خارق‌العاده تنها برای امام فکر نمی‌کنند^۱.

(۱) منبع سابق ۱۸۸-۱۸۹.

مسأله دوم: ائمه و تصرف در هستی [ولایت تکوینی]^۱.

(۱) علمای شیعه در تعریف ولایت تکوینی اختلاف نظر دارند و سخنان آنها در تمام تعریفهایشان حول دو محور می‌چرخد: معنی اول: توانایی انجام معجزات، یا تصرف در هستی و طبیعت، قدرتی که دارنده آن هر وقت که بخواهد از آن استفاده می‌کند، به دلیلی که خداوند این قدرت را به آنها داده است و این قدرت گاهی بدون توسط بدن ولی می‌باشد - یعنی بدون اثر بدن تأثیر می‌گذارد - نگا: ولایت تکوینی، عاملی 22-23. آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی - از علمای معاصر - می‌گوید: منظور از ولایت تکوینی توانایی انسان بر تصرف شایسته در هستی به امر خدا و انجام دادن کارهای غیر معمول و غیر عادی. مثل کسی که مریض لاعلاجی را به اذن خدا شفا می‌دهد و مردگان را زنده می‌کند و سایر کارهایی از این قبیل و تمام انواع این تصرفات معنوی در روح و جسم بشر غیر عادی است و این نوع شامل طبیعت نیز می‌شود. سپس صاحبان این اقوال در مورد دایره قدرت ولی به شکل زیر اختلاف نظر دارند:

قول اول: قدرت مطلق است که شامل تمام امور ممکن است.

از جمله کسانی که قائل به این نظر هستند آیت الله خمینی است که می‌گوید: امام مقامی شایسته و درجه والا و خلافت تکوینی دارد به طوری که تمام ذرات هستی در مقابل ولایت او خضوع می‌کند. و از ضروریات مذهب ما این است که ائمه ما مقامی دارند که فرشتگان و پیامبران نیز ندارند. نگا: حکومت اسلامی 52 المکتبه الاسلامیه الکبری، تهران.

و آیت الله العظمی محمد حسینی شیرازی می‌گوید: زمام علم در دستان آنهاست همچنانکه زمام مرگ در دست عزرائیل است، آنها نیز قدرت ایجاد و عدم را دارند «اگر آنها نباشند زمین نابود می‌شود» «ولئی قلوب آنها ظرفهای مشیت و خواست خداوند است» همچنانکه خداوند قدرت انجام افعال اختیاری را به انسان داده، قدرت تصرف در هستی را به ائمه داده است.

و آیت الله العظمی ابوالقاسم خوئی می‌گوید: آنچه که بارز است این است که شبهه‌ای در ولایت آنها بر تمام مخلوقات نیست همچنانکه از اخبار نیز پیداست آنها واسطه ایجاد و وجود هستند و سبب خلقت هستند چون اگر آنها نبودند تمامی مردم خلق نمی‌شدند و وجودشان وابسته به وجود آنها است و در افاضات نیز واسطه هستند، بلکه آنها ولایت تکوینی را دارند، و این ولایت مانند ولایت خداوند بر بندگانش است. نگا: من فقه الزهراء 12/1 چاپ دوم دار الصاق، بیروت.

برخی نیز پا را از این قول فراتر نهاده و می‌گویند این دلایل نشانگر این است که قدرت ائمه فراتر از قدرت انبیا است که با نص قرآن عدم قدرتشان در بعضی امور ثابت شده است، مثل عدم قدرت حضرت \equiv

= ابراهیم بر زنده کرده دوباره موجودات که از خداوند خواست آن را به او نشان دهد. ﴿رَبِّي أَرْنِي كَيْفَ تَحْيِي الْمَوْتَى﴾ [البقرة: ۲۶۰]، و مثل عدم قدرت زکریا بر بچه آوردن چنانکه که در قرآن آمده است. هشام شری عاملی می گوید: همچنانکه قبلا بیان کردیم قدرتی که به پیامبر (ﷺ) و سایر انبیا داده شده است به ائمه نیز داده شده است، و در بعضی از روایات قدرت ائمه را بیشتر از قدرت اعطای انبیا می دانند. نگا: ولایت تکوینی 158.

قول دوم: قدرت آنها محدود است و از بارزترین افرادی که به این قول معتقد است محمد بن حسن طوسی - صاحب التبیان فی تفسیر القرآن - است. نگا: ولایت تکوینی 61. سپس این افراد در دامنه این قدرت اختلاف نظر دارند.

معنی دوم: ولایت تکوینی به معنای وساطت در فیض است، یا بدین معنا است که امام قلب هستی و محور آن است و تمام اعضای هستی مثل اعضای بدن از طریق قلب با هم ارتباط پیدا می کنند، یا بدین معنی است که امام برای هستی مانند روح برای بدن است، پس او کارهای هستی را مرتب می کند همچنانکه روح کارهای بدن را مرتب می کند. و همه افراد بشر برای رسیدن به سعادت و هدف باید با او ارتباط داشته باشند. یعنی امام بر باطن افراد و مخصوصا شیعیان خودش مسلط است. و آنها را به سمت خدا هدایت می کند. آیت الله العظمی محمد شیرازی می گوید: طبق روایات حجت خدا بر روی زمین واسطه فیض میان خالق و مخلوق است چه از لحاظ شرعی و چه از لحاظ تکوینی. و هشام بن حکم را مثال زده است که یکی از یاران امام صادق (ع) بوده است و می گوید: مثل حجت الله در نظام هستی مانند قلب در بدن انسان است، همچنانکه انسان نیاز به قلب دارد، امت نیز نیاز به امام دارد، و همچنانکه قلب خون را به تمام اعضای کوچک و بزرگ بدن می رساند، امام نیز واسطه بین خدا و خلقتش است به طوری که تمام موجودات از انسان و غیر انسان نمی توانند بی نیاز از او باشند، و همچنانکه اگر قلب از عمل باز ایستد تمام اعضای بدن تعطیل می شوند و فرد می میرد و با مرگ انسان بدنش در معرض انواع میکروها قرار می گیرد و منجر به نابودی و فسائی او می شود و همه چیز از بین می رود. همچنانکه در حدیث شریف آمده است: اگر حجت نبودند زمین تباہ می شد امام زین العابدین (ع) قدوة الصالحین، شیرازی. نگا:

<http://www.14masom.com/14masom/06/mktba6/book08/04.htm>

=

و نگا: مقدمه کتاب السیدة زینب عالمة غیر معلمة، شیرازی.

از دیدگاه برقعی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ به تأثیر غیرخداوند در امور تکوینی و خارق‌العاده اقرار نمی‌نماید^۱، برقعی نظر قائل به ولایت تکوینی را خرافاتی به حساب می‌آورد که مدعیان تشیع ایجاد نموده‌اند و دیدگاه^۲ خود ائمه نیست، و کتاب خاصی به نام (درسی از ولایت) تألیف نموده است^۳ هدف وی در این کتاب اینکه اثبات نماید که پیامبران و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در هیچ چیز در امور هستی با خداوند مشارکت نمی‌نمایند.

پاسخ‌های برقعی بر کسانی که به ولایت تکوینی قائل‌اند:

بارزترین پاسخ‌هایی که بر استدلال‌های آنها عرض نموده اینکه استدلال به معجزات انبیاء و کرامات متقدمین صحیح نیست که به آن استدلال شود، بلکه غیر آنان نیز می‌توانند از آن برخوردار شوند، چون - این [مقایسه] قیاس عقلی است، و قیاس

= محمد فاضل لنکرانی می‌گوید: امروز بر همه ما واجب است که اعتراف کنیم که تمام نعمتهای ظاهری و باطنی به واسطه وجود مقدس او است: اگر حجت نبودند زمین تباہ می‌شد. در حقیقت او ولی نعمت تمام بشر است، و شکر این نعمت احیائی ذکر او در امور خصوصی و عمومی ما است، چه در امور داخلی، و چه در امور خارجی. نگا: سخنرانی او به مناسبت پانزدهم شعبان که در سایت او وجود دارد:

<http://www.lankarani.org/Arabic/neda/p005.html>.

کسانی که معتقد به ولایت تکوینی هستند نصوصی را که مبتنی بر فقر ائمه و عدم قدرت آنها بر نفع یا ضرر - مثل اینکه یکی از آنها بگوید: قل لا املك لنفسي نفعاً ولا ضرراً [الاعراف ۱۸۸] - هستند اینگونه تفسیر می‌کنند که قدرت آنها بر تکوین ذاتی نیست بلکه منوط به اراده خدا است. نگا: من فقه الزهراء علیها السلام ۱۸/۱ چاپ دوم دارالصادق، بیروت.

(۱) بت شکن ۳۹۹.

(۲) منبع سابق ۷۲.

(۳) هادی میلانی از علمای بارز وقت به دلیل این کتاب حکم به گمراهی او را داد.

[هم] در مذهب امامیه باطل است، چگونه [قیاس می‌کنند]^۱ در حالیکه از جعفر

صادق روایت می‌نمایند: که دین خداوند با خردها قیاس نمی‌شود، برقی می‌گوید: متأسفانه شیعه به این سخن توجه ننموده‌اند و اکثر عقائد خود را بر قیاس عقلی بنا نموده‌اند، مثلاً می‌گویند: خورشید به خاطر علی علیه السلام برگشته است، پس دلیل آن کجاست؟^۲

(۱) کلینی از صادق روایت می‌کند که گفت: صاحبان قیاس با قیاس طلب علم می‌کنند بنابراین از حقیقت بهره‌ای نمی‌برند چون دین خدا با قیاس درست نمی‌شود. کافی ۱/ 57. شاید آنچه که شیعه از صادق = (صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) روایت کرده‌اند از آثاری باشد که از قیاس و دینداری با رأی نهی کرده است - اگر صحیح باشد - از جنس همان آرای است که سلف از قیاس فاسد نهی کرده‌اند - و آن قیاسی است که در مقابل نص قرار بگیرد یا یکی از ارکان آن مختل باشد - و رد قیاس به طور کلی نباشد. شاید آنچه که بر این امر دلالت می‌کند این است که کلینی بعد از آن روایتی را ذکر کرده که نظر خودش را توضیح می‌دهد و آن این است که از ابان بن تغلب از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که: سنت قابل قیاس نیست آیا نمی‌بینی که زن روزه‌اش را قضا می‌کند ولی نمازش را قضا نمی‌کند. ابان بدان که اگر دین قیاس شود دین نابود می‌شود. کافی ۱/ 57. و آنچه را که صادق در اینجا ذکر کرده، صحیح است چون خود نص مساله را قطع کرده و جایز برای رأی نیست. و این امر بعد از قول موسی کاظم و ضوح بیشتری پیدا می‌کند آنجا که می‌گوید: شما را چه به قیاس، از خداوند پرسیده نمی‌شود که چطور این حلال است و این حرام. کافی ۱/ 57. پس ائمه وقتی قیاس را رد کرده‌اند قیاسی را رد کرده‌اند که فاسد بوده و در مقابل نص قرار گرفته، یا مبتنی بر ظن بوده، و یا قیاسی بوده که یکی از ارکان آن مختل بوده است. والله اعلم. نگا: اعلام الموقعین 89-104.

(۲) نگا: مناقب آل ابی طالب 2/ 317-322. و ابن کثیر بیان کرده که خبر قضا شدن نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه خندق معروف است و ثابت نشده که آفتاب به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد تا نمازش را بخواند پس چگونه این مزیت به علی علیه السلام داده شده ولی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده نشده است؟. سپس ابن کثیر می‌گوید: ابراهیم بن یعقوب جوزجانی گفت به محمد بن عبید طنافسی گفتم در مورد اینکه خورشید به خاطر علی علیه السلام برگشته تا نماز عصرش را بخواند نظرت چیست؟ گفت: کسی که چنین گفته دروغ گفته است. و ابراهیم بن یعقوب می‌گوید: از یعلی بن عبید طنافسی سوال کردم که عده‌ای نزد ما می‌گویند علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله

دلیل‌شان اینکه خورشید برای حضرت سلیمان^۱ عَلَيْهِ السَّلَام برگشته است، امام می‌تواند مردگان را زنده نماید؟ دلیل‌شان اینکه حضرت عیسی^۲ عَلَيْهِ السَّلَام مرده را زنده نموده است، امام دارای ولایت تکوینی است و می‌تواند در آسمان و زمین تصرف نماید پس دلیل آن چیست! دلیل این است آصف که حرفی از حروف اسم الأعظم را می‌دانست با یک چشم به هم‌زدن تخت بلقیس را - نزد سلیمان^۳ عَلَيْهِ السَّلَام - آورد، پس امامی که هفتاد حرف از حروف اسم اعظم را می‌داند می‌تواند چنین و چنان بداند^۳ ... آیا تمام این موارد قیاس نیست؟! آیا اسمی در زبان عرب می‌یابید که دارای هفتاد حرف باشد، اینها تمام عقائد خرافی خود را بر این قیاسها مورد استناد قرار می‌دهند^۴. خلاصه: برقی نفی می‌کند که خداوند در تصرف در هستی شریکی داشته باشد و این قول بر ائمه جعل و تلفیق داده شده است و از منهج و روش آنان نیست.

- است و خورشید به خاطر او برگشته است؟ گفت: تمام اینها دروغ است. اما شیعیان روایت کرده‌اند که خورشید برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام برگشته است همچنان که ابن بابویه - بدون سند - در کتاب من لا یحضره الفقیه 1/203 روایت کرده است. و نگا: البدایة و النهایة 6/79-80.
- (۱) شاید برقی مقصودش یوشع همان کسی بوده که آفتاب برای او برگشته است همچنانکه نزد همه معروف است. نگا: البدایة و النهایة 1/223. و من لا یحضره الفقیه 203. و سائل الشیعة 11/374.
- (۲) نگا: ولایت تکوینی هشام شری عاملی 60.
- (۳) برقی به روایتی که کلینی در کافی از جابر از ابو جعفر صادق روایت می‌کند اشاره کرده است که: نام بزرگ خداوند (الله) 73 حرف است در حالی که تنها یک حرف آن نزد آصف بوده است و هنگام تکلم به آن زمین و مابین آن و بین تخت بلقیس همگی به لرزه در آمد به طوری که تخت بر دستش رسید سپس زمین به حالت خود برگشت و همه اینها در یک لحظه اتفاق افتاد، در حالی که 72 حرف از حروف بزرگ نزد ما باقی است و یک حرف نزد خداوند است که برای علم غیب از آن استفاده می‌کند و هیچ نیرو و قدرتی فراتر از نیرو و قدرت خداوند متعال نیست. کافی 1/238. بصائر الدرجات 209.
- (۴) بت‌شکن 71-72 مصداق آنچه که برقی گفته است مفید نیز گفته است: بسیاری از روشنفکران امامیه معجزات امامان را مانند معجزات انبیا از لحاظ عقلی واجب می‌دانند. اوائل المقالات 69.

مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید الوهیت:**مسأله اول: شرک در عبادت^۱.**

برقعی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر این باور است که عبادات نباید جز برای خدای تنها انجام داد و انجام عبادتی برای غیر خدا شرک به شمار می‌آید.

می‌گوید: دعا در اسلام عبادت است و دعای غیر خدا شرک است، و قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۲۰).

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

ولیکن در مذهب [امامیه] فراخواندن مقربین خداوند امری ضروری و لازم است^۲.

و نیز می‌فرماید: اسلام نذر و وقف و هدایا برای مقابر و مرده را نمی‌پذیرد و این

(۱) در خلال اطلاع از نظرات بسیاری از علمای شیعه می‌بینیم که گروهی از آنها نظراتی مخالف با توحید عبادی خدا دارند از جمله:

تفسیر بعضی از آنها از نصوصی که در مورد شرک در عبادت آمده این است که معنای آن نهی از شرک در ولایت است، از جمله ابوالحسن شریف بن مولی بناطی فتوننی است که می‌گوید: اخباری که در تأویل شرک در عبادت خدا آمده‌اند با اخبار شرک در امامت و ولایت جدا هستند، یعنی کسی را که اهل امامت نیست با امام شریک کند و دسته بندی این فرقه‌ها ممکن است چون بسیار غلو می‌کنند. اصول مذهب الشیعة 2/ 526 به نقل از مرآة الانوار 202.

انجام انواعی از عبادات مثل دعا و رکوع و طواف و غیره برای غیر خدا.

علاوه بر اینها گروه دیگری از شیعیان وجود دارند که با این تفاسیر افراطی مخالفند و به کنار گذاشتن این مظاهر شرک و غلو بدعت دعوت می‌کنند، و شاید این شخصیت‌هایی که ما به آن می‌پردازیم نهاد این رویکرد باشند.

والله اعلم.

(۲) بت شکن 399.

حرام و اسراف است و تمام این بدعتها از ضرورت‌های مهم در مذهب [امامیه] است^۱ و چون برقی وضعیت کسانی از مسلمانان که به استغاثه به غیر خداوند می‌پردازند با کفار جاهلیت که به همان عمل می‌پردازند تطبیق می‌کند به این نتیجه می‌رسد: این مسلمانان از کفار جاهلیت بدتراند، زیرا کفار جاهلیت اگر در دعای خود به غیر خدا و به بزرگان‌شان توسل می‌جستند چون آنان دارای کتاب و از هدایت برخوردار نبودند، ولیکن مسلمانان صدها بار از آموزش و تعلیم کتاب، برخوردار شده‌اند تا از غیر خدا استغاثه نطلبند و غیر خدا را حاضر و ناظر قرار ندهند و لکن به آن گوش فرا نداده گویا اینکه شناختی از آن ندارند پس آنان از کفار جاهلی بدتر و پست‌ترند^۲.

مسأله دوم: شرک طاعت.

برقی کتاب و سنت را مرجع مسائل دین به شمار آورده تبعیت مطلق از هر کس غیر از خدا و رسول را شرک منهی عنه می‌داند و در روایات فراوانی از آل بیت نصوصی را ذکر می‌کند که دلالت می‌نمایند بر اینکه آنان فقط به حکمیت کتاب و سنت امر می‌نمایند از این اقوالی که برقی ذکر می‌نماید^۳: سخن امیرالمؤمنین در نامه‌اش به مالک اشتر است که می‌فرماید: هرگاه مشکل در تنگنایت قرار دهد و امور بر شما مشتبه گردند آنرا بر خدا و رسول او برگردانید، خداوند سبحان به قومی که دوست داشته است آنان را ارشاد نماید.

فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و

(۱) منبع سابق ۴۰۰.

(۲) منبع سابق ۲۶۳.

(۳) منبع سابق ۱۴۱-۱۴۲.

اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و

پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)».

ردّ [امور] به خداوند، [یعنی] اخذ آیات محکم کتاب خداوند، و ردّ به رسول، عمل و اخذ سنت جامع و جدایی ناپذیر است^۱، همچنین برقی استدلال می‌نماید به سخن علی علیه السلام که می‌فرماید: «در کتاب خدا و آنچه برای مانهاده شده است نگرستم و مأمور به حکم به آن شدم از آن پیروی نمودم و آنچه که به عنوان سنت عملی نموده به آن اقتدا نمودم»^۲، و باز به یکی از وصایای روایت‌شده از او استدلال نموده که علی علیه السلام می‌فرماید: توصیه‌ام به شما اینکه به خداوند شرک نوزید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ضایع و تباه نسازید و این دو ستون را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید^۳، و استدلال به اینکه - علی علیه السلام می‌فرماید: خود را در مسیری قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود، همه جا گام به یاد او می‌نهادم^۴.

و در خطبه‌ای می‌فرمایند: (خداوند ما و شما را در اطاعت از خود و اطاعت از رسولش موفق گرداند)^۵.

و در خطبه‌ای می‌فرمایند: (حق شما بر ما عمل به کتاب خدا و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قیام به حق او و برپا داشتن سنت آن حضرت است)^۶.

(۱) نهج البلاغه نامه 53 ص 631-632.

(۲) منبع سابق 491-492 (مؤسسه المعارف خطبه 203).

(۳) منبع سابق 359 (مؤسسه المعارف خطبه 147).

(۴) منبع سابق 529 (مؤسسه المعارف خطبه 234).

(۵) منبع سابق 450.

(۶) منبع سابق 404 (مؤسسه المعارف خطبه 167).

و در خطبه‌ای می‌فرمایند: (برای تو کافی است که رسول خدا ﷺ سرمشق تو باشد).^۱

و در خطبه‌ای می‌فرمایند: (حاکمی غیر از این حاکمان ... و آنچه از کتاب و سنت متروک شده زنده گرداند).^۲

همچنین به سخن امام باقر استدلال می‌کند که فرموده است! هرگاه سخنی درباره چیزی با شما گفتم آنرا از کتاب خداوند از من طلب کنید^۳ و برقی توضیح می‌دهد «که ائمه پیرو کتاب و سنت رسول خدا بوده‌اند و خود سنت خاصی نداشته‌اند و به اثر روایت شده از ابوبصیر استدلال کرده است که او آیه: ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبه: ۳۱).

«(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

را بر امام جعفر صادق خواند، ابو عبدالله صادق فرمود: اما سوگند به خداوند آنان را به عبادت خودشان فرا نخوانده‌اند چون اگر فرا می‌خواندند آنان اجابت نمی‌کردند ولیکن حرام را برای آنان حلال، و حلال را برایشان حرام نمودند، و از جایی آنان را پرستیدند که خود آگاهی نداشتند.^۴

خلاصه: از دیدگاه برقی کتاب و سنت و اقوال ائمه بر این دلالت می‌نماید که

(۱) منبع سابق 282 (مؤسسه المعارف خطبه 158).

(۲) منبع سابق (مؤسسه المعارف خطبه 136) و تمام عبارت چنین است: (حاکمی غیر از این حاکمان، کارگزاران حکومتها را به زشتی اعمالشان کیفر خواهد داد، و زمین پاره‌های جگرش را برای او بیرون خواهد داد، و کلید گنج‌هایش را تسلیم او خواهد کرد. پس او روش عدالت را به شما بنمایاند، و آنچه از کتاب و سنت متروک شده زنده گرداند).

(۳) کلینی از ابوالجارود روایت نموده است. الکافی 1/60.

(۴) الکافی 1/53.

اطاعت واجب تنها برای خداوند می‌باشد، و مخالفت با آن به توحید بنده خلل و

اشکال وارد می‌سازد، و این همان چیزی است که برقی آنرا بر بسیاری از کسانی که برقی آنان را مقلد علمای‌شان در تحلیل حرام و تحریم حلال می‌پندارد عیب و عار دانسته است.

مطلب سوم: دیدگاه برقی در [مورد] امامت

از مهم‌ترین مسائلی که امامیه در آن با جمهور امت از لحاظ عقیدتی مخالفت نموده‌اند امامتی است که با تفضیل علی علیه السلام آغاز شده، پس به قول به نص و عصمت و امثال آن از غلوی که راویان کاذب وارد ساخته‌اند منجر شده است، و امام علی علیه السلام می‌فرماید: دو نفر (گروه) درباره من به هلاکت می‌رسند ۱- دوست‌دار غلوگرا به آنچه در من نیست افراط می‌نماید، ۲- [دیگری] که مرا متهم می‌نماید به آنچه که خداوند مرا از آن مبرا نموده است^۱.

می‌توان دیدگاه برقی را درباره امامت به صورت زیر بیان نمود.

اول: شورا اساس انتخاب امام است.

برقی بر این باور است که حاکم در اسلام منصوب‌بودن خویش را از طریق

(۱) احمد در فضائل الصحابه روایت نموده است (شماره ۹۵۱، ۱۱۴۷، ۹۶۴)، و در نزد ابن ابی عاصم از قول علی علیه السلام آمده است که -حکم رفع دارد- : دو دسته از افراد نابود می‌شوند کسانی که در حب من و بغض من افراط می‌ورزند. بویصری می‌گوید: احمد بن منیع آن را روایت کرده است و راویان آن معتمد هستند و ابویعلی و ... همچنین عبدالله بن احمد بن حنبل روایت کرده اند. اتحاف المهرة ۲۰۵/۷ ح ۳۹۴۰ (نگاه: مطالب العالیة ۲۵۱/۴ ح ۶۶۷۶) و آلبانی در کتاب «السنة ابی عاصم آنرا حسن دانسته است ۹۸۴. و دکتر وصی الله محمد عباس در تحقیقش به عنوان فضائل الصحابة ۲/۷۰۵. و نگاه: تفسیر فرات، کوفی شیعی ۴۰۵. با لفظ (إن فیک مثلاً من عیسی بن مریم إن النصری أحبوه حتی جعلوه إلهًا وإن الیهود أبغضوه حتی بهتوه و بهتوا أمه، وكذلك یهلك فیک رجلا من مطری یطریک بما لیس فیک و مبغض مفر یبهتک بما لیس فیک) و نطا: بحار الأنوار ج ۴۳/۱۶۷.

انتخاب متکی بر اساس شوری می‌گیرد، و لذا می‌گوید: امامت و رهبری با انتخاب اهل خرد و یا اهل حل و عقد انجام می‌پذیرد^۱.

برقعی رحمته الله به قول علی رضی الله عنه استدلال می‌نماید که می‌فرماید: هر کس مهاجرین و انصار او را برای امامت و رهبری انتخاب کردند او امام و خدا از امامت او راضی است^۲، و نیز چون ابن ملجم بر وی ضربت وارد ساخت. مردم اطراف وی اجتماع نمودند گفتند: بعد از شما با چه کسی بیعت نمائیم؟ فرمود شما مختار هستید هر کسی که صالح و شایسته دانستید، گفتند: با پسر شما حسن رضی الله عنه بیعت می‌نمائیم فرمود شما دارای اختیار می‌باشید^۳. و حضرت امیر هنگام بیعت خود فرمود: فردی این امر را متولی نمی‌گردد مگر با انتخاب شما برای وی^۴. و می‌فرماید: هر کس مسلمانان یا حاکم آنان او را برای ولایت - امر - [امامت] انتخاب نمودند او ولی‌امر و احکام خداوند^۵. را اجرا می‌کند، برقعی رحمته الله بر این اعتقاد است که آنچه او [درباره امامت تقریر می‌نماید] قول جاری و معمول قرون متقدم بوده است، و قول به نص بر

(۱) بت شکن 234.

(۲) نهج البلاغه خطبه ششم.

(۳) به طور نیکوتر در مروج الذهب آمده است 2/ 413: بعد از ضربه ابن ملجم به علی رضی الله عنه مردم بر او وارد شدند و گفتند: ای امیر المؤمنین اگر ما شما را از دست بدهیم آیا با حسن بیعت کنیم؟ گفت: نه به شما امر می‌کنم و نه شما را نهی می‌کنم شما خود بینا هستید.

(۴) بت شکن 234 همراه با تصرف و تقدیم و تأخر. و طبری از جنذب بن عبدالله ذکر کرده است که او بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه - بعد از ضربه خوردن - وارد شد و گفت: اگر ما شما را از دست بدهیم، با حسن بیعت بکنیم؟ گفت: نه شما را امر می‌کنم و نه از شما نهی می‌کنم. شما خودتان بینا هستید و مثل آن جواب را به او داد و حسن و حسین را فراخواند و گفت: شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم و دنیا نخواهید هر چند که دنیا شما را بخواهد، و برای چیزی که از دست می‌دهید گریه نکنید و سخن حق بگویید و به یتیمان رحم کنید.... تا آخر وصیت او. تاریخ طبری 3/ 937.

(۵) بت شکن 147

[تعیین] ائمه دوازدهگانه در این [قرون] اواخر مطرح شده است، و می‌گوید: مگر اینکه

بعد از دو قرن یا سه قرن جاعلان نصوص آمدند و ادعای نص برای [نصب] امام نمودند و چنان شد بر او که از خود امام بر امامت او حریص‌تر [کاسه‌ای از آتش داغتر] شدند^۱.

مناقشه برقی با ادله امامت.

از خلال بحث و مناقشه برقی در مسأله امامت می‌یابیم که او مقرر می‌دارد که قول به نص [نصب] بر امامت علی علیه السلام نادرست است و در توضیح این مسأله بر دو امر تکیه نموده است، اول مناقشه و رد ادله امامیه. دوم مخالفت عقیده امامت با آنچه از ائمه ذکر گردیده است.

اول: مناقشه [با] ادله امامیه.

برقی در این مسأله بیان می‌نماید که ادله‌ای که قائلان به امامت به آن استدلال می‌کنند از دو حال خارج نیست: ۱- یا دلایلی صحیح ثابت ولیکن بیانگر نظر و سخن امامیه نیست. ۲- یا اینکه دلایلی‌اند که از لحاظ سند دارای ضعف بوده و در دلالت بر منظور امامیه در متن‌شان ضعف وجود دارد، و برای توضیح آن به مناقشه برقی با مشهورترین دلایل امامیه گوش فرا داده تا نظر او را در این باره بشنویم.

اول: آیه ولایت^۲.

بارزترین دلیلی که امامیه برای اثبات قول به نص [امامت] به آن استدلال می‌نمایند:

(۱) منبع سابق 346.

(۲) نگا: منهاج السنة النبویة 2/31-32 و 7/5-31 - تفسیر ابن کثیر 2/68-69 الصواعق المحرقة 63، مختصر التحفة الاثنی عشریه 140 و اصول مذهب الشیعة الاثنی عشریه 2/8223-829، دراسات عن الفرق، أحمد جلی 185.

آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَكَرُونَ﴾ (المائدة: ۵۵).

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خدا است. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

می‌باشد بطوریکه طبرسی این آیه را از روشن‌ترین دلایل بر صحت امامت بلافصل علی علیه السلام بعد از نبی صلی الله علیه و آله به شمار می‌آورد^۱، زیرا - چنانکه روایت شده است - درباره علی هنگامیکه بر فقیری صدقه می‌داد و در حال رکوع بود- نازل شده است^۲، وجه استدلال‌شان از دو جهت می‌باشد. اول اینکه می‌گوید: ولی به معنی اولی و شایسته‌تر است، دوم اینکه جز علی علیه السلام کسی چنین عملی انجام نداده، منظور از (الذین آمنوا) علی علیه السلام می‌باشد علی‌الخصوص آیه با صیغه حصر ذکر شده است^۳.

دیدگاه برقی.

۱- او بر این باور است که آیه شامل مؤمنین است و خاص علی و ائمه نیست زیرا قول خداوند (الذین) بر آن دلالت می‌کند^۴.

(۱) مجمع‌البیان 2/ 128.

(۲) مجمع‌البیان طبرسی 2/ 126-128.

(۳) نگا: تفسیر التبیان، طوسی 3/ 549. حق‌الیقین، عبدالله شبر 1/ 144.

(۴) بت شکن 108. قرطبی رحمته الله علیه می‌گوید: (الذین) در مورد تمام مؤمنان عام است. تفسیر قرطبی 6/ 143. از ابو جعفر باقر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مورد «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا». سؤال شد که الذین آمنوا چه کسانی هستند؟ گفت درباره مؤمنان، گفتیم: به ما رسیده که این آیه در

۲- تخصیص آیه به علی و ائمه با اینگونه احادیثی که شیعه به آن استدلال

می‌نمایند اشتباه و خطا می‌باشد، زیرا این احادیث از روایت دروغگویان و ناشناخته‌ها می‌باشد.^۱

۳- به دلیل قرائن سابق و لاحق ولایت در آیه مذکور به معنی محبت^۲ می‌باشد طوری که قرآن قبل از آن می‌فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (المائدة: ۵۱). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند».

و بعد از آن [نیز] می‌فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ (المائدة: ۵۷). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می‌گیرند - از اهل کتاب و مشرکان - ولی خود انتخاب نکنید^۱ و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید».

با این دلیل روشن می‌گردد که آیات از ولایتی نهی نموده، و به ولایتی امر می‌نماید، از موالات و محبت کفار نهی می‌نماید، و به موالات و محبت مؤمنین

^۱ مورد علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است، گفت: و علی بن ابی طالب (ع) از کسانی بود که ایمان آورده بود. تفسیر طبری 4/ 628 ح 12216-12217.

(۱) بت شکن 108 و 228. از جمله علمایی که این حدیث را ضعیف دانسته است ابن تیمیه در کتاب المنهاج 2/ 30 و ابن کثیر در تفسیرش 2/ 77 است.

(۲) ولایة با فتح واو در لغت اصل صحیح است که بر نزدیکی و قرب دلالت می‌کند و الولی یعنی نزدیکی و باران بعد از باران است و الولیُّ به معنای محب و دوست و یار و کمک. معجم مقاییس اللغة 1064؛ القاموس المحيط 1732. اما ولایت با کسر واو چنانکه سیبویه می‌گوید به معنای امارت و نقیب بودن است. لسان العرب 15/ 407.

دستور می دهد، برقی می گوید: بنابراین حصر لفظ بر ائمه بازی با قرآن است.^۱
 ۴- برقی اشاره می کند به حدیثی که در سبب نزول آیه مذکور روایت می شود که
 علی جامه‌ای به ارزش هزار دینار صدقه داد، و برقی سؤالی مطرح می نماید: «آیا
 علی [چنین] جامه‌ای گرانبها به ارزش هزار دینار را پوشیده است؟»^۲.

۵- برقی رضی الله عنه اظهار می نماید که منظور از قول خداوند **﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾**
 یعنی با رضایت و رغبت خود زکات پرداخت می نمایند، و آنها برخلاف منافقین که
 از ادای زکات اکراه دارند. کما اینکه قرآن درباره انفاق منافقین می فرماید: **﴿وَلَا يَنْفِقُونَ إِلَّا
 وَهُمْ كَرِهُونَ﴾**^۳.

(۱) بت شکن 108.

(۲) بت شکن 228. روایات در مورد آنچه که علی (رضی الله عنه) بخشیده است با هم اختلاف دارند بعضی از این
 روایات آن را یک لباس دانسته‌اند که قیمت آن هزار دینار بوده است. کافی 1/ 288-289 ح 3. و در بعضی
 روایات او یک انگشتر بخشیده است. طبری 4/ 12215.

(۳) بت شکن 143. بعضی از علما می گویند که مراد از آن رکوع حقیقی است و به بخشش انگشتر علی استدلال
 می کنند، و قائلین این قول اینگونه به آیه استدلال می کنند که حرکت کم در نماز سنت و نافله جایز است.
 بغوی و دیگران از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند، و قرطبی نیز آن را برگزیده است، بجز اینکه قائلین این
 قول نمی گویند که این آیه بر وجوب امامت بلافصل علی (رضی الله عنه) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می کند چون آنها
 ولایت را به محبت و یاری تفسیر می کنند. هر چند که نزدیکتر همان نظر برقی است که مراد از راکعون
 خضوع و خشوع باشد و این نظری است که ادبیات عرب نیز آن را تأیید می کند چون انسانهای حنیف
 (دارائی دین پاک و خالص) را وقتی که بتها را نپرستد راکع می گویند، رکع الی الله یعنی به او اطمینان دارد و
 در مقابل او خضوع می کند. نابغه می گوید: عذر و فریاد کسی که رب الارباب و تنها خالق را رکوع کند به
 او می رسد.

و گفته می شود: فردی که بعد از ثروتمندی فقیر شود و حالش دگرگون شود رکوع کرده است، و بعضی از آنها
 می گویند: به فقرا اهانت نکن شاید که روزگار روزی تو را خوار کند و او را بلند کند.

خلاصه: آیه - ولایت - بر وجوب قولی مؤمنین موصوف به ادای نماز و زکات با

رضایت درونی دلالت می‌نماید و تخصیص این مفهوم به علی با سیاق آیات هماهنگ نیست، و همچنین احادیث ضعیف روایت شده با این مفهوم کمک نمی‌کند.

دوم: آیه بلاغ^۱.

از دلایل شیعه بر عقیده امامت این آیه است که می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة: ۶۷). «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

شیعه استدلال می‌نمایند به اینکه خداوند این آیه را بعد از حجه‌الوداع نازل نموده و به پیامبر ﷺ دستور داده که ولایت علی بعد از خود را به مردم ابلاغ نماید و پیامبر ﷺ در غدیر خم^۲ مردم را جمع نمود و دست علی را گرفت و مردم را مورد خطاب قرار داد: و فرمود: ای جماعت مسلمانان آیا من از شما و به خودتان برتر و سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری، گفت: هر کس که من مولای او هستم، علی مولای

⁼ قاسمی (رحمته الله علیه) می‌گوید: و هم راکعون حال برای فاعل دو فعل است، یعنی آنچه را که گفته شد انجام می‌دهند - نماز خواندن و زکات دادن - در حالی که نسبت به خداوند خاشع و متواضع هستند و غرور ندارند. تفسیر قاسمی ۴/ ۱۷۴؛ ونگا: تفسیر ابن کثیر ۲/ ۷۱؛ تفسیر شوکانی ۲/ ۶۵؛ تفسیر السعدی ۲۳۶؛ تفسیر البغوی ۳/ ۷۳؛ تفسیر قرطبی ۶/ ۱۴۴؛ لسان‌العرب ۸/ ۱۳۳؛ تفسیر المنار ۶/ ۴۴۲.

(۱) نگا: منهاج السنة النبویة ۴/ ۳۱-۵۱، مجموع الفتاوی ابن تیمیة ۴/ ۴۱۷-۴۱۸. ورسالة فی الرد علی الرافضة ۲۲۱-۲۲۴ و اصول مذهب الشیعة، القفازي ۲/ ۸۳۶-۸۴۳.

(۲) خم: وادی ایست میان مکه و مدینه که سه میل با جحفه فاصله دارد که غدیر در آن قرار دارد. نگا: معجم البلدان ۲/ ۳۸۹.

اوست، خدایا دوستداران او را دوست و دشمنانش را دشمن بدار، و کسانی را که او را یاری می‌کنند یاری کن، و کسانی که او را خوار می‌کنند خوار بدار، و هر جا که هست محافظ او باش. سپس سه بار گفت آیا نرساندم؟^۱

در اینجا برقی سؤالات اساسی را در برابر این استدلال مطرح می‌کند:

۱- خلافت و منصوب بودن آن برای علی در آیه و خطبه کجاست؟^۲

پس حدیث در نگاه برقی تنها بیانگر این امر است که پیامبر (ﷺ) ساعتی یا بیشتر آنها را موعظه کرده است و فرموده است: (من كنت مولا فاعلی مولا، اللهم وال من والاه وعاد من عاده) سپس در مورد خلافت چیزی نگفته است و در قرآن نیز چنین آیه‌ای وجود ندارد. سپس برقی می‌گوید: وظیفه شما راویان است که وقتی این آیه‌ای را که در مورد خلافت نازل شده است، تلاوت می‌کنید یا به آن اشاره می‌کنید بدانید که اینها روایاتی است که ابوجارود ملعون^۳ و سهل بن زیاد آورده‌اند^۴.

(۱) مجمع‌البیان، طبرسی ۱۵۲/۶، ۱۵۳؛ (دارمکتبه الحیة بیروت ۱۳۸۰ هـ). بحارالانوار مجلسی ۲۲۵/۳۷؛ تفسیر الصافی ۵۱-۷۱/۲ و حدیث را امام احمد روایت کرده است (۲۱۸/۴) و ترمذی (۵/۵۱۹ ح ۳۷۱۳) و ابن ماجه (۱/۴۳) و همگی بدون هیچ زیادتیی روایت شده است: اللهم والی من والاه.... اما ابن تیمیه زیادت آنرا از جهت متن و سند ضعیف دانسته است، نگا: منهاج السنة ۸۶/۴ و مجموع الفتاوی ۴/۴۱۸.

(۲) اصولیان نص را اینگونه تعریف می‌کنند: آنچه که خود بدون احتمال افاده یقین کند. مثلاً می‌گویند: ده کامل است به طوری که احتمال نه یا هیچ عدد دیگری نیست. نگا: روضة الناظر ۵۶۰/۲. اگر دقت کنیم درمی‌یابیم که: نخست: آن آیه متضمن هیچ نصی در مورد خلافت علی (ﷺ) نیست. و دوم: اگر بپذیریم که دلالت حدیث من كنت مولا.... منظور علی (ﷺ) است، حدیث نص بر آن نیست.

(۳) ابوجارود: زیاد بن منذر همدانی یا منذر بن زیاد و یا ثقفی و نهی، ابو جارود کوفی نابینا که امام باقر او را سرحوب - گفته‌اند نام شیطان است که در دریا زندگی می‌کند- نام نهاد. ابن معین می‌گوید: بسیار دروغگو است، و نسائی و دیگران گفته‌اند: متروک است. و ابن حجر گفته است که بسیار دروغگو و غیر معتمد است و از جمله غالیان شیعه است که حدیث را در فضایل و بدیهائی دیگران جعل می‌کرد و جارودیه^۵

۲- آیا پیامبر (ﷺ) می‌ترسد؟ و از چه کسی می‌ترسد؟

این آیه چنانکه بسیاری از امامیه برداشت کرده‌اند پیامبر (ﷺ) را تهدید کرده است و از مردم ترسیده است که ابلاغ نکند. در اینجا برقی می‌گوید: پیامبر (ﷺ) در این زمینه چگونه می‌ترسد در حالی که هیچگاه و از روز اول رسالتش نترسیده است... چگونه در این اواخر و در مقابل هفتاد هزار از مسلمانان می‌ترسد، مسلمانانی که آماده بخشیدن جان و روح خود در راه دعوت بودند.^۳

سپس برقی اشاره می‌کند: عاقل نمی‌تواند تصور نماید که پیامبر از مردمی می‌ترسد که آن همه فداکاری را در بدر، اُحُد، خَندَق، خَیبر، فَتَح مکه و ... به وجود آوردند، در تمام آن جنگ‌ها مجاهدت ورزیدند، و مال و افراد فراوانی تقدیم نمودند تا اینکه مکه فتح گردید.^۴

۳- آن مردمی که خداوند به کفر آنان [در آیه] تعریض نموده، پیامبر (ﷺ) را برحذر داشته تا از آنان بترسد، چه کسانی می‌باشند؟

برقی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - بیان می‌کند - قول شیعه به [بلاغ و حذر] به این معنی است که صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُم بعد از آن همه فداکاری که با هجرت و رهایی از اموال و جهاد با قومشان در نصرت اسلام تقدیم نموده بودند خداوند آنانرا با کفرشان مورد تعریض و کنایه

⁼ زیدیه به او منتسب هستند که جمهور امامیه در تکفیر صحابه با آن موافقتند. میزان الاعتدال، ذهبی 2/93.

الاعلام، زرکلی 3/55. الملل و النحل 1/185.

۱) سهل بن زیاد: ابویحیی واسطی ملقب به مؤمن طاق. نجاشی - از امامیه - می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: سهل در احادیث بسیار مورد اعتماد نبود. رجال النجاشی 192، شرح حال 513، چ مؤسسه النشر، قم؛ منتهی المقال 3/431 چاپ مؤسسه آل‌البیت، بیروت.

۲) بت شکن 299.

۳) منبع سابق 229-230.

۴) منبع سابق 229.

قرار می‌دهد، پیامبر ﷺ یاران را آگاه نموده که او با آنان حج انجام می‌دهند تا مناسک حج را به آنان تعلیم دهد، پیامبر خدا ﷺ با مهاجرین و انصار که خداوند در جاهای متعددی از قرآن آنها را مورد ستایش قرار داده است فریضه حج را ادا نمود، و در طریق برگشتشان به مدینه در غدیر خم که جایی میان مکه و مدینه می‌باشد خداوند آیه سابق‌الذکر (بلاغ) را نازل نمود (یا ایها الرسول...) [پس بنابر دیدگاه امامیه] تفسیر آیه چنین است که خداوند به رسول خود می‌فرماید: ای پیامبر من، از یارانت ترس نداشته باشید زیرا همه آنان کافر و مرتدند و اهل هدایت نیستند، و خداوند شما را از شر آنان محفوظ می‌دارد، و امر ولایت و خلافت علی رضی الله عنه را ابلاغ نما، خداوند این آیه را در شأن یاران نبی نازل نموده است [پس] به جای اینکه به آنان بگوید خداوند اعمالشان را پذیرفت و سعی شما در حج را ستود، ولیکن به آنان فرمود: ای رسول خدا هر آنچه در مورد خلافت علی بر تو نازل شده تبلیغ و ابلاغ نمائید و در غیر این صورت رسالت او را ابلاغ ننموده‌اید، و خداوند شما را از آن کافران منافق مصون می‌دارد. و خداوند این کافران یعنی اصحاب شما را هدایت نخواهد داد پس [برقعی] آیه را بر مبنای تأویل دروغ‌پردازان شرح نموده‌اند.

اکنون لازم است سؤال شود کافران در این آیه که خداوند پیامبر خود را از آنان مصون می‌دارد چه کسانی هستند؟ آیا یارانی هستند که با وی حج نمودند؟ و جانفشانی کردند؟ و هر چه داشتند [در راه دین] فدا کردند؟ سپس بعد از این همه [فداکاری] وصف می‌گردند به اینکه اینها کافراند؟ آیا این از عدل و انصاف خداوند به دور نیست؟!

۴- آیا سیاق [آیه] بر تفسیر امامیه [از آیه] دلالت می‌نماید؟

برقعی به این پرسش پاسخ داده و می‌گوید: قطعاً چنین نیست به دلیل قرائن سابق و لاحق این آیات مربوط به کافران یهود و نصاری و دولت روم است زیرا این سوره و تمام آیات سوره مائده در مبارزه و ستیز با آنان نازل شده است از جمله اینکه خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (المائده: ۶۷). «ای

پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان!».

و بلافاصله بعد از آن می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ﴾ (مائده: ۶۸). «ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده ... تا آخر آیات». یعنی میان سیاق قرآن در امر خداوند به تبلیغ رسالت، و میان خود رسالت فاصله‌ای نیست. و همچنین سایر آیات قبل و بعد این آیه همگی مربوط به کافران یهود و نصاری است و سخنی از ولایت در این سیاق وجود ندارد که ما آنرا در کتاب تابشی از قرآن توضیح داده‌ایم. خواننده گرامی به آن مراجعه نماید.

خلاصه: برقی بر این باور است که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ بر وجوب تبلیغ هر آنچه خداوند بر پیامبر نازل نموده دلالت می‌نماید، و اختصاص به امامت علی علیه السلام ندارد؛ زیرا - مفهوم - آیه عام است و سخنی از امامت در آن مطرح نیست و احادیث مذکور در خطبه غدیر نیز نامی از امامت در آن نیست و: ﴿وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ با توجه به دلالت آیه مابعد آن: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ و: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ منظور از آن کافرین می‌باشند. سوم: آیه تطهیر و حدیث کساء.

برقی رحمته الله در استدلال امامیه بر عقیده امامت بر آیه [تطهیر]: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳). «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

درنگ و تأمل نموده است [و به ذکر دلایلی می‌پردازد] عائشه رضی الله عنها روایت نموده

است که رسول خدا ﷺ [یک روز] هنگام صبح بیرون رفت و عبایی منقش از پشم سیاه بر خود پیچیده بود، حسن بن علی ؑ آمد او را وارد [عباء] کرد سپس حسین ؑ آمد او را نیز وارد نمود و فاطمه و علی ؑ نیز آمدند و آنها را هم به داخل عباء برد سپس [آیه]: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ را تلاوت نمود، «روایت از مسلم 7/130».

امامیه می‌گویند که آیه [مذکور] طهارت را برای کسانی ثابت می‌کند که رسول خداوند آنان در کساء وارد نموده است لذا شدیداً بر عصمت آنان دلالت می‌نماید و غیر معصوم هم نمی‌تواند امام [مردم] شود.^۱
بررسی آرای امامیه توسط برقی.

چه کسی داخل در خطاب است؟^۲

برقی معتقد است که زنان پیامبر ﷺ و سایر اهل بیت او نیز به چند دلیل داخل در آل البيت هستند:
نخست: دلالت سیاق.

همسران پیامبر ﷺ داخل در آل البيت هستند چون آیه در میان آیاتی قرار گرفته که از همسران پیامبر ﷺ بحث می‌کند.
خداوند متعال در آیات قبل می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّوِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّكُمْ وَأُزْجِحَنَّكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ (الأحزاب: ۲۸).

(۱) نگا: مجمع البيان طبرسی 22/137-139؛ تفسير التبيان طوسی 8/340 (مکتبه الامین نجف، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی 1376-1382هـ).

(۲) نگا: تحقیق المسألة در کتاب جلاء الافهام، ابن قیم 324-347.

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید

بباید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم!».

و بعد از آن می‌فرماید: ﴿يُنْسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفَ لَهَا

الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۰).

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او

دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است».

و سپس می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ

وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ (الأحزاب: ۳۱).

«و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد،

پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم».

سپس بعد از آن می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ

وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳).

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم)

ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت

کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما

را پاک سازد».

برقعی می‌گوید: آیه تطهیر چنانکه غالیان می‌پندارند نیست، آنها گمان می‌کنند که

یک آیه مستقل در میان آن آیه‌ها است، در حالی که اینگونه نیست و این جزئی از آیه

متعلق به زنان پیامبر ﷺ می‌باشد^۱.

(۱) بت شکن ۲۲۴، و نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریة ۱۴۹.

دوم: خداوند همسر را جزء آل بیت شوهرش قرار داده است.
 از جمله دلایلی که ابوالفضل برقی به آن استدلال می‌نماید این آیه که می‌فرماید:
 ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ (هود: ۷۳).

«گفتند آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت و برکات خداوند شامل حال شماست ای اهل بیت (نبوت)، بیگمان خداوند ستوده و والا و بزرگوار است.»
 مخاطب [آیه] همسر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد، پس بیانگر شمول زوجه در آل شوهر می‌باشد.^۱

سوم: ممکن نیست فردی عاقل بگوید خداوند نخواستہ همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پاک نماید بلکه فقط خواسته است داماد و دخترش را پاک نماید، با این وجود هم - همچنانکه بیان گردید ورود آنان از کمترین احتمال برخوردار است -^۲.

(۱) بت شکن 226. امین شنقیطی می‌گوید: در حقیقت آنها داخل در آیه هستند، هر چند که آیه سایر اهل بیت را هم در بر بگیرد. سپس از اینجا به دو امر استدلال می‌کند: نخست: این آیات به علت آنها نازل شده‌اند و اصولیان اجماع دارند بر اینکه صورت سبب نزول قطعی بودن دخول آن است. دوم: خداوند متعال همسر - ابراهیم را در آیه آل بیت او نامیده است. اضواء البیان 6/ 577. و نگا: مختصر تحفة الاثنی عشریة 151.

(۲) منبع سابق 227.

نوع اراده^۱ در آیه [تطهیر].

با توجه به تفسیری که امامیه از این آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ می‌نمایند [نوع] اراده تکوینی و حتمیه‌الوقوع است، به این معنی که تطهیر حتماً واقع خواهد شد، پس امامانی که امامیه آنان را تخصیص به [تطهیر] نموده معصوم خواهند بود، و در مقابل - برقی [نوع] اراده [در آیه مذکور] را اراده تشریحی به معنی يُحِبُّ [دوست دارد] دانسته و حتمی‌الوقوع نیست، همچون [اراده] مذکور در آیه: ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾ (النساء: ۲۷). است، «خدا می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)». و برای اثبات نظر خویش به ذکر دلایلی پرداخته است از جمله: سیاق [آیه]: خداوند تکالیفی شرعی همچون، امر به اقامه نماز و زکات در آن ذکر کرده است مانند گفتار خداوند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ (المائدة: ۶).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه برای (اقامه) نماز برخواستید (قبل از نماز)

(۱) اراده نزد اهل سنت بر دو نوع است: اول: اراده کونی و خلقی و آن اراده‌ای است که شامل تمام حوادث می‌شود. و این اراده مقارن قضا و قدر است و این اراده باید وجود داشته باشد و از مثالهای آن در کتاب خدا اینها هستند: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ صَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام ۱۲۵]. و نوع دوم: اراده شرعی دینی که محبت و خشنودئ او است و مقارن امر و نهی و خشنودئ و ناخشنودئ است و این اراده گاهی محقق می‌شود و گاه محقق نمی‌شود و از مثالهای آن در کتاب خداوند متعال: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة ۱۸۵]. نگا: مجموع الفتاوى 582/10؛ الاستقامة 1/433؛ منهاج السنة النبوية 3/157.

اما اراده از دیدگاه امامیه این است که مراد خداوند لازم با اراده او نیست. بنابراین بعضی از علما به این قولشان استدلال می‌کنند چون لازمه تطهیر در آیه غیر محقق است - آیاتی که به وسیله آن بر عصمت استدلال می‌کنند- نگا: مختصر التحفة الاثني عشرية 152-153.

صورت و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید».

و می‌فرماید: ﴿ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ
وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ (المائدة: ۶)¹.

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را بجا آورید».

۱- بنابر تفسیر شیعه، آیه بیانگر عدم عصمت اهل بیت قبل از تطهیر می‌باشد، زیرا [براساس تفسیر شیعه] خداوند خواسته که پلیدی [رجس] را از آنان دور سازد که [قبلاً] موجود بوده، و او [خداوند] آن را از بین می‌برد².

ب - هیچ فضیلت [و هنری] برای عصمت ذاتی که از اراده تکوینی الهی که معصیت با آن محال باشد نیست، و امام همچون سنگ و چوبی می‌ماند که با اراده تکوینی خطایی نمی‌کند³.

برقی خلاصه نظر خویش را چنین بیان می‌نماید:

سخن [در این آیه] از طهارت جبری و عصمت ذاتی نیست، بلکه بر اهل بیت [لازم] است که خود را از آلودگی [درونی و بیرونی] به دور سازند، و با طهارت بدن و اخلاق خود را پاک سازند، و این همان چیزی است که خداوند از آنان اراده نموده است، زیرا آنان علاوه بر اینکه مؤمن می‌باشند پیوند خویشاوندی [و ...] با

(۱) بت شکن 225-226

(۲) منبع سابق 335. دهلوی می‌گوید: دلالت آیه بر عصمت مسلم نیست بلکه بر عدم آن دلالت می‌کند چون نسبت به فرد طاهر و پاک گفته نمی‌شود که من می‌خواهم او را پاک کنم چون ضرورتاً تحصیل حاصل محال است. و در نهایت باب آمده که آنها بعد از معلق شدن اراده به رفتن آنها از گناه محفوظ هستند. مختصر التحفة الاثنی عشریة 152.

(۳) منبع سابق، ص 226

پیامبر ﷺ دارند^۱.

خلاصه: برقعی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نظرش درباره آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

بر این است که شامل کسانی می شود، که پیامبر ﷺ آنها با کساء تجلیل نموده و هم شامل تمام همسران پیامبر ﷺ می گردد، چون اولاً به دلالت سیاق آیات و به دلالت آیات دیگری که خداوند که زوجه را در زمره اهل بیت [بلکه یکی از ارکان اهل آن] نامبرده است، دوم به دلالت اینکه عقل نمی تواند بپذیرد که خداوند نمی خواهد که همسران پیامبرش طهارت یابند، و همچنین برقعی بر این باور است که آیه بر عصمت احدی دلالت نمی کند زیرا [نوع] اراده [در آیه شرعیه است و به این معنی است که آنان [آل بیت] قبل از آن معصوم نبوده اند.

دوم: عقیده امامیه با آنچه از ائمه ذکر شده مخالف است.

برقعی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر این دیدگاه است که ائمه مانند شیعه امامیه معتقد به نص معصومیت دوازده امام نیستند، بلکه آنان به اصل شوری و انتخاب ایمان دارند و برقعی مدعای خود را با دلایل زیر مورد استدلال قرار می دهد.

۱- سخنان علی ؑ

برقعی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اقوالی از ائمه که شیعه آنرا در کتابهای خود روایت می نمایند و با عقیده امامت مخالف است مورد توجه قرار می دهند. از جمله:

سخن علی ؑ: (قسم به خداوند من رغبتی به خلافت نداشتم ولیکن شما مرا به

(۱) منبع سابق 225-226. سعدی می گوید: خداوند می خواهد که به آنچه که امر شده اید امر کنید و به آنچه

که نمی شده اید نهی کنید تا اذیت و شر و پلیدی از شما دور کنم. تفسیر الکریم المنان 664.

سوی آن فراخواندید و مرا بر آن قرار دادید^۱، و نیز می فرمایید: دستم را گشودید از آن خودداری کردم، و آنرا کشیدید پس آنرا به عقب کشیدم ... تا اینکه کفشها پاره گردید و جبهه‌ها بیفتاد و ضعیف لگدمال شد^۲. و باز می فرمایید مرا رها کنید و از دیگران التماس [خلافت] بنمائید و اینکه من وزیر [مشاورتان] باشم بهتر از اینکه امیرتان باشم^۳.

و می فرمایید: [همواره] می گوئید: بیعت بیعت [دستم را بستم آنرا گشودید^۴]. و همچنین می فرمایید: مردم بدون اکراه و جبر بلکه از روی میل و اختیار با من بیعت نمودند^۵ و من مردم را نخواستم تا اینکه مرا خواستند و با آنان بیعت نکردم تا با من بیعت نمودند^۶، و علی رضی الله عنه بر استشهاد صحت بیعت خود می فرماید: (همانا قومی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان - بر آنچه با آنان بیعت کرده بودند - بیعت نمودند، پس هر آنکه [در جلسه انتخاب] حضور نداشته نمی تواند انتخاب

(۱) نهج البلاغه خطبة ۲۰۵.

(۲) منبع سابق 229.

(۳) نهج البلاغه، خطبه 91 در تاریخ طبری از محمد بن حنفیه نقل شده است که گفت: هنگام قتل عثمان رضی الله عنه من همراه پدرم بودم سپس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمدند و گفتند این مرد کشته شده و مردم باید امام داشته باشند و ما امروز فردی شایسته تر با سابقه تر و نزدیکتر به پیامبر صلی الله علیه و آله از تو برای امامت نمی یابیم. گفت: این کار را نکنید من وزیر شما باشم بهتر است از اینکه امیر شما باشم. گفتند خیر قسم به خدا ما این کار را انجام نمی دهیم تا با شما بیعت نکنیم. گفت: پس باید در مسجد باشد چون بیعت من نباید مخفیانه باشد و باید با رضایت مسلمانان باشد... ابن عباس گفت: من می ترسیدم از اینکه به مسجد بروم و مردم علیه او بشورند و او جز به مسجد رضایت نمی داد پس وقتی داخل مسجد شد مهاجرین و انصار وارد شدند و با او بیعت کردند سپس مردم با او بیعت کردند. تاریخ الامم و الملوک 3/ 825.

(۴) منبع سابق، خطبه ۱۳۷.

(۵) منبع سابق، نامه ۱.

(۶) منبع سابق، نامه ۲.

نماید، و غائب هم حق مخالفت و ردّ [بر علیه انتخاب] ندارد، و شوری از میان

مهاجرین و انصار است، چنانچه بر [امامت] مردی اجماع نمودند و او را امام خواندند خداوند به [امامت] وی راضی است، و چنانچه [امام] از روی بدگویی یا بدعت از دستور آنان [شوری] بیرون رود او را به مسیر خود برگردانید، اگر از [اطاعت شوری] سرپیچی نمود پس با او و راه وی - که [راه شوری] و سبیل مؤمنین نیست^۱ مبارزه نمائید^۲، و علی علیه السلام با گفتن این [جمله] همانا بیعتم نیست جز از رضایت مسلمانان^۳، بیعت خود را بدون رضایت مسلمانان غیر معتبر می‌داند^۴. سپس برقی رحمته الله در پایان [این روایتها از امام علی] می‌فرماید: امثال اینگونه سخنها در نهج البلاغه فراوان است، در این صورت چنانچه خداوند او را برای [خلافت] تعیین می‌نمود، نمی‌توانست با این همه سخن خود را از خلافت تبری نماید، آنچنان خود را از آن تبری نموده که می‌فرماید: این آب [ناگوارا و لقمه‌ای گلوگیر است]^۵. بنابراین اگر خداوند حکم [خلافت] را بر وی واجب می‌نمود، نمی‌توانست چنین سخنانی [بر زبان] اظهار نماید. شگفت اینکه او در هیچ جایی مدّعی این نبوده است که او امام منصوص است، مگر اینکه بعد از دو قرن یا سه قرن جاعلان و سازندگان نصوص سربرآوردند و ادّعی منصوص بودن [امامت] برای وی نمودند؛ و از [خود] امام امامت حریص‌تر [و کاسه از آش داغتر] شدند^۶.

(۱) همان منبع، نامه‌ی ۶.

(۲) بت شکن ۳۴۸.

(۳) تاریخ الطبری ۳/ ۸۲۵.

(۴) بت شکن ۳۴۸.

(۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵.

(۶) بت شکن نگا: تاریخ الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۷.

ب - عدم آگاهی [اطلاع] بزرگان آل بیت از عقیده امامت. برقی با استناد به آنچه از برخی از بزرگان آل بیت نقل شده است استدلال می‌نماید که [مطالب] آنان حاکی از آن است که آنان نسبت به عقیده نص [امامت] با اینکه خود از متقدمین و از زمره ائمه بوده‌اند - بی‌خبرند.

۱- عدم اشاره حسن علیه السلام به نص [امامت].

برقی رحمته الله روایت می‌کند که چون علی علیه السلام وفات یافت، حسن خبر مرگ او را اعلام نمود، ابن عباس رضی الله عنهما برخاست و گفت: امیرالمؤمنین وفات یافته و حال خلف و [فرزندی] بعد از خود به جایی گذاشته است، اگر شما پذیرفتید و چنانچه مقبول واقع نگردید پس کسی بر کس دیگر امامت و حاکمیت ندارد، و مردم گریستند و گفتند: بلکه بر ما [خلافت] نماید^۱.

برقی رحمته الله استدلال می‌نماید بر اینکه بیعت امام حسن علیه السلام با انتخاب مردم انجام گرفته، و با وصیت علی علیه السلام و با نص از جانب خداوند و رسول او نبوده است.

۲- عدم اشاره حسین علیه السلام به نص.

امام حسین علیه السلام - همچنانکه برقی بیان می‌کند - اقدام به خروج نکرد تا اینکه مردم کوفه با وی بیعت نمودند، و پیمان خود را به نایب وی مسلم بن عقیل بن ابی طالب دادند، و هنگامیکه او را ترک کردند در امامت خود هرگز به این نصوص [امامت] استناد نکرد، بلکه در تمام سخنرانی‌ها و استدلال‌های که بر مردم ایراد نمود، حتی در جواب و پاسخ او به نامه‌های اهل کوفه که تعداد آنها - در برخی روایات - به دوازده هزار نامه می‌رسد - به نص بر امامت خود و پدرش ذکر نکرد، اشاره‌ای نکرده است جز اینکه [در جواب نامه‌ها می‌نوشت (از حسین بن علی به سران

(۱) نهج البلاغة 4/8، مروج الذهب 2/44.

مؤمنین و مسلمانان من برادر و پسر عمومی مورد اعتماد خود از اهل بیت مسلم بن

عقیل را نزدتان فرستاده‌ام پس اگر [در پاسخ] به من نوشته شد که بزرگان و اهل خرد و فضیلت مثل آنچه که فرستاده‌هایتان [نزد من] آورده‌اند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام اجماع نمودند، اگر خداوند بخواهد نزدتان خواهم آمد^۱.

و نتیجه اینکه حسین علیه السلام مسأله - رفتن و خروج - را به اجماع اهل حل و عقد منوط نموده و آنرا به نص [امامت] معلق نمی‌نماید.

۳- عدم علم اطلاع محمد بن حنفیه - از نص [امامت].

با وجود نزدیکی و [قربت] محمد بن حنفیه از علی علیه السلام و محبت علی برای او^۲ اما او از نص بر ائمه‌ای که امامیه به [امامت] آنان معتقدند اطلاع ندارد، و برقی اتفاق اهل اخبار را بر آن ذکر کرده و می‌گوید: محمد بن حنفیه علیه السلام پسر امیرالمؤمنین، این نصوص [امامت] را نشنیده است، زیرا به اتفاق تواریخ، و نیز در کافی و اعلام الوری طبرسی ص ۲۵۱ و در کتاب احتجاج از ابو عبیده و زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: چون حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه نزد علی بن حسین آمد و با او به سخن بنشست - و گفت پدرت [حسین] کشته شده است، وصیت نکرده است، و حال که من عمومی شما و همزاد و هم‌قلوی پدرت و از نسل و [پشت] علی علیه السلام می‌باشم و من از لحاظ سنی و قدمت نسبت به تو مستحق‌ترم^۳.

و اکنون چنانچه محمد بن حنفیه آن سرور گرامی و ممدوح اهل بیت از این

(۱) بت‌شکن 349.

(۲) طبری در تاریخ خود وصیت علی علیه السلام را برای حسن و حسینی ذکر کرده است که فرمود شما را به [رعایت] محمد بن حنفیه توصیه می‌نمایم همانا او برادر و پسر پدر شماست و حال می‌دانید که پدرتان او را دوست می‌دارد، تاریخ الامم و الملوک 3/ 937.

(۳) روایت را در الکافی 1/ 348، اعلام الوری 258-259 دنبال کنید.

(۴) الکافی 1/ 348.

نصوص آگاه و مطلع بوده است پس چرا این چنین سخن بر زبان جاری می‌کند؟^۱

انکار نص [امامت] از جانب زید بن علی بن حسین رضی الله عنه

برقعی استدلال می‌کند کلینی روایت کرده است که زید معتقد به نص بر ائمه اثنی عشری نیست، بلکه تعیین ائمه [از جانب خدا و رسول و سایر امامان] را انکار کرده است، و برادرش [امام] باقر فرمود: «امام از [نظر] ما کسی نیست که در خانه‌اش بنشیند و خود را پنهان سازد، و در جهاد سستی نماید، ولیکن امام از ما کسی است از حوزه [مسئولیت] خود دفاع نموده، و در راه خدا جهاد نماید، و از رعیت و حریم خویش دفاع کند»^۲.

و زید بن علی که برقعی به قول وی استدلال می‌نماید: [امام] باقر - در هنگام اخذ بیعت خود در عراق - از وی می‌گوید: که به باقر گفتند: همانا برادرت زید میان ما مورد بیعت قرار می‌گرفت؟ فرمود با او بیعت کنید او امروز برترین ماست^۳.

خلاصه: برقعی بیان می‌نماید چنانچه نص به [امامت] از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه موجود و واضح می‌بود این اظهار بی‌اطلاعی یا انکار نص - در حالیکه مردم شدیداً به آن نیازمند بودند مطرح نمی‌شد.

و ما علاوه بر آنچه برقعی رحمته الله ذکر نموده است سؤال مهم دیگری مطرح می‌سازیم - دلیل و تفسیر منطقی اهمال ائمه - اول از همه علی رضی الله عنه - در بیان این نص برای نوادگان قریب خویش - مانند ابن حنفیه که از محبوب‌ترین فرزندان علی است، و نیز زید بن علی (زین العابدین) که خود فرزند امام است، و حسن دوم بن حسن که او هم پسر امام است - چیست؟ آیا شفقت ائمه بر راویان دروغ‌پرداز در حدی است که برای آنان تبیین نمایند؟ ولی از طرف دیگر به پسران خویش شفقت نورزند؟

(۱) بت‌شکن 349.

(۲) کافی، 1/357.

(۳) الانساب بلاذری، 3/240.

بدون شک آشکارا بیانگر این است که در واقع، نصی در این زمینه وجود ندارد.

۲- قیام بسیاری از بزرگان آل بیت و درخواست بیعت از مردم برای خود نه برای امامان.

برقعی آنچه از بسیاری از بزرگان آل بیت ذکر شده که بر برخی حکام شوریده و برای غیرائمه دوازدهگانه بیعت گرفته‌اند مورد استدلال قرار می‌دهد که این به معنی عدم علم و باور همه آنان به نص می‌باشد، از جمله کسانی که [به نص باور ندارند] و برقعی از آنها نام می‌برد عبارتند از:^۱

- ۱- زید بن علی بن حسین علیه السلام.
- ۲- عبدالله بن حسن بن حسن.
- ۳- محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن ملقب به نفس الزکیه.^۳

(۱) بت‌شکن 349-352.

(۲) برخی راویان تلاش نموده‌اند تا روایتی بسازند که بیانگر رجوع زید از نص بر ائمه باشد، و روایت کرده‌اند که جابر بن عبدالله برای ائمه زید در مسأله نص بر ائمه نزد زید آمد، برقعی می‌گوید با علم به اینکه زید در 80 ه متولد شده و جابر هم در سال 74 ه وفات یافته است پس نه زید جابر را دیده است، و نه جابر زید را دیده است. نگا: بت‌شکن، 350).

(۳) محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی علیه السلام (145 ه) ملقب به نفس الزکیه همراه بیش از 300 نفر از علویان و اهالی مدینه بر منصور خروج کرد. از جمله کسانی که او را یاری داد صادق علیه السلام بود که دو پسرش موسی و عبدالله ملازم او بودند همچنانکه در کتاب مقاتل الطالبیین آمده است و از جمله کسانی که با او بود سید بزرگوار عیسی بن زید بن علی بن الحسین با محمد بن عبدالله بود همان کس که گفت: کسی که از بیعت محمد بن عبدالله سرباز زند گردنش را می‌زنم. بالشکر منصور جنگید و کشته شد و سرش برای منصور فرستاده شد. ابن خلدون می‌گوید: امام مالک و ابوحنیفه پیروی از نفس الزکیه را صحیح‌تر از پیروی از امامت منصور می‌دانستند. و طبری روایت کرده که امام مالک به خروج همراه محمد فتوا داده است و به او گفته شد ما با ابوجعفر بیعت کرده‌ایم. گفت: شما به زور بیعت کرده‌اید و شخص مجبور ملزم به پایبندی بر سوگند و بیعت نیست. پس مردم به نزد محمد شتافتند در حالی که مالک در خانه‌اش بود. و زرکلی از صفدئی

- ۴- حسین بن علی بن حسن [دوم] بن حسن ملقب به شهید فخر^۱.
 ۵- عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن ملقب به اشتر^۲.
 ۶- علی بن محمد بن عبدالله محض^۱.

در کتاب الوافی روایت کرده است جماعت محمدیه از جارودیه خود را به او منتسب می‌کنند. و او کسی بود که معتقد بود صادق نمرده است و در کوه حاجر در نجد است و روزی خروج خواهد کرد. و از جمله افراد این فرقه راوی مشهور شیعه جابر بن یزید جعفی است. تاریخ طبری 4/ 1579. تاریخ ابن خلدون 3/ 190؛ سیر أعلام النبلاء (6/ 210 - 218)، مقاتل الطالبیین (232). تهذیب التهذیب (9/ 252)، (الإعلام 6/ 220)؛ بت شکن 350.

(۱) أبو عبد الله حسین بن علی بن حسن (المثنی) بن حسن بن علی بن أبي طالب رضی الله عنه (۱۶۹ هـ) ملقب به (صاحب فخر) یا (شهید فخر) بر هادی عباسی در مدینه خروج کرد وقتی که دید منکرات را دید از مردم برای او بیعت گرفته شد. و در خطبه بیعتش گفت: ای مردم، من پسر پیامبر صلی الله علیه و آله که در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم پس اگر به بیعت خود وفا = نکردم، بیعت من بر گردن شما نیست. لشکر هادی در منطقه فخر با او جنگیده و او را کشتند. و فخر یکی از محله‌های مکه است که در حال حاضر به محله الشهداء یا زاهر مشهور است، چون حسین بن علی و یارانش در آنجا دفن شده بودند. شذرات الذهب 1/ 269، تاریخ الطبري 5/ 1689، میزان الاعتدال 1/ 544، الأعلام (2/ 244)، مقاتل الطالبیین 288 - 308، بت شکن 350.

(۲) عبدالله بن محمد (نفس زکیه) بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه (۱۵۱ هـ) ملقب به اشتر همراه پدرش بر منصور در مدینه خروج کرد. به سند - نهاد تجارت - رفته بود تا برای پدرش بیعت بگیرد پس امیر آنجا (عمر بن حفص) بیعت خود و بیعت فرمانروایانش را به او داد در حالی که او خودش را برای خروج آماده کرده بود خبر مرگ پدرش (نفس الزکیه) به او رسید. او - به توصیه ابن حفص - به بعضی از سرزمینهای سند نزد یکی از پادشاهان غیر مسلمان رفت و به خوبی از او استقبال کردند و 4 سال در آنجا ماند و تعداد زیادی توسط او ایمان آوردند، و خبر به منصور رسید و او ابن حفص را خلع کرد و هشام بن عمرو بن بسطام تغلبی را به جای او گذارد. سپس روایات کیفیت مرگ اشتر با هم فرق می‌کنند. تاریخ الطبری 4/ 1629 و مقاتل الطالبیین 310 - 314، الأعلام 4/ 116 - 117.

۷- حسن بن محمد بن عبدالله محض^۲.

۸- ابراهیم بن عبدالله محض^۳.

۹- یحیی بن عبدالله محض^۴.

۱۰- محمد بن جعفر صادق^۵.

۱) علی بن محمد (نفس الزکیه) بن عبدالله (المحض) بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه پدرش و برادرش موسی را برای گرفتن بیعت به مصر فرستاد. پس موسی نجات یافت و علی را نزد ابوجعفر بردند و او را همراه خانواده اش حبس کرد و در حبس فوت کرد. مقاتل الطالبیین 201.

۲) حسن بن محمد (نفس الزکیه) بن عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، همراه حسین بن حسن در واقعه فح خروج کرد، بعدا او را گرفتند و بعد از تعذیب گردنش را زدند. مقاتل الطالبیین 434؛ مروج الذهب 1/269.

۳) أبو الحسن ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، در دینداری و علم مانند برادرش نفس زکیه بود، برادرش را در عراق به خروج امر کرد و او مدتی نتوانست زمامدار شود و هنگامی که خبر مرگ = برادرش را به او رسید بسیار اندوهگین شد. سپس بالشکر منصور جنگید تا اینکه در سال 145 هـ کشته شد. (مقاتل الطالبیین 315-386) (تاریخ الطبری 4/ 1604-1615) (البداية والنهاية 10/ 91).

۴) أبو الحسن یحیی بن عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، جعفر صادق او را تربیت کرد و از او پدرش و برادرش (نفس الزکیه) بسیار روایت کرده است و مالک بن انس او را بسیار تمجید کرده است و از جمله کسانی بود که جعفر در هنگام مرگش، اموالش و فرزندان را به او وصیت کرده است. همراه حسین بن حسن در واقعه فح خروج کرد، ولی نجات یافت، و به اطراف دیلم گریخت. و هارون الرشید نامه امان برای او فرستاد سپس آن را نقض کرد و او را کشت. گفته اند که علت آن ابیاتی بوده که یحیی رضی الله عنه در برابر او سروده و به ظلم بنی عباس اشاره کرده و آرزوی قیام دولت علویان را داشته، و هارون بدنبال آن او را کشته است. مقاتل الطالبیین 463-483.

۵) أبو جعفر محمد بن جعفر (الصادق) بن محمد بن علی بن حسین بن علی رضی الله عنه، فرد فاضلی بود وقتی که مأمون به آل ابنی طالب امر کرد که بدون او به خراسان بروند، آنها نپذیرفتند که بدون او بروند در مدینه همراه گروهی از طالبی ها خروج کرد و مردم با او بیعت کردند و او را امیر المؤمنین نامیدند ولی در نزدیکی مکه محاصره شد

- ۱۱- سلیمان بن عبدالله محض^۱.
- ۱۲- ادريس بن عبدالله بن محض^۲.
- ۱۳- عبدالله افطح بن جعفر صادق^۳.
- ۱۴- احمد بن موسى كاظم^۴.
- ۱۵- زيد بن موسى كاظم^۱.

و محاصره به طول انجامید و مردان او دوام نیاوردند و به آنها امان خواست تا به خراسان بروند و هنگامی که فوت کرد جنازه اش را برای مأمون آوردند و مأمون به طرف دو ستون تختش رفت و او را حمل کرد و در قبرش گذاشت و گفت: این با من صله رحمی دارد که دویست سال قطع شده است. مقاتل الطالبیین ۵۴۱. کتاب الإرشاد مفید ۲۸۶.

(۱) سلیمان بن عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، همراه حسین شهید فسخ خروج کرد و اسیر شد و سپس در مکه بعد از تعذیب کشته شد. شذور الذهب ۱۸۳/۲؛ مقاتل الطالبیین شماره ۳۷/۳۶۵ چ مؤسسه الأعلمی بیروت.

(۲) ادريس بن عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، با حسین بن حسن در شورش خروج کرد و از قتلگاه فسخ گریخت و به آفریقا رفت و هارون الرشید یک رافضی کثیف را به سراغ او فرستاد و او را مسموم کرد و کشته شد. تاریخ طبری ۱۶۹۱/۵، مقاتل الطالبیین ۴۰۶-۴۰۹، شذور الذهب ۱/۲۶۹.

(۳) عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ملقب به أفطح (سر پهن)، و گفته شده چون پاهای او پهن بوده به این نام معروف بوده و چیزهای دیگری نیز گفته اند. همچنانکه نوبختی گفته است بسیاری از بزرگان شیعه و فقهای آن بعد از مرگش پدرش امامت او را قبول کردند که فرقه موسوم به فطحیه را تشکیل دادند و او بعد از ۷۰ روز بعد از مرگ پدرش فوت کرد، اما مفید به اعتقادش طعن زده است و آنها را به ارجا و حشویه نسبت داده است. رجال الکشي ۲۱۹، فرق الشیعة للنوبختی چ کربلاء ۹۹، الإرشاد مفید ۲۸۵-۲۸۶ چ ایران.

(۴) أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، سخاوتمند و با تقوا بود گروهی در زمان برادرش کاظم معتقد به امامت او بودند. (فرق الشیعة للنوبختی ۱۰۷). (منتهی المقال مازندران ۱/۳۵۵).

برقعی می‌گوید: چنانچه نصی وجود داشته باشد بر آنان لازم است - آنان که بر

علیه حکام خروج کرده‌اند - آنرا تعریف و ارائه نمایند، نه اینکه تعدادی از جاعلین غالی آنرا تعریف نمایند.^۱

برقعی چه زیبا می‌فرماید: وجود نص و وضوح آن بر دوازده امام - آنچنان که امامیه قائل‌اند - با خروج مقریین ائمه و گرفتن پیمان برای غیرائمه دوازده‌گانه منافی است، جز احتمالات زیر نمی‌توان تصویری دیگر نمود:

احتمال اول: اینکه ائمه آگاه به نص [امامت] بوده‌اند و به مقریین خود ابلاغ ننموده‌اند ولی آنرا به راویان دروغگو از قبیل مغیره بن سعید و غیره ابلاغ نموده‌اند، و این اشکال بزرگی است که هیچ مؤمنی روا نمی‌دارد بر کسی از اهل فضل این امت چنین نسبت ناروایی دهد، مخصوصاً [بر افرادی] امثال امام صادق علیه السلام که از طلایه‌داران اهل علم زمان خویش به شمار می‌آید - و این احتمال وارد نیست -

احتمال دوم: اینکه ائمه نص [امامت] را به مردم ابلاغ نموده‌اند ولیکن خویشان و نوادگان آنان نص را رها نموده و فریفته حب ریاست شده و با ائمه درافتادند، و آنچه ما در - شرح حال و تمجید آنان، از جانب ائمه و علمای شیعه دیده‌ایم این احتمال را رد می‌نماید، و تنها احتمال سوم هم مطرح است و آن اینکه - نص بر دوازده امام (اثنی عشر) با ذکر نام آنها دروغی است که برخی راویان دروغ‌پرداز جعل نموده‌اند، و ائمه به چنین باوری اعتقاد نداشته‌اند و به آن تکلم ننموده‌اند، لذا بسیاری از نزدیکانشان خروج و قیام نموده‌اند و عدم وجود نص با دیدگاه و بیش دینی ائمه

^۱ = زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، که به او زیدالنار می‌گفتند چون خانه‌های زیادی را در زمان عباسیان و پیروانش در بصره آتش زده بود همراه ابو السرایا و محمد بن اسماعیل در سال ۲۰۰ هـ در زمان مأمون خروج کرد و او را والی بصره کردند. (تاریخ الطبری ۵/ ۱۸۲۹، ۱۸۳۳). (مقاتل الطالبیین ۴۳۶).

(۲) بت شکن ۳۵۲.

و علمای آل بیت و با دلسوزی و شفقت آنان بر عموم مردم هماهنگ و سازگار است، چون اگر نص [مطرح] می بود به پیامبر ﷺ اقتدا می نمودند، هنگامیکه پیامبر ﷺ خواستند [برنامه دین] ابلاغ و تبلیغ نماید عموم قریش را فراخواند سپس بلاغ خویش را خصوص نموده تا اینکه نام دختر شریف خود را هم ذکر نمود، همچنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت می نماید: چون آیه [انذار]: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (الشعراء: ۲۱۴). نازل شد پیامبر ﷺ قریش را فراخواند آنان نیز اجتماع نمودند و پیامبر ﷺ به طور عمومی و خصوصی به بلاغ پرداخت و فرمود: ای بنی کعب بن لؤی خود را از آتش [جهنم] نجات دهید، ای بنی عبدمناف، ای بنی هاشم، ای بنی عبدالمطلب خود را از آتش نجات دهید! ای فاطمه خود را از عذاب و آتش جهنم نجات دهید؛ و من از جانب پروردگارم مالک و صاحب چیزی نخواهم بود^۱ جز اینکه [پیوند] خویشاوندی است که آنرا مستحکم خواهم نمود و به وجود آن مسرور خواهم شد.

شبهه‌ای و رد آن.

برخی از شیعیان بر خروج امثال این بزرگان و درخواست بیعت از جانب آنان چنین استدلال می کنند که آنان برای دعوت به رضایت [امامت] از آل بیت - و بدون اینکه برای خود طلب نمایند - خروج و قیام نموده اند.

برقعی بر این شبهه پاسخ داده است و حال ثابت شده است برخی از [نزدیکان ائمه] برای گرفتن بیعت برای خود قیام نموده، و بلکه برخی هم از ائمه خواسته اند تا با آنان بیعت [و زعامت آنان پذیرفته] نمایند، از جمله محمد بن عبدالله [نفس الزکیه] برای خویش از مردم مدینه بیعت گرفت و امام صادق در این امر نیز او را مساعدت نمود^۲، و هم چنین یحیی بن عبدالله (محض) در شهرهای گیلان و دیلم برای خود [از

(۱) بخاری (فتح الباری) 8 / 360 ح 4471، مسلم 1 / 192 ح 204 احمد (2 / 360 ح 8711) (ترمذی

316 / 5 ح 3185).

(۲) بت شکن ص 145.

مردم] بیعت گرفت و به قدرت و رهبری نایل شد، و همچنانکه در اصول کافی هم

ذکر شده است او [یحیی] نزد امام^۱ موسی بن جعفر [امام هفتم] فرستاد تا او را به دعوت امامت خود فراخواند.

در پایان این یک واقعیت علمی و آشکاری است، این افراد [نزدیکان ائمه] قیام نموده تا برای امامت خود بیعت بگیرند، امامت را با آن مفهوم مورد نظر امامیه - که امامت الهی و آسمانی و با معجزات همراه باشد - درخواست ننموده‌اند، بلکه با معنای شرعی آن که ولایت امر مسلمانان به خاطر اصلاح مفسد باشد طلب نموده‌اند، و لازم است در مکتوبات برخی اهل سنت و برخی مورخان تاریخ شیعه هم درنگ و تأمل شود که در مورد قیام برخی از کسانی که ذکرشان گذشت، از فحوای کلامشان چنین برمی‌آید که ادعای امامت الهی نبوده است! و ما گرچه گفتیم که برخی از کسانی که با این بزرگان مشارکت و یاری نموده‌اند عده‌ای از آنان خود در زمره افرادی بوده‌اند، و معتقد بر وجود نص بر ائمه بوده‌اند، ولی نباید این اعتقاد و باور را به آن بزرگواران علوی نسبت داد،^۲ یعنی امامتی که نوادگان ائمه برای آن

(۱) نگا: الکافی 1/343 باب ما یفصل به بین المحق والمبطل.

(۲) نظر استاد احسان الهی ظهیر (رحمته الله) این است که کسانی که مانند عبدالله افطح و دیگران خروج کردند مدعیان امامت اهل بیت در زمان صادق، و مدعوان امامت در زمان موسی کاظم بودند. نگا: الشیعة والتشیع 220-245-254-259... از امثال این عبارت فهمیده می‌شود که آنها ادعای مرتبه منصوص بودن آن می‌کردند مانند مؤسس امامیه. ولی این امر اینگونه نیست چون آنها بر این اعتقاد نبودند، بلکه همچنانکه گفتیم آنها برای طلب امامت و خلافت و جهت اصلاح امت خروج کردند همچنانکه نباید فرض کنیم که مؤیدین آنها همگی معتقد به امامت شیعه بودند، بلکه در میان آنها صالحانی از اهل سنت و علمای آنها و زیدیه و شیعه مفضله و کسان دیگری که معتقد به تغییر از طریق شمشیر بودند همراهشان بودند. و اگر در خروج حسین (علیه السلام) و مدتی بعد از آن محمد ملقب به نفس الزکیه و همراهانشان تأمل کنیم مصداق آن را در می‌یابیم. والله اعلم.

تلاش نموده‌اند همان امامتی است که حسین علیه السلام و غیره برای آن تلاش نموده‌اند که در واقع درجه‌ای اکتسابی است، و نه الهی (آسمانی) که آنان برای اصلاح امور که روز به روز توسط سلاطین جور به فساد گرائیده بود تلاش نموده‌اند تا به آن دست یابند.

ج - عدم علم بسیاری از خواص [و نزدیکان] ائمه [به نص امامت].

برقعی بر عدم واقعیت عقیده امامت از دیدگاه اثناعشری به اظهار عدم علم [خواص] به نص از جانب برخی از نزدیکان ائمه استدلال می‌نماید، مهم‌ترین افرادی که برقعی ذکر نموده است عبارتند از:

۱- ابوحمزه ثمالی^۱.

خبری که بر عدم علم وی دلالت می‌کرد در بحث تغییر مذهب [در مقدمه] ذکر شد، و برخی شیعیان اثنی‌عشری بر عدم علم ابوحمزه ثمالی به اسامی ائمه قبل از مرگ امام صادق تأکید نموده‌اند می‌گویند: ابوحمزه به مدینه رفت تا خود بر وصی^۲ بعد از امام جعفر بن محمد علیه السلام اطلاع و آگاهی یابد، که این یعنی او قبل از آن و [جانشین امام جعفر] را نشناخته است.

اشاره برقعی به عدم علم ثمالی به امام بعد از صادق - با پیوند قرابتی که با باقر و صادق دارد - بیانگر این است که قول به نص بر ائمه اصلاً وجود نداشته است، و در غیر این صورت مستلزم این است که بگوییم صادق و باقر این علم مهم را از یکی از

(۱) ابوحمزه ثمالی! ثابت بن دینار ازدئی، از رجال حدیث اهل ثقه امامیه، مازندرانی می‌گوید: در عدالت او میان طائفه اختلافی نیست، احمد و ابن معین می‌گویند: لیس بشیء (هیچ است)، ابو حاتم می‌گوید: او احادیث او رکیک است. سه نفر از فرزندان او با زید بن علی بن حسین کشته شده‌اند، از [امام] رضا روایت نموده‌اند که او لقمان زمان خویش بوده است. در سال ۱۵۰ هـ وفات یافت. میزان الاعتدال ۱/ 363 الطبقات الکبر ۶/ 364، منهج المقال 74 و رجال النجاشی 83، رجال الکشی 485.

(۲) أعلام الهدایة/ تألیف المجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، نگا::

http://www.14masom.com/14masom/09/mktba9/book03/009.htm_Toc4120376

نزدیک‌ترین راویان خویش کتمان نموده‌اند.

۲- ابوجعفر أحوال ملقب به [مؤمن الطاق]^۱.

۳- هشام بن سالم^۲.

از هشام بن سالم روایت شده است که گفته است: بعد از وفات ابوعبدالله ع من و مؤمن الطاق در مدینه بودیم و مردم اجتماع نموده بودند که عبدالله (افطح) بعد از پدر امامت را به عهده گیرد، من و صاحب الطاق بر وی وارد شدیم و مردم نزد عبدالله اجتماع نموده بودند، زیرا از ابوعبدالله روایت کرده بودند که اگر مشکل و مانعی در بین نباشد امر [اطاعت] بر [فرزند] بزرگ است، پس ما وارد شدیم و همچون پدرش از او سؤال کردیم که زکات در چه [مقداری] واجب می‌گردد؟ فرمود در دویست [درهم] پنج درهم است. گفتیم در صد درهم؟ [چه مقدار لازم است]؟ فرمود: دو درهم و نیم. گفتیم سوگند به خداوند مرجئه چنین نمی‌گویند! دستش [افطح] را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند [هشام] می‌گوید با سردرگمی از نزد او بیرون آمدیم من و ابوجعفر أحوال نمی‌دانستیم به چه کسی روی آوریم، در کوچه‌های مدینه با گریه و سرگردانی نشستیم و نمی‌دانستیم به کی و کجا روی آوریم.

(۱) أبو جعفر محمد بن علی بن نعمان بن أبي طریفه بجلی کوفی، از أصحاب صادق و کاظم در بازار طاق کوفه صرافی داشت، با مردی سر چند دینار دعوایشان شد پس بر او غلبه کرد و گفت: من شیطان طاق هستم پس بدین لقب ملقب شد و می‌گویند اولین کسی که او را به این لقب نامید ابوحنیفه بود. و گفته‌اند که وقتی هشام بن حکم رافضی شنید که او را شیطان طاق نامیده‌اند او را مؤمن طاق نامید. ذهبی گفته که یک شیعه سرسختی بود. تا جایی که من می‌دانم تاریخ وفاتش معلوم نیست. لسان المیزان ۵/ ۳۰۰. سیر أعلام النبلاء ۱۰/ ۵۵۳. منتهی المقال ۶/ ۱۳۵.

(۲) هشام بن سالم جوالیقی خادم بشر بن حکم از اسرای جوزجان بود، حلّی گفته است: معتمد معتمد است. (رجال العلامه، حلّی ۱۷۹)، (رجال البرقی ۳۵).

گوئیم: [آیا] به سوی مرجئه یا قدریه، زیدیه، معتزله و یا خوارج^۱ برویم؟ و برقی با دقت بیان می‌نماید چنانچه این نصوص وجود می‌داشتند مؤمن الطاق دچار تردید نمی‌شد و بعد از وفات امام^۲ حیرت و سرگردانی از آنان در موردشان مطرح نمی‌گردید.

۴- زراره بن أعین^۳.

برقی رحمته الله استدلال می‌نماید به اینکه از زراره نقل شده است که چون از وفات امام صادق آگاهی یافت مردم به پسر بزرگش عبدالله (افطح) متمایل شده و زراره پسر خویش عبید را به مدینه فرستاد تا تحقیق و دریابد که امام جانشین چه کسی است، و چون به احتضار [مرگ] فاصله‌ای نداشت و حال پسرش عبید از مدینه برنگشته بود از وی جويا شد گفتند از مدینه برنگشته است قرآنی را طلبید، و فرمود: خدایا نمی‌دانم امام کیست، من هر آنچه در این کتاب است می‌پذیرم و هر آنکه این کتاب را تصدیق نماید می‌پذیرم و گفت امامی جز این کتاب برای من نیست^۴.

(۱) الإرشاد مفید: ۲/ ۲۲۱، مدینه المعاجز: ۶/ ۲۰۸. نگا: بقیه داستان در بحار الانوار مجلسی ج ۴۸/ ص ۵۰.

(۲) بت شکن ۳۵۴.

(۳) او زراره بن اعین بن سنسن شیبانی کوفی (۱۵۰ هـ) مکنی به ابوالحسن یا ابوعلی است و گفته شده اسم ولقبش عبدربه است، و مازندرانی می‌گوید: شوکت و جلالت و منزلت او در مذهب آشکار است. و ابن حجر در مورد وی می‌گوید که اهل رفض بود. منتهی المقال ۳/ ۲۵۰-۲۵۶، لسان المیزان ۲/ ۴۷۳.

(۴) بت شکن ۳۵۴. برقی داستان را چنین نقل می‌کند و بعد از آن روایاتی از جمله کشی از عمر بن شعیب از عمه زراره نقل کرده است که: وقتی که زراره مریضی‌اش شدت گرفت، گفت قرآن را به من بدهید، پس آن را باز کرد و بر سینه‌اش گذاشت و از من گرفت، و گفت: ای عمه برایم شهادت بده که امامی غیر از این کتاب نداشتم. همچنانکه حافظ بن حجر از کتاب جمهره ابن حزم داستان را با اختلاف کمی بیان کرده است و می‌گوید: زراره بن اعین محدث ادعای امامت افطح عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی و گروه همراه او را کرده است پس به مدینه آمد و با عبدالله ملاقات کرد و از مسایل کوفه از او سوال کرد و او

همچنین بر قعی به کثرت سؤال اصحاب ائمه از امام و طلبشان بر تعیین امام بعدی

استشهاد می‌نماید که [این خود] بیانگر این است که آنان از اسماء ائمه آگاهی و اطلاع نداشته‌اند.^۱

ابوالفضل بر قعی می‌گوید اکنون سؤال اصلی: اینکه چگونه^۲ خواص و خویشان ائمه بر علم به نصوص وارده در خصوص ائمه دوازده‌گانه اطلاع نداشته‌اند و از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ ولیکن در عصر ما نص بر ائمه با تقلید معروف از جاعلان دروغ‌پرداز از ضروریات مذهب گردیده است و هر آنکه چنین باور نداشته باشد بی‌دین به شمار می‌آید، و چنانچه نص واقعی وجود می‌داشت میان خود مذاهب شیعه [در این زمینه] اختلاف به وجود نمی‌آمد.

اگر خواستید کتاب فرق الشیعه دانشمند بزرگ شیعه ابومحمدحسن بن موسی نوبختی^۳ و کتاب مقالات و الفرق محقق شیعی سعد بن عبدالله اشعری^۴ را مطالعه نمایید سپس توجه کنید که در عصر ائمه بیش از هفتاد مذهب و فرقه شیعه به وجود آمده

گفت نمی‌دانم و به کوفه بازگشت و اصحابش از او سوال کردند-در حالی که قرآن جلوش بود- به آن اشاره کرد و گفت: این امام من است و امامی غیر از این ندارم. (ابن حجر) می‌گوید: این دلالت می‌کند که او از تشیع برگشته است... رجال الکشي ۱۵۴ - ۱۵۷. لسان المیزان ۲/ ۴۷۳ - ۴۷۴.

(۱) بت شکن ۲۴۰. و بر قعی نامهای کسانی را که از امام پرسیدند در کتاب کافی در زمان حسین تا زمان رضا جمع کرده که تعداد آنها بالغ بر ۱۰۴ نفر بود نگا: نامهای آنها در بت شکن ۲۴۱-۲۴۳.

(۲) این عبارت در اصل ترجمه شده چنین است.

(۳) ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، متکلم امامی است، و ذهبی او را به ذوالفنون و به شیعی فیلسوف نام برده و دارای تصانیفی است، نزد امامیه محل ثقة است، سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۳۲۷ الفهرست ۲۵۱-۲۵۲: (رجال النجاشی ۶۳. رجال ابی‌بن داود ۱۱۹ رجال الطوسی ۴۲۰، رجال الحللی ۳۹. الأعلام ۲/ ۲۲۴.

(۴) ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی (۳۰۰ هـ) فقیه امامی، نزد آنان اهل ثقه، دارای کتاب الضیاء فی رد المحمديه والجعفریه و کتاب فرق الشیعه است، رجال النجاشی ۱۷۷ رجال الحللی ۷۸.

است، پس اگر نص ثابتی وجود می‌داشت همه این مذاهب به وجود نمی‌آمدند.^۱
 خلاصه: برقی بر این باور است که عدم علم امثال این افراد برجسته و مقربین
 ائمه بزرگترین دلیل بر بطلان وجود نص بر امامت دوازده امام است - آنچنان که
 شیعه باور دارند - زیرا یا اینکه آنان باور و علم به نص از جانب ائمه نداشته‌اند، و
 یا اینکه دانسته و از این اعتقاد باطل دست برداشته‌اند.
 و می‌باید گفت: تمام دلایلی را که برقی ذکر می‌کند امر مهمی را نفی می‌نمایند و
 آن [امر] آیاتی است که شیعه بر [اثبات] امامت به آن استدلال می‌نمایند - و در
 دسترس مردم آن زمان هم بوده است - نص صریح نبوده است و گرنه امثال ثمالی و
 زراره نیازی نبود در تعیین - کما اینکه ذکر شد - ائمه حیران و سردرگم شوند.

(۱) بت شکن 355. قابل ملاحظه است که برقی احادیثی را که به اصل اینکه مهدی در آخر زمان می‌آید
 ضعیف ندانسته است بلکه احادیثی را که شیعه روایت کرده‌اند ضعیف دانسته است و احادیثی که می‌گوید
 مهدی محمد بن حسن است. همچنانکه در بخش بعد می‌آید.

مطلب چهارم: عقیده شیعه به مهدویت محمد بن حسن [عسکری]

عقیده ایمان به مهدویت محمد بن حسن [عسکری] محور و اساس بنیادی مذهب و تشیع امامی کنونی را تشکیل می‌دهد، زیرا او حجتی است، برای بقای دین گریزی از او نیست.

پس از اینکه امام یازدهم حسن عسکری از دنیا رفت - و ظاهراً پسری نداشت - شیعه متفرق و سرگردان شدند، به سبب ناسازگاری آنچه که درباره تسلسل دوازده امام اعتقاد نموده‌اند سرگردان شدند، و به فرقه‌های متعددی متفرق شدند، نوبختی می‌گوید^۱ به چهارده گروه، و قمی نیز می‌گوید^۲ پانزده گروه گردیدند و فرقه‌ای از این فرقه‌ها گفتند: که حسن [عسکری] بعد از خود پسری به نام محمد به جای گذاشته و بر اثر ترس بر او، او را پنهان نموده است، و این [فرقه] همان فرقه اثنا عشری هستند^۳.

و برقی در مهدویت محمد بن حسن از سه جهت با امامیه به مناقشه پرداخته است.

اول: ضعف احادیثی که مهدویت محمد بن حسن را ثابت می‌نماید^۴.

دوم: عدم ثبوت ولادت محمد بن حسن عسکری.

زیرا برقی بر این باور است که امام حسن عسکری اصلاً صاحب فرزند نشده است و احادیثی را که کُلینی برای اثبات آن روایت می‌نماید تماماً ضعیف و از [درجه

(۱) فرق الشيعة 96.

(۲) المقالات والفرق 102.

(۳) نگا: أصل مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية 3/ 1004-1007.

(۴) بت‌شکن 247، 319-323.

اعتبار^۱ ساقطاند.

سوم: تصریح امام حسن [عسکری] که [بعد از خود] فرزندی به جای نگذاشته است، برقی اشاره می‌نماید به آنچه که برخی مورخین مانند قمی و نوبختی ذکر کرده‌اند که او خلف و جانشینی نداشته و پسری از وی دیده نشده است، و میراث و ماترک او میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم گردید.^۲

چهارم: عدم علم و [باور] اکثر شیعیان آن زمان به ولادت او، و محمد بن سعد اشعری که از شاگردان حسن عسکری به شماره آمده و حسن بن موسی نوبختی که او هم از معاصرین وی می‌باشد به آن تصریح و اشاره می‌نمایند.^۳

خلاصه: برقی رحمته الله به دلایل [زیر] مهدویت محمد بن حسن را نفی می‌کند:

- ۱- نفی ولادت او. ۲- با توجه به تضعیف احادیثی که ولادت او را بیان می‌کند.
- ۳- با توجه به ضعف دلایل و نشانه‌هایی که بر جواز امامت کودک به آن استدلال نموده‌اند. ۴- برخی از شیعیان معاصر و هم‌عصر مهدی [موهوم] مورد ادعا و پدرش امام حسن عسکری آنرا نفی نموده‌اند، - و همچنین برقی ادعای - نفی - خود را با واقعیت تاریخی مورد تأیید قرار می‌دهد و آن هم عدم اطلاع اغلب شیعیان به ولادت پسر حسن عسکری و تفرق آنان بعد از پدر او به گروه‌های مختلف است.

(۱) نگا: بت شکن 318، نگا:؟! ولادت صاحب مهدی در کافی 1/ 514-5251.

(۲) مقالات و الفرق 96 فرق الشیعه - اشعری 102.

(۳) بت شکن 248.

مطلب پنجم: عصمت

برقعی رحمته شیعه را در اعتقادشان به عصمت ائمه از گناه و اشتباه و فراموشی^۱ مورد انتقاد قرار داده است و بیان کرده است که ائمه خود مردم را تعلیم داده‌اند که عصمت [تنها] در نص الهی است و در اشخاص آنان [ائمه] نیست و برای اثبات آن به سخن امام باقر استشهد می‌نماید که می‌فرماید: «هرگاه از جانب ما حدیثی به شما رسید سؤال کنید که این سخن در کتاب خداوند وارد شده و در کدام آیه قرآن مورد تأیید قرار می‌گیرد؟»^۲.

برقعی بر دلیل مشهور امامیه در این مسأله - آیه تطهیر - دقت و وقوف می‌نماید تا ثابت نماید که آیه تطهیر دلالت می‌کند که کسانی که آیه شامل آنان می‌شود در واقع غیر معصوم‌اند چون خداوند می‌خواهد که پلیدی موجود آنان را زایل و از آنان دور نماید.^۳

(۱) نگا: مرآة العقول مجلسی، 4/ 352، الشیعة و الشیع محمدالحسینی شیرازی، 67.

(۲) بت‌شکن 141. و روایتی از باقر رحمته آمده که: ببینید چه به ما امر شده و چه چیز به شما رسیده، پس آنچه که با قرآن موافق است بگیرید، و آنچه مخالف بود ترك کنید. امالی، طوسی، 1/ 237.

(۳) بت‌شکن 225.

مطلب ششم: بخش‌هایی از غلو در ائمه.

برقعی رضی الله عنه غلو در دین را انکار می‌نماید و بر این باور است که اسلام از انواع غلوی که بر عموم مسلمانان اعم از شیعه و سنی وارد شده است مبراً و به دور است، و صورتهای از غلو وارده در مذهب امامی را بر می‌شمارد که عبارتند از:

۱- قول به اینکه ائمه اسماء الله و صفات خدایند.

کلینی در کافی روایات فراوانی آورده که تصریح می‌نماید بر اینکه ائمه صورت و چشم و دست خدایند، از جمله:

از ابو جعفر [الباقر] روایت نموده است که می‌گوید: ما صورت و سیمای خدائیم که بر زمین و در میان شما راه می‌رویم، و ما چشم خداوند در میان مخلوقات خدائیم، و دست گشاده و رحمت خداوند بر بندگان اوئیم^۱.

از ابو عبدالله صادق روایت می‌نماید: خداوند ما را چه زیبا آفریده است و ما را در میان بندگان چشم خود و زبان گویای خود و در میان خلق خود دست گشاده او به رحمت و رأفت بر بندگانش می‌باشیم، و ما را سیمای خود قرار داده که از آن [خیر] سرچشمه می‌گیرد و بابتی که خود بر آن راهنمایی و دلالت می‌نماید، و ما را خزانه زمین و آسمان خویش نمود. به واسطه ما درختان ثمردار و جویبارها جاری گردند، و به وسیله ما باران فرود آید، و زمین گیاه برویاند، و به عبادت‌های خداوند بندگی شود، و چنانچه ما نمی‌بودیم خداوند بندگی نمی‌شد^۲.

و از [امام] صادق روایت می‌نمایند که می‌فرماید: قسم به خداوند ما اسماء الحسنی هستیم که جز با شناخت از ما خداوند از بندگان عبادت نمی‌پذیرد^۳ - و روایات

(۱) کافی ۱/ ۱۴۳.

(۲) منبع سابق ۱/ ۱۴۴.

(۳) منبع سابق ۱/ ۱۴۴-۱۴۳.

دیگر -

برقعی تمام این روایات را تضعیف می‌نماید^۱ و به مخالفت‌شان با قرآن اشاره می‌نماید، و خداوند اسماء خود را معین کرده است از جمله: الرحمن، الله، الخالق، الباری، المصور و امثال اینها چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (الإسراء: ۱۱۰).

«بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست!».

و نیز می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (الحشر: ۲۴).
«او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری بی‌نظیر، برای او نامهای نیک است».

و هرگز خداوند نفرموده است اسماء من، ائمه می‌باشند، سپس برقعی بیان می‌کند که ائمه هم چنین سخنی بر زبان جاری نکرده‌اند؛ و راویان کاذب آن را به امام نسبت داده‌اند تا ضربه خود را به اسلام وارد سازند، و کلینی هم ناشر این خرافات گردیده و مقلدان وی بدون شناخت و علم از وی [کورکورانه] تقلید می‌نمایند^۲.

۲- تفضیل ائمه بر انبیاء.

برقعی بر برخی امامیه که منزلت و جایگاه ائمه را برتر از جایگاه انبیاء قرار

(۱) حدیث اول را ضعیف دانسته است چون محمد بن سنان در آن است و او دروغگو است. بت شکن 104.
دوم: چون روایانش از غالیان مشرکند چنانکه از مجلسی نقل شده است. بت شکن 106. سوم: چون روایانش مجهول هستند. چهارم: چون حمزة بن یزید ضعیف از روایانش است که مذهب واقفیه را بعد از گرفتن پول از بطایین رواج داده همچنانکه بمقانی ذکر کرده است. بت شکن 106. پنجم: چنانکه مجلسی گفته سندش مجهول است. بت شکن 105.

(۲) بت شکن 105.

می دهند ردّ و پاسخ می دهد^۱ و این قول [بر تفضیل] را از وضع راویان خرافی می داند که قاعده‌های غلو در مذهب را تأسیس نموده‌اند.

بررسی دلایل آنها توسط برقی:

قائلین به برتری و تفضیل ائمه بر انبیاء به آیات و احادیثی استدلال نموده‌اند که برقی احادیث را حمل بر ضعف نموده است.^۲

الف- اما آیات [مورد استدلال آنان] از جمله خداوند درباره ابراهیم می‌فرماید:

(۱) دکتر قفازئی می‌گوید این دیدگاه خود جزو اصول اثنی عشریه گردید و کسانی از علمای امامیه آنرا تثبیت می‌نمایند که عبارتند از:

= الف- حر عاملی (صاحب الوسائل) که باین را به این عنوان باز کرده است: باب أن النبي والأئمة الاثني عشر - أفضل من سائر المخلوقات من الأنبياء والأوصياء السابقين والملائكة وغيرهم. و بیان کرده است که این روایات نزد آنها بی شمار است. نگا: الفصول المهمة في أصول الأئمة ۱۵۱، ۱۵۴.

ب- مجلسی (صاحب بحار الأنوار). بابي را تحت این عنوان باز کرده است: "باب تفضيلهم ﷺ على الأنبياء وعلى جميع الخلق وأخذ ميثاقهم عنهم وعن الملائكة وعن سائر الخلق، وأن أولي العزم إنما صاروا أولي العزم بحبهم صلوات الله عليهم". بحار الأنوار ۲۶/۲۶۷.

ج- ابن بابویه قمی (صاحب الاعتقادات). بابي را تحت این عنوان باز کرده است: "يجب أن يعلم أن الله عز وجل لم يخلق خلقاً أفضل من محمد ﷺ والأئمة... وأنه لو لا هم ما خلق السماء والأرض ولا الجنة ولا النار ولا آدم ولا حواء ولا الملائكة ولا شيئاً مما خلق صلوات الله عليهم أجمعين". اعتقادات ابن بابويه ۱۰۶ - ۱۰۷.

د- محمد بن حسن صفار (۲۹۰هـ) بابي را در بصائر الدرجات تحت این عنوان باز کرده است: "باب أن الإئمة (ع) أفضل من موسى والخضر". نگا: بصائر الدرجات ۲۲۹. چ مرعشي ۱۴۰۴هـ. قم.

هـ- هاشم بن سلیمان بحرانی صاحب کتاب: تفضيل الأئمة على الأنبياء، وکتاب: تفضيل علي ﷺ على أولي العزم من الرسل. نگا: الذريعة ۱/۱۱۱. الأعلام ۸/۶۶.

و- روح الله خمینی می‌گوید: "وإن من ضروريات مذهبنا أن لأئمتنا مقامًا لا يبلغه ملك مقرب ولا نبي مرسل". الحكومة الاسلامية/ ۵۲ / چاپ: المكتبة الاسلامية الكبرى / تهران.

(۲) بت شکن ۱۲۷-۱۲۸.

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (البقره: ۱۲۴). «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!»

برتری جویان ائمه آیه [مذکور] را به آنچه از امام صادق روایت کرده‌اند تفسیر می‌نمایند که: و ابراهیم نبی بود. و امام نبوده است حتی اینکه فرموده: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱. و امامت را مرتبه و درجه‌ای سوم به شمار آورده‌اند که خداوند بعد ابتدا نبوت سپس [خلیل] و دوستی و سپس امامت را به ابراهیم ارزانی داشته است.^۲ و برقی توضیح داده است که آنچه از صادق روایت می‌گردد ضعیف است و بنا بر چند دلیل آیه [مذکور] بیانگر مراد و منظور آنان نیست.^۳

اول اینکه قرآن دلالت می‌کند که انبیاء از میان ائمه می‌باشند کما اینکه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء: ۷۳).

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می‌کردند.»

و باز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا

يُوقِنُونَ﴾ (السجده: ۲۴).

«و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت

می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.»

(۱) نگا: کافی (۱/ ۱۷۴-۱۷۵) مجلسی و برقی حدیث را ضعیف دانسته‌اند زیر در سند وی درست بن

منصور و هشام بن سالر و ابو یحیی واسطی است. نگا: بت شکن ۱۲۸.

(۲) نگا: تفسیر صافی، کاشانی ۱/ ۱۸۶، چ الأعلمی، بیروت.

(۳) نگا: وجوه تفضیل در بت شکن ۱۲۸-۱۳۱.

اول: و منظور از ائمه با توجه به سیاق آیات در این آیه حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام و سایر انبیاء بنی اسرائیل از نسل ابراهیم است. دوم: امامت به معنی قیادت و رهبری است و این برای تمام انبیاء واقع شده است، چه اینکه نبی، ابراهیم یا یعقوب یا سایر انبیاء باشد، زیرا انبیاء از طریق وحی الهی مردم را قیادت و رهبری می نمایند. سوم: مقام نبوت کسبی نیست بلکه از جانب خداست در حالی که امامت مقامی اکتسابی است، با سعی و علم و تلاش می توان به آن دست یافت کما اینکه خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِلْمُنْفِقِينَ إِمَامًا﴾ (الفرقان: ۷۴).

«و کسانی که می گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرارده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!».

برقعی در این مورد می فرماید: این آیه دلالت می نماید بر اینکه هر بنده صالح از بندگان خداوند چنانچه با علم و عمل تلاش نماید به درجه امام متقین نایل می گردد، پس آیا هر انسانی با هر اندازه و تقوی و صلاحیت به مقام انبیاء نایل می آید - پناه به خدا [بر چنین باوری]، - پس مقرر می نماید که هر مسلمانی چنانچه بتواند عالم عاملی باشد او امام هادی و هدایتگر مردم است، و آیا انسان اگر به بلندترین مقام تقوا و پرهیزکاری برسد آیا می تواند به مقامی برتر از انبیاء را نایل آید؟!.

۳- قول به اینکه ائمه ستون های زمین اند و اگر آنان نمی بودند زمین فرو می ریخت.

از جلوه های غلوگرایانه که برقعی به رد آن پرداخته است، قول غالیان است که: ائمه ارکان زمین اند^۲ و چنانچه زمین بدون امام باشد فرو می ریخت^۳. و یا اینکه: اگر

(۱) بت شکن 130-131.

(۲) در کافی بابی به عنوان اینکه ائمه ستون های زمین اند کافی 1/196-198.

(۳) کلینی در باب اینکه زمین از حجت خالی نیست از ابو حمزه نقل کرده: گفتم به ابو عبدالله آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ گفت اگر زمین بدون امام باشد فرو می ریزد. کافی 1/179.

امام یک ساعت از زمین ناپدید می‌گردید زمین همچون موج دریا به هم می‌ریخت^۱،

برقعی همه این [اقوال] را نسبت به ائمه غلو به شمار می‌آورد، برای توضیح و اثبات آنچه برقعی مطرح می‌کند مطالبی از سخنان برخی از معاصرین نقل می‌نمائیم.

آیت‌الله العظمی محمد حسینی شیرازی می‌گوید: براساس خواست خداوند زمام علم به دست آنان است، همانطور که زمان مرگ و میراندن به دست عزرائیل است، آنان [علیهم‌السلام] از لحاظ ایجاد و عدم (در زمین) دارای تصرف اند چنانچه نمی‌بودند زمین فرو می‌ریخت لیکن دل‌هایشان ظرف و گنجایش مشیت خداوند است، همچنانکه خداوند توان انجام افعال اختیاری را به انسان داده است، توانای تصرف در هستی را نیز به آنان ارزانی داشته است^۲ و [در ادامه] می‌گوید: همچنانکه در حدیث شریف وارد شده است: چنانچه حجت نمی‌بود زمین با ساکنین آن فرو می‌ریخت؛ پس اگر روزی فرضاً جهان بدون حجت باشد، هستی و هر چیزی نابود می‌شد.

محمد فاضل لنکرانی می‌گوید: امروزه همه ما باید اعتراف کنیم به اینکه جریان افاضه تمام نعمت‌های درونی و ظاهری به وسیله وجود مقدس اوست [چنانچه حجت مهدی] نمی‌بود زمین با ساکنین آن از هم می‌پاشید: پس در حقیقت او ولی نعمت همگان است، و شکر این نعمت‌ها زنده نگه داشتن یاد او در تمام کارهای خصوصی و عمومی داخلی و بیرونی می‌باشد^۳.

و محمد تقی مدرس و محمد سعید طباطبائی حکیم، و جعفر مرتضی عاملی و دیگران نیز این نظریه را تثبیت می‌نمایند^۴.

(۱) روایت از باقر. کافی 1/ 179.

(۲) از فقه الزهراء علیها السلام 12/ 1 چاپ دوم، دار الصادق، بیروت.

(۳) نگا: کتاب الامام زین العابدین قدوة الصالحین، شیرازی.

(۴) نگا: سخنرانی، (فراخوانی به مناسبت نیمه‌ی شعبان) در سایت:

پس با این وجود، روشن می‌گردد که این اعتقاد غلوگرایانه همواره در میان امامیه وجود دارد، گرچه ما آن را به همگان نسبت نمی‌دهیم، زیرا برخی تا این حد این غلو را قبول ندارند.

برقعی رحمته تمام این روایات [در این زمینه] را تضعیف نموده و آن را آشکارا با عقل و قرآن مخالف می‌داند، چون قرآن بیان نموده که خداوند - جل جلاله - زمین را با کوه‌ها ثابت گردانده است و قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ (النحل: ۱۵)^۱.

«و در زمین، کوه‌های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد». اینها که ذکر گردید برخی صورت‌های غلو بود که امامیه به آن گرفتارند و پاسخ و رد برقعی را بر آن اختصاراً ذکر کردم [نگارنده].

(۱) بت شکن، ۱۵۳ - برای اطلاع از انواع صورت‌های غلو و رد برقعی بر آن نگا: بت شکن، ۲۰۷-۲۰۹

. ۱۸۴-۱۵۴، ۲۷۲-۲۷۱

مطلب هفتم: موضع‌گیری (برقعی در مورد شبهه تحریف) قرآن

برقعی رحمته الله بر این باور است قرآنی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده است از تحریف و تغییر به دور است چون همچنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

خداوند خود حفاظت و نگهداری آن را تضمین و متکفل نموده است.

همچنین برقعی قول به تحریف قرآن را از اقوال منکری می‌داند که راویان دروغ‌پرداز به آن پرداخته‌اند، تأسف می‌خورد و از اینکه گروه زیادی از علمای شیعه با اسناد روایت به امام صادق به آن اعتراف و اقرار نموده‌اند، که از طریق علی بن حکم و هشام بن سالم از صادق روایت نموده‌اند [امام] صادق گفته است: قرآنی که جبرئیل نزد محمد صلی الله علیه و آله آورد هیفده^۱ هزار آیه بوده است^۲.

برقعی در این زمینه می‌گوید: بر خواننده لازم است بداند که قرآن متواتر میان مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز افزون بر ۶۲۳۶ آیه نبوده است، [خواننده] می‌بایست بلافاصله درک نماید این روایت می‌خواهد بگوید: حدود یازده هزار آیه از

(۱) مجلسی در کتاب مرآة العقول 525/12 می‌گوید: قرآنی که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد هفده هزار آیه بود. گفت: مخفی نماند که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح دیگر صراحتاً به نقص و تغییر قرآن اشاره می‌کند، و به نظر من اخبار این باب از لحاظ معنایی متواتر هستند و رد کردن همگی آنها باعث عدم اعتماد به احادیث است. بلکه به نظر من اخبار این باب کمتر از اخبار امامت نیست، پس چطور آن را با خبر ثابت کنیم؟ (یعنی چگونه اخبار امامت را ثابت کنیم در حالی که خبر نقص و تغییر قرآن را رد کنیم) نگا: نظر سخن ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (تفسیر ۱/۱۰) و أبو القاسم کوفی (۳۲۵هـ) نگا: (کتابه الاستغاثة ۲۵) و أبو منصور طبرسی در کتاب الاحتجاج (۱/۳۷، ۳۷۶، ۳۷۰، ۲۲۴) و کثی- در تفسیر صافی (۱/۳۲، ۳۳، ۳۴) و نعمة الله الجزائری در الأنوار النعمانية ۲/۳۵۷-۳۵۸ و نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب.

(۲) کافی ج ۲ باب فضل القرآن، حدیث ۲۸.

قرآن حذف و سرقت گردیده است و حال کسی جز علی بن حکم و هشام بن سالم و آن هم فقط آندو از صادق شنیده‌اند.^۱

نظر برقی از تأویلات فاسد.

تأویل فاسد آیات جزو اموری مذمومی است که موضع‌گیری مخالف خود را با آن ابراز داشته است، بطوری که بیان نموده است، تأویل فاسد آیات توسط گمراهانی وضع شده است که خواسته‌اند خرد مسلمانان را بازیچه قرار دهند. این عمل جز استهزاء به کتاب خداوند است.^۲

و برقی رحمته از بسیاری از علمای شیعه مانند مجلسی انتقاد می‌نماید که آن تأویلات را پذیرفته‌اند، و در کتاب کافی آن خرافات را تأویل و قبول می‌نماید.^۳

نمونه‌هایی از تأویلات فاسد.

از جمله تأویل و تفسیر آیات سوره قمر: ﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ﴾ (۴۱) ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفْرًا﴾ (۴۲-۴۱).
فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ ﴿ (القمر: ۴۲-۴۱).

«و (همچنین) اندازها و هشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد. اما آنها همه آیات (و نبوت پیامبران) ما را تکذیب کردند، و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا!«.

(۱) بت شکن 369.

(۲) منبع سابق 273-157.

(۳) منبع سابق 157.

به گونه‌ای که این آیات را به ائمه تفسیر نموده‌اند.^۱ برقی توضیح می‌دهد که این

تأویل ساختگی بر باقر - فاسد است، زیرا سخن در آیات از آل فرعون است همین‌طور برقی بعید می‌داند که آیاتی که آل فرعون آن را تکذیب نموده‌اند ائمه باشند.^۲

و آیه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (الرعد: ۴۳). «و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست». را چنین تفسیر نموده‌اند که منظور از آن علی علیه السلام است^۳ با وجود اینکه آیه در سیاق خود احتمال [پذیرش] چنین تفسیری را نمی‌پذیرد، و برقی رحمته الله تبیین می‌نماید که این روایت منظورش این است که کفار چون تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله نمودند و به او گفتند ما رسالت شما را نمی‌پذیریم خداوند به آنان فرمود علی و اولاد او به صدق رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند، و برقی در این زمینه می‌گوید: آیا عاقلانه است اینکه کفار بگویند ما رسالت شما را نمی‌پذیریم سپس خداوند حکیم به آنان بفرماید: بروید از علی که کودکی است در خانه رسول خدا جویا شوید، شهادت او برای [پذیرش شما]^۴ کافی است.

(۱) کلینی در کافی اثری از یونس بن یعقوب به استناد به ابو جعفر (باقر) رحمته الله در تفسیر آیه: ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

كُلِّهَا﴾ (القمر: ۴۲). وارد نمود که منظور از آن تمام اوصیاء می‌باشد، کافی ۱/ 207.

(۲) بت شکن 157.

(۳) از یزید بن معاویه رضی الله عنه نقل است که گفته است: به ابو جعفر علیه السلام گفتم: منظور: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۴) چیست؟ فرمود: منظور ما اهل بیتیم، و علی اولین و

برترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است. نکا: تفسیر قمی ۱/ 367.

(۴) بت شکن 181.

انتقاد برقعی به علت دوری از قرآن.

برقعی در زمان خود، امامیه را به خاطر دوری و عدم تدبر در قرآن کریم^۱ مورد انتقاد قرار می‌داد و عامل آنرا در دو عامل [اساسی] برمی‌شمرد.

عامل اول: روایاتی که می‌گویند فقط ائمه قرآن را می‌فهمند. در روایات کلینی و دیگران روایات فراوانی وجود دارند که بیان می‌نمایند که همه قرآن متشابه^۲ (پنهان) است و جز ائمه فردی تفسیر و بیان آنرا نمی‌داند. و نظر و تأمل سایر مردم در قرآن چه بسا آنان را به فتنه سوق دهد^۳.

به نظر برقعی بسیاری از مردم به علت این روایات از قرآن منحرف شده و از آن دوری گزیده‌اند^۴، و بر این باور است که قرآن به طور اجمال برای هر فردی آشکار و واضح است، و برای اثبات مدعای خود به ذکر دلایل زیر می‌پردازد.

۱- خداوند کتاب خود را با اوصافی از قبیل: ﴿ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ و: ﴿وَكِتَابٍ﴾

(۱) آنچه که بر دوری شریحه از شیعه امامیه از قرآن دلالت می‌کند این قول آیت الله العظمی خامنه‌ای است: جایی بسی تأسف است که از آغاز درس تا پایان آن و گرفتن درجه اجازه اجتهاد حتی برای یک بار به قرآن رجوع نمی‌کنیم... چرا باید اینگونه باشد؟ چون در سهائی ما بر قرآن متکی نیست. همچنین می‌گوید: وقتی = کسی می‌خواهد به هر مقام علمی در حوزه علمیه برسد باید قرآن را تفسیر نکند تا به جهل متهم نشود... به طوری که وقتی به عالم مفسری که مردم از تفسیرش استفاده می‌کنند می‌نگریم مردم او را جاهل می‌دانند و ارزشی علمی برای آن در نظر نمی‌گیرند. بنابراین مجبور به ترک آن می‌شوند. آیا این فاجعه نیست. نگا: ثوابت و متغیرات حوزه علمیه، دکتر جعفر باقر ص 111.

(۲) آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد. (مترجم).

(۳) نگا: کافی باب راسخون در علم، امامان اند 213 / 1، در آن روایتی از جعفر صادق است: ما راسخون در علم می‌باشیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.

(۴) بت شکن 163.

مُیَسِّرٌ ﴿۱﴾ و: ﴿بَيِّنٌ لِلنَّاسِ﴾ و ... وصف نموده است و لذا خداوند ما را به تدبر در

آن دستور می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ (النساء: ۸۲). «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟!».

و ابوالفضل [برقعی] توضیح می‌دهد که آیا ممکن است که خداوند آیاتی را نازل فرماید، که کسی آن را نفهمد؟ سپس ما را ملزم به فهم و عمل به آن نماید؟ و بر عدم فهم و عدم عمل به آن عقاب را مترتب نماید؟! این عین ظلم و استبداد است، و حال خداوند سبحان از آن منزّه است. و می‌گوید: دین اسلام می‌طلبد از اینکه دین عام و فراگیر است، پس ناگزیر باید آسان باشد و کلام خداوند از بیان و هر علم دیگر واضح‌تر و آگاهانه‌تر است. و قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ (القمر: ۱۷).^۱

«ما قرآن را برای تذکر و حفظ و یادگیری و فهم معانی آن آسان کردیم».

۲- استدلال طرفداران دوری از قرآن با آیه: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ﴾ (آل عمران: ۷)، «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند». استدلال اشتباهی است زیرا تأویل^۳ وارد در آیه - از نظر برقعی - به معنی تحقق

(۱) منبع سابق 163-164.

(۲) منبع سابق 252.

(۳) تأویل دارای دو معنی است: اول: به معنای عاقبت و سرنوشت. دوم: به معنای تفسیر و بیان. اما در اصطلاح بر سه معنی اطلاق می‌شود: اول: به معنای تفسیر کلام و بیان معنای آن که این آیه به معنای آن است: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (الکهف: ۷۸). دوم: آنچه که کلام را توجیه می‌کند یا حقیقتی که کلام در خارج بر آن واقع می‌شود. که این آیه مثال آن است: ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ﴾ (یوسف: ۱۰۰). سوم: منصرف شدن لفظ از ظاهرش. و این معنی اخیر همان مراد متأخرین است. تهذیب اللغة ۴/۱۵ - ۴۵۸. الصحاح جوهری ۴/ ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸. لسان العرب ۱/ ۲۳ - ۳۳. ظاهرة التأویل وصلتها باللغة د. أحمد عبدالغفار. ج دار الرشید. مجموع الفتاوی ۱۳/ ۲۸۸ - ۲۸۹.

خارجی است که جز خدایی نباشد، کسی نتواند کیفیت وقوع آنرا بفهمد و با حکایت از یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به آیه: ﴿يَتَأْتِيَ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (یوسف: ۴)، «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!». اشاره می‌کند به طوری که هر انسانی می‌تواند معنی و تفسیر آیات را فهم نماید، اما کسی تحقق خارجی آیه را نشناخته است تا اینکه یوسف به وزارت و قدرت رسید و برادران او و پدر و مادرش آمدند و در برابر شکوه و عظمت وی تواضع نمودند، در اینجا حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: این تأویل خواب پیشین من است، هم چنین برقی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مدعای خود را با مثال دیگری از قرآن توضیح می‌دهد که قرآن می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُفْعَلُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ (النبأ: ۱۸). «روزی که در صور دمیده می‌شود، و شما فوج فوج به (محشر) می‌آیید.» و می‌گوید هر فردی معنی [ظاهری] این آیه را می‌فهمد به طوری که روزی در صور دمیده می‌شود و مردم دسته دسته می‌آیند، اما وجود خارجی صور و تحقق آن در خارج چگونه است، جز خدا کسی حقیقت آن را نمی‌داند^۱.

(۱) بت شکن ۱۶۴. اهل علم در متشابه مذکور در آیه اختلاف دارند، آیا هر کسی می‌تواند آن را بداند، و یا اینکه خاص علم خداست، بر دو دیدگاه می‌باشد: اول: متشابه را جز خداوند کسی نمی‌داند، و آنان وقف در آیه را ترجیح داده‌اند: ﴿وَمَا يَكْمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۷). و این دیدگاه جمهور است. و دیدگاه دوم اینکه تأویل تشابه چیزی است که راسخون در علم به آن آگاهند زیرا خداوند از انسان عبادت نمی‌طلبد که به گونه‌ای با او صحبت کند که راهی به فهم آن نیابد. و این از جمله مسائلی است که از ابن عباس و مجاهد به اثبات رسیده است، همچنین ابن قتیبه و نووی و ابن تیمیه و دیگران به این قول قائل هستند. شیعیان هم بر این قول هستند ولی فرقی که با اهل سنت دارند این است که راسخین را مختص به ائمه می‌دانند - آنچنانکه گذشت - و اما کسانی از اهل سنت که به این قول معتقدند آن را در هر کسی از اهل علم که راسخ باشد قرار داده‌اند و بنابراین قول هر آنچه که در قرآن کریم آمده است معنای آن برای راسخین در علم امکان فهم آن هست و اگر چه بعضی چیزها هست که هیچ کسی جز الله نمی‌داند، البته آن مسائل در کیفیت و ماهیت

۳- قول کلینی [راسخون در علم ائمه هستند] با قرآن و لغت [عرب] و کلام ائمه

مخالف است.

- قرآن: علمای یهود که از بشارت به آمدن محمد ﷺ آگاهند به راسخین در علم وصف نموده است، کما اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَنْ كِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (النساء: ۱۶۲). «ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می‌آورند». پس اگر به علمای یهود گفته شود راسخون در علم، پس علمای مسلمانان به طریق اولی در زمره راسخون در علم قرار می‌گیرند!.

و در لغت: راسخ در علم یعنی کسی که در علم ثابت و در مسائل راسخ است، دچار تزلزل و سرگردانی نمی‌گردد، و این مقدار برای هر کسی نامحدود است.^۲

همچنین بر قعی - بر عام بودن معنای راسخین در علم - به قول امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) استدلال می‌کند که می‌گوید: بدان که راسخین در علم کسانی هستند که از خوار کردن دیگران بی‌نیاز هستند، و اقرار به همه آنچه را از تفسیر غیب نهان

= است نه در فهم معانی، مثلاً نفخ در صور و کیفیت بهشت و غیره از جمله مسائلی است که ما معنائی آن را می‌دانیم، ولی ماهیت و کیفیت آن بر همگان پوشیده است و جز الله هیچ کس از کیفیت این چیزها خبر ندارد، و اما حروف مقطعه بنابر صحیح‌ترین قول کلماتی است که دارای معانی نیستند و در امر تدبر اصلاً داخل نمی‌شوند. برای توضیح بیشتر به این منابع مراجعه شود، تفسیر طبری 3/ 183-186 معال التنزیل بغوی 3/ 10-11 تفسیر قرطبی 4/ 12-14. فتح القدير 1/ 315-317. التفسير الصحيح 1/ 400، شرح مسلم نووی 16/ 218 مجموع الفتاوی 17/ 400. قواعد التفسیر دکتر خالد السبب 520 و 662 و 669 و موقف المتكلمين، الغصن 1/ 390-412.

(۱) بت شکن 165.

(۲) منبع سابق 165.

نمی‌دانند، سپس خداوند آنها را مدح می‌کند که وقتی به چیزی علم ندارند اعتراف می‌کنند و این کار آنها را تأمل و تعمق در آنچه که بدان مجبور نیستند از کنه آن تحقیق کنند، نامیده است. و به آن بسنده کرده است.^۱

پس بنابر گفتار امیر المؤمنین علی علیه السلام هر کس با اقرار به ناتوانی و جهل خود در غیبات دخالت ننماید او از راسخین است.^۲

خلاصه: بر قعی بیان می‌نماید که تمام قرآن آشکار و واضح است، و در قرآن چیزی نیست که معنایش دانسته نشود، لذا خداوند ما را به تدبر و تفکر در آن دستور داده است.

و بر این باور است که تأویل مذکور در آیه: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ به معنی آن است که در چگونگی و کیفیت تأویل امر است، و ما مکلف به این [نوع] تأویل نیستیم و ارتباطی با عمل ندارد.

شایان ذکر است که گفته شود: قسمتی از امامیه در این مسأله با راویان غالی موافق و همسو نیستند، از بارزترین آنان مفسر طوسی می‌باشد. می‌گوید: آنچه ما در این زمینه به آن قائل هستیم اینکه روا نیست در کلام خداوند و پیامبرش تناقض و تضاد باشد، و خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا﴾ (الزخرف: ۳). «ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم». و می‌فرماید: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (الشعراء: ۱۹۵). «آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)». و: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾ (إبراهیم: ۴). «ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم». و: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل: ۸۹). «و ما این کتاب را بر تو

(۱) نهج البلاغه خطبه ۸۹.

(۲) بت شکن ۱۶۵.

نازل کردیم که بیانگر همه چیز، است». و: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۳۸).

«ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم».

پس چگونه جایز است به عربی مُبین و یا به زبان قوم و یا به بیانگر هر چیز آنرا وصف نماید و از ظاهر آن هم چیزی فهم نگردهد؟ قرآن از این [تصور] منزّه است. و حال خداوند دانشمندان را به سبب استخراج مفاهیم قرآن مورد ستایش قرار داده است، و می فرماید: ﴿لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (النساء: ۸۳).

«در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد».

و کسانی که در معانی قرآن تأمل و تدبر نکرده اند، مورد نکوهش قرار گرفته اند و خداوند می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد: ۲۴). «آیا آنها (منافقان) در قرآن تدبر نمی کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!». چرا در قرآن تدبر نمی نمایند آیا بر دل‌هایشان قفل زده شده [که در قرآن تفکر نمی نمایند] [و از پیامبر ﷺ روایت شده است که] فرموده است: من در میان شما کتاب خدا و آل بیتم عترتم را به جای می گذارم، و تبیین نموده است همچنانکه عترت اهل بیت حجت است، کتاب [خدا] نیز حجت است، و چگونه چیزی می تواند حجت باشد، اما چیزی از آن فهم نگردهد، و از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرموده است: هر گاه با حدیثی از جانب من بر خورد نمودید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید هر آنچه موافق کتاب خداوند بود آن را بپذیرید و هر آنچه با قرآن مخالف بود آن را به دیوار بکوبید. و اینگونه سخن از ائمه پیشوایان ما [فراوان] روایت شده است، و چگونه عرضه بر قرآن ممکن است در حالی که از قرآن چیزی فهمیده نشود. تمام این [دلایل] بیانگر این می باشند که ظاهر این اخبار متروک اند، و از نظر ما معانی قرآن به چهار بخش تقسیم می گردد بخش اول: خداوند به علم خود اختصاص داده است، مانند علم به [وقوع] قیامت. و بخش دوم: ظاهر آن با مفهوم و معنای آن موافق و

هماهنگ است، هر آنکه با لغت عرب آگاه باشد آن را می‌فهمد، مانند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (الإخلاص: ۱). «بگو خدا یکتا و یگانه است». و بخش سوم: نیز مجمل است غیر خدا [پیامبر] آن را بیان کرده است مانند: ﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ و بخش چهارم: لفظ آن مشترک است، بدون دلیل و قرائن نمی‌توان به یکی از دو معنی آن قطعیت نهاد^۱.

با این وجود پی می‌بریم که برخی علمای امامیه با راویان دروغگویان غلوگرا در قول به غامض بودن قرآن و اینکه چیزی از ظاهر آن فهم نمی‌شود موافق و همسو نیستند.

عامل دوم: قول و باور به اینکه قرآن برای امت کافی نیست.

بدون شک خداوند عز و جل قرآن را نازل نموده تا منبع کافی برای هدایت مردم به طرف هر خیر و مانع آنان از هر شری باشد، و کتابی وجود نداشته که صلاحیت این صفت را داشته باشد جز قرآنی که خداوند بر پیامبرش ﷺ نازل نموده است. شگفت اینکه جماعتی از امامیه به بدگویی در سلامت نص قرآن از نقص و زیادت شده و جز ائمه کسی آن را نمی‌فهمد اکتفا ننموده‌اند، بلکه تصور و گمانشان بر این است که قرآن برای هدایت [انسان] کافی نیست، بلکه برخی صراحتاً آن را فتنه پنداشته‌اند، و کفایت و بندگی جز با کلام ائمه حاصل نخواهد شد، و چون کلام آنان آمیخته با دروغ است نتیجه چنین شود که حجت نیز مختلط با کذب گردد، و حال قرآن [غیر ذی عوج] است.

برقعی رَحْمَةُ اللَّهِ در مقابل آنچه برخی علمای شیعه امامیه از محمد بن حسن [مهدی غائب] نقل نموده‌اند که او [مهدی] در تعریف و ستایش بر کتاب کافی گفته است؛ برای شیعیان ما کافی است ایستادگی نموده و می‌فرماید: چگونه کتاب خداوند که نور و هدایت است کافی نیست و کتاب کافی [برای امت] کفایتگر است؟ آیا کتاب

(۱) التبیان ۱/ 4-7 و طباطبائی نیز این تقسیم را در تفسیر خود ذکر کرده است، نگاه: کتاب مطارحات قرآنیه 55.

«کافی» برتر و واضح تر و دارای علم بیشتری از قرآن است؟ آیا مسلمانی که ایمان به

قرآن داشته باشد، چه برسد به امام چنین سخنی بر زبان جاری می‌کند؟^۱.

همچنین برقی می‌گوید: با توجه به دلالت قرآن و سخنان ائمه، قرآن برای هدایت مردم کافی است، و در قرآن اوصافی برای قرآن ذکر شده است، که بیانگر کفایت آن می‌باشد از جمله آن اوصاف^۲:

۱- خداوند در آیات فراوانی هدایت را در قرآن محصور نموده است از جمله آیه:

﴿قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ فَمَا لَهْدَىٰ لَهُ هُدًىٰ ۖ وَمَا يَهْدَىٰ اللَّهُ لِقَوْمٍ يُغْوَىٰ﴾ (البقره: ۱۲۰). «بگو: هدایت، تنها هدایت الهی است!».

۲- خداوند در آیات بسیاری آن را عامل هدایت قرار داده است از جمله از زبان

بهترین هدایت یافتگان می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَهْتَدَيْتُمْ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴾ (سبأ: ۵۰). «و اگر هدایت یابم، به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می‌کند هدایت می‌یابم؛ او شنوای نزدیک است!».

۳- خداوند متعال تصریح نموده است که قرآن برای هدایت کافی است. ﴿أَوَلَمْ

يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ (العنکبوت: ۵۱). «آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟!».

۴- خداوند کسانی را که به کفایت هدایت قرآن آشنایی دارند به ذی علم وصف

نموده است: ﴿وَيَرَىٰ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (سبأ: ۶).

«کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده

حق می‌دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌کند».

(۱) بت شکن ۳۴-۳۵.

(۲) منبع سابق ۳۵-۳۶.

برقعی می‌گوید: کسانی که قرآن را برای هدایت کافی نمی‌دانند ناگزیر سفیه می‌باشند. و انواع تصریحات ربانی دیگر در قرآن بر کتاب هدایت بودن قرآن دلالت می‌نمایند. و همچنین برقعی به بعضی از سخنان علی علیه السلام که قرآن منبع کافی برابر مردم است استشهاد می‌نماید از جمله: سخن امیر المومنین در نهج البلاغه: «کفی بالکتاب حجیجاً و خصیماً»^۱. و نیز سخن او [علی علیه السلام] در تفسیر آیه: ﴿وَمَا أَخْلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (الشوری: ۱۰).

«در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم!».

که [علی علیه السلام] می‌فرماید ردّ به سوی خدا [یعنی] ردّ و استرداد به کتاب او^۲. بنابراین برقعی بیان می‌کند که قرآن تنها منبع کافی برای هدایت مردم است، برخلاف آنچه غالیان خواسته‌اند مردم را از قرآن منع نموده و آنان را به روایات مختلط به فریب و دروغ فراوان وابسته سازند.

چهارم: انتقاد برقعی بر ادعای ظنی بودن قرآن.

از مسائل ثابت و مقرر در مذهب شیعه امامیه - خصوصاً در میان متأخرین آنان - اعتقاد به ظنی بودن قرآن است، چنانچه با قول امام موافق نباشد^۳، و در این باره از

(۱) بت شکن 35. نگا: نهج البلاغه خطبه 81.

(۲) منبع سابق 31. نگا: نهج البلاغه خطبه 35.

(۳) سرسخت‌ترین گروه‌های امامیه در قبال حجیت قرآن فرقه اخباریه می‌باشند و بیان می‌کنند که ظاهر و باطن قرآن بر مردم حجت نیست زیرا علم آن منوط به ائمه است و صحت در کلام و تفسیر امامان است در حالیکه اصولیون ظاهر قرآن را حجت می‌دانند. و از جمله کسانی که به ظنی بودن قرآن اقرار نموده‌اند، عبارتند از: ابن‌الشهید ثانی در (معالم 192) محقق بحرانی در (حدائق الناضره 87/1) و بهبهانی در

علی علیه السلام روایت می نمایند که فرموده است: این کتاب خداوند صامت و ساکت است

و من کتاب ناطق خدایم^۱.

موضع برقی.

برقی این ادعا را با دلالت قرآن و با آنچه از ائمه روایت شده است مردود به شمار آورده است، قرآن آشکارا تبیین نموده است، زیرا خداوند کتاب خود را هنگام نزاع و اختلاف به [عنوان] حکم قرار داده است و می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾

و می فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹)^۲.

«و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».

و باز برقی می گوید: خداوند متعال اعلام نموده است که قرآن بعد از انبیاء بر تمام مردم اعم از عالم و غیر عالم، امام و مأموم حجت خداست و خداوند می فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلْأَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (النساء: ۱۶۵)^۳. «آنان پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است».

اما در کلام ائمه فراوان تصریح گردیده است به اینکه حجت خداوند بر بندگانش

= (الرسائل الفقهیه ۲۲۴) و میرزا قمی در قوانین الاصول (۳۰۹) و محمدتقی الحکیم در (الاصول العامة للفقه المقارن ۲۴۳) و ... و نگاه: اصول مذهب الشیعة الاثنی عشریة ۱/ ۱۷۲-۱۷۳ است.

(۱) الفصول المهمه، حر عاملی، ۲۳۵.

(۲) بت شکن ۱۲۵-۱۲۶.

(۳) منبع سابق ۴۰.

با قرآن انجام می‌پذیرد، و به امام یا غیر امام نیست. و برقی برای اثبات آن بر سخنانی از علی علیه السلام استناد می‌جوید از جمله:

۱- سخن امیر المؤمنین علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله: «أرسله بحجة كافية»^۱ خداوند او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را با دلیل کافی فرستاد، یعنی با قرآن.

۲- تصریح علی علیه السلام به کافی بودن قرآن برای بندگان، و یا نگفتن فرمود: «كفى بالكتاب حجيجاً وخصيماً»^۲ یعنی و همین بس که قرآن در قیامت احتجاج‌کننده و مخاصمه‌گر است.

تأثیر تفکر اعتزالی در ایجاد تفکر ظنی بودن نصوص قرآنی که جبرئیل آورده است و قطعیت دلالت عقلی که فرد در آن اختلاف دارند بر شیعه و غیر آنان بر انسان اهل تأمل و دقت پنهان نیست^۳ و تا اینکه برخی از متاخرین معتزله به حالتی رسیدند که تمسک به مجرد ظواهر کتاب و سنت را از اصول کفر به شمار می‌آوردند.

دستاورد و نتایج عقائد غلوگرایان در برابر قرآن از دیدگاه برقی.

برقی بر این باور است که خلاصه عقائدی که غلوگرایان - بعد از قول به تحریف - پیرامون قرآن ترویج داده‌اند به دو اعتقاد باطل منجر می‌گردد:
اول: اینکه مسائل قرآن را نمی‌فهمیم چون ظنی الدلاله است - و چنانچه موافق قول امام نباشد - لازم نیست در قرآن تأمل و نظر نمائیم.^۴

(۱) منبع سابق 35 - نهج البلاغه خطبه‌ی شماره 159.

(۲) بت شکن 35 نهج البلاغه خطبه 81.

(۳) با توجه به اینکه معتزله بر ثبوت نص قرآنی قائل‌اند، اما غالبان امامیه که در نص طعن وارد می‌کنند؛ به ظنی بودن آن قائل‌اند. نگا؛ شرح اصول الخمسه: قاضی عبدالجبار 601-602.

(۴) نگا: شرح ام البراهین، سنوسی 217. (مجموع الفتاوی 2/ 127-236).

دوم: کلام ائمه بسیار سخت است^۱ و به خاطر غرائب و اقوال حیرت‌کننده فهم و

آگاهی و تصدیق آن مشکل می‌باشد.

از این دو اعتقاد [مذکور] نتایجی حاصل می‌آید که عبارتند از^۲:

- ۱- مردم معذورند زیرا خداوند کتابی ظنی الدلاله نازل کرده، و با این نزول مردم را سرگردان نموده است، و تا اینکه امام با کلام مشکل خود آن را توضیح ندهد غیر واضح خواهد ماند و حال خداوند نیز خبر می‌دهد که: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقره: ۲۸۶). «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند».
 - ۲- براساس این اعتقاد خداوند مردم را از کتابی که به سهل بودن آن تصریح نموده است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ (القمر: ۱۷). «ما قرآن را برای تذکر و حفظ و یادگیری و فهم معانی آن آسان کردیم».
- به صعب و مشکل‌تر که همان کلام ائمه باشد احاله داده است، و العیاذ بالله (پناه بر خدا از این سخن).

ابوالفضل برقی رحمته الله می‌گوید:

ولیکن آنچه جای شگفت است، اینکه علمای عصر ما می‌گویند: قرآن و آیات آن مشکل و ظنی الدلاله‌اند و لازم است بر احادیث ائمه عرضه شوند، و قبول آنچه ائمه در احادیث خود در تفسیر قرآن گفته‌اند واجب است، و با این وجود ائمه هم گفته‌اند: حدیث ما صعب و مشکل است و قرآن سهل و آشکار است، بطوری که خداوند بارها در قرآن فرموده است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ «قرآن را آسان و سهل

(۱) نگا: کافی باب حدیثهم صعب مستعصب 1/401-402.

(۲) این نتیجه لازمه قول آنهاست، و باید دانست که ما نمی‌گوییم که آنها به این لازمه قائلند، بلکه در باطل بودن معتقد آنها استدلال می‌کنیم، زیرا قول حق، باطل در آن وجود ندارد، به خلاف قول باطل که لوازم آن باطل است.

نموده‌ایم»، ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ «هدایت‌گر مردم است»، ﴿بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ «قرآن برای مردم بیانگر است»، ﴿وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ﴾ «و هدایت و اندرز است»، و: ﴿هَذَا بَلَّغٌ لِلنَّاسِ﴾ «این برای مردم بلاغ است»، ﴿هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ﴾ «قرآن برای مردم روشنائی‌ها و بصیرت و هدایت و رحمت است»، و دلایل دیگر در این زمینه فراوان است که ساده‌ترین مردم بتوانند قرآن را فهم نمایند، یعنی بتوان آن را با تدبیر و دقت فهم کنند، ولیکن احادیث ائمه بنا بر گفته شیعه جز انبیاء و ملائکه و مؤمن محقق کسی آن را نمی‌فهمد. در این صورت ما برای فهم قرآن می‌بایست به احادیث ائمه مراجعه نمائیم، و این هم یعنی مراجعه از آسان به مشکل و که خود امر بیهوده‌ای است، همچون کسی است که در روز روشن دنبال چیزی بگردد به فردی مراجعه نماید که در دست وی شمعی است تا آن را برای او بیابد، و اما اشکال وارد بر این روایات چنانچه حدیث آل محمد چنان سخت و مشکل است به طوری که جز انبیاء و فرشتگان کسی توان فهم آن را ندارد، پس سایر مردم [از دریافت] آن معذورند زیرا: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ و حال اینکه خداوند فهم مسائل مشکل را از عامه مردم نطلبیده است، پس مردم از فهم آن معاف و محروم‌اند.^۱

خلاصه: برقی رحمته بیان می‌نماید که قرآن - بر خلاف گفته برخی از شیعه - از تحریف مصون است، و همانا قرآن حجت آشکاری است که برای فهم آن نیازمند قیّم نیست و راویان افراطی با ادعای صعب الفهم و ظنی بودن قرآن و حجت بودن کلام ائمه و جز آنان کسی توانای فهم آن را ندارد خواسته‌اند مردم را از قرآن دور سازند، و متأسفانه در دور نمودن بسیاری از امامیه از قرآن موفق بوده‌اند.

(۱) بت شکن، ۲۷۹.

مطلب هشتم: دیدگاه برقی [در مورد] صحابه

از مسائل اساسی مورد اختلاف میان فرقه امامیه و سایر مسلمانان موضع‌گیری در برابر صحابه می‌باشد به طوری که امامیه بعد از وفات پیامبر ﷺ در ایمان اغلب صحابه و نیز در نیت آنان در برابر یاری اسلام شک می‌کند، در حالی که سایر مسلمانان اصحاب پیامبر ﷺ را در منزلت و جایگاه عالی که خداوند ذکر نموده قرار می‌دهند: ﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبه: ۱۰۰).

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».

و در مقابل آنان گروهی دیگر که در اقلیت‌اند و آنان منافقین هستند که خداوند درباره مقدارشان در جامعه مؤمنین آن روز به من [به معنی] تبعیض [یعنی گروهی] اعلام نموده است، و می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ﴾ (التوبه: ۱۰۱).

«و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند».

عموم مسلمین بر این باورند که صحابه برترین مسلمانانند و آنان از حیث فضیلت میان خودشان متفاوتند و به سبب شرف صحبت‌شان با پیامبر ﷺ آن که از صحابه دارای کمترین منزلت باشد از تابعین بعد از خود بهتر و برترند. برخلاف شیعیان که قائل به این‌اند که اغلبشان منافق و یا اینکه جز اندکی همگی بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند.

برقعی در موضع صحابه با امامیه به جدال و مذاکره می پردازد^۱.

برقعی مذهب امامیه را در مورد بدگویی نسبت به یاران و اصحاب پیامبر ﷺ مورد نکوهش قرار داده است و با راهنمایی و دلالت قرآن و عقل و آنچه از ائمه نقل شده است آنان [صحابه] را برترین و عادل به شمار می آورد.

دلالت قرآن.

برقعی در قرآن با آیات فراوانی مواجه می گردد که صحابه را می ستایند به طوری که ادعای بدگویی که امامیه ادعا می کنند قابل پذیرش نیست، از جمله به آیات زیر اشاره می کند:

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: ۱۰۰).

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

و می فرماید: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (التوبة: ۹۸).

«گروهی از (این) اعراب بادیه نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!».

و می فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً﴾

(۱) برقعی به طور آشکارا و اساسی در بت شکن 215-221 به مقابله پرداخته است.

عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿التوبة: ۲۰﴾.

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند!».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿الأنفال: ۷۴﴾.

«آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿التوبة: ۱۱۷﴾.

«مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!».

و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿الفتح: ۱۸﴾.

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (فتح مکه) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

تا اینجا که می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ

رُكْعًا سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿﴾ (الفتح: ۲۹).

«محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است».

و سایر آیاتی که برقی معتقد است برای مدح صحابه نازل شده‌اند که با طعنه نفاق و ارتداد آنها سازگار نیست.

دلالت عقل:

در اینجا برقی سؤالی مطرح می‌نماید: آیا این مهاجرین و انصاری که خداوند وعده بهشت جاویدان و رستگاری عظیم به آنان داده همان کسانی‌اند که حق علی علیه السلام را غضب کرده‌اند؟ آیا نعوذ بالله نمی‌دانسته است که آنان در آینده مرتکب چنین عملی [غصب خلافت] خواهند شد؟ چنانچه اگر اینها کافر و مرتد هستند پس این آیات ستایش بر مهاجرین و انصار مربوط به چه کسانی است؟ آیا تمام مهاجرین و انصاری که خداوند آنان را ستوده است همگی وفات نمودند؟ یا اینکه از ابوبکر و عمر ترسیدند؟

همچنین برقی کسانی را که قائل به ارتداد صحابه‌اند مورد بازجویی و سؤال قرار

داده و می‌فرماید: به ما بگوئید: آیا سپاه و لشکر ابوبکر رضی الله عنه غیر از این مهاجرین و انصار بودند؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه دسته‌هایی از ساواک و پاسداران (انقلابی) داشت، و پا به نظر شما سپاهی از خارج [اسلام] تجهیز نمود؟ یا اینکه - نعوذ بالله تمام مهاجرین و انصار را با مبلغ هنگفتی - و با رشوه دادن به آنان خرید؟ و یا به نظر شما او در مدینه دارای قبیله بزرگی بود؟

و با این توضیح خواهیم دانست که برقی رحمته الله بعید می‌داند که خداوند سبحان مهاجرین و انصار را تا این حد ستایش نماید و به آنان وعده مغفرت و بهشت دهد سپس - نعوذ بالله - از عاقبت و فرجام کار ارتداد آنان همچنانکه غلوگرایان ادعاء می‌نمایند - خلافت را غصب می‌نمایند - آگاه نباشد!

دلالت واقعیت [تاریخ].

دلایل تاریخی که ابوالفضل برقی [در ستایش صحابه] به آن اشاره می‌نماید عبارتند از:

- ایستادگی و مقاومت صحابه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
- هجرت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه و ترک وطن و کاشانه خود همچنانکه قرآن اعلام کرده است.
- جهاد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله اموال و جانهایشان در شدت گرمای سوزان.
- عدم تخلف آنان در حجّ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
- شرکت در لشکریان و سپاه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای گسترش اسلام.
- ایستادگی و مقاومت علی رضی الله عنه با خلفا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و طلب یاری و

(۱) بت شکن 216-217.

مشورت^۱.

دیگر شواهد تاریخی که قول به ردت و ارتداد صحابه رسول خدا ﷺ با آنان هماهنگ و سازگار نیست.

اقوال ائمه در ستایش بر صحابه.

از ائمه علیهم السلام روایات فراوانی وارد شده است که بیانگر ستایش بر صحابه (کرام) می باشد و از جمله روایاتی که برقی به آنها استدلال نموده است عبارتند از^۲:

۱- آنچه علی علیه السلام در مدح آنان و اندوه بر فراقشان ذکر نموده است و می فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَاجَابُوا، وَوَقَّفُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ»^۳.

آه بر آن برادرانم (صحابه) که قرآن را تلاوت کرده آن را استوار داشتند، و واجبات را اندیشه نموده برپا کردند، سنت را زنده نمودند، و بدعت را میراندند، به جهاد دعوت شدند به پیشوا اعتماد نموده تابعش شدند.

ب - آنچه از امام چهارم علی بن حسین (زین العابدین) از تمجید صحابه ذکر شده است در دعایی که از او روایت می کند اینکه می فرماید: خدایا اصحاب را [مورد مغفرت قرار بده ...] خصوصاً آنانی که هم صحبتی را [با پیامبر] به نیکویی انجام دادند، و آزمایش نیک خود را در یاری وی پس دادند، و به همراهش شتافتند، و در اظهار دین وی از همسران و فرزندان مفارقت نمودند، و در تثبیت و نصرت نبوت با پدران و فرزندان خویش پیکار نمودند ... خدایا بهترین جزای و پاداشت را به تابعین

آنان که می گویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾

(۱) منبع سابق 221.

(۲) منبع سابق 221.

(۳) نهج البلاغه / خطبه 180.

و به سمت و سوی آنان آهنگ نموده‌اند و دستور آنان را پذیرفته و بر نهج و مسیر

آنان گام برداشته‌اند تا آخر دعا^۱.

برقعی رحمته می‌فرماید: چنانچه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همگی مرتد شده‌اند و غاصب [خلافت] هستند پس چرا حضرت سجاد و سایر ائمه برایشان دعای نموده و آنان را می‌ستایند^۲.

موضع برقعی و خلفای راشدین.

از دیدگاه ابوالفضل برقعی رحمته خلفای اربعه اولین کسانی‌اند که شامل آیاتی‌اند که صحابه رضی الله عنهم را مورد ستایش قرار داده است، و همچنین ابوبکر رضی الله عنه را برترین صحابه می‌داند و درباره حادثه [شورای انتخاب] سقیفه می‌فرماید: همان برترین‌هایی که خداوند در کتاب خود از آن ستایش نموده اجماع نمودند و برترین خود را برای حفظ کیان اسلام و طلب رضایت خداوند انتخاب نمودند^۳.

همچنین انتخاب سریع ابوبکر رضی الله عنه در [شورای] سقیفه [اتخاذ] پیمان درستی از جانب صحابه به شمار می‌آورد، زیرا هدف [از آن] تدارک بحرانی بود که نزدیک بود به وقوع بپیوندد، و برای حفظ اسلام امنیت و جلوگیری از تسلط کافرین و مشرکین،

(۱) صحیفه‌ی سجاده / ص 42. دعای چهارم - ناشر: هادی / قم.

(۲) بت شکن 221.

(۳) بت شکن 217. مؤلف سخنی دارد که از آن چنین برداشت می‌شود که می‌گوید برترین صحابه علی است به طوری که گفته است: درست است که علی آگاه‌ترین و برتر آنان است، ولیکن خود را امام منصوب ندانسته و او در برخی سخنان خود را از دیگران برای خلافت مستحق‌تر دانسته است (بت شکن 347) ولیکن مترجم فارسی به عربی دکتر عبدالرحیم در حاشیه آن گفته است، چون این مسأله را از مؤلف پرسیدم گفت: علی برتر و آگاه‌ترین صحابه نمی‌داند، شاید مثل اینکه مؤلف با سخن قبلی خواسته بگوید که علی خود را برترین صحابه برای خلافت دانسته است یعنی به برتری سیاسی، نه دینی خود قائل بوده است..

حکومت [خلافت اسلامی] برای جلوگیری از تفرق و حفظ شکوه اسلام تشکیل گردید، و اگر چنین نمی‌کردند [تعیین خلافت] آشوب طلبان همچون مسلمیه کذاب و هزاران مثل وی به پا خواسته و بر [از بین بردن] اسلام که نو پا بود و بیشتر اعراب [بادیه‌نشین] اطراف مدینه هم مرتد شده بودند، تسلط می‌یافتند^۱.

فضیلت همسران پیامبر ﷺ

پیشتر توضیح دادیم که برقی بر این باور است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳).

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را

پاک سازد».

دلالت می‌کند بر اینکه خداوند خواسته تمامی خانواده پیامبر ﷺ و اهل بیت او

اعم از همسران داماد و دختر او را پاک نموده و از پلیدی بدورشان دارد^۲.

و این برای رد کسی که در پاکی و نزاهت همسران پیامبر ایراد و بدگویی نماید، و

نیز بیان تزکیه برقی برای همسران پیامبر ﷺ کافی است.

(۱) بت شکن 216.

(۲) منبع سابق 227.

مطلب نهم: دیدگاه برقی در [مورد] خرافات

برقی بِسْمِ اللَّهِ دین اسلام را دینی سازگار با عقل و فطرت به حساب آورده و آن را به شدت دور از خرافات می‌داند، لذا بسیاری از خرافات که راویان دروغ‌گویی افراطی که از جانب ائمه نفرین و تفسیق گردیده‌اند - ترویج و گسترش داده‌اند، انکار نموده است، او بِسْمِ اللَّهِ می‌گوید: دین خداوند خرافات در آن جای ندارد، ولیکن مذهب مملو از خرافات است^۱، و می‌گوید: خرافات به نام امام به اسلام وارد شد و ما می‌دانیم عاقلان و دانشمندان، خرافات در دین را قبول نداشته بلکه باعث نفرت آنان می‌گردد، و غالب این خرافات از طریق وضع و جعل حدیث و از طریق اعتماد به گذشتگان وارد [دین] گشت، لذا تطهیر ساحت [مقدس] اسلام از امثال این [گونه] شائبه‌ها واجب است^۲ صورت‌هایی از خرافات که برقی بر آن انگشت گذاشته است:

۱- قول شیعیان کما اینکه در برخی روایات کافی وارد شده است که علی از نقطه [حرف] باء در «بسم الله» بیرون آمده است^۳.

۲- ادعای اینکه موسی کاظم در [زمان] شیرخوارگی به مردم تعلیم و آموزش می‌داد^۴.

(۱) منبع سابق 398.

(۲) منبع سابق 39.

(۳) نگا: کافی 1/114 نگا: شرح برقی در بت شکن 97-98.

(۴) در کافی (1/310) از یعقوب سراج روایت شده است: بر ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم و بر سر ابو الحسن موسی که در گهواره بود ایستاده بود، مدت زیادی با وی نجوی می‌کرد، نشستم تا فراغت یافت، به طرف او برخاستم، به من گفت از مولایت نزدیک شو و سلام کن، پس نزدیک شدم و سلام کردم و با زبانی شیوا سلام را پاسخ داد، سپس گفت برو نام دختری که دیروز نام نهاده‌اید تغییر دهید، و دختری برایم تولد شده بود که اسمش را حمیراء نهاده بودم، ابو عبدالله صادق گفت، دستورش انجام دهید هدایت می‌یابم، سپس اسم او را تغییر دادم. برقی سند این اثر را تضعیف نموده است زیرا از روایت محمد بن سنان است و او از دروغ‌گویان بوده و از غالیان است، علمای رجال شیعه نیز چنین می‌گویند، و در اثر هم یعقوب سراج هم وجود دارد همچنانکه ابن غضائری از او می‌گوید که او هم ضعیف است. نگا: بت شکن 239.

- ۳- قول به اینکه امام به جنابت مبتلا نمی‌گردد، و خمیازه نمی‌کشد همچنانکه از جلو نگاه می‌کند از پشت نیز می‌بیند، و از مدفوعش بوی مشک به مشام می‌رسد.^۱
- ۴- قول به اینکه پیامبر ﷺ از پستان ابوطالب شیر خورده است.^۲
- ۵- قول به اینکه دختران انبیاء حضانت نمی‌شوند.^۳

همچنین بر قعی برخی داستانهای خرافی که غلوگرایان پیرامون ائمه بافته‌اند اشاره می‌کند، از جمله کلینی از حسن بن علی رضی الله عنه حکایت می‌کند که خداوند دارای دو شهر است، یکی در مغرب و دیگری در مشرق، بر هر دوی آن شهرها دژها و قلعه‌های آهنین است، و بر هر کدام یک بلیون مصراع است و در آن هفتاد هزار زبان وجود دارد که هر کدام با زبان خاص خود صحبت می‌کنند و من تمام لغات و آنچه در آن دو شهر است، تمام حجت مخالف خود و برادرم حسین را می‌دانم.^۴

- و نیز کلینی از ابوجعفر نقل می‌کند که امیرالمؤمنین بر منبر بود ناگهان ماری از گوشه‌ای از دربهای مسجد آمد، مردم خواستند آنرا بکشند امیرالمؤمنین فرمود از

(۱) کافی ۱/ 388-389. برای امام ده نشانه است: ختنه شده بدنی می‌آید، وقتی که بدنی می‌آید با پشت به زمین می‌خورد در حالیکه با صدای بلند شهادتین را می‌گوید، جنب نمی‌شود، چشمهایش می‌خوابد ولی قلبش بیدار است، خمیازه نمی‌کشد، درازا نمی‌کشد، از پشت سر می‌بیند، همچنانکه از جلو می‌بیند، مدفوع او مانند بوی مشک است و زمین موکل است که آنرا بپوشاند و به خود فرو برد. و نگاه: تعلیق بر قعی در بت شکن ۳۰۴.

(۲) در کافی وارد شده (۱/ 248) از امام صادق رضی الله عنه روایت شده است: چون پیامبر ﷺ از مادر زاده شد مدت چند روز بدون شیر ماند، ابوطالب پستان خود را در دهان وی گذاشت خدا در آن شیر نازل نمود مدتی چند روزی از آن شیر خورد تا اینکه ابوطالب به حلیمه‌ی سعیدیه رسید و او را به وی سپرد، نگاه: به تضعیف بر قعی در بت شکن 300.

(۳) کافی (۱/ 458) از ابوالحسن رضی الله عنه روایت شده است: که فاطمه رضی الله عنها صدیقه شهیده است و دختران پیامبران آرامش به خود نخواهند دید، نگاه: بت شکن 304.

(۴) کافی (۱/ 462).

کشتن آن خودداری کنید و مار بر خود می‌پیچید تا اینکه امیرالمؤمنین آمد و خود را

راست نمود و بر امیرالمؤمنین سلام کرد و امیرالمؤمنین به وی اشاره کرد تا اینکه تا بعد از اتمام خطبه صبر کند و چون از خطبه فارغ گشت؛ بر وی رو کرد و گفت: تو کیستی؟ [مار] گفت عمرو بن عثمان خلیفه شما بر جن، و پدرم مرده است و توصیه‌ام کرده است تا نزد شما بیایم و از شما نظرخواهی کنم و حال نزد شما آمده‌ام پس چه دستوری به من می‌نمائید؟ و نظرت چیست؟ امیرالمؤمنین به او گفت: شما را به تقوای خداوند سفارش و توصیه می‌نمایم، و اینکه برگردید و در جای پدرت در میان جنیان بنشین. به او گفتم [جابر به باقر] فدایت شوم پس عمرو نزد شما می‌آید و آیا بر او واجب است؟ گفت آری^۱.

برقعی رحمته در اینجا دو سوال مهم مطرح می‌نماید که بطلان این داستان [ساختگی] خرافاتی را برملا می‌سازد.

اولاً: چرا هنگامی که عصای موسی در دستش به مار تبدیل گردید تمام مردم از آن آگاه شدند و کتاب‌ها پر از خبر آن شدند، در حالی که ماری در حضور هزار نفر به مسجد کوفه آمده و با این وجود تکانی نخورده‌اند و نترسیده‌اند و جز عمرو بن شمر و جابر افراطی مذهب، کسی از آن اطلاع نیافته است؟

دوماً: چرا مردم هنگامی که خلیفه جن را دیدند نترسیدند تا برای وی انفیاد و از حکم او رضایت حاصل نمایند^۲.

خلاصه: برقعی دین را از خرافاتی که افراطی‌گرایان مذهب امامی به آن افزوده‌اند منزّه می‌داند. اینها برخی خرافاتی بود که برقعی آن را انکار کرده بود که من

(۱) کافی ۱/ 396.

(۲) بت شکن 276.

(نگارنده) مقداری از آن را با موضع گیری برقی ذکر نمودم^۱.

تأثیر خرافات بر تفکر مردم.

بدون شک خرافات چون بر عقل حاکم شود آن را از فهم درست حقایق دینی و هستی منحرف می‌سازد، به گونه‌ای که عقل انسانی از تحلیل درست حقایق شرعی و جلوه‌های طبیعی هستی تعطیل می‌گردد.

و برقی مقداری از تجربه تلخ خود را در حال مبارزه در راه گشودن عقلها برای ارائه حقایق حکایت که با اوهام و خرافاتی در عقلهای اطرافیان رسوخ نموده برخوردار می‌نماید برای ما بازگو می‌نماید.

از جمله موضع‌گیری‌هایی که ذکر کرده است.

موضع‌گیری اول:

می‌گویند: زمانی که در سن ۳۵ سالگی بودم در فصل زمستان به شیراز مسافرت نمودم، هنگام غروب به [شهر] آباد رسیدم^۲ مردم از شدت سرما به داخل قهوه‌خانه رفته بودند و برای ادای نماز از مسجد جویا شدم مرا به مسجد راهنمایی نمودند و نماز را در آن ادا نمودم و تعداد نمازگزاران زیاد بودند و چای نوشیده بودند و در انتظار خطیبی از اقلید بودند تا برای آنان بیاید، من نیز وقت را غنیمت دانستم و بر منبر بالا رفتم و مقداری از حقایق اسلامی را تبیین نمودم و از سخنانم خوشحال و شادمان شدند و ترسیدم ماشین حرکت کند و از مسافرت بازمانم سخنم را کوتاه کردم و چون از مسجد بیرون رفتم و وارد کوچه به طرف خیابان شدم همه مسافری را دیدم انتظار مرا می‌کشیدند و گفتند ای سید چرا ما را معطل کردید، و چون وارد

(۱) برای اطلاعات بیشتر از نمونه‌های دیگر به بت شکن مراجعه شود، صفحات 269-274-299-309-

312-326-327.

(۲) شهری میان شیراز و اصفهان.

ماشین شدم مستقیم حرکت نمود و مردم در مسجد بودند و چون آنان از سخنانم

خوشحال و شادمان شده بودند با خود می‌گفتند، می‌بایست بیشتر مرا تکریم و ضیافت می‌نمودند تا بیشتر به سخنانم و ارشاداتم استماع نمایند و همواره در خیابان و اطراف مسجد دنبال می‌گشتند مرا نمی‌یافتند، و به یکدیگر می‌گفتند وای بر ما این سید حتما امام زمان بوده است ما ندانستیم و قدر او را نشناختیم، ولیکن متأسفانه ما را رها کرد، و کاش دست به دامن او می‌شدیم و از وی طلب یاری و برکت می‌نمودیم، و سپس شروع نمودند به گریه و نوحه و سینه‌زنی، و خبر به شیراز رسید و در مجالس دم به دم شد که امام زمان به آباءه رفته است ولی ما سکوت نموده و جرئت اظهار حق را نداشتیم!

موضع دوم:

برقعی داستان دیگری را حکایت می‌کند که بیانگر تأثیر خرافات بر عقلهای مردم پیرامون وی می‌باشد، می‌گوید: در زمان ما شتری آبستن را در خیابان مشهد [خراسان] رها نمودند و شتر وارد صحن [حرم] امام رضا شد مردم اطراف شتر را گرفتند. و گفتند این شتر برای زیارت امام [رضا] آمده است و شروع نمودند به جدا کردن موی شتر به عنوان تبرک جستن به آن و آنقدر موی از شتر کردند که با آزار [آنان] شتر مرد. و بعد از آن یکی از علما و مجتهدین شیعه به خانه من آمد و از من پرسید درباره این معجزه و این شتری که به زیارت آمده چه می‌گوئی؟ آیا آن را انکار می‌نمائی؟ از او پرسیدم به نظر شما چرا این یک شتر آمده و شتر دیگری نیامده است؟ و آن مجتهد جواب داد: این [یک] شتر شیعه بوده است و سایر شتران دیگر

(۱) بت شکن، 25 و در جایی دیگر، 319-320.

سنی اند^۱.

این وضعیت‌هایی که برقی حکایت می‌کند به روشنی میزان تأثیر خرافات و خزعبلات بر ذهن مردم را بر ملا می‌سازند، و چگونه عقل از منبع دریافت حقایق شرعی و هستی - آنچنان که خدا خواسته است به منبع اوهام و مرکز انحراف حقایق از شیوه صحیح آن دگرگون و متحول شده است.

و بالاخره بر همه واجب است بدانیم که تفاوت میان غیب و خرافه موی باریکی است، حد فاصل اینکه آنچه حدیث و خبر صحیح درباره آن وجود داشته باشد ایمان به آن واجب است، و آنچه اخبار روایاتی که صحیح نباشند باید دور شوند.

از طرف دیگر تفاوت میان معجزات و کرامات - که به آن ایمان می‌آوریم - و میان خرافاتی که آن را دور می‌نمائیم عبارت است از:

۱- معجزات و کرامات چیزی باشد که نص به وقوع جنس آن - به وسیله برخی پیامبران یا اولیاء و یا هر کس دیگر که خداوند خواسته باشد - آمده باشد.

۲- به وسیله کسانی واقع گردد که برای هدایت به راه مستقیم به آن استدلال نمایند و اما آنچه بر دست کسانی انجام می‌پذیرد که مردم را به گمراهی می‌کشاند از قبیل دجالی‌گری و شعبده‌بازی یا استدراج برای صاحب آن و یا فتنه‌ای برای تصدیق‌کننده آن به شمار می‌آید.

۳- با عقول سلیم سازگار باشد و در غیر اینصورت وقوع آن با هدف و فلسفه اعجاز تناقض می‌یابد، چون هدف از [معجزه] تسلیم بشر برای رسالت مؤید شده به وسیله خارق‌العاده می‌باشد، به همین سبب خداوند در قرآن آن را به آیات نام‌نهاده است زیرا می‌خواهد راهنما و دلیلی بر رسالت او باشد و به عبارت بهتر خداوند هر پیامبری را با نوع آنچه هر قوم پذیرای وقوع آن باشند مورد تأیید قرار می‌دهد، بلکه آنچه قوم با علم به آن احساس فخر و شکوه نماید همچون تأیید موسی عَلَيْهِ السَّلَام به

(۱) منبع سابق 309.

وسیله عصا و تغییر رنگ دست او که از جنس علم سحر و بلکه بزرگتر از آنست

زیرا ساحران توانای انجام آن را ندارند.

اما خرافات نشانه و علامت آن دروغ و یا غلو نقل کننده که عقل سلیم است آنرا قبول نمی‌کند، و با خرافات و اوهام مونس و سازگار نیست.

می‌بایست دانست دعوت گران رسالت آسمانی - اعم از پیامبران با بزرگواران پیرو آنان - خداوند آنان را فوق بشری قرار نداده است تا تمام زندگی در خارق العاده و کرامات به سر برند، بلکه همچنانکه خداوند بهترین آنها را ستوده است (بشر مثلکم) انسانی همانند شمایند. و لذا خارق العاده‌گی در زندگی آنان عارضی است. خداوند موسی عَلَيْهِ السَّلَام را با نه معجزه، و صالح را با شتر، و عیسی را با شفای بیماران پیسی و جزام و زنده کردن مرده و با خبر دادن از آنچه مردم در خانه خود ذخیره می‌نمودند، مورد تأیید قرار داده است.

از اینجا پی می‌بریم از علامات و نشانه‌های انحراف در مذهب غلوگرایان افراطی امامیه، افراط و زیاده روی در ساختن زندگی پر از خارق العاده‌گی^۱ با آنچه به معجزات از آن نام می‌برند برای ائمه می‌باشند، به گونه‌ای که پیرو مذهب امامیه ائمه را به موجودی فوق بشری ارتقاء می‌دهند.

(۱) نگا: شهر المعاجز، هاشم بحرانی.

فصل دوم

أحمد كسروی

مبحث اول:**زندگینامه او.**

او احمد میر قاسم بن میر احمد کسروی، در تبریز مرکز آذربایجان در سال ۱۲۶۷ هـ.ش مطابق با ۱۳۰۹ هـ.ق متولد شده است، بر مبنای آنچه یکی از نویسندگان ذکر کرده است او از خانواده‌ای است که از لحاظ نسبی به اهل بیت منسوب است.^۱

زندگی و کارهای او.

در ایران علوم دینی را آموخت و در یکی از روستاهای آذربایجان^۲ به امامت نمازگزاران می‌پرداخت، او سخت مشتاق فراگیری [علوم] بود حتی اینکه زبان‌هایی از قبیل عربی، ترکی، انگلیسی، ارمنی، فارسی جدید، و فارسی قدیم [پهلوی] را به نیکی فراگرفت.

فعالیت‌های او.

در دانشگاه تهران به عنوان استاد به کار پرداخت و همچنین مسئولیت چند منصب قضائی را به عهده گرفت و چند بار هم ریاست برخی دادگاه‌ها در شهرهای ایران را پذیرفت و یکی از چهار بازرسان بزرگ وزارت دادگستری در تهران گردید، و سپس به مقام دادستان کل در تهران نایل شد و نویسنده روزنامه پرچم در ایران گردید. به محض فراغت از تألیف کتابش (تشیع و شیعه) از طرف گروهی در تهران با گلوله مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، و به بیمارستان برده شد و عملی جراحی بر وی انجام گرفت و بهبود یافت. سپس نیرنگ و توطئه دشمنانش برای وی آغاز شد. و او را به مخالفت اسلام متهم

(۱) نگا: مقاله: استنساخ تمدن‌های داخلی ایران، نجاح محمد علی در روزنامه زمان 2002/1/1.

(۲) منبع سابق.

نمودند و بر علیه وی به وزارت دادگستری شکایت بردند و برای بازجویی فراخوانده شد و در آخر یکی از نشست‌های بازجویی بار دیگر با گلوله مورد شلیک قرار گرفت و با خنجر مورد ضرب قرار گرفت، و بر اثر آن در حالی که بیست و نه زخم در جسم داشت از دنیا رفت و به زندگی پنجاه و هفت ساله خود خاتمه داد.

گفته می‌شود آنکه بر وی گلوله شلیک کرده است نواب صفوی در سال ۱۹۴۶م مطابق با ۱۳۶۶هـ. ق و ۱۳۲۴هـ. ش بوده است. تألیفات او:

- ۱- آیین، افکار اساسی خود را در آن در سال ۱۳۱۱هـ. منتشر ساخته است.^۱
- ۲- صوفیگری (کتابی در نقد صوفیه).
- ۳- شیعیگری (کتابی در نقد شیعه).
- ۴- بهائیکری (کتابی در نقد بهائیت).
- ۵- تشیع و شیعه.

همچنین کسروی صاحب مقالاتی در مجله پیمان و روزنامه پرچم می‌باشد.

(۱) نگا: روزنامه (زمان) شماره 1381 تاریخ 2002-11-4.

مبحث دوم:

نظریات و دیدگاه کسروی.

هر خواننده‌ای از روی نوشته کسروی می‌تواند بفهمد که روحیه انقلابی به معنی تمام کلمه - یعنی انقلاب بر علیه مذهب امامی بر وی حاکم بوده است و این روحیه در دو مسأله خود را نمایان می‌سازند.

۱- غلبه خشونت بر سخنرانی و [نوشته او].

۲- عدم انضباط میانه‌روی در اتخاذ برخی موضع‌گیری‌های او.

همچنانکه بسیاری اوقات انقلاب‌های فرهنگی به علت در مسیر واکنش نشان دادن با قدرت و عدم اتخاذ موضع‌گیری‌های نظم و قاعده خود را نشان می‌دهد، همچنین کسروی در نقد خود بیشتر از اینکه یک ناقد موضوعی در چارچوب علمی باشد، نقد وی بیشتر دارای روحیه انقلابی است.

شاید شدت انحراف و حالت عقب افتادگی فکری و غوطه‌ور شدن در خرافات حاکم در زمان کسروی او را به چنین وضعیتی و چنین واکنش سوق داده باشد. و می‌توان افکار احمد کسروی را در مطالب زیر خلاصه نمود:

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت

از دیدگاه کسروی تأمل و تفکر مردم در نشانه‌های ربوبیت خداوند و سنت‌های او در هستی از مهمترین مسائلی است که مردم از آن غفلت نموده‌اند.

و او درباره دوری مردم از دقت و تأمل در سنت‌های الهی در هستی که بیانگر عظمت خداوند است می‌گوید: و از جهالت فراگیر [عموم مردم] اینکه جز امر خارق العاده یا نادر الاتفاق را از جانب خداوند به حساب نمی‌آورند، در فصل بهار درختان را مشاهده نموده و از آن تعجب نمی‌کنند، و آن را قدرت خداوند به شمار نمی‌آورند ولیکن چنانچه درختی در پاییز شکوفه دهد. متأثر شده و از [شدت تعجب و تأثیر] سرهایشان را تکان داده و می‌گویند قدرت و عظمت خداوند را ببینید^۱.

و کسروی بیان می‌نماید این روحیه - در زمان وی - شیعه را به طرف رکود و بی‌تحریکی و انتظار گشایش کشانده [به تصور] اینکه امام مهدی ظهور نماید و بدون سعی و تلاش وضعیت ذلت و خواری حاکم بر ایران را - که جز با علم و تکنولوژی ممکن نیست - اصلاح نماید.

همچنین کسروی ذکر می‌کند که تفکر منفی برخی از شیعیان معاصر وی به درجه‌ای رسید با کسی که در پی اصلاح تلاش می‌نمود به مخالفت می‌پرداختند. و بر این اعتقاد بودند اصلاح جهان از جانب خداوند به محمد بن حسن عسکری موکول شده است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

و حقیقتاً آنچه کسروی ذکر کرده است در اصلاح بینش اسلامی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

زیرا در دو مشکلی که او به آن اشاره نموده است بنا به دلایلی میان گروه‌های مختلف مسلمانان فراگیر شده است، مهمترین آن تأثیر وجود برخی تصورات اشتباه

(۱) تشیع و شیعه 122.

به نام مهدی یا مخلص و یا به علت درک اشتباه مفهوم توکل بر خداوند است.

اما بعد از کسروی عرصه مفاهیم - دینی و فرهنگی - در مهمترین آن مفهوم اصلاح دینی دستخوش تغییراتی در میان تشیع گردید و به گونه‌ای که شعله جریان مورد انتقاد کسروی فروکش نمود، و جریان شیعی - با انواع مختلف آن - جهت حرکتی بر وی غالب شد، و جریان انقلاب اسلامی در ایران و خالص در عراق به تکاپو افتادند که تغییرات بزرگی به وجود آمد.

مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید عبادت

کسروی بر این باور است که اسلام آمده تا به مردم آموزش دهد که در عبادت تنها به خداوند روی آورند و از عبادت غیر او دست بردارند.^۱

و در این زمینه کسروی به عبادت و پرستش بارگاه‌ها و اولیاء که از نظر او جزو منکرات فراگیر است اشاره می‌نماید می‌گوید:

و دیگر منکرات‌شان [امامیه] ترویج پرستش بارگاه‌هاست، بر قبر هر کدام از ائمه در خراسان، عراق و حجاز گنبدی طلا یا نقره احداث نموده‌اند و بارگاه‌هایی ساخته و خدمتکارانی به کار گرفته‌اند و از هر طرف زائرانی آمده جلو درب بارگاه ایستاده با حالت تواضع و زاری اجازه خواسته و سپس وارد می‌شوند و قبر را می‌بوسند و دور آن می‌گردند و گریه می‌نمایند و از آنان حاجات و نیاز خویش را می‌طلبند پس آیا این [عمل] چیزی جز عبادت است؟!^۲

سپس کسروی ذکر می‌کند، اینها اگر نصیحت و اندرز شوند از خود دفاع نموده می‌گویند: ما بر این اعتقاد نیستیم که ائمه خدائی می‌باشند، و به قصد عبادت، آنان را زیارت نمی‌کنیم، بلکه آنان را بندگان مقرب خداوند می‌دانیم، و آنان را زیارت می‌نمائیم تا در مورد نیازهایمان از آنان شفاعت [نزد خدا] بطلبیم، کسروی این استدلال را باطل و بی‌پایه خوانده می‌گویند خداوند نیاز به شفاعت‌خواهی ندارد و خداوند همچون یکی از پادشاهان دنیا نیست تا نزد وی شفاعت جویند^۳ و این جواب و استدلال همسان پاسخ مشرکین است که قرآن بازگو می‌نماید، چون پیامبر

(۱) همان ۲۴.

(۲) همان ۱۴۳.

(۳) باید بگوییم که کسروی اگر بخواهد که شفاعت را به طور کلی رد بکند مخالف قرآن و سنت است. و اگر مرادش رد واسطه‌های میان خدا و بنده در دعا و طلب حاجت باشد، صحیح است.

مشرکین قریش را نکوهش می‌کرد و به آنان فرمود: آیا آنچه که خود [با دست خود]

تراشیده‌اید می‌پرستید؟ در جواب می‌گفتند: اینان نزد خداوند ما را شفاعت می‌کنند.^۱ و نیز کسروی بیان می‌نماید که عامل ترویج این خرافات اعتقاد بسیاری از شیعیان است که ائمه زنده‌اند و بر انجام هر کاری توانايند، و کسروی چنین اعتقادی را انحراف از توحید به شمار می‌آورد.^۲

و کسروی در ردّ این اعتقادات [باطل] به ذکر حادثه ورود سپاه عبدالعزیز بن سعود بن محمد به نجف و کربلا در سال ۱۲۱۶هـ استدلالت می‌نماید که لشکر بر دو شهر مذکور استیلا یافتند، و گنبدهای که بر قبر ائمه بودند نابود ساخته و اموالی که در بارگاه‌هایشان بود با خود بردند.^۳ با وجود اینکه کسروی تأسف خود را بر قتل و غارتی که اتفاق افتاد نشان می‌دهد اما او از این واقعه استدلالت‌های بزرگی می‌نماید. اول: اینکه آن قبرها و توانای دفع ضرر از خود را ندارند پس چگونه آن را از دیگران دفع نمایند.

دوم: اینکه امور جز به اسباب ظاهری و معمول آن انجام نخواهد پذیرفت، نجف از اینکه دارای دژ و قلعه بود و ساکنینش از آن دفاع کردند، از خسارت و ضرر در امان ماند، و حال کربلا چون دارای قلعه و دژی نبود و ساکنینش از آن دفاع نمودند دچار آن ضرر کمرشکن گردید.

خلاصه کسروی ثابت می‌کند، که عبادت می‌بایست جز برای خدا انجام نگردد، و طلب نیاز از ائمه و صالحین که میان مردم گسترش یافته است نوعی شرک است که اسلام آمده ابطال آن را اعلام نماید.

(۱) منبع سابق 143-144

(۲) منبع سابق 148.

(۳) نگا: این رویداد در کتاب: عنوان المجد 261.

مطلب سوم: غلو در ائمه

از جمله مسائلی که باعث اعتراضات کسروی بر مذهب شیعه گردیده است: مسأله غلو می‌باشد، او عَلَيْهِ السَّلَام بیان می‌نماید که مهمترین جلوه‌های غلو در مذهب شیعه عبارتند از:

- ۱- قول به اینکه خداوند جهان را به خاطر ائمه خلق نموده است.
- ۲- قول به اینکه خداوند کار هستی را به ائمه موکول نموده است.
- ۳- قول به اینکه خداوند هزارها سال قبل از اینکه جهان را بیافریند ائمه را خلق کرده است.
- ۴- قول به اینکه ماندگاری زمین و آسمان به وجود ائمه بستگی دارد.
- ۵- ائمه روزی رسانند^۱.
- ۶- نسبت علم غیب به ائمه.
- ۷- قول به حلول خداوند در ائمه^۲.

۸- قول به اینکه حب علی حسنه‌ای است که هیچ سینه‌ای همراه آن ضرر نمی‌رساند. کسروی بر این باور است که این جلوه‌ها از صورت‌های غلواند که قرآن به مخالفت با آن پرداخته است، و می‌گویند: پس انسان تعجب می‌کند از اینکه پیامبر با وجود شکوه ارزش و منزلتش فروتنی می‌نماید و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (الکهف: ۱۱۰). «بگو: من فقط بشری هستم مثل شما». و قرآن در خطاب به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ﴾ (الشوری: ۵۲). «تو نمی‌دانستی که کتاب چیست»^۳.

ولیکن کسروی موضعی منصفانه می‌گیرد و توضیح می‌دهد که بسیاری از علمای شیعه در زمان ما - جز شیخیه - از اعتقاد به خالق و رازق بودن و یا تفویض امور

(۱) منبع سابق ۱۲۵.

(۲) منبع سابق ۹۶-۹۷.

(۳) منبع سابق ۱۲۶.

جهان به ائمه خودداری می‌کنند، و بسیاری از علمای شیعه و در عصر وی از این

سخن و [اعتقاد] تبری می‌جستند. و نیز می‌گویند آری آنان اخبار را ذکر نموده و کتاب‌های خود را از آن مملو ساختند، ولی آن را تأویل نمودند و ائمه را علت غائی هستی دانستند و هدف از آفرینش جهان را برای آنان می‌دانستند.^۱

و این طرز بیان از گفتار کسروی می‌بایست مورد دقت و تامل قرار گیرد زیرا گزارش و بررسی مهمی از وضعیت آن دوره به شمار می‌آید، و کسروی غلوگرایان در مذهب امامیه در مدح با قرآن مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: و در این باره به نهایت افراط رسیده و قرآن را همچون دیوان شاعری مدیحه‌سرا و هجوسرا قرار داده‌اند، و هر آیه‌ای که ذکر بشارت و نعمتی در آن رفته باشد در مورد علی قرار داده، و هر آیه هم که ذکر انذار و عذاب در آن رفته باشد در مورد عمر و ابوبکر قرار می‌دهند.^۲

تقدیس بارگاه‌هایی که ائمه در آن دفن شده‌اند.

از دیدگاه کسروی یکی از اشتباهات و لغزش‌هایی که بسیاری از پیروان مذهب شیعه به آن گرفتار شده‌اند تقدیس دیار و بارگاه‌هایی است که ائمه در آن دفن شده‌اند، و علاوه بر آن بدعت انتقال مرده به کربلا و نجف نیز به آن افزوده‌اند زیرا برخی از فقهای شیعه به ترویج فضایل آنها پرداخته‌اند و می‌گویند: چنانچه مرده در یکی از این اماکن [متبرکه] مدفون شود از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر مصون می‌ماند، و روز قیامت بابی از قبر وی بر روی بهشت گشوده می‌شود، و بدون هیچ حساب و کتابی وارد بهشت می‌شود.

همچنین کسروی فتوای شیخ جعفر صاحب «کشف الغطاء» در خصوص جواز نبش و بیرون آوردن تمام مرده و یا قسمتی از آن برای انتقال به کربلا و نجف

(۱) منبع سابق ۱۲۶-۱۲۷.

(۲) منبع سابق ۸۹.

مردود دانسته است و شیخ جعفر نظر خود را چنین مورد تأکید قرار می‌دهد و چنانچه اجماع و سیره بر عدم وجوب آن [نبش و انتقال] منعقد نمی‌شد در برخی محل‌ها به وجوب آن فتوی می‌دادیم، و نیز کسروی فتوای ملا محمد علی اردوبادی را - در خصوص جواز شکستن استخوان مرده و نهادن آن در کیسه‌ای کوچک به علت پنهان نمودن جنازه از کارمندان گمرک‌ها - نقل می‌نماید که [ملا محمد علی اردو بادی] می‌گوید: همانا نقل و انتقال جنازه امری نزدیک [در حد] به وجوب است^۱. و بدون شک آنچه کسروی مردود دانسته است مورد پذیرش و مناسب است؛ زیرا اسلام کرامت انسان را چه مرده و چه زنده حفظ و مورد توجه قرار می‌دهد، و از آزار و اذیت مرده نهی نموده است، و نیز در روایتی از پیامبر ﷺ ذکر شده است: شکستن استخوان مرده مؤمن همانند شکستن زنده آن است^۲.

(۱) مرجع سابق 151، نقل از کتاب الدعاء الحسینیة، اردوبادی.

(۲) أبوداود (3/554) ابن ماجه (1/516) أحمد (6/58، 168).

مطلب چهارم: دیدگاه کسروی در مورد امامت از نظر امامیه

کسروی به طور آشکار درباره عقیده امامت از دیدگاه شیعه امامیه به سخن پرداخته است، که می‌توان آن را چنین خلاصه کرد:

اولاً: خلافت با شوری [اولوالامر] است نه با نص [بر تعین].

از دیدگاه کسروی مقام خلافت از نظر مسلمانان با شوری ثابت و رسمیت می‌یابد، و نه با نصی از طرف خدا، و قول امامیه به اینکه امام جز به نص الهی نیست در روند حوادث تغییر امامیه که منجر به جدایی شیعه از جماعت مسلمین و برگشت شیعه از رهبران قیام عصرهای آغازین و روی آوری به گروهی منزوی از جهاد و اصلاح در برهه طولانی از تاریخ گردید - پدیدار گشت.^۱

از نظر کسروی لفظ امام در اصطلاح مسلمانان بر کسی دلالت می‌نماید که برای رهبری یا ارشاد بر دیگران مقدم گردد، و مسلمانان از این لحاظ فقها و خلفاء را ائمه می‌خواندند تا [اینکه] برخی شیعیان برای امام مفهوم نیابت از پیامبر ﷺ و قول به نص^۲ به وجود آوردند، و کسروی با مشهورترین دلایل امامیه به مناقشه پرداخته است و بیان می‌نماید که قول آنان [در تعیین امام] مستلزم وجوب تعیین امام بر خداوند است، و می‌گوید: مردم نمی‌توانند برای خداوند خط مشی تعیین نمایند^۳ و او را مکلف به [انجام] نمایند.

و نیز بیان می‌نماید: که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ﴾ (النساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (علما و حکام مسلمان) را!». بر نقیض آنچه امامیه فرا

(۱) تشیع و شیعه ۵۲.

(۲) منبع سابق ۵۱.

(۳) منبع سابق ۱۱۰.

می‌خواهند که همان وجوب پیروی از خلیفه منتخب مسلمین باشند - دلالت می‌نماید، زیرا [آنکه تبعیتش واجب است] داخل در [لفظ] منکم است، و کسروی می‌پرسد؟ چرا خداوند نام علی را [در آیه] ذکر نکرده است؟ تا اینکه آیه صریح باشد و احتمال اختلاف [نظر] نداشته باشد^۱.

و همچنین از نظر کسروی، آیه: ﴿إِنهَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (المائدة: ۵۵). «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند». که موسوم به آیه تطهیر است، بر قول به امامت دلالت نمی‌نماید، زیرا سبب نزولی را که شیعه امامیه به آن استدلال می‌نمایند تکذیب می‌نماید، چون آیه از نظر او [کسروی] به لفظ (الذین) نازل شده است و آن صیغه جمع است و کاربرد آن برای فرد مناسب نیست^۲.

و می‌گوید: گفتار پیامبر ﷺ که فرموده است «من كنت مولاه فعلي مولاه» هیچ ارتباطی با امارت و خلافت ندارد و تمام مضمون آن دستور به محبت علی ﷺ و اولاد او است.

دیدگاه کسروی در عقیده امامت.

- ۱- عدم نص و تصریح قرآن بر اسم علی ﷺ^۳.
 - ۲- اجماع صحابه بر بیعت ابوبکر [صدیق ﷺ]^۴.
- و کسروی بعید می‌داند، اینکه کسانی که پیامبر ﷺ را حمایت نموده و او را یاری کرده‌اند و بعد از او دین [اسلام] ترویج و نشر داده‌اند بر کناره‌گیری از امامت چنانچه از حقایق دین باشد اجتماع نمایند، و کسروی می‌پرسد در خلافت ابوبکر صدیق ﷺ

(۱) منبع سابق ۱۱۱.

(۲) نگا: الشیع - ۱۱۲-۱۱۳.

(۳) منبع سابق، ۱۱۳.

(۴) منبع سابق، ۱۰۹.

چه سودی حاصل آنان می‌شد تا به خاطر او از دین خود مرتد می‌شدند.^۱

۳- گفتار علی علیه السلام [در نهج البلاغه: «إِنَّمَا الشُّورَى فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ أَمَامًا فَهُوَ لِلَّهِ رَضِيٌّ»] شوری در میان مهاجرین و انصار است، و چنانچه بر فردی اجماع نمودند و او را امام خواندند. خداوند از امامت او راضی است.^۲

۴- عدم ذکر هر نسی از جانب حسن بن علی علیه السلام در تمام نامه‌هایی که برای معاویه رضی الله عنه فرستاده است.^۳

۵- دفاع یکی از بزرگترین علویان زید بن علی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما.^۴

۶- تأیید بسیاری از علویان برای برخی خروج‌کنندگان بر بنی امیه و عباسی‌ها مانند تأیید نفس الزکیه و دیگران - که در بحث دیدگاه برقی درباره امامت ذکر شد-.

۷- مرگ حسن عسکری - امام یازدهم - بدون اینکه فرزندی از خود به جای گذارد.^۵

خلاصه: کسروی بر این باور است که امامتی که امامیه به آن معتقداند نصوص بر آن دلالت نمی‌نماید و ایجاب وجود امام از لحاظ عقلی مستلزم ایجاب [آن] بر خداوند است. و شایسته نیست که انسان چنین سخنی بر زبان آورد، و دیدگاه قائل به امامت از طریق شوری موافق قرآن و گفتار علی و مواضع بزرگان علوی است.

(۱) منبع سابق 114.

(۲) منبع سابق، 115.

(۳) منبع سابق، 115.

(۴) منبع سابق 115.

(۵) نگا: تشیع، 69.

مطلب پنجم: دیدگاه کسروی [در مورد] مهدی

کسروی در مهدویت محمد بن [عسکری] با مذهب شیعه هم عقیده نیست و بر این باور است که حسن [عسکری] بدون اینکه فرزندی از خود به جای بگذارد از دنیا رفته است، و عثمان بن سعید السیمری - اولین نواب او اولین کسی بود که وجود پسر پنهان را [برای حسن عسکری] ادعای نمود^۱. کسروی ذکر می‌کند مرگ بدون فرزندی حسن عسکری در آن زمان شکاف و انفصال بزرگی ایجاد نمود، ولیکن کسروی به انکار ریشه‌ای مسأله مهدویت پرداخته است و آن را از تأثیرات زردشتی^۲ می‌داند که از طریق پارسیان مسلمان به تفکر اسلامی راه یافته است. که در مبحث ملاحظات بر کسروی به بحث آن خواهیم پرداخت.

(۱) منبع سابق 68.

(۲) دینی که در قرن ششم قبل از میلاد توسط زردشت بن یورشب در ایران ایجاد شد و مجوسیه نامیده شدند چون اولین قبیله‌ای که از آن تبعیت کردند قبیله مجوس بود. از جمله عقاید آنها عبارت است از: ایمان به اله نور و خیر (اهورامزدا) و اله شر (اهریمن) که مؤمنان باید اله خیر را یاری دهند و آتش یکی از نهادهای اله نور است بنابراین آن را می‌پرستند. و به انبیا و آخرت ایمان دارند. نگا: موسوعة الأديان ۲۷۹ - ۲۸۱، و کتاب الصابئة والزرادشتية، دکتر أسعد السحمراني ۴۳ - ۶۱.

(۳) نگا: تشیع 135، نگا: کافی 4/2، بحار الانوار 12/25-13.

مطلب ششم: دیدگاه کسروی [در مورد] صحابه

کسروی در دیدگاهش در مورد صحابه پیامبر ﷺ جهت پسندیده‌ای گرفته و مخالفت خود را در این مسأله با مذهب امامیه اظهار نموده است، به طوری که بدگویی نسبت به صحابه را از زشت‌ترین اعمال به شمار آورده و می‌گوید: عداوت و دشمنی [شیعه] شان به حدی رسیده است که از سایر اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجرین و انصار نفرت داشته و به بهانه اینکه با خلفای سه گانه بیعت نموده‌اند آنان را به ارتداد منتسب می‌سازند، سپس به ردّ امامیه پرداخته و می‌گوید: بدون شک بدگویی نسبت به صحابه از زشت‌ترین اعمال انسان است، زیرا هنگامی که دیگران پیامبر ﷺ را تکذیب نمودند، صحابه او را تصدیق و با جان و سخن خود او را یاری نمودند، و نزد پیامبر ﷺ خصوصاً شیخین [ابوبکر] صدیق و [عمر] فاروق گرامی بودند و آنچه از مخالفت وصیت پیامبر ﷺ و سلب خلافت از علی رضی الله عنه به آنان نسبت داده شده است دروغ و بهتانی بیش نیست. (التشیع: ۱۳۷).

همچنین جایگاه و مکانت ابوبکر و عمر را چنین بیان می‌نماید: شیخین چون زمام امور مسلمین را پذیرفتند به بهترین شیوه با مسلمان رفتار نمودند و سیاست و عدالت و تقوی از خود نشان دادند، و اسلام به طور گسترده‌ای در زمان آنان گسترش یافت، بسیار ناپسند و [دور از انصاف] است که کسی نسبت به آنان بدگویی و بر آنها نفرین کند، و یا مرتد شدن به صحابه پیامبر ﷺ نسبت دهد. (التشیع: ۱۳۷-۱۳۸، ونگا: ۸۹، ۱۱۴).

اما کسروی با وجود تأیید و دفاع از صحابه و ابراز احترام برای مهاجرین و انصار ولی آن را با ایرادهای که در برخی صحابه تصور نموده است در هم آمیخته که به امید خداوند در ملاحظات و انتقاد از وی به آن خواهیم پرداخت.

مطلب هفتم: موضع کسروی [در برابر] خرافات

کسروی بسیاری از خرافات را که به نام معجزات یا فضایل در کتب مذهب امامیه گسترش یافته است مورد انتقاد قرار داده است.

و به عنوان مثال دو خرافه [از خرافات آنان] را مورد انتقاد قرار داده است که:

۱- قول به اینکه شیعه از گل و سرشت خاصی آفریده شده‌اند.^۱

۲- رابطه دوستی گرم میان ائمه و جن.

در این زمینه کسروی به روایاتی زیادی مثال می‌آورد که خبر می‌دهند که ائمه با جنیان سخن می‌گویند و با آنان همکاری می‌نمایند، مثلاً پادشاه جنیان (زعفر) در روز کربلاء با سپاه و لشکر خود به یاری حسین علیه السلام رفت و حسین علیه السلام از اجازه همکاری در جنگ با وی خودداری نمود.^۲

و همچنین کسروی به مطلب دیگری و اسطوره‌ای اشاره می‌نماید که به بیان رابطه میان ائمه و حیوانات می‌پردازد. همچون داستانی که گفته می‌شود: که ماده شیر و بچه شیر و گرگی نزد امام علی علیه السلام در مسجد رفتند و یاران وی اطراف علی بودند و با زبانی با آنان سخن گفت که کسی آن را نفهمید، عمر رضی الله عنه از وی پرسید این درندگان چرا آمده بودند و چه می‌خواستند؟ علی علیه السلام گفت: این ماده شیر بچه‌ای برای وی نمی‌ماند. نزد آمده بود تا برای بچه‌ای که اخیراً به دنیا آورده طلب غمّ نماید، من نیز خواسته‌اش را پذیرفتم، و ماده گرگ را دستور دادم تا به حضانت و نگهداری بچه شیر پردازد، زیرا مرگ ماده شیر نزدیک است، و بعد از مدتی دیگر از دنیا می‌رود. عمر چون این سخن را شنید در دل خود گفت باید کسی را به محل [زندگی] شیر بفرستم تا بینم آیا شیر می‌میرد یا خیر؟ علی از نیت کینه‌توزی و حسدورزی او آگاه

(۱) نگا: تشیع 135، نگا: کافی 4/2، بحار الانوار 12/25-13.

(۲) نگا: تشیع، 131.

شد، و تا اینکه [مسأله] در دل وی اثبات نماید گفت می‌بایست مردی را بفرست تا

شیر را دفن نماید، عمر گفت: آیا درندگان [نیز] دفن می‌شوند؟ علی گفت: آری، زیرا او از شیعیان ماست، و سال‌ها از آن جریان گذشت تا اینکه علی خلیفه و امام گردید و به کوفه رفت روزی که در مسجد بود همان ماده گرگ و شیر وارد شدند و مقابل امام ایستادند و ماده گرگ گفت: ای امیر المؤمنین آمده‌ام تا امانت را برگردانم، من آن بچه شیری را که مرا به حضانت آن دستور داده بودید بزرگ نموده‌ام و اکنون شیر تنومندی است، از او تشکر نمود سپس با شیر سخن گفت و رازهایی با وی در میان نهاد.

این قصه و امثال این خرافات که هیچ بوی حقیقت از آن به مشام نمی‌رسد، کسروی را وادار کرد که آن را انکار نماید، و بدون تردید چنین قصه‌هایی را باید از دین اسلامی محو و نابود کرد.

مطلب هشتم: موضع کسروی در برابر عزاداری و مسائل مربوط به آن

کسروی بر پایی عزاداری، روضه‌خوانی و سینه‌زنی را از امور زشت و به دور از اسلام راستین به شمار می‌آورد و می‌گوید: بدون شک حسین با نیرنگ و ظلم کشته شد اما بعد از گذشت هزار و سیصد سال چه نیازی به تکرار گریه و عزا دارد^۱. و نیز دیدگاه خود را در مورد روایات فضیلت گریه بر حسین مانند روایت: هر کس بگرید یا خود را بگریاند بهشت برای وی واجب شده است^۲ - که از ائمه روایت می‌کند، بیان می‌نماید که این روایت‌ها باطل و مردود می‌باشند^۳. و بر حقیقتی اشاره می‌نماید که همواره در مجالس عزای حسینی از طریق وانمود نشان دادن خوشحالی اهل سنت از سوگواری حسین علیه السلام آتش نفرت و کینه از اهل سنت را در دلها ایجاد می‌نمایند^۴.

(۱) التشیع 141.

(۲) بحار الأنوار 44 / 288.

(۳) التشیع 143.

(۴) منبع سابق 42.

مبحث سوم:

موضع‌گیری امامیه در برابر کسروی

موافقان کسروی.

برخی معاصرین کسروی درباره همه‌بزرگی که اندیشه‌های بزرگ او که در مجله پیمان^۱ و سپس در روزنامه پرچم^۲ و مجموعه‌ای از تألیفات او مطرح می‌گردید به وجود آورده بودند، سخن می‌گویند. نظریات و دیدگاه‌هایی که کسروی به آن فرا می‌خواند انعکاس زیادی میان فرهنگیان و قشر جوان به وجود آورد، که یکی از معاصرین او در رابطه وی با جوانان می‌گوید:

هزارها نفر پیرامون او را گرفتند و به یاری و گسترش آرای وی پرداختند و نگهبانی وی از نیرنگ دشمنان را به دوش گرفتند.^۳

همچنین نجاح محمد علی می‌گوید: قلم و سبک او در نوشتار جوانان را محسور و شیفته [خودش] نموده بود.

همواره اندیشه‌های کسروی گسترش یافت تا اینکه به برخی مناطق مجاور رسید، و شاید علت تألیف کتاب «التشیع والشیعه» گویای آن باشد، اینکه جوانی ایرانی مقیم کویت به اندیشه‌های کسروی علاقه‌مند می‌شود و به نشر افکار وی می‌پردازد و در میان شیعیان کویت از وی سخن می‌گوید و عده‌ای از مردم کویت برای کسروی نامه می‌نویسند و از وی درخواست می‌نمایند تا با زبان عربی افکار خود را برایشان بنویسد تا با آن آشنا شوند و او [هم] کتاب «التشیع والشیعه»^۴ را در مدت دو هفته

(۱) مجله‌ای ماهیانه با زبان فارسی است در حیات کسروی به مدت هفت سال منتشر می‌شد سپس ممنوع گردید.

(۲) روزنامه‌ای فارسی است در حیات کسروی به مدت یازده ماه منتشر می‌شد سپس ممنوع گردید.

(۳) نگا: مقدمه التشیع والشیعه، کسروی مقدمه از جانب انتشارات روزنامه پرچم است.

(۴) روزنامه زمان 2002/1/1. (استنساخ تمدن ایران).

برای آنان نوشت^۱.

مخالفتان کسروی.

گروههای مختلفی در برابر کسروی ایستادند، گروههای دینی در اندیشه‌های کسروی با تغییرات تازه‌ای برخورد نمودند که با برخی اصول و مفاهیم آنان تفاوت فراوانی داشت.

کما اینکه در صف مخالفین او گروه‌هایی مانند طرفداران عمر خیام و غیره سنگ فلسفی‌گری به سینه می‌زدند زیرا کسروی را با ساختارهای فلسفی که دین را معقد نموده و آن را از روح اسلام خارج کرده است مخالف می‌دانستند^۲.

و یوسف عزازی نویسنده، با درک سلک لائیک و ملی‌گرا قرار دادن کسروی دیدگاه و رأی گرایش مذهبی تقلیدی ایرانیان را مورد تأیید قرار داد^۳، اما علی آل محسن نویسنده دیدگاه دیگری را ذکر کرده است. که کسروی از تمام قید و بندهای دینی آزاد است و تنها مخالف مذهب و عقاید شیعه نیست بلکه مخالف دین و مبانی دینی است و از این لحاظ به تشیع حمله می‌کند که چون دین است، نه به اعتبار به این که مذهب خاصی است، لذا هیچ تمایلی به هیچ کدام از مذاهب اهل سنت و مذاهب اسلامی نشان نداده است، بلکه به تأیید حزب [توده] کمونیست در ایران پرداخته است^۴.

و به نظر مخالفتان کسروی مهمترین کاری که کسروی انجام داده است گشودن باب بدگویی نسبت به حوزه‌های علمیه و اندیشه‌های آنان است، و یوسف عزازی این مطلب را تأکید نموده و می‌گوید اهمیت کسروی به سبب ایجاد دین تازه‌ای

(۱) نگا: التشیع 26-27.

(۲) نگا: التشیع 26.

(۳) نگا: روزنامه زمان شماره 1381 تاریخ 4/11/2002، مقاله: روشنفکران در ایران بین دین و ملی‌گرا.

(۴) نگا: الله ثم للحقیقة/ لعلی آل محسن 1/29.

نیست، بلکه نامش از بحث و نوشته‌هایی است که بر قشرهای مختلف [جامعه] تأثیر

نموده است. زیرا با انتقاد ویرانگرش به حوزه‌های علمیه و اعمال تاریخی آنان زندگی خود را از دست داده است.^۱ و آن چه به آشکارشدن این مطلب کمک می‌نماید، نوشتن کتاب کشف الاسرار به وسیله خمینی است که در حقیقت ردّ بر «کتاب اسرار هزار ساله»ی کسروی است، ولی خمینی - در کتاب خویش - کسروی را با نام خود اسم نبرده است بلکه او را به خبیث [پلید] نام برده است، زیرا او مردم را به سوزاندن کتاب‌های او و ادعیه همچون کتاب مفاتیح الجنان ... فراخوانده است.^۲

(۱) نگا: روزنامه زمان شماره 1381 تاریخ 4/11/2002، مقاله: روشنفکران در ایران بین دین و ملی‌گرا.

(۲) نگا: تفسیر بسم الله، خمینی 77.

مبحث چهارم:

بارزترین ملاحظات و انتقادات بر کسروی

از میان آنچه گذشت معلوم می‌گردد که کسروی در سپیده قرن اخیر به انقلاب فکری پرداخت و ما گرچه رجوع وی از بسیاری از خرافات و شهامت وی در ابراز اندیشه ارج می‌نهیم اما این به این معنی نیست که از گفتن اشتباهات بارزی که کسروی در آن افتاده چشم پوشی کنیم، و شاید بارزترین عوامل اشتباه وی عبارت باشد از:

- ۱- زیاده روی در تکیه بر عقل.
 - ۲- واکنش در برابر انحراف بزرگی در جامعه خویش دیده بود.
 - ۳- واکنش افکار دخیل بر ایران از جمله الحاد و مادیگری.
 - ۴- کم بود علم وی در زمینه‌های مهم و لازم.
- به این سبب ناچارم به بارزترین انتقادهای وارد بر کسروی اشاره نمایم.

اول: داشتن تصوراتی اشتباه در برخی از صحابه رضی الله عنهم:

پیشتر موضع‌گیری کسروی در مورد بدگویی شیعه و نفرین و حکم ارتداد نسبت به اکثر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نمودیم، با وجود اینکه کسروی دیانت صحابه را ستایش نموده و جهاد و یاری آنان را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌نماید، ولیکن موضع‌گیری‌های اشتباه و تصورات غلطی نسبت به برخی از بهترین صحابه ابراز می‌نماید، به عنوان مثال درباره عثمان رضی الله عنه چنین اظهار می‌نماید که نسبت به خویشان خود بسیار دل‌باخته و مشتاق بوده است، و خویشانش از بنی امیه پیرامون او را گرفتند

و او را از شاهراه عدل منحرف نمودند.^۱

و درباره أم المومنین عائشه رضی الله عنها می گوید: عائشه رضی الله عنها نسبت به علی رضی الله عنه حسادت و رشک می ورزید و لذا مردم را بر علیه وی می شوراند.^۲
و همچنین نظری ارائه می دهد که علی رضی الله عنه با سیاست و تدبیر (امور) آشنا نبوده است و با این بهانه تلاش می نماید تا امور را بر علی رضی الله عنه آشفته جلوه دهد.^۳
و طلحه و زبیر رضی الله عنهما را چنین معرفی می نماید که آنها بیعت خود را با علی رضی الله عنه شکستند.^۴

و گمان می نماید که حسن بن علی رضی الله عنهما بدون مشاوره و تحقیق مورد بیعت قرار گرفته است، و آنانی که با وی بیعت نمودند خود را به هلاکت انداختند زیرا حسن رضی الله عنه (از نظر کسروی) فردی سست نظر و راحت طلب بوده و تحمل مشکلات و امور بر وی سخت بوده است.^۵ و به همین خاطر کسانی را که در هنگام تنازل حسن رضی الله عنه برای معاویه رضی الله عنه به مخالفت حسن پرداخته اند مورد ستایش قرار می دهد.^۶
و نیز ذکر می کند معاویه رضی الله عنه از روی اکراه و [اجبار] اسلام را پذیرفت و با قاطعیت می گوید: که او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورده است.^۷
و کسروی تأکید می نماید که گفتن این تهمت ها به معنی نادیده گرفتن جهاد و

(۱) التشیع 32.

(۲) نگا: التشیع 33.

(۳) منب سابق 36.

(۴) منبع سابق 33.

(۵) منبع سابق 37.

(۶) منبع سابق 39-40.

(۷) منبع سابق 41-138.

بدگویی در ایمان آنان نیست و البته معاویه رضی الله عنه را از آنان استثنا می‌نماید و اصل دیانت او را مورد طعن و ایراد قرار می‌دهد.

و چنانچه عاملی را که کسروی به سوی این گونه‌ها تحت تاثیر قرار داده است بررسی نمائیم می‌بینیم چیزی نیست جز تصدیق روایات ضعیف تاریخی که در سطح گسترده‌ای در میان شیعه گسترش یافته است، و او با تاثیر از آنها به صحت آن اشاره می‌نماید، لازم است بگوئیم که می‌دانیم که صحابه رضی الله عنهم معصوم از خطاء و اشتباه نیستند ولیکن ما نمی‌پذیریم که دروغ و بهتان به آنان نسبت داده شود.

و عثمان رضی الله عنه جز پنج نفر از بنی امیه کسی را به ولایت و مدیریت به کار نگرفت^۱ و دو نفر از آنها را نیز عزل نمود، اما والیان غیر از بنی امیه شانزده نفر بودند^۲.

پس چگونه گفته می‌شود که او طرفدار خویشانش از بنی امیه بوده است.

و علی رضی الله عنه بر مرتبه و درجه‌ای عالی از فقه و زیرکی و تدبیر [امور] بود، تا حدی که عمر بن خطاب پناه می‌جست از مشکلی که ابو الحسن در آن نباشد^۳. و همچنین اگر عائشه رضی الله عنها نسبت به علی رضی الله عنه حسادت می‌ورزید فضائل او از جمله بزرگترین آن که در صحیح مسلم است. حدیث کساء را روایت نمی‌نمود^۴.

(۱) عثمان پنج نفر از بنی امیه را به کار گمارد و آنها: معاویه، عبدالله بن ابي السرح، الوليد بن عقبه، سعيد بن العاص، عبدالله بن عامر، و دو نفر آنان را عزل کرد: عثمان بن الوليد و بجای او سعيد گذاشت و بعد هم او را نیز عزل کرد، نگا: (حقبه من التاريخ، ص 69، یا ترجمه فارسی آن: نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام). ترجمه ما. ص 91.

(۲) افرادی که از غیر بنی امیه بودند: أبو موسی الأشعري، القعقاع بن عمرو، جابر المزني، حبيب بن مسلمة، عبدالرحمن بن خالد بن الوليد، أبو الأمور السلمي، حکيم بن سلامه، الأشعث بن قيس، جرير البجلي، عتبه بن النهاس، مالك بن حبيب، النسير العجلي، السائب بن الأفرع، سعيد بن قيس، سليمان بن ربيعة، خنيس بن خبيش. نگا: (حقبه من التاريخ، ص 69، = نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام). ترجمه ما ص 91.

(۳) الاصابه فی تمیيز الصحابه، ابن حجر 7/ 59.

(۴) روایت از مسلم 7/ 130.

و اما طلحه و زبیر رضی الله عنهما بیعت خود را نقض نمودند و همانا با عائشه رضی الله عنها بیرون

رفتند تا قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه را مطالبه نمایند و چون قعقاع رضی الله عنه دیدگاه علی را در مورد آرامش فتنه و تلاش در مورد قصاص را به آنان آشکار نمود همگی به رأی علی متمایل گردیدند، ولیکن خوارج جنگی را که علی و عائشه و طلحه و زبیر از آن کراهت داشتند برانگیختند تا صحابه با هم به اجماع نرسند.^۱

و حسن رضی الله عنه بعد از اینکه بر پدرش [علی] نماز گذارد با رضایت مردم مورد بیعت قرار گرفت، و ذکر شده است که ابن عباس رضی الله عنهما مردم را به بیعت حسن رضی الله عنه فرا خواند. و به مردم گفت امیرالمؤمنین از دنیا رفته است و بعد از خود خلف و فرزندی به جای گذاشته است پس اگر بیعت او را پذیرا باشید نزدتان بیاید [بیعت بگیرد] و در غیر این صورت کسی بر کسی دیگر حق ولایت و زمامداری نیست.

پس مردم گریستند و گفتند، بلکه نزد ما بیاید [تا با وی بیعت نمایم]^۲ و اولین

(۱) ابن کثیر ذکر کرده است که عائشه رضی الله عنها از القعقاع پرسید، تو چه می‌گویی. گفت: علاج آن آرام بودن است، و هرگاه آرام شدند آنان یعنی قاتلان عثمان را بگیرید، اگر شما با ما موافقت کردید، پس این نشانه خیر و رحمت است و می‌توانیم انتقام خون عثمان را بگیریم، و اگر شما موافقت نکردید و بر رأی خود ایستادید، نشانه شر و بدئ است، و زوال این ملک است، پس عافیت را بطلبید تا به آن برسید، و کلید خیر باشید همچنانکه قبلاً همینطور بودید، و ما را به شر و بدئ اجبار نکنید که گریبانگیر همگی ما و شما خواهد شد، شما را بخدا سوگند که من این را می‌گویم و شما را به آن دعوت می‌کنم، عائشه، و طلحه و زبیر گفتند: شما به حق اصابت کردید و سخن خوبی گفتید، برگرد بطرف علی، اگر علی با رأی شما موافق بود، همه کارها روبراه شده است، پس به طرف علی رفت و او را از ماجرا باخبر نمود، علی از این رأی خوشش آمد، و هر دو گروه به صلح و آشتی شتافتند، ولی بعضی‌ها راضی و بعضی‌ها کراهت داشتند، و عائشه به طرف علی فرستاد که ما برای صلح آمده‌ایم، و هر دو گروه مسرور گشتند... تا آخر خبری که در البدایه و النهایه آمده است. 185/10.

(۲) شرح نهج البلاغه 4/8، مروج الذهب 2/44.

کسی که با وی بیعت کرد کارگزار علی علیه السلام بر آذربایجان قیس بن سعد بن عباده بود، ولیکن حسن طرفدار جنگ نبود و متمایل به وحدت مسلمانان بود، و چون حسن علیه السلام در بیرون مدائن بود قیس بن سعد کشته شد و مردم به غارت و شورش پرداختند و حسن مجروح شد، و چون حسن علیه السلام لشکر خویش را پراکنده دید به معاویه رضی الله عنه نامه‌ای ارسال کرد و از خلافت خود برای معاویه رضی الله عنه دست کشید و آن سال را عام الجماعه خواندند، و شایسته بود کسروی به خاطر جلوگیری حسن از خونریزی و ایجاد وحدت میان مسلمانان و به مصداق گفتار رسول خداوند که می‌فرماید: همانا این پسر من - حسن - سرور و آقاست و امید است خداوند میان دو گروه از مسلمانان را به وسیله او صلح برقرار نماید^۱، - او را مورد ستایش قرار می‌داد، و او بدون شک از زمره خلفای راشدین است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكاً»^۲. خلافت بعد از من سی سال است پس به پادشاهی تبدیل می‌گردید، و سی سال خلافت با زمامداری و خلافت حسن علیه السلام کامل می‌گردد و او در بهار سال ۴۱هـ از خلافت خود برای معاویه رضی الله عنه تنازل نمود و این اتمام سی سال از مرگ پیامبر تا نهایت خلافت حسن می‌باشد، و اما درباره معاویه رضی الله عنه کافی است که گفته شود حسن چنین کاری نکرده است تا امت به هلاکت برسند، و یا به خاطر مردی کافر از خلافت تنازل نماید.

و در کل، ما گرچه معتقد به عصمت صحابه نیستیم ولی نمی‌توانیم بپذیریم که کسی آنان را با بطلان مورد نکوهش قرار دهد، و همچنین ما به خاطر تکریم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نهی او از بدی با آنان و ارج منزلت و جهادشان در راه دین و دفاع از آن از گفتن بدی و غیب‌های آنان خودداری نموده بلکه برای آنان استغفار نموده و از خداوند درخواست می‌نمائیم که دل‌هایمان را به طرف آنان متمایل سازد چنانکه

(۱) البخاری شماره: (3746، 7109) و أحمد 5/37-38.

(۲) أحمد 5/220-221، أبوداود شماره 4646، الترمذی شماره 2226، ابن حبان 1534.

می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ (الحشر: ۱۰).

«همچنین کسانی که بعد از آنها (مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرزد، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

دوم: تصور اشتباه کسروی در مورد برخی از ائمه آل بیت.

بارزترین انتقادهای وارد بر کسروی تصور اشتباه او از برخی از بزرگان آل بیت را تشکیل می‌دهد. و شاید علت آن تصدیق بسیاری از روایات دروغین منسوب به آل بیت باشد. به عنوان مثال کسروی امام صادق را بنیانگذار اندیشه نص بر امامت به حساب می‌آورد، و اینکه اولین کسی که علم غیب را به ائمه نسبت داده است و قول به ولایت تکوینی را اختراع نمود، و چنانچه ائمه نمی‌بودند زمین فرو می‌ریخت و سایر جلوه‌های غلوگرایانه.

و کسروی نتیجه سخن خود در مورد امام صادق را چنین بیان می‌کند: صادق بدعت‌های فراوانی احداث نمود و تشیع - با مفهوم امامی آن - از بدعت‌های اوست و امام صادق را متهم می‌نماید که او صاحب هوی و آرزو بوده است، و چون نفس الزکیه بر منصور خلیفه عباسی قیام نموده است او در تلاش بوده است تا فضا بر نفس الزکیه آلوده نماید.^۱ و همچنین تهمت بدعت‌گذاری را به امام موسی کاظم و رضا نسبت می‌دهد.^۲ و بطلان این تصورات از جعفر صادق و موسی کاظم و علی رضا و ... آشکار است، زیرا این بزرگان همچنانکه روایات افراط‌گرایان و دروغ‌گویان به تصویرشان کشانده است نبوده‌اند، بلکه بر جاده حق بوده‌اند و در برائت‌شان خصوصاً امام صادق

(۱) التشیع 46-51.

(۲) منبع سابق 65-66.

کافی است به نامه‌های که به شهرها می‌فرستد، و به سرزنش کسانی می‌پردازد که بر وی دروغ می‌بندند و برائتش از آنان فهمیده می‌شود، اشاره شود.

و اما این تیمیه بِسْمِ اللَّهِ که او یکی از بارزترین کسانی است که شیعه او را به مخالف ائمه متهم می‌نمایند می‌فرماید: جعفر بن محمد به اتفاق اهل سنت جزو ائمه دین است.^۱ همچنین ابن تیمیه بیان می‌کند که جعفر و بسیاری از بزرگان آل بیت از نظر صداقت و ایمان و تقوی از برترین مردم بوده‌اند، و از آنچه غلوگرایان به آنان نسبت داده‌اند مبرا می‌باشند^۲، و نیز می‌گوید کسی همچون جعفر صادق بر وی دروغ جعل نگردیده است.^۳

و بر اثر سوء ظن کسروی به امام صادق و سایر ائمه به تحلیل و تفسیر اشتباه برخی از جریانات پرداخته است از جمله اینکه سخن جعفر صادق به مردم مدینه هنگامی که او را از نیت قیام با نفس الزکیه آگاه نمودند را تأویل نموده است که صادق فرمود: این کار را انجام ندهید، و دستور چنین نیست، از نظر کسروی امام صادق با این بهانه خواسته است نظر خود در امامت را از علویان پنهان نماید و تخلف خود را با آن مجاز گرداند.^۴

و چنانچه کسروی تعقل می‌نمود و نسبت به امام صادق حسن ظن می‌برد می‌توانست بگوید صادق رأی خود را با تعیین وقت خروج ابراز نموده است، و یا از نظر او خروج و قیام جز تسلط و افزایش ظلم بر آل بیت فایده‌ای دیگر نخواهد داشت، و شاید نظر اول بهتر و مناسب‌تر باشد زیرا ابن خلدون ذکر کرده است که صادق و ابوحنیفه بر این باور بوده‌اند که بیعت نفس الزکیه از بیعت منصور درست‌تر

(۱) منهاج السنة النبویة 2 / 245.

(۲) منبع سابق 2 / 46.

(۳) منبع سابق 2 / 464.

(۴) التشیع 61.

بوده است^۱، زیرا او [صادق] دو نفر از پسران خود به نام موسی و عبدالله فرستاد تا

با نفس الزکیه مشارکت نمایند با وجود اینکه محمد نفس الزکیه می‌خواست از مشارکت آنان در گذرد اما امام صادق همواره بر همکاری آنان اصرار می‌ورزید^۲. و اصفهانی روایت نموده است که امام صادق بعد از کشتن نفس الزکیه و برادرش ابراهیم گریست و گفت خداوند دو پسر هند را مورد رحمت قرار دهد آن دو صابر و بزرگوار بودند و سوگند به خدا که رفتند و پلیدی دامنگیر آنان نگردید^۳. با اینکه روایت شده است که صادق در عدم خروج با نفس الزکیه اجازه خواسته بود، اما بعد از مرگ نفس الزکیه می‌گفت: بر چیزی اندوهگین نیستم جز بر اینکه آن دو [نفس الزکیه و ابراهیم] را ترک کردم، و با آنان بیرون نرفتم^۴، و تمام موارد مذکور بیانگر اشتباه تصورات کسروی است.

سوم: دیدگاه کسروی در [مورد] مهدی.

کسروی از اساس و ریشه به نفی تفکر مهدویت می‌پردازد و آن را از خرافات زرتشتی می‌داند^۵ که توسط پارسیان مسلمان به اسلام راه یافته است.

(۱) ابن خلدون 3/ 190 طبری روایت می‌کند که در مورد خروج با محمد از مالک استفتا گردید و به وی گفتند و حال با ما ابو جعفر پیمان بیعت داده‌ایم، فرمود: شما از روی اکراه بیعت نموده‌اید و بر مکره پیمانی نیست، مردم به طرف محمد رفتند و مالک در خانه‌ای بیاند. تاریخ الطبری (4/ 1579).

(۲) نگا: تاریخ ابن الأثیر 5/ 255-257، مقاتل الطالبیین 223.

(۳) یعنی مادر نفس الزکیه هند دختر ابو عبید بن عبدالله بن زمعنه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، نگا: مقاتل الطالبیین 206.

(۴) مقاتل الطالبیین 223.

(۵) زرتشتیها به آمدن ساوشیانت یا اشیزریکا که مرد مخلصی است در آخر زمان ایمان دارند، نگا: موسوعة الأديان: 280.

ظاهراً کسروی تمام نصوص و روایات وارده [در این زمینه] را نادیده گرفته است و به تصحیح و یا تضعیف آنها نپرداخته است، و فکر خویش را بر مبنای اساسی نفی (مهدویت) بنا نهاده است، پس به تحلیل طریقه ورود آن به عرصه اسلامی پرداخته است. بنابراین هر کس می‌تواند هر آنچه از مسائل دینی که باب میل وی نباشد نفی نموده و سپس استدلال و بهانه بیاورد به اینکه از فرهنگ مشترک میان مسلمانان و یا هر دین دیگری است، و این روشی است که در اثبات و نفی پذیرفته نیست. زیرا تمام مردم با وجود تفاوت، هر کدام نسبتی از حق را دارا می‌باشند، زیرا فردی یافت نمی‌شود که باطل مطلق در تمام آرای وی جلوه‌گر باشد، به عنوان مثال می‌توان به شیطان اشاره کرد که او به ربوبیت و استحقاق تعظیم و تصرف خداوند در امور اقرار می‌نماید، با توجه به اعراض از سوگند به غیر خدا در آیه: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (الأحزاب: ۳۳).

و طلب حاجت از خداوند در آیه: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (الأحزاب: ۳۳). پس چطور می‌توان گفت که شر او از شیطان کمتر است. و همچنین یهودی و نصاری و بودایی و ... کتابهای آنان متضمن برخی اقوال و فضایل درست می‌باشد، پس هر گاه با شرع ما موافق باشد روا نیست آن را مردود شماریم، و نیز در مورد زرتشت صرف نظر از مسأله مهدی در عقائد آنان به نبوت و جهان آخرت و معاد اخروی اقرار شده است، و ما نباید چیزی از آنها را به بهانه اینکه در دین زرتشت است رد و انکار نمائیم، بلکه می‌گوئیم: هر آنچه در شرع ما ثابت شده باشد اثبات نموده، و بر آن قطعیت می‌نهمیم، پس موافقت با برخی ادیان در هر مسأله جزو مسایل مشترک است. و در مسأله مهدی نیز گفته می‌شود، هر کس احادیث مربوط به مهدی را ردّ نموده

(۱) نگا: کتاب (الصابئة الزرادشتية اليزيدة) سحمراني 47-62، موسوعة الأديان 280 (دار النفائس).

و سند آن را غیر ثابت می‌داند حکایت تواتر معنوی بسیاری از اهل علم را برای او

بیان می‌کنیم، و با تمام وجود و استدلال با وی به بحث می‌پردازیم^۱، یا اینکه ثبوت و تواتر را محکوم نموده و در غیر این صورت می‌بایست آن را پذیرفته و به آن ایمان داشته باشد.

چهارم: انکار نزول عیسی علیه السلام.

کسروی نزول عیسی علیه السلام در آخر الزمان را انکار می‌نماید و آن را از اعتقادات نصاری دربارۀ مسیح می‌داند^۲.

پوشیده نیست روش کسروی در اینجا همانند روش وی در انکار مهدی است، جز اینکه انکار بالا رفتن عیسی سپس نزول وی در آخر الزمان از اشتباه بیشتری برخوردار است، زیرا نزول عیسی علیه السلام محکم‌تر و بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است، چون علاوه بر احادیث متواتر بحث آن در نص قرآن نیز ذکر شده است^۳. اما مهدی در قرآن ذکر نشده است، ولیکن احادیث فراوانی درباره وی وارد شده است، و حتی برخی از اهل علم به تواتر آن باور دارند. خداوند درباره عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ (الزخرف: ۵۷). «و هنگامی که در باره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو بخاطر آن داد و فریاد راه انداختند». تا اینکه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ﴾ (الزخرف: ۶۱). «او (مسیح) سبب آگاهی بر روز قیامت است». که قرطبی می‌گوید: یعنی علامت و نشانه برپایی

(۱) نگا: حکایة بعضی از علما درباره احادیث مهدی در کتاب: المهدي المنتظر، پایانامه دکترا، د. عبدالعلیم

السنوي 40-59.

(۲) التشیع 25-46.

(۳) نگا: اقول علماء در تواتر نزول مسیح در کتاب (اشرط الساعة، یوسف الوابل) 342-354.

قیامت است^۱. و در حدیث ابو هریره روایت شده است که پیامبر ﷺ فرموده است (قسم به آنکه جانم در دست اوست، نزدیک است که عیسی به عنوان داور عادل بر شما نزول نماید و صلیب را بشکند)^۲.

و امام طحاوی رحمته الله می گوید: به علامات قیامت از قبیل خروج دجال و نزول عیسی بن مریم از آسمان ایمان می آوریم^۳.

کسانی که تواتر نزول مسیح علیه السلام را نقل کرده اند عبارتند از: امام طبری^۴، ابن کثیر^۵، صدیق حسن خان قنوجی^۶، غماری^۷ محمد انور شاه کشمیری^۸ و غیر از اینها. اینها.

پنجم: نفی هر گونه معجزه‌ای برای پیامبر ﷺ جز قرآن.

کسروی به نفی هر گونه معجزه‌ای برای پیامبر ﷺ جز قرآن پرداخته است و می گوید: بدون شک پیامبر ﷺ معجزه‌ای غیر از قرآن نیاورده است و در واقع او به معجزه‌ای غیر از قرآن نیاز نداشته است. ولیکن مسلمانان در این اواخر به آنچه پیامبرشان به آن راضی شده بود بسنده نکردند و لازم دیدند معجزاتی برای پیامبر ﷺ ذکر کنند، کما اینکه برای موسی علیه السلام ذکر شده است، و به وضع داستان‌ها و اختراع معجزات از قبیل شق القمر و صعود به آسمان پرداختند^۹.

(۱) تفسیر قرطبی 105/16.

(۲) البخاری 3448. مسلم 242.

(۳) عقیده الطحاویة 31.

(۴) نگا: تفسیر الطبری 291/3.

(۵) نگا: تفسیر ابن کثیر 223/7.

(۶) نگا: الإذاعة 160.

(۷) نگا: عقیده أهل الإسلام في نزول المسيح علیه السلام 5.

(۸) نگا: کتاب: التصريح بما تواتر في نزول المسيح.

(۹) التشيع، 133.

و آنچه کسروی به آن پرداخته است اشتباه و مورد پذیرش نیست، و شاید از

زیاده‌روی در تحکیم عقل به آن دست یافته باشد، زیرا ثبوت معجزات غیر از قرآن برای پیامبر ﷺ به منزله تواتر اجمالی است، همچنانکه برخی معجزات معلوم با تواتر ثابت می‌شود، از جمله به: اسراء و معراج با تواتر ثابت می‌گردد، خداوند می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِیْ بَنَیْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیْهُ مِنۡ اٰیٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ﴾ (الاسراء: ۱).

«پاک و منزله است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم - برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست».

کتانی تواتر حدیث اسراء و معراج را ذکر نموده است و او نیز از حافظ عراقی نقل کرده است.^۱

حادثه شکافتن سینه پیامبر ﷺ در احادیث فراوانی وارد شده است از جمله حدیث انس رضی الله عنه در صحیح مسلم.^۲ و در آن ذکر شده است که: رسول خدا با کودکان مشغول بازی بود، جبرئیل نزد وی آمد او را گرفت و او را مدهوش نمود، و سینه‌اش را شکافت. تواتر این حادثه را ابن حجر، کتانی و قرطبی در المفهم ذکر نموده‌اند.^۳

و شق القمر، کما اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿اَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ (القمر: ۱). «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! (مردم مکه از رسول الله ﷺ درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند، پس او ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد). بخاری و مسلم».

(۱) نگا: نظم المتناثر 207-209.

(۲) مسلم، شماره 261.

(۳) نظم المتواتر 209-210.

قاضی عیاض، ابن عبدالبر، التاج السبکی، ابن حجر عسقلانی، مناوی و کتانی همگی تواتر شق القمر را نقل کرده‌اند.^۱
خلاصه: آنچه کسروی انکار نموده است ثابت است، و رأی وی در این زمینه از صواب و صحت به دور است.

ششم: انکار استشفاء به قرآن.

کسروی شفاء جستن به قرآن و دعاء را سرپیچی از خداوند و خروج از امر وی می‌داند و به علت انتخاب این سخن می‌گوید: خداوند برای هر دردی درمانی قرار داده است، شفاء از بیماری‌ها را در تداوی مقدر نموده است.

شاید بتوان گفت جنبه عقل گرائی کسروی او را به این سو سوق داده تا به انکار آنچه در کتاب و سنت و حتی در تجربه ثابت شده است بپردازد.^۲

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (الإسراء: ۸۲).

«و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید».

و همچنین پیامبر ﷺ در احادیث فراوانی امت خویش را از استشفاء با دعاهای قرآنی تعلیم داده است.^۳

خلاصه: کسروی خواسته است که بیان نماید که اسلام به اتخاذ اسباب [برای انجام امور] اهمیت داده است، ولیکن در ماده غرق شده است و فراموش نموده است که بزرگترین اسباب استشفاء با دعاء و تلاوت قرآن و روی‌آوری به خداوند است.

(۱) نگا: منع سابق 211-212.

(۲) التشیع 24.

(۳) نگا: زاد المعاد، ابن القيم 4/ 168-188.

و در پایان آنچه ذکر شد بارزترین انتقادهای وارده بر احمد کسروی است، و آن

اشتباهاتی است که کسروی در آن واقع شده است، اما از لحاظ کمی علم یا از جهت تکیه بر عقل در دفاع از اسلام هر اهل انصاف دفاع او در راه نابودی خرافات و غلوی که عامل عقب‌ماندگی مسلمانان است ارج می‌نهد، ولیکن به این معنی نیست که از اینگونه اشتباهات چشم پوشی نمائیم، و شاید گستردگی خرافات و غلو و نبود کتاب‌های تحقیقی در مذهب امامیه او را به نظری اشتباه در ارائه درمان سوق داده است، به هر صورت تلاش کسروی تجربه‌ای است که می‌بایست به آن توجه کرد، زیرا حیات و تلاش‌های وی بیانگر حقایقی است که مهمترین آن اینکه مردم هر چند در محدوده‌ای خرافات و غلو گرفتار شده باشند، رهایافتن از آن غیر ممکن نیست، و همچنین انکار برخی متواترات و امور شرعی به وسیله کسروی امری است که برخی از تلاشگران و اصلاح‌طلب به آن گرفتار می‌شوند، و به برخی مفردات شرعی مختلط با خرافات تمایل می‌یابند که خود بیانگر نیاز به علم مبتنی بر اصول درست می‌باشد که (با کمال تأسف) کسروی از آن کم بهره است.

فصل سوم :

محمد یاسری

انگیزه اصلی رفتنم به حوزه علمیه شریف طلب علم و نیز دفاع از مذهب امامیه اثنا عشری بود در برابر انتقاداتی که خصوصاً از طرف مسلمانان مذاهب دیگر متوجه آن می‌شد، مهمترین انتقاداتی که مذهب ما با آن مواجه بود غلو در مورد ائمه اهل بیت و بارگاه‌های آنها بود. این تهمت مرا آزار می‌داد مخصوصاً چون می‌شنیدم کسانی این انتقادات را به مذهب ما وارد ساخته و برای آن به دلایلی از واقعیت موجود استشهاد می‌نمودند.

«یاسری»

مبحث اول:

زندگینامه^۱:

اسم و نسب:

او محمد بن اسکندر یاسری پدرش ملقب به سید کاظم از خانواده یاسری‌های معروفی است که نسبشان به تبار علوی برمی‌گردد.

تولد و حیات علمی او:

یاسری در اواخر شصت میلادی گذشته در شهر حله به دنیا آمد و در آنجا پرورش یافت، این شهر گرچه از شهرهای مقدس شیعیان نیست ولیکن از مهمترین شهرهای است که در نشر تشیع میان قبایل جنوب نقش بزرگی داشته است.

پدرش سید اسکندر یاسری در شهر حله معروف بود و میان مردم از احترام خاصی برخوردار بود. و شیعیان برای چشم زخم و گشودن مشکلات و شفای بیماران که امری معمول و شایع میان عراقی‌ها و بزرگان هاشمی بود، نزد او می‌رفتند، همچنین به تحصیل علوم جدید پرداخت و در یکی از رشته‌های مهندسی فارغ التحصیل شد، و سپس در کار ساخت ادوات جنگی به کار پرداخت.^۲

و چند سالی در حوزه علمیه به تحصیل پرداخت و در محضر [بزرگانی] همچون سید حسین بحر العلوم^۳، جناب شیخ بشیر پاکستانی^۴، و جناب شیخ غروی و جناب

(۱) شرح حال او را از برخی اطرافیان او قبل از وفاتش جمع‌آوری نموده‌ام.

(۲) دور الشیعه فی تطور العراق السیاسی الحدیث، نفیسی ۶۹.

(۳) از بارزترین مراجع تقلید در عصر-حاضر، و در نجف در ظروف ناشناخته در ماه ربیع الأول سال

۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م در سن ۷۵ سالگی وفات یافت، و بعضی از افراد حزب بعث متهم به قتل او هستند.

(۴) یکی از مراجع تقلید در عصر حاضر در عراق است.

آیت بروجردی^۱، حضور یافت، لازم به ذکر است که یاسری در حوزه علمیه چندان به تحصیل علم نپرداخت، زیرا بیش از چند سالی در حوزه دوام نیاورد، پس نمی‌توان اندیشه‌های او را به عنوان عالمی شیعه، و یا حتی به عنوان طلبه‌ای در میان شیعه بررسی نمائیم، بلکه به عنوان یک فرهنگ دوست و روشنفکر دینی به وی می‌پردازیم که علاوه به دین و اخلاص دوستی نسبت به آل بیت او را به فراگرفتن فقه جعفری کشانده است، سپس خود به تحقیق بررسی حق پرداخته است.

تالیفات او:

۱- مذهبنا الامامی الاثنی عشری بین منهج الائمه والغلو.

۲- المنهاج او المرجعیه القرآنیه.

۳- القرآن وعلماء اصول ومراجع الشیعه.

وفات او:

بعد از اینکه یاسری در زمینه ارشاد اطرافیان به فعالیت پرداخت در معرض فشارها و آزارهای زیادی قرار گرفت و بسیار احتیاط می‌کرد حتی اینکه - به علت ترس از ترور شدن - در اتاقی که پنجره داشت نمی‌خوابید، و بدون سلاح به جای نمی‌رفت و بلاخره هنگام برگشتن از نماز صبح در ماشین دامادش توسط برخی متعصبین سه نفر به وی شلیک نمودند و مورد سو و قصد قرار گرفت و فوراً از دنیا رفت.

(۱) یکی از مراجع تقلید در عراق و در نجف در سال 1988م کشته شد، از عمر 65 ساله.

(۲) مذهبنا 3.

مبحث دوم:

تحول [فکری] یاسری:

محمد یاسری از ابتدای حیات خویش بسان یک فرد عامی شیعی و یا عالمی شیعی به ائمه اهل بیت عشق و محبت می‌ورزید.

با وجود اینکه سال‌های اندکی در حوزه علمیه درس خوانده بود و امام جمعه و به تدریس هم می‌پرداخت، ولی او بدون قصد مخالفت با کسی به برخی از اعتقادات که غلوگرایان مذهب امامیه به آن معتقد بودند اعتقاد نداشت، ولیکن همچون بسیاری از مردم از علمای مذهب تقلید می‌کرد و با اعتقاد توأم با حسن ظن اینکه این علما با منبع اهل بیت مبتنی بر قرآن کریم و سنت صحیح مخالفت نمی‌نمایند.

اما ملاقات یاسری با مردی به نام محمد پسر حجی کریم مرحله جدیدی از زندگی یاسری به شمار می‌آید، به دلیل اهمیت آن [آنچنانکه خود نقل کرده] آن را کاملاً نقل می‌نمایم.

ابتدای نوشتن این مطلب [یعنی کتاب: القرآن و علماء اصول و مراجع شیعه امامیه اثنا عشری]^۱ از طریق شرکت در کنفرانس اسلامی در بغداد بود که با دوستی قدیمی از اهل سنت بر خورد کردم، او ابتداء سلام کرد و گفت: حال سید یاسری چطور است؟ گفتم الحمد لله خوبم آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: آیا شما سید محمد پسر سید کاظم^۲ در محله الزهرا در نجف نیستید؟ گفتم آری، ولیکن شما؟ گفت من محمد پسر حجی کریم همسایه شما در منطقه (سال ۱۹۷۵) می‌باشم، او را شناختم و او را بوسیدم و از حال خود و خانواده‌اش سؤال کردم گفت: من مدرس هستم و می‌بینم که شما عمامه پوشیده‌اید؟ گفتم من درس حوزوی خوانده‌ام و اکنون امام مسجد جامع و به طلاب تدریس می‌نمایم. چند بار در کنفرانس با وی برخورد کردم سپس

(۱) اولین گام یاسری در بحث حقیقت.

(۲) سید کاظم نام دوم پدرش است، و اسم مشهور او در منطقه سید اسکندر است.

مرا به خانه‌اش در شهرک صدام در بغداد دعوت نمود. و چون از وضعیت کنونی امت اسلامی و مسلمانان سخن می‌گفت بسیار نگران و ناراحت بود، هدف و آرزوی بزرگی که اتحاد امت اسلامی باشد در سر می‌پروراند، به من گفت: چقدر غمگین و ناراحتم از اینکه می‌بینم مسلمانان و خصوصاً در عراق به سبب تأثیر دشمنان اسلام متفرق گشته‌اند، گفتم: چرا علمای دینی مسلمانان ابتدا و در عراق و سپس در سطح گسترده‌تر برای تقرب میان دیدگاه‌ها و اتحاد مسلمانان گام اولیه را بر نمی‌دارند؟ گفت سخت‌ترین مطلب را پیشنهاد دادید؟ گفتم چرا؟ گفت: عامل آن علمای مراجع شما می‌باشند که مذهب شما را ساخته و پرداخته‌اند، گفتم: این اتهام باطلی است علماء و مراجع ما بر روایات ائمه اهل بیت و با شروط اسناد خاصی بر آنان تکیه می‌نمایند. گفت: اگر شروط صحت روایتی از علی، حسن، حسین، باقر و سایر ائمه کامل فراهم شده باشد ما نیز آن را پذیرفته و به آن عمل می‌نمائیم. ولیکن این روایات دروغ و با کذب و بهتان به امام علی و اولاد او نسبت داده شده‌اند، و دلیل بر دروغین بودن آن هم مخالفت آن روایات با کتاب و سنت و اصول دین اسلام است. و کسانی که آن را اخراج و روایت نموده کسانی بوده‌اند که به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و صحابه کرام از مهاجرین و انصار و حتی به امام علی علیه السلام افترا نموده‌اند، و مراجع عقائد عبدالله بن سبأ یهودی را تلفیق و غلو را نیز به آن افزودند و به امام علی و اولاد وی منتسب ساخته‌اند، و ائمه از آن بری و ما بطور کامل امام علی و اولاد او را از آن مبرا می‌نمائیم، برای تسکین هیجان‌ش به وی گفتم: هر کس بخواهد بر عقیده هر گروه شناخت یابد می‌بایست به کتاب‌های منبع و اصول معتمد حدیث و تفسیر آن گروه مراجعه نماید تا در حکم انصاف نموده و در نتیجه‌گیری از جاده عدل خروج ننماید، زیرا محور عقائد آن فرقه بر اینگونه کتاب‌ها و آثار است، لذا بر شما لازم است که در بررسی منابع کتاب و مراجع قابل اعتماد از قبیل تفسیر و حدیث با اسنادشان از ائمه طاهرین نزد ما شیعیان دوازده امامی دقت کنید، زیرا ما جز گفتار معصومین موجود در این کتاب‌ها را نمی‌پذیریم، به من گفت: آیا شما این

منابع و اصول معتمد خود را مطالعه نموده‌اید؟ و از عدم وجود افترا به کتاب و سنت

رسول خدا و پیروان و شاگردان و یاران مهاجر و انصار وی اطمینان یافته‌اید؟ به او گفتم حقیقتاً خیر، ولیکن تحقیق می‌نمایم و به شما ثابت خواهم کرد که سخت در اشتباهی و دلیلی برای اثبات گفته خود نمی‌یابی، و در اصول و منابع ما افترای بر خدا و رسول و صحابه او وجود ندارد، و نتیجه تحقیق را به تو هدیه خواهم نمود. گفت حاضر، و همینطور به دور از تعصب و جانبداری و به قصد وصول به حقیقت تحقیق خود را با جدیت و تلاش آغاز نمودم.

و در شب آن روز که با خود پیمان بستم که با صدق و اخلاص کار را شروع نمایم در خواب جد [بزرگوارم] علی علیه السلام را دیدم دست راستش را روی سرم می‌گذاشت و نور بزرگی در برابرم می‌درخشید، از شدت شادی از خواب بیدار شدم و با شادی و سرور کار را آغاز نمودم، و قبل از هر چیزی به جمع‌آوری مصادر و منابع اصول قابل اعتماد در تفسیر و حدیث پرداختم، و الحمد لله این منابع در کتابخانه سید حکیم - قدس سره - یافت می‌شد^۱.

از میان آنچه یاسری ذکر کرده است می‌توان عوامل سوق وی به مرحله جدید را در دو مسأله برشمرد:

اولاً: به گفتگوش با پسر حجی کریم.

دوماً: رؤیت علی علیه السلام [در خواب].

و حقیقتاً موضع‌گیری که یاسری ذکر کرده است شامل اموری است که باید مورد دقت و تأمل قرار گیرد.

۱- گفتگوی مستقیم میان یاسری (شیعی) و پسر حجی کریم (سنی)، و این گفتگو تعرض شخصیت در آن نیست، بلکه مهمانی و احترام است.

(۱) القرآن و علماء اصول و مراجع الشيعة الامامية الاثني عشرية، ص 5.

۲- آرزوی رسیدن به وحدت مسلمانان نقطه برخورد میان یاسری و ابن حجاج کریم سنی است، و یاسری او را چنین توصیف می‌نماید که هدف و آرزوی بزرگی که همان وحدت امت اسلامی است، در سر می‌پروراند.

- و یاسری (شیعی) همچنانکه خود می‌گوید: و این [وحدت مسلمانان] بزرگترین آرزوی من بود.

- و هدف این دو گفتگو میان افراد امت و رسیدن به نتیجه مطلوب خصوصاً با دیگر گروه‌ها است.

۳- یاسری گرچه با حوزه علمیه مراوده داشته و در محیطی متدین شیعی زندگی می‌نماید، ولی ندانسته است مذهب شیعه با قرآن و توحید مخالف است، و یا اینکه صحابه را تکفیر می‌نماید.

و چنانچه یاسری را نمونه‌ای کورکورانه - همچنانکه در اصطلاح آماری چنین است - به شمار آوریم در نتیجه طیف اندک یا فراوانی از این نوع در جامعه شیعه یافت می‌شوند، و این [خود] بیانگر اشتباه کسانی است که این حکم را بر تمام شیعه تعمیم می‌دهد.

مبحث سوم:**نظریات یاسری**

برنامه و اندیشه‌های که یاسری از خود ارائه داده است بر یک اصل مبتنی است، و آن اینکه عقیده ائمه آل بیت عقیده‌ای درست و موافق با قرآن کریم است، کسانی از روی قصد از طریق روایات باطله منتسب به اهل بیت این عقیده پاک را تحریف نموده‌اند و لذا یاسری ابتدا در توضیح اعتقاد صحیح بر بیان عقیده اسلامی همچنانکه قرآن اشاره کرده است تکیه نموده است، و سپس به تطبیق آن با روایات موافق از ائمه و بیان آنچه مخالف و با روایات دروغین بر ائمه می‌باشد پرداخته است که در صفحات بعد به توضیح آن خواهیم پرداخت.^۱

(۱) نگا: کتاب: مذهبنا الإمامی الاثنی عشری بین منهج الأئمة والغلو، یاسری 13.

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت

یاسری بر این باور است که صفات ربوبیت مانند مالک، رزاق، خالق، و ... که خداوند در قرآن خود را با آنها وصف نموده است خاص خداوند می‌باشند و بیان می‌نماید که غلوگرایان برخی صفات ربوبی را به اهل بیت داده‌اند از جمله:

نسبت [دادن] علم غیب به غیر خداوند.

یاسری بیان می‌کند که قرآن اشاره می‌نماید به اینکه علم غیب مخصوص خداوند است^۱ و ائمه علیهم‌السلام در این زمینه با قرآن موافق‌اند و بلکه با هر تفکری که مبتنی بر انتساب علم غیب به غیر خداوند باشد مبارزه نموده‌اند، و از جمله روایاتی که یاسری به آن استدلال می‌نماید^۲. اینکه به ابو الحسن رضی‌الله‌تعالی‌عنه گفته شد: (آنها گمان می‌کنند که شما غیب می‌دانید، فرمود: سبحان الله سوگند به خدا در بدن و سرم موی نمانده‌اند مگر اینکه [از شدت شنیدن این سخن] سیخ شده، خیر قسم به خدا این چیزی جز روایتی از پیامبر صلی‌الله‌تعالی‌عنه نیست^۳). و نیز به روایت ابوبصیر استدلال می‌جوید که: ابوبصیر می‌گوید: به ابو عبدالله گفتم آنان چنین می‌گویند: فرمود چه می‌گویند؟ گفتم می‌گویند شما از تعداد قطرات باران، ستارگان، برگ درختان، و وزن آنچه در دریاست و مقدار خاک آگاهی دارید، ابو عبدالله دستش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت، منزله باد خداوند، سوگند به خداوند جز خداوند کسی از این آگاه نیست^۴.

و با این روایات یاسری استدلال می‌نماید که ائمه در بیان اختصاص علم غیب به خداوند با قرآن موافق‌اند برخلاف غلوگرایان که معتقدند ائمه علم غیب می‌دانند که

(۱) نگا: به کتاب: مذهبنا 20/ المنهاج 54.

(۲) نگا: مذهبنا 53-54.

(۳) رجال الکشی / 492.

(۴) منبع سابق 193.

یاسری در صفحه بعد به روایاتی از این قبیل اشاره می‌کند.^۱

۱- از امام علی علیه السلام روایت شده که (خداوند اقتدار ائمه بر علم غیب از قبیل خلق و رزق و اجل و عمل و عمر و مرگ و حیات، را به مخلوقات شناسانده است و غیب آسمان‌ها و زمین را به [ائمه] آموزش داده است.^۲

۲- از باقر علیه السلام [روایت شده]: سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نموده، امام به اتفاقات روز و شب و ماه و سال آگاه است.^۳

۳- از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: من به آنچه در آسمان‌ها و زمین است آگاهم، و آنچه در بهشت و جهنم است می‌دانم، به آنچه بوده و آنچه [در آینده] به وجود می‌آید آگاهم.^۴

در اینجا یاسری موضع خود را با ادعای افراطیون تصریح می‌نماید و بیان می‌کند که این ادعا شرک و ادعای شریک گرفتن برای خداست و علی علیه السلام از آن تبری می‌جوید، و از امام علی علیه السلام روایت است: خدایا من از غلوگرایان تبری می‌جویم کما اینکه عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری تبری جست، خدایا همیشه آنان را خوار نما و کسی از آنان را یاری مکن.^۵

۱- نسبت تصرف در هستی به ائمه.

یاسری بر این باور است که نسبت تصرف در هستی برای ائمه از لحاظ خلق روزی، احیا، میراندن و یا قول به اینکه سود و زیان می‌رسانند افترا بر خداوند و شرک به اوست.

(۱) مذهبنا 80-81.

(۲) نگا: احتجاج طبرسی 1/356.

(۳) مذهبنا 80، نگا: رجال الکشی ص 304.

(۴) مذهبنا 83 - نگا: کافی 1/261 - بحار الانوار 26/28.

(۵) مذهبنا 31 بحار الانوار 25/284.

یاسری بیان می‌نماید ائمه اختصاص صفات ربوبیت به خداوند را که در قرآن نیز ثابت شده است مورد تأکید قرار می‌دهند، و از اقوال غلوگرایان براءت می‌جویند، و برای اثبات ادعای خویش به سخن زین العابدین استشهد می‌نماید که فرموده است: آنچه آنان در مورد ما می‌گویند [اشاره به مردم عراق] ما چنین نیستیم و چقدر دروغگویی و چگونگی بر خداوند جسارت نموده‌اید، ما از صالحین قوم خود می‌باشیم و اینکه ما از صالحین قوم خود باشیم ما را کافی است.^۱

و یاسری کلماتی را که ائمه بیان می‌نمایند به عنوان توحید خالص و مخالف با شرک به شمار می‌آورد و یاسری برخی از روایات غلوگرایان را مورد اشاره قرار می‌دهد.^۲

۱- روایت کلینی از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام: دنیا و آخرت در دست امام است هر کجا بخواهد آن را گذاشته و به هر کس بخواهد تقدیم نماید.^۳

۲- قول داود بن کثیر الرقی^۴: (مردی از اصحاب ما به حج رفت و بر ابوعبدالله وارد شد و گفت پدر و مادرم فدایت گردند، خانواده‌ام مرده و تنها مانده‌ام ابو عبدالله گفت آیا آنها را دوست می‌داشتی؟ گفت آری، فدایت شوم، گفت به خانه‌ات برگرد و تا اینکه برخواهی گشت او را در حال خوردن می‌یابی، می‌گوید چون از حج

(۱) مذهبنا 55 نگاه: الصلوة بين التصوف والتشيع 1/ 148 كامل مصطفى شيبيني.

(۲) مذهبنا 77، 83، 84.

(۳) اصول کافی ص 407.

(۴) او ابوخلد یا ابو سلیمان داود بن کثیر الرقی، مولی (برده) بنی‌آسد، از اصحاب موسی‌الکاظم، کشی روایت می‌کند که غالبان می‌گویند که از ارکان ماست، روایت‌های ناشایستی در باب غلو از او روایت کرده‌اند. (رجال الکشی 402-407، و النجاشی گفته: بسیار ضعیف است، و الغضائری گفته: مذهب او فاسد بوده و روایت او نیز ضعیف است، و اصلاً به او اعتنا گذاشته نمی‌شود، با اینحال بعضی از علمای امامیه او را تزکیه کرده‌اند، مانند: مفید و حائری. نگاه: منتهی المقال 3/ 209-213.

برگشتم و وارد خانه‌ام شدم و او را نشسته دیدم مشغول خوردن بود^۱.

۳- روایت محمد بن راشد از پدرش از جدش می‌گوید: از جعفر بن محمد ع پرسیدم، گفت: هر آنچه می‌خواهی بپرس، گفتم برادری به نام احمد داشته‌ام مرده است در این مقبره‌ها دفن گردیده است او را امر فرمائید تا نزد من بیاید، امام ع گفت ای احمد برخیز، از قبرش برخاست و می‌گفت آمدم^۲.

۴- روایت الکشی از صادق: می‌گوید: معلی بن خنیس^۳ را اندوهگین دیدم گویا یاد خانواده‌اش افتاده بود بر صورت او دست کشیدم پس با اهلش دیدار کرد، سپس او را ترک نمودم تا اینکه با خانواده‌اش آمیزش کرد، سپس صورتش را لمس کردم همچون بار اول گردید که در مدینه نزد من بود^۴.

و به طور کلی یاسری بر این باور است هر کس تصور نماید که ائمه غیب می‌دانند و در اموری مانند خلق، روزی، سود و زیان با خداوند مشارکت می‌نمایند او شامل گفتار ابو عبدالله صادق ع می‌گردد که می‌فرماید: (غلوگرایان بدترین خلق خداوند، عظمت خداوند را کوچک می‌نمایند، و ربوبیت خداوند را برای بندگان او ادعا می‌نمایند، سوگند به خداوند غالیان، از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند)^۵.

(۱) بصائر الدرجات 294 المناقب 4 / 239.

(۲) بحار الانوار 47 / 137.

(۳) نگا: اقوال علمای شیعه در این بحث ص 424.

(۴) مذهبنا 82. نگا: الکشی 177-324.

(۵) مذهبنا 55. نگا: بحار الانوار 284 / 25 رجال الکشی 192.

مطلب دوم: مسائل مربوط به توحید عبادت

یاسری تأکید می‌نماید به اینکه اصول عظیم اسلام و مذهب ائمه آل بیت بر اختصاص خداوند به عبادت است، و مؤمن می‌بایست تمام عبادات را برای پروردگار خویش انجام دهد.^۱

و یاسری در این باره می‌گوید: ائمه بیان کرده‌اند که توحید عبادت از مؤمن روا و پذیرفته نمی‌شود مگر با تحقق دو امر:

اول: اینکه بنده همه عبادات را به پروردگارش اختصاص دهد.

دوم: اینکه موحد، پروردگار خود را به طریقی که خداوند برای بندگانش در کتاب و سنت تشریح نموده عبادت نماید، و عبادت او از روی آرزو و بدعت‌هایی نباشد که مردم بدون مدرک و دلیل آن را اختراع می‌نمایند.^۲

و یاسری در این زمینه اقوال برخی از ائمه را ذکر می‌کند که بر این دو اصل عظیم دلالت می‌نمایند، از جمله قول ابو الحسن رضا رحمته الله که می‌فرماید:

خوشا به حال آنکه عبادت و دعاء را برای خداوند خالص نماید و قلبش را به آنچه می‌بیند [مخلوقات] مشغول نسازد، و با آنچه می‌شنود ذکر خداوند را فراموش نکند، و از آنچه به دیگران داده شده است قلب خود را محزون نگرداند.

و نیز به قول امام صادق استدلال می‌نماید که می‌فرماید: ایمان ثابت نمی‌گردد و به دست نمی‌آید مگر با اخلاص عمل.^۳

(۱) مذهبنا، 6.

(۲) مذهبنا ص 3، 47 قابل ملاحظه است: شروطی را که یاسری ذکر کرده است همان شروطی است که اهل سنت در شروط پذیرش اعمال ذکر کرده‌اند. نگا: تفسیر الغوی 4/469 قواعد الاحکام 1/124 النونیه مع شرح الهراس 2/129 مدارج السالکین 2/95 اعلام السنه المنشوره 33-34.

(۳) مذهبنا 38. نگا: 2/16 وسائل الشیعه 1/43. بحار الانوار 7/229 و 84/261.

[انواع] مخالفت‌های غلوگرایان با توحید عبادت.

یاسری ذکر می‌کند که غلوگرایان با صور گوناگون با توحید عبادت که ائمه بر آن بوده‌اند مخالفت ورزیده‌اند از جمله:

۱- انجام عباداتی برای غیر خداوند.

یاسری در اینجا اشاره می‌نماید به اینکه قرآن کریم دلالت می‌نماید به اینکه تمام عبادات می‌بایست جز برای خداوند انجام نپذیرد. و عبادات قلب و جوارح را نیز شامل می‌گردد. و یاسری بر این باور است که قول ابو عبدالله صادق علیه السلام در حدیث از پیامبر که [در حدیث قدسی] خداوند روایت می‌نماید: (هر کسی در عملی که انجام می‌دهد غیر من را شریک گرداند از او نمی‌پذیرم مگر آن که خالصانه برای من انجام پذیرد)^۱، بر اختصاص عبادت برای خداوند دلالت می‌نماید. و یاسری برای اینگونه عبادات نمونه‌هایی ذکر کرده است که می‌بایست عبادت جز برای خداوند انجام نگیرد از مهمترین آنها عبارتند از:

اعتصام و توکل تنها به خداوند.

توکل: سپردن امر یا اعتماد و تکیه به [دیگری است] در نظر یاسری با توجه به آیات متعددی می‌بایست فقط بر خدا انجام گیرد. و خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹). «اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد». و آیات دیگر.

(۱) مذهبنما، ۴۰. نگا: کافی ۲/ ۲۹۵، بحار الأنوار ۷۲/ ۲۸۸، و نزدیک به ابن‌حدیث در روایت ابوهریره در حدیث قدسی آمده که: خداوند می‌فرماید: من از هر شریکی غنی و ثروتمند هستم، هر کس عملی انجام داد و در آن عمل برای من شریکی قرار دهد، او و شریک او را ترک خواهم گفت. مسلم، و در روایت ابن‌ماجه: من از او بری و بیزارم، اوست که با من شریک قرار داد، مسلم شماره ۲۹۸۵، ابن‌ماجه شماره ۴۲۵۵.

و همچنین یاسری می‌گوید: اینکه ائمه به توکل بر تنها خدای و عدم سپردن امور به غیر او امر نموده‌اند موافقت خود را با قرآن ابراز داشته‌اند، از جمله اینکه یاسری از امام صادق نقل می‌کند که فرموده است: هر گاه بنده‌ای از بندگانم به من اعتماد نماید و به مخلوقاتم اعتماد ننماید آن را از نیتش خواهم شناخت، سپس اگر آسمان‌ها و زمین و ساکنان آنها برای وی ترفند و نیرنگ به کار برند از میان آنان برایش مخرج و نجات قرار خواهم داد، و اگر بنده‌ای از بندگانم به مخلوقی از مخلوقاتم پناه جوید آن را از راه نیتش خواهم شناخت، و اسباب آسمان‌ها و زمین از دستانش منقطع خواهم ساخت، و زمین را از زیر پاهایش فرو خواهم ریخت، و اهمیت ندارد که در کدام دره هلاک خواهد شد^۱.

از علی بن حسین رضی الله عنه روایت شده است: مردی از وی پرسید: آیا کسی را دیده‌ای که خداوند را فرا خوانده باشد و او را اجابت نکرده باشد. گفتم خیر فرمود: آیا کسی را دیده‌ای که از خداوند درخواست نموده باشد و به او عطا، نکرده باشد گفتم خیر^۲.

(۱) مذهبنا 39. نگا: کافی: 2/63، جامع السعادات 3/223.

(۲) منبع سابق.

خوف و ترس^۱.

یاسری بر این اعتقاد است که خوف از عبادات قلبی است که نباید جز از خداوند به کسی دیگر در این مورد توجه کرد، زیرا خداوند در آیات فراوانی آن را بیان نموده است^۲ از جمله این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ. فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۷۵).

«این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس)، می‌ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

﴿وَالَّذِينَ يُلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (الأحزاب: ۳۹).

«پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آنها) است!».

(۱) ترس به دو نوع تقسیم می‌شود از جهت اینکه عبادت است یا خیر، نوع اول: ترس طبیعی، و نوع دوم ترس تأله و عبادت، السعدی رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: بدانکه ترس در اوقاتی عبادت است و گاهی هم طبیعی و عادت است، آنهم حسب آنچه رخ می‌دهد، پس اگر ترس، ترس عبادت و تقرب به آن که از او می‌ترسد باشد، و به طاعتی پنهانی و از معصیت آن می‌ترسد، پس این از بزرگترین واجبات ایمان است، و اگر تعلق او بغیر از خداوند باشد، از شرك اکبر می‌باشد که خداوند آنرا نمی‌بخشد، چون شرك در عبادتی است که از بزرگترین واجبات قلبی است .. و اگر این ترس، ترس طبیعی مانند ترس از دشمن یا حیوان وحشی و درنده یا مار یا مانند آن باشد که ضرر آن واضح است، پس این عبادت نیست، و در بسیاری از مؤمنان این ترس موجود است که منافق توحید نیست. نگا: القول السدید ضمن: (المجموعة الكاملة لمؤلفات السعدی 3/34-35).

(۲) یاسری آیات بسیاری را ذکر کرده که من مختصر آن را آورده ام. نگا: المنهاج 32.

﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

هَادٍ ﴾ (الزمر: ۳۶).

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد».

و نیز می فرماید: ﴿فَلَا تَحْسَبُوهُمْ وَآخِشُونِي﴾ (البقره: ۱۵۰). «از آنها نترسید! و (تنها) از

من بترسید».

و آیات دیگر در این زمینه که به باور یاسری به اختصاص خوف به عنوان عبادت برای خداوند فرا می خوانند.

و [با این وجود] گروهی از مردم از ترس عذاب اولیاء با آیات مذکور مخالفت می ورزند^۱.

(۱) مثلاً قبرهای ائمه و اولیاء در عراق مرکزهای بسیار مهمی است برای سوگند خوردن در پیمانهای مالی و تجاری و اتفاق بین قبایل و غیره است، و هر چه قضیه مهمتر باشد ضریح بزرگتری برای آن قضیه انتخاب می شود، و ضریح العباس بن علی در کربلاء از بزرگترین جاها برای تأکید سوگندها بین قبایل به شمار = می رود، و بین عوام شیعه مشهور است که العباس بسیار شدید و سختگیر بوده است و هرگز از گناه کسی که به اسم العباس یا در حرمش سوگند به دروغ بخورد نمی گذرد، و بقول خودشان این تعبیر را به او می دهند که: رأسه حار = سرش خیلی آتشین است، و بر سقف مقام العباس عکس مردی است که در روایات کربلائی ها می گویند این مرد به حرمت عباس بطور دروغ سوگند خورده است، و همچنین می گویند: نسی العباس، و منظورشان این است که مردی بدون تقواست و به دروغ به العباس سوگند خورده است. ناگفته نماند که بعضی از عوام که ترسشان از عباس بیشتر شده، نزد شیعه امامیه می گویند که انبیاء و ائمه معصوم هستند و رحیم می باشند و به بشر آزاری نمی رسانند، اما عباس امام نیست در حالیکه شدید و با صراحت است. و قصه ها در کسی که به اضرحه توهین کند و عاقبت بد او بسیار زیادند، و علی العموم این خرافات از اموری است که یاسری، خوئینی، خالصی، محمد حسین فضل الله و غیره از پیشگامان اصلاح در مذهب شیعه با تفاوت که در بین آنهاست، می خواهند مذهب را از این خرافات برهانند. نگا: دور الشيعة في تطور العراق السياسي الحديث، نفیسی 74-75.

دعا.

یاسری تأکید می‌کند: که قرآن و بسیاری از اقوال ائمه دلالت می‌نمایند بر اینکه دعاء عبادت است و می‌بایست تنها در برابر خداوند انجام پذیرد، و یاسری در کتاب خود به نام «المنهاج» بابی را به عنوان (دعا جز برای خداوند انجام نمی‌پذیرد) منعقد نموده است و بیش از بیست دلیل از قرآن را برای آن ذکر کرده است که بارزترین آنها عبارت است از آیات زیر: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۲۰).

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

و ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۱۸).

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (الزمر: ۳۸).

«و اگر از آنها پیرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟» حتما می‌گویند: خدا!»

بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند?!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند».

و ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي

وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (البقره: ۱۸۶).

«و هنگامی که بندگان من، از تو در سؤال کنند، (بگو: من نزدیکم! دعای

دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!». و آیات دیگر در این باره^۱.

یاسری منهج ائمه را در بیان اینکه دعا جزو عبادت است با قرآن موافق و هماهنگ می‌شمارد و از امام باقر در تفسیر آیه: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر: ۶۰).

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!». نقل می‌نماید که او فرموده است [عبادت در این آیه] دعا است و برترین عبادت دعاء است^۲.

و یاسری بر این باور است که ائمه بر اختصاص خداوند به دعاء تاکید کرده‌اند و علی علیه السلام با گفتن جمله «وأوثق سبب أخذت به نسب بينك وبين الله»^۳ بیان نموده است که برترین ابزار رستگاری و نجات روی آوری مستقیم و بدون واسطه به خداوند است، و همچنین یاسری با استدلال به قول علی علیه السلام می‌فرماید: (در همه امور به معبودت پناه ببرید پس به غار مأمن و مانع محکمی پناه برده‌اید، بیان می‌کند که منهج علی علیه السلام در توحید خداوند با دعاء با قرآن موافق و هماهنگ است. یاسری می‌گوید: انبیاء، رسولان و اولیاء اگر بر آنها زیان و یا مصیبتی آمد همگی

(۱) نگا: المنهاج 53.

(۲) الکافی 2/ 446. و مانند آن قول الصادق علیه السلام در تعقیب این آیه: نگا: عدة الداعي، ابن فهد الحلی ص 49.

و قول دیگر الصادق علیه السلام، نگاه: الکافی 2/ 467. و قول دیگر او علیه السلام، نگا: التهذيب، طوسی 2/ 102.

(۳) نهج البلاغة 936.

(۴) منبع سابق 910.

به خداوند واحد و بی‌همتا پناه می‌آورند و او را فرا می‌خوانند، و تنها از وی

درخواست می‌نمایند، و بر وی توکل می‌نمایند، و تنها از او یاری می‌طلبند، پس تمام این موارد عبادت است و وظیفه آنان تعلیم مردم است که تمام این امور را تنها برای خداوند بی‌شریک انجام دهند.^۱

خلاصه: آنچه یاسری می‌خواهد [در این باره] به بیان آن پردازد این است که: قرآن و کلام ائمه آل بیت با هم بر امر افراد و اختصاص خداوند واحد به عبادت موافق و هماهنگ‌اند، و دعا، اساس عبادت است کما اینکه امام جعفر صادق بر خلاف آنچه غلوگرایان مذهب باور دارند به آن قائل است، و ذکر آن گذشت.

شرک طاعت و پیروی.

یاسری بیان می‌دارد که اختصاص خداوند و رسول او به اطاعت مطلق از ارکان توحید است، لذا یاسری می‌گوید: اطاعت مطلق تنها برای خداوند و پیامبر او انجام می‌گیرد^۲ و دلایلی که یاسری در کتاب خود «المنهاج» ارائه می‌دارد فراوانند از جمله آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

و نیز ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ

(۱) مذهبنا ۳۳.

(۲) المنهاج، ۲۲.

مَرِيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿التوبة: ۳۱﴾.

«(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی به حق جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند».

و یاسری تفسیر امام صادق درباره آیه: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾

ارائه داده که امام صادق ع می فرماید: سوگند به خداوند آنان را به عبادت خود فرا نخواندند و چنانچه فرا می خواندند به آنان جواب نمی دادند ولیکن حرامی را حلال، و حلالی را حرام کردند، و آنان نیز بر آن اطاعتش کردند پس به عبادتشان پرداختند که خود هم متوجه نشدند^۱ و یا باز امام صادق می فرماید: هر کس در معصیت [خدا] از کسی اطاعت نماید او را عبادت نموده است^۲.

و روایتی قریب به این روایات مذکور از امام صادق ع از پیامبر ص روایت شده است که عدی بن حاتم ع از پیامبر ص شنیده است که آیه: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ را می خواند گفتم ما آنها را عبادت نمی کنیم پیامبر ص فرمود: آنچه را که خداوند حلال کرده حرام می نمایند و شما نیز آن را تحریم می کنید، و آنچه که خداوند حرام کرده است حلال می نمایند، شما هم آن را حلال می نمائید گفتم آری فرمود آن عبادتشان است^۳.

و یاسری هر آنچه خواسته در این زمینه بیان کند با این عبارت اطاعت همان

(۱) کافی ۲/ 398.

(۲) منبع سابق.

(۳) احمد (المسند ۴/ 257) ترمذی شماره 3094.

عبادت است، آن را خلاصه نموده است که در روایت امام صادق: عبادت همان

اطاعت است نظیر آنچه ذکر شده و بالاخره اطاعت به طور اطلاق جز برای خداوند و پیامبر ﷺ برای هیچ کسی به کار نخواهد رفت.^۱

و بدون شک هر کس بر کتب تفسیر و شروح حدیث امامیه اطلاع یابد خواهد دید که بسیاری از آنها از لحاظ منبع با آنچه یاسری ذکر کرده است موافقاند^۲ ولیکن اختلاف از لحاظ تطبیق در دو امر است:

اول: آیا ائمه در وجوب اطاعت مطلق همچون پیامبرند؟

دوم: آیا تقلید عامی از مجتهد در آنچه او از مخالفت آن با نص آگاه است داخل در شرک اطاعت می‌گردد؟

برای جواب به سؤال اول می‌بایست بدانیم که امامیه معتقد هستند که حمایت شریعت از وظایف امام است. و نیز باید بدانیم که آنها به عصمت ائمه قائل‌اند و بالاخره او [امام] اشتباه نمی‌کند و بنابراین اطاعت او به طور مطلق واجب است، گرچه ظاهر امر او با قرآن مخالف باشد زیرا امام در تصور آنان به علت معصوم بودن به چیزی امر نمی‌کند که با شرع مخالف باشد، زیرا از دیدگاه بسیاری از آنان دلالت قرآن بدون تفسیر و بیان امام ظنی است که بسیاری از علمای شیعه به آن تصریح می‌نمایند.

ولیکن سؤالی در اینجا مطرح می‌گردد: چگونه اینها بر آیه و تفسیر امام صادق برای آن پاسخ می‌دهند؟

فیض کاشانی - با پاسخ بسیاری از علمای امامیه پاسخ می‌دهد و می‌گوید: و اما اطاعت پیامبران و اولیاء آنان در حقیقت اطاعت از خداست زیرا از جانب خداوند

(۱) مذهبنا، ۴۷.

(۲) طبرسی در تفسیر خود می‌گوید: از پیامبر ﷺ روایت شده است: که معنی اتخاذشان به ارباب [در آیه] یعنی برخلاف دستور خداوند از آنان تحریم و تحلیل پذیرفتند. التبیان ۵/ ۲۰۶.

امر و نهی می نمایند^۱.

و در حقیقت جانب دیگری هست که امثال کاشانی از آن غفلت نموده‌اند و آن اینکه پیامبر ﷺ و امامان آل بیت علیهم‌السلام بیان کرده‌اند که مرجع تنها کتاب و سنت صحیح است، و کسی دیگر حق مرجعیت [مطلق] را ندارد، همچنانکه علی به مسلمانان توصیه می‌کند و می‌فرماید وصیتم برای شما اینک چیزی را همتا و شریک خدا نکنید و سنت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ضایع نسازید و این دو ستون (کتاب و سنت) را بر پای دارید، و این دو چراغ را روشن نمائید^۲. و حال علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه نفرموده است از غیر آن دو (کتاب و سنت) پیروی نمائید.

و باز علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه [در نهج البلاغه] می‌فرماید: خداوند ما و شما را در اطاعت خود و پیامبرش به کار گیرد^۳، و او «علی» نفرموده است که ما را در اطاعت کسی دیگر قرار دهد، و سایر روایات در این زمینه فراوانند.

آری چنانچه علمای شیعه روایات ائمه را از لحاظ سند [بررسی رجال] تحقیق می‌نمودند و آنچه را که از نظر متن که با قرآن و سنت مخالف است اخراج می‌نمودند، پس اگر فردی شیعه می‌گفت من از این صحیح تبعیت می‌کنم اختلاف [در این وقت] تقریباً لفظی می‌بود، و مثل مقلدین سایر مذاهب دیگر بود.

ولکن متأسفانه آثار ائمه میان خود شیعیان حکم بر عدم تنقیح آن گردیده است و بلکه افتخارشان این است که آنان همچون اهل سنت نیستند که کتاب‌هایی داشته باشند که اهل حدیث ضعیف از صحیح آنها را بررسی و تنقیح نموده باشند، و روایات متروک‌اند برای مجتهدین هر آنچه آنها بخواهند ترجیح داده و عامی کاری جز تقلید ندارد.

(۱) تفسیر الصافی ۲/ 337.

(۲) نهج البلاغه 359 (مؤسسه المعارف خطبة شماره 147).

(۳) نهج البلاغه ص 450.

خلاصه: یاسری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر این باور است که عبادات اعم از قلبی مانند، اخلاص،

صدق، توکل، استقامت و خوف و یا عملی مانند دعا و غیره می‌بایست جز برای خداوند برای کسی دیگر انجام نپذیرد.

مطلب سوم: غلو [در مورد] صالحین

مسأله غلو از مسائل اساسی است که یاسری به بررسی و بیان دیدگاه اسلام و سلامت روش آل بیت یا صور گوناگون، و نیز به بیان قواعدی از طرف ائمه برای رد شروع غلوگرایان و غلوی که به نام آل بیت وارد اسلام ساخته‌اند به آن پرداخته است.

پیدایش غلو در اسلام و ابزار گسترش آن:

یاسری بر این باور است که چون اسلام در کشورهایمانند دولت‌های نصاری فارس و مجوس گسترش یافت مقاومت دشمنان اسلام با نیروی مسلمانان سخت بود، اسلوب و روش دیگری برای مبارزه با اسلام انتخاب کردند که: تقیه را وارد اسلام نمودند و به آن تظاهر نمودند و عقائد غلوگرایانه خود را وارد اسلام ساختند و آن را جلوه‌ای دینی بخشیدند.^۱

هدفی که این مفسده جویان دنبال می‌کردند - به تعریف یاسری - تخریب اسلام و نابودی ابزار و اسباب بقا و گسترش آن بود.^۲

و یاسری ابزاری را که مفسده جویان برای دستیابی به هدف خود انتخاب نموده‌اند چنین بیان می‌کند: شخصیت‌هایی اسلامی که در میان مسلمانان دارای جایگاه بزرگی بودند انتخاب نمودند و آنان را شعار و پرچم‌دار ادامه عقائد غلوگرایانه شرکی خود قرار دادند و این شخصیت‌ها که در دل مسلمانان جایگاه بزرگ ویژه‌ای داشتند شخصیت ائمه آل بیت بودند.^۳

یاسری بر این باور است که مفسده جویان به نابودی وسائل و ابزار دین رجوع

(۱) مذهبنا، ۷.

(۲) منبع سابق، ۸.

(۳) منبع سابق، ۷-۸.

کردند و آنهم:

۱- قرآن کریم.

۲- سنت پیامبر ﷺ.

۳- حاملان رسالت اسلام و لشکریان آن از قبیل مهاجرین و انصار و ائمه اهل بیت^۱ که قرآن و سنت را به تمام دنیا رساندند.

یاسری می‌گوید: غلوگرایان تلاش نمودند تا از طریق تکیه بر مبانی اسلامی به عنوان ابزار کاری خود اهداف و مقاصد خود را پنهان نمایند، قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ عرصه‌هایی برای فعالیت و حرکتشان بود. و قاعده اساسی‌شان یا تحریف لفظی و یا تعریف معنوی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بود سپس از طریق روایاتی که اختراع و تلفیقی می‌نمایند تحریف خود را به ائمه اهل بیت نیز بچسبانند.^۲

مبارزه ائمه با غلو:

یاسری در این زمینه ذکر می‌کند دروغهایی را که مفسده جوینان در پی اختراع و نسبت آن به ائمه داده بودند ائمه به آن درک نموده بودند، لذا به وضع قاعده مشهور عرضه تمام مرویات بر قرآن کریم و رد آنچه با قرآن مخالف است اقدام و دستور دادند، و به نظر یاسری [این قاعده عرضه بر قرآن] قاعده‌ای است که ائمه برای حفظ مردم از انحراف تأسیس نموده‌اند. و لذا می‌گوید: این قواعد که ائمه اهل بیت برای ما به جای گذاشته‌اند ثروت علمی بزرگ و گرانبهایی است که بر هر مسلمان مدّعی حب اهل بیت خصوصاً بر ما شیعیان امامیه واجب است، و بلکه برتر و سزاوار است

(۱) مذهبنا، ۸.

(۲) منبع سابق

به آن تمسک نمائیم^۱.

ولیکن یاسری شدت ناراحتی خود را بر کتب مذهب امامیه که روایات دروغین مخالف با قرآن در آن فراوان است پنهان نکرده است، و می‌گوید: آنچه [بیش از هر چیز] ما را اندوهگین می‌سازد این روایات دروغین است که کتاب‌ها و منابع قابل اعتماد ما را نیز مملو ساخته‌اند^۲.

انواع غلو:

یاسری برخی از صور گوناگون غلو که دروغ‌پردازان اختراع می‌کنند به صورت زیر بر می‌شمارد که:

۱- قول به اینکه مقام و درجه علی علیه السلام از انبیاء و مرسلین بالاتر است، یاسری سخن محمد علی موسوی را که می‌گوید: ائمه از تمام انبیاء هدایت یافته‌ترند، و آگاهترین مخلوقند در میان تمام بشریت از آغاز تا انتها و نیز از انبیا و اوصیاء^۳ رد نموده و به دنبال آن می‌گوید این سخن افراط می‌باشد با روایات غلوگرایان هماهنگ است^۴.

۲- قول به اینکه تعیین امام علی از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله مهم‌تر است، زیرا به نقل یاسری از آیت‌الله خراسانی^۵: ترک امام علی نقض فرض و ویران کردن پایه دین است.

۳- قول به اینکه ائمه در حساب روز قیامت مشارکت می‌نمایند. مثلاً قول به اینکه هر کسی را خود بخواهند وارد بهشت نمایند، و هر آنکه خود بخواهند به جهنم وارد سازند، در روایات زیادی این مطلب توسط دروغ‌پردازان روایت شده، از جمله ابن بابویه در روایتی نقل می‌کند: که خداوند بهشت و جهنم را

(۱) منبع سابق 9.

(۲) منبع سابق.

(۳) نگا: ضیاء المنصفین محمد علی موسوی ص 37.

(۴) نگا: مذهبنا، 93.

(۵) مذهبنا، 92. نقل از رساله: المعجزة والاسلام ص 107

به علی اعطاء نموده است هر که را خود بخواد داخل بهشت نموده، و هر آنکه

خود بخواد از آن بیرون نماید^۱. و روایت دیگری شبیه آن می‌گوید: ائمه علیهم السلام از جانب خداوند به حساب شیعیان نشان وکیل شده‌اند، سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾﴾ (الغاشیة: ۲۵ - ۲۶)^۲.

(به یقین بازگشت (همه) آنها به سوی ما است. و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست).

۴- قدرت ائمه نامحدود و در تمام پهنه هستی نفوذ نموده و اراده آنان همان اراده خداوند است، و اراده خداوند همان اراده آنان است^۳.

۵- حج به اضرحه ائمه تفضل از حج به سوی مکه است.

و روایات مذکور در این زمینه فراوانند از جمله^۴:

أ- هر کس روز عرفه قبر حسین را زیارت نماید خداوند [ثواب] یک میلیون حج با پیامبر صلی الله علیه و آله و یک میلیون عمره با پیامبر صلی الله علیه و آله و آزادی هزار برده و بار هزار شتر صدقه در راه خدا را برای وی می‌نویسد^۵.

ب - هر کس روز عرفه نزد حسین [قبر حسین] باشد عرفه را دریافته است^۶.

ج - هر کس روز عرفه نزد قبر حسین برود خداوند روز قیامت او را شاد و مسرور القلب زنده می‌گرداند^۷.

(۱) مذهبنا، ۷۹. نگا: ابن بابویه القمی/ علل الشرائع ۱/ 64.

(۲) مذهبنا، ۷۹. نگا: ارشاد القلوب، الدیلمی 2/ 256.

(۳) مذهبنا، ۸۰.

(۴) منبع سابق، 106-108.

(۵) وسائل الشیعه 14/ 460.

(۶) التهذیب 6/ 51 و وسائل الشیعه 14/ 462 بحار الانوار 98/ 92.

(۷) وسائل الشیعه 14/ 463.

- د - هر کس شب عرفه زمین کربلا، را زیارت نماید و روز عید در آن اقامت نماید خداوند شرّ و بدی آن سال را از وی دور می‌نماید.^۱
- ه - (خداوند قبل از اهل عرفات برای زائرین حسین تجلی می‌نماید).^۲
- و - زیارت حسین در کنار رود فرات مثل زیارت خداوند در عرش است.^۳
- ز - زیارت حسین در روز عاشورا برابر است با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار غزوه.^۴
- ح - ثواب هر درهم که در راه حج صرف می‌شود هزار برابر اما ثواب هر درهم در راه زیارت حسین ده هزار برابر است.^۵
- ۵- نسبت صفاتی از قبیل علم غیب، خلق، احیاء، اماته به ائمه.^۶
- ۶- مبالغه در نسبت فضائل ائمه.
- یاسری به روایتی از عبدالله مسعود رضی الله عنه در این زمینه مثال می‌آورد که روایت نموده‌اند که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: نزد فاطمه رضی الله عنها رفتم به وی گفتم شوهرت کجاست؟ گفت جبرئیل او را به آسمان عروج داده است؟ گفتم چرا؟ گفت عده‌ای ملائکه با هم مشاجره نمودند و حکمی از میان آدمیان طلبیدند، خداوند به آنان وحی نمود تا خود انتخاب نمایند آنان نیز علی رضی الله عنه را انتخاب کردند.^۷

(۱) وسائل الشیعه 464/14 بحار الانوار 90/98.

(۲) منبع سابق 265/14، بحار الانوار 36/98.

(۳) وسائل 411/14، و در روایت دیگر (روز عاشورا) تهذیب 51/6، و در روایت دیگر (روز عرفه) مستدرک الوسائل 284/10.

(۴) وسائل 467/14.

(۵) نگا: این روایات در (وسائل الشیعه ج 5/290-490).

(۶) برای توضیح بیشتر به بحث برقی در همین کتاب مراجعه شود.

(۷) مذهبنا 99-100، اختصاص، مفید 213.

خلاصه یاسری بر این باور است که اسلام از تمام صورت‌های غلو که مفسده

جویان به قصد ویران نمودن دین وارد ساخته‌اند مبرا و به دور است، و ائمه نیز موضع خود را در برابر غلو بیان کرده‌اند و قاعده‌ای مهم برای ردّ تمام مرویات غلوگرایان وضع نموده‌اند که همان قاعده عرضه [روایات] به قرآن باشد که باطل در میان آن جای ندارد.

مطلب چهارم: تمسک [یاسری] به قرآن کریم

هر کس در کتب و آثار یاسری رحمته الله دقت و تأمل نماید متوجه خواهد شد که او اهتمام زیادی به قرآن کریم داده است و منبع اولی که یاسری در آراء و استدلال‌های خود به آن تکیه می‌نماید قرآن است، و به نظر او قرآن تنها مرجعی است که می‌تواند امت اسلام را بر حق جمع نماید.

و یاسری کتاب خود المنهاج یا (المرجعیه القرآنیه) را تألیف نمود که در این کتاب به وضع عناوین مطلب اکتفا نموده سپس در زیر آن آیات فراوانی که آشکارا مسائل دینی را برای خواننده روشن می‌سازند ذکر می‌نماید، بدون اینکه شرحی به آن بیفزاید مگر در برخی مسائل زیرا او به کفایت قرآن برای بیان حقایق و هدایت مردم ایمان دارد. بارزترین مطالبی که یاسری پیرامون قرآن ذکر کرده است عبارتند از:

اولا: قرآن از تحریف محفوظ است.

یاسری بر این باور است که قرآن از تمام صورت‌های تحریف مصون است و قرآن «قطعی الثبوت» است و در کتاب المنهاج استدلال‌های فراوانی را در این زمینه ذکر می‌نماید^۱.

دوم: قرآن تمام اصول و مسائل اساسی دین را فرا می‌گیرد.^۲

یاسری برای اثبات این مسأله به آیات فراوانی استدلال می‌نماید از جمله به آیه:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (النحل: ۱۸۹).

«و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!».

و یاسری بیان می‌کند که اصول دین و مسائل اساسی آن قرآنی و قطعی‌اند و

(۱) نگا: المنهاج 7.

(۲) نگا: منبع سابق 8-9.

اجتهادات یا استنباطات عقلی و ظنی نیستند و تصریح می‌نماید به اینکه: قرآن از غیر

خود بی‌نیاز است، و غیر قرآن از قرآن بی‌نیاز نیست، و آیات زیادی در قرآن و به صحت سخن فوق دلالت می‌نمایند از جمله: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةٌ وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۵۱) ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ۖ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (۵۲) ﴿العنكبوت: ۵۱-۵۲﴾.

«آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟! در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می‌آورند (و این معجزه بسیار واضحی است). بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه است؛ آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند زیانکاران واقعی هستند».

﴿يَأَيُّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ (الأعراف: ۱۸۵).

«بعد از آن به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟!».

سوم: قرآن سهل و آشکار است، قابل فهم ظاهرش مخالف باطن آن نیست:

یاسری به مفاد آیه: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر: ۱۷).

«ما قرآن را برای تذکر و حفظ و یادگیری و فهم معانی آن آسان کردیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!».

بر این اعتقاد است که قرآن سهل و قابل فهم است، و لذا آیاتی از قبیل آیه: ﴿أَفَلَا

يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد: ۲۴).

«آیا آنها (منافقان) در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!».

که به توییح کسانی می‌پردازند که در قرآن تأمل و تدبر نمی‌نمایند. ذکر [و مورد استدلال] قرار می‌دهد، همچنین یاسری بیان نموده است که قرآن آشکار و واضح

است و خداوند کسانی را که قائل به عدم فهم قرآن می باشد با صفاتی نکوهیده مورد سرزنش قرار می دهد.

صفات کسانی که ادعا می نمایند که قرآن قابل فهم نیست^۱.

آنان ضعیف الایمان و نفرین شده اند. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (البقره: ۸۸).

«و (آنها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم. آری، همین طور است!) خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی کنند؛) و کمتر ایمان می آورند».

بر قلب‌هایشان مهر [قفل باطل] زده شده است. چنانکه قرآن می فرماید: ﴿فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بَيَّانَتْ اللَّهُ وَقَالَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (النساء: ۱۵۵).

«(ولی) بخاطر پیمان شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران بناحق، و بخاطر اینکه (از روی استهزا) می گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی کنیم! رانده درگاه خدا شدند). آری، خداوند بعلت کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می پویند و لجاج ندارند)، ایمان نمی آورند».

از هوی و آرزو پیروی می نمایند. همچنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَنَئًا إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَأُ أَولَئِكَ الَّذِينَ عَلَى اللَّهِ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾ (محمد: ۱۶).

«گروهی از آنان به سخنان گوش فرامی دهند، اما هنگامی که از نزد تو خارج

(۱) نگا: منبع سابق ۱۲-۱۳.

می‌شوند به کسانی که علم و دانش به آنان بخشیده شده (از روی استهزا) می‌گویند:

«(این مرد) الآن چه گفت؟! آنها کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (از این رو چیزی نمی‌فهمند)». و این صفاتی که یاسری به آنها اشاره نموده است کافی است تا هر مسلمانی را به روی آوری بر تحقیق و تدبر در قرآن دعوت نماید.

انتقاد و نقد یاسری از قول به تحریف قرآن:

پیشتر ذکر شد که یاسری در تمام مراحل زندگی خود به تحریف قرآن معتقد نبوده است و هرگز تصور هم نکرده بود که فردی از بزرگان مذهب امامیه به این اعتقاد خطرناک اقرار نموده باشد، ولیکن اتهامی که ابن حجبی کریم متوجه او ساخت وی را به طرف تحقیق و بررسی بر اقوال علمای مذهب امامیه سوق داد و در تحقیق خود به حقایق مهمی دست یافت که در کتاب خود [تحت عنوان] القرآن و علماء اصول و مراجع الشیعه الامامیه الاثنی عشریه آن را تخریح نموده است. و در تحقیق خود طریقی علمی و نیک پیموده است و به معرفی بزرگان مذهب از قرن چهارم مانند قمی و کلینی تا بزرگان متأخر امثال محمد تقی کاشانی و خوئی پرداخته است، برای اغلب اعلام مذکور به بیان سه امر اقدام نموده است:

- ۱- جایگاه این عالم در مذهب [امامیه] از طریق عرضه اقوال علمای درباره وی.
- ۲- تصریح آن عالم به اینکه او معتقد است که قرآن موجود تحریف شده است.
- ۳- تصریح علمای برخی فرقه‌ها که فلان عالم به تحریف قرآن معتقد است. و نمونه‌هایی که یاسری به آن اشاره کرده است به طور خلاصه عبارتند از:

اول: محمد بن یعقوب کلینی (ت: ۳۲۹هـ):

یاسری اقوال جمعی از علماء را بر علو منزلت او در مذهب جعفری ذکر کرده

است که به طور خلاصه دلالت می‌نمایند بر اینکه صاحبان آن اقوال او را مورد اعتماد و عارف و آگاه به اخبار صحیح از ائمه به شمار می‌آورند و او از زمره بزرگترین علمای مذهب در شناختن اخبار صحیح و تشخیص آنهاست^۱.

و یاسری به بیان عقیده کلینی در مورد قرآن می‌پردازد که او [کلینی] می‌گوید از طریق کثرت اخبار آشکارا روشن می‌گردد قرآنی که نازل شده چند برابر قرآن موجود بوده است^۲. و کاشانی نیز درباره او [کلینی] می‌گوید: او [کلینی] به تحریف و نقصان قرآن معتقد است، زیرا روایاتی را در الکافی در این باره روایت نموده و روایات [مذکور] را هم مورد اشکال قرار نداده و در اول کتاب (الکافی) ذکر می‌کند که او به آنچه روایت نموده است اعتماد داشته و ملتزم به صحت آنچه روایت نموده است^۳ می‌باشد.

و باز یاسری از نوری طبرسی در فصل الخطاب نقل می‌کند طبرسی درباره کلینی می‌گوید: تحریف قرآن مذهب و نظر ثقة الاسلام کلینی است به طوری که جماعتی از علماء اخبار فراوان صریحی در این مورد به او نسبت داده‌اند^۴.

و همچنین تصریح سید محسن کاظمی و سید ابوالحسن عاملی و مجلسی و نعمت الله جزائری را نقل کرده است که کلینی به تحریف قرآن معتقد است^۵.

دوم: محمد باقر مجلسی (ت: ۱۱۱۱هـ):

یاسری می‌گوید: منزلت این عالم بزرگ این که او واضح و نگارنده یکی از اصول

(۱) نگا: کتاب القرآن و علماء اصول و مراجع الشیعة - یاسری 10-13.

(۲) همان مرجع 13-17.

(۳) همان مرجع، 17 تفسیر الصافی / المقدمة السادسة 14.

(۴) کتاب القرآن و علماء اصول و مراجع الشیعة - یاسری 17.

(۵) همان مرجع 17-18.

هشتگانه ما [شیعیان] است بلکه واضع بزرگترین اصول ماست^۱.

و یاسری رحمته الله اقوال علماء بر ستایش [بحار] مجلسی را نقل نموده و سپس به دنبال آن می‌گوید و در اثنای تحقیق در زمینه اقوال و کلام و روایات مجلسی به این نتیجه رسیدم که او به تحریف قرآن معتقد است؛ و بلکه به آن دعوت نموده و در پی گسترش و اصرار بر آن است، و در تألیفات خود بر آن تأکید می‌نماید، و برخی از اقوال و روایات او را [در این باره] به شما تقدیم می‌نمایم [سپس به نقل چهارده روایت از مجلسی می‌پردازد] سپس یاسری تصریح مجلسی به اعتقاد خود را نقل می‌نماید که مجلسی می‌گوید: پوشیده نماند خبر تحریف قرآن و بسیاری از اخبار صحیح در نقص و تغییر قرآن صریح‌اند و اخبار در این باب متواترند و طرح همه آنها موجب رفع اعتماد بر اخبار می‌گردد.

بلکه اخبار در تحریف قرآن کمتر از اخبار امامت نیست^۲ و یاسری در توضیح سخن مجلسی می‌گوید: یعنی اگر به وجود امامت قائل شویم پس می‌بایست قرآن تحریف شده باشد و چنانچه قائل به عدم تحریف قرآن باشیم پس به این معنی است که امامت وجود ندارد^۳، و برخی از بزرگان امامیه تصریح می‌نمایند که مجلسی معتقد است که قرآن موجود تحریف شده، به عنوان مثال طبرسی می‌گوید: علامه محمد باقر مجلسی تصریح نموده است که او [مجلسی] به تحریف قرآن ایمان دارد^۴.

(۱) همان مرجع 28.

(۲) مرآة العقول، مجلسی 525/12. ضمن شرح باب اینکه همه قرآن جز ائمه کس دیگری آنرا جمع نکرده است.

(۳) کتاب القرآن و علماء اصول و مراجع الشیعة، یاسری 31-32.

(۴) فصل الخطاب ص 26-31.

سوم: محمد تقی علی محمد نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰هـ):

و او همچنانکه یاسری می‌گوید: صاحب یکی از اصول و منابع شیعه (مستدرک الوسائل) است و نیز صاحب کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» است. علامه طبرسی نزد علامه بزرگ مجدد شیعه در قرن سیزدهم سید شیرازی تلمذ نموده است.^۱

و یاسری به اثبات استناد و کتاب فصل الخطاب [از طریق اقوال علماء] پرداخته تا کسانی که می‌خواهند در نسبت کتاب [فصل الخطاب] به طبرسی تشکیک به وجود آورند راه را بر آنها ببندد^۲، سپس به بیان هدف مؤلف [طبرسی] از تالیف کتاب می‌پردازد که طبرسی خود در مقدمه می‌گوید: و بنده [خدا] حسین بن محمد تقی طبری خداوند او را از ایستادگان بر آستانه‌اش و چنگ آمیزان کتابش قرار دهد

(۱) کتاب القرآن و مراجع الشیعه، یاسری 34.

(۲) کتاب القرآن و علماء اصول و مراجع الشیعه، یاسری. و از جمله آنچه یاسری در اثبات این کتاب ذکر کرده است چنین است:

- تأیید ملا باقر بن اسماعیل کاجوری در کتابش: (هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب) تهرانی در کتاب: (الذریعة إلى تصانیف الشیعة ج 25 ص 191) ذکر کرده است.

- ملا محمد بن سلیمان بن زویر السلیمانی. تهرانی در الذریعة ج 18 ص 27 ذکر کرده است.

- شیخ هادی نجفی در کتاب (محجة العلماء) نگا: الذریعة ج 16 ص 232. ج 20 ص 144.

- شیخ مولی محمد کاظم خراسانی در کتابش (الکفایة). نگا: الذریعة ج 16 ص 232. ج 20 ص 144.

- محمد مهدی اصفهانی در کتابش: (أحسن الودیعة ص 89) و گفته که نصاری این کتاب را به زبان خود ترجمه و توزیع کرده اند، به سبب اهتنامشان به مؤلف و کتابش.

- علامه آغا بزرگ تهرانی در کتابش (نقباء البشر فی القرن الرابع عشر) نزد ترجمه نوری طبرسی.

- سید یاسین موسوی در مقدمه کتاب: (النجم الثاقب) نوری طبرسی.

- رسول جعیفران در کتابش: (أکذوبة التحریف).

- علامه سید جعفر مرتضی عاملی در کتابش (حقائق هامة حول القرآن الکریم).

می‌گوید: این کتاب نکته سنج و سیری شریف است که در اثبات تحریف قرآن و

رسوایی‌های اهل ستم و دشمن به رشته تحریر در آورده‌ام و آن را به «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» نام نهادم.^۱

چهارم: محدث یوسف بحرانی^۲:

یاسری از او نقل کرده است که او [بحرانی] می‌گوید: (دلالت صریح و قول فصیح این اخبار بر تحریف قرآن پوشیده نیست. و اگر به این اخبار با وجود کثرت و گسترش آنها ایراد وارد گردد، می‌توان به تمام اخبار شریعت ایراد وارد کرد، زیرا اصول [روایت] یکی است و نیز طرق و راویان و مشایخ و ناقلان هم یکی‌اند، قسم به جان و حیاتم، قول به عدم تغییر و تبدیل (قرآن) از حسن ظن به ائمه جور دور نیست و این یعنی اینکه [ائمه جور] در امانت کبری خیانت نکرده‌اند با وجود آشکار بودن خیانتشان در امانتی که ولایت و خلاف ضرر آن بر دین بیشتر است).^۳

خلاصه: اینکه یاسری را بر این باور است که بسیاری از بزرگان امامیه عقیده خود را به وقوع تحریف در قرآن را تقریر می‌نمایند، و یاسری شدیداً آن را محکوم نموده و آن را با اعتقاد ائمه آل بیت رحمهم الله مخالف می‌داند.

(۱) فصل الخطاب/ مقدمه.

(۲) او یوسف بن احمد بن ابراهیم الدرازی البحرانی، از آل عصفور، از اهالی بحرین است در کربلاء ۱۱۸۶ هـ/ ۱۷۷۲ م وفات نموده است، در تاریخ تشیع در بحرین مقامی بسزا داشته است. از مشهورترین کتابهایش: الدرّة النجفیة من الملتقطات الیوسفیة، أنیس المسافر، لؤلؤة البحرین، سلاسل الحدید فی الرد علی ابن اَبی الحدید (در رد شارح نهج البلاغة در اثبات خلافت سه خلفا نوشته است) و عالم عراق امین السویدی هم رد بر این کتاب نوشته است که به: (الصارم الحدید فی عنق صاحب سلاسل الحدید) مشهور است. نگا: الأعلام ۸/ ۲۱۵، الذریعة (۱/ ۲۶۵)، (۲/ ۴۶۵).

(۳) الدرّة النجفیة للعلامة المحدث یوسف البحرانی ص: ۲۹۸.

مطلب پنجم: امامت

یاسری رضی الله عنه بر این باور است که ائمه آل بیت و در رأس آنان علی رضی الله عنه نمونه عالی علم و عبادت و جهاد در راه دفاع از دین می‌باشند، و یاسری منزلت وارده برای آنان را با روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر و تعبیر می‌نماید که می‌فرماید: علی جز مؤمن کسی او را دوست ندارد و جز منافق از او بغض [در دل] ندارد و او مردی است که خداوند و پیامبر خدا او را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا [نیز] او را دوست می‌دارند.^۱

می‌توانیم موضع یاسری درباره عقیده نص بر ائمه دوازده‌گانه از خلال مطالبی که در کتاب «المنهاج» تحت عنوان امامت ذکر کرده است برداشت نمائیم که به طور خلاصه چنین است.

۱- قرآن بیان می‌کند که خداوند متعال هر گاه بخواهد فردی را برای منصب (تشریحی یا اجرایی) تعیین نماید به اسم او تصریح می‌نماید و حال قرآن تصریح نموده است که علی رضی الله عنه می‌بایست بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امام باشد.^۲

۲- امامت مستلزم برتری نیست، «و امامت برای مفضول با وجود افضل هم صحیح است» همچنانکه خداوند خلافت و پادشاهی را به طالبوت بخشید و او پیامبر نبود، پس لازم نیست که امام برترین عصر خویش باشد زیرا طالبوت به مفاد امر و نص خداوند پادشاه بود در حالی که نبی خدا یوشع و داود نیز حضور داشتند.^۳

(۱) مذهبنا ص 5 و یاسری به حدیث علی رضی الله عنه اشاره می‌کند «عهد الی رسول الله صلی الله علیه و آله أنه لا یجک الامؤمن ولا یغضک إلا منافق» روایت از احمد در المسند (1/95-128) و در فضائل الصحابه 2/696، ترمذی 5/594، ابن ماجه 1/142 و غیره. و دکتر وصی الله بن محمد عباس در تحقیقش در کتاب: فضائل الصحابة (ح 948) آنرا صحیح دانسته است. اما حدیث بریده و غیر از او: (لأعطين الراية غداً رجلاً یحبه الله ورسوله....). فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند... تا آخر حدیث. مسلم 4/1871، 987، و أحمد 5/535 (2/384) و نسائی در الخصائص ص 5 روایت کرده‌اند.

(۲) المنهاج 89-90.

(۳) منبع سابق 90.

۳- عصمت از لوازم و ضروریات ائمه نیست زیرا اشتراط عصمت با تعیین طالوت

غیر معصوم به عنوان زمامدار از جانب خداوند با وجود پیامبر معصوم یوشع بن نون عَلَيْهِ السَّلَام مخالف می‌باشد.^۱

یاسری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بر این دیدگاه است که ائمه بر اصل مهمی تأکید ورزیده‌اند و آن اینکه هر بنی آدمی دچار اشتباه می‌گردد و هر انسانی در معرض اشتباه، فراموشی، سهو، غفلت، و سایر عوارض و صفات بشری قرار می‌گیرد.

همچنانکه یاسری ذکر کرد ائمه در کلام خود بر اصل مهمی تأکید نموده‌اند و آن اینکه: هر بنی آدم اشتباه می‌کند، و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام هم می‌گوید: از گفتن سخن حق و مشورت عادلانه دست بردارید، من در درون، خودم را بی‌اشتباه نمی‌پندارم، و اطمینان ندارم که کارهایم اشتباه نباشد، مگر اینکه خداوند که او از من به خودم مالکیت بیشتری را داراست از [شر] نفسم مرا کفایت [و یاری] نماید، همانا من و شما بندگان تملک شده پروردگاری هستیم که پروردگاری جز او نیست^۲، و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام این اصل را دوباره تأکید نموده و می‌فرماید: چقدر گناهی که بعد از آن دچار اهمال شده‌ام مرا غمگین می‌سازد تا اینکه دو رکعت نماز به جای آورم.^۳

۴- طریق انتخاب امام در قرآن: همان: ﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (الشوری: ۲۸). «و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست». است.^۴

خلاصه: یاسری امامت را با شوری می‌داند، و بنابراین نص بر امامت نیست و امامت مفضول با وجود افضل درست است و هیچ تلازمی میان امامت و عصمت نیست.

(۱) منبع سابق ۹۱.

(۲) نهج البلاغه ۲/ ۲۰۱.

(۳) منبع سابق ۴/ ۷۲.

(۴) المنهاج ۹۱.

مطلب ششم: دیدگاه یاسری [در مورد] صحابه

یاسری رحمته الله در مسأله صحابه روش و طریق معتدل و منصفانه و به دور از افراط و تفریط اتخاذ نموده است. و می‌توان دیدگاه وی را در مورد صحابه کرام چنین خلاصه نمود.

ستایش صحابه رضی الله عنهم:

یاسری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مهاجرین و انصار را از حاملان رسالت اسلامی و لشکریان اسلام که [پیام] قرآن و سنت نبوی به تمام مردم رسانده‌اند به شمار می‌آورد.^۱ همچنین یاسری بیان می‌نماید که خداوند در آیات فراوانی صحابه را تزکیه و مورد

تأیید قرار داده است، از جمله آیه: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه: ۱۱۷).

«مسلم خداوند قبول کرد توبه آنها و رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!». و آیات فراوان دیگری که یاسری به آنها استشهاد می‌نماید.^۲

یاسری خلفای چهارگانه که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زمامداری [امت اسلام] را پذیرفتند آنان را [خلفای] راشد و عادل دانسته و از نظر او بهترین امت می‌باشند. لذا در کتاب المنهاج فصلی را تحت عنوان (الخلفاء الراشدون) ترتیب داده و آیاتی

(۱) مذهبنا، ۸.

(۲) نگا: المنهاج ۶۹-۷۱.

را که به نظر او قبل از هر کسی شامل خلفاء می‌گردد ذکر می‌نماید. از جمله: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ (النور: ٥٥).

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.»

و می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزِينَتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ
الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾ (الحجرات: ٧).

«و بدانید رسول الله ﷺ در میان شماست (پس احترام او را بجا آورید)؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند.»

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْأُمُورِ ﴿٤١﴾ (الحج: ٤١).

«همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن

خداست!».

و می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحشر: ۸).

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها راستگویانند.».

یاسری همسران پیامبر ﷺ را مادران مؤمنین به شمار آورده و اشاره می نماید که در قرآن برای آنان فضائلی ذکر شده است از جمله:

۱- منزلت عظیم آنان نسبت به ایمانداران کما اینکه قرآن می فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ (الأحزاب: ۶).
«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می شوند.».

ب - آنان داخل در [مصدق] آیه قرآن می باشند که می فرماید: ﴿يَسَاءَ النَّبِيُّ لَسْتَنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (الأحزاب: ۳۲).

«ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید.».

تا اینکه می فرماید: ﴿وَاطِئَنَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳).

«و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.».

مطلب هفتم: دیدگاه یاسری در مورد روزه و سینه زنی در سوگواری‌ها

متأسفانه سینه‌زنی‌ها و کوبیدن بر سر با شمشیر و قمه و روزه‌خوانی که بسیاری در مجالس عزاداری و هیئت‌های سالگرد حسینی انجام می‌دهند از جلوه‌های منفور و ناپسندی است که به عنوان علامت مشخصه و آرم مذهب امامیه در آمده است. و یاسری^۱ رحمته الله علیه توضیح می‌دهد که مذهب ائمه با این روش جاهلیت مخالف است و با روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که علمای اهل سنت و شیعه روایت نموده‌اند استدلال می‌نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس [در عزاداری به هنگام مصیبت] بر صورت زند و [لباس] و گریبان‌های خود را پاره کند و فریاد و [زاری] جاهلیت سر دهد از ما نیست^۲.

و نیز روایت: [روژه خوان چنانچه توبه نکند خداوند روز قیامت زهری از ذلت و آتش و لباسی از قطران بر وی خواهد پوشاند]^۳.

یاسری، با استشهاد به گفتار امام علی در نهج البلاغه به مقدار مصیبت صبر نازل می‌گردد و هر کسی در هنگام مصیبت دست بر ران و پای خود بکوبد [به عنوان تأسف] کردارش نابود و تباه می‌گردد^۴.

استدلال می‌نماید که این پدیده (سینه‌زنی و سوگواری) با روش و طریق ائمه مخالف است.

(۱) مذهبتنا، ۷۰.

(۲) بخاری (ح: ۱۲۹۷، ۱۲۹۴) مسلم (ج: ۱۰۳) مستدرک الوسائل (۲/ ۴۵۲ شماره ۲۴۴۳ بحار الانوار (۹۳/ ۷۹) همه از ابن مسعود روایت نموده‌اند.

(۳) مسلم (ح: ۹۲۳) احمد (۵/ ۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴) حاکم (۱/ ۳۸۳) مستدرک الوسائل (۲/ ۴۲۵ شماره ۲۴۴۶) همه از ابو مالک اشعری روایت کرده‌اند.

(۴) نهج البلاغه / قصار الحكم رقم ۱۴۴.

و نیاز به ذکر است بیان کنیم در میان شیعه جماعتی با این پدیده‌های مخالف با اسلام به مخالفت پرداخته خصوصاً در میان متأخرین و در رأس آنان آیت‌الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی مرجع بزرگ شیعه در زمان خود، و آیت‌الله العظمی سید محسن امین عاملی بزرگ علمای شیعه در سوریه در زمان خود، این [گونه] اعمال را در سال ۱۳۵۲ هـ. تحریم نمودند که عامل دست برداری بسیاری از این گونه اعمال گردید^۱، ولیکن دیری نگذشت که توسط برخی مراجع بعد از وفات اصفهانی در سال ۱۳۶۵ هـ دوباره از سر گرفته شد^۲. و حتی الآن برخی علمای شیعه و روشنفکران آنان با این گونه اعمال مخالف شریعت، مخالفت می‌ورزند.

(۱) عاملی از بزرگترین علمای مذهب امامی به شمار در عصر حاضر می‌رود، بجز اینکه به انحراف متهم شده است، آنهم به خاطر فتاوائی ایشان در باره تحریم سینه زنی، که شاعر دمشقی هم درباره او شعری سروده است. نگا: مجله الواحة/ شماره اول/ مقاله: النقد الذاتي وسلطة العوام، فؤاد إبراهيم.

[/http://alwaha.com](http://alwaha.com)

(۲) الشيعة والتصحيح 101.

مطلب هشتم: دعوت یاسری به وحدت اسلامی

یاسری رضی الله عنه می گوید خداوند در آیات زیادی مسلمانان را به اجتماع امر نموده و آنان را از تفرق نهی فرموده است چنانکه می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳).
 «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

و می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵).
 «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند».

می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَزَعَوْا فَنفُسُكُمْ وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ (الأنفال: ۴۶).
 «و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود».

می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا نَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (الشوری: ۱۳).

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند».

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (الأنعام: ۱۵۹)¹.

«کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنها نداری! سر و کار آنها تنها با خداست؛ سپس خدا آنها را از آنچه انجام می‌دادند، با خبر می‌کند».

یاسری می‌گوید: این آیات [مذکور] دلالت می‌نمایند بر اینکه خداوند ما را به وحدت و یکپارچگی فرا می‌خواند، زیرا توان و نیروی اسلام در یکپارچگی است، و از تفرق و نزاع نهی می‌نمایند².

و یاسری می‌گوید ائمه در امر به لزوم یکپارچگی مسلمانان، حرص بر وحدت کلمه آنان بر نهج و روشی قرآن حرکت نموده‌اند و شواهدی هم بر آن ذکر می‌کند، از جمله³:

- امام صادق می‌گوید: (هر کس یک وجب از جماعت مسلمانان فاصله بگیرد کمند اسلام را از گردن خود خلع نموده است)⁴.
- از امام علی عليه السلام نقل شده است که می‌فرماید: از دگرگونی در دین خداوند پرهیزید، یکپارچگی و جماعت در آنچه از حق که از آن کراهت دارند بهتر است از تفرق بر باطل که دوستش دارند، و خداوند در تفرق به کسی در میان گذشتگان و چه در میان بازماندگان نیکی عطا نکرده است⁵.
- از امام علی نقل است که فرموده است: بهترین مردم میانه‌رو و [اعتدال]

(۱) المنهاج 67.

(۲) منبع سابق.

(۳) مذهبنا 30.

(۴) امالی الصدوق/ 297، الوسائل 5/ 377.

(۵) نهج البلاغة/ 174، (المعارف) 171 (صالح).

پیشه‌گانند پس آن را دریابید و جماعت را در یابید، زیرا دست خداوند با

جماعت است، و از تفرق حذر کنید و هر که از مردم جدا گردد طعمه شیطان است.^۱

■ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: هر کس صبح را آغاز نماید و به امور مسلمانان اهتمام نورزد او از آنان نیست.^۲

یاسری اقوال مذکور را روش قرآنی به شمار آورده که به یکپارچگی فرا می‌خواند و هر کس از جماعت فاصله بگیرد آویزه اسلام را از گردن خود خلع نموده است.^۳ وحدت جز با رجوع به قرآن ممکن نیست.

از [دیگر] محاسن یاسری اینکه او تنها از اهمیت وحدت کلمه سخن نگفته است بلکه طریقی را که به نظر او بهترین راه حل است نیز برای وصول به وحدت ترسیم نموده است. و بیان کرده است که وحدت مسلمانان ممکن نگردد مگر اینکه مسلمانان بپذیرند که به قرآن برگردند و تمام اختلافات خود را با آن حل نمایند، و غیر قرآن را پشت سر نهند، و بسیاری از وی نقل کرده‌اند که می‌گفت که قرآن مربوط به شیعه یا سنی نیست بلکه منجی عام و کلی برای همه مردم است.

یاسری رجوع به قرآن را روش و منهجی می‌داند که برخی ائمه آل بیت در آثارشان ترسیم نموده‌اند مثلاً ابو عبدالله صادق می‌گوید: هر چیزی به کتاب و سنت بر می‌گردد، و هر حدیثی با کتاب خداوند موافق نباشد بی‌ارزش است، و بر هر حقی حقی حقیقتی است پس هر آنچه موافق کتاب خداوند باشد به آن عمل کنید، و هر آنچه مخالف کتاب خداوند باشد آن را رها کنید. و از ابو عبدالله روایت شده است (که

(۱) نهج البلاغه / 125، (المعارف) 123 (عبده).

(۲) کافی / 2 / 164.

(۳) مذهبنا ۶۱.

مردی نزد او آمد درباره اختلاف حدیث از ائمه از او پرسید که در روایت به حدیث چه کسی اعتماد کنیم و چه کسی مورد اعتماد نیست، امام فرمود: هر گاه حدیثی وارد شده و شاهدی از کتاب خدا یا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن دیدی [به آن اعتماد کنی] و در غیر این صورت به راه خود برمی‌گردد و سزاوار اوست [یعنی محل اعتنا نیست].

یاسری رحمته الله می‌گوید چنانچه مسلمانان [روایات] را تطبیق داده و به این قواعد [ترسیم شده از جانب ائمه] عمل می‌کردند امت اسلامی به وحدت کلمه می‌رسید.^۱

مهم اینکه یاسری بیان نکرده است که قرآن تنها منبع است زیرا او رحمته الله تاکید می‌کند که باید سنت ثابت را نیز منبع و مصدر قرار داد، و روی گردانی از کتاب و سنت خصلت کافرین و منافقین است^۲ ولیکن بر این باور است که منبعی که ممکن باشد که در ابتداء همگی بر آن اتفاق نمایند قرآن است، و قرآن ضامن تطبیق و تحکیم اقوال اعتقادی است، و اجتماع بر منهج قرآنی از غلو و شرک به دور است، و در پایان از میان آنچه گذشت معلوم می‌گردد که سید محمد یاسری رحمته الله به طوری که فکر نمی‌کرد [نتیجه چنین گردد] مسیر نقد و بررسی را آغاز نمود، و با این کار می‌خواست از مذهب [شیعه] در برابر یکی از مهمترین قضایای حساس دفاع نماید و دریافت که حقایقی از وی پوشیده شده است، و آن اینکه گروهی از بارزترین اعلام مذهب به عقیده تحریف قرآن و نقصان آن قائل و تثبیت می‌نمایند، و این نظریه او را به سوی شک و تردید کشاند و سپس به مراجعه و تحقیق در بسیاری از مسائل دیگر تا اینکه منجر به ترک عقیده نص [بر امامت] و عصمت [ائمه] گردید، و مهم‌ترین آن بیداری بر انواع غلوهای که به نام ائمه وارد عرصه مذهب گردیده است، و نتوانست آنچه را بر وی آشکار گردیده است پنهان نماید، و در تالیفات و سخنرانیهای خود مخالفت قرآن کریم را با آنچه آنان در مورد ائمه می‌پندارند ابلاغ نمود و در این میان

(۱) منبع سابق ۹.

(۲) المنهاج ص ۱۸، فصل: الرجوع إلى الكتاب والسنة، والإعراض عنها صفة الكافرين والمنافقين.

یاسری سرمایه زندگی خویش را در نتیجه این پیامدها از دست داد، پس رحمت

خداوند بر او باد.

فصل چهارم:

آیت الله العظمی اسماعیل آل اسحاق (علامه خوئینی)

بعد از پنجاه سال تحقیق و مطالعه شناخت و تحقیق در مذاهب مختلف فلسفی، عرفانی و افکار غلوگرایان و مذاهب مختلف به این نتیجه رسیده‌ام: که حقیقت دین قرآن کریم است. و قرآن بارها مرا به قرائت و تدبر و تفکر در قرآن فرا می‌خواند و عامل تمام این گمراهی و سرگردانی‌ها دوری کلی از حقایق قرآن است که ناشی از عدم خواندن قرآن و تدبر در قرآن و عدم شناخت دیدگاه قرآن درباره هستی و حیات است.

علامه خوئینی

مبحث اول:

شرح حال [زندگی علامه خوئینی].

نام و تولد او:

او اسماعیل بن عبدالکریم آل اسحاق خوئینی در سال ۱۳۵۸ هـ.ق ۱۹۳۷ م در شهر زنجان پا به عرصه دنیا گذاشت، و در کنار پدرش آیت الله عبدالکریم خوئینی^۱ در میان نه پسر پرورش یافت، با هجوم متفقین در جنگ جهانی دوم شهر زنجان مورد تاخت و تاز قرار گرفت و پدرش ناچار به انتقال به روستای خوئین^۲ شد که به آن منتسب می‌گردد (خوئینی).

قرآن، ادبیات فارسی و عربی را در خوئین فرا گرفت و چون به سن هشت سالگی رسید با پدرش برای تکمیل تحصیل نزد پدر و سایر اساتید به قم رفت. و برای تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت و سه سال نزد آیت الله محسن حکیم و ابوالقاسم خوئی و ... در نجف به تحصیل مشغول گردید. سپس به قم برگشت و نزد بروجردی، خمینی و حسین منتظری به ادامه تحصیل پرداخت، سپس ازدواج کرد و با دعوت محمد رضا مهدی و حسین نوری و امامی کاشانی به تهران آمد، در تهران ماندگار شد و در مدرسه علوی به تدریس پرداخت، سپس به وسیله بروجردی وارد دانشکده الهیات دانشگاه تهران گردید. و مدت پنج سال در خدمت استاد مرتضی مطهری و غیره به تحصیل علم مشغول شد.

(۱) پدرش عبدالکریم از شاگردان آخوند ملاکاظم خراسانی بود و از هم طرازان آیت الله بروجردی و آیت الله

سید زنجانی، و استاد رضا روزبه بود دارای نه پسر بود همگی به تحصیل علوم دینی پرداختند.

(۲) روستایی نزدیک آذربایجان، نگا: معجم البلدان 3/ 152.

فعالیت‌های خوئینی:

- در چند کار متعدد مشارکت نموده است از جمله:
- تأسیس مؤسسه رفاه طلاب علوم دینی در قم، و آیت‌الله قدوسی با حضور هزارها طلبه در افتتاح آن شرکت نمود. و به علت اهمیت این مؤسسه دستگاه ساواک (دستگاه اطلاعات آن زمان) به بستن آن اقدام کرد و خوئینی به مدت چهار سال از تدریس منع شد و سپس به شهر بیجار تبعید گردید^۱.
- بعد از انقلاب، خوئینی در زمینه فرهنگی و اجتماعی به فعالیت پرداخت، و به گشودن حلقه‌های درس و ارائه دروس در شهرها و شهر تبریز پرداخت و از طریق مؤسسه خیریه بیت الزهرا به ارائه کمک انسانی اقدام نمود، و در گفتگوهای رادیویی تبریز و آبادان مشارکت می‌نمود.
- سرپرستی - برنامه ارتباط دانشگاه با مسجد که برنامه‌ای بود که عده‌ای از علمای تهران از طریق وزارت آموزش و پرورش پایه‌گذاری کرده بودند به عهده گرفت و مدت یک سال این مسئولیت را ادامه داد، پس به سبب فعالیت و کارشکن برخی از علماء در برابر آن برنامه رادیویی متوقف گردید.
- مشارکت در تأسیس کمیته بنیاد مستضعفین.
- ریاست بنیاد حامیان قدس برای تحقیقات اسلامی.
- به درخواست طرفدارانش در دوره دوم ریاست جمهوری همان دوره‌ای که محمد علی رجائی خود را کاندید کرده بود. خود را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری نامزد کرد و روزنامه‌ها نیز این خبر را اعلام نموده بودند، ولیکن بدون ذکر دلیلی کاندیداتوری وی مورد تأیید قرار نگرفت.
- خوئینی خود را برای مجلس خبرگان انتخاب رهبری^۲ کاندید نمود ولیکن این

(۱) شهرئ است در استان کردستان.

(۲) شورائی است مرکب از دوازده عضو فقهی و شش نفر از رشته‌های مختلف.

بار هم نامش در لیست کاندید شدگان قرار نگرفت.

مشکلات ابتلاهای خوئینی:

خوئینی به علت پای بندی و تمسک به نظریات مخالف با غلو و خرافات در معرض مشکلات و ابتلاهای زیادی قرار گرفت و نامه‌ای که خطاب به [آقای] خمینی نوشته بود سرآغاز بسیاری از مشکلاتی گردید که بعداً سر راه وی علم شدند، بعد از انتشار نامه با وجود سابقه علمی و جایگاه خانوادگی او از نظر: علم، اجتماع، سیاست که داشت دستگیر و به زندان برده شد.

و همواره مخالفین خوئینی تلاش می‌نمودند تا با بهانه قرار دادن هر دلیلی او را به نوکری بیگانه [متهم] و محکوم نمایند، ولیکن موفق نشدند، پس ناچار شدند بعد از شش ماه شکنجه و عذاب او را به اقرار گناهی مجبور سازند که مرتکب نشده بود، حکم اعدامش را صادر کردند و خانواده‌اش از قم به تهران احضار شدند و خود وصیت مکتوبی به خانواده ارائه نمود و به آنان خبر داد که حکم اعدامش صادر شده است، ولیکن مورد عنایت و لطف خداوند قرار گرفت و خمینی مریض شد و از دنیا رفت و حکم اعدام هم به تأخیر افتاد و در حالت مرضی به زندان اوین منتقل شد. به علت ازدیاد فشار و محدودیت بر وی از کار ریاست دفتر کمیته حامیان قدس بر کنار شد و دچار بحرانی مالی زیادی گردید، زیرا او سرپرستی پانزده نفر را به عهده داشت و با این حال که از سهم امام [خمس] نیز برداشت نمی‌کرد.

فشار بیماری قلب او را مجبور ساخت تا مزرعه‌ای که حاصل سی سال تلاش سالیانه او بود به خاطر معالجه به فروش رساند.

و در پایان: سخت‌ترین ابتلای او دور گیری خانواده‌ای آل اسحاق از او به خاطر ترس از دست دادن مقام و جایگاه سیاسی و اجتماعی که برای خود دست و پا کرده بودند.

اما او (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) از افکار خود عقب نشینی نکرد، با تمام وجود فعالیت می‌کرد، در بسیاری از اوقات این دو آیه قرآنی را بر زبان می‌راند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ﴿التوبة: ۱۱۱﴾.

«خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده است».

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (الكهف: ۳۰).

«مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش

نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد».

و همچنین بسیاری وقت‌ها به خاطر آرامش خود و اطرافیانش با الطاف عنایت

الهی که در بسیاری از مراحل زندگی برایش پیش آمده بود، خود را تسلی می‌داد.

وفات او:

خوئینی علیرغم تهدید و محدودیت و فشار بر وی تا آخرین روز زندگی خود از

فعالیت فرهنگی دست نکشید و تا آخرین روز حیات به تألیف و [نوشتن] ادامه

می‌داد.

و در روز نهم ماه رجب ۱۴۲۱ هـ برابر با ۲۰۰۰/۱۰/۷ م در سن شصت و سه سالگی

دارفانی را وداع گفت رحمته.

آثار او:

خوئینی رحمته کتاب‌ها و تألیفات و مقالات و جزوه‌های زیادی به رشته تحریر در

آورد با توجه به فراوانی آنها برخی از آنها را از نظر می‌گذرانیم.

اول: کتاب‌های چاپ شده:

۱- بررسی مذاهب و ادیان.

۲- ایمان و انسان‌سی مقاله.

۳- منطق ما آفت‌های شناخت، ۳۵ گفتار.

۴- انواع شناخت، ۴۰ گفتار.

دوم: کتاب‌های چاپ نشده:

- ۱- موانع شناخت، ۴۰ مقاله.
 - ۲- دروغ‌های بزرگ و وحدت وجود.
 - ۳- دروغ‌های بزرگ و تکامل داروین.
 - ۴- دروغ‌های بزرگ روح مجرد فلسفی.
 - ۵- حسین، نه یا حسین و وای حسین.
 - ۶- علی، نه یا علی.
 - ۷- انواع و اقسام شرک.
 - ۸- بدعت‌ها در دین (منظوم).
 - ۹- پاسخ بر سؤالات دینی.
 - ۱۰- تربیت اسلامی.
 - ۱۱- دایره المعارف قرآنی: دایره المعارف بزرگی که شامل هشت بخش است.
 - الف - عالم قرآن.
 - ب - اله قرآن، اله در قرآن، صفات خدا در قرآن، توحید خدا در قرآن، افعال خدا در قرآن
 - ت - نبوت در قرآن.
 - ث - آخرت در قرآن، عدالت خداوند، عدالت اجتماعی و عدالت در حق انسان.
 - ج - امامت در قرآن، امامت از دیدگاه شیعه، و امامت از دیدگاه اهل سنت.
 - ح - اخلاق قرآن، اخلاق قرآن و تطبیق آن با اخلاق فلاسفه و صوفیان.
 - خ - احکام قرآن، (محرمات - واجبات).
- سوم: مقاله‌ها و جزوه‌ها، مهمترین آنها عبارتند از:
- ۱- تعبد و عبادت در قرآن.
 - ۲- استعانت در قرآن.

- ۳- صراط (راه راست) در قرآن.
- ۴- عقل و (عقل گرایی) تعقل در قرآن.
- ۵- تقدیس و تقدس در قرآن.
- ۶- بنی اسرائیل در قرآن.
- ۷- شفاعت در قرآن.
- ۸- دعا، در قرآن.
- ۹- ولایت در قرآن.

اینها مهمترین آثاری است که خوئینی رحمته الله به رشته تحریر در آورده است و دارای آثار فراوان دیگری است، و گاهی خوئینی خود را چنین معرفی می نماید: صاحب هزار گفتار و مقاله در یار اسلام، و این بیانگر کثرت مقالات و آثار اوست.

مبحث دوم:

اسباب تحول خوئینی

آیت‌الله خوئینی رحمته در جامعه‌ای شیعی و خانواده‌ای با جایگاه علمی و اجتماعی خود پرورش یافت و همواره پله‌های ترقی را طی نمود تا اینکه به درجه مرجعیت نایل گشت.

برهه‌ای که خوئینی رحمته در آن می‌زیست فضای حاکم بر شیعه ایران مملو از حوادث و تغییرات سیاسی بود، از ولادت او ۱۳۵۸ ه.ق. تا سال وفات ۱۴۲۱ ه.ق. فضای ایران شاهد حوادث مهمی بود از جمله^۱:

- ۱- استبداد دولت شاه.
 - ۲- گسترش افکار مارکسیستی و افکار غربی.
 - ۳- بروز جریان «علمای مبارز» که در صحنه سیاست وارد شدند، امثال کاشانی و مصدق، و آن‌جایی بود که از جانب جریان سنتی (تقلیدی) و سیاسی با هم در تنگنا و مضایقه قرار گرفت.
 - ۴- قیام انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ م.
 - ۵- ورود حکومت انقلاب در آنچه خوئینی آن را «قتل زنجیره‌ای» می‌نامید، و آن عبارت بود از پاک‌سازی و اخراج روشنفکران و دانشمندان شیعی یا غیر شیعی مخالف دیدگاه‌های رهبری و منجر به عقب‌نشینی بسیاری از طرفداران انقلاب گردید.
 - ۶- وفات رهبر انقلاب و آغاز اعتراضات داخلی به خاطر عدم بر آورد نیازهای مردم و رفاه آنان از جانب انقلاب.
- موکداً این دگرگونی‌ها و تحولات اثر زیادی در اندیشه‌ای خوئینی رحمته داشت

(۱) این را بطور خلاصه ذکر کردم چون قبلاً درباره آن ذکر شد.

ولیکن سؤال مهم اینجا است:

خوئینی چگونه بسیاری از افکار خود را تغییر داد؟ برای پاسخ به این سؤال مطالبی را که خوئینی خود در آن پرده از روی بسیاری از حقایق پیرامون تحول خود بر می‌دارد مورد عنایت قرار می‌دهیم.

بعد از پنجاه سال بحث و مطالعه و شناخت اسلام و تحقیق در مذاهب مختلف فلسفی، عرفانی؛ اندیشه‌های غلوگرایان و مذاهب گوناگون به این نتیجه رسیده‌ام: که حقیقت دین همان قرآن کریم است، و قرآن بارها ما را به خواندن و تدبر و تفکر در آن فرا می‌خواند، و عامل تمام این گمراهی‌ها و سرگردانی‌ها و دوری عمومی از حقایق قرآن ناشی از عدم خواندن قرآن و تدبر و عدم شناخت دیدگاه قرآن درباره هستی و حیات است^۱.

و در جایی دیگر درباره سیر بررسی و تحقیق [خود] در ابیاتی تحت عنوان سپاس ای خدا، سخن رانده و می‌گوید:

سپاس ای خدا به مقدار توانای به تفکر پرداختم.

کجا بودم؟ پیرو فلاسفه و منطقیین و همچون آنان فکر می‌کردم.

چهل سال پیش شرحی بر منظومه ملاحادی نگاشتم.

گمان می‌کردم راه آنان بر هدایت است و آرزوی ملحق شدن به آنها داشتم.

به وسیله قرآن هدایت شدم و معنی آیات قرآن و اسلام را فهم کردم

از روی سخنان فوق پی می‌بریم که:

۱- خوئینی از تشیع مرتبط با فلسفه لذت می‌برده است.

۲- قرآن سوق دهنده اصلی خوئینی به طرف تفکر جدید در حیاتش بوده است.

۳- مرحله جدید در اواخر زندگی خوئینی روی داده است، زیرا او تصریح

می‌نماید به اینکه بعد از پنجاه سال بحث، مطالعه دچار تحول شده است.

(۱) آخرین رساله خوئینی ص ۱۷.

و چون می‌دانیم خوئینی در نامه‌ای که خمینی را مورد توجه و خطاب قرار داده و

از او انتقاد می‌کند که به فلسفه ابن سینا و سهروردی و دیگر طرفداران وحدت وجود را چسبیده است در آخرین سال حیات خمینی یعنی سال ۱۴۰۸ هـ. بوده است، از این رو می‌توان به تعیین دقیقتری از مرحله جدید خوئینی پی برد، یعنی اینکه خوئینی رحمته نزدیک سال‌های که عمر وی از پنجاه سال گذشته بود نظر و دیدگاهش از فلسفه متحول گردید.

همچنین مهمترین حوادثی که بر خوئینی تأثیر نهاده است برخورد او با محدث دکتر احمد میرین سیاد بلوچی رحمته می‌باشد، این برخورد تأثیر بسزائی در آراء خوئینی رحمته به جایی گذاشت.

و اخیراً خوئینی چون بسیاری از آراء صحیح برای وی معلوم گردیده بود ترجیح داد تا از درجه مرجعیت در مذهب [شیعه] کنار رود، کما اینکه خود در ادبیاتش با زبان فارسی درباره خود می‌گوید: بعد از اینکه همچون دیگران مقام مرجعیت مذهب یافتم به خاطر رضای خداوند و ترس عقوبت جنایت بر دین خدا آن را رها کردم، اگر رها نمی‌کردم خائن می‌بودم، هرگز اهل تزویر نخواهم شد، و از مردم پولی نمی‌گیرم، و هرگز به ترویج مذهب دعوت نخواهم کرد، بلکه موحد و پیرو اسلام خواهم بود.^۲

(۱) اولین تخصص در علم حدیث از اهل سنت در ایران در آن وقت بود، به تهمت وهابیت به زندان افتاد سپس به امارات عربی متحده سفر کرد، و بعد از بازگشت در فرودگاه بندرعباس دستگیر شد و بعد از دو روز جنازه‌اش را در راه یافتند، و این حادثه در سال ۱۹۹۶ م اتفاق افتاد. نگا: مقال دکتر عبدالرحیم بلوچی: .
Avril/163/alaislami3.html_http: attajdid. tm. ma/archives/2001/k23
(۲) نص آن با فارسی به عنوان: اشكرك يا الهی - خدایا تو را شکر میکنم ، نگا: القسم الأول من الموسوعة القرآنية.

مبحث سوم

دیدگاه‌های خوئینی

مطلب اول: برخی مسائل مربوط به توحید:

چنانچه سخن علامه خوئینی رحمته الله مورد تأمل قرار گیرد در آن صفا و بیداری توحیدی آشکاری به چشم می‌خورد، او تاکید می‌ورزد مهمترین مسأله‌ای که قرآن به معالجه و بررسی آن پرداخته است مسأله توحید و نهی از اتخاذ شریک به خداست، و خوئینی در اثبات آن استدلال می‌نماید که خدا بزرگترین گناه را شرک به او قرار دادن است، و اعلام نموده است که همه گناهان جز شرک بخشوده می‌گردد! چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۴۸).

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است».

خوئینی رحمته الله توضیح می‌دهد که به اندازه توان خود در این باره برای بیداری نیازمندان و ناآگاهان تلاش نموده است، و می‌گوید: برای اثبات توحید و نفی انواع شرک تلاش نمودم همچنانکه دیگران نیز در این زمینه تلاش نموده‌اند و ابراهیم علیه السلام در این مسأله پیشوا و طلایه‌دار می‌باشد، و او را [به خاطر اثبات توحید] به آتش افکندند، ولیکن این تهدیدات و مشکلات او را از بیان توحید و نفی شرک و رهایی از آن باز نداشت.

هزار و پانصد آیه از آیات قرآن به بیان توحید و نفی شرک می‌پردازند. و بنده [خوئینی] کتاب مستقلی در این موضوع به نام «انواع و اشکال شریکات» نگاشته‌ام که

(۱) نگا: دایرة المعارف قرآنی ص 49.

جزئی از حقایق قرآن و معارف آن است، و تمام آیات در اثبات توحید و نفی شرک

با انواع آن تبیین نموده‌ام.^۱

و خوئینی بر این باور است که آیات فراوانی در قرآن بر وجوب اختصاص عبادت تنها به خداوند دلالت می‌نمایند از جمله: [به عنوان نمونه آیات زیر را مورد دقت قرار می‌دهد]: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ (البینه: ۵).

«و دستوری به آنها داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند، در حالی که دین خود را برای او خالص کنند، و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند، و این است آیین و دین مستقیم و پایدار».

﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ (الأعراف: ۲۹).

«و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید! و او را بخوانید، در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانید! (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی‌گردید».

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ (الزمر: ۱۱).

«بگو: من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم».

و آیات دیگر که خوئینی در مورد آنها می‌گوید: در تمام آیه‌های مذکور تصریح بر امر به اخلاص در عقائد دینی، و بر امر به اخلاص و خالص نمودن اعمال و اخلاق،

(۱) موبیع سابق ص 50.

و به وجوب تنزیه توحید از شائبه‌های کفر و شرک و الحاد و خرافات شده است^۱.

بارزترین مخالفات در باب توحید:

خوئینی می‌گوید بارزترین انحرافات مهم در باب توحید عبارتند از:

۱- اتخاذ واسطه‌ها میان خداوند و خلق در طلب نیازها.

خوئینی بر این باور است که اتخاذ واسطه میان خداوند و خلق برای درخواست نیازها صراحتاً با قرآن مخالف است، و به آیاتی در این زمینه اشاره می‌نماید از

جمله: خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ (الشعراء: ۱۰۰).

«افسوس که امروز) شفاعت‌کنندگانی برای ما وجود ندارد».

و ﴿فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (المدثر: ۴۸).

«از این رو شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد».

﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ﴾ (الأنعام: ۵۱).

«روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند».

﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ (الأنعام: ۷۰).

«و در قیامت) جز خدا، نه یآوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای».

﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (السجده: ۴).

«هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟!».

و آیات دیگری که خوئینی توضیح می‌دهد که به وضوح به امر و توجه و روی آوری مستقیم و بدون اتخاذ میانجی میان خداوند و بنده دلالت می‌نمایند^۲ و او رَحْمَةُ اللَّهِ

(۱) همان منبع ص ۹۹.

(۲) موسوعه قرآن/ قسمت دوم ۱۶۳ زیر عنوان: شفاعت و واسطه از دروغ و اشتباهات است.

می‌گوید: باید دانست که خداوند نیاز به هیچ واسطه، امام یا غیر امام ندارد^۱ و ذکر

می‌کند که شفاعت پیامبران و ائمه و دیگر صالحین در روز قیامت ثابت است، ولیکن اشاره می‌نماید که این شفاعت برای کسانی نیست که در شرک واقع شده‌اند، و در تفسیر آیه: ﴿وَمَا كَانُوا اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَّاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ (التوبه: ۱۱۴).

«و استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر)، فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را بسوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست؛ به یقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود.»

آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش، نبود مگر به خاطر وعده‌ای که به او داده بود. و چون برای او آشکار شد که پدرش دشمن خداست، از او بیزارى جست. زیرا ابراهیم بسیار خدای‌ترس و بردبار بود.

و بنابراین کسانی که علی، حسین، عزیر، و عیسی و مریم را فرا می‌خوانند باید آگاه باشند که این [بزرگان] برای مشرکینی که آنان را واسطه میان خداوند قرار داده‌اند شفاعت نخواهند کرد، و آنان توانای شفاعت را ندارند، گرچه نزدیکان هم باشند.^۲

و لذا خوئینی تبیین می‌نماید که درخواست دعاء از بشر با گفتن یا علی و یا حسین شرک است، و ابیاتی سروده است که در آن ذکر شده است.

گفتن یا محمد و یا علی بدون شک شرک است، و همچنین من از رفتن به سر قبری از قبور اولیاء^۳ توبه می‌نمایم، قرآن دینم است، و اسلام که دارم قرآن را فهم

(۱) همان مرجع 188 زیر عنوان: الركن الرابع أيضاً كذب، نگا: القسم الأول موسوعه قرآن 69.

(۲) همان منبع قسم اول ص 44.

(۳) منظور رفتن به نزد قبور برای دعاء و استغاثه است و اما صرف زیارت برای اندرزگیری و دعایی برای مرده مستحب است.

نموده‌ام، وای بر حال ایرانیان به خاطر رهبرانشان از لحاظ دانش و فهم عقب افتاده‌اند، و با گریه به سوی حقیقت بازگشته‌ام.

مفاتیح الجنان^۱ کلید در دست رهبران گشته است، و پرچم دست به دست می‌گردد، بر آنها تأسف می‌خورم. و توضیح دین ضروری است، و اساس آن در قرآن است، و جز این قرآن چیز دیگری مورد پذیرش نیست.^۲

۲- قول به ولایت تکوینی.

خوئینی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قول به اینکه ائمه در هستی تصرف می‌نمایند، و یا اینکه بر آن قادرند انکار می‌نماید و بیان می‌کند که این تفکر شرک است.^۳

و یکی از غلوآمیزترین اقوال طیف غلوگرایان امامیه را نقل می‌کند که ادعا می‌نمایند: که تمام امور جهان در دست ائمه است هر طور که بخواهند آن را تغییر می‌دهند:

و خوئینی بر این باور است که این [گونه] عقیده فاسد است زیرا با حقیقت اینکه پیامبر ﷺ می‌گوید من بشری همچون شمایم مخالفت دارد، چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾
(آل عمران: ۱۴۴).

«محمد (ﷺ) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟)».

و خوئینی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فلاسفه امامیه را که مهدی غائب را همچون عقل دهم فلاسفه قرار می‌دهند مورد انتقاد قرار می‌دهد، فلاسفه می‌گویند: عقل دهم از لحاظ خلق و روزی

(۱) منظور کتاب: مفتاح الجنان تألیف حسن نوری طبرسی است.

(۲) موسوعه قرآن/ قسم اول، ابیات به عنوان: (باز آدم) ص 79.

(۳) نگا: کتاب نهاية الإسلام من الموسوعة القرآنية/ قسم سوم 400-403، ونگا: قسم اول 69 زیر عنوان:

انحرافات ناشئه از غلو.

با این جهان در ارتباط است، گرایش فلسفی امامیه در امام غلو می‌نماید و او را به

عنوان واسطه فیض میان خداوند و مخلوقاتش قرار داده است، و می‌گویند خداوند به برکت امام جهان را روزی می‌رساند.^۱

۳- قول به اینکه ائمه غیب می‌دانند.^۲

۴- قول به وحدت الوجود.^۳

خوئینی نامه‌ای به خمینی ارسال نمود که نظر او را به نامه‌ای که او [خمینی] برای گورباچف [رئیس جمهور شوروی سابق] فرستاده بود معطوف داشت و مهمترین نقد خوئینی در آن نامه پذیرش آرای فلاسفه و نظریه وحدت الوجود از جانب خمینی بود، و اینکه نامه او [به گورباچف] حاوی حقایق و دلایل قرآنی نیست بلکه در آن او را به کتب فلاسفه‌ای مانند ابن سینا [و او همچنانکه خوئینی می‌گوید: او کسی است که امام غزالی تکفیرش نمود دلیل بر انحراف وی ذکر کرده است]. و ابن عربی اشراقی [که او نیز به وحدت الوجود معتقد است] و ملاصدرا [به قول خوئینی علمای اصفهان او را به خاطر اعتقاد به وحدت الوجود و انحرافات فکری تکفیر نموده‌اند و او را به روستای کهک در استان قم تبعید کردند. و در مقدمه کتاب اسفار خود از فلسفه و عرفان تبرّی جست و استغفار نمود] احاله داده است، همچنین خوئینی [در این نامه] خمینی را به موضع‌گیری علمای قم در برابر توقیف درسی که در مدرسه

(۱) نگا: الموسوعة القرآنية/ القسم الثالث- نهاية الاسلام ص ۱۸۸.

(۲) نگا: الموسوعة القرآنية/ القسم الاول - 82، و نگا: الرد علی نسبة علم الغیب ص ۱۰۱.

(۳) مرجع سابق ۸۲. و همچنان خوئینی آراء فلسفی را که خمینی در کتاب (مصباح الهدایه) از جمله وحدت الوجود به آن اشاره کرده را نیز رد کرده است. (نگا: پیوست/ نامه‌ای به خمینی).

فیضیه^۱ ارائه می‌داد یادآوری می‌کند، زیرا او [خمینی] دیدگاه وحدت الوجود را تدریس می‌کرد، و همچنین خمینی را از موضع‌گیری آیت‌الله محمد حسین طباطبائی که بروجردی را از تدریس فلسفه اسفار در قم منع نمود یادآوری نموده است.^۲

آنچه خوئینی ذکر می‌کند حاکی از آن است که افکار فلسفی از جانب جریان قوی‌تر از خمینی [و همفکران او] مورد مخالفت قرار می‌گرفت، ولیکن چون خمینی به قدرت رسید مسأله معکوس گردید، و آرای فلسفی تقویت گردید و تنها امثال خوئینی با آن مقاومت نمودند.

با توجه به اینکه خوئینی فلسفه را خوانده و از آن لذت می‌برده است می‌بینیم به علت شناخت او از انحرافات خطرناک آن به شدت آن را انکار و رد می‌نماید، و کتاب‌ها و مقالاتی را همچون دروغ‌های بزرگ، و وحدت الوجود و کتاب دروغ‌های بزرگ و تکامل داروین و در رد کلام و فلاسفه تألیف نموده است.

(۱) خمینی در سال ۱۳۴۷ در حالی که ۲۷ سال داشت ماده فلسفه را تدریس کرد، و تا سال ۱۹۶۳ ادامه داشت

و سپس تبعید شد. نگا: الإمام الخمينی، عادل رؤوف ۲۰.

(۲) (نگا: پیوست/ نامه‌ای به خمینی).

مطلب دوم: دیدگاه خوئینی [درباره] امامت و مهدی

بعد از اینکه خوئینی در طریق تأمل و تحقیق گام نهاد به عقیده و اندیشه‌ای رسید که مذهب شیعه، حزب سیاسی می‌باشد و گروهی با نام اسلام خواسته‌اند به خلافت [اسلامی] و مسلمین ضربت وارد سازند، و عناوین همچون امامت و ولایت را اختراع نمودند، و به دنبال آن بدعت‌های زیادی به وجود آوردند.

خوئینی رحمته الله [در اینجا] سؤال مهمی مطرح می‌نماید: چرا گفته مهدی موهوم غائب است؟ و این سؤالی است که خوئینی جوابی برای آن نمی‌یابد. مگر اینکه بگوید: «تا اینکه بتوانند ادعای خلافت و نیابت او و ولایت مطلق نمایند و برای ایجاد این [ابتدا و ابتکار] و ترویج آن بر میل و آرزوی خود آیات قرآن را تفسیر و تأویل نمودند، و هزارها حدیث به نام پیامبر صلی الله علیه و آله و صدها معجزه و کرامات وضع و اختراع نمودند، و اجر و ثواب‌های خیالی برای زیارت قبور اختراع نمودند. و قرن‌ها تلاش نمودند تا اینکه در مقابل صحیحین و سنن اربعه اهل سنت کتاب‌هایی همچون «الکافی»، «الوافی»، «من لا یحضره الفقیه» و «الاستبصار» وضع نمودند، و به خاطر نیرو و توان [و به قول تهرانی‌ها چون حرف آخر دین حرف نون است] خمس و سهم امام را اختراع کردند، و برای اطاعت مطلق از مراجع، مرجعیت و وسائل عملیه اختراع نمودند.^۱ و خلاصه اینکه خوئینی رحمته الله در تصریح به عدم وجود هر گونه نص بر امامت دیدگاه خود را درباره امامت به صورت آشکار اعلام نموده است^۲، و ادله عقلی شیخ مفید [درباره امامت] را مورد معارضه قرار داده و با پاسخ ردّ بر او بیان می‌نماید که آیاتی درباره امامت [از جانب مفید] ذکر می‌شود اشاره در آن بر امامت نیست و آیه تطهیر [که بزرگترین دلیل آنان در این زمینه و مسائل دیگر از این دست می‌باشد] بر فضیلت دلالت می‌نماید،

(۱) در ضمن آخرین رساله خوئینی ص ۲.

(۲) موسوعه قرآنی/ قسم اول ص ۸۱-۸۲.

و دلالتی بر امامت ندارد، و آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (المائدة: ۵۵).

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خدا است. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

در آن اشاره‌ای بر امامت نرفته است، و «الذین» لفظ جمع است، و خاص علی علیه السلام نیست و منظور از آن تولیت مؤمنین است، و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله «من كنت مولاه فعلي مولاه» بر وجوب تولی (زامداری) علی و عدم خصومت با وی دلالت نمی‌نماید، بلکه بیانگر حب و یاری او می‌باشد^۱.

خوئینی رأی صریح خود را هنگامی در مسأله امامت بیان می‌نماید که امامت [اختراع شده] را چنین توصیف می‌نماید: دروغی است که قطعاً و یقیناً مخالف قرآن است. سپس خوئینی ذکر می‌کند طرفداران و نظریه‌پردازان دو نظریه امامت و مهدی به خاطر تحکیم و رسوخ آن [در جامعه] به روش منزلت بخشیدن بیش از حد می‌پردازند، به طوری که کسی به آسانی نتواند در آن شک نماید، و می‌گوید: آن را [امامت] بزرگ نموده همچنانکه مسأله مهدی موهوم بزرگ نموده و به صورت قاطع و جدی آن را عرضه نموده‌اند، و برای او جشن تولدها و خرافات دیگری اختراع می‌نمایند، تا حدی که مجالی برای انکار و تفکر و تدبیر در سبب اختراع این باور و این حزب سیاسی نمایند^۲، و نیز از پاسخ او بر ادله امامیه در مسأله مهدی از میان

(۱) موسوعه قرآنی/ قسم اول.

(۲) در ضمن آخرین رساله خوئینی ص ۲-۳.

آنچه ذکر شد برای ما معلوم می‌گردد که علامه خوئینی به نظریه امامت و به ولادت

مهدی غائب باور نداشته، است.

مطلب سوم: نقد خوئینی از موضع افراتیون در مورد [قول به تحریف] قرآن

علامه خوئینی پیرامون قرآن می‌گوید: که او معتقد به مفاد وعده الهی قرآن از [تحرف و نقصان] محفوظ است، و آن همان قرآن موجود میان مسلمانان بدون اینکه نقص و تحریفی در آن باشد.^۱

و خوئینی ذکر می‌کند که غلوگرایان امامیه در پایه‌گذاری این اندیشه [پلید] و خطرناک تلاش کردند^۲، و از طرف دیگر پرده از کتاب طبرسی بر می‌دارد و می‌گوید: هان کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کلام رب الأرباب» که نوری طبرسی آن را تألیف نموده با مخالفت شدید روبرو شده است، و از طرف برخی شیعیان و اهل سنت احکامی در تکفیر مولف آن صادر گردیده است، و [باز] خوئینی می‌گوید و غلوگرایان امامیه همچون شیخ نوری [طبرسی] که استاد عباس قمی (۱۳۵۹هـ) بوده است کتابی به نام «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» در تحریف قرآن تألیف نموده است، ولیکن از جانب علمای شیعه و سنی فتاوی در تکفیر و عداوت و دشمنی وی با قرآن به وی گسیل شد، و علمای شیعه و سنی اهتمام زیادی نسبت به این موضوع نشان دادند و با رد بر مخالفان و اظهار نیتشان از قبیل شک و تحریف در برابر قرآن از قرآن دفاع نمودند.^۳

همچنین از جمله اموری که علامه خوئینی رحمته الله آن را مورد انتقاد قرار داده است جانبداری غلوگرایان از تفسیر باطنی قرآن است، که بیان می‌کند با این کار می‌خواهند مردم را از قرآن دور نمایند، و ادعا کردند که قرآن دارای مفهوم باطنی است. جز ائمه

(۱) موسوعه قرآنی/ قسم اول ص 101.

(۲) موسوعه قرآنی/ قسم اول 101، و قسم دوم ص 178.

(۳) دایرة المعارف قرآنی 178 زیر عنوان: تحریف القرآن.

کسی معنی آن را نمی‌داند، و بلکه ادعا کردند که معنی باطنی هم باطن دیگر تا هفتاد

بطن دارد، خوئینی می‌گوید: بنابراین [نظریه غلوگرایان] - ممکن نیست معانی واقعی قرآن را بدون ائمه درک کنیم-، این گرایش راه بازی با قرآن و سوء استفاده را باز نمود به طوری که هر گاه اموری بدعت و تازه و مخالف با قرآن ایجاد می‌کردند می‌گفتند این اختلاف مربوط به باطن [قرآن] است^۱.

(۱) همان منبع ۱۸۶-۲۰۸.

مطلب چهارم: موضع گیری [خوئینی] نسبت به صحابه رضی الله عنهم

خوئینی بر این باور است، موضعی که مذهب امامیه نسبت به صحابه رضی الله عنهم اتخاذ نموده است در نهایت جهالت و نادانی است و به نظر او عامل اساسی این نوع موضع گیری انگیزه سیاسی است زیرا صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله ممالک پارسیان و روم را شکست دادند و این جامعه‌های شکست خورده در زیر پوشش مذهب شیعی به نکوهش این فاتحان [بر شاهان] پرداختند.

خوئینی رحمته الله ذکر می‌کند: که برخی امامیه دعاهایی همچون مفاتیح الجنان^۱ جهت تحکیم برخی عقائد وضع کرده‌اند که در حقیقت تحکیم اهداف سیاسی است، از جمله نفرین دیگران و ایجاد تفرق و اختلاف و کینه‌توزی میان مسلمانان است.^۲

خوئینی موضع گیری شیعه نسبت به عمر بن خطاب رضی الله عنه [داماد حضرت علی رضی الله عنه] را به عنوان نمونه ذکر می‌کند که آنان او را بسیار نفرین می‌کنند، و نسبت دروغ و بهتان به وی می‌دهند که پهلوی فاطمه رضی الله عنها را شکسته است، و موجب اسقاط حمل وی شده است.^۳

و خوئینی رحمته الله بیان می‌نماید که مبنای این دروغ کینه‌توزی کسانی است که آثار

(۱) تألیف عباس قمی (۱۳۵۹ هـ) و او شاگرد نوری طبرسی صاحب کتاب: فصل الخطاب است.

(۲) موسوعه قرآنی/ قسم دوم ص ۲۱۹.

(۳) البته با این بهتان خواسته‌اند خشونت عمر رضی الله عنه را ثابت کنند ولی از آن سوی بام افتاده‌اند و در واقع با این بهتان بی‌لیاقتی و عدم کفایت علی را ثابت کرده‌اند که اگر علی با آن ویژگی که آنان برای وی قائل‌اند و او شیر خداست چگونه این شیر خدا تحمل این همه توهین و به حریم خانواده خویش را داشت که به جگرگوشه پیامبر صلی الله علیه و آله ضربه مهلک وارد سازند، و او در برابر آن سکوت نماید، تأمل در این گونه افسانه‌های ساختگی ما را به این سو فرامی‌خواند که موثق‌ترین منبع شناخت روش یاران نبی صلی الله علیه و آله قرآن کریم است که با صراحت تمام از مهاجرین و انصار اعلام رضایت می‌نماید و سنی و شیعه در مهاجر بودن خلفای اربعه با هم اتفاق دارند (مترجم).

عمر رضی الله عنه و سایر صحابه کرام رضی الله عنهم در زمینه نشر اسلام و نابودی تمدن (تخت شاهی و

نظام طبقاتی‌شان) آنان را خشمگین کرده است، و خوئینی در این زمینه به نفرت ایرانیان تا به امروز از عمر رضی الله عنه - به خاطر به اسارت گرفتن دختران پادشاه فارس و گرفتن وسایل قصرهای کسری به عنوان غنیمت و تقسیم آن میان مردم^۱ - استشهاد می‌نماید.

و خوئینی می‌گوید که اگر اینها [ایرانیان در اسلام خود] صادق می‌بودند از غلبه مسلمانان و شکست آتش‌پرستان ناراحت نمی‌شدند، و چنانچه نشر اسلام و جهاد به خاطر خداوند را تأیید می‌نمایند پس چرا به غنیمت مشروع مسرور نمی‌گردند.

(۱) نگا: موسوعه‌ی قرآنی بخش اول 40.

مطلب پنجم: راه رسیدن به وحدت اسلامی

خوئینی رحمته الله بر این باور است که همانا راه به وحدت رسیدن مسلمانان اینکه مذاهب ساخته شده با نام‌های متفاوت را رها نموده و به نام اول که همان اسلام باشد برگردند.

و در این زمینه خوئینی ذکر می‌کند که آنچه موجب نابودی امت‌های پیشین شده است تبدیل هر دینی به فرقه‌های مختلف بوده است و به آیه: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۳۱-۳۲).
 «و از مشرکان نباشید. از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند! و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و خوشحالند!)». استدلال می‌کند.^۱

لذا خوئینی خود در این مسیر گام برداشته و اعلان می‌نماید که او شیعی نیست و به هیچ مذهبی منتسب نیست، و با هر نامی جز اسلام مبارزه می‌کند، و بلکه بر خود می‌بالد که همچون ابراهیم مسلمان حنیف است، و از مشرکین نیست، و بعد از ذکر آیات فراوانی می‌گوید که آیات مذکور به تبعیت از دین ابراهیم امر می‌نمایند، و نیز آیات دیگر در این زمینه تأکید می‌نمایند که هر مسلمانی تنها مکلف به دین اسلام است، و انفصال او از اسلام به معنی وقوع وی در مسیر شرک است، و نباید چیزی از مذهب اسلامی را به اسلام انضمام نماید، و بگوید این اسلامی و مذهبی است.^۲

و به این خاطر در پایان یکی از شعرهای [منظوم] خود می‌گوید:

به داعی ترویج مذهب نیستم، بلکه موحد و پیرو دین اسلام می‌باشم.^۳

(۱) نگا: دایرة المعارف دنیائ قرآن، بخش اول.

(۲) منبع سابق، ص ۴.

(۳) منبع سابق، ص ۷.

و همچنین خوئینی رحمته الله این قاعده محکم که مسلمانان را به وحدت بر حق جمع

می‌نماید وضع می‌نماید، زیرا وجود مذاهب - و هر مذهب هم مبنائی خاص خود را داراست - مسلمانان را به فرقه‌های [مختلف] تبدیل می‌کند و هر گروهی هم به آنچه نزد خویش دارند خویشایند هستند، و بدون شک آنچه خوئینی [در این زمینه] می‌گوید چنانچه آنرا به جواز وجود نام‌گذاری و اختلافات و بدون احداث اسامی که به آن تعصب و یا خصومت ورزیده شود، و یا اینکه مقیاس آزمایش [صحت و سقم دینداری] مردم شود مقید سازیم سخن و نظر مطلوبی است.

و در روایت حارث اشعری رحمته الله گفته شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: و هر کس به جاهلیت فراخواند او هیزم جهنم است، گرچه روزه و نماز هم به جای آورد و گمان کند که مسلمان است، پس مسلمانان را با نام‌های خویش - بر نام‌های که خداوند عزوجل آنان را نام نهاده است - مسلمانان ایماندار، بندگان خدا فراخوانید!

و مردی نزد امام مالک رحمته الله آمد گفت: ای ابو عبدالله درباره مسأله‌ای از شما سؤال خواهم کرد، شما [سخن شما] را حجت میان خود و خداوند قرار خواهم داد، امام مالک فرمود: - هر آنچه خداوند بخواهد و قدرتی جز او نیست - سؤال کنید، گفت اهل سنت چه کسانی‌اند؟ فرمود: اهل سنت کسانی‌اند که لقبی ندارند که با آن شناخته شوند، نه جهمی‌اند، نه قدری، و نه رافضی‌اند.^۲

(۱) ترمذی شماره (روایت) 2863 و گفته است این حدیث حسن و صحیح و غریب است و آلبانی آنرا تصحیح نموده است (صحیح ترمذی شماره 2298) و امام احمد نیز آنرا روایت کرده است 135/4 و 205.

(۲) الانتقاء ابن عبدالبر، ص 35. [بلکه مسلمانند و تابع کتاب و سنت و اجماع اولوالامر]. [مترجم].

فصل پنجم:

احمد کاتب

کاتب می‌گوید: «وقت آن رسیده است که (امامیه) از این نظریات کلامی و تاریخی واهی دست بردارند و به تفکر اهل بیت (علیهم‌السلام) باز گردند. همان کسانی که به شورا دعوت می‌کردند، و به آن ملتزم بودند، و با خلفای راشدین به عنوان افضل رفتار می‌کردند. و با آنها مهربانی می‌کردند و شیعه‌ی خود را به پیروی از آنها امر می‌کردند.»

مبحث اول:**زندگینامه او.****نام او:**

نام او احمد کاتب است که اسم جدید او می‌باشد. و قبل از آن اسم وی (عبدالرسول بن عبدالزهره بن عبدالامیر لاری) بود.

ولادت و تکامل وی:

کاتب در سال ۱۹۵۳م. در شهر کربلا به دنیا آمد. و در خانواده‌ای متدین رشد و تکامل یافت. و کاتب ذکر کرده است که تولد وی نقش بزرگی در کاشت معنویات تشیع داشته است. و در حالی که بچه‌ای پنج ساله بود به یادگیری قرآن بسیار اهتمام ورزیده است. و می‌گوید که در آغوش مادرش رشد و تکامل یافته است. مادری که بسیار با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

«لو فتشوا قلبي رأوا وسطه سطرین قد خطا بلا کاتب: العدل والتوحيد في جانب، وحب أهل البيت في جانب»^۱.

«اگر قلبم را بگردی در وسط آن دو سطر می‌بینی، ولی کسی آن را ننوشته است: عدل و توحید از یک طرف، و عشق به اهل بیت از طرف دیگر».

همچنین بعد از آن در مدرسه خاصی که آیت‌الله شیرازی مرجع برای آموزش امور دینی احداث کرده بود، درس خواند. سپس در سن تقریباً چهارده سالگی به حوزه علمیه پیوست.^۲

(۱) نگا: نامه استاد کاتب به مرتضی قزوینی.

<http://www.isl.org.uk/modules.php.nameNews&filearticle&sid192>.

(۲) از مصاحبه با یک کانال مستقل (دور اول مراجعه‌های کاتب) در تاریخ 1 محرم 1424 هـ.

و نزد هر کدام از این اساتید درس خوانده است: سید محمد شیرازی، سید کاظم قزوینی^۱، شیخ غلام وفایی^۲، شیخ جعفر هادی^۳، سید محمدتقی مدرس^۴، و سید جعفر رشتی^۵ و شیخ ضیاء زبیدی^۶.

تألیفات وی:

- ۱- الامام الحسين كفاح في سبيل العدل والحرية. این اولین کتاب او است که در سال ۱۹۷۰م تألیف کرد.
- ۲- الامام الصادق معلم الإنسان. و این دومین کتاب وی است که در سال ۱۹۷۱م تألیف کرد.
- ۳- تجریتان فی المقاومة (در مورد انقلاب بیست و انقلاب تنباکو در ایران) که در سال ۱۹۷۲م. تألیف کرد.
- ۴- عشرة ناقص واحد يساوي صفر (در مورد ضرورت ایمان به امامت برای

(۱) سید محمد کاظم بن سید ابراهیم بن سید هاشم موسوی قزوینی حائری سال ۱۳۴۸ در کربلا متولد شد. که به خطابه و سخنرانی مشهور بود و در سال ۱۴۱۵ هـ در گذشت. نگاه کنید به: <http://www.al-rasool.net/1./pages/6.htm>

(۲) شرح حالی از او پیدا نشد.

(۳) یکی از استادان معاصر در حوزه علمیه قم.

(۴) محمد تقی بن محمد کاظم مدرس در سال ۱۹۴۵م در شهر کربلا متولد شد. و بعد از اشغال عراق توسط آمریکا بازگشت و در زمان حکومت بعث به عراق در مهاجرت بود. شرح حالش را در سایت رسمی خودش ببینید: <http://www.almodarresi.com/biography.htm>.

(۵) آیت الله شیخ جعفر رشتی در سال ۱۳۱۰ هـ / ۱۸۹۲ م. در رشت ایران متولد شد سپس به عراق مهاجرت کرد و پیش علمای بزرگ درس خواند. و در رجب ۱۳۹۴ هـ در کربلا درگذشت. نگا: مجله النبأ شماره ۶۱؛ مقاله: یادداشتی از برادرم: <http://www.annabaa.org/nba61/thuqeaty.htm>.

(۶) از یک نامه خصوصی (جواب به بعضی سوالات).

محقق شدن ایمان) در سال ۱۹۷۳م. تألیف کرد.

- ۵- آلیه الواحدة.
- ۶- الحرية في الاسلام.
- ۷- مشكلة النفاق في العمل الاسلامي.
- ۸- الايمان يتجلى في الحياة السياسية والاقتصادية والاجتماعية.
- ۹- مذكرات فاطمة الزهراء^۱.
- ۱۰- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه.
- ۱۱- نقد و تقييم كتاب كفاية الأثر في نصوص الاثني عشر.

(۱) ضمن يك رساله خاص.

مبحث دوم:

مراحل تغییر و تحول احمد کاتب

وقتی به زندگی فرهنگی احمد کاتب می‌نگریم در می‌یابیم که او از دو مرحله اساسی عبور کرده است^۱:

مرحله اول: مرحله پیروی از عقیده امامیه تا سال ۱۹۸۸م.

مهمترین ویژگیهای این مرحله:

۱- پیروی از اعتقاد امامیه.

در این دوره احمد کاتب رشد یافت و بر عقیده امامیه بزرگ شد. در کربلا بزرگ شد در حالی که آرزو می‌کرد که یکی از سربازان مهدی منتظر باشد. سپس تبدیل به یک دعوتگر برای مذهب شد. شاید تألیف کتاب (عشرة ناقص واحد یسائی صفر) حوزه باور وی را با تکیه بر این عقیده در ایمان آشکار کند. و احمد کاتب به من گفته است که او در مورد این مرحله معتقد است که آن جزئی از ایمان است که با انتفای آن دین نیز نفی می‌شود^۲.

۲- وارد شدن وی در کار سازمان حزبی و انقلابی:

احمد کاتب به جرگه سازمان عمل اسلامی^۳ پیوست که از طرفی جزء مدرسه

(۱) نوشتن این فصل در حالی است که احمد کاتب هنوز در قید حیات است و حال نزدیک پنجاه و یک سال از عمر وی می‌گذرد و از خداوند متعال می‌خواهیم که عمر ما و ایشان را طولانی بگرداند. و طاعت و هدایت و رضایت خویش طولانی بگرداند و ما را بر راه حق ثابت قدم بگرداند. که او بهترین مسؤول است.

(۲) منبع: یک نامه خصوصی از کاتب.

(۳) یک سازمان شیعی عراقی است که اندکی قبل از دهه هفتم تحت نظر آیت الله محمد شیرازی تأسیس شد و از اسم حزب دوری کرد تا احزاب را از طرف مؤسسان آن تحریم کرده باشد. و به رهبری مرجعیت مطلق⁼⁼

شیرازی به شمار می‌رفت که در اجرای اصول آن زیاده روی می‌کرد. و کاتب در این

امر پیشرفت می‌کرد تا جایی که به عضوی از رهبری این جنبش تبدیل شد. در نتیجه احمد کاتب در سال ۱۳۷۰هـ.ق عراق را ترک کرد و در بین خلیج و ایران و سایر جاها در نقل مکان بود. وقتی انقلاب در ایران برپا شد کاتب کویت را ترک گفت و به تهران آمد، و در آنجا در افتتاح بخش عربی رادیو تهران سهیم گردید، و نقش مهمی در این امر ایفا کرد. و در آن رادیو بر نظام و حکومت عراق حمله می‌برد و ملت عراق را به قیام تحریک می‌کرد.^۱

۳- دعوت به مذهب امامیه در سودان:

در آغاز دهه هشتاد اختلافی میان رهبر سازمان عمل اسلامی و رهبر انقلاب در ایران واقع شد و از سازمان خواسته شد که او را از ایران خارج کند پس رهبر آن

= ایان داشته باشد. بنابراین این سازمان طرح نظریه ولایت فقیه را قبل از خمینی بنا نهاد. و اینها کسانی بودند که به نظریه مرحلیت معتقد نبودند- همچنان که حزب دعوت اینگونه بود- بلکه معتقد به چیزی بودند که خود آن را سوختن مراحل نام نهاده بودند. علاوه بر این در این زمان که نیازی به نظر آنها نبود از تقیه استفاده نمی‌کردند. از برجسته‌ترین نیروهای این سازمان: هادی مدرسی (رهبر اوضاع حرکت در بحرین)، سید محمد تقی مدرسی (مدیر اوضاع عربستان و کویت)، محسن حسینی (مسؤول امور عراق) و بعد از پیروزی انقلاب در ایران هر کدام از این رشته‌ها در سازمان اسم دیگری پیدا کردند. در عراق اسم (سازمان انقلاب اسلامی) و در بحرین (جبهه اسلامی) با رهبری هادی مدرسی باقی ماند. و در عربستان (سازمان انقلاب اسلامی) با رهبری پیشین حسن صفار باقی ماند. و تقی مدرسی علاوه بر کار خود در کویت مرجع تمام این حرکتها بود. با وجود این سازمان از بسیاری از اعضایش جدا شد و بعضی از آنها با اجتهادهای بزرگی مستقل شدند به گونه‌ای که بعضی از آنها در گفتگو با سران کشورشان شرکت می‌کردند بدون آنکه موافقت مرجع بالاتر (محمد تقی مدرسی) وجود داشته باشد. بدین ترتیب از مرجعیت جدا شد، نگا: کتاب عراق بلا قیادة، عادل رؤف، 303-231.

(۱) اجتماع الجزیره (برنامه‌های بدون مرز) یکشنبه 22/10/1422هـ مطابق 6/1/2002م. اجتماعهای مستقل (پیشرفتهای احمد کاتب) اول محرم 1424هـ (قسمت اول).

سازمان از ایران خارج شد و احمد کاتب نیز از فعالیت در رادیو متوقف شد. و بعد از آن در سال ۱۹۸۶م به سودان منتقل شد و شروع به دعوت به تشیع امامیه کرد، و احمد کاتب در دعوت خود به نتایجی رسید، چون گروهی را در سودان شیعه کرده بود که بعد از آن نمایندگان دعوت به تشیع شدند. این مهمترین نکات در دوران اولیه زندگی کاتب بودند.

مرحله دوم: مرحله بازگشت از سال ۱۹۸۸-۱۹۹۶م:

در سال ۱۹۸۸م و در طول مدتی که احمد کاتب در «مدرسه قائم» در تهران و در «مرحله خارج»^۱ درس می‌خواند. کاتب اجرای نظریه ولایت فقیه در ایران را که اندیشه آن را در سر داشت و آن را در عراق اجرا کرده بود، دنبال می‌کرد. و در این ایام اشکالی پیش آمد که اثرات زیادی در خود کاتب داشت به گونه‌ای که بحث و مجادله میان شورای نگهبان و مجلس بر سر قانون کار پیش آمد. قانونی که مجلس آن را هشت سال متوالی به شورای نگهبان عرضه می‌کرد، و شورا آنرا رد می‌کرد. سپس خمینی با اعتماد به قانون، دستور داد به وزیر کار تا آن را اجرا نماید و به موافقت شورای نگهبان وقعی ننهاد. و رئیس حکومت به خامنه‌ای اعتراض کرد. آنچه که خمینی را خشمگین کرده بود و از صلاحیت مطلق ولی فقیه سخن می‌گفت واضح بود که ولی فقیه می‌تواند وقتی اتفاق شرعی با امت بسته می‌شد، آن را نقض کند، وقتی که آن را مخالف اسلام ببیند، ولی فقیه می‌تواند با قدرتی که دارد مناسک دینی مثل حج را متوقف کند، یا بخاطر مصلحتی مسجدی را از بین ببرد. خطاب خمینی سوالات بسیاری را در دوران احمد کاتب برانگیخت. در مورد شرعی بودن این صلاحیت مطلق که شخص واحدی در مورد سرنوشت امت حکم می‌کند، به گونه‌ای که هر اتفاق و قانونی را که بخواهد، می‌تواند نقض یا ملغی کند و

(۱) آخرین مرحله تحصیل در مدارس حوزوی.

هر قانونی را متوقف کند....

بنابراین کاتب تصمیم به بررسی صلاحیتهای ولایت فقیه گرفت و سید صادق شیرازی در این کار وی را یاری کرد. و مطالعه و بررسی خود را به جانب این سؤال هدایت کرد که: آیا شرعی بودن ولایت فقیه از طرف مهدی می آید یا به وسیله انتخاب امت می باشد؟

کاتب برای جواب دادن به این سؤال خودش را ناگزیر به نشان دادن مقدمه‌ای تاریخی برای نظریه ولایت فقیه کرد. و این همان نظریه‌ای بود که او تصور می کرد از زمان غیبت مهدی جریان دارد. جز اینکه آگاهی و شناخت وی از کتب فقهی و تاریخی بر حسب تسلسل تاریخی او را به حقیقتی می رساند که علمای متقدم شیعه بعد از غیبت، ولایت فقیه را انکار کرده اند. و این تفکر تقیه و انتظار و تحریم جهاد و منع هر گونه امارت و دولت رایج شده است.

همچنین خود کاتب از پیشرفت شیعه امامی تا پیدایش نظریه ولایت فقیه آگاه بوده است. و بزرگترین آسیبی که کاتب در خلال بررسی تحقیق خود دیده است اطلاع وی از سرگردانی و جدایی بزرگی که شیعیان هنگام مرگ عسکری - امام یازدهم - با آن مواجهه شدند، بود که ظاهراً این امام فرزندی نداشت و این چیزی است که کاتب به آن اعتراف کرده است که محققان شیعه آن را از هواداران این مذهب مخفی می کنند. بنابراین تصمیم گرفت که این باب را وارد مذهب کند و اخیراً منتهی به تحقق نفی ولادت محمد بن حسن المهدی شده است که از اینجا نظریه اثنی عشری در اصل باطل می شود.

و کاتب - همچنان که خود در مورد خودش گفته است - خیلی ترسیده و وحشت زده شده بود، بخاطر اهمیت نتایجی که در چنین روزی انتظار رسیدن به آن وجود داشت. و تصمیم گرفت که نتایج تحقیقش را با اعلام و بزرگان مذهب در میان بگذرد. و تحقیقش را برای گروهی از محققان و علما فرستاد، ولی جوابی را از

آنها ندید. بلکه مشاهده کرد که آنها را از جواب دادن به وی می‌گریختند. همچنان که او در مقابل بعضی از آنها به رافضی متهم شد. و کاتب برای تحقیقی که نزد گروهی از علما فرستاده بود پنج سال منتظر شد ولی همچنان که می‌گوید: «بسیاری از آنها را یافتم که از خواندن تحقیق خودداری می‌کردند و از بررسی صرف آن می‌رنجیدند، گویی که سعی می‌کند که او را از خواب زیبا بیدار کند»^۱. بنابراین تصمیم گرفت که تحقیقش را بعد از آن انتشار بدهد.

بدین ترتیب کاتب از یک امامی متعصب به یک شیعه جعفری تبدیل شد. و اینکه او را به امامی یا اثنا عشری توصیف کنند، انکار می‌کرد چون او به نص و عصمتی که نماد حقیقت قول امامت هستند باور نداشت.

همچنین با قوت تمام به مبادی و اصولی که در خلال تألیف و نوشتن در شبکه‌های اینترنتی و از طریق کانالهای ماهواره‌ای بنیاد نهاد.

(۱) تطور الفكر السياسي، 21، برای تفصیل این مرحله نگاه کنید به : حلقه اول مصاحبه یک کانال مستقل با

کاتب (برنامه گفتگوی صریح) 1/1/1424 هـ.

مبحث سوم:**نظریات و آرای احمد کاتب**

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت:

احمد کاتب از عقیده اهل بیت دفاع می‌کرد مبنی بر اینکه زندگی آنها خالی از شائبه‌ها و شرک‌هایی است که همیشه و تا بحال غلات (افراطیون) آنها را به زندگی ائمه می‌چسبانند.

همچنین کاتب سعی کرده است که با قدرت و شجاعت ضعف دلایل غلات و مخالف بودن آنها با قرآن و کلام ائمه اهل بیت (رحمهم الله) را بیان کند. مهمترین قضایایی که کاتب به بیان آنها پرداخته و از آن دفاع کرده است عبارتند از:

نخست: انکار قول به ولایت تکوینی:

کاتب عقیده غلات شیعه (افراطیون) را که امامان را قادر به تصرف در هستی - ولایت تکوینی - می‌دانند، نقد کرده است. و آشکار است که قرآن کریم این امر را رد کرده است. و آثار صحیحی که از ائمه اهل بیت به دست ما رسیده است، آنچه را که صاحبان نظریه ولایت تکوینی می‌گویند، نقض می‌کند. که اینها در نظر کاتب غلو و شرک هستند.

همچنان که کاتب بیان کرده است که غلات قدیم همان کسانی بودند که این عقیده فاسد را در میان احادیث ائمه وارد کرده‌اند. همچنین کاتب بیان کرده است که ائمه به رد این افراد پرداخته‌اند.

کاتب می‌بیند که بسیاری از نویسندگان تا بحال این امر را به تمامی شیعیان قدیم و جدید نسبت می‌دهند، که یا به علت جهل و خبر نداشتن از واقعیت شیعه است، یا به علت کینه داشتن با آنها و بی انصافی است^۱.

(۱) مقاله (القول بالولاية التكوينية تفويض و غلو و شرک) از کاتب.

کاتب از این غالیان قدیم و جدید سخن می‌گوید و بیان می‌کند که غالیان قدیم همان کسانی هستند که مفوضه نام دارند. و می‌گوید: «مفوضه فرقه‌ای از غلات ملعون بودند که اهل بیت به شدت از آنها بیزار بودند. از امام رضا علیه السلام سؤال شد که: نظرت در مورد تفویض چیست؟ گفت: خداوند متعال امر دینش را به پیامبرش صلی الله علیه و آله سپرده است و سپس فرموده است: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (الزمر: ۶۲). «خداوند آفریدگار همه چیز است».

ولی خلق و روزی در دست پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّنْ شَيْءٌ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الزمر: ۶۲).

«خداوند است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می‌میراند، سپس زنده می‌کند؛ آیا هیچ یک از همتایانی که برای خدا قرار داده‌اید چیزی از این کارها را می‌توانند انجام دهند؟! او منزّه و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند».

ابوهاشم جعفری روایت کرده است که از ابوالحسن (رضا) از غلات و مفوضه سؤال کردم گفت: غلات کافر و مفوضه مشرک هستند. کسی که با آنها همنشین شود و با آنها رفت و آمد داشته باشد و با آنها بخورد و بیاشامد و از آنها زن بگیرد یا به آنها زن بدهد یا به امانت‌داری و راستگویی آنها اطمینان داشته باشد یا به هر نحوی آنها را یاری بدهد از ولایت خدا و رسولش و ولایت ما اهل بیت خارج می‌شود! همچنان که کاتب در مورد غلات معاصر شیعه می‌گوید که: آنها کسانی هستند که به نشر عقیده غلو و نظریه ولایت تکوینی میان عوام شیعه می‌پردازند. و کاتب این افراد را به آیات خداوند ارجاع می‌دهد. محمدحسین وحید خراسانی کسی است که کاتب

نگا: <http://www.iraqcenter.net/vb/forumdisplay.php> =

(۱) مرجع سابق.

او را اینگونه توصیف کرده است. «به بعضی از نظریات غلات پرداخته است و آن را

با اوهام باطل فلاسفه آمیخته است. و بعضی از داستانهای خنده‌دار اسطوره‌ای را به آن افزوده است تا برای ما بیان کند که امام فاعل موجود است و در ربوبیت با خداوند شریک است»^۱.

کاتب کلامش را اینگونه خلاصه می‌کند که خراسانی و امثال وی از این حقیقت غافل هستند که پیامبر ﷺ و سایر ائمه اهل بیت در زندگی خود دارای قدرت محدودی در چارچوب زمان و مکان بوده‌اند، و نمی‌توانستند که فراتر از این بروند و این قدرت شگفت‌انگیز را برای کمک به مددجویان مالک نیستند و کسانی که اینگونه از آنها کمک بخواهند، شدیداً دچار عذاب می‌شوند و فقط باید از خداوند متعال کمک و یاری بجویند.^۲

همچنین کاتب از موضوع مهم دیگری صحبت می‌کند و آن را آمیخته شدن بسیاری از معجزات مقبول با اسطوره‌های مردود می‌داند. واضح است آنچه که دروغگویان و انسانهای ضعیف روایت می‌کنند، ممکن نیست که آن را جزء معجزات به حساب بیاوریم.^۳

(۱) وحید خراسانی مهدی را اینگونه مخاطب قرار داده است: «یا فاعل آنچه که به وجود می‌آورد». و او را اینگونه توصیف می‌کند: «امام زمان بنده‌ای بود که تبدیل به رب شد. بنابراین جوهر عبودیت ربوبیت است». (مقتطفات و لایه 39) و نگاه کنید به مقاله (من این یستقی الشیخ الوحید الخراسانی افکاره المتطرفه حول الامام مهدی؟) از احمد کاتب. www.altaib.co.uk/last.htm.

(2) www. Alkatib.co.uk/last.htm.

(۳) نگاه کنید به نامه او به مرتضی قزوینی:

<http://www.isl.irg.uk/modules.php.namenews&filearticle.&sid192>.

مطلب دوم: اختصاص علم غیب تنها به خداوند متعال است.

احمد کاتب نسبت دادن علم غیب را به غیر خداوند رد می‌کند و انتساب آن را به انبیاء یا ائمه غلو ظاهری محسوب می‌کند. کاتب بیان کرده است که قرآن نسبت علم غیب را به غیر خداوند هر که می‌خواهد باشد، باطل کرده است. و برای این امر به کلام خداوند استدلال کرده است که می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (الجن: ۲۶-۲۷).

«دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۶۵).

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ عَدًّا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾

(لقمان: ۳۴).

«و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟».

کاتب دیدگاه ائمه را در این باب به روشنی توضیح داده است که: امام صادق همیشه علم خود را به غیب نفی می‌کرد و به صراحت می‌گفت: «من تعجب می‌کنم از افرادی که می‌پندارند من غیب می‌دانم، و هیچ کس جز خداوند غیب نمی‌داند. اگر می‌دانستم که فلان خادم من به من ضربه‌ای می‌زند او را از خود دور می‌کردم و بدین ترتیب در هیچ خانه‌ای حادثه‌ای ناگهانی و اتفاقی روی نمی‌داد»^۱.

و همچنین استدلال می‌کند به آنچه که یحیی بن عبدالله از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید که فدایت شوم بعضی گمان می‌کنند که تو علم غیب می‌دانی؟ گفت: سبحان

(۱) تطور الفكر السياسي الشيعي، ۷۷، و به آثار مذکور در کتاب بصائر الدرجات، ۲۱۳ بنگرید.

الله! دستت را بر سرم بگذار، قسم به خدا مویی بر آن و بر بدنم باقی نمی ماند وقتی

که چنین سخنی گفتم. قسم به خدا ما وارثان رسول الله ﷺ هستیم.

در روایت دیگری حر عاملی نقل کرده است، که در آن امام می گوید: جاهلان و احمقان شیعه که بال پشه از آنها برتر است ندا سر می دهند که «من غیب می دانم»^۱ من در پیشگاه خدا و رسولش از آنها بیزارم. و کاتب ذکر می کند که این دسته غلات همیشه در ساحت شیعیان وجود دارند. به قول یکی از معاصران «شخصیت معصوم دارای دو جنبه است با یکی از این جنبه ها به غیب دسترسی می یابد و از خداوند وحی دریافت می کند. و اختصاص وحی نبوت به خاتم انبیاء (محمد ﷺ) منافی گشایش غیب بر ائمه و دریافت وحی غیر از وحی نبوت بر آنها نیست. هر چند که این وحی در نوع و کیفیت با وحی نبوت اختلاف داشته باشد»^۲.

و آنچه که باعث تعجب کاتب شده است، این است که گروهی از این غلات نسبت دادن علم غیب را به امامان از مسلمات تفکر اهل بیت می دانند. و کسی را که بدان باور نداشته باشد به حق امامان کوتاهی کرده است. در حالی که نسبت به رد و انکار اهل بیت از این غلوه خود را به نادانی می زنند.

کاتب تأکید می کند که این غلو از نظر عده دیگری از معاصران مانند محمد باقر صدر و کسانی که با این افکار خیلی افراطی مخالف هستند، مردود می باشد.^۳

(۱) تطور الفكر السياسي الشيعي، 231-230، به نقل از کتاب: اثبات الهداة، حر عاملی 764، 767.

(۲) نگا: <http://www.alkatib.co.uk/amilnajr.html>.

(۳) نگا: تطور الفكر السياسي، 237، نگا: نظر خالصی 418-407 و نظر محمد حسین فضل الله 532-517.

سوم: نهی از دعا و نیایش و مددجویی به غیر از خداوند.

احمد کاتب معتقد است که نصوص زیادی بر تحریم دعا و مددجویی از غیر خداوند دلالت می‌کنند. و کاتب در اینجا به این آیه استدلال می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (الأحقاف: ۵). «چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ (یونس: ۱۰۶).

«و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان!».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ (الأعراف: ۱۹۴).

«آنهایی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، بندگانی همچون خود شما هستند».

با توجه به سیاق این آیات کاتب افکار شیخ وحید خراسانی غالی و توجیه مسلمانان و غیر مسلمانان نسبت به استغاثه از امام مهدی (امام موهومی که وجود ندارد) را رد می‌کند و آن را با سخن خراسانی مقایسه می‌کند که می‌گوید: «از جمله ضروریات و مسلمات این است که تمامی افرادی که راهها به روی آنها بسته شده و در بیابان خشک و بی‌آب و علفی راه گم کرده باشند خواه یهودی باشند یا مسیحی یا مسلمانان، شیعه یا سنی فرقی نمی‌کند، اگر با نیت بگویند: (یا أبا صالح المهدي أدرکني) قطعاً به نتیجه می‌رسند... راز آن این است که در آن حالت دعا در حقیقت متوجه امام می‌شود، چون او از اضطرار واقعی خبر دارد و پرده‌های مانع را می‌دارد و در غیر آن حالت این دعا و نیایش متوجه امام نمی‌شود». در حالی که کاتب می‌بیند که واقعیت زندگی امامان و بلاهایی که بر سر آنها می‌آید. منافی آن چیزی است که

خراسانی ادعا می‌کند. و می‌گوید که دعا به امام با اعتقاد به «فاعل به وجود آورنده»

بودن وی، یکی از نقشهای خداوند را به او می‌دهد که خداوند آن را به خود اختصاص داده است. بنابراین «خداوند متعال از مردم خواسته است که او را به تنهایی بپرستند و آشکارا و پنهان او را بدون شریک بخوانند»^۱.

(۱) نگا: مقاله (من أين يستقى الشيخ الوحيد الخراساني افكاره المتطرفه. حول الامام المهدي؟) از کاتب

www.alkatib.co.uk/last.htm

مطلب دوم:

دیدگاه احمد کاتب در مورد قرآن

کاتب معتقد است قرآنی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است تحریف نشده است و این قرآن همچنان تحریف نشده باقی خواهد ماند چون خداوند متعال حفظ آن را بر عهده گرفته است.

همچنین کاتب معتقد است که نظریه تحریف قرآن از نظریه‌های کفری است و مخالف با اجماع مسلمانان می‌باشد. کاتب در مورد وقوع این انحراف و قایل بودن بعضی از مسلمانان به آن می‌گوید که غلات شیعه از قدیم معتقد به آن بوده‌اند و این غلات این نظر را به ائمه نسبت می‌دادند، در حالی که ائمه - همچنان که کاتب توضیح داده - از این کلام بیزار و مبری بوده‌اند.^۱

عدم پذیرش این امر توسط کاتب تا حدی است که در مناقشات حدیثی وی می‌یابیم که او هر حدیثی را که مبتنی بر تحریف قرآن باشد یا راوی آن معتقد به این عقیده باشد، ضعیف می‌داند. روشن است که دلالت حدیثی بر تحریف قرآن نشانه ضعف آن حدیث است.^۲

استاد احمد کاتب به شدت مخالف این امر است که نظریه تحریف قرآن را به تمام شیعیان نسبت داد. او معتقد است که بیشتر شیعیان معاصر مخالف این قول هستند و آن را قبول ندارند.^۳

ولی احمد کاتب حوزه این قول را در میان شیعیان متقدم توضیح نداده است. و بلکه به معتقدان معاصر در این مذهب اشاره کرده است. و امر مهمی را بیان کرده

(۱) تطور الفكر السياسي، کاتب، ۸۵.

(۲) نگا: نامه کاتب به مرتضی قزوینی (در پی نوشت ۲).

(۳) نگا: مصاحبه (مراجعات الکاتب) در یک شبکه مستقل اول محرم سال ۱۴۲۴ هـ.

است که آن دفع غلاتی است که قایل به تحریف هستند و در قرآن نصی را برای

امامت نمی‌یابند. و ذکر نام علی علیه السلام را در آن نمی‌بینند و این همان چیزی است که آنها می‌گویند: صحابه این آیات ولایت را حذف کرده‌اند تا به وسیله آن از تنگنایی که خود را در آن انداخته‌اند، نجات یابند.^۱

(۱) نگا: مرجع سابق.

مطلب سوم: نظری وی در مورد اصحاب رضی الله عنهم

استاد احمد کاتب معتقد است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله افضل صحابه است ولی با امامیه موافق نیست که می گویند صحابه وقتی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با علی رضی الله عنه بیعت نکردند، مرتکب جرم شده‌اند. چون او مانند شیعه امامیه معتقد به منصوص بودن امامت نیست.

کاتب معتقد است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - طبق تصور و روایات امامیه - مرتد یا منافق یا متهم به اتهاماتی که در دین آنها طعنه وارد کند، نیستند. کاتب در مورد تحلیل دیدگاه تکفیری امامیه دو سبب را ذکر می‌کند: نخست: مجموعه روایتهای ایجاد شده و ضعیف.

دوم: دیدگاه کلامی پیشین در مورد امامت و نص بر خلافت امام علی. و این چیزی است که شیعه امامیه را واداشته است که با روش جدید و شکل معکوس به قرائت تاریخ بپردازند. که مخالف ظاهر زندگی اهل بیت (علیهم السلام) و مخصوصاً امام علی بن ابی طالب است که مقتضی دیدگاه سلبی نسبت به کسانی است که (خلافت را از اهل بیت غصب کردند).^۱

همچنین می‌گوید: «ریشه این امر به نظر من در نظریه امامت الهی و وجود نصوص بر خلافت امام علی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و انکار، یا اهمال اصحاب نسبت به این نصوص نهفته است که آنها راه دشمن خدا و رسول دانسته‌اند و بدین ترتیب حکم به نفاق و کفر آنها داده‌اند».^۲

بنابراین کاتب می‌گوید: «وقت آن رسیده است که (امامیه) از این نظریات کلامی و تاریخی واهی دست بردارند و به تفکر اهل بیت (علیهم السلام) باز گردند. همان کسانی که به

(۱) نگا: <http://www.iraq/center.net/vb/showthread.php>

(۲) همان. (به اصل کتاب مراجعه شود صفحه ۲۵۴).

شورا دعوت می‌کردند و به آن ملتزم بودند و با خلفای راشدین به عنوان افضل رفتار

می‌کردند. و با آنها مهربانی می‌کردند و شیعه خود را به پیروی از آنها امر می‌کردند.^۱ وقتی نویسنده کویتی «یاسر حیب» به سرزنش و شتم ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه می‌پرداخت و آنها را به ارتداد منسوب می‌کرد و اثر این قضیه به دادگاههای کویت کشیده شد.^۲ استاد احمد کاتب تعلیقی را بر این کلام وی افزوده است که «برادر! یاسر حیب هیچ کاری را جز با صراحت و وضوح انجام نداده همچنان که بسیاری از شیعیان می‌خواهند از آن رهایی یابند یا خود را به نادانی می‌زنند یا آن را مخفی می‌کنند، و من معتقدم که انکار چیزهایی که گفته شده بدون مراجعه به فکر سلبی بیهوده‌ای که فایده‌ای برای شیعه ندارد، کافی نیست. چنین فکری به راه بسته می‌انجامد و شکست آن در طول تاریخ به اثبات رسیده است و این فکر با وفات امام عسکری بدون بر جای گذاشتن فرزندی در نیمه قرن سوم هجری به پایان رسید یا منقرض شد».^۳

(۱) همان.

(۲) نگا: روزنامه الرأی العالم 1/12/2003 م. <http://www.al/aialaam.com/>

سایت اسلام آنلاین-2003/news/12/04Tartic/eII.shtml
<http://www.islamonline.net/Araic/>

(۳) همان.

مطلب چهارم: نظر وی در مورد امامت

کاتب در مورد موضوع امامت نظر خاصی دارد که با اعتقاد وی به اینکه امامت رکن اساسی ایمان است شروع می‌شود، و با رهایی از نظریه امامت منصوص و التزامات آن از جمله عصمت و غیبت به پایان می‌رسد.

آیا کاتب از احادیث فضایل علی علیه السلام و اهل بیت وی چشم پوشی کرده است؟ کاتب در نامه خود به مرتضی قزوینی بیان کرده است که شکی در صحت حدیث غدیر- بدون بعضی چیزهای اضافی ضعیف - نیست، و همچنین شکی در صحت «حدیث ثقلین»^۱ یا «پرنده کباب شده»^۲ یا داستان مباحله یا «بخشیدن انگشتر» یا سایر احادیثی که از فضل اهل بیت سخن می‌گویند، وجود ندارد. ولی همچنان که می‌گوید: «ولی در آنها حدیثی در مورد امامت الهی یا قائم یا مهدی محمد بن حسن عسکری نیافتم. بلکه در آنها احادیث عام و غیر معین و عاری از افکار فلاسفه و متکلمین و غلات یافتیم. بی‌گمان عشق و علاقه من به اهل بیت و اعتراف من به

(۱) حدیث زید بن ارقم که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: (من دو چیز را برای شما باقی می‌گذارم که با تمسک به آن بعد از من گمراه نمی‌شوید که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خداوند که ریسمان کشیده شده‌ای از آسمان بر زمین است و عترت اهل بیت من. و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه وارد بهشت شوید. بنگرید که چگونه با آن رفتار می‌کنید. الترمذی 5/622 ح 3788. مسند، الامام احمد 3/14، 17 و هیشمی گفته است: سند آن خوب است. و آلبانی گفته است: صحیح است. (صحیح سنن الترمذی ج 2980). و اصل حدیث در مسلم است (2408).

(۲) در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دوست داشتنی‌ترین مردم را نزد من بفرست که گوشت این پرنده را با من بخورد ناگهان علی بن ابی‌طالب علیه السلام آمد. و ابن قیم این حدیث را در کتاب الفوائد (382) ضعیف دانسته است و این کثیر در البداية والنهاية 375/7-377 و دهلوی در مختصر التحفة الاثنی عشریة (165) و دیگران آن را ضعیف دانسته‌اند.

فضل آنها و قبول کردن این روایتها مرا ملزم به قبول هر روایت دیگری که دارای

سند ضعیفی باشد، نمی‌کند»^۱.

در زیر آرا و نظریاتی را که کاتب در موضوع امامت به آنها رسیده است، ذکر می‌کنیم:

نخست: شورا عقیده اهل بیت است.

کاتب معتقد است نظریه‌ای که اهل بیت و سادات آنها مانند عباس علیه السلام عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام و سایر امامان بعد از آنها، به آن ایمان و باور داشتند، نظریه شورا بود.

دیدگاه علی علیه السلام در مورد شورا.

کاتب معتقد است که علی بن ابی طالب علیه السلام بر این باور بود که امامت با شورا است. چون بعد از عمر رضی الله عنه ورود به شورا را قبول کرد. طبق آنچه که روایت شده است علی علیه السلام به روش اهل شورا بدون اشاره به هر نصی برای تعیین امام اکتفا کرد. و اینکه می‌گفت: «مهاجرین و انصار با من بیعت کردند». نشان تأکید وی بر شورا است. و همچنین رویگردانی وی از مردم بعد از وفات عثمان رضی الله عنه برای اینکه امام آنها بشود، دلیل این امر است که به آنها می‌گفت: «مرا رها کنید و یکی دیگر را برای امام انتخاب کنید». و این در صورتی که امام عالم به نص باشد از او پذیرفته نمی‌شود. و دلیل آوردن وی برای طلحه و زبیر اندکی قبل از جنگ جمل برای بیعت کردن، و دلیل آوردن برای معاویه رضی الله عنه جهت بیعت مهاجرین و انصار با وی، دلیل این امر است. سپس در وصیت مشهور وی نصی مبنی بر تعیین امام بعد از وی وجود نداشت. بلکه جانشینی پسرش حسن رضی الله عنه را به عنوان امام بعد از خود را رد کرد. و

(۱) نامه کاتب به مرتضی قزوینی:

<http://www.isl.org.uk/modules.php.nameNews&filearticle&sid192>.

دلایل دیگری که کاتب به طور صریح در مورد ایمان علی به شورا آورده است و هیچ نص الهی را برای امامت بیان نکرده است.^۱

دیدگاه حسن بن علی (رضی الله عنه) در مورد شورا.

احمد کاتب می‌گوید مواضع حسن رضی الله عنه دلالت می‌کند که او به نص یا تعیین امام اعتقادی نداشته است. تاریخ و روایات نشان نمی‌دهد که او به هر گونه نصی در مورد استحقاق او برای امامت اشاره یا احتجاج کرده باشد. چیزی که از حسن روایت شده است این است که او بعد از وفات علی رضی الله عنه ساکت ماند. کسی که از مردم خواست با حسن بیعت کنند، ابن عباس رضی الله عنهما بود. و او نیز از آنان با صیغه اختیار (إن شئتم...) درخواست کرد. و نامه‌های میان حسن بن علی و معاویه عاری از هر گونه دلیل و اشاره‌ای به نص امامت است. همچنان که کاتب به کناره‌گیری حسن از خلافت به نفع معاویه گواهی می‌دهد. و بالاتر از این برای معاویه شرط قرار داد که اگر حسن قبل از وی درگذشت امامت را به شورای مسلمانان واگذار کند و این به طور کلی مخالف عقیده منصوص بودن امامت است.^۲

دیدگاه حسین رضی الله عنه در مورد شورا.

کاتب بیان می‌کند که حسین بن علی رضی الله عنه به شورایی بودن خلافت معتقد بود و باور نداشت که خلافت با نص الهی است. و کاتب استدلال می‌کند که حسین تا وفات معاویه به بیعت خود با او پایبند بود. و درخواست انقلاب و شورش علیه معاویه از طرف شیعیان کوفه بعد از وفات حسن از طرف حسین رد شد، به دلیل اینکه میان

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي الشيعي، 23-26.

(۲) نگا: منبع سابق 26-27.

وی با معاویه عهد و پیمانی بود که نقض آن جایز نبود^۱.

همچنین کاتب برای ایمان حسین به شورا این سخن وی را در جواب اهل کوفه شاهد می‌آورد که می‌گوید: به خدا سوگند! امامی که به قرآن حکم نکند و اقامه عدل نکند و بر دین حق نباشد و خود را وقف خداوند نکند امام نیست^۲.
همچنین کاتب به عدم وصیت حسین به امامت برای پسرش علی ملقب به زین العابدین استدلال کرده است با وجود آنکه وصیت ویژه‌ای نوشته بود بدون آنکه به نص امامت اشاره کند.

محمد بن علی (ابن الحنفیه) رضی الله عنه

کاتب معتقد است که قیام شیعیان اهل کوفه برای جلوانداختن بیعت با محمد بن حنفیه بعد از وفات حسین به وضوح دلالت می‌کند بر اینکه شیعه در آن زمان به نظریه و تعیین امام معتقد نبودند. و اهل بیت و بزرگترین و برترین آنها در آن زمان که محمد بن حنفیه بود در مواجهه با عقیده امامیه جدا نبودند^۳.

دیدگاه حسن بن حسن رضی الله عنه در مورد شورا.

کاتب می‌گوید حسن بن حسن همان کسی که در دوره خود به بزرگ بنی‌طالب معروف بود و او وصی پدرش (حسن بن علی) و متولی (اوقاف) جدش علی بن ابی‌طالب بود. از حسن بن حسن سؤال شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگفته است «من كنت مولاه فعلي مولاه»؟ گفت: آری قسم به خدا گفته است، ولی به خدا قسم منظور

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي 27 به نقل از الارشاد از مفید 199-200.

(۲) نگا: تاریخ الأمم والملوک 3/ 1013 و الارشاد المفید (204).

(۳) نگا: تطور الفكر السياسي، 30.

رسول الله ﷺ از آن امامت و سلطنت نبوده است و اگر منظورش آن بوده باشد می‌توانست فصیح‌تر بگوید!

اینها قسمتی از دلایلی بود که استاد احمد کاتب برای ایمان اهل بیت به نظریه شورا ذکر کرد که موافق عقیده امت می‌باشد. و اینها استدلالهایی بودند که در جای خود ذکر شدند و جز با آنچه که کاتب آن را تفسیر مقلوب نامیده است نمی‌توان از وضوح دلالت آن خارج شد که این حمل بر تقیه می‌شود.

دوم: از دیدگاه کاتب تفکر امامیه چگونه پدید آمد؟

وقتی احمد کاتب به این نتیجه رسید که عقیده اهل بیت با اصل شورا در تعیین امام مخالف نیست، و اهل بیت به عصمت و منصوص بودن امامت معتقد نیستند، در مقابلش سؤالی پیدا می‌شود که باید به آن جواب بدهد. و آن اینکه تفکر امامیه چگونه پدید آمد؟ اعتقاد به منصوص بودن و تعیین امام توسط چه کسی تبلور یافت؟ و دیدگاه ائمه در مورد آن چیست؟

در حقیقت این سؤال در ذهن بسیاری از خوانندگان و محققان ایجاد می‌شود و شاید جواب احمد کاتب با توجه به دقت و تتبع تاریخی وی بهترین جواب برای این سؤال باشد و با آنچه که از کتابهای مذهب امامی نقل کرده است، استحکام می‌یابد. خلاصه جواب کاتب در زیر می‌آید:

نخست: پیدایش نظریه جانشینی و وصایت:

کاتب بیان می‌کند که نخستین نشان تفکر امامیه در نظریه امامت در وصایت است. و این به معنای آن است که پیامبر ﷺ به امامت علی رضی الله عنه بعد از خود وصیت کرده است و علی به امامت حسن، و حسن به امامت حسین و همین طور تا آخر وصیت کرده‌اند. بدون اینکه گفته شود که نصی بر امامت وجود دارد. و کاتب ذکر می‌کند که

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي، 31، به نقل از التهذيب از ابن عساکر 4/ 162.

اولین کسی که نظریه وصایت را ساخت ابن سبأ بود و سپس طایفه کیسانیه آن را مرتب کردند.^۱

دوم: نظریه تفکر منحصر کردن امامت در خانواده حسین علیه السلام

بعد از آن میان منتسبین به اهل بیت (به معنای عام) جدایی واقع شد و هر قسمی به جناحهای مختلف تقسیم شدند، و هر قسم سعی می کرد که او اولویت امامت خود را به هر طریقی ثابت کند. بنابراین کیسانیه - منتسبین ابن حنفیه - ادعا می کردند که امامت در نوادگان ابن حنفیه منحصر است، چون او در جنگ، صاحب پرچم علی بوده است. ولی طرفداران حسین بر اولویت نوادگان حسین در علم و پاسداری از سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله تأکید می کردند، سپس بعد از آن تصمیم به تقسیم گرفتند بعضی برای ساقط کردن سایر رقبا قایل به وراثت عمودی و ستونی شدند - ولی قایل به تعیین ائمه نبودند - اما زیدیه تفکر زید را با محدود کردن آن به دو بطن (طایفه) تأیید کردند و برای امام شدن شرط قرار دادند که صالح و عالم و زاهد و حامل شمشیر علیه ظالمان باشد. سپس عباسیان پیدا شدند و ادعای اولویت عباس، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و نوادگان او را کردند.

کاتب اشاره می کند که این تقسیم و جدایی منجر به ظهور و تفکر انحصار امامت در خاندان حسین و نظریه وراثت عمودی بعد از حسین علیه السلام شد.^۲

سوم: پیدایش تفکر عصمت و تعیین امام:

کاتب بیان می کند کسانی که قائل به انحصار امامت در خاندان حسین علیه السلام شدند با مسایلی روبرو شدند که ناچار به ادعای عصمت و تعیین پناه آوردند تا برتری شخصیتهایی را که برگزیده بودند بر سایرین - زیدیه، کیسانیه، امویان، عباسیان و

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي 33-34-47.

(۲) نگا: تطور الفكر السياسي، 47.

دیگران - تضمین کنند. از جمله مسایلی که با آن مواجه شدند:

- ۱- استدلال امویان به اینکه خداوند آنها را برای ولایت امت برگزیده است. کاتب سعی کرده است عبارتهای خلفای اموی را در مورد اهمیت خطاب شرعی بودن آنها بیان کند و اینکه خداوند متعال آنها را بر سایرین جهت امر خلافت و ملکیت برگزیده است. و این چیزی است که کاتب در آن گرایش به «استدلال جبری»^۱ را می‌بیند. و در نظر کاتب این کار سبب تکرار آن در نزد بعضی از شیعیان شد که می‌گفتند خداوند متعال ائمه را از اهل بیت پیامبرش انتخاب کرده است.^۲
- ۲- وجود اشخاص متعددی از اهل بیت که برای طلب خلافت شورش کرده‌اند. و این منجر به تفکر عصمت و نص برای بعضی از اهل بیت شد. تا شرعی بودن و اولویت را از سایرین ساقط کند.^۳

چهارم: پیدایش تفکر انحصار تفسیر قرآن توسط معصوم.

بعد از پیدایش تفکر انحصار در خاندان حسین اعتقاد به عصمت و نص ایجاد شد که در سایه این نظریه امامت حق (تفسیر قرآن) به معصومین منحصر شد که این امر

(۱) احمد کاتب می‌گوید که خلفای اموی نظریه سیاسی خود را به عنوان عقیده جبر و مشیت الهی بنا نهادند. و در این مورد سخنانی را از بعضی از خلفا و والیان خود ذکر کردند. مثلاً «خداوند ما را به این کار اختصاص داده است». و «خداوند ما را جانشین قرار داده است». و خداوند ما را منصوب کرده است...» و «خداوند به امام بودن ما بر بندگان رضایت دارد». و عبارتهای دیگر.

و شاید بهتر است که گفته شود: اگر امثال چنین عباراتی صحیح باشد، باید گفته شود که فرض کردن این امر از طرف سیاستمداران آن زمان بوده است. چون مذهب جبری در زمان عباسی و توسط جعد بن درهم ایجاد شد. نگا: کتاب القضاء والقدر، المحمود، ص 141.

(۲) نگا: تطور الفكر السياسي، 47-50.

(۳) نگا: منبع سابق، 51.

نیز در خلال ادعای ناتوانی مسلمانان از تعامل و استفاده مستقیم از قرآن ایجاد شد.^۱

چون این امر متضمن برتری امام بود.

پنجم: پیدایش تفکر استدلال به عقل قبل از استدلال به نص.

کاتب می‌گوید، متکلمان متقدم امامیه وقتی دلایل نقلی اثبات امامت را ضعیف دانستند به پشتیبانی عقل به عنوان یک درجه برتر پناه آوردند.^۲

ششم: پیدایش تفکر استدلال به معجزات.

وقتی دلیل نقلی از اثبات (امامت) عاجز ماند، بعضی از صاحبان نظریه جدید به استدلال به معجزات پناه آوردند. مثلاً: امام چهارم علی بن حسین ملقب به زین‌العابدین وقتی پدرش وفات کرد و اموالش را به دیگران وصیت کرده بود و دلیل واضح برای امامت خود پیدا نمی‌کرد و قائلین به امامت وی دچار سختی بزرگی شده بودند مخصوصاً وقتی که او را خالی از سیاستمداری می‌دانستند. و برادرش زید به عنوان رهبر مخالفان بزرگ شیعه بر او پیشدستی کرده بود. و این همان چیزی بود که استدلال به امامت او را از دیدگاه امامیه سخت کرده بود. پس برای گریز از این مشکل به دلالت معجزات و امور خارق‌العاده پناه آوردند. و پنداشتند که زین‌العابدین برادرش را با نشان‌دادن معجزه‌ای قانع کرده است و آن سخن گفتن حجرالاسود مبنی بر اینکه شخص امام، علی بن حسین است.^۳

در سایه این اعتقاد به دلالت معجزات، بسیاری از دروغها در مورد علم غیب ائمه و قدرت تصرف آنها در هستی و سایر غلوه‌های دیگر بافته شد.

(۱) منبع سابق، ۶۲.

(۲) نگا: منبع سابق ۶۷-۶۸.

(۳) نگا: منبع سابق، ۶۷-۷۰.

هفتم: پیدایش تفکر محدود کردن ائمه به دوازده امام.

این نظریه‌ای بود که کاتب معتقد بود نگهبانان عقیده امامیه آن را برای راه حل بحران بزرگی که در آن افتاده بودند، آورده‌اند. و این بحران چیزی جز وفات امام یازدهم بدون فرزند نبود. پس به دلایل امنیتی چیزی جز ادعای فرزند پنهان شده برای متکلمان باقی نماند. سپس بعد از مدتی نظریه «غیبت کبری» و اعتقاد به اینکه فرزند پنهان شده آخرین امام و مهدی آخر زمان می‌باشد^۱.

به طور خلاصه کاتب می‌خواهد بگوید که شیعه از آغاز معتقد به منصوص بودن امام و تعیین و محدود کردن آن نبوده است. به دلیل مشارکت بسیاری از آنها با مخالفانی که از اهل بیت بیرون می‌آمدند، و به دلیل افزونی تقسیمات آنها بعد از هر امامی به فرقه‌های مختلف، همچنان که نویسندگان قدیم شیعه در فرقه‌ها و مقالات خود آورده‌اند، مثل نوبختی و محمد بن سعد اشعری^۲.

سوم: مشکلات رویارویی با نظریه امامت:

همچنان که استاد احمد کاتب بیان کرد مشکلاتی که تفکر منصوص بودن و تعیین و عصمت امام با آن مواجه شد، نقش بزرگی در ایجاد عقیده امامیه داشت. از جمله این مشکلات:

- اهل بیت این نظریه را قبول نداشتند و این امر طبق عقیده کاتب منجر به پناه آوردن امامیه به سلاح تقیه شده است. و تمام آنچه که از امامان بر خلاف تقیه صادر شده بود، تفسیر کردند. از جمله لعن راویان غلات توسط ائمه را اینگونه تفسیر کرده‌اند که امام می‌خواسته است با این کار چشم سلطان را از وی دور کند تا آسیبی

(۱) نگا: منبع سابق ۷۷.

(۲) ابن خلدون در مورد کثرت تقسیمات شیعه می‌گوید: «این اختلافهای عظیم بر عدم نص دلالت می‌کند».

به او نرساند. و امثال این تفسیرها^۱.

- مرگ اسماعیل بن جعفر صادق در زمان امام صادق. در حالی که حامیان عقیده امامت به طور پنهانی در عراق می‌گفتند که امام بعد از صادق اسماعیل است. و این همان چیزی است که منجر به پیدایش عقیده ظهور شد.

- تقسیم شیعه بعد از کاظم؛ و پاسخ به بعضی از شورشیانی که برای امامت شورش کرده بودند، و گرفتن بیعت از آنها برای خودشان. مانند عیسی بن زید و شهید فخر و سایرین. و این همان چیزی بود که منجر به غلو در دلیل معجزات شد.

- مخالفت مأمون عباسی با امام رضا. اینگونه بود که مأمون به اصلاح شکاف میان آل علی و آل عباس پرداخت وقتی که از رضا (عجله الله تعالی فرجه له) بیعت گرفت که بعد از وی در سال ۲۰۱ هجری ولایت عهدی او را داشته باشد و این به معنای اقرار به امارت مأمون است.^۲

- مشکل کودکی و کم سنی فرزندان که بعد از وفات رضا تجلی پیدا کرد. و این امر سؤال مهمی را ایجاد کرد که: چگونه ممکن است کسی که قبل از بلوغ حق تصرف در اموالش را ندارد، بتواند امام شود. و این همان چیزی است که وصیت امام رضا به اموال خود به عبدالله بن مساور تا زمان بالغ شدن جواد، آن را تأیید می‌کند، و همچنین مشکل کودکی نیز در زمان جواد نیز تکرار شد چون وقتی وفات کرد فرزندش هادی هفت سال داشت.^۳

اینها بعضی از مشکلاتی بود که کاتب در جواب آن به این سؤال مهم ذکر کرده است که: چگونه عقیده امامیه شکل گرفت؟ و به دست چه کسی توسعه یافت؟ والله اعلم.

(۱) تطور الفكر السياسي، 85-82.

(۲) منبع سابق 97.

(۳) منبع سابق، 106-102.

تحولات فکر سیاسی شیعه بعد از غیبت:

کاتب پیش از یک سوم کتابش (تطور الفكر السياسي الشيعي) را به تحولات تفکر سیاسی شیعه بعد از غیبت اختصاص داده است، جدای از هر مرحله‌ای که «تفکر انتظار» بر آن غالب بود، و به مرحله معاصری رسیده است که مجموعه پیشنهادها را ایجابی^۱ و سیاسی شیعه بر آن غالب شده است، و ولایت فقیه بارزترین آنها است. کاتب وصف علمی دقیقی را آورده است، به گونه‌ای که در هر مرحله‌ای فتواها و آرای علمای آن مرحله را نشان می‌دهد. به گونه‌ای که برای خواننده نگرشهای تفکر رایج و تفکر غیررایج در هر دوره‌ای را توضیح می‌دهد.

همچنان که کاتب بیان کرد مرحله اول بعد از غیبت، دلیل سلبی بودن صحنه‌های سیاسی و اجتماعی است. به گونه‌ای که برجسته‌ترین علمای امامیه در مرحله تازه‌ای بسته‌شدن باب جهاد و اجتهاد و جمود روایات را بنیان نهادند. همچنان که تعطیل کردن حدود (حد شرعی جرایم) و منع اجرای قصاص را بنا نهادند. و از بسیاری از مظاهر امر به معروف و نهی از منکر خودداری کردند و نماز جمعه را تعطیل کردند و سایر مظاهر دیگر^۲.

ولی کاتب دو واقعه مهم را به تفکر شیعه اختصاص داده است:

نخست: باز بودن اجتهاد.

بعد از اینکه مذهب اخباری مذهب رایج بود، حسن بن عقیل نعمانی در اواسط قرن چهارم نظریه جایز بودن اجتهاد در زمان غیبت امام را آورد. سپس بعد از وی سید مرتضی آن را تأیید کرد. ولی از طرف گروه تقلیدی با حمله بزرگی مواجه شدند. و این جریانی بود که با اصل امامت شایع شد. امامتی که بنخاطر آن وجود امام

(۱) ایجابی نقیض سلبی است (العقود والاستسلام) و منظور از آن تزکیه علمی مطلق نیست.

(۲) نگا: فتاوی و نظرات علمای شیعه در این مرحله: تطور الفكر السياسي، ۳۱۳-۲۷۲.

معصوم واجب شده بود. این گروه اصولی که قائل به باز بودن دروازه اجتهاد است

همچنان توسعه پیدا کرد تا جایی که در میان شیعیان امروز غلبه یافت.^۱

دوم: به دست گرفتن رهبری سیاسی به وسیله ولایت فقیه.

بعد از آنکه شیعیان حرکت وارد شدن به فعالیت سیاسی را همراه با نظریه فراگیر نص و عصمت دیدند، تفکر باز بودن مشارکت سیاسی با فتوای واگذاری اجرای بعضی از حدود به فقها شروع شد. (که در اصل جزء صلاحیتهای امام بود) سپس این امر نیز توسعه پیدا کرد به طوری که ابوصلاح حلبی (۴۷۴-۳۷۳هـ) بخشهای زکات و خمس را در صلاحیتهای فقها وارد کرد.^۲

بعد از او ابوالحسن کرکی^۳ آمد و نیابت محدود فقها را به نیابت عمومی برای فقیه گسترش داد تا در خلال آن بتواند کار سیاسی بکند، و برای اولین بار در تاریخ مذهب شیعه کتابی را در مورد احکام خراج تألیف کرد.^۴

سپس این امر ادامه پیدا کرد تا اینکه خمینی تفکر ضرورت ولایت فقیه را آورد و گلپایگانی قائل به وجوب آن شد. و در اینجا کاتب تأمل کرده و بیان می‌کند که شیعه از لحاظ عملی نظریه امامت را نداشتند. چون آنها اجرای دو رکن امامت را به فقها واگذار کرده بودند، یعنی دو رکن: تشریحی و تنفیذی.

احمد کاتب می‌گوید: «شایسته است که در اساس تفکر امامیه بازنگری شود و از

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي، 325-332.

(۲) نگا: منبع سابق 367-368.

(۳) ابوالحسن علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی ملقب به محقق ثانی و معروف به علایی، به مصر- و عراق مسافرت کرد سپس در ایران ماندگار شد و مورد اکرام شاه ایران طهماسب صفوی قرار گرفت و در سال 940هـ در عراق وفات کرد. نگا: الاعلام، الزرکلی، 4/281.

(۴) تطور الفكر السياسي، 379-381.

شروط عصمت و منصوص بودن امام در سلاله علوی حسینی (امام) دست بردارند و در مورد فرضیه «مهدویت» که از نظریه «امامت الهی» و حتمی بودن وجود «امام معصوم و معین از طرف خداوند» تجدیدنظر کنند. وقتی امکان برپایی یک دولت توسط فقیهی عادل یا مؤمنی عادل را جایز بدانیم، دیگر نیازی به فرضیت «امام معصوم» نیست، بدون اینکه در مدت بیش از هزار سال با مردم نیز هیچ تعامل و ارتباطی هم داشته باشد^۱.

بنابراین کاتب تردیدی ندارد در اینکه نظریه امامت را به یک نظر از بین رفته و بیهوده وصف کند. چون شیعه از لحاظ عملی از مفهوم امامت کناره‌گیری کردند. و واقعیت آنها با واقعیت کسانی که قائل به نص و عصمت نیستند هیچ فرقی ندارد.

به طور خلاصه افکار اساسی کاتب در مورد امامت عبارتند از:

الف) قرآن و سنت متواتر و وقایع تاریخی، بر نقیض نظریه امامت دلالت می‌کنند.
ب) اعتقاد به منصوص بودن امام و عصمت و آن را به عنوان یکی از شروط حاکم مسلمان قراردادن، از ابداعات بعضی از متکلمان شیعه مانند هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی و مؤمن الطاق در نیمه قرن دوم هجری است. این بر خلاف مدرسه اهل بیتی است که عصمت برای آنها شرط نیست و هیچ نص صحیحی از آنها در این مورد نیامده است.

ت) ضعف نصوص در بسیاری از جاها برای اثبات امامت و بارز شدن اشخاص متعددی از بنی‌هاشم در زمان ائمه، صاحبان نظریه امامت را بر آن داشت که «دلیل عقل» و «دلیل اعجاز» را برای اثبات امامت خلق کنند و در این راه داستانهای خیالی زیادی درست کردند.

ث) مشکلاتی که نظریه امامت با آن مواجه شد نقش بزرگی در تبلور افکار جدید در مورد این نظریه داشت. و مهمترین این مشکلات عبارتند از: مخالفت اهل بیت که

(۱) منبع سابق، 442-443.

اولین آنها صادق بود با نظریه نص و عصمت و اظهار بیزاری و برائت خود از بعضی

از اشخاص. همچنان که دیدیم مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش، سپس مشکل کودکی امامان و وفات حسن عسکری بدون فرزند. و این امر به نظر من (کاتب) همان چیزی است که به تدریج نظریه امامت را درست کرد.

ج) امامیه هنگامی که باز بودن باب اجتهاد در مذهب را اعلام کردند، از لحاظ علمی از مفهوم امامت کناره‌گیری کردند. و اخیراً باب فعالیت سیاسی را به اسم ولایت فقیه وارد صحنه کردند.

مطلب پنجم: نظریه کاتب در مورد مهدویت محمد بن حسن

نظریه مهدویت محمد بن حسن عسکری از بارزترین قضایایی است که کاتب در مناقشات خود در مورد درست کردن مذهب شیعه انجام داده است.

کاتب بیان کرده است که او نمی‌خواهد نظریه آمدن مهدی آخر زمان را نفی کند، بلکه او از صحت و درستی این امر بحث می‌کند که محمد بن حسن همان مهدی است.^۱ و این همان چیزی است که کاتب را واداشته است که عنوان تحقیق خود را در مسأله مهدویت «فرضیه مهدی محمد بن حسن عسکری» گذاشته است.

خلاصه افکار احمد کاتب که در این مورد مطرح کرده است عبارتند از: نخست: اثبات وفات امام یازدهم (حسن عسکری) بدون فرزند، که در سامراء و سال (۲۶۰) بوده است.^۲

دوم: تقسیم میراث حسن عسکری بین مادرش (حدیث) و برادرش (جعفر) به تنهایی و با شهادت قاضی سامراء.^۳

سوم: کنیز حسن که صقیل نام داشت، ادعا می‌کرد که از او بچه‌ای در شکم دارد بنابراین تقسیم میراث متوقف شد تا از باردار نبودن وی مطمئن شدند.^۴

چهارم: بعد از وفات حسن بدون فرزند شیعیان در سرگردانی شدیدی افتادند. و به چهارده فرقه تقسیم شدند. که یکی از آنها قائل به وجود فرزند مخفی شد. و این همان سرگردانی است که نعمانی در مورد آن می‌گوید: «چه سرگردانی عظیمتر از این که باعث شورش مردان بسیار شد؟ و جز عده بسیار کمی باقی نماندند. و بدین

(۱) نگا: منبع سابق 197.

(۲) نگا: منبع سابق 121.

(۳) همان 121. و به نقل از اکمال الدین، صدوق 44.

(۴) همان 121. و به نقل از اکمال الدین، صدوق 44. و دلائل الائمة، طبری 244.

ترتیب مردم در شک و تردید افتادند»^۱.

پنجم: کاتب بیان کرده است که دلایل فرضیه مهدویت محمد بن حسن که به آن استدلال کرده می‌شود عبارتند از:

دلیل عقلی که قائم به وجوب امام معصوم است. یا دلیل نقلی که در آن وعده آمدن مهدی داده شده باشد. یا دلیل تاریخی قائم به شهادت کسی که مهدی را دیده است. یا دلیل معجزه‌ای که گفته می‌شود توسط نایبان مهدی انجام شده است. و اخبار غیبی بودن که تصور می‌کردند، اخبار مهدی است. و اخیراً دلیل اجماعی که بعضی شخصیت‌های شیعه ادعا می‌کنند و با سرگردانی و تقسیم شیعه بعد از وفات حسن بدون فرزند ظاهری مخالفت می‌کنند.^۲

ششم: بررسی دلایل فرضیه مهدویت محمد بن حسن توسط احمد کاتب. استاد احمد کاتب دلایل پیشین را که ولادت محمد بن حسن (مهدی) ثابت می‌کرد، رد کرده است. روشن است وقتی اهل بیت از مهدی سخن می‌گفتند شخص معینی را ذکر نکرده‌اند. و افزونی داعیان مهدویت از میان خود اهل بیت و غیر از محمد بن حسن دلیل این امر می‌باشد.^۳

همچنان که کاتب بیان کرده است، اصل اشتباه روشی که اثبات کنندگان ولادت مهدی دچار آن شده بودند، این بود که با عقل می‌خواستند ولادت شخص معینی را ثابت کنند. و کاتب به طور کلی مخالف این امر است و آن را اشتباه واضحی می‌داند،

(۱) همان ۱۲۸. و نگا: الغیبة از نعمانی ۱۸۶.

(۲) نگا: تطور الفكر السياسي الشيعي، ۱۶۸-۱۳۱.

(۳) کاتب بیان کرده است که گروهی از شیعه گمان دارند که کاظم مهدی است. و مرگ او را تأیید نمی‌کنند که فرقه موسویه بودند. و عده‌ای دیگر می‌گفتند که رضا مهدی است و عده‌ای دیگر گفتند که ابن حنفیه مهدی است و عده دیگر گفتند: نفس زکیه (محمد بن عبدالله) مهدی است و عده‌ای دیگر گفته‌اند باقر و عده‌ای گفته‌اند صادق و عده‌ای گفته‌اند فرزند وی اسحاق مهدی است. و غیره. نگا: منبع سابق، ۱۹۰-۱۸۱.

چون اثبات ولادت یا وجود هر انسانی یا با دلیل تاریخی است که او موجود می‌باشد، و یا با نقل تواتر مردم بر این امر است.^۱

بنابراین کاتب می‌گوید: «به نظر من خواننده معمولی نیازی به تحمل کردن رنج درس علم روایت و درایت ندارد تا زمانی که روایتهای تاریخی وارده را در مورد زادگاه امام محمد بن حسن عسکری بررسی نکند، یا این روایتهای از علمای متخصص تاریخ باشد. چون مؤلفانی که این روایتهای را در کتابهایشان آورده‌اند خود را از اعتماد به احادیث ضعیف رها نکرده‌اند. و در آغاز گفته‌اند: ما وجود (امام دوازدهم) را از راههای فلسفی و عقلانی معتبر نظری ثابت می‌کنیم و نیازی به روایتهای تاریخی نداریم، ما فقط روایت را برای اسناد و محکم کردن و تأیید آن در می‌آوریم.^۲

همچنین کاتب اعتراف می‌کند که «شخص محقق و بی‌طرف نسبت به اهمال علما در طول تاریخ بررسی‌های تاریخی در مورد اثبات ولادت و وجود امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری دچار حیرت و شگفتی می‌شوند».^۳

نقد روایتهای تاریخی توسط کاتب.

کاتب معتقد است که اولین کسی که در مورد روایتهای تاریخی سخن گفت صدوق (پسر) بود. و این صد سال بعد از وفات عسکری بود. سپس صد سال بعد از وی، طوسی آمد. سپس روایتهای تاریخی آنها جامع تمامی حکایتهای و شایعه‌ها و اسطوره‌های مرسل یا نقل شده از جاهلان و غلات است. چرا این مؤلفان نیمه دوم قرن سوم هجری مانند نوبختی و سعد اشعری قمی و ابن بابویه صدوق (پدر) و نعمانی سخنی نگفتند؟ تا جایی که فقط کلینی داستان آن مرد هندی را آورده است

(۱) منبع سابق.

(۲) منبع سابق 208.

(۳) همان 209.

که از کشمیر مسافرت کرد تا مهدی را بشناسد؟ در حالی که صدوق (پسر) را

می‌یابیم که مجموعه بزرگی را در زمان کوتاهی جمع‌آوری و ثبت کرد.^۱

دوم: کاتب می‌گوید دلایل تاریخی در این مورد خیلی آشفته است از جمله:

(۱) **تعیین هویت مادر مهدی:** آیا مادر وی کنیزی به اسم نرگس یا سوسن یا صقیل یا خمط یا ریحانه یا ملیکه بوده است، یا زنی به اسم مریم دختر زید علویه بوده است؟^۲

(۲) **تعیین تاریخ ولادت مهدی:** آیا وی در زمان وفات پدرش شش ساله بوده یا هشت ساله؟

(۳) **روش حمل و باردار شدن به مهدی:** آیا از طریق طبیعی و در رحم مادرش بوده، یا به صورت اسطوره‌ای چنان که گفته‌اند از پهلوی او بوده است؟

(۴) **روش به دنیا آمدن مهدی:** آیا او از مجرای طبیعی به دنیا آمده است، یا از جاهای دیگر مثل ران پدید آمده است؟

(۵) **رنگ وی:** آیا او گندم‌گون بوده یا سفید روی؟

(۶) **روش رشد و نمو او:** آیا به طور طبیعی رشد کرده است، یا چنان که در بعضی از روایتها گفته‌اند، به صورت اسطوره‌ای بوده است؟ همچنان که در روایات آمده است او در یک روز اندازه یک سال دیگران رشد می‌کرد. و در روایت دیگری آمده است که او در یک روز اندازه یک هفته، و در یک هفته اندازه یک ماه رشد می‌کرد. مبنی بر این روایات اسطوره‌ای باید او در زمان وفات پدرش مرد بزرگی بوده باشد. تا جایی که عمه او حکیمه او را نمی‌شناخت.

(۷) **اختلاف در پنهان و مخفی بودن او:** در بعضی از روایتها آمده است که

(۱) منبع سابق، ۲۱۰.

(۲) نگا: منبع سابق ۲۱۰.

عمه‌اش جز یک بار او را ندیده است. و در روایتهای دیگری آمده است که هر چهل روز یک بار او را می‌دید.^۱

بدین ترتیب استاد احمد کاتب معتقد است که ضمن اختلافات شدید در روایتهای تاریخی، این امور برای رد کردن همگی آنها کافی هستند. و این همان چیزی است که بسیاری از متکلمان شیعه و معتقدان آن از بحث و مناظره در این روایات می‌گیرند. و از ترس اینکه در تنگنای اختلاف روایتهای تاریخی گیر نکنند، برای اثبات مطلوبشان بر استدلال عقلی تکیه می‌کنند.

نقد شهادت و گواهی نایبهای چهارگانه توسط کاتب.

شهادت نایبهای چهارگانه و نامه‌هایی که برای مردم می‌آورند، به ادعای اینکه از طرف مهدی است، از مهمترین دلایل مطرح شده در اثبات وجود مهدی است. و در چارچوب تحقیق کاتب در مسأله ولادت مهدی سؤالاتی مطرح شد که عبارتند از: آیا این نایبان واقعاً صادق هستند؟ آیا شیعیان بر اعتماد این نایبان اجماع دارند؟ چگونه بعضی از شیعیان نامه‌های نایبان را تأیید می‌کنند و تسلیم ایشان شدند؟

در میان جوابهای کاتب به این سؤالات مهم، مطالب زیر را می‌بینیم که او بیان می‌کند:
 (۱) ظاهر نایب بودن برای مهدی جدید نیست. چون بعضی از شیعیان ادعا می‌کردند که کاظم نمرده است، سپس یکی از آنها خود را به عنوان نایب کاظم معرفی کرد و به مردم امر کرد که اموال و هدایایی خود را تقدیم او کنند.^۲

(۲) مدعیان نیابت مهدی (محمد بن حسن) بیست و چند نفر بودند. و کاتب علت افزونی ادعای نیابت را جلب منفعتهای مادی و جایگاه سیاسی، اجتماعی که برای

(۱) منبع سابق 211.

(۲) محمد بن بشیر بوده است. نگا: منبع سابق 225.

مدعیان بود می‌داند.^۱

۳) کاتب در تأیید مصداقهای نایبان چهارگانه ایراد وارد می‌کند. و معتقد است آنچه را که طوسی از آثار نقل شده از مهدی در مورد تزکیه خودشان آورده است همان روش ضعیفان و جاهلان است، و این غیر از نقل خود نایبان می‌باشد. (به معنای اینکه آنها خودشان را تقدیس می‌کردند).^۲

۴) شک و تردید شیعیان در صداقت نایبان به سبب فزونی مدعیان نیابت. و مشاجره میان آنها و مخفی کردن اموالی که گرفته‌اند. و نواب ادعای آوردن کتاب از زبان مهدی می‌کردند که شک‌کنندگان آن را تکذیب کردند.^۳

۵) کاتب می‌گوید که نایبان چهارگانه رقیبان خود را به مال‌پرست و مال‌دوست متهم می‌کردند. و می‌گفتند که جیره خوار سلطان هستند. و این چیزی است که کاتب در وجود آن میان نایبان چهارگانه و سایر مدعیان فرقی نمی‌بیند.^۴

۶) آنچه که کاتب در مورد شک خود نسبت به نایبان چهارگانه استدلال می‌کند، عدم برپایی و اجرای هر نوع نقش فرهنگی برای خدمت به شیعه و مسلمانان بود. غیر از جمع کردن اموال و ادعای دادن این اموال به مهدی. و کاتب، این امر را در دیدگاه نایب سوم (نوبختی) در می‌یابد وقتی که به علمای قم پناه می‌برد تا مشکل شلمغانی که با هم اختلاف کرده بودند را حل کند، به خاطر عدم وجود هر نوع

(۱) منبع سابق 226.

(۲) نگا: تطور الفكر 226-228. کاتب قول محمد بن علی شلمغانی را که وکیل نوبختی - نایب سوم - در بنی بسطام بود و سپس از وی جدا شد و ادعای نیابت کرد، ذکر می‌کند: «ما همراه ابی القاسم حسین بن روح نوبختی داخل نشدیم مگر اینکه می‌دانستیم چرا داخل شده‌ایم. و ما بر این امر منازعه می‌کردیم همچنان سگها بر لاشه‌ها دعوا می‌کردند». نگا: تطور الفكر السياسي 321. به نقل از کتاب الغیبة از طوسی 241.

(۳) نگا: تطور الفكر السياسي 229.

(۴) نگا: منبع سابق 231.

ارتباطی با امام معصوم.

همچنین کاتب معتقد است که تألیف کتاب کافی توسط کلینی - معاصر نوبختی - و انباشتن این کتاب از احادیث ضعیف و افراطی و عدم تعلیق نوبختی یا نایب دیگری بعد از وی، دلیل سلبی بودن فرهنگ نایبان است.^۱

(۷) کاتب، درست بودن نامه‌هایی را که نایبان ادعا می‌کنند از جانب مهدی است، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. چون کسانی که آن را روایت کرده‌اند با اسنادی نامعلوم و غلوکننده به اعتراف علمای رجال شیعه آن را نقل کرده‌اند.^۲

(۸) کاتب می‌گوید که خیلی سعی کرده است که هر نوع دست نوشته یا امضای امام مهدی را پیش شیعیان بیابد ولی اثری را از آن پیدا نکرده است. و این امر باعث شک و تردید در وجود نامه‌ها می‌شود. چون نایبان علمای شیعه چگونه به محافظت از این دست نوشته‌ها اقدام نکرده‌اند. همچنان که هر گروهی به حفظ مهمترین دست نوشته‌های خود می‌پردازند.^۳

اینها مهمترین افکار احمد کاتب بود که در موضوع مهدویت مطرح کرده بود و به طور خلاصه عبارتند از:

(۱) نفی ولادت محمد بن حسن از آغاز.

(۲) مهدویت محمد بن حسن نظریه‌ای است که بعضی از سودجویان و غلات ساخته‌اند.

(۳) عقیده ولادت محمد بن حسن و غیبت وی عقیده یکی از چهارده فرقه شیعه

(۱) نگا: تطور الفكر السياسي 231-232. کاتب از شیخ حسن فرید-دوست خمینی- نقل کرده است که او از

کلینی تعجب کرده است که چرا کلینی از طریق وکیل مهدی-نوبختی- در مورد اختلاف در حکم خمس در زمان غیبت نپرسیده است. نگا: تطور الفكر السياسي 323 به نقل از رساله‌ای در باب خمس از فرید، 87.

(۲) تطور الفكر السياسي، 232-234.

(۳) منبع سابق 234-235.

است که بعداً عقیده تمام شیعیان شد.

بخش دوم:

شخصیتهای برجسته‌ای که در درون مذهب امامیه به اصلاح پرداخته‌اند:

در این بخش از بعضی از شخصیتهای معاصر امامیه سخن خواهیم گفت که در تقدیم قوانین اصلاحی و دعوت به اعتدال و ترک بعضی از مظاهر غلو و خرافات سهمی داشته‌اند. ولی این شخصیتهای از اصل مذهب یعنی اعتقاد به منصوب بودن امام و معصوم بودن وی کناره‌گیری نکرده‌اند، و فقط تحولات و قوانین اصلاحی را در داخل (در مذهب) ایجاد می‌کند.

قبل از شروع به بیان این تحولات پسندیده، لازم است که خواننده گرامی به مسایلی زیر استحضار داشته باشد:

(۱) سخن از افراد با سخن از یک فرقه و گروه فرق دارد. چون فرقه عقیده‌ای را بنا می‌نهد که بعضی‌ها قائل به آن نیستند. همچنان که افراد با خوبیها و بدیهایشان سنجیده می‌شوند. بنابراین حکم کردن علیه مخالفی که بهره‌ای از جهاد - به معنای عام آن - برده است، با مخالفی که کاری جز رواج غلو و محاربه با اهل سنت ندارد، فرق می‌کند. همچنان که لازم است بداند که ممکن است شخص معتقد به مذهب امامیه باشد، ولی خرافاتی نباشد. یا امامیه باشد، ولی جزء کسانی نباشد که در ربوبیت و الوهیت شریک قائل می‌شوند. بلکه حتی ممکن است امامیه باشد، و با سخنان شرک‌آمیز و غلو بجنگد. بلکه ممکن است این یک ارزش عمومی برای هر زمان و مکانی باشد، و ممکن است غیر از اینها باشد.

(۲) لازم است که دیدگاه و حکم شرعی در مورد شخص معتقد به مذهب امامیه‌ای که با غلو و خرافات می‌جنگد با شخص امامیه‌ای که به غلو و خرافات دعوت می‌کند تفاوت داشته باشد، به گونه‌ای که به هر دوی آنها یک حکم و دیدگاه داده نشود.

به عنوان نمونه برای اهمیت این نکته، در اینجا یکی از دیدگاهها را ذکر می‌کنم، و آن اینکه نامه‌ای را به یکی از اهل سنت که به رد شیعه امامیه اهتمام ورزیده بود فرستادم تا از یکی از شخصیتهایی که این بخش می‌آید یعنی آیت‌الله محمد خالصی

سؤال کنم. اینگونه به من جواب داد که: «کسی که مانند او به امامت معتقد باشد در

منطق اهل سنت از جمله غلات است». لازم است در مورد این دیدگاه گفته شود که غلو نزد محققان اهل سنت درجاتی دارد. به گونه‌ای که کسی که معتقد به تصرف ائمه در هستی است، با کسی که می‌گوید امامت منصوص است، و امام فقط معصوم از خطا می‌باشد، مساوی نیست. و در این بخش اخیر دقت زیادی از جانب علمای اهل سنت در تألیف این مخالفتها صورت گرفته است.

عجیب آن است که بعضی‌ها با موافقین و مخالفین خودشان مثل نظریه «سیاه و سفید» و «همه یا هیچ» رفتار می‌کنند. و این از لحاظ شرعی و عقلی اشتباه می‌باشد. چون خداوند متعال به عدالت با مردم امر کرده است. و پیامبر ﷺ به دادن حق هر صاحب حقی به وی راهنمایی کرده است.

۳) کسانی که صاحبان تحولات درون مذهبی هستند لازم است که شناخته شوند. چون آنها دارای دیدگاههای مهمی هستند، از جمله بارزترین آنها اعتقاد به منصوص بودن امامت و عصمت امام است. که این امر در ترازوی اهل سنت از بدعتهایی است که دلیلی برای آن وجود ندارد. و این همان چیزی است که دیدگاههای افراطی را در برابر اصحاب گرانقدر پیامبر ﷺ بنیان می‌نهد. همچنان که برای تصدیق ائمه به بدعتهای دیگری چون عصمت و بالا بردن مقام ائمه (رحمهم الله) روی آورده‌اند. و در بخش پیشین بسیاری از مباحثات در مورد اعتقاد به امامت مطرح شد که نیازی به تکرار آنها نیست. و خواننده گرامی باید بداند که این ملاحظات را در فصول آینده تکرار نخواهم کرد. و به این اشارات پیشین اکتفا می‌کنم.

۴) آنچه که قابل ملاحظه است، این است که این افراد اعتقاد به امامت را به عنوان برائت از مخالف نیاورده‌اند. بدین معنی که آنها همان مسلکی را که غلات به امامان می‌دهند، نمی‌دهند.

شاید کسی بگوید که چه فرقی می‌کند؟

جواب این است که محققان اهل سنت میان کسی که سخن جدیدی را در دین ایجاد می‌کند و از آن حمایت و پشتیبانی می‌کند، با کسی که سخن جدیدی را در دین ایجاد می‌کند و آن را به عنوان برائت از مخالف قرار نمی‌دهد، تفاوت گذاشته‌اند. بدین معنی کسی که در دین بدعتی را ایجاد کند و با آن بخواهد که جماعت مسلمانان را متفرق کند، با کسی که بدعتی می‌آورد و آن را سبب جدایی نمی‌کند، مساوی نیست.

بنابراین شدیدترین اختلاف مذموم و ناپسند همان تفرقه سازی است که با وصف:

﴿وَكَانُوا شِيعًا﴾ (الأنعام: ۱۵۹).

«و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند».

موافق باشد. یعنی گروهها و حزبهایی که هر کدام از دیگری بیزاری بجویند. شاطبی (رحمته الله) می‌گوید: شیعه شدن یعنی گروههایی که بعضی از آنها با بعضی دیگر جدا هستند. که به همدیگر مهربانی و کمک و یاری نمی‌کنند بلکه ضد همدیگر هستند. بی گمان اسلام یکی است و امر و حکم آن نیز یکی است بنابراین لازم است که حکم آن بر همبستگی کامل باشد نه اختلاف.

فرقه فرقه شدن و جدایی نشان دوری قلبها از همدیگر است که به دشمنی و کینه و نفرت می‌انجامد. به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوی».

روشن است که مهربانی هنگام همبستگی و روابط حاصل می‌شود. ولی اگر هر حزب و دسته‌ای به رشته‌ای غیر از آنچه که دیگری به آن چنگ زده است، چنگ بزند، لزوم تفرقه و جدایی ایجاد می‌شود. و این معنای کلام خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (الأنعام: ۱۵۳). «و این راه، راه

مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید

که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده سازد»^۱.

(۱) اعتصام ۲/ ۷۰۱.

فصل اول:

آیت الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی

«و داعیانی را می بینم که به نام موعظه و رثای حسین بن علی (علیه السلام) بر بالای منابر به مفسد و کارهای پست دعوت می کنند، و این گروه اگر اصلاح شوند تأثیر بزرگی در دعوت به اسلام دارد. ولی بیشتر افراد آن از اسلام چیزی جز احادیث غلو خطاییه و کرامیه و مغیریه نمی دانند، و از قرآن جز آیاتی که آن را طبق خواسته های خود تفسیر و تأویل می کنند، نمی دانند، که آن را دلیل پیروی خود از این غلات قرار می دهند. امروزه اینها نسبت به دین از لشکر یزید بن معاویه بر حسین ضررشان بیشتر است، همچنان که صادق (علیه السلام) گفته است.»

آیت الله العظمی محمد مهدی خالصی

مبحث اول:

زندگینامه او.

نام و نسب او:

نام او محمد بن محمد مهدی بن حسین بن عبدالعزیز خالصی کاظمی اسدی است، و نسب او به حبیب بن مظاهر اسدی می رسد - که یکی از کسانی بود که در کربلا با حسین علیه السلام کشته شد -^۱.

ولادت و رشد وی:

محمد خالصی (رحمته الله) در حدود سال ۱۸۸۸م^۲. در شهر کاظمیه به دنیا آمد. و در خانه‌ای مشهور به علم رشد و تکامل یافت. پدر وی آیت‌الله العظمی محمد مهدی خالصی یک رهبر علمی و جهادی بود^۳. در همان اوان کودکی شروع به یادگیری علم کرد. و درسهای علمی و فلسفی خود را در مدت کوتاهی و پیش علمای زمان خود به پایان رساند. محمد خالصی پیش علمای برجسته‌ای درس خوانده است که بارزترین آنها پدرش محمد مهدی خالصی و میرزا محمد تقی شیرازی بوده است.

(۱) نگا: مقدمه مترجم کتاب علماء الشیعه والصراع مع البدع والخرافات الدخیلة فی الدین ۲۳، الاعلام، الزرکلی ۷/ ۸۶.

(۲) بر خلاف آنچه که زرکلی در الاعلام (ص ۸۶) گفته است که او در سال ۱۸۹۰م متولد شده است. نگا: شرح حال پسرش هادی خالصی در مقدمه علماء الشیعه والصراع مع البدع والخرافات الدخیلة فی الدین ۲۳، و شرح حال پسر وی محمد مهدی خالصی در مقدمه کتاب الاسلام سبیل السعادة والسلام ۳.

(۳) آیت‌الله العظمی محمد مهدی خالصی یکی از بزرگترین رهبرانی است که در رهبری حرکت جهادی سال ۱۹۱۴م سهم داشته است. همچنان انقلاب سال ۱۹۲۰ را بر ضد انگلیس رهبری کرد. نگا: عراق بلا قیادة، ۲۰-۳۱.

و خالصی از نقش این دو عالم در زندگی خود می‌گوید: «پدرم اسلام را در کتاب خداوند و سنت صحیح از طریق اهل بیت به من شناساند. و بجز او اسلام را فقط به طور کلی در یک مرد یافتم و او: (محمد تقی شیرازی) بود. و مقدار کمی را نزد او خواندم. و در آنچه که این دو نفر به من آموختند تا آنجایی که من می‌دانم نفر سومی نبود. (کسی دیگری در این حد نبود) والله اعلم!.

صفات بارز وی:

شجاعت.

محمد خالصی از شجاعت عالی برخوردار بود که در رفتارهایش تجلی پیدا می‌کرد. و از یک طرف با شجاعت تمام در مقابل انحراف و تجاوز به ساحت تشیع و به طور عمومی در مقابل تجاوز به ساحت اسلام مقابله می‌کرد.

اما انحراف اول در بسیاری از صورتهای بدعت و انحراف و خرافات و تخلفاتی که غلات شایع کرده بودند، با تأیید و حمایت غرب نمود می‌یافت.

ولی انحراف دوم در تفکرات جدید گمراه کننده نمود می‌یافت که علیه جهان اسلام می‌جنگند، مانند کمونیستهای ملحد و افکار غربی و سایر افکاری که در پشت آن بسیاری از مسلمانان (منحرف) وجود دارند.

خالصی با شجاعت با این دو انحراف مقابله کرد. که بهای آن را گاهی با تبعید می‌داد، و گاهی با شنیدن حرفهای زشت در خلال فتوهای گمراه کننده‌ای که علیه وی داده می‌شد. همچنان که بعداً توضیح خواهیم داد.

یکی از شواهد شجاعت خالصی خطاب او به نخست وزیر ایران (احمد قوام السلطنه) است وقتی که به او گفت: «با این کلمات تو را مخاطب قرار می‌دهم، نه به خاطر اینکه امید نفعی یا ترس ضرری از تو داشته باشم. چون تو به این دو قادر نیستی، بلکه به خاطر اینکه در برابر مسلمانان دیگر به من نزدیکتری، و منظور من

(۱) رساله المجاهد الاکبر امام محمد خالصی 82.

پنددادن به امثال شما و رؤسای مسلمانان است، که به هر کدام بر حسب امارت و

جایگاهشان می‌باشد»^۱.

همچنین گفت: «ای نخست وزیر ایران آیا تو برای فهماندن این خطر^۲ به بشر و دعوت آنها به نجات کاری کرده‌ای؟ تا اینکه به رضایت خداوند خشنود شوی؟ ولی هیئات؟ این از کجا برای تو خواهد بود؟ و من به تو گفتم که هیچ نفع و زیانی در دست تو نیست، تو از رهایی من نیز عاجز هستی، در حالی که می‌خواستی این کار را انجام دهی، همچنان که مرا حبس کردی و تو اینرا نمی‌خواستی. و من به پرداخت یک دهم وسایل زندگیم امر کردی در حالی که در زندان تو بودم، و با اینحال آن را برایم پرداخت نکردند. قلم تو به منع نماز خواندن من و درس قرآن در مسجد بود ولی قلبت موافق آن نبود^۳. با این کار ثابت شد که کاری را انجام می‌دهی و دوست نداری انجام دهی. پس کسی که قدرتش چنین است چگونه می‌تواند به این امر مهم خطیر برسد؟ خالصی تصمیم خود را به نخست وزیر گفته بود قبل از آن که نخست وزیر به مدت بیست سال زندان شود. و هنگامی که از زندان بیرون آمد ضعیف شده بود. و گفت: «ماندن در زندان بهتر از این ریاست مغلوب است. آیا با وجود این امید

(۱) رساله المجاهد الاکبر امام محمد خالصی، ۸۰.

(۲) یعنی خالصی: موضوع قبلی مورد بحث خالصی دوری مسلمانان از اسلام است. و این همان چیزی است

که جنگ جهانی را علیه آنان برانگیخت و مردم را نابود کرد و تر و خشک را از بین برد. منبع پیشین، ۱۲۳.

(۳) وقتی که خالصی از اقامه نماز و درس قرآن گفتن منع شد، تلگرافی به نخست وزیر فرستاد که در آن گفته

بود: «حتی یزید (پسر معاویه) از نماز جمعه و درس قرآن ممانعت نکرد ولی پلیسهای تو این کار را کردند».

نگاه: سند شماره ۲۳ در منبع پیشین، ۵۹-۵۸.

ادعای اصلاح عمومی باقی می ماند؟^۱. همچنین شجاعت خالصی در فتوایی که آن را در شهر تویسرکان صادر کرد نمود می یابد. که به کارگرانی که به صلاح انگلیس کار می کردند یعنی در اثنای جنگ جهانی دوم برای عبور لوله های گازی انگلیس زمین را می کردند. خالصی نزد آن کارگران رفت و به آنها گفت که کارشان حرام است و آنها را از کار کردن منع کرد. و افسر انگلیسی (کلنل وب) در برابر او ایستاد و در نتیجه او را به شهر کاشان تبعید نمود.^۲

صبر و شکیبایی او.

خالصی علاوه بر شجاعت به صبر نیز آراسته بود. که در خلال اصرار و پافشاری او بر دعوت به تشیع خالص آشکار می گردد. و در راه دعوت به آن انواع مصیبت ها و بلاهای بر سر وی آمد. که آن را در بخش آتی توضیح خواهیم داد.

بعضی از بلاهایی که خلاصی به آن دچار شد.

خالصی در طول زندگیش با انواع مصیبت ها مواجه شد. از جمله بارزترین آنها عبارتند از:

به انواع تهمت ها متهم شد.

خالصی در یک دوره زمانی بحرانی و یک منطقه جغرافیای بسته ای زندگی می کرد. بنابراین شخصیت خالصی و افکار وی به علت های متعدد خوشایند (بعضی ها) نبود که بعضی از این علتها دینی بودند و بعضی غیر دینی.

(۱) این نامه ای است که خالصی آن را در محرم ۱۳۶۲ هـ با زبان عربی به نخست وزیر فرستاد. روشن است که او این کار را به خاطر فخر به زبان عربی و تعصب مذموم نکرده است بلکه به خاطر افتخار به زبان قرآن این کار را کرده است که آن را تنها راه نجات بشر از بدبختی می دانست. همان، ۱۲۵-۱۲۴.

(۲) همان ۹.

بنابراین در اتهاماتی که به قصد براندازی وی ایجاد می‌شد، تناقضاتی دیده می‌شود.

گروهی او را به بی‌دینی و همکاری بلشویکها متهم می‌کردند، و گروهی دیگر او را به همکار انگلیس‌ها متهم می‌کردند - با وجود اینکه خالصی سرشار از دشمنی با آنها بود - و گروه دیگری از آخوندها او را به داشتن روابط با حکومت عبدالسلام عارف به عامل و کارگزار آمریکا متهم می‌کردند. و گروهی دیگر از کمونیستهای ملحد او را به ارتجاع و واپس‌گرایی متهم می‌کردند که به او هام و خرافات دعوت می‌کند - و منظورشان پیروی از دین بود.^۱

همچنین خالصی با تهمت خطرناک دیگری مواجه شد و آن تهمت قتل سفیر آمریکا در تهران بود. که در یک حادثه تروریستی برنامه‌ریزی شده توسط کارگزاران پهلوی اتفاق افتاد تا حکومت نظامی را لازم گردانند و دعوت اسلامی را محدود کنند.^۲

(۱) تبعید مداوم.

به علت پیروی خالصی از نظراتش و روی آوردن به سیاست، در سال ۱۳۴۰/۱۹۲۲م. بارها از طرف رژیم پهلوی در ایران به تبعید محکوم شد. به علت رد کردن امضای قرارداد انگلیس و ملک فیصل به عدم دخالت در سیاست، تبعید او به ایران تمام شد. سپس در سال ۱۳۴۳/۱۹۲۵م. تا سال ۱۳۴۴هـ از تهران به خراسان تبعید شد و از آنجا به خواف تبعید شد که در آنجا به علت اتهام کشتن سفیر آمریکا زندانی شد. سپس در سال ۱۳۴۵/۱۹۲۷م اجازه بازگشت به تهران به او داده شد. سپس در سال ۱۳۴۹/۱۹۳۱ به مدت سه ماه در تهران زندانی شد. و بعد به زندان قصر (قاجار) منتقل شد، سپس بعد از آن به مدت یک سال به تویسرکان تبعید شد، و

(۱) همان 23. العمل الاسلامی فی العراق بین المرجعية والحزبية 42. عراق بلا قيادة 34.

(۲) رسالة المجاهد الاکبر، 104-103.

بعد از آن به مدت دو سال به نهایند تبعید شد. و بعد از آن اجازه بازگشت به کاظمیه به او داده شد. و جز یک شبانه روز در آنجا نماند که او را دستگیر کردند و به ایران برگرداندند و در قصر شیرین بیست روز زندانی شد. و به مدت یک سال کامل در کرمانشاه و نهایند زندانی شد. سپس آزاد شد و به تویسرکان تبعید شد و در آنجا تحت نظارت پلیس تا سال ۱۳۶۱/هـ/۱۹۴۲م. بود و بعد از آن به کاشان تبعید شد و تا سال ۱۹۴۷م. در نظارت شدید پلیس باقی ماند. و به شهر یزد تبعید شد و تا سال ۱۹۴۷م در آنجا ماند و بعد اجازه بازگشت به عراق به او داده شد.^۱

خالصی حدود بیست و هفت سال از عمرش را اینگونه سپری کرد. که بیشتر از یک سوم عمر ۷۵ ساله‌اش بود (نزدیک نصف مفید عمرش) در تبعید مداوم بود. و او با این مصیبت‌ها کاملاً رنجیده شده بود.

(۲) تنگی معیشت.

خالصی از تنگی معیشت طولانی مدت و تبعید مداوم رنج دید. مخصوصاً وقتی که پدرش را از عراق بیرون کردند، و این همزمان با قطع شدن مالی بود که از کاظمیه به او می‌دادند. خالصی به ناچار در این زمان به حرفه کشاورزی روی آورد تا زندگی خود و فرزندانش را که با او رنج تبعید را کشیده بودند، سپری کند. ولی همچنان که در نامه خود به (احمد قوام السلطنه) نوشت: «تا جایی که به محض فراهم کردن لوازم زندگی در جایی که تبعید شده بودم، به شهر دیگری تبعید می‌شدم. و بایستی با اجبار آنچه را که در شهر اول فراهم کرده بودم، رها می‌کردم و به شهر دیگری می‌رفتم در حالی که چیزی نداشتم».

شدیدترین چیزی که خالصی با آن مواجه شد، این بود که در تبعیدگاه اخیرش

(۱) نگا: منبع سابق، ۹۹-۱۱۰.

(کاشان) با آن مواجه شده بود. وقتی که همراه فرزندانش در وقت سرمای شدید به

آنجا تبعید شد. وقتی به آنجا رفتند اهل کاشان فقیر بودند در حالی که از گرسنگی و
برهنگی می‌نالیدند. و به علت ممانعت از خروج برای کارکردن و تدریس و چاپ
کتابها و رساله‌هایش فقرش زیادتر شد^۱.

(۱) نگا: منبع سابق، ۱۱۰-۱۰۹-۱۰۰.

مبحث دوم:

مراحل زندگی اصلاحی او.

برای اطلاع از طرح اصلاحی خالصی به شکل دقیق بر ما لازم است که در هر کدام از مراحل چهارگانه زندگیش نظری داشته باشیم. هر مرحله ویژگیهای خاص خودش را دارد.

مرحله اول: جهاد مسلحانه در عراق (۱۳۰۶ هـ تا ۱۳۴۰ هـ/۱۸۸۸ م. تا ۱۹۲۲ م.).

این دوره اولین مرحله‌ای است که خالصی در دامان پدرش در کاظمیه در حال یادگیری علم رشد یافت، تا جایی که در بعضی علوم در مدارس خالصیه معلم شد. و مدت این دوره نزدیک ۳۴ سال بود.

برای اطلاع از ماهیت این مرحله به شکل دقیق، بعضی ویژگیهای عمومی آن را ذکر می‌کنیم. سپس ویژگیهای مربوط به خالصی را برجسته‌تر می‌کنیم.

بارزترین ویژگیهای این مرحله:

- ۱) ضعف دولت عثمانی.
- ۲) فعالیتهای قوم‌گرایی.
- ۳) اشغال عراق توسط انگلیس.

حمله انگلیس به عراق در زمان جنگ جهانی اول با حمله دریایی سال ۱۳۳۲ هـ شروع شد، که نیروهایش را در جنوب عراق پیاده کرد. و با مقاومت سختی مواجه شد که اشغال آن به مدت سه سال به سختی طول کشید. انگلیسی‌ها با کمک هاشمیان که تفکر جدایی از ترکیه را داشتند عراق را اشغال کردند و در جمادی

الاول سال ۱۳۳۵هـ/۱۹۱۷م. ورود به بغداد را برای آنان هموار کردند.^۱

(۴) وارد شدن شیعیان در جنگ علیه انگلیس.

در این دوره شیعیان در جبهه مقاومت عراق علیه انگلیس وارد شدند. بعضی از عشایر شیعه همراه منتسبین به علم شیعه در مقاومت انگلیس در سال ۱۳۳۲هـ شرکت کردند. همچنان که آنها بعد از آن مشارکت فعالی در انقلاب بیستم داشتند که به محکوم کردن مستقیم اشغال عراق توسط انگلیس منتهی شد.^۲

(۵) آغاز دوران پادشاهی.^۳

بارزترین ویژگیهای برجسته و مخصوص در این دوره:

(۱) مشارکت خالصی در اصلاح سیاسی عثمانی.

در همان زمانی که دوری از مشارکت سیاسی صفت ویژه عمومی مراجع شیعه بود - بجز افراد بسیار کمی از شیعیان - خالصی را مشاهده می‌کنیم که از طرف سلطان عبدالحمید در تلاشهای مبذول مشارکت می‌کند، به طوری که در طرح صدور قانون سهم داشت که سلطان می‌خواست اصلاحاتی در آن اعمال بکند.^۴

(۲) وارد شدن او به فعالیت جهادی مسلحانه.

خالصی دو بار وارد جهاد مسلحانه شد: ابتدا وقتی که به طرابلس غربی (لیبی)

(۱) همان، ۱۸۶-۱۸۳.

(۲) تاریخ العالم الاسلامی المعاصر و الحدیث، محمود شاکر و اسماعیل یاغنی (جلد اول) ۱۸۷، و نگا: دور الشیعة فی تاریخ العراق الحدیث، نفیسی، ص ۸۰-۱۱۰.

(۳) همان، ۱۸۷-۱۸۶.

(۴) علماء الشیعة والصراع مع البدع والخرافات الدخیلة فی الدین، ۲۵-۲۴.

رفت تا به ندای مجاهدین لیبایی (اهل سنت)^۱ لیبیک بگوید تا در برابر هجوم ایتالیا بر لیبی از آنان دفاع کند که در سال ۱۳۲۹هـ/۱۹۱۱م شروع شده بود^۲.
 همچنین - به شکل بارزی- در دفاع از هجوم انگلیس بر عراق مشارکت کرد و این وقتی بود که در سال ۱۳۳۲هـ/۱۹۱۴م در جبهه جنوبی عراق جنگ آغاز شده بود. و موقعیت وی در جبهه حویزه بود.
 سپس بعد از سقوط بغداد به دست انگلیس در سال ۱۳۳۵هـ/۱۹۱۷م خالصی همراه رزمندگان به موصل عقب‌نشینی کرد و دو سال در آنجا ماند تا انقلاب بیستم واقع شد^۳.
 خلاصه: خالصی در دو جبهه مسلحانه مشارکت کرده است که یکی از آنها سرزمین سنی‌نشین بوده است که شیعه‌ای در آن پیدا نمی‌شد و آن لیبی بود. و دیگری کشور عراق بود که انگلیس آن را مورد یورش قرار داده بود.

(۱) رسالة المجاهد الاكبر 14. نگا: تدافع كثير من المتطوعين من العالم الاسلامي لتلبية نداءات المجاهدين في ليبيا در كتاب الشار الزكية للحركة السنوسية 1/338-335. و مقاله: صدئ حركة الجهاد في العالم الاسلامي / مجلة الشهيد- شماره پنجم، 1984 ص 103.
 (۲) التاريخ الاسلامي، 14/17.
 (۳) همان 14.

مرحله دوم: تبعید به تهران (۱۳۴۰ هـ تا ۱۳۴۴ هـ/۱۹۲۲ م تا ۱۹۲۶ م).

بارزترین ویژگیهای عمومی این مرحله:

- (۱) سقوط دولت قاجاری: در زمان احمدشاه سال ۱۳۴۴ هـ/۱۹۲۵ م به دست نخست وزیر آن زمان، رضاخان (پهلوی) سقوط کرد.^۱
- (۲) آغاز دولت استبدادی پهلوی. بعد از اخراج احمدشاه قاجاری - که خالصی او را به ضعف توصیف کرده بود - توسط سپاه و فرماندهی رضاخان که ملقب به پهلوی^۲ بود، ایران مرحله جدیدی را شروع کرد که شاهد ظلم و استبداد بسیار بود. پهلوی فرمان استبدادی می داد و مجلس نیابی را حفظ کرد و فقط خودش تصرف کشور و اموال و نیروهای کشور را تا نقاط دور دست کشور به دست گرفت.
- (۱) غلبه خوف و ترس بر علما.
- (۲) تبعید برجسته ترین مراجع شیعه از عراق به ایران. در سال ۱۹۲۳ م حکومت ملک فیصل هاشمی قراردادی را به این مضمون وضع کرد که علمایی که در برابر سیاست حکومت در مورد نقشه بقای انگلستان ایستادگی می کردند، دور کند. و از جمله برجسته ترین علمایی که تبعید و دور شدند؛ آیت الله محمد مهدی خالصی و آیت الله ابوالحسن اصفهانی و آیت الله حسین نائینی و جواد جواهری و علی شهرستانی و دیگران بودند.
- و سخت گیرترین این مراجع محمد مهدی خالصی بود که به براندازی بیعت ملک فیصل و حرام بودن انتخابات فتوا داده بود، همان چیزی که بسیاری از فقها را به صدور چنین فتوایی واداشت. و این امر باعث شد که وزیر کشور تصمیم به تبعید نه

(۱) التاریخ الاسلامی ج ۱۸ / ص ۱۷ و ۴۰.

(۲) پهلوی: در زبان فارسی یعنی صاحب جلال و شکوه (همان ۱۸ / ۴۸).

نفر از مجتهدان شیعه بگیرد که بیست و پنج نفر از نزدیکانشان جزو آنها بودند. تصمیم تبعید این افراد تأثیر بزرگی بر آنها گذاشت. به گونه‌ای که تصمیم بازگشت آنها را به شرط عدم دخالت در سیاست پذیرفتند. جز خالصی (پدر) که تنها کسی بود که از بازگشت به عراق با این شرط خودداری کرد و در خراسان ماند تا وقتی که او را مسموم کردند و به قتل رساندند، و این امر تصویری از طبیعت مرجعیت پدر محمد خالصی به ما می‌دهد. چون دوری وی از رهبری کاظمیه تأثیری بر او نگذاشت. ندادن بسیاری از امتیازات مالی و ... به او نیز تأثیری بر او نگذاشت. بر خلاف مراجع دیگری که همراه او تبعید شدند، ولی به زودی به بازگشت مشروط رضایت دادند. بخاطر از دست دادن امتیازات و خشمگین بودن از ریاست انفرادی محمد فیروزآبادی در نجف به آنجا بازگشتند. همچنان ناراحتی عبدالکریم حائری یزدی - از مجتهدان بزرگ قم - بر نشستن آنها، ترس اینکه آنها برای ریاست او مزاحمت ایجاد کنند. - هر چند که ناچار به خوش‌آمد گفتن آنان بود-^۱.

بارزترین ویژگیهای مخصوص خالصی:

(۱) وارد نشدن در فعالیت جهادی مسلحانه.

مرحله اول از زندگی خالصی و تجربه او در میدان عمل جهادی مسلحانه در لیبی و عراق را بیان کردیم. و گفتیم که موصل آخرین ایستگاهی بود که این نقش را در آنجا تمرین کرد. خالصی از خاطرات خودش می‌گوید که در تجربه جهادش به آن رسیده است که آنها به راه بسته‌ای رسیده بودند و علت آن قبل از خیانت انگلیسی‌ها، خیانت بعضی از عربها و مسلمانان بود. و این خاطره‌ها وی را به نقد شجاعت واداشت. شجاعتی که او را به تحقیق از روشهای دیگر دعوت می‌کرد تا رسالت خود

(۱) نگا: عراق بلا قیادة، 41-40، به نقل از کتاب (محمد الخالصی بطل الاسلام) ص 247-246، و اداره

اسناد عمومی در لندن (رسالة السر پرسى لورین) سند شماره اف، او / 371-9048.

را به دور از هرگونه خیانت از طرف فرد یا دولت انجام بدهد.

خالصی تأکید می‌کند که او از مسیر جهاد مسلحانه عاری نیست؛ چون او از جنگ رنجیده خاطر شده بود، نه به خاطر شدت بلاها و سختیهایی که او را به زمین نشانده بود. بلکه چنانکه می‌گوید: «من می‌دانستم که اسلام - که همان صلاح بشر در این عصر می‌باشد - نمی‌تواند که تمام جهان را از طریق جنگ بگیرد. در حالی که همه کشورها محکوم به شرک و تثلث و کفر هستند، پس با چه کسی می‌جنگی و چه کسی می‌جنگد؟ و مردم همگی یکسان هستند». سپس بعد از آن می‌گوید: از ابزارهای دعوت دوستانه صحیح جهت پاسداری از منفعت بشر استفاده کردیم.^۱ ولی خالصی هر چند که از دخالت در سیاست از طریق عمل جهادی مسلحانه کناره‌گیری کرد، ولی از فرورفتن در سیاست به طور صلح‌جویانه و با قدرت خودداری نکرد، همچنانکه در بخشهای آتی توضیح خواهیم داد.

(۱) کار سیاسی صلح‌جویانه.

محمد خالصی در این دوره تصمیم گرفت که با انگیزه‌های دینی اصلاحی واضح وارد کار سیاسی شود. و او از زمان رسیدنش به تهران مشارکتهای فعالی داشت، از جمله بارزترین آنها:

الف) تأسیس انجمن دفاع از دعوت اسلامی.

خالصی این انجمن را بلافاصله بعد از رسیدن به تهران تأسیس کرد. و هدف آن همچنان که خالصی می‌گوید: «دفع کسانی که با انتشار دعوت اسلامی مخالفت می‌کنند خواه این مخالفت از طرف استعمارگران باشد. و خواه دیگران»^۲.

(۱) رساله‌ی المجاهد الاکبر، ۸۶-۸۷.

(۲) منبع سابق، ۹۶.

این انجمن توانست در همان حال بر بسیاری از ایرانیان تأثیر بگذارد.^۱

ب) تأسیس انجمن دفاع از سرزمینهای واقع در بین النهرین.

این انجمن نقش مهمی در کسب تأیید ایران در مخالفت با اشغال عراق توسط انگلستان داشت. و نقشی که این انجمن در نامه‌ها و روشهای استدلالی خالصی^۲ و دیدارهای وی با سفیران مخالف انگلیس مانند ترکیه، آلمان و روسیه داشت، کاملاً واضح بود.

همچنین خالصی از مجالس بین المللی برای تأیید استقلال عراق بهره‌برداری می‌کرد. از جمله اینکه او نامه‌ای را به وسیله وزیر امور خارجه روسیه بلشویکی به اجتماع کنفرانس لوزان در سال ۱۹۴۹م فرستاد.^۳

خالصی تا حد زیادی در این زمینه موفق شد، به طوری که انگلیسی‌ها او را محرک اصلی بر ضد آنها در تهران می‌دانستند. همچنان که در تلگراف سفیر بریتانیا در تهران (سر پرسی لورین) به وزارت امور خارجه پیداست که در آن آمده است: «شیخ محمد خالصی محرک اصلی ضد انگلیس در تهران به شمار می‌رود».^۴

(۱) همچنین خالصی با برجسته‌ترین الگوهای سیاسی مشارکت داشت - در رأس

(۱) همان، ص ۹۷.

(۲) نورالدین کیانوری - منشی حزب توده در ایران - در مورد خاطرات خود می‌گوید: «در ابتدا من هوشیاری سیاسی را زمانی آغاز کردم که بچه بودم و زبردست عالمی دینی به اسم خالصی (پسر) بودم که انگلیسیها او را از عراق تبعید کرده بودند. آن شخص به خوبی فارسی حرف نمی‌زد. و انگلیسیها با تمام قوا به او یورش می‌بردند. و آنجا صدایی غیر از صدای شیخی که توانایی یکی کردن مردم را دارد، شنیده نمی‌شود. و برادر بزرگم و خواهرم مرا به کلاسهای وی در مسجدجامع بزرگ در بازار تهران بردند و آنجا خواهرم و دوستانش سخنان وی را می‌نوشتند و آن را میان تعداد زیادی از مردم پخش می‌کردند. و یک بار همراه برادر بزرگم در تظاهرات شلوغی شرکت کرده بودم که خالصی در مقابل سفارت بریتانیا بر ضد دخالت آنها در عراق رهبری می‌کرد. نگا: العمل الاسلامی فی العراق 399 (به نقل از خاطرات نورالدین کیانوری 17).

(۳) عراق بلا قيادة 149.

(۴) نگا: سند شماره 1 در رسالة المجاهد الاکبر ص 23.

آنها مصدق و کاشانی - که به دلیل هوشیار کردن مردم و دعوت آنها به مشارکت

سیاسی کاربردی بود تا نمایندگان وابسته به جریان اسلامی آمادگی پیدا کنند.^۱
 (۲) خالصی تلاشهای فراوانی برای اصلاح والیان و رهبران کرد و پندها و سفارشهایی را به آنان پیشنهاد کرد. در زمان قاجاریه، خالصی نزد احمد شاه رفت تا او را به تلاش زیاد در راه اصلاح کشور سفارش کند. همچنان که به او توصیه کرد تا رضاخان (پهلوی) را به منصب نخست وزیری نگمارد - چون دشمنی او را با دین و شدت ریاست طلبی او را می دید - ولی احمد شاه از ترس، این منصب را به او سپرد تا در نهایت به خلع وی منتهی شد.^۲

وقتی که پهلوی زمام حکومت ایران را به دست گرفت، خالصی کوشید که افکار پهلوی را که به تغییر شکل هویت اسلامی و تغییر ایران به عنوان یک سرزمین اسلامی می اندیشید، تغییر بدهد. همچنان که در کلام خالصی روشن است: «با رضاخان بارها در مورد خودداری از مخالفت با مسلمانان صحبت کردم ولی اختیار توانایی کاری را در او ندیدم. یعنی هر کاری را بدون مشورت انجام نمی داد. و در ایران اموری زیر دست او انجام می شد که با امر مشاورانش بود و من او را از آن منع کردم. سپس با آنها مخالفت کردم، چون اینها اموری بودند که موافق اصول اسلام و اصلاحات مورد نظر نبود. و از او خواستم که با سایر سرزمینهای اسلامی تفاهم داشته باشد، و او امتناع کرد و ضد خواسته مرا به رأی عمومی گذاشت ولی بطور کامل موفق نشد. و اخیراً او را وادار کردم به تفاهم و دعوت بعضی از رؤسای مسلمانان به ایران. و تصمیم به دعوت نمایندگی از تمام کشورهای اسلامی به تهران گرفتم تا اصلی را برای اصلاح عمومی بشر بر طبق تعالیم اسلامی وضع کنند. و

(۱) العمل الاسلامی فی العراق 399. و عراق بلاقیادة، 145. و در مورد نقش مصدق و کاشانی به ص برقی

مراجعه کنید.

(۲) رسالة المجاهد الاکبر 97.

شدیداً دچار سردرگمی شده بود، و دیدم که در مخالفت با این نظریه حالتی شبیه جنون گرفته بود. تا جایی که او خانه‌ای را که برای این اجتماع و کنگره فراهم کرده بودم را خرید و به وزارت معارف تبدیل کرد، تا اینکه مکان مناسبی را برای این اجتماع پیدا نکنم.^۱

(۵) اصلاح دینی: خالصی در این مرحله کار دلیری را شروع کرد که در نقد بعضی مظاهر غلو و خرافات نمود می‌یافت که صاحبان منابر در رثای حسین رواج داده‌اند. همان کسانی که خالصی آنها را اینگونه می‌شناسد که از اسلام غیر از احادیث غلات چیزی نمی‌دانند. و از قرآن جز آیاتی که آن را بنابر میل و خواسته خود تفسیر کنند چیزی نمی‌دانند، و به پیروی از این غلات آیات را از مدلول خود خارج می‌کنند تا جایی که خالصی ندا سر می‌دهد که: «اینها برای دین از لشکر یزید بن معاویه برای حسین خطرناکتر هستند، همچنان که صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید».^۲

تلاشهای خالصی در نقد بعضی از دیدگاههای افراطی و خرافاتی شیعه تا حدی آشکار است که آن را یکی از نشانه‌های تفکر او ساخته است، تا اینکه بعضی از مورخان غیر مسلمانان نیز در این باره صحبت می‌کردند.

نویسنده روسی (دروشنکو) در کتاب خود: (دور العلماء الشيعة في إيران المعاصرة) می‌گوید: «خالصی به طور آشکار و در خلال بیانات خود نظریات قدیم بعضی از رجال دین را نقد کرده است. و به بازگشت به اصل اسلام و پیشرفت فرهنگی و معنوی مسلمانان و وجوب تلاش برای رفاه اقتصادی و پیشرفت نظامی و رهایی از ارتباط با بیگانگان و ضرورت توجه به مراقبت ملی دعوت می‌کرد».^۳

(۱) منبع سابق 98.

(۲) همان 94.

(۳) نگا: دور علماء الشيعة في إيران المعاصرة، از آکادمی علوم شوروی سال 1985م، ص 82. (به نقل از العمل الاسلامی فی العراق 398).

خلاصه: مرحله دوم از زندگی خالصی شاهد انتقال در زندگی وی است. از لحاظ

مکان جدید یعنی ایران - تهران- و همچنین از لحاظ اسلوب عملی که خالصی بنیان نهاده بود. و این اسلوبی بود که از اسلوب اولی چیزی نمی‌گاست، مخصوصاً وقتی که شرایط بد او را در ایران بدانیم، و همچنین جریانهایی که در جهات استعماری و حکومت استبدادی و دیدگاههای فکری وارد شده و نمود می‌یافت، مانند کمونیستی و جریانهای منحرف دینی.

مرحله سوم: تبعید و زندانهای مکرر در داخل ایران (۱۳۴۴ ه تا ۱۳۶۹/۱۹۲۶ م تا ۱۹۴۹ م).

این مرحله سخت‌ترین مرحله زندگی خالصی (رحمته) است، چون در آن با انواع بلاها و مصیبت‌ها مواجه می‌شود. همچنان که در خلال بیان طبیعت این مرحله توضیح خواهیم داد.

بارزترین ویژگیهای عمومی که در زندگی برقی بیان شد، عبارتند از:

- (۱) حکومت محمد بن رضا پهلوی و زیاد شدن سلطه و استبداد.
- (۲) برپایی جنگ جهانی دوم^۱.

بارزترین ویژگیهای مخصوص خالصی:

- (۱) زندانی کردن و تبعید در داخل ایران. که بحث آن در صفحات پیش گذشت^۲.
- (۲) تأکید بر مقاومت در برابر انحرافهای دینی.

در این دوره فعالیت خالصی در برابر بعضی از انحرافات دینی رایج شده در ایران و سایر کشورها توسط غلات و خرافه پرستان، بیشتر شد. خالصی می‌گوید که این گروهی که با آن می‌جنگد از سخت‌ترین گروههایی است که مردم را از دین صحیح

(۱) نگا: ص ۴۵.

(۲) نگا: ص ۲۴۴.

روی گردان می‌کند، چون نظریات آنها نه تنها مخالف قرآن است که صراحتاً آن را نقض می‌کند، بلکه مخالف عقل نیز می‌باشد.^۱

در این مرحله خالصی مقالاتی را در مورد انحراف بعضی از غلات مانند شیخیه و آخوندها و جاهلان و اصحاب منبرهایی که غلو و خرافاتی را ترویج می‌دادند، تألیف کرد. به عنوان مثال دو کتاب تألیف کرد که در آن به غلو و مظاهر انحراف هجوم کرده بود: (علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين) و نامه‌ای که به نخست وزیر نوشته بود، که این دو کتاب در این زمان تألیف کرده بود.

دوره چهارم: بازگشت به عراق (۱۳۶۹هـ تا ۱۳۸۳هـ/۱۹۴۹م تا ۱۹۶۳م).

بعد از اینکه خالصی مدتی نزدیک به (۲۷) سال در تبعیدگاهش، ایران، سپری کرد، در سال ۱۳۶۹هـ/۱۹۴۹م. اجازه بازگشت به عراق به او داده شد. برای اطلاع از ویژگیهای این مرحله، برجسته‌ترین آنها را بیان می‌کنیم.

بارزترین ویژگیهای عمومی این مرحله:

(۱) فعالیت جنبشهای قومی در سرزمینهای عربی، مخصوصاً در عراق.

در این مدت مناطق عربی در جنبشهای دعوت به قومیت عرب می‌زیستند. عراق آکنده از رهبران قومهای سوریه‌ای و فلسطینی و مصری بود که از ظلم و شکنجه انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به آنجا فرار کرده بودند. و این همان چیزی بود که به طور کلی احساس ملی‌گرایی عرب را در سرزمین عراق به وجود آورد. مخصوصاً وقتی که ضعف دینداری وجود داشت. و اشغال فلسطین توسط اسرائیل همچنان ادامه داشت.^۲

(۲) فعالیت احزاب عراقی.

بعد از رشد حرکت‌های مخالف حکومت وابسته به انگلیس در عراق و شورش جنبشهای ملی‌گرایی حاصل از آن - که بارزترین آنها جنبش گیلانی بود که با آلمان

(۱) نگا: رسالة المجاهد الاكبر، 94.

(۲) تاریخ العالم الاسلامی الحدیث والمعاصر (196)

مصالحه کرد - انگلیس و همراهانش «جانشین ملک فیصل دوم»^۱ دریافتند که باید تا

حدودی به عراقیها آزادی داده شود. بنابراین باب تشکیل احزاب رسمی را گشودند. که مهمترین آنها حزب استقلال و حزب احرار (این دو ضد کمونیستی بودند) و حزب آزادی ملی (یک حزب کمونیستی بود) و حزب دموکراسی ملی و ... بودند. همگی این احزاب در برابر روش حکومتی که (عبدالله) همراه حکومت نوری سعید حاکم کرده بودند، ذوب شدند. به گونه‌ای که اینها تمام مخالفان خود را نیست و نابود می‌کردند.^۲

۳) جنبشهای مردمی.

همراه با مخالفت‌های ملت عراق در این دوره نخست با کشت و کشتار انگلیسی‌ها و سپس عاملان آنها، همگی مردم عراق سرشار از حس انقلابی بودند. همان حسی که عمل سرکوب‌گرایانه عاملان انگلیسی را افشا می‌کرد، همچنان که حوادثی مانند حوادث فلسطین سازمانهای بین‌المللی را باخبر می‌کرد.

بارزترین جنبشها که در این دوره برپا شد - دوره چهارم از زندگی خالصی - قیام سال ۱۳۷۱/هـ/۱۹۵۱م. بود که در آن مردم خواهان اصلاح قانون انتخابات بودند. و این قیام با یورش نیروهای نظامی به پایان رسید.

سپس بعد از آن قیام (۱۴ تموز ۱۹۵۸م) مطابق ۱۳۷۷/۱۲/۲۷هـ. واقع شد که این نیز با دستور حکومتی و قتل ملک و کارگزار سابق و نوری سعید به پایان رسید. و نظام جمهوری اعلام شد و عبدالکریم قاسم رئیس حکومت شد و عبدالسلام عارف به عنوان وزیر کشور تعیین شد.

سپس در ۱۳۸۳/۹/۱۴هـ/۱۹۶۳م انقلاب دیگری روی داد که عبدالکریم قاسم را

(۱) ملک فیصل ثانی پسر ملک غازی بعد از کشته شدن پدرش در تصادفی ماشینی در سال ۱۳۵۸/هـ/۱۹۳۹م.

به پادشاهی فراخوانده شده بود که در سال ۱۳۷۳/هـ/۱۹۵۳م تاجگذاری کرد. همان ۱۹۵-۲۰۰

(۲) تاریخ العالم الاسلامی ۱۹۹.

سرنگون کرد و حکومت بعد از وی به عبدالسلام عارف سپرده شد.^۱

۴) وضعیت مراجع عالی شیعه در عراق.

مراجع عالی شیعه - که نماینده آنها آیت الله العظمی محسن حکیم بود - در این دوره در وضعیتی بودند که آن را در نکات زیر می توان خلاصه کرد:

- ایمان به اصلی که آنچه بر شیعه واجب است انتشار دین است نه اقامه دولت.^۲
- کار فکری فرهنگی که در زیاد بودن تعداد مبلغین (داعیان مذهب) بعد از آمادگی آنها نمود می یابد. و همچنین در تأسیس جامعه علمای بغداد و کاظمیه و تأسیس کتابخانه های فرهنگی شیعی در نقاط مختلف عراق.^۳
- ایمان به عدم مشروع بودن نماز جمعه قبل از ظهور مهدی.^۴
- رابطه صمیمانه شاه ایران و حکیم.^۵
- مخالفت مراجع مستقل که ادعای تجدد و ورود به سیاست می کردند که بارزترین آنها: محمد خالصی و عبدالکریم جزائری بودند. هر چند که درجه مخالفت آنها بر حسب نزدیکی و دوستی با مراجع عالی بود.

بارزترین ویژگیهای مخصوص به خالصی در این مرحله:

۱) ایستادگی در برابر کمونیستها.

خالصی نقش بارزی در مقاومت در برابر فکر کمونیستی در عراق داشت. همان

(۱) منبع سابق 201.

(۲) محسن حکیم می گوید: «وظیفه ما فقط انتشار دین و اسلام و انتظار ظهور حجت (عجل الله فرجه) می باشد و وظیفه ما برپائی دولت و حکومت نیست». العمل الاسلامی فی العراق 110. به نقل از صفحات من حياة الداعية المؤسس الأستاذ الحاج محمد صالح الادیب ص 56.

(۳) همان، 110.

(۴) همان، 33.

(۵) همان، 105.

تفکری که شروع به نفوذ در میان عراقیها کرده بود. بنابراین خالصی تنها به دادن

حکم کفر بر کمونیستها اکتفا نکرد. بلکه در خلل و ایرادگرفتن به تفکر کمونیستی مشارکت کرد. و این مقتضی آگاهی و هوشیاری فکری تواناست که بتواند ایرادها را توصیف و راه حل رضایت‌بخش اسلامی آن را بیان کند. و این امر نقص بسیاری از مراجع دینی بود، چون آنها از روش شناخته شده تقلیدی پیروی می‌کردند.^۱

۲) جنگ با بعضی از مظاهر غلو و بدعت.

خالصی در عراق تلاشهای زیادی را در نقد مظاهر غلو و بدعت که میان فرزندان امت رایج شده بود، انجام داد، که هدف وی پاک کردن تشیع از انحرافات بود که خالصی آنها را بزرگترین عامل عقب ماندگی مسلمانان و روی آوردن به افکار کفرآمیز و غیر دینی می‌دانست. و این چیزی بود که بسیاری از مراجع دینی در برابر خالصی موضع دشمنانه گرفتند.

۳) احیای فریضه نماز جمعه در میان شیعیان عراق.

خالصی همین که وارد کاظمیه شد شروع به اقامه نماز جمعه کرد که در میان شیعیان عراق تعطیل شده بود. و اقامه آن به پیروی از کاظمیه در بغداد نیز شروع شد و سپس در مسجد جامع براتنا، سپس در منطقه مدائن برپا شد. و سپس به کربلا رفت و برای اولین بار نماز جمعه را در مسجد جامع بزرگ کوفه اقامه کرد. و در خطبه‌های خود شعار بازگشت به اسلام صحیح و رد استعمار را اعلام می‌کرد.

خالصی در راه احیای این واجب دینی تعطیل شده با مخالفت‌های شدیدی از طرف

(۱) همچنان که محمد حسین کاشف الغطاء - یکی از هم عصران خالصی - از شخصیت‌های برجسته شیعه بود که سهم آشکاری در مقاومت فکری در برابر کمونیسم و بیان اشکالات آنها داشت. سپس بعد از او محمد باقر صدر آمد که او نیز نقش بارزی در هوشیار کردن فرزندان قوم به فساد تفکر کمونیستی و توصیف فکر اسلامی داشت - چنانکه خود معتقد بود - که با کتاب‌های فکری (فلسفتنا) و (اقتصادنا) و ... این کار را انجام می‌داد. نگا: العمل الاسلامی فی العراق، عادل رثوف، 31-26.

مراجع شیعه مواجه شد، و در رأس آنها مرجع عالی محسن حکیم بود که معتقد بود نماز جمعه فقط در زمان امام معصوم یا وکیل وی جایز است.

۴) تلاش عملی برای وحدت میان شیعه و سنی.

افراد بسیاری شعار وحدت میان اهل سنت و شیعه را سر می‌دهند، ولی تعداد خیلی کمی از آنها به طور عملی تلاش می‌کنند.

و خالصی جزء آن دسته از افراد قلیلی بود که در عراق به وحدت میان مسلمانان تلاش می‌کرد که در خلال برنامه‌های واضح و براساس اصول فکری و کاربردی بود که بارزترین آنها عبارتند از:

الف) شعار پاکسازی اسلام از بدعتها و انحرافات و خرافاتی که به آن ملحق شده بود، را بنا نهاد. و این با رجوع به کتاب و سنت صحیح می‌باشد. و این چیزی بود که خالصی از لحاظ عملی در بعضی جوانب توحیدی بنیان گذاشته بود. همچنان که بعداً خواهیم دید. (إن شاء الله)¹.

ب) گشودن باب گفتگو میان او و علمای اهل سنت. و شروع به نامه‌نگاری با علامه شام محمد بهجت بیطار و شیخ محمود ملاح.

ت) ایجاد تعادل و توازن میان عمل و دیدگاههای سیاسی. با رهبران اهل سنت در عراق و در رأس آنها احمد زهاوی - مفتی عراق - و نجم الدین واعظ و فؤاد آلوسی و عبدالعزیز بدری که با او روابط محکم و جدی داشت. همچنان که تعادل خوبی در دیدگاههای سیاسی میان آن دو ایجاد شد.

ث) اقامه نماز جمعه وحدت میان اهل سنت و شیعه.

بعضی از منتقدان شیعه اعتراف کرده‌اند که اقدامات خالصی در میان شیعیان در ایجاد گفتگوی نیک مانند وحدت نیک، یگانه بوده است. و این تلاشها با جبهه‌گیری بسیاری از شیعیان مواجه شد. و به جایی رسید که از جانب بعضی از آنها به سنی

(۱) همان، العمل الاسلامی فی العراق، ۸۶-۸۴.

بودن وصف می‌شد.^۱

برای اینکه در ارزیابی چنین وحدتی که خالصی آن را بنا نهاد، منصف باشیم، لازم است بدانیم که ما در قبال نیت‌ها مسؤول نیستیم. همچنان که لازم است در ارزیابی امثال چنین گامهایی منصف باشیم. و اگر این گامهای خالصی را در ترازو بگذاریم موارد زیر را مشاهده می‌کنیم:

- نقد میراث مذهبی را در باب توحید بنیان نهاد.

- تلاش بعضی از مراجع خرافه‌پرست به جنگ بعضی از اعتقادات رایج میان شیعه به درجه‌ای رسید که بعضی از شیعیان او را متهم به کناره‌گیری از ضروریات کردند.

- گشودن باب گفتگو با بعضی از علمای اهل سنت. در نامه‌هایی که به صراحت

بیان کرده است و از تقیه دوری کرده است تا به وحدتی که بنیان نهاده بود، برسد.

در مکاتبه‌های خالصی با بیطار، می‌بینیم که دیدگاه واضح خود را در خلال بعضی مسائل اساسی مانند دیدگاه وی در مورد صحابه بیان می‌کند. که اینها بر جدیت خواست وی در راه رسیدن به دیدگاه واحدی دلالت می‌کند. برخلاف بسیاری از کسانی که دیدگاه خود را بر اساس تقیه و مخفی کردن حقایق بنیان می‌نهند. و با وجود این ادعا می‌کنند که می‌خواهند گفتگو کنند و سرود وحدت اسلامی سر می‌دهند.

- همچنان که قبول کردن این نتایج توسط خالصی موافق مذهب بود که جنگ اتهامات و گمراهی و افتراهایی که هدف براندازی او بود، نمود می‌یابد، و همه اینها دلالت بر حجم جدیت و صحت آنچه که ادعای می‌کرد، دارد.

منظور من از آنچه که در مورد خالصی گفتم این نیست که او را الگوی کامل دعوت به وحدت بدانم. ولی منظور من این است که اگر با انصاف باشیم - با وجود آنچه که در مورد خالصی ذکر کردیم - او در این مورد از سایرین جدیت بیشتری را نشان می‌داد. و

(۱) عراق بلا قیادة 157، 373.

این چیزی است که لازم است در مورد خالصی به آن اعتراف کنیم. با وجود این اشاره به مدخلهای واضح و ملاحظات علمی که بعداً خواهد آمد. (إن شاء الله).

به طور کلی دعوت به وحدت اسلامی بدون شک یک مطلب ربانی است که این

آیه بر آن دلالت می‌کند: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳).

«و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زیند و پراکنده نشوید».

بنابراین کسی که به آن دعوت بکند و آن را بخواهد، پسندیده و نیکو است. ولی

این کار جز با دو امر مهم بدست نمی‌آید:

نخست: دعوت باید صادقانه و نیکو باشد. و ما این امر را تا حد زیادی در خالصی

می‌بینیم.

دوم: وحدت باید مبتنی بر چنگ زدن به ریسمان الهی باشد و همچنان که ابن

مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «ریسمان الهی قرآن می‌باشد»^۱. و حدیث زید بن ارقم رضی الله عنه بر آن

دلالت می‌کند که می‌گوید: «کتاب خداوند ریسمانی است که از آسمان به زمین

کشیده شده است»^۲. و ابوالعالیه ریسمان الهی را به «اخلاص برای خداوند یگانه»

تفسیر کرده است^۳.

و این چنگ‌زدن با قرآن و اخلاصی است که خداوند متعال تنها برای خودش مقرر

کرده است. چون اختلاف تنها ناشی از مخالفت با دین صحیح می‌باشد^۴.

(۱) الطبری 3/ 379 شماره 7567. و حکمت بشیر می‌گوید که رجال این حدیث مطمئن و اسناد آن صحیح

است. (التفسیر الصحیح 1/ 444).

(۲) الترمذی 5/ 663 ح 3788. مسند الامام الاحمد 3/ 14، 17 و هیشمی می‌گوید: اسناد آن خوب است و

آلبانی آن را صحیح دانسته است. (صحیح سنن الترمذی ح 2980).

(۳) ابن ابی حاتم 3/ 724 شماره 3919 حکمت بشیر می‌گوید: اسناد آن خوب است (التفسیر الصحیح

1/ 444).

(۴) نگا: فتح القدير 1/ 464.

بنابراین هر کسی که در دعوت خود به وحدت به قرآن تمسک بجوید، و عبادت

خود را تنها برای خداوند انجام بدهد، و شرک و غلو قولی و عملی را کنار بگذارد. او به حقیقت و نیکو نزدیکتر است.

بدون شک خالصی - هر چند که در بعضی جاها ایرادهایی داشته است همچنانکه بعداً می‌آید - با برافراشتن پرچم جنگ یا غلو و بعضی مظاهر شرک درست‌تر و نیکوتر عمل کرده است، نسبت به کسی که سرود وحدت را سر می‌دهد ولی همچنان به غلو و خرافات و تصرف ائمه در هستی دعوت می‌کند. آنچه که عیان است - والله اعلم - این است که خالصی در راه وحدت میان سنی و شیعه خیلی کوشا بوده است و سؤال مهمی که باقی مانده این است که: تعامل اهل سنت با دعوت خالصی چگونه بوده است؟ که بررسی آن در بخش آتی می‌آید.

مبحث سوم:

علل تغییرات و تحولات پسندیده وی.

شاید مهمترین علت‌های دیدگاه‌های پسندیده خالصی در پاک کردن مذهب، امور زیر باشد:

علت اول: تأثیر پدرش.

روش خاص افکار محمد مهدی با میرزای شیرازی از بارزترین بنیانگذاران انقلاب بیستم علیه انگلیس بود. و شاید حادثه‌ای که باعث معلوم شدن روش مرجعیت (خالصی پدر) شد همان انقلاب بود که وقتی از سیطره و قدرت انگلیسی‌ها خارج شد، شروع به یک بازی قومی و طایفه‌ای کردند. بنابراین دولت انگلیس «محمد حسین کابلی» دبیر مختار خود را به نزد خالصی (پدر) فرستاد، تا آمادگی انگلیس را برای دادن حکومت به شیعیان اعلام کند تا از اهل سنت انتقام بگیرند، که در دوران عثمانی و سایر دوره‌ها به آنها ظلم کرده‌اند. خالصی این پیشنهاد را نپذیرفت چون می‌دانست که هدف انگلیس ایجاد آشوب در میان عراقیانی بود که علیه او انقلاب کرده بودند. و همچنین حکومت انگلیس دبیر خود را نزد شیخ یوسف سویدی و شیخ احمد داود و شیخ ابراهیم راوی فرستاد و آنها را از عاقبت انقلاب ترساند. و گفت که این امر منجر به تسلط شیعیان بر اهل سنت می‌شود. و این امر تا جایی رسید که خالصی (پدر) بیانیه‌ای را صادر کرد که در آن آمده بود: «انگلیسی‌ها درصدد ایجاد تفرقه هستند. و ما را با تعیین حاکم از میان شیعیان تطمیع می‌کنند تا بدین وسیله میان ما و اهل سنت تفرقه ایجاد کنند. بنابراین در ملاء عام اعلام می‌کنیم که ما ملک و حکومت نمی‌خواهیم، ما فقط خواستار بیرون رفتن انگلیس و یک حکومت اسلامی هستیم و از یک رهبر مسلمان سنی استقبال می‌کنیم»^۱.

(۱) مجله رساله الاسلام - جمادى الاول 1373 هـ/ 1954 م (مقالة الطوائف الاسلامية في العراق) از محمد

خالصی ص 58.

همچنان که خالصی (پدر) وقتی مخالفتش را با موکبهای عزاداری حسینی در

عاشورا اعلام کرد با حملات شدیدی مواجه شد.^۱

چیزی که در اینجا مهم است توضیح بدهیم این است که محمد مهدی (پدر) مرجعی بود که از شیعه امامی بودن خود خارج نشد. ولی او با ویژگیهای خاصی با اغلب علمای شیعه زمان خود تفاوت داشت. دیدگاههای علمی او را در مورد وحدت در رویارویی با انگلیس توضیح دادیم. امثال چنین مرجعیت‌های شیعی تأثیر زیادی در تحریک محمد خالصی (پسر) به بنیان افکار اصلاحی داشت.^۲

علت دوم: بنیاد جهانی کردن دعوت توسط او.

خالصی دعوت را به شکل جهانی بنیاد نهاد، و آن را از چارچوب تنگ خود خارج کرد. و این امر در افکار خالصی واضح است که در اجرای دعوت با طبقات و نژادهای مختلف نمود می‌یابد، که شامل عموم و رجال سیاسی مسلمان و غیر مسلمان می‌شود و طرح صلح خود را - از طریق سفیرانشان در تهران - به بعضی از کشورها فرستاد. و جهانی بودن دعوت وی در بیانات او تجلی می‌یابد. چون او بعد از کناره‌گیری از روش مقاومت صلح‌جویانه، به فکر درجه برتری در دعوت بشر افتاد که آن دعوت عمومی به تفکر در مورد مصالح آنان و دور کردن فساد از آنان و تدبیر

(۱) فؤاد ابراهیم می‌گوید: «چیزی حدود پانزده کتاب بر ضد شیخ خالصی نوشته شده است. چون او ملاحظاتی را در مورد آداب و مناسک شیعیان آشکار ساخته است. از جمله: المجالس الحسينية، ومواكب العزاء، که عموم در برابر خالصی شوریدند و بعضی از علمای شیعه فتوای تکفیر او را صادر کردند و با یک حمله بسته‌ای مواجه شد... نگا: مجلة الواحة، شماره اول، مقاله النقد الذاتی وسلطة العوام.

www.alwaha.com/issuel/htm.

(۲) بعضی از دشمنان خالصی میان محمد پسر و پدرش جدایی می‌اندازند و این در خلال خلق دیدگاههای دروغین و تحلیلهایی است که نه عقل آن را قبول می‌کند و نه تاریخ آن را می‌پذیرد. نگا: صفحات بعد 425-428.

در آیات قرآن و نصوص سنت صحیح بود^۱.

و او برای دستیابی به چنین نتیجه‌ای لازم بود که به تمام بشر با دید، عطف و مهربانی بنگرد. و به تمام کشورهای دنیا مثل یک کشور بنگرد به دور از هر مرز و رنگ و نژاد و جنس بشری باشد^۲.

محمد خالصی این تفکر را به دور از هر دیدگاه محدود به چارچوب قومی رهبری کرد. بلکه تمام فایده‌های اسلام را از لحاظ جهانی بنیان نهاد. همچنان که هدف وی بزرگ بود و بدون شک تشیع را به دور از غلو و خرافات ظاهری بنیان نهاد. تا آن را به عنوان مذهب رضایت‌بخشی به بشریت تقدیم کند. بشریتی که وارد مرحله جدیدی شده است، که به پیشرفتی معروف است که عقب‌ماندگی و غلو و خرافات را قبول نمی‌کند.

شاید این هدف بزرگ جهانی همان چیزی است که خالصی را واداشته که چیزهایی را که در این راه حتمی دیده است، توجهی نکند. که ضررها در میان شیعه امامیه به او می‌رسید که منظور از آن به عنوان مثال؛ محروم شدن او از بسیاری از امتیازات مراجع عالی اصلی و مالی و... بود و این همان چیزی بود که تفکرش را در سایه هدف جهانی‌اش کوچک می‌کرد، تا جایی که او در تمام تصمیمها و دیدگاههای خود به آن توجهی نمی‌کرد. و شروع به نقد شجاعانه افکار غلوکنندگان کرد. و آخرین دیدگاهش را که مراجع شیعه علیه وی فتوا داده بودند به اتمام رساند، و این وقتی بود که با رئیس حکومت عبدالسلام عارف^۳ هم پیمان شد.

اینها مهمترین اسبابی بود که خالصی را به تفکر اصلاح و جنگ با غالیان درون مذهب امامی اثنی عشری واداشته است. والله اعلم.

(۱) رسالة المجاهد الاکبر 85.

(۲) منبع سابق 86.

(۳) نگا: صفحات بعد 428-425.

مبحث چهارم:

نظریات خالصی:

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت:

خالصی تأکید می‌کند بر اینکه مهمترین قضیه‌ای که قرآن و احادیث رسول الله ﷺ و ائمه اطهار بر آن تأکید دارند، توحید است. به گونه‌ای که «بر هیچ قضیه دیگری در آیات خداوند و احادیث صحیح به اندازه موضوع توحید و نفی شرک در هر نام و شکلی تأکید نشده است»^۱.

همچنان خالصی معتقد است که «اسلام به توحید خالص و عاری و میرا از هر نوع شرک و غلو دعوت می‌کند»^۲.

بنابراین محمد خالصی دیدگاه واضحی را در خلال بعضی از مسایل عقیدتی بیان می‌کند که پیامبر ﷺ و ائمه (رضوان الله علیهم أجمعین) بر آن بودند. از جمله:

(۱) نسبت دادن علم غیب به ائمه.

خالصی معتقد است که خداوند علم غیب را تنها به خود اختصاص داده است. و این علم را به کس دیگری غیر از خودش نداده است.^۳

خالصی (رحمته) می‌گوید: «خداوند به پیامبرش ﷺ امر کرده است که علم غیب را از خود نفی کند»^۴. همچنان که خالصی به این آیه استدلال می‌کند که می‌فرماید: ﴿قُلْ

لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (النمل: ۶۵).

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين 415.

(۲) همان 415.

(۳) همان 418 و 388.

(۴) همان 388.

چه وقت برانگیخته می شوند».

علم غیب تنها مختص خداوند متعال است و هیچ کس در آسمانها و زمین این علم را ندارد^۱.

هر چند که هادی بن محمد خالصی بدعتها و خرافاتی را که پدرش با آن جنگیده است جعل محسوب کرده است، و گفته در اصل اینگونه بوده است: «نسبت علم غیب به غیر خدا و اینکه محمد ﷺ و علی عَلَيْهِ السَّلَام غیب می دانند»^۲.

خالصی معتقد است که این عقیده توسط بعضی از غلات ایجاد شده است که ائمه آنها را لعنت کرده اند. چون دروغهایی را به زبان آنها بسته اند، یا چیزهایی از قبیل علم غیب و... به آنها نسبت داده اند. از جمله این افراد ابوالخطاب^۳، مغیره بن سعید^۴ و مفضل بن عمر نخعی^۵ بوده اند.

(۱) همان، علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين 424.

(۲) همان 31.

(۳) ابوالخطاب: محمد بن ابی زینب المقلاص الاجدع الأسدی الکوفی یا محمد بن ابی ثور ملقب به ابوالخطاب - مشهورترین لقب او - ابوالظیان و ابواسماعیل بوده است. اظهار تشیع کرده بود و معاصر باقر و صادق بوده است. که با آنها رفت و آمد می کرد. اعتقادات غلات را بیان می کرد همان چیزی که صادق از آنها بیزار می جست و او را از مجلس خودش راند و والی کوفه او را در سال 138 هـ به دار آویخت. نگا: فرق الشیعة، نوبختی، 57 الملل والنحل شهرستانی 1/ 179. الفصل في الملل والنحل، ابن حزم، 4/ 187. معرفة الرجال، الکشی، 187-189.

(۴) مغیره بن سعید بجلی با کنیه ابو عبدالله از غالیان دروغگوین بود که احادیثی را در کتابهای اصحاب باقر عَلَيْهِ السَّلَام وارد کرد. جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام در مورد او می گوید: «خدا و رسولش از مغیره بن سعید و بنان بن سمعان بیزار است. چون این دو بر ما اهل بیت دروغ می بندند». و خالد بن عبدالله قسری در سال 120 هـ وی را به قتل رساند. نگا: میزان الاعتدال، الذهبی 4/ 162/ 160. جامع الرواة، الارديلي، 2/ 255 - داراضواء لبنان - معجم الرجال الحديث، الخوئي/ 276-275.

(۵) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين 434.

خالصی در برابر دلیل مخالفین در این مسأله - که علم غیب ائمه می‌دانند - به این

آیه استدلال می‌کنند: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۳۱) ﴿إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ (الجن: ۲۶-۲۷).

«دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده، سپس مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد.»
خالصی (رحمه الله) توضیح می‌دهد که این آیه بر رسولانی که در آن ذکر شده دلالت می‌کند. یعنی «خداوند مقداری از علم غیب را به آنان داده است». سپس خالصی مثالهایی را برای این سخن خود از کتاب خداوند می‌آورد. که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِن أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ (هود: ۴۹).

«اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم.»

سپس سخن یوسف (علیه السلام) را ذکر می‌کند: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ (یوسف: ۳۷).

«(یوسف) گفت: پیش از آنکه جیره غذایی شما فرا رسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این، از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است.»
سپس خالصی به سخن یعقوب (علیه السلام) استدلال می‌کند که به فرزندانش گفت:

﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱. (یوسف: ۸۶).

(۱) این استدلال وقتی درست است که آیه را به آنچه از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت شده است تفسیر کنیم. که می‌گوید: ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. یعنی علم یعقوب به راست بودن خواب یوسف یا آن را اینگونه تفسیر کرده‌اند که یعقوب به عدم مرگ یوسف علم داشته است. و روایت شده است که یعقوب از فرشته مرگ سؤال کرد که آیا روح یوسف را گرفته‌ای؟ گفت: خیر.

«و من از سوی خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید».

خالصی - در طی آنچه که گذشت - می خواهد دو امر را بیان کند:
 نخست: خداوند متعال در دانستن غیب یگانه است. و او نگفته است که کسی غیر از خداوند علم غیب می داند.

دوم: خداوند متعال گاهی بعضی از بندگانش را از بعضی از غیب باخبر می کند. از جمله:
 الف) اعلام بعضی از اخبار امتهای پیشین - که قومشان از آن بی خبرند - که در آیه اول به آن اشاره شده است: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾ (هود: ۴۹).

«اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید!».

و همچنان که گروهی از علماء گفته اند: خداوند متعال پیامبرش ﷺ را از آنچه که از آن خبر نداشت و قومش نیز از آن بی خبر بودند، باخبر کرد، و آن داستان نوح و طوفان می باشد^۱.

= شاید آیه به عنوان دلیل در اینجا درست نباشد - والله اعلم - چون سیاق آیه بر این نکته دلالت می کند که یعقوب به رحمت و گشایش خداوند، علم داشته است. بنابراین ابتدا شدت غم و اندوهش را بیان کرده و = سپس از ایمان خود به حسن ظن نسبت به خداوند خبر داده است: ﴿وَأَعْلَمُ مِنْكَ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ قتادة می گوید: من نسبت به خداوند متعال نسبت به آنچه که بر من واجب کرده است، خوشبین هستم. و ابن کثیر و قاسمی و شوکانی نیز این قول را برگزیده اند. و تفسیر الطبری 7/ 281 شماره 19721 و تفسیر ابن ابی حاتم 7/ 2189 شماره 11908 و قرطبی 9/ 165 و تفسیر ابن کثیر 4/ 44 و تفسیر قاسمی 6/ 211 و تفسیر شوکانی 3/ 61. نگا: علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين 429.

(۱) نگا: تفسیر الطبری 7/ 56. تفسیر ابن کثیر 2/ 449 و مجلسی در البحار نیز مانند آن را گفته است 9/ 104 و 17/ 188.

ب) باخبر کردن آنها از بعضی از موجوداتی که از آن خبر نداشتند. که غیب نسبی

نام دارد. همچنان که در سخن یوسف علیه السلام آمده است: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا﴾ (یوسف: ۳۷).

چون آیه - بنابر یکی از دو قول مشهور - دلالت می کند بر اینکه یوسف علیه السلام به آنها خبر داده است که او می تواند از غذاهایی که آنها برای او می آورند خبر دهد، خواه از منازلشان یا از جایی دیگر، و این به علت غیب نسبی بود که یوسف علیه السلام آن را از طریق وحی آموخته بود، و علمی ذاتی نیست که او را قادر به خبر دادن از هر آنچه که غایب است، بکند. و مانند این سخن مسیح علیه السلام است که گفت: ﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَنْخَرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران: ۴۹). «و از آنچه که می خورید و از آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم».

و کسی که این غیب را جزء غیب نسبی قرار داده است می تواند آن را به غیر یوسف علیه السلام مانند خانواده اش یا کسانی که غذا برای او می آورند، نیز بیاموزد. و این از تفاوت های مهم میان علم کامل خداوند متعال که شامل «غیب مطلق» می شود که کسی غیر از او از آن خبر ندارد - مانند زمان قیامت - با «مطلق غیب» است، مانند مکان نامعلوم یا نوع غذای ذخیره شده. و این چیزی است که خداوند متعال اگر بخواهد به دلیل حکمت ربانی بعضی از بندگانش را از آن باخبر می کند. پس پاک و منزّه است خداوند بسیار دانا و بسیار آگاه!

(۱) در تفسیر این آیه دو قول مشهور وجود دارد:

نخست: ﴿لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ﴾ یعنی در خواب: ﴿إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ﴾ یعنی در بیداری. و این از سدی و ابن اسحاق روایت شده است و ابن جریر و ابن عطیه آن را برگزیده اند و ابن تیمیه آن را ترجیح داده است. (الطبري 7/ 215) (المحرر الوجيز 9/ 300-301) (مجموع الفتاوى 17/ 366-365)

یک قاعده مهم در تعامل با معجزات و کرامات به علم غیب تعلق دارد: به نظر من ضوابطی که لازم است از گفته‌های خالصی استخراج کنیم این است که از بارزترین ضوابط روش اسلامی و تعامل با همه معجزات نبوی و کرامت‌های اولیاء است، و آنچه که مربوط به باخبر کردن بعضی‌ها از غیب توسط خداوند است خواه به وسیله وحی یا چیزهایی دیگر عبارت است از:

«اثبات معجزات - از جمله علم به قسمتی از غیب - برای کسی نمی‌تواند وسیله‌ای جهت غلو کردن در مورد آن اولیای صالح شود. بلکه لازم است که وسیله‌ای جهت تعظیم پروردگاری شود که این بنده را تأیید کرده است. و نشانه‌ای جهت تصدیق آن فرد صالح است که در دعوتش هیچ‌گاه نمی‌تواند با بشریت ناقص خود به آن نزدیکی پیدا کند».

به عنوان مثال: وقتی عمیر بن وهب با صفوان بن امیه عهد کردند که عمیر رسول الله ﷺ را بکشد - در حالی که این گفتگوی آنها در نزد کعبه بود - عمیر به مدینه رفت تا ظاهراً فرزندش را در اواخر جنگ بدر فدا کند. پیامبر ﷺ او را از آنچه که میان او با صفوان در مکه گذشته بود، باخبر کرد. و صفوان با این خبر پیامبر ﷺ ایمان آورد. سپس پیامبر ﷺ اصحابش را امر کرد تا به او دین بیاموزند.^۱

از این داستان و امثال آن همچنان که در سیره معروف است، به نتیجه می‌رسیم که

= دوم: غذایی را در بیداری برای شما نمی‌آورم مگر اینکه قبلاً از آنها خبر داده باشم - نوع و رنگ آن - و این از ابن عباس روایت شده است - در حدیثی که ابن کثیر آن را غریب دانسته است - و از حسن روایت شده است و شوکانی و قاسمی آن را برگزیده‌اند. (زاد المسیر 4/ 172) (تفسیر ابن کثیر 2/ 478) (تفسیر البغوی 4/ 242) (تفسیر القرطبی 9/ 125) (تفسیر ابن جزئی 1/ 416) (فتح القدر 3/ 33) محاسن التأویل 6/ 175). و سعدی قول دیگری را برگزیده است. و آن اینکه او قبل از رسیدن هر غذایی آنها را میان تعبیر خوابشان خبر می‌کرد. (تفسیر السعدی، 398).

(۱) سیره ابن هشام 3/ 64، دلائل النبوة 3/ 149-147.

خداوند بعضی از بندگانش را نسبت به غیب باخبر می‌کند، و این امر ثابت شده‌ای

است. همچنان که این کار علت اسلام آوردن بعضی از کافران شده است. و این امر یعنی آگاهی از بعضی خبرها تأییدکننده آنها در انتشار دین می‌باشد. ولی پیامبر ﷺ و سایر انبیاء به صراحت می‌گفتند که آنها غیب نمی‌دانند و اگر غیب می‌دانستند، منافع زیادی نصیب خود می‌کردند. وقتی که در میدانهای جنگ پیشانی مبارکش خونین می‌شد و دندانه‌های پیشینش می‌شکست و امثال این امور می‌رساند که:

نخست: پیامبر ﷺ از غیب بسیار خبر نداشت، غیبی که مختص شخص پیامبر ﷺ بود، و گرنه چگونه بسیاری از این اتفاقات برای او پیش می‌آمد که سعی می‌کرد از آنها رهایی یابد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (الأعراف: ۱۸۸).

«و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید».

بسیاری از اولیای خداوند مانند علی علیه السلام در این امر مانند پیامبر ﷺ بوده‌اند. علی علیه السلام که اذیت و آزار بسیاری را دید و از گروههای هم پیمان خود خیانتهای بسیاری را دید که بعداً برای او روشن شد. و مانند صادق که به ابوالخطاب اطمینان کرد و به خود و نزدیک کرد، ولی بعد از آن غلو و زیاده‌روی او برایش آشکار شد، بنابراین صادق به نقاط مختلف نامه نوشت که او را لعن کنند و از او براثت جویند.

دوم: غیبی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران آن را می‌دانستند از جنس معجزاتی بود که تأییدکننده دعوت آنها بودند. خواه در برابر کفار تا اسلام بیاورند، یا در برابر مؤمنان تا ایمانشان زیاد بشود.

سوم: امور خارق‌العاده و معجزات، همان اصل طبیعت رسالت‌های آسمانی نیست. دلیل آن سخن رسولان بود که به طرفداران و اقوامشان می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (الک‌هف: ۱۱۰).

«من فقط بشری هستم مثل شما».

و این یعنی مالک چیزی از معجزات خداوند نیستند مگر اینکه خداوند بخواهد. و این چیزی است که خداوند متعال از بسیاری از آنها نقل می‌کند که می‌گویند: ﴿قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (الأنعام: ۱۰۹). «معجزات فقط از سوی خداست».

ابن کثیر این آیه را این گونه تفسیر کرده است: «مرجع این معجزات به خداوند متعال بر می‌گردد، اگر بخواهد آن را به شما می‌دهد، و اگر بخواهد آن را از شما می‌گیرد»^۱. و شوکانی گفته است: «انبیاء صاحب چیزی از معجزات نیستند بنابراین اگر خداوند بخواهد آن را بر آنها نازل می‌کند، و اگر بخواهد آن را نازل نمی‌کند»^۲.

شاید اشکال‌های این مسأله در امور زیر منحصر بشود:

اشکال اول: اگر مقدار کمی از علم غیب برای آنها ثابت شد، علم آنها به غیب به طور کلی ثابت نمی‌شود. همچنان که کلینی در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: «ائمہ علم به گذشته و آینده دارند و چیزی از غیب بر آنها پوشیده نمی‌ماند»^۳.

اشکال دوم: این اخبار و روایات راهی برای اثبات این قضیه می‌شود که بگویند بنده تمام امور غیبی را می‌داند. بلکه دلالت بر این نکته می‌کند که آنها قسمت بسیار کمی از غیب می‌دانند. مانند اینکه گفته می‌شود که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تمام علم غیب را

(۱) تفسیر ابن کثیر 2/ 164.

(۲) فتح القدیر 2/ 190.

(۳) الکافی 1/ 260.

می دانسته است. چون خداوند می فرماید: ﴿وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي

يُوتِيكُمْ﴾ (آل عمران: ۴۹).

«و از آنچه می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم». و این استناد به دلیلی است که شامل آن نمی شود. اشکال سوم: این امر باعث می شود که در مورد آن شخص غلو بسیاری بشود. در حالی که درست آن است که این امر را علت تعظیم خداوند و ایمان به رسالتی که فرستاده است، قرار بدهد. و نسبت به این تأیید خداوند محبت داشته باشد.

۱) نسبت دادن تصرف ائمه در هستی (ولایت تکوینی).

خالصی به نسبت دادن تصرف در هستی (تدبیر هستی، خلقت و رزق و روزی) به رسولان یا هر کدام از ائمه را رد کرده است^۱. و این سخن را جزء غلو به شمار آورده است که خدا و رسولش ﷺ و همچنین ائمه از آن نهی کرده اند^۲. خالصی بیان کرده است که این عقیده را غلات رواج داده اند یعنی همان کسانی که باقر و صادق (علیهم السلام) آنها را لعن کرده اند. چون آنها دادن رزق و روزی را که از امور مختص خداوند می باشد به ائمه نسبت می دادند که از امور مختص خداوند می باشد. و به علت جعل احادیث دروغینی که برای تأیید این غلو آورده اند. همچنین خالصی بعضی از غلات امامیه را در این مسأله رد کرده است که گروه شیخیه هستند، همان کسانی که می گفتند خداوند متعال خودش خلق نمی کند و رزق و روزی نمی دهد، بلکه آن را به محمد ﷺ و ائمه موکول کرده است. به دلیل اینکه خداوند متعال حرکت نمی کند و منزّه از حرکت است.

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، 31.

(۲) همان 388 و 417-416.

خالصی این عقیده آنها را بسیار منحرف‌تر از عقیده مشرکان به حساب آورده است. مشرکانی که خداوند در آیات بسیاری از آنها خبر داده است وقتی که از آنها سؤال می‌شد: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ (الزخرف: ۹).

«ای محمد) هر گاه از آنان (مشرکین قومت) بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟» مُسَلِّماً می‌گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است». در حالی که شیخیه ادعا می‌کند که خداوند متعال خود قادر به خلق نیست و خداوند متعال بسیار برتر و بزرگتر از این امر است^۱.

خالصی توضیح داده است که به دلیل اسناد فراوان، خداوند بعضی از اعمال را به بعضی از مخلوقات می‌سپارد مانند گرفتن جان موجودات که به فرشته مرگ سپرده شده است، و سایر اعمال دیگر. جز اینکه خالصی توضیح می‌دهد که این امر نمی‌تواند دلیل موجهی برای این افراد باشد که برای اینکه کسی غیر از خداوند در هستی تصرف می‌کند. چون اعمالی که اسناد آن از طرف خداوند به بعضی از مخلوقاتش به اثبات رسیده است مانند نسبت دادن بعضی از اعمال ما نسبت به همدیگر است. یعنی همچنان که خداوند به ما قدرت داده است تا حرکت کنیم، راه برویم و بعضی کارها انجام بدهیم. همچنین به ملائکه و انبیاء و ائمه^۲ قدرت انجام کارهایی را داده است که غیر عادی و مافوق بشری است. و هر وقت که بخواهد این قدرت را از آنها بگیرد آنها توانایی انجام هیچ کاری را ندارند^۳.

(۱) نگا: علماء الشيعة و الصراع مع البدع و الخرافات الدخيلة في الدين، 269-271.

(۲) آنچه که لازم است در اینجا گفته شود این است که: اینکه خداوند قدرت زیادی را به مخلوقاتش داده است، جز با دلیل ثابت نمی‌شود و دلیل این امر برای ملائکه و انبیاء در آیات و احادیث صحیح آمده است. ولی هیچ وقت ثابت نشده است که خداوند به یکی از امامان دوازده‌گانه قدرت خاصی را داده باشد. والله اعلم.

(۳) علماء الشيعة و الصراع مع البدع و الخرافات الدخيلة في الدين 429.

به طور خلاصه، خالصی توصیف غیر خداوند را به تصرف در هستی و خلقت و

رزق و روزی رد کرده است. همچنان که معتقد است که تصرفاتی که بعضی از موجودات در بعضی از امور می‌کنند وابسته به قیودی می‌باشد از جمله:

ابتدا: تنها خداوند متعال است که این کارهای محدود را به او نسبت می‌دهد.

دوم: تنها خداوند متعال است که در اجرای این کار به بنده کمک می‌کند. و خداوند متعال هر وقت که بخواهد می‌تواند این قدرت را از او بگیرد. و بنده نه در آغاز و نه در انتها به تنهایی صلاحیت تصرف در این کار را ندارد.

سوم: نسبت دادن خداوند به بعضی از موجوداتش یا امرکردن آنها به انجام بعضی کارها مانند اعمالی است که سایر افراد بشر نیز می‌توانند انجام بدهند. مانند به حرکت در آوردن سنگها و بریدن درختانی که آن را در تصرف بعضی از موجودات دخیل می‌دانند.

به عنوان مثال: گرفتن ارواح و جانها توسط فرشته مرگ، یا فرستادن ابرها توسط فرشته دیگری فقط بعد از دستور خداوند به انجام این کارها، شروع می‌شود. فرشته‌ها در این کار مستقل نیستند. بلکه هر آنچه را که خداوند بخواهد و در هر وقتی که بخواهد، انجام می‌دهند. سپس این فرشته با قدرتی که خداوند در او به امانت گذاشته است، نسبت به انجام آن کار اقدام می‌کند. و این همان چیزی است که خداوند هر وقت که بخواهد، آن را از آنها می‌گیرد. بنابراین تصرف آنها در این امور - همچنان که خالصی می‌گوید - مانند تصرف هر مخلوق دیگری است، مثل اینکه سنگی را بر می‌دارد یا درختی را می‌برد که این کار را جز با قدرت و مشیتی که خداوند به آنها داده است، نمی‌تواند انجام بدهد. سپس خداوند با دادن وقت به انجام آن کار وی را کمک می‌کند، ولی میان کار بنده و فرشته تفاوتی وجود دارد که همان سطح قدرت انجام کار معینی است. و این از قدرتهایی است که خداوند متعال میان بندگانش توزیع کرده است.

اما قدرت بندگان و انبياء در بعضی امور خارق العاده ای که انجام می دهند، تفاوت پیدا می کند. چون این اختلاف از فرق میان بنده و فرشته ناشی می شود. چون رسول نیز بشر است و در امور خارق العاده ای که انجام می دهد، از بشر بودن خارج نمی شود. ولی خداوند معجزاتی را توسط آنها انجام می دهد، تا به وسیله آن بدرخشند. همچنان که موسی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی عصایش تبدیل به اژدها شد، حیرت زده شد. و این دلالت می کند بر اینکه انجام امور خارق العاده توسط انبياء با قدرت خاص آنها نمی شود، بر خلاف فرشتگان یا حتی جنیها که خداوند قدرتی به آنها داده است، مانند عقلی است که خداوند به بشر داده است و به حیوانات نداده است. والله اعلم.

مطلب دوم: مسایل مربوط به توحید عبادت.

خالصی در کتابها و خطبه‌های خود بارها از آنچه که غلات انجام می‌دهند، نقد کرده است. مانند اینکه آنها عبادت را برای غیر خداوند اشاعه می‌کردند. از جمله:

نخست: دعا و روی آوردن به غیر خداوند متعال.

خداوند خالصی را موفق گردانید تا توحیدی را که اسلام آورده است بیان کند، و آنهم نهی از روی آوردن به غیر خدا و دعاکردن از هر کسی که باشد^۱. و چیزی که بعضی از جاهلان دچار آن شده‌اند این است که دعای فرج می‌نامند و آن را می‌خوانند: (یا محمد یا علی، یا علی یا محمد، اکفیانی فإِنِّکما کافیای)^۲ که این دعای آنها مخالف توحید خالصی است که ائمه (رضوان الله علیهم) بر آن بوده‌اند. خالصی تمام اینها را غلو محسوب کرده است و آنها را جزء تشیع صحیح ندانسته است^۳.

خالصی (رحمته) گفته است که: «ظاهر چنین کلماتی کفر است. و منافی نصوص قرآن

می‌باشد. مانند آیه‌ای که در سوره جن آمده است: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ﴾ (الجن: ۱۸).

«کسی را با خدا پرستش نکنید».

و مانند آنچه می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ

عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿۵۶﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ

وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ﴿۵۷﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿۵۶-۵۷﴾ (الإسراء: ۵۶-۵۷).

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين 32.

(۲) این دعا را فضل بن حسن طبرسی صاحب التفسیر در کتاب کنوز النجاح آورده است و میرزا حسین نورئ در کتاب «جنة في ذكر من فاز بلقاء الحجة أو معجزته في الغيبة الكبرى» ص 275 از او نقل کرده است. (حکایت چهلم) و این کتاب در سایت زیر آمده است:

<http://www.ejlasmhdi.com/html/arabic-library-a/jannat05.htm>.

(۳) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، ص 409.

«بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می‌پندارید، بخوانید. اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می‌تواند آن را دگرگون سازند. آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند، آنان که از همه مقرب‌ترند. برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند. چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید است که) باید از آن خویشتن را دور و بر حذر داشت».

یا مانند این کلام خداوند که در سوره سبأ می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (سبأ: ۱).

«حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست؛ و (نیز) حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت؛ و او حکیم و آگاه است».

و یا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، حَقَّ إِذَا فُرِغَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ (سبأ: ۲۳).

«هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دل‌های آنان زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد)؛ و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه!».

یا مانند این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (الزمر: ۳۶).
«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست».
و همچنین آیات بسیار دیگری از قرآن که به توحید خالص امر می‌کنند و از خواستن غیر خدا نهی می‌کنند^۱.

(۱) احیاء الشریعة، الخالصی، ۱/ 408.

خالصی معتقد است که این کلام خداوند که: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا جَوْلًا ۝۵۱ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَنْبَغُونَ إِلَيْ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿﴾ (الإسراء: ۵۶-۵۷).

به وضوح دلالت می‌کند بر اینکه ملائکه و انبیاء - جدای از دیگران - قدرت این امر را ندارند که به کسی ضرری برسانند یا ضرری را از او دفع نمایند. و این افراد صالح همان کسانی هستند که بعضی از گناهکاران آنها را به عنوان وسیله نزدیکی به خداوند قرار می‌دهند. در حالی که آنها با قربت و عبادت به خداوند نزدیک می‌شوند و آرزوی رحمت او را می‌کنند و از عذاب او می‌ترسند. چون عذاب خداوند شدید است، و در حقیقت باید از آن ترسید.

همچنین خالصی معتقد است که آیات قرآن به روشنی دلالت می‌کند به اینکه اشتباه است که بنده به کسی روی آورد که در حقیقت آن شخص با عمل صالح به خدا تقرب می‌جوید و از عذاب او می‌ترسد.

در اینجا خالصی می‌گوید که: این یک امر غیر عقلانی و غیر منطقی است که شخص نیازهایش را از افراد صالح بخواهد. و آنچه که مطابق عقل و منطوق است این است که آنها نیز از کسی که صالحان نیازشان را از وی می‌خواهند، بخواهند. وقتی این افراد پیروان انبیاء و ائمه هستند و لازم است بنگرند که انبیاء و ائمه نیازهایشان را از چه کسی می‌خواستند. و از چه کسی می‌ترسیدند و سپس برای طلب نیازشان او را فرا می‌خوانند. وقتی این مردم نیازهایشان را از انبیاء و ائمه بخواهند و از آنها بترسند این کار مخالفت با آنها است. چون آنها نیازهایشان را از خودشان نمی‌خواستند و ترسی از بی نیاز شدن نداشتند^۱.

خالصی شدت تعجب خود را از نفوذ این عقیده‌های فاسد که در ایران دیده است،

(۱) کتاب «رسالة المجاهد الاكبر الإمام الخالصي الى احمد قوام السلطنة» 422.

بیان می‌کند. از جمله این عقیده‌ها «درخواست برآورد نیازها از سنگها و چشمه‌ها و رودخانه‌ها و قبرهای کهنه و درختان و... و پناه آوردن به جمادات در برآوردن نیازها»^۱. خالصی (رحمته الله) گفته است وقتی بعضی از علما در این مورد صحبت می‌کنند، برای آنها بیان می‌کند که «این یک نگرش مجوسی است که اسلام با توحید خالصی که آورده است از آن بیزار است. و با دعوت به بالاترین رفتار و بالاترین نظم جامعه آورده است. علمایی که اینگونه سخن می‌گویند قادر به مخالفت با آن نیستند بلکه آن را تأویل دور از ذهن می‌کنند. مانند مشرکان که می‌گفتند: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿٣٧﴾﴾ (الزمر: ۳۶-۳۷).

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد! و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟!».

تا جایی که زاهدان و صالحان آنها در مهمترین نیازهایشان با این دعا به درگاه خداوند استغاثه می‌کنند - دعایی که صاحب کتاب (البلد الامین) گمان کرده که مردی در خواب دیده است و این دعا را خوانده و حاجتش بر آورده شده است - و این عبارت در دعا بوده است: (یا محمد یا علی، یا علی یا محمد، اکفیانیا فانتکما کافیانیا، وانصرانیا فانتکما ناصرانیا)^۲.

(۱) منبع سابق ۹۰.

(۲) از مرجع تقلید معاصر، جواد تبریزی در مورد دعای فرج سؤال شد و او گفت: بسمه تعالی: این دعا اشکالی ندارد. چون توسل به اهل بیت است و آنها وسیله رسیدن به خداوند متعال هستند والله اعلم. نگا: کتاب او «الأنوار الإلهية في المسائل العقديّة» دعای رجب.

علاوه بر این آنها برای نیازهای خود به عباس بن علی علیه السلام^۱ و مادرش ام‌البینین^۲

پناه می‌بردند و یا به امامزاده‌های نامعلومی که در شمیران^۳ یا در تهران یا در صحراها و قله کوهها و بعضی شهرها قبرهایی برای آنها برپا کرده‌اند، پناه می‌برند. در ایران هیچ شهر یا کوهی یا روستایی خالی از قبر یا درخت یا چشمه آب یا صخره یا غاری نیست که آن را تقدیس نکنند، و هنگام نیاز به آنها پناه نبرند. و بنابر گواهی تاریخ تمامی اینها در هنگام و دوران مجوسیان بوده است. که تا به حال باقی مانده است. و اسلام آوردن آنها جز اسم آن، چیزی را تغییر نداد.^۴

همچنین خالصی از قبرهای دیگری در غیر از ایران خبر داده است که در آنها به غیر خداوند پناه می‌برند. و می‌گوید: «این عقیده‌ها مرا به یاد چیزی می‌اندازد که در طرابلس هنگام اشغال آن توسط ایتالیایی‌ها، دیده بودم. سنوسی‌ها^۵ می‌پنداشتند که

<http://www.tabrizi.org/html/bo/anwar>.

(۱) عباس بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام با کنیه ابوالفضل، بزرگترین فرزند ام‌البینین بود و به قدری زیار و نیک چهره بود که او را قمر بنی‌هاشم می‌گفتند، و او در جنگ کربلا پرچمدار حسین بود. نگا: مقاتل الطالبيين، 90-89.

(۲) ام‌البینین دختر حزام بن خالد بن ربیع بن الوحیل - از طایفه بنی‌عامر بن صعصعة - بود که علی علیه السلام بعد از فاطمه علیها السلام با او ازدواج کرد و چهار فرزند از او به دنیا آورد که عباس و جعفر و عبدالله و عثمان نام داشتند. تاریخ الطبری 3/ 940. مقاتل الطالبيين 87.

(۳) منطقه ائ در شمال ایران.

(۴) کتاب «رسالة المجاهد الاکبر الامام الخالصی الی احمد قوام السلطنة» 91-90.

(۵) سنوسیه: پیروان محمد بن علی سنوسی (متوفی 1267 هـ) بودند و او صاحب یک دعوت اصلاحی صوفیانه ائ بود که در مقابل اشغال لیبی توسط ایتالیایها، مقابله کرد. و لیبی محل اصلی دعوت سنوسی بود. سنوسی نبد و دور گذاشتن خرافات و بدعتها و توسل به مردگان و صالحین را بنیاد نهاد. و یک روش رفتار صوفیانه ائ را نزدیک به قرآن و سنت وضع کرد. وقتی سنوسی پرچم جهاد بر ضد ایتالیایا برداشت، بسیاری از مسلمانان زیر پرچم او جمع شدند. ولی بسیاری از آنها مسلک و برنامه‌های او را نپذیرفتند و افکار او را صحیح ندانستند. و این باعث ظهور بعضی انحرافات و غلو در مورد سنوسی و ادعای مهدی بودن او

«احمد بدوی» در هستی تصرف می‌کند. و روحانیت او ایتالیایی‌ها را مقهور خواهد کرد. تا جایی که خودشان شاهد ارواح دروغینی بودند که مدافعان ایتالیایی آنها را نابود کردند. و برزنجیها^۱ و قادریها^۲ در جنگ جهانی اول وقتی ما نزدیک بصره بودیم، آمدند، در حالی که دف و طبل و شیپور می‌نواختند و گمان می‌کردند که روحانیت برزنج و شیخ عبدالقادر آنها را راهنمایی می‌کنند، و در مقابل تمام آتشیهای انگلیسی‌ها و تمام دشمنان دیگرشان می‌ایستند، به گمان اینکه در مقابلشان سرد می‌شود و سالم می‌مانند. چون آنها زغالهای افروخته را در دهانشان می‌گذاشتند و ناگهان خاموش می‌شد. چون این شعبده در میان آنها رایج بود. و هنگامی که آتش انگلیسی‌ها به (شعیبه) نزدیک بصره شروع شد از این رهبران در مقابل گلوله‌های تفنگ اثری نماند، چه برسد به گلوله تانک و نارنجک. چون این شعبده‌ها در مقابل واقعیت تحمل نداشتند، و اولین کسانی که در مقابل اولین نارنجک انگلیسی گریختند همین رهبران قادریه^۳ و پیروان آنها بودند، به گونه‌ای که جناح راست عثمانی‌ها را اشغال کرده بودند. و آنها لشکر را محاصره کرده بودند و فرمانده کل و احمق آنها

= و استغائه بعضی از آنان به بدوی شد. نگا: الشمار الزکیة للحركة السنوسية، دکتر علی الصلابی 423. الموسوعة المیسرة 1/ 290-287.

(۱) برزنجی‌ها: گروهی از صوفیه هستند که مقام کاکا احمد و پدرش محمود برزنجی را ترفیع می‌کردند و او نسبش به سادات علویان می‌رسد و طریقت وی در جنوب عراق رایج بود. نگا: مقاله د. عزیز الحاج «عراق التعایش».

<http://www.rezgar.com/debat/show.art.asp?aid3110www.iraggate.net/tribe/N-albarzanchi.htm>.

(۲) قادریه: کسانی که خود را به شیخ عبدالقادر گیلانی حنبلی (متوفی 561 هـ) نسبت می‌دادند و او یکی از علمای صالح بود که مردم بعد از وفاتش در مورد او غلو بسیار کردند. و در نقاط مختلف جهان اسلام انتشار دارند. سیر اعلام النبلاء 20/ 439. الموسوعة المیسرة 1/ 265.

(۳) در اصل شرح حال این گونه آمده است شاید منظور مریدان آنها باشد.

(سلیمان عسکری) را سر بریدند و عراق را تسلیم کردند و از معجزه رهبران و

پیروان قادریه چیزی به انگلیسی‌ها نرسید، یعنی همان کسانی که از لشکر شکست خورده خبری نداشتند و در خانه‌های خود پیرامون سلیمانیه و اربیل بودند^۱.
خالصی (رحمته) بیان کرده است که این روش توقع پیروزی از راههای پناه بردن به غیر خدا و استفاده نکردن از روش پیامبر ﷺ است که دعوتش را بر اساس سعی و عمل و محراب و منبر گستراند. و مهاجمانش را با شمشیر و نیزه دور می‌کرد. اگر چنین امری طبق اعتقاد آنهايي که به روحانی‌بودن صالحان تکیه می‌کردند، درست باشد، روحانی‌بودن پیامبر ﷺ در مورد دفع مشرکان شایسته‌تر است. و پیشانی مبارکش خونین نمی‌شد و دندانهای پیشینش نمی‌شکست. و عمو و اصحابش در جنگ احد و سایر غزوه‌ها و سریه‌ها کشته نمی‌شدند.

همچنین خالصی از کسانی که به عباس بن علی پناه می‌برند و از او مدد می‌جویند، تعجب می‌کند. و می‌گوید امثال چنین عقیده‌هایی باعث تنبلی و گدایی می‌شود. در حالی که عباس تنها در راه دفاع از حق همراه مادرش و خواهرهایش و اصحابش و اهل بیتی که بسیاری از آنها اسیر شدند، کشته شد. و اگر پیروزی با غیر از تلاش و جنگ می‌بود، عباس و حسین علیهما السلام به این پیروزی اولی‌تر بودند، ولی همگی آنها شهید شدند^۲.

و تمام این امور روش توحیدی خالصی را که به دور از غلو در باب عبادت است، برای ما روشن کردند. و مهم این است که به آن نیز دعوت کرده است و آن را به شکل واضحی بیان کرده است. آنچه که قابل ملاحظه است و نباید انسان ناقد و منصف آن را در نظر بگیرد. این است که او در مقام شیعه صحبت می‌کند و اسم

(۱) رساله المجاهد الاکبر الامام الخالصی الی احمد قوام السلطنة، ۹۱-۹۲.

(۲) منبع سابق، ۹۲.

امامیه یا هر مذهب دیگری را رد می‌کند، و این نشانگر نوع تشیع دیگری است که خالصی آن را بنیان نهاده بود.

دوم: شفاعت و ائمه.

خالصی معتقد است که شفاعت از اموری است که در متون شرعی به وفور ثابت شده است. و افکار آن به طور کلی مخالف قرآن و احادیث کامل است. همچنین معتقد است که شفاعت در دست پیامبر ﷺ و ملائکه و مؤمنان خواهد بود.^۱

ولی خالصی بیان می‌کند که قرآن دلالت می‌کند بر اینکه شفاعت جز با امر و اذن خداوند نمی‌باشد، همچنان که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (البقره: ۲۵۵). «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!» یعنی از دیدگاه خالص، شفاعت ملک خداوند است و کسی در آن نمی‌تواند، استقلال داشته باشد.^۲

همچنین خالصی معتقد است که خداوند متعال بندگان مؤمنش را هر چند که از او دور باشند به خاطر وسعت رحمتش وارد در این شفاعت می‌کند و این امری الزامی و حتمی نیست چون مؤمن باید همیشه میان خوف و رجا باشد.^۳

و خالصی بیان کرده که شفاعت جز به اذن خداوند نمی‌باشد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (الأنبياء: ۲۸). «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند.»

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، ص 427.

(۲) منبع سابق، ص 409-427.

(۳) منبع سابق، ص 279.

آنچه که بر مؤمن واجب است این است که از هر سخن و عمل و اعتقادی که

خداوند از آن ناراضی است دوری کند. تا خداوند متعال شفاعت اولیای خود را شامل حال او گرداند.

مطلب دوم: غلو در مورد صالحین

از جمله اموری که خالصی را در معرض خطر قرار داده است چیزی است که بعضی از مسلمانان به طور عام دچار آن شده‌اند، و آن غلو کردن در مورد انبیاء و ائمه و سایر صالحین است.

خالصی بیان کرده است که غلو از مظاهر رایج قبل از اسلام است. همچنان که بت پرستان، بتها را به عنوان واسطه‌ای میان بشر و خداوند قرار می‌دادند، همچنان که خداوند متعال در مورد آنها می‌گوید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ (الزمر: ۳). «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

همچنین خالصی به مسیحیانی که از فرمان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام سرپیچی می‌کردند، مثال می‌زند، وقتی که آنها را به توحید امر می‌کرد و از غلو نهی می‌کرد، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾ (المائده: ۱۱۷).

«من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم): خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست».

خالصی معتقد است که وقتی اسلام آمد با غلوی که در ادیان سماوی و زمینی منحرف نفوذ کرده بود، مبارزه کرد. قرآن بر توحید و نفی غلو بیشتر از هر چیز دیگری تأکید کرده است. و به پیامبرش امر کرده است که به امتش اعلام کند و بگوید: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (الکهف: ۱۱۰).

«من فقط بشری مثل شما هستم».

و خداوند متعال به نبی‌اش امر کرده است که علم به غیب دانستن و قدرت و رازق بودن را نفی کند. و خداوند بارها به پیامبرش امر کرده است که بگوید: «قبر مرا

تبدیل به مسجد نکنید»^۱. و اعلام کند که خداوند هیچ یک از امتهای پیشین را نابود

نکرده است مگر اینکه آنها قبر انبیای خود را تبدیل به قبر کرده باشند^۲.

علل رواج غلو.

خالصی معتقد است که از جمله علل غلو موارد زیر می باشد:

(۱) وارد کردن غلو توسط نو مسلمانانی از قبیل مسیحیان یا زرتشتیان و ... به گونه ای که خالصی معتقد است امثال این افراد وقتی معجزات و کرامتها و کارهای خارق العاده را توسط پیامبر ﷺ و کرامتهای ائمه را می دیدند، غلوی را که در نتیجه اعتقادات قبل از اسلامشان داشتند، به ارث بردند. و امثال این افراد بودند که علی علیه السلام آنها را می سوزاند، و ائمه اطهار آنها را لعنت می کردند، و از آنها دوری می جستند^۳.

(۲) واعظین جاهل:

خالصی از گروهی صحبت می کند که در ترویج انواع غلو و خرافات نقش داشتند و آنها کسانی بودند که خالصی آنها را به «عمامه داران جاهل» توصیف می کند. همان

(۱) حدیثی که خالصی به آن اشاره کرده است ابویعلی از علی بن حسین از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قبر مرا تبدیل به مسجد نکنید و خانه هایتان را تبدیل به قبر نکنید، سلام و درود شما هر کجا که باشد به من می رسد». (المسند 469) و ابن ابی شیبیه در المصنف 4/354 روایت کرده است و ضیاء در المختار ص 428 روایت کرده است. و حافظ بن عبدالهادی در کتابش «الصارم المنکئ فی الرد علی السبکی» ص 414. همچنین شیعیان با الفاظ نزدیک به هم از علی علیه السلام روایت کرده اند که «لا تتخذوا قبری مسجداً» نگا: کنز الفوائد، الکرارجکی 265 و لفظ: «لا تتخذوا قبری عیداً و لا قبورکم مساجد و لا بیوتکم قبوراً» نگا: مسند الشیعة نراقی 3/283. و بحار الانوار 73/359. مستدرک الوسایل، نوری 3/344 و 10/188. و لفظ «لا تتخذوا قبری مسجداً کما اتخذت بنو اسرائیل قبور انبیائهم مساجد» نگا: تحفة الفقهاء، سمرقندی 1/257.

(۲) علماء الشیعة و الصراع مع البدع و الخرافات الدخیلة فی الدین، 388.

(۳) نگا: منبع سابق.

کسانی که منبرها را وسیله روزی خوردن قرار داده‌اند. به گونه‌ای که احادیث ضعیفی را که به غلو فرا می‌خوانند، می‌آورند، و عقاید گمراه‌کننده را مانند عقاید شیخیه و دیگران ترویج می‌دهند.^۱

خالصی بعد از برشماری تعدادی از مظاهر متعلق به غیر خداوند می‌گوید: «داعیانی را دیدم که به این پستیها و مفاصد دعوت می‌کردند و به نام وعظ و رثای حسین بن علی (رضی الله عنه) بالای منابر می‌رفتند».

این گروه اگر اصلاح بشوند اثر زیادی در دعوت به اسلام دارد. ولی بیشتر افراد آن از اسلام چیزی جز احادیث خطابی^۲ و کرامیه^۳ و مغیره^۴ نمی‌دانند. و از قرآن جز

(۱) نگا: منبع سابق، 407.

(۲) پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اسدئ هستند که او از اصحاب صادق (رضی الله عنه) بود. سپس صادق وقتی غلو او را دید، از او تبرئ جست و او یکی از بانیان فرقه اسماعیلیه بود. از جمله سخنان او این است که می‌گفت: خداوند در شکل انبیاء ظاهر شده است، و سپس در شکل ائمه ظاهر شده است و هستی خالی از این امامان نیست بنابراین در حقیقت آنها اله هستند. و پیروانش بعد از او به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند. نگا: الملل و النحل 1/ 211-210. الفرق بین الفرق 247. مقالات الاسلامیین 1/ 75.

(۳) کرامیه: پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام بودند که صفات را ثابت می‌کند، ولی قائل به تشبیه آن صفات است، همچنان که می‌گفت، حوادث در ذات پروردگار حلول پیدا کرده‌اند و در عقیده نیکئ و قبح عقلئ موافق معتزله بود. و ایمان از دیدگاه وی فقط اقرار به زبان است. الملل و النحل 1/ 124. الفرق بین الفرق 215.

(۴) مغیره: پیروان مغیره بن سعید عجلئ بودند و او از جمله غالیانی بود که قائل به اله بودن علی (رضی الله عنه) و ائمه بود و قائل به طالع بینی و تشبیه بود - می‌گفت اعضائ خداوند شبیه حروف هجا است - همچنین قائل به کفر صحابه بود مگر آنهایی که با علی بودند نشان ثابت شده باشد و می‌گفت: ائمه علم غیب دارند و ادعائی کرد که امامت بعد از باقر به محمد بن عبدالله (نفس زکیه) رسیده است و او نمرده است و به زودئ می‌آید. و همچنین او خود را مهدئ منتظر می‌پنداشت، و خالد قسری او را در سال 120 هـ به قتل رساند. الملل و النحل 1/ 209-207. الفرق بین الفرق، 238. میزان الاعتدال 4/ 162-160. الکامل فی التاریخ 4/ 230-231، دارالکتب العربئ، بیروت.

آیاتی که آن را طبق میل خود تفسیر کنند، چیزی نمی‌دانند، و آن را به پیروی از

غلات از مدلول خود خارج می‌کنند. اینها امروز برای دین از لشکر یزید بن معاویه برای حسین خطرناک‌تر هستند همچنانکه صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید^۱.

(۳) فعالیت فرقه‌های غالی:

در زمانی که جهل مردم به دینشان بیشتر بود، خالصی را می‌بینیم که از وسعت فعالیت فرقه‌های غالی مانند شیخیه و بهایی و امثال آنها سخن می‌گوید. و می‌گوید: «در زمان معاصر ما بزرگترین ضربه به مسلمانان در ایران زده شد. که به واسطه پنهان کردن حقایق دینی و جایگزین کردن خرافات با آنها بود و این در حمله‌ای بود که سید کاظم رشتی^۲ شاگرد شیخ احمد احسائی^۳ رهبری آن را بر عهده داشت. صورتهای غلوی که خالصی آنها را رد کرده است.

(۱) اعتقاد به اینکه فرقی میان خدا و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه وجود ندارد، فقط آنها بندگان وی هستند، همچنان که در دعاهاى ماه رجب در ضمن کتاب «الأذواد» آمده

(۱) کتاب «رسالة المجاهد الاكبر الامام الخالصي الى احمد قوام السلطنة» 94.

(۲) کاظم بن قاسم بن احمد بن حبيب حسینی رشتی در سال 1205 هـ به دنیا آمد و گفته می‌شود که او از مدینه منوره به شهر رشت در ایران مهاجرت کرد. و خالصی می‌گوید که رشتی در اصل کشیش روسی بوده است که روسیه وی را فرستاده است تا در دولت عثمانی فتنه ایجاد کند. و مردم را از دینشان دور کند. و این امر در نشریه‌ای که شوروی بعد از انقلاب بلشویها 1917 م پخش کرد، آشکار شد که خالصی آن را به فارسی ترجمه کرد. و آن را به عنوان «اسرار ظهور شیخیه و باییت و بهائیت» نام نهاد. رشتی در سال 1259 هـ در کربلا درگذشت. نگا: شرح حال کامل وی در کتاب شیخیه از طالقانی 163-117. و کتاب علماء الشیعة والصراع مع البدع و الخرافات الدخیلة فی الدین (همراه با تعلیق پسرش هادی خالصی) ص 179.

(۳) این دو نفر مؤسس شیخیه بودند و شاگردانشان بهائیت و باییت را تأسیس کردند. علماء الشیعة والصراع مع البدع و الخرافات الدخیلة فی الدین 177.

است^١.

(٢) اعتقاد به اینکه پیامبر ﷺ و ائمه چهره خداوند متعال هستند^٢.

(٣) اعتقاد به اینکه اگر پیامبر ﷺ و علی عليه السلام نبودند هستی خلق نمی‌شد، یا اعتقاد به اینکه آنها علت آفرینش بوده‌اند^٣.

(٤) اعتقاد به اینکه اگر پیامبر ﷺ و ائمه بخواهند بمیرند، می‌میرند^٤.

(٥) اعتقاد به اینکه ائمه فراگیر هستند و با وجودشان جهان را پر می‌کند - همچنانکه شیخیه می‌پندارند -^٥.

(٦) اعتقاد به اینکه علم ائمه ذاتی است یا تمام علوم را فرا می‌گیرد. یا علم آنها ارثی و غیر مکتب است^٦.

و سایر غلوهای دیگری که روایان غلات و پیروان آنها رواج داده‌اند. - یعنی همان کسانی که از دیدگاه خالصی به طور کلی از توحید ائمه که قرآن به آن اشاره کرده است، و محمد ﷺ آن را بیان کرده است -، به دور بوده‌اند^٧.

(١) منبع سابق 407-408.

(٢) منبع سابق 32، 276.

(٣) همان 32.

(٤) همان، 32-33.

(٥) همان، 35.

(٦) همان، 418.

(٧) همان، 409.

مطلب چهارم: جایگاه قرآن

خالصی به بیان جایگاه قرآن کریم و ارزش آن و نقش آن در بنای امت اهتمام زیادی ورزیده است. و بارها در کتابها و رسایلش تکرار کرده است که «قرآن همان نگهبان توحید و از بین برنده شرک است»^۱. و صلاح عمومی بشر و دفع فساد فقط در قرآن و سنت صحیح وجود دارد^۲. همچنین تاکید می‌کند که قرآن همان چیزی است که انسانها را از ظلمات و خرافاتی که زمین را پر کرده‌اند، به طرف نور می‌برد. و همان چیزی است که دوران جاهلیت را به دوران علم درخشان تبدیل کرد. و قرآن همان چیزی است که از چوپانهای شتر و افراد درمانده و بی‌سواد بزرگترین نظام شناخته شده جهان را به وجود آورد. و قرآن همان است که اساس تمدن و مدنیت و جامعه‌ای را گذاشت که قبل از آن وجود نداشته است. بلکه خالصی معتقد است که تأثیر نور اسلام به ادیان دیگر رسیده است. مثلاً مسیحیان بعد از آمدن اسلام و نزول قرآن از خرافات وارد شده در دینشان انتقاد کردند. چون در دینشان به طور تدریجی خرافاتهایی ایجاد شده بود. و صدای مصلحانی مانند (لوتر) بلند شد که قرآن و اسلام او را ناچار به اصلاح کرد. خالصی معتقد است همچنانکه قرآن در مسیحیت اصلاحاتی را به وجود آورد، در تمام ادیان قدیمی اصلاحات بسیاری را به وجود آورد و می‌گوید: «هر اصلاحی که در دین یا نظامی ایجاد می‌شد از قرآن یاری گرفته بود»^۳.

همچنین خالصی معتقد است که راویان غلات - همان کسانی که نقش مهمی در تأسیس بسیاری از عقاید گمراه‌کننده داشتند - «اعتراف می‌کردند که قرآن نگهبان توحید

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، ص 425.

(۲) رسالة المجاهد الاكبر الامام الخالصي الي احمد قوام السلطنة، ص 85-86.

(۳) همان، 120.

و از بین برنده شرک است»^۱. بنابراین برای باطل کردن تأثیر قرآن به دو چیز پناه بردند:
(۱) اعتقاد به تحریف قرآن.

خالصی می‌گوید که امثال چنین سخنان گمراه‌کننده‌ای را راویان غلات مانند: رجب، برسی و مغیره بن سعید و ... به وجود آوردند.^۲
خالصی چنین اعتقادی را «جسارت نسبت به خداوند و بالاترین درجه کفر»^۳ محسوب کرده است.

(۲) اعتقاد به غیرقابل فهم بودن قرآن.

خالصی این اعتقاد را «بی‌ارزش» قلمداد کرده است. چون خداوند متعال کتابش را با اوصافی توصیف کرده است که این ادعا را باطل می‌کند، از جمله:
۱- قرآن برای تمام مردم روشن‌گر است. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ ﴾ (آل عمران: ۱۳۸).

«این، بیانی است برای عموم مردم».

۲- فهم قرآن برای همگان آسان است. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴾ (القمر: ۱۷).

«ما قرآن را برای تذکر و حفظ و یادگیری و فهم معانی آن آسان کردیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!».

و می‌فرماید: ﴿ كَذَّبَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ (فصلت: ۳).

«کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، 425.

(۲) منبع سابق، ص 33، 424-426.

(۳) همان، 426.

گویاست برای مردمی که آگاهند!».

۳- قرآن بیانگر همه چیز است. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل: ۸۹).

«و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز».

و می‌فرماید: ﴿مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۳۸).

«ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم».

۴- قرآن مایه رهنمودی و پندپذیری است. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿هَذَا

بَيِّنٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ﴾ (آل عمران: ۱۳۸).

«این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران».

۵- تمام مردم به تفکر و تدبیر در آن امر شده‌اند و کسی که در این امر اهمال

بورزد، عذر و بهانه‌ای ندارد. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ

أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد: ۲۴).

«آیا آنها (منافقان) در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!».

خالصی معتقد است که تمام احادیثی که معتقدان به سخت بودن فهم قرآن بدان

استدلال می‌کنند، در درجه اول ضعیف هستند، و بعد اگر هم صحیح باشند، ساقط

می‌شوند، چون با اصلی که پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم‌السلام) ما را به آن امر کرده‌اند مخالف

می‌باشد. و آن اینکه هر حدیثی را که مخالف قرآن بود به دیوار بزنیم^۱.

(۱) منبع سابق، ۴۲۵.

مطلب پنجم: دیدگاه وی در مورد خرافات

خالصی معتقد است که اسلام برای مبارزه با خرافاتی آمد که در ادیان یهودی و مسیحی توسط معتقدان آن انحراف پیدا کرده بود.

با توجه به اینکه رواج خرافات در میان امت اسلامی توسط خرافه‌پرستانی از غلات شیعه و صوفیه و ... بوده است. خالصی بر اهمیت مبارزه با این افراد تأکید کرده است، و معتقد است که مروج آنها دو گروه هستند:

(۱) انسانهای نادان و جاهلی که به نام دین صحبت می‌کنند و بدعتها و خرافات را بر بالای منابر و در مجالس عزاداری رواج می‌دهند.

(۲) گمراهان و انسانهای مغرض و کینه‌توزی که می‌خواهند اسلام را بدنام کنند.

خالصی معتقد است که اصلاح وضعیت امت جز با اموری که مهمترین آنها از بین بردن خرافات حاکم بر عقلهای بسیاری از مردم است، امکان پذیر نیست!

(۱) علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين، 167.

مطلب ششم: دیدگاه او در مورد جشن گرفتن عید نوروز

از جمله اعیادی که عده زیادی از شیعیان در آن جشن می‌گیرند، عید نوروز است. و خالصی در اینجا توضیح می‌دهد که امثال چنین جشن گرفتنی از بقایای زرتشتیان قبل از اسلام است. و بیان می‌کند کسانی که امثال این مظاهر را رواج داده‌اند بعضی از روایان غلات مانند معلی بن خنیس بوده‌اند که از صادق روایت کرده است که گفت: «وقتی نوروز شد غسل کن و لباسهای تمیزت را بپوش و عطرهای خوشبو به خود بزن. و آن روز را روزه بگیر وقتی که نمازهای نافله و ظهر و عصر را خواندی بعد از آن چهار رکعت دیگر بخوان (سپس می‌گوید در آن فلان چیز را بگو و فلان کار بکن. و بعد می‌گوید: گناهان پنجاه سال تو بخشیده می‌شوند)»^۱. و معلی بن خنیس و امثال او - از دیدگاه خالصی - از آوردن امثال چنین احادیثی فقط یک هدف دارند، و آن رواج زرتشتی و بزرگداشت عید نوروز است که در اصل عید دینی زرتشتیان است»^۲.

خالصی در این اتهام خود در مسأله نوروز به معلی حقیقت را گفته است. چون با تأمل در فضایل دروغینی که این راوی جمع کرده است، صدق گفتن خالصی روشن می‌شود. در روایات معلی آمده است که از فضایل نوروز این است که: این روزی

(۱) بحار الانوار - باب عمل روز نوروز و آنچه که بدان مربوط است - 419/98. نگا: باب استحباب صوم یوم النیروز و الغسل فیه و لبس انظف الثیاب والطیب: وسائل الشیعة 7/346. و در کتاب تحریر الوسيلة روح الله خمینی آمده است: «از جمله روزهایی که روزه گرفتن در آنها مندوب است، روز غدیر یعنی روز هجدهم ذی حجه، و روز نوروز» همچنین گفته است از غسلهای مندوب غسل روز نوروز است. تحریر الوسيلة ج 1/325، 98.

(۲) علماء الشیعة والصراع مع البدع والخرافات الدخیلة فی الدین، 389. نگا: خطبه او در همان کتاب (سند 52) ص 147.

است که خداوند در آن روز از بنی آدم عهد و پیمان گرفت^۱ و روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی نشست^۲. و روزی بود که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در آن روز بتها را شکست^۳. همچنین روزی بود که خداوند در آن روز مصداق آیه را زنده کرد: ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ (البقره: ۲۴۳).

«آیا ندیدی مردمی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند)»^۴.

و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن روز علی عَلَيْهِ السَّلَام را به جنیان نشان داد و از آنان عهد گرفت^۵. و جبرئیل در آن روز بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد^۶. و علی عَلَيْهِ السَّلَام در روز نوروز برای دومین بار برای خودش بیعت گرفت^۷. و علی عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ نهروان در روز نوروز بر خوارج پیروز شد^۸. و نوروز روزی است که مهدی قائم در آن ظهور می‌کند^۹. و سایر فضائلی فضائلی که معلی افراطی در روایاتش آورده است.

آنچه که خالصی در مورد رد جشن گرفتن عید نوروز آورده است، طبق روش ائمه و مبنی بر کتاب و سنت می‌باشد. که از موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است. صاحب

(۱) بحار الانوار 5/ 237.

(۲) بحار الانوار 11/ 342.

(۳) منبع سابق 12/ 43.

(۴) منبع سابق 13/ 386.

(۵) منبع سابق 18/ 91.

(۶) منبع سابق 18/ 214.

(۷) منبع سابق 32/ 35.

(۸) منبع سابق 32/ 404.

(۹) منبع سابق 52/ 276.

کتاب (المناقب) حکایت کرده است که منصور وقتی موسی بن جعفر کاظم آمد او را

دعوت کرد تا با او بنشیند تا به او تبریک عید نوروز را بگوید، و آنچه را که به او سپرده شده بود گرفت، سپس کاظم گفت: من احادیثی را از جدم رسول الله جستجو کردم و در آن حدیثی را در مورد این عید نیافتم و این عیدی ایرانی است و اسلام آن را نابود کرده است و پناه بر خدا اگر چیزی را که اسلام نابود کرده است ما آن را زنده کنیم، منصور گفت: ما این کار را به عنوان سیاستی برای لشکریان انجام می‌دهیم...^۱ تا آخر حدیث.

وقتی مجلسی این حدیث را آورده است مخرجی که ذکر کرده است این است که روایت معلی قویترین سند است و آنچه که از کاظم روایت شده است، روایت ضعیفی است و حمل بر تقیه شده است.^۲ و من هیچ دعوتگری را نمی‌بینم که در جایگاه این چنینی مثل کاظم تقیه کند. و خلیفه او را به نشستن در عید نوروز دعوت می‌کند و او خودداری می‌کند و با منصور مشهور به ظلم و ستم مخالفت می‌کند و حقی را که رسول الله ﷺ بر آن بوده است، بیان می‌کند.

اما اینکه مجلسی روایت معلی بن خنیس را قویتر دانسته است، خیلی عجیب است. چون معلی از دیدگاه بسیاری از علمای رجال قدیم شیعه ضعیف بوده است.^۳

(۱) المناقب، المازندرانی، 4/319.

(۲) بحار الانوار 56/101.

(۳) نجاشی در مورد او می‌گوید: خیلی ضعیف است. (رجال النجاشی ص 417) و غضائری می‌گوید: او در اصل بر مذهب مغربیه (از مذهب غلات بوده است) و غلات چیزهای زیادی را به این احادیث اضافه کرده‌اند. و می‌گوید: من نسبت به هیچ یک از احادیث معلی اعتماد ندارم. و گاهی بعضی از شیعیان به معلی اعتماد کرده‌اند بلکه او را از بزرگان شیعه مانند مازندرانی دانسته‌اند (منتهی المقال ص 292) و کسی که در مورد او خیلی زیاده‌روی کرده است، طاووسی بوده است چون می‌گوید: او کسی است که برای من معلوم شده از بهشتیان است. (التحریر، الطاووسی، 571) و نگا: الوسیط 249.

مبحث پنجم:

دیدگاه امامیه در مورد خالصی.

به علت کشمکشهای سیاسی که در مرحله آغازین تاریخ حدیث شیعه توسط شخصیت خالصی آشکار شد و این امر موافق اقدامات مهم وی مانند اصلاح بعضی اشتباهات و ایرادهای موجود در مذهب امامیه است، دیدگاه پیروان این مذهب در مورد محمد خالصی متفاوت است. و دیدگاههای آنها خارج از این سه دیدگاه نمی‌باشد:

دیدگاه اول: مخالفان خالصی.

این گروه کسانی بودند که به طور کلی با شخصیت خالصی مخالف بودند بنابراین می‌کوشیدند که اعتماد علمی و سیاسی او را براندازند و کار آنها به جایی رسید که به اهداف خالصی طعنه می‌زدند. همچنان که بعداً خواهد آمد.

مصادیق این گروه: بسیاری از مراجع شیعه عراق در زمان آیت‌الله محسن حکیم و بسیاری از معتقدان گروه تقلیدی و تشیع کناره‌گیری از سیاست بودند، همچنین گروه دیگری به این مخالفان خالصی می‌پیوندند و آنها افرادشناس جریان حدیثی بودند، مانند محمد حسین آل کاشف الغطاء و امثال او که اسلوب دیگری را بنیان نهادند که در محتوا و مفهوم با جریان تقلیدی مخالفتی نداشت. بلکه تنها اختلاف آنها در اسلوب پیشبرد مذهب با روشهای جدید بود، مثلاً توجه کردن به سیاست و حوزه‌های اجتماعی و نقد بعضی از شعارهای مذهبی که مخالف تمدن این زمان بود، و همچنین بیرون آوردن مضمون انقلابی سیاسی در مقتل حسین علیه السلام و پر کردن آن از غم و اندوه و چیزهای دیگری که این جریان تجددگرا ندا می‌داد.

در سایه تمامی اینها بسیاری از طلاب و مقلدان آنها وجود داشتند، همان کسانی که ایستگاه فتنه‌ای شدند که مراجع در مورد خالصی ایجاد کرده بودند.

و اینها با معضل بزرگی مواجه شدند، و آن قربت بیشتر محمد خالصی از پدرش

(محمد مهدی) بود که یکی از مراجع بزرگ و مورد افتخار شیعه بود. و نمی‌توانستند

او را مورد طعنه قرار دهند. بنابراین این گروه به دروغ و مغالطه‌هایی پناه آوردند و آن اینکه خالصی (پسر) همراه پدرش به ایران رفت تا «به عنوان جاسوس مراقب پدرش باشد» و او را تبدیل به شمشیری کردند که باعث از بین رفتن پاکیزگی شد. و گفتند که: محمد (پسر) بعد از مرگ پدرش یک شبکه جاسوسی ساخت که از مصالح استعمار در ایران استفاده می‌کرد و فقط پهلوی توانست که اهداف او را از بین ببرد^۱ و اینها مغالطاتی است که نیازی به رد کردن ندارند.^۲

همچنین بعضی از این مخالفان سعی کرده‌اند که بگویند خالصی فقط به این دلیل با شیخیه مخالفت کرده است که برای رئیس طایفه شیخیه در کرمان که ابوالقاسم زین‌العابدین بن کریم خان کرمانی^۳ بوده است، مزاحمت ایجاد کند.

همچنین بعضی از این دشمنانش در طعنه و سرزنش وی به جایی رسیده‌اند که ادعا می‌کنند بعضی از پزشکان ایرانی که خالصی را به دقت معاینه کرده‌اند او را به یکی از انواع جنون توصیف کرده‌اند.

شدیدترین اتهام از جانب این دسته این بوده است که بعضی از آنها می‌گفتند که خالصی مخالف ضروریات دین است، و این نزد مسلمانان یعنی مرتد شدن از دین^۴. و این دیدگاه زشت مخالفان به پیروی خالصی از شعار وحدت برمی‌گردد که بعضی از مخالفانش آن را از امور ثابت شیعه می‌دانستند که در طول قرن‌ها جز بعضی

(۱) الشهادة الثالثة في الأذان والإقامة، جاسم آل کلکاوئ ص 6.

(۲) به عنوان مثال: عقیده آنها به عنوان اینکه جاسوس پدرش بوده است صحیح نمی‌باشد. چون خالصی قبل از پدرش به ایران تبعید شد و پدرش قبل از اینکه تبعید شود به حجاز رفت و سپس به ایران آمد.

(۳) همان 6-7.

(۴) همان 11-12.

از علما به آن نزدیک نشده‌اند.^۱

همچنین بعضی از دشمنان خالصی به نقد دیدگاه وی در مورد حکومت عبدالسلام عارف پرداخته‌اند. و خلاصه طعن و سرزنشهای آنها اینگونه است.

عبدالسلام عارف یک متعصب و قوم‌گرای ضد شیعه و ضد‌گُرد بود. و بسیاری از دشمنانش بعضی شایعات در مورد او رواج داده‌اند تا بر قوم مداری او تأکید کنند. مانند این سخنانش که می‌گویند: که عارف در یکی از خطبه‌هایش به اهل بصره گفت: شما مرد هستید، نه شبه مرد - کنایه از اینکه علی علیه السلام به اهل کوفه گفته است ای شبه مردان^۲ - یا مانند این گفته آنها که عبدالسلام علاقه به ساختن بنایی بر قبر معاویه رضی الله عنه داشته است.

به طور خلاصه مخالفان خالصی می‌خواستند که او را با ورودش به داخل حکومتی که آن را به قوم‌گرا و دشمن شیعه وصف می‌کردند، متهم کنند. تا نتیجه آن بدبینی مذهبی و سیاسی به خالصی باشد.

در حقیقت تمامی اینها شایعاتی بودند که بر هیچ دلیلی متکی نبودند. مهدی بن محمد خالصی از عبدالسلام در مورد آنچه که از او نقل شده درباره قبر معاویه پرسید، و او جواب گفت: من نمی‌دانم قبر معاویه کجا است تا به بنای آن فکر کند.^۳ همچنین عادل رئوف نویسنده از یکی از کسانی که در خطبه عبدالسلام در بصره حاضر بوده (عزالدین سلیم) پرسید، و او بیان کرد که در خطبه‌اش چیزی در این مورد وجود نداشته است، و فقط دعوت به وحدت ملت عراق بوده است.^۴

(۱) عراق بلا قيادة 403.

(۲) اشاره به فرموده امیر مؤمنین علیه السلام به اهل کوفه، نگاه: شرح مهذب قاضي برجی ۱/ ۳۲۱.

(۳) العمل الاسلامی فی العراق، 49.

(۴) العمل الاسلامی فی العراق، 49. عادل رئوف می‌گوید بعد از انتشار کتاب سابقش با دهها اعتراض‌کننده مواجه شد که چرا او طایفه عارف البدیهه را نفی کرده است و او از آنها دلیل علمی خواست تا باز گردد و آن

اما در مورد خالصی و جریان هماهنگ با اقدامات او در هم پیمانی با عارف، آنها

روابط پسندیده میان عارف و خالصی را انکار نمی‌کنند، ولی آنها اینگونه توجیه می‌کنند که عبدالسلام عارف یک رهبر ناسیونالیست است که گرایشهای دینی واضحی دارد. حکم عارف فرصت مناسبی را ایجاد کرد که ناچار باید برای دستیابی به هدف بزرگتر با وی هم پیمان می‌شد. چون عبدالسلام عارف ثروت نفتی عراق را از غربها گرفت. و این یکی از مهمترین اقدامات وی بود که غرب برای رهایی از آن دست به یک حادثه تروریستی زد. همچنین باب گفتگو را برای علمای اهل سنت و حتی شیعیان برای فعالیت اسلامی باز کرد. به گونه‌ای که قبل از آن اصلاً وجود نداشت!.

به هر حال فکر می‌کنم خواننده منصف نیز با من موافق باشد که دیدگاه خالصی در مورد همکاری با حاکم مسلمانی که اسلام را دوست دارد - هر چند به شکل فطری و تساهل - اشکالی ندارد. و دارا بودن شجاعت کافی برای دفاع از کشور یک اصل شرعی و منطقی برتر از هر عرفی از دیدگاههای سلبی است که مخالفان خالصی از آن پیروی کرده‌اند. و این همان چیزی بود که او شروع به همکاری با سازمانهای غربی کرد.

دیدگاه دوم: کسانی که فقط موافق تلاشهای سیاسی خالصی بودند.

در اینجا گروهی از شیعیان به مکانت و جایگاه آیت‌الله محمد خالصی اعتراف

را در نوشته‌هایش ثابت کند. بعضی از آنها به او وعده دادند ولی هیچ مدرکی دست او نیامد. بلکه می‌گویند که مدارک بریتانیایی که بیاتی در کتابش «شبیعة العراق» آورده است شایعاتی را ثابت می‌کند که در = سفارتهای بریتانیا و ایران بوده است. و اموالی ثابت شده است که از ایران و یکی از دولتهای حوزه خلیج فارس برای برخی رجال حوزوی فرستاده می‌شد تا تلاشهای عارف و بیانات وی را در توحید عراقیان باطل کنند. نگا: عراق بلا قيادة 200-201 و العمل الاسلامی فی العراق 51-52، به نقل از شیعة العراق، الحامد البیاتی، ص 175.

(۱) العمل الاسلامی فی العراق، 49-51.

کرده‌اند ولی این اعتراف آنها از اینکه او یک شخصیت برجسته و مبارز سیاسی است، تجاوز نمی‌کند، و یا اینکه او شخصیت برجسته‌ای است که بخاطر استقلال مسلمانان در ایران و عراق جنگیده است، و او جزء اولین کسانی است که به تحریک شیعیان در ترک انزوای سیاسی سعی کرده است. بنابراین تأیید خالصی و اعتبار جایگاه وی نزد این گروه در آرا و نقد بعضی از مسایل مذهبی وی نیست. بلکه فقط بخاطر موافقت با دیدگاه سیاسی وی است.

از جمله این دسته محمد رضا شمس است که صراحتاً اعلام کرد خالصی با وجود دارابودن معارف و نافذ و مصلح و گراندقدر بودن وی، دعوت به تقلیدکردن از او نشده است.^۱ و امثال وی مهدی بازرگان اولین نخست وزیر بعد از انقلاب بود.^۲

دیدگاه سوم: کسانی که خالصی را از لحاظ فکری تأیید می‌کردند (گروه خالصی).

اینها کسانی بودند که اطلاق «گروه خالصی» بر آنها درست بود و اینها یک جریان شیعی امامی بودند که طبق روش تفکر خالصی در دور کردن بسیاری از انواع غلو و بدعت و مناسک دینی عمل می‌کردند. همچنین اینها از اصول خالصی در وحدت اسلامی و جنگهای قبیله‌ای و طایفه‌ای مانند یکی از اصول اساسی پیروی از مذهب اهل بیت پیروی می‌کردند.

بسیاری از مصلحان شیعه در ایران داخل این گروه شدند مانند آیت‌الله حسن مدرس که ذم و سرزنش روش خالصی در روزنامه «حیات ایران»^۳ به او نسبت داده شد، ولی در روزنامه «قانون» آنچه را که به او نسبت داده شده بود، تکذیب کرد. سپس از خداوند خواست که عمر خالصی را برای خدمت به علم اسلامی

(۱) نگا: عراق بلا قیادة 43 به نقل از (الشیعة و الخالصی 17-16).

(۲) نگا: رسالة المجاهد الاکبر ص 25 وثیقه 3.

(۳) روزنامه حیات ایران، شماره 120.

بیشتر کند.^۱

همچنین حیدر علی قلمداران^۲ به شکل واضحی افکار خالصی را تأیید کرد. بلکه بهتر آن است که گفته شود قلمداران اقدامات مصلحانه خالصی را تکمیل کرد.^۳ همچنین در میان فرهنگیان شیعه در ایامی که خالصی در ایران بود، بسیاری از آنها تأیید و حمایت خود را نسبت به خالصی در مورد رهایی مردم از اوهام و خرافات در مجلات و روزنامه‌ها می‌نوشتند.^۴

نویسنده برجسته عادل رئوف از جمله کسانی است که در کتابهای خود اهتمام ویژه‌ای به خالصی روا داشته است، بر خلاف کسانی که تجربه معاصر شیعه را در تاریخ نوشته‌اند و اسم خالصی را ننوخته‌اند. و عادل رئوف نظرش را در مورد خالصی اینگونه بیان کرده است که می‌گوید: «از بدشانسی عراق است که خالصی

(۱) روزنامه قانون، سال سوم ۱۳۴۲ هـ/ ۱۹۲۴ - شماره ۵۲ به نقل از سند شماره (۵) در کتاب رساله المجاهد الاکبر ص ۲۷.

(۲) حیدر علی فرزند اسماعیل قلمداران در سال ۱۳۳۳ هـ در روستای دیزبجان - نزدیک قم - به دنیا آمد. که محقق زاهد و نمونه‌ای بود. و پایان کار او به جایی رسید که در مورد منصوص بودن امامت تحقیق کرد و بالاخره منصوص بودن آن را انکار کرد. همچنان که در کتاب خود (طریق الاتحاد الواسع دراسة نصوص الامامة) آشکار است. همچنین به این نتیجه رسید که دعا خواستن از مردگان و طلب حاجت از آنها از اموری است که اسلام آنها را باطل کرده است. همچنان که در کتاب (زیارات) او مشهود است. و در نوشتن در تعدادی از جراید روزانه و مجلات متنوع مشارکت کرد. و او تألیفات زیادی دارد که از بارزترین آنها ترجمه المعارف المحمدی از خالصی و ترجمه احیاء الشریعة از خالصی و ترجمه «کتاب الإسلام سبیل السعادة والسلام» از خالصی و کتاب «ارمغان آسمان بشری الإله» که ترجمه کتاب الجمعة از خالصی بود و کتاب «نهضة الحسین المقدس» و کتاب «حکومت در اسلام» از اوست. با وجود اینکه به دو سکنه مبتلا شد در سال ۱۴۰۲ به علت مخالفت با انقلاب اسلامی به زندان افتاد و در ۲۹ رمضان ۱۴۰۹ هـ درگذشت و در قم دفن شد.

(۳) نگا: سند شماره (۱۲) در رساله المجاهد الاکبر ص ۳۵.

(۴) نگا: همان ص ۳۷-۳۶.

(پسر) به عنوان مرجع عالی شیعه انتخاب نشد^۱.

شاید بارزترین موافقان خالصی فرزندانش باشند، همان کسانی که به همان افکار پدرشان دعوت می‌کردند. و آنها محمد مهدی و جواد و هادی بودند که یک جریانی را در کاظمیه بغداد تشکیل دادند. هر چند که این جریان محدود باشد و از طرف جریانه‌های تقلیدی دیگری که وزنه سنگین‌تری را در میان شیعه عراق تشکیل می‌دادند، با جنگ و مبارزه و اخراج روبرو شدند.

شیخ توفیق بدری برایم تعریف کرد که او وقتی در سال ۱۹۸۳م در ایران بود بعضی از کتابهای آنها را مطالعه کرده بود که در آن اینگونه آمده بود: «خانواده وهابی خالصی نابود شدند». بدری می‌گوید: مهدی بن محمد خالصی را دیدم و او را از این امر باخبر کردم. و او را نصیحت کردم که از انتشار چنین تفکراتی بترسد چون به این وسیله در معرض خطر قرار می‌گیرد. و می‌گوید: مدت کمی نگذشته بود که مهدی ترور شد. به گونه‌ای که گلوله‌ای به قسمت پایین سرش خورد. و بعد از درمان از کارها و گفتارهایش به نوعی خودداری کرد و بعد از آن از ایران خارج شد^۲.

امروز پرچمدار مدرسه خالصی، جواد خالصی است. و این با شهادت و گواهی گروهی از اهل سنت^۳ است که او را نزدیک به افکار پدرش دیده‌اند، و شاید دیدگاههای آشکار وی بعد از سقوط حکومت بعث به همان شدت اختلاف میان

(۱) عراق بلا قیادة، 160.

(۲) مصاحبه خصوصی.

(۳) این تفکر را شیخ محمد آلوسی و دکتر توفیق بدری و دکتر یحیی دباش بنا نهادند. این به معنای تزکیه از آنچه که در آینده به سراغ ما می‌آید، نیست. چون شخص زنده از فتنه در امان نیست - هر که می‌خواهد باشد - همچنان که ابن مسعود^{رضی الله عنه} می‌گوید: هر کس از شما اگر خواست از کسی پیروی کند، از شخص که مرده است پیروی کند مشکلی ندارد چون شخص زنده در معرض فتنه و آزمایش است. «ابن عبدالبر در جامع بیان العلم آن را آورده است، 2/ 128-126.

جریان خالصی و جریان تقلیدی ظاهر شود که این امر با لبیک گفتن به جماعت

مسلمانان و کمک و پشتیبانی از آنها از بحثهای بیهوده قومی، می‌باشد.
از خداوند متعال می‌خواهیم که اقدامات مبارک وی را در مسیر توحید امت طبق
روشهای محکم، موفق بگرداند و همگی ما را ثابت قدمان راه راست بگرداند.

مبحث ششم:

بارزترین اظهارنظرهای خالصی.

بدون شک شرح حال خالصی با مزایای متعددی برجستگی می‌یابد از جمله مهمترین آنها: شجاعت و دلیری است که او را در خطر موقعیتهای جنگی و سیاسی خطرناک می‌انداخت. همچنین شجاعت آشکار وی در بنیان‌گذاران روش علمیش او را به بررسی و نقد بسیاری از مسائل و مناسک مربوط به مذهب امامیه واداشت. همچنان که مبارزه او با تفکر الحادی کمونیسیم و جریانهای لائیک که ندای جدای دین از زندگی را سر می‌دادند بخاطر جهاد شرعی بوده که به انجام آن امر شده است. مثلاً در حدیث انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «با مال و جان و زبانتان با مشرکان بجنگید». روایت ابوداود و نسائی^۱.

تمامی این اقدامات در ترازوی کتاب و سنت مطهر پسندیده است، و آنچه که بر ما واجب است این است که در بینش خود همواره او را مدنظر داشته باشیم. هر چند که در مسایل اساسی دیگری با ما اختلاف داشته باشد.

همچنین مبارزه او با غلو و تاختن او بر بعضی بدعتهایی که در این دوره با آنها مواجه می‌شد، لازم است که در ارزیابی و شرح حال خالصی به آنها نگرسته شود. در اینجا دیدگاههای اصلی خالصی وجود دارد که ما ناچاریم به آنها دقت کنیم. از جمله بارزترین آنها:

(۱) دیدگاه او در مورد صحابه رضی الله عنهم.

از اموری که لازم است به آن اشاره شود این است که دیدگاه خالصی در مسأله اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله موافق حقیقت نبود. خالصی در ضمن کارهایی که برای وحدت

(۱) ابوداود (عون المعبود 4/131 ح 2501 نسائی 6/314 ح 3096).

اسلامی انجام داد، نامه‌ای به علامه زمان خود در شام، محمد بهجت بیطار (رحمته الله)،

نوشت که در آن مسایلی را مطرح کرده بود تا شیعه و سنی را به یک عقیده واحد برساند. و در طرح آنچه که معتقد بود خیلی صریح و جدی بود و از جمله آنچه که بیان کرده بود معتقد بود که صحابه امامت را از علی (علیه السلام) غصب کردند. با وجود اینکه به نص الهی در این زمینه علم داشتند. و عایشه (رضی الله عنها) علیه علی (علیه السلام) شورش کرد تا ولایت واجب او را ساقط کند. بنابراین خالصی شک نداشت که آنها (اصحاب) مستحق لعن هستند چون آنها به طبق اعتقاد خودش: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ﴾ (البقره: ۱۵۹).

«کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند».

بنابراین حکم خداوند در مورد آنها این است: ﴿أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ

اللَّعِينُونَ﴾ (البقره: ۱۵۹).

«خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند».

و در رأس این افراد ملعون ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) قرار دارند. خالصی با این دیدگاه در

شمول آنها در این آیه شک می‌کنند که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ

يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (الفتح: ۱۸).

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه

انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

خالصی به صراحت به بیطار گفت: که آنها (اصحاب) کاری را که موجب لعنت

بود، انجام دادند. ولی از تکفیر آنها خودداری کرد چون نصوص دیگری وجود دارند

که از تکفیر مسلمان نهی می‌کنند، و او معتقد بود که امیرالمؤمنین علی با آنها رفت و

آمد داشته است، و آنها را تکفیر نکرده است، بلکه بر عکس به گونه‌ای نیک با آنها رفتار کرده است.

این دیدگاه صریح خالصی با بیطار بود که با صراحت اعتقادش را بیان می‌کند و اگر اهل سنت از آن راضی نیستند، بخاطر - تقیه - و بخاطر وحدت اسلامی سکوت خواهد کرد.

هر چند که بیطار (رَحْمَةُ اللَّهِ) سعی کرده است که دلایل قرآنی برای تزکیه صحابه بیاورد و جایگاه آنها را بر خلاف عقیده خالصی اثبات کند. ولی او در قانع کردن وی موفق نشد. چون خالصی تأویلاتی را یافته بود که اثبات فضایل صحابه در قرآن را تأویل می‌کرد، ولی خالصی بعد از مناظره با دانشمند مجاهد عراقی عبدالعزیز بدری (رَحْمَةُ اللَّهِ) دیدگاه سالمتری نسبت به این موضوع پیدا کرد. تا جایی که گفت: من در مورد آنها نمی‌توانم چیزی بگویم جز اینکه: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (البقره: ۱۴۱).

«(به هر حال) آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است؛ و آنچه هم شما کرده‌اید، برای خودتان است؛ و شما مسئول اعمال آنها نیستید». و اقرار کردم که عایشه ام‌المؤمنین است و نمی‌خواهد که او مورد سرزنش و طعنه قرار بگیرد!

بدون شک دیدگاه خالصی دیدگاه زشت و اشتباهی است چون قرآن به فضایل صحابه شهادت داده است. - همچنانکه گذشت -، و تاریخ نیز به آن گواهی داده است. چه کسی جز آنها اسلام را در سراسر جهان گسترش داد؟ همچنان که عقل نیز

(۱) این امر را محمد آلوسی به من خبر داد و او و عبدالعزیز بدری دوستان خالصی بودند و آنها گردهماییهای هفتگی داشتند که در آن مناظره می‌کردند و بعضی کارها را مرتب می‌کردند. - همچنانکه در بخش آینده خواهد آمد.

گواهی می‌دهد که از تصدیق اینکه آنها ملعون باشند ابا دارد، همان کسانی که

خداوند آنها را در قرآن خود ستوده است، و همان کسانی که به یاری و پشتیبانی پیامبرش ﷺ اقدام کرده‌اند.

به طور عمومی دیدگاه اخیر خالصی (خودداری از سخن گفتن در مورد صحابه) بدون شک از دیدگاه اولیه او سالمتر و صحیح‌تر می‌باشد. ولی آنچه که لازم است دانسته شود این است که این دیدگاه یکی از تراوشهای عقیده منصوص‌بودن ائمه است. و این نکته ما را فرا می‌خواند به اینکه چرا بی‌طابق موافق مناظره با خالصی در مورد صحابه نبود و از یک اصل مشکل سخن نگفت و آن اعتقاد به وجود منصوص‌بودن ائمه بود.

همچنان لازم است گفته شود، کناره‌گیری از طعن صحابه لزوماً موجب رد انبوه فضایل بعضی از آنها نیست. بلکه باید از بحث‌کردن در مورد آنچه که در میان آنها گذشته است، خودداری کند. و این همان طریقی است که پیامبر ﷺ در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه به آن راهنمایی کرده است: (إِذَا ذَكَرَ أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا)^۱ والله اعلم.

(۲) داستان توافق محدثان و مورخان بر اینکه آیه ولایت در مورد علی رضی الله عنه نازل شده است.^۲ شاید این یک نوع بی‌باکی و جسارت علمی باشد که در بسیاری از کتابهای شیعه تکرار شده است. و این امر شایسته امثال خالصی نیست که به نقد و بررسی دعوت می‌کند. و با وجود این اثبات جایگاه امیرالمؤمنین نیازی به این جسارتهای علمی ندارد. ولی با وجود اینها ما در اینجا می‌گوئیم که: کمترین آگاهی از کتابهای تفسیری و حدیثی نتیجه آشکاری به خواننده می‌دهد که همه علمای اهل سنت این حدیث را ضعیف دانسته‌اند. آری گروهی از محدثین عادتشان این است که هنگام روایت

(۱) رواه الطبرانی فی الکبیر 2/ 93 و آلبانی در السلسلة الصحیحة شماره 34 صحیح دانسته است.

(۲) نگا: الاسلام سبیل السعادة والسلام از خالصی 45.

حدیث آن را با سندی ذکر می‌کنند که به آنها رسیده است، و طبق این قاعده که می‌گوید: «هر کس اسناد حدیثی را ذکر کرده باشد در حقیقت او خود را رهانیده است» سکوت می‌کنند. و عده بسیار دیگری نیز آن را روایت کرده‌اند و ضعیف شمرده‌اند. و عده‌ای می‌گویند آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است، ولی آن را به امامت تفسیر نمی‌کنند. بلکه آن را به محبت و یاری معنی کرده‌اند، و این معنایی است که میان تمام علمایی (از اهل سنت) که آن را ضعیف دانسته‌اند، متفق یا علمایی که آن را ضعیف ندانسته‌اند، متفق علیه است.

آنچه که شایسته خالصی است این است که فقط به تصحیح کسانی که حدیث را صحیح دانسته‌اند، استدلال کند. سپس معنایی که با دلایل خود آیه را تفسیر می‌کند رد می‌کند، و سخنش را با دلالت آیه بر امامت منصوص مستند می‌کند، و آن را فقط به شیعیان نسبت می‌دهد.

(۳) پرهیز از رد کردن یا انتساب انحراف به بعضی از شخصیت‌های برجسته امامیه. در لابه‌لای نقد غلو و بعضی از بدعت‌های وارد شده در مذهب امامی توسط خالصی، می‌بینیم که او غلو را به سه گروه از شیعیان نسبت می‌دهد:

گروه اول: بعضی از راویان قدیمی دروغگو.

گروه دوم: گروه‌هایی مانند شیخیه و بهائیه و صوفیه.

گروه سوم: بسیاری از سخنورانی که احادیث غلات را نشر و ترویج می‌کنند، و اینها از نظر خالصی کسانی هستند که منبر را وسیله ارتزاق کرده‌اند. نکته قابل ملاحظه در اینجا این است که خالصی به طور واضحی از انتساب ترویج غلو به بسیاری از شخصیت‌های برجسته مذهب دوری می‌ورزد همان کسانی که بسیاری از آنچه را که خالصی رد می‌کرد، بنیان نهادند، مانند مجلسی و بسیاری از مراجع معاصر خالصی. سؤالی که در اینجا مطرح است این است که چرا خالصی نسبت دادن غلو و خرافات را به این شخصیت‌های برجسته رها کرده است؟

قبل از جواب دادن به این سؤال لازم است بگوییم که محمود ملاح - ادیب

قومی گرای اهل سنت و معاصر خالصی - به شدت از خالصی انتقاد کرده است برای

اینکه غلو را فقط به شیخیه منحصر کرده است.^۱

به هر حال لازم است که ما تمام احتمالات را برای جواب این سؤال ذکر کنیم - چون اطمینان از یکی از آنها حتمی است - و شاید از یکی از احتمالات زیر خارج نباشد:

۱- شاید خالصی می‌خواسته است که وارد جنگ با اعلام پیشین نشود. و به بیان اولین کسی که شروع به ترویج غلو کرد اکتفا کرده است که راویان بوده‌اند. سپس بارزترین غلات و مروجان معاصر آنها را ذکر می‌کند.

۲- یا شاید معتقد بود که بخاطر مصلحت دعوت خود که مبتنی بر اصل امامت بود با بعضی از اموری که آنها را تغییر در روش ائمه می‌دانست، مبارزه کند، و به اعتقادات باشکوه عامه مردم و جایگاه آنها تعرض نکند. که نتیجه آن دوری مردم از او و افکار او می‌باشد.

۳- و شاید منظور خالصی این بود که دشمنی گروه امامیه را که در اسقاط تشیع به طور کلی به آن استناد می‌کردند، نصیب خود نکند. و این امری است که خالصی آن را نمی‌خواست چون او معتقد به صحت نصوص عصمت و امامت بود. و او معتقد بود که این مراجع معاصر وی مصداق تشیع صحیح نیستند.

۴- به احتمال نزدیک‌تر ما می‌گوییم، خالصی سعی در فریبکاری و دسیسه داشت و او در ظاهر ادعا می‌کرد که با غلو می‌جنگد ولی در حقیقت او فقط می‌خواست ترویج مذهب بکند، و این عقیده ملاح در مورد حقیقت دعوت خالصی است.

و شاید قول راجح احتمالات سه‌گانه اول باشد، و این احتمال آخری مرجوح است. چون خالصی دعوت را با مبارزه و خرافات در ایران آغاز کرد، و در این راه

(۱) اگر ملاح خالصی را به خاطر انحصار غلو در سه گروهی که ذکر کردیم، نقد می‌کرد و از اتهام بسیاری از

مراجع گذشته و حال خودداری می‌کرد، دقیقتر بود. نگا: سخنان ملاح در مجموع السنة 1/ 127-151.

بسیار زحمت کشید. و وضعیت او در ایران حمل بر تقیه نمی‌شد بلکه برعکس کسانی که مغلوب شده بودند، او (خالصی) با آن اربابان معرفت در ستیز بود. بنابراین از آنها کمکی را در این راه دریافت نکرد.

همچنین تعبیر بسیاری از روشنفکران ایران از او دلالت بر این نکته می‌کند که او در فکر تهذیب مذهب و آرایش آن بسیار کوشا بوده است.

و بارزترین کسانی که براین امر گواهی می‌دهند؛ علی قلمداران^۱ و دکتر علی شریعتی^۲ بودند و گواهی شیخ عبدالعزیز بدری از اهل سنت برای این کار کفایت می‌کند - آنچه‌ان که گذشت -.

همچنین تداوم راه خالصی توسط فرزندانش در ایران بعد از انقلاب و در معرض ترور قرار گرفتن (مهدی) دلالت بر این امر می‌کند که دیدگاه‌های خالصی مخالف جریان تقلیدی بود.

نتیجه این است که خالصی وقتی از طعنه و سرزنش بعضی از مراجع معاصر وی چیزی نگفته است به معنای جلادهی به آنها نیست، بلکه به نوعی تدلیس و فریب علمی دست زده است. تا به بزرگترین سودهای عمومی در ابراز تشیعی صحیحی که معتقد بود برسد. و در عین حال حافظ تشیع موجود باشد... یعنی بزرگترین سود

(۱) علی حیدر قلمداران می‌گوید: «با وجود جهل مسلمانان و غفلت آنها آیا ممکن است که حاکمان و اشراف و کسانی که در ساحل تایمز ساکنند و آنهایی که بر تخت پادشاهی کاخ کرملین نشسته اند به چنین افکاری (منظور بعضی افکار خالصی) اجازه بدهند که در عقل مسلمانان جای پیدا کند یا به مجتهدی اجازه دهند که مقام مرجعیت عام را اشغال کند تا برای آنها سختی و رنج فراهم کند». نگا: کتاب علماء الشيعة والصراع مع البدع . سند شماره (12) - «به نقل از مقدمه ترجمه کتاب الاسلام سبيل السعادة والسلام» توسط قلمداران، صفحه (ل) چاپ، قم، 1956م.

(۲) نگا: همان سند شماره (9).

عمومی همراه با کمترین ضرر به تشیعی که به صحت آن اعتقاد داشت^۱.

(۱) دعوت به وحدت و تأسیس اموری که مخالف آن بود.

طبق آنچه که بیان کردیم خالصی از جمله افراد معدودی بود که اصل وحدت عملی را مطرح کرده بود، و او اقداماتی را انجام داد که بدون شک در راه وحدت اسلامی بوده است. مثلاً نقد بعضی از مظاهر شرک و غلو و رد کردن بعضی از بدعتها، که بدون شک از مهمترین اموری است که به وحدت کلمه مسلمانان می‌انجامد. و اینها اقدامات پسندیده‌ای است که لازم است نسبت به خالصی به آنها اعتراف کنیم - هر چند در بعضی مسائل دیگر مخالف ما باشد - مخصوصاً این اعتراف وقتی بیشتر می‌شود که ما بدانیم او به عنوان یک شیعی در این زمینه گام برداشته است.

علاوه بر آن تجربه خالصی در دعوت به وحدت اسلامی بعضی تنگناها را در برداشت که عدم آشنایی او را می‌رساند، و این هر چند که کمترین شرکها باشد مخالف دعوت او است، و بارزترین آنها دیدگاه وی در مورد صحابه است، یعنی همان کسانی که جایگاه آنها در میان اهل سنت و جماعت شناخته شده است - چنانکه بیان شد - و این نشانه شکست وحدتی است که به آن دعوت می‌کرد. و این چیزی بود که بعضی از علمای اهل سنت در موقع خود به او یادآوری کرده‌اند^۲.

شاید تغییر دیدگاه خالصی در نهایت نسبت به صحابه بیان‌کننده علت پیروزی او در اقدامات وحدت میان جریان او و اهل سنت مخصوصاً در اعظمیه باشد.

(۲) همچنین از بزرگترین توجهات خالصی اظهار بعضی عبارات مبنی بر تکفیر او می‌باشد. مثلاً در کتاب خود «الاعتصام بحبل الله» می‌گوید: امامان دوازده‌گانه ارکان

(۱) این چیزی است که برای من معلوم شد و خداوند بر امور پوشیده و مخفی آگاهتر است. و این نتیجه ظنی است که قابل بررسی است.

(۲) نگا: مسألة التقريب، القفاري 2/ 111-112.

ایمان هستند، و خداوند متعال اعمال هیچ یک از بندگان را قبول نمی‌کند مگر به ولایت آنها... و دکتر ناصر قفاری با استدلال به همین عبارت تکفیر خالصی را برای عموم مسلمانان اعلام کرده است.^۱

در حقیقت باید گفته شود، اگر منظور خالصی از ولایت لازمه ایمان باشد که همان عقیده امامت است، همچنان که اثنی عشریه بر این عقیده هستند، لازمه این عقیده تکفیر غیر امامیه است.

و اگر منظور از ولایت آنها محبتشان باشد، با چنین عبارتی تکفیر نمی‌شود. مگر اینکه عبارت از جانب نواصب باشد.

به طور عمومی عبارت خالصی خطرناک است و کسی که در آن تأمل می‌کند به تأخیر حمل آن بر تکفیر عموم مسلمانان دعوت نمی‌کند، و یک قاعده اهل سنت می‌گوید: لازمه قول بشر نیز، لازم نیست، مخصوصاً وقتی که علم داشته باشد که آن لازم را نفی کرده است.^۲ و او همچنان که در کتابش که به فارسی برای شیعیان ایران^۳ تألیف کرده است، هیچ یک از مسلمانان را تکفیر نکرده است. حتی نواصب، تا زمانی که کفر و شرک خود را اعلام نکرده باشند، یا انکار نبوت نکرده باشند، یا معاد جسمانی را انکار نکرده باشند، و یا یکی از ضروریات دین را انکار نکرده باشند، نمی‌توان آنها را تکفیر کرد.^۴

و این عبارت می‌رساند که او امامت را از ضروریات دین ندانسته است. چون او سرسخت‌ترین دشمنانش را که نواصب هستند ذکر کرده است و اعلام کرده است که او مخالف کسانی است که در حکم علیه آنان افراط و زیاده‌روی می‌کنند.

(۱) منبع سابق ۲/۲۰۹.

(۲) مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۷، القواعد النورانیة ۱۲۸-۱۲۹، منهج الجدل والمناظرة ص ۸۹۷-۷۱۱.

(۳) سپس پسرش هادی خالصی آن را به عربی ترجمه کرد.

(۴) علماء الشیعة والصراع مع البدع والخرافات الدخیلة فی الدین ص ۱۶۳.

در حالی که خالصی در جای دیگری امامت را از جمله بدیهیات دانسته است و

می‌گوید: «بعد از اثبات مسئله توحید، امر امامت تبدیل به یک امر بدیهی می‌شود که نیازی به آوردن دلیل ندارد»^۱.

همچنین می‌گوید: «عقاید پنجگانه توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد هستند که همگی به صورت آشکاری ثابت هستند»^۲.

حال ما از خود می‌پرسیم که آیا خالصی تمام ضروریاتی را که بدیهی دانسته است مخالف آنها را کافر می‌شمارد یا نه؟ بدون شک این موضعگیری احتمالی است، چون امور بدیهی نسبت به اشخاص مختلف تفاوت دارند.

همچنین چیزی که ما را به توقف در تحمیل مذهب تکفیر بقیه مسلمانان از جانب خالصی دعوت می‌کند دیدگاه‌های علمی او با اهل سنت است که دلالت بر عدم کافر دانستن آنها می‌کند. به طوری که او در صفوف مبارزان لیبیایی جنگید در حالی که همه آنها اهل سنت بودند. و به اقامه نماز جمعه مشترک دعوت کرد بدون اینکه به اعاده آن امر کرده باشد. و این دلالت بر عدم تکفیر او می‌کند^۳. والله اعلم.

خلاصه: نظر خالصی در مورد غیرشیعیان آشفته است. و بنابر احتمال قوی تکفیر غیر امامیه را به او نسبت داده‌اند، با وجود این محققان اهل سنت حکم تکفیرشان را توسط خالصی علت حکم تکفیر وی از جانب خود نمی‌دانند. چون این محققین کسانی را که آنها را تکفیر می‌کنند، تکفیر نمی‌کنند. و این تا زمانی است که آنها بر مسیر اسلام باشند، و بزرگترین شاهد این امر کار امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خوارج است آنگاه که کسانی را که به حکم حکمین راضی شده بودند، کافر می‌دانستند.

(۱) الاسلام سبیل السعادة والسلام ۴۴.

(۲) همان ۴۹.

(۳) نگا: سخن ملاح در مورد خالصی و مناظره او. ص ۶۱۲-۶۰۷.

سپس از آنها جدا شدند و به حروراء رفتند و آنها را به هجرت امر کردند. ولی با وجود این علی علیه السلام به آنها گفت: «شما تا زمانی که با ما هستید سه حق دارید، مساجد خداوند را بر شما ممنوع نمی‌کنم که در آن ذکر خدای کنید، و تا زمانی که با ما هستید غنایم را از شما ممنوع نمی‌کنم. و تا زمانی که شما علیه ما جنگ را شروع نکنید، ما با شما نمی‌جنگیم»^۱. و این بدین معنا است که او علی رغم شناخت دیدگاه خوارج، آنها را تکفیر نکرد. بنابراین محققان اهل سنت کسانی را که آنها را تکفیر کرده‌اند، به خاطر این امر آنها را تکفیر نکرده‌اند. و اهل سنت بر ابو اسحاق الاسفرائینی ایراد گرفته‌اند وقتی گفت: هر کس مرا تکفیر کند من نیز او را تکفیر می‌کنم، و هر مخالفی که ما را تکفیر کند ما نیز او را تکفیر می‌کنیم، وگرنه کسی را تکفیر نمی‌کنیم.^۲

در پایان محمد خالصی اگر چه در ترازوی اهل سنت نسبت به بدعت بزرگی که ایجاد کرده بود - سالم نماند، ولی از شرک و غلوهای ظاهری سالم ماند. همچنین او اقدامات پسندیده‌ای را در مورد پاک کردن اسلام و تشیع از شرک و غلو انجام داد. و این مبارزه بزرگی است که بسیاری از مردم جرأت آن را ندارند. همچنین او مدافع پیروی درست از عترت بود. عترتی که در حدیث زید بن ارقم از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «من دو چیز را در میان شما بر جای می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید هیچگاه گمراه نخواهید شد. که یکی از آنها از دیگری بزرگتر می‌باشد. کتاب خداوند که ریسمان کشیده شده‌ای از آسمان به زمین است، و عترت اهل بیت من، از هم جدا نخواهند شد تا بر من در روز قیامت بر حوض کوثر وارد شوند و بنگرم چگونه با

(۱) تاریخ الطبری ۳/ ۹۰۸. الكامل فی التاریخ ۳/ ۳۳۶، چاپ دار صادر ۱۳۹۸.

(۲) درء التعارض ۱/ ۹۵. شرح العقیده الطحاویة ۴۳۵.

آنها رفتار کرده‌اید»^۱. پیروی حقیقی از ائمه عترت یعنی به طریق اولی پیروی از روش

آنها در اصل دین و توحید، و دورکردن غلو و خرافات از مسیر آنان که مفسدان و دروغگویان بسیاری پیرامونشان هستند.

و این امر به طریق اولی بار سنگینی بر دوش امت و کسانی است که خود را پیرامون حقیقی ائمه اهل بیت می‌دانند. و باید سعی کرد که میراث عقیدتی آنها را از آلودگیها پاک کرد، و آلودگیهایی که همچنان سنگ لغزشی در راه استفاده از روایات آنها محسوب می‌شوند. و خالصی در این زمینه قدم قابل ستایشی را برداشت. و لازم است که بدان اعتراف کنیم. ولی در شرح حال او شکافهایی است که شایسته است فرزندان قوم و در رأس آنها فرزندان خودش افکارش را کامل کنند. خداوند آنها را در مسیر خیر و نیکی موفق گرداند.

(۱) الترمذی ۵/ ۶۲۲ ح ۳۷۸۸، مسند، الامام احمد ۳/ ۱۴، ۱۷ و هیشمی گفته است: اسناد آن خوب است و آلبانی آنرا صحیح دانسته (صحیح سنن الترمذی ح ۲۹۸۰) و اصل حدیث در مسلم آمده است (۲۴۰۸).

فصل پنجم:

دکتر موسی موسوی

«داعیان آزادی سیاسی با تأیید و تشویق طبقه‌ای که می‌خواستند آنها را آزاد کنند مواجه شدند، اما داعیان آزادی اندیشه در بسیاری اوقات جز خار چیزی نیافتند. ولی من باز هم می‌دانم که بسیاری از این خارها تبدیل به گُل‌های درخشانی می‌شوند که نسل اندر نسل دست به دست می‌کنند.»

موسی الموسوی

مبحث اول:

زندگینامه او

اسم و نسب او.

نام او موسی بن حسن بن سید ابی الحسن بن محمد بن عبدالحمید اصفهانی موسوی است، نسب خانوادگی او به واسطه سی و چهار نفر به امام موسی بن جعفر کاظم (عجله الله تعالی فرجه) می‌رسد.^۱

ولادت و تکامل او.

دکتر موسی موسوی (عجله الله تعالی فرجه) در نجف و در سال ۱۹۳۰م به دنیا آمد و در یک خانواده شیعی مشهور به علم تکامل یافت. و جد بزرگ او «ابوالحسن اصفهانی»^۲ یکی از مراجع برجسته شیعه در قرن گذشته بود. علم‌آموزی را از دوران کودکی در نجف شروع کرد و این علم‌آموزی او به دانشگاه نجف رسید و به درجه عالی در فقه اسلامی که درجه اجتهاد است نایل شد. و این امر در سال ۱۳۷۱هـ بود که یکی از علمای حوزه علمیه نجف آیت‌الله محمد حسین آل کاشف الغطاء به او اجازه علمی داد.^۳ بارزترین کسانی که موسوی از آنها علم آموخت: جدش ابوالحسن اصفهانی و ابوالقاسم خوئی بودند.^۴

(۱) نگا: www.al-shia.com/html/ara/books/farzanegan/mosvi.htm.

(۲) ابوالحسن محمد بن عبدالحمید اصفهانی موسوی در سال ۱۲۷۷هـ به دنیا آمد. او بعد از وفات محمد تقی شیرازی (۱۳۳۸هـ) و احمد کاشف الغطاء (۱۳۴۴هـ) و محمد حسین نائینی (۱۳۵۵هـ) نمونه بزرگترین مرجعه شیعه بود و در سال ۱۳۶۵هـ در کاظمیه درگذشت. نگا: منبع پیشین (سایت) و کتاب الشیعه والتصحیح ۵.

(۳) نگا: تصویر مراسم اجازه گرفتن در کتاب الشیعه والتصحیح ۱۵۸.

(۴) نگا: الشیعه والتصحیح ۱۳۳.

موسوی در رشته فقه اسلامی دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۵م. به درجه دکتری نایل گردید. همچنین در سال ۱۹۵۹م. در رشته فلسفه از دانشگاه سوربن پاریس درجه دکتری گرفت.

کارهای دکتر موسی موسوی.

دکتر موسوی به عنوان استاد اقتصاد در دانشگاه تهران ما بین سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۰م. مشغول به تدریس بود. همچنین به عنوان استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه بغداد ما بین سالهای ۱۹۷۸-۱۹۶۸م. مشغول به تدریس بود. به عنوان رئیس مجلس اعلاهی اسلامی در غرب آمریکا در سال ۱۹۷۹م. برگزیده شد.

به عنوان استاد مهمان در دانشگاه هاله آلمان (دموکراسی فعلی) و به عنوان استاد پروازی در دانشگاه طرابلس لیبی ما بین سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۳م. کار می‌کرد و سپس به عنوان استاد محقق در دانشگاه هاروارد آمریکا سال ۱۹۷۵م تا ۱۹۷۶م. و سپس به عنوان استاد اعزامی در دانشگاه لوس آنجلس در سال ۱۹۸۷م فعالیت می‌کرد.^۱

تألیفات او.

- (1) من الکندي إلى ابن رشد.
- (2) ایران في ربع قرن.
- (3) قواعد فلسفیه.
- (4) الجدید في فلسفة صدر الدین.

(۱) از شرح حال موسوی توسط خودش در پایان کتاب «الصرخة الكبرى».

- 5) من السهروردي إلى صدر الدين.
- 6) فلاسفة أوروبيون.
- 7) الثورة البائسة.
- 8) الجمهورية الثانية.
- 9) الشيعة والتصحيح.
- 10) الصرخة الكبرى أو عقيدة الشيعة الإمامية في أصول الدين وفروعه في عصر الأئمة وبعدهم.
- 11) يا شيعة العالم استيقظوا.
- 12) الديمقراطية في عصر الخلفاء الراشدين.
- 13) فقه الصادق.
- 14) المتآمرون على المسلمين الشيعة.

وفات او.

دکتر موسی موسوی در سال ۱۴۱۷هـ در گذشت.

مبحث دوم:

دعوت او به اصلاح

موسوی موسوی به پیشنهاد افکار اصلاحی در مذهب امامیه پرداخت. و این کار را در یک دوره بحرانی انجام داد. که انقلاب اسلامی با رهبری خمینی در اوج قدرت خود بود. و از ویژگیهای بارز این دوره زور و فشاری بود که موسوی آن را «ترساندن و پاکسازی مخالفین» نام نهاده بود. و این چیزی بود که وظیفه اصلاح را خیلی مشکل می کرد.

به طور خلاصه نشانه‌های ویژه دعوت اصلاحی و اساسی موسوی عبارتند از:

نخست: اهداف وی.

۱- بازگشت به تشیع اولیه.

موسوی بیان کرد که هدف برجسته‌ای که او سعی دارد به آن برسد همان بازگشت به امتی است که او آن را «تشیع خاص» نامیده است. و آن تشیعی بود که ائمه اهل بیت بر آن عقیده بودند. عقیده‌ای که جز در مسأله افضل بودن علی با عقیده گروه مسلمانان اختلافی نداشت. همچنانکه بعداً می آید.

۲- اصلاح خلل و اشتباهاتی که به شیعیان ملحق شده بود. و این امر با بازگشت به عهد پیشینیان در اصول عقیده و حکم کردن به قرآن می باشد.^۱

۳- اختلاف میان شیعه و سنی را در حد یک اختلاف فقهی بگرداند. که مانند اختلاف میان مذاهب اربعه بشود.^۲

۴- به طور مستقیم از فقه جعفر صادق استنباط کند و پیروی فقهای مجتهد را رها کند، و این چیزی بود که او را به نگاشتن کتاب «فقه جعفر الصادق» واداشت.^۳

(۱) الصرخة الكبرى ۱۲، ۲۳. یا شیعة العالم استيقظوا. ۴۵، ۶۱.

(۲) الصرخة الكبرى ۶، ۱۲.

(۳) یا شیعة العالم استيقظوا. ۴۵، ۶۲.

موسوی می‌گوید: «هدف من نابودی این نظام تفکری است که شیعیان ایران و غیر

ایران را نابود کرده است. و تا جایی که این رژیم سیاسی موجود ایران از بین برود. تا زمانی که این فساد فکر در عقیده موجود باشد، این تراژدی ما هر زمان که گروهی یافت بشوند که قصد شعله‌ورکردن آتش و احیای بدعتها را داشته باشند، قابل تکرار است»^۱.

موسوی صراحتاً اعلام می‌کند که مذهب امامیه در میزان انحراف مشابه هیچکدام از مذاهب دیگر نیست، و این چیزی بود که او را به متمرکزکردن در اصلاح مذهب واداشت، و می‌گوید: «در اینجا من به صراحت می‌گویم که: عقاید و بدعتهای عجیب موجود در مذهب ما آنچنان وحشتناک شده است که با صاحبان مذاهب دیگر قابل مقایسه نیست».

و این نشان صداقت و راستگویی بود که لازم بود موسوی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) آن را ثبت کند. و بدون شک از جمله کارهای نیکی است که در خیرات بسیار دیگری را به روی انسان می‌گشاید. بر خلاف دروغگویی و پنهان کردن حقیقت که انسان را به کارهای ناپسند هدایت می‌کند. همچنان که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بی‌گمان صداقت انسان را به نیکی هدایت می‌کند، و نیکی انسان را به بهشت هدایت می‌کند تا اینکه نزد خداوند به عنوان راستگو شناخته می‌شود، و دروغ به زشتی و ظلم هدایت می‌کند و ظلم انسان را به جهنم هدایت می‌کند تا اینکه شخص نزد خداوند به عنوان دروغگو شناخته می‌شود». حدیث متفق علیه است.^۲

(۱) الصرخة الكبرى 13-12، و نگا: 22-25.

(۲) بخاری 6094، مسلم 2607، ابن حجر گفته است که «بر» جامع تمام خیرات است و به عمل خالصانه و

دائمی اطلاق می‌شود. فتح الباری 10/524.

روش اصلاح از دیدگاه موسوی.

موسوی تنها به نقد علمی اکتفا نکرده است. بلکه برنامه‌های عملی را وضع کرده است تا در خلال آنها داعیان اصلاح مذهب به آن برسند که موسوی آن را «رهایی همیشگی» از تاریکی که امامیه بعد از ائمه وارد آن شدند، نامیده است.

این برنامه‌ها به طور خلاصه عبارتند از:

۱- گزینش گروهی از علما برای غربال روایات و احادیث. سپس این کتابهای بازیابی شده را چاپ و آنها را به طور گسترده‌ای پخش کنند.

۲- پخش و ترجمه کتاب خود «فقه الصادق» به چندین زبان. تا شیعیان به طور مستقیم مقلد صادق باشند. و فقط در چیزهای جدید و چیزهایی که بر آنها پوشیده است، سؤال بپرسند.

۳- ایجاد مرکزی همیشگی برای آمادگی و تربیت داعیان اصلاح، تا اینکه این نظریه با مرگ کسی یا کسانی مشخص از بین نرود. و موسوی برای پیروزی و موفقیت این مرکز شرط قرار داده است که باید در کشوری باشد که آزادی بیان و نشر اندیشه وجود داشته باشد و مانعی برای نشر مطبوعات وجود نداشته باشد.

۴- تأکید بر اصلاح در ایران، چون - از دیدگاه موسوی - ایران مرکز اصلی شیعه امامی است. و شیعیان دنیا از هر نوع تغییر فکری در ایران تأثیر می‌پذیرند.

۵- انتشار مجله‌ای که به اصلاح و دعوت به آن اعتنا بورزد.

۶- تشکیل «کمیته اصلاح» که برگرفته از شخصیت‌های برجسته شیعه باشد که به دعوت اصلاح باور داشته باشند. خواه اینها متخصص علوم شرعی باشند یا روشنفکر باشند. یا سایر افراد. تا بر عقد این کنگره‌ها و کنفرانسها برای اصلاح اشراف داشته باشند.

اینها اقدامات عملی بود که موسوی بسیار آرزوی آن را می‌کرد، و اگر اینها در سرزمین واقعی یافت می‌شدند راهی برای اجرای آنها وجود داشت. جز اینکه شرایط زمانی و باورهای رسوخ کرده در اعماق میلیونها نفر و وجود دولتی که بانی تقلید

است اصلاح عملی را کند می‌کرد.

عجیب آن است که موسوی با دارابودن چارچوب فکری قوی و روحیه خوش‌بینی، باورش را اینگونه بیان می‌داشت که این موانع موقتی هستند. و در حقیقت پیروزی حق باید به وقوع بپیوندد، هر چند که بعد از مدت زمانی باشد، و در این مورد موسوی می‌گوید: «داعیان آزادی سیاسی با تأیید و تشویق طبقه‌ای که می‌خواستند آنها را آزاد کنند مواجه شدند، اما داعیان آزادی اندیشه در بسیاری اوقات جز خار چیزی نیافتند. ولی من باز هم می‌دانم که بسیاری از این خارها تبدیل به گلهای درخشانی می‌شوند، و این در وقتی ممکن است که مردم به اصلاح فکری قانع شوند، و هرگاه تاریخ اصلاحات فکری و اجتماعی و سیاسی را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که هر کدام از آنها مملو از خطرهای بزرگی بوده‌اند ولی در نهایت به پیروزی حق و حقیقت انجامیده است. چون حق نیرویش را از صاحب حقی می‌گیرد که ما را به پیروی از آن امر کرده است...»^۱.

بدین ترتیب برای ما روشن شد که موسوی دعوت اصلاحی را بنیان گذارد و این یک نقد صرف نبود. جدای از اینکه - طبق پندار بعضی از اهل سنت - او در نشر مذهب تشیع تقیه کرده است. والله اعلم.

(۱) یا شیعة العالم استیقظوا، 46.

مبحث سوم:

آرا و نظریات موسوی.

در اینجا اصل مهمی وجود دارد که دکتر موسی موسوی آن را مورد توجه قرار داد تا او را به بسیاری از افکار و تحولات هدایت کند و این اصل می‌گوید که: «نقد راه یقین است». و موسوی علت پیروی خود را از این اصل اینگونه توضیح می‌دهد که: «ناقد از تفکری که آن را ناقد می‌کند چه نفی و چه اثبات، تأثیر می‌پذیرد. یعنی این افکار چه از لحاظ ایجابی و چه سلبی در اعماق وی رسوخ پیدا می‌کند. و تا بحال مدرسه‌ای فکری در تاریخ تفکر انسانی یافت نشده است که بر اساس بنیادهایی تأسیس نشده باشد!».

همچنین افکار دیگری که دکتر موسوی به طور کلی آنها را نقد کرد به گونه‌ای که به نقد امور اساسی کشیده شد، امور عقیدتی و امور سیاسی و سومی امور فقهی بود. همچنانکه به نقد وضعیت «مراجع شیعه» نزدیک شد. و افکار وی توصیف درمان خللی بود که آنها را در مذهب به شمار آورده بود. که این کار را با تهیه برنامه‌ای عملی انجام داد - چنانکه گذشت -.

به طور کلی موسوی می‌گوید که او می‌خواهد به بازگشت نشر و ترویج روش صحیح مذهب اهل بیت برسد. و این روشی بود که طبق اعتقاد موسوی موافق قرآن و سنت نبوی صحیح و عقل می‌باشد. بر خلاف بسیاری از افکاری که بعد از عصر ائمه وارد مذهب شیعه شد، که موسوی آن را مخالف نصوص و عقل می‌داند.

(١) الصرخة الكبرى یا عقيدة الشيعة الامامية في اصول الدين وفروعه في عصر الاثمة وما بعده 129.

مطلب اول: مسایل مربوط به توحید:

از جمله مهمترین مسأله‌ای که موسوی سعی کرده آنها را بیان کند و بر آنها تأکید کرده است:

(۱) وجوب خصایص و ویژگیهای ربوبی تنها مختص خداوند است.

موسوی بیان کرده است که خداوند متعال در خالق و رازق بودن و سایر صفات الهی یگانه است^۱. برخلاف چیزی که غلات شایع می‌کنند که ائمه قادر به خلق و روزی دادن و تصرف در هستی می‌باشند. چنانکه گذشت ولایت تکوینی نام دارد. همچنین موسوی به صراحت بیان کرده است که علم غیب از ویژگیهای بارز خداوند متعال است. و روایتی که سعی دارند علم غیب را به ائمه نسبت بدهند. روایتهای باطلی هستند^۲.

(۲) وجوب عبادت تنها برای خداوند.

موسوی بیان کرده است که تنها خداوند متعال شایسته عبادت و پرستش می‌باشد. و اگر بخشی از عبادات صرف غیر خدا بشود، شرک است، او می‌گوید: «عبادت غیر خدا به هیچ وجه جایز نیست و کسی که دیگری را در عبادت او شریک کند، مشرک است»^۳. همچنین موسوی بیان کرده است که غلو بعضی از مسلمانان - چه سنی و چه شیعه - بی نهایت خطرناک است. آگاه باشید که این غلو طلب حاجت از ائمه و اولیاء یا طلب شفاعت از آنها است. و یا طواف قبر آنها به پیروی از طواف کعبه نیز غلو است. سپس موسوی می‌گوید: «این امور در شریعت به طور قاطع از آنها نهی

(۱) الصرخة الكبرى ص 36.

(۲) المتأمرین فی المسلمین الشیعة، الموسوی، ص 192.

(۳) الصرخة الكبرى، 36.

شده است. بنابراین طلب حاجت باید فقط از خداوند یگانه باشد»^۱.
 موسوی علت مخالفتش را با طلب حاجت از غیر خداوند اینگونه بیان می‌کند:
 «کدام بدبختی بیشتر از این است که انسان نیازهایش را از مردمانی بخواهد که
 نمی‌توانند آن را برآورده کنند، و کدام بدبختی بیشتر از این است که ما دعا و طلب
 نیازهای خود را در غیر جای خود به کار ببریم. جای برآورده شدن دعاها همان
 توسل به خداوند است بر طبق آنچه که خود امر کرده است و صراحتاً در قرآن آورده

است که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰).

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم!».

و نگفته است نبی یا ولی مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم^۲.

موسوی بیان کرده است کاری که بعضی از مسلمانان انجام می‌دهند مانند پیشکش
 کردن قربانی و سجده و رکوع و بوسیدن ضریح موافق اعمال امتهای دیگر است که
 از راه توحید گمراه شده‌اند، مانند مسیحیان و بوداییان و سیک‌ها و... که موسوی آنها
 را اینگونه توصیف کرده است که جانب خداوند را رها کرده‌اند و حاجات خود را از
 صالحین مانند مسیح و مریم پاکدامن و سایر صالحانی که مردم به آنها روی
 می‌آورند، طلب می‌کنند^۳.

همچنین موسوی بیان کرده است که قرآن در نقض این کارها صراحتاً بیان می‌کند

و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ

لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (الأعراف:

۱۸۸).

(۱) المتأمرون في المسلمین الشيعة، الموسوی، ص ۱۹۲.

(۲) یا شیعة العالم استیظوا، الموسوی ص ۵۶. و نگا: سخنان او در الشيعة والتصحيح، ص ۸۴.

(۳) الشيعة والتصحيح، ۸۵.

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب

و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند)».

و سایر آیاتی که موسوی در این زمینه آورده است^۱.

تمامی اینها برای ما معلوم می‌کند که موسوی دعوت به توحید خالص و جدا از مظاهر شرک ربوبی و الوهیتی را بنا نهاد. همچنان که عقیده‌ای را که او به آن دعوت می‌کرد همان توحیدی بود که ائمه اهل بیت بر آن بودند^۲.

(۱) نگا: بقیه آیات در مرجع پیشین 86-85. و الصرخة الكبرى 132.

(۲) نگا: الصرخة الكبرى، 36.

مطلب دوم: دیدگاه وی در مورد غلو

موسوی بیان کرده است که غلو راهش را به درون بسیاری از فرزندان امت اسلامی - خواه شیعه یا سنی - باز کرده است. و موسوی می‌گوید که غلو در دو صورت در میان امت ظاهر می‌شود:

صورت اول: غلو نظری.

منظور موسوی از این امر، غلو در مورد اعتقاد و تصور می‌باشد. و موسوی در راه توضیح این امر به بخشی از صورتهای غلو نظری اشاره می‌کند و می‌گوید: «اعتقاد داشتن به اینکه انسان دیگری قادر به آوردن کرامت و معجزه و امور خارق‌العاده و غیر طبیعی است، و کسی غیر از او نمی‌تواند آن را بیاورد. همچنان که ایمان به تأثیر خوب یا بد انسان چه زنده و چه مرده در زندگی دیگران در دنیا و آخرت یکی از نشانه‌های غلو می‌باشد»^۱.

سپس علت آن را اشتباه بودن روایات از طرف علمای امامیه و عدم ویرایش و پاک کردن این کتب از احادیث جعلی می‌داند.^۲

و موسوی به «افکار افراطی» اشاره می‌کند که نمونه آنها داستانها و معجزات و کرامتهایی است که در کتب بحارالانوار به ائمه نسبت می‌دهند و موسوی بسیاری از آنها را «داستانهایی برای تسلی خاطر کودکان» می‌داند.^۳

صورت دوم: غلو عملی.

منظور موسوی از این امر طلب حاجتهای دنیوی و اخروی از ائمه و استغاثه کردن به آنها و سایر اعمالی است که مردم ایجاد کرده‌اند و مخالف کلام خداوند می‌باشد،

(۱) الشیعة والتصحيح، 80.

(۲) همان، 80.

(۳) همان، 86.

که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (الأعراف: ۱۹۴).

«آنهايي را که غير از خدا مي خوانيد (و پرستش مي کنيد)، بندگانِي همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانيد، و اگر راست مي گوييد بايد به شما پاسخ دهند (و تقاضايتان را برآورند)!»^۱.

موسوي معتقد است که غلو راهش را در ميان بسياري از فرزندان تمام فرقه هاي مذاهب اسلامي به استثنای جماعت سلفيه پيدا مي کند که موسوي در پيروي از آنها مي گويد: «آنها توانستند که زنجيرهايي را که عقلها و قلبها را بسته اند، پاره کنند»^۲. هر چند که موسوي در جاهای ديگر در مورد تعامل با انحرافات مردم و نگاه روز به مسائل با سلفيه مخالفت کرده است.

(۱) منبع سابق ۸۴-۸۵، الصرخة الكبرى ۱۳۲.

(۲) الشيعة والتصحيح ۸۰.

مطلب سوم: دیدگاه وی در مورد قرآن

از جمله مسایل عقیدتی مهمی که موسوی آن را بررسی کرده است مسأله قرآن کریم می باشد. موسوی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) اعتقادش را در مورد قرآن اینگونه بیان کرده است:

«معتقدم که این آیه قرآن: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹).

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

نص صریحی است که تمام نظریات تحریف قرآن را باطل می کند...»، همچنین موسوی تأکید می کند که عقیده تحریف قرآن و ایمان به آن دو امر متناقضی هستند که با هم جمع نمی شوند.^۱

همچنین موسوی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) می گوید که عقیده تحریف، در این امت واقع شده است و قائلین به آن علمای شیعه امامیه هستند که از میان فرقه های اسلامی تنها آنها قائل به تحریف هستند. و موسوی مصداق اینها را نوری طبرسی ذکر می کند که کتاب «فصل الخطاب» را تألیف کرده است. که موسوی در مورد آن می گوید: «در این کتاب عباراتی ذکر کرده است که به گمان خود، آیات قرآن تحریف شده است».^۲ همچنین موسوی از علتی که قائلین به تحریف به این قول خطرناک چسبیده اند، صحبت می کند. خیلی واضح است که - به طور خلاصه - عدم وجود نصی بر امامت علی در آیات و سوره های موجود در قرآن موجود انگیزه امثال چنین عقاید باطلی است. و چیزی که آنها را به مراتب دورتر می برد همان عقیده تحریف است.^۳

(۱) الشیعة والتصحيح 131.

(۲) منبع سابق.

(۳) نگا: منبع سابق.

مشکلاتی که در مقابل عقیده تحریف قرآن وجود دارند.

دکتر موسی موسوی بیان کرده است که عقیده تحریف قرآن با موانع و مشکلات بزرگی مواجه هستند که بطلان این عقیده را بیان می‌کند و از جمله این موانع:

نخست: وعده صریح الهی به حفظ قرآن.

دوم: اقرار علی رضی الله عنه در ایام خلافت خود به قرآنی که در دست مسلمانان بوده است و عدم بیرون آوردن چیزی از آن - چنانکه قائلین گمان می‌کنند - یعنی آیات یا سوره‌هایی که بر امامت علی تأکید می‌کند که از قرآن بیرون آورده شده است.^۱

سوم: دستور اهل بیت به بازگشت به قرآن^۲. و این بعید است که امر به قرآن تحریف شده باشد. چون اگر قرآن تحریف شده بود امر به بازگشت به روایات و حکم به آنها امر به یک حکم تحریف شده است و این از ائمه رضی الله عنهم بعید است.^۳

دیدگاه وی در مورد توجه به قرآن.

موسوی ذکر می‌کند که از مهمترین تفاوت‌های بیان مدارس علمی اهل سنت و حوزه‌های علمی شیعه این است که در مدارس اهل سنت به حفظ و بررسی قرآن توجه می‌شود. برخلاف حوزه‌های علمی تشیع که موسوی در مورد آنها می‌گوید: «و این امری است که حوزه‌های دینی تشیع به آن توجهی نمی‌کنند، در آنها دروس تفسیر و علوم قرآن یافت نمی‌شود. و در میان مواد درسی ماده‌ای به این نام وجود ندارد. بسیار کم یافت می‌شود که یک دانشجوی علوم دینی قرآن را حفظ کند، در حالی که دانشجویان اهل سنت و معلمان آنها بسیار به حفظ قرآن توجه می‌کنند. و می‌گوید امام خوئی رحمته الله در شبهای جمعه شروع به تدریس تفسیر می‌کرد و این امر

(۱) نگا: الشیعة والتصحیح 131.

(۲) عقاید آنان قبلاً بیان شد.

(۳) نگا: منبع سابق 135.

تا دو سال ادامه داشت، و او خیلی مشتاق بود که تفسیر را در ضمن دروس تعلیمی وارد کند. ولی کار او در این زمینه تداوم نداشت. چون بعضی افراد اطرافیان با این دیدگاه مخالفت کردند. و شاید علت این امر به فرو رفتن در تفسیر قرآن کریم و ورود به بحثهای آن بازگردد که باعث نابودی قطعی بسیاری از بدعتهایی می شود که به عقیده ما شیعیان چسبیده است»^۱.

در خلال آنچه که گذشت به روشنی نقد موسوی برای ما آشکار شد. به گونه ای که عملاً به برتری اهل سنت در توجه به قرآن اقرار کرده است. در زمانی که باید برای کناره گیری حوزه های علمیه از تعلیم قرآن به عنوان یک ماده اصلی در بیرون دادن دانشجو و مجتهد تأسف خورد. و این دلالت بر توجه شایسته موسوی در پیروی اعتقادی و تعلیمی و تعلیمی است.

لازم است که بگوییم: موسوی از دورانی صحبت می کند که در آن زیسته است و این از دهه سوم تا نهم قرن گذشته میلادی ادامه داشت، و منصفانه است که بگوییم: آنچه که موسوی از آن بحث می کند دیدگاه تقلیدی را که در این زمینه عام است، صدق می کند، و این حکم بر بسیاری از صاحبان دیدگاههای اصلاحی که ما در این بحث به آنها اشاره می کنیم، صدق می کند.

همچنین معتقد است که باید از جانب جریان تقلیدی شیعه قرآن را در ضمن برنامه ها و کانالهای ماهواره ای و رادیوها بگنجانند و شاید این اقدام پسندیده شایسته تشویق و تحسین باشد.

(۱) المتأمرون علی المسلمین الشیعة ص 204.

مطلب چهارم: دیدگاه وی در مورد امامت

امامت از دیدگاه موسوی.

دکتر موسوی معتقد است که امامت برای اهل بیت از علی علیه السلام و سپس حسنین علیهم السلام شروع و به سائر ائمه دوازده گانه می‌رسد.

موسوی معتقد است، که این امامت به معنای رهبری سیاسی یعنی «خلافت» نیست، بلکه به معنای رهبری معنوی یا رهبری علمی برای امت می‌باشد.^۱

موسوی حدیث زید بن ارقم که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: یعنی این حدیث که: «من دو چیز را در میان شما بر جای می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید هیچگاه گمراه نخواهید شد. که یکی از آنها از دیگری بزرگتر می‌باشد. کتاب خداوند که ریسمان کشیده شده‌ای از آسمان به زمین است، و عترت اهل بیت من، از هم جدا نخواهند شد تا بر من در روز قیامت بر حوض کوثر وارد شوند و بنگرم چگونه با آنها رفتار کرده‌اید». را پذیرفته است که در روایت دیگری لفظ «ثقلین» آمده است.^۲

و در حالی که شیعیان به عنوان اهل بیت به این حدیث استناد می‌کنند. اما موسوی معتقد است که این حدیث صراحتاً دو رهبری جداگانه را اثبات می‌کند: یکی آنکه رهبری قانونی است که همان قرآن می‌باشد، و دیگری رهبری علمی و معنوی است که ائمه می‌باشند، و بیان می‌کند که قرآن همان رهبری قانونی است که دلالت می‌کند خلافت باید شورایی^۳ باشد، و نه توسط نص تعیین شود.

(۱) منبع سابق 21.

(۲) الترمذی 5/622 ح 3788 و امام احمد روایت کرده است 3/14، 17. و هیشمی گفته که سندش خوب است و آلبانی گفته که صحیح است. (صحیح سنن الترمذی ح 2980) و نگا: السلسلة الصحيحة 4/355. و مسلم این روایت را با لفظ دیگری آورده است شماره 2408.

(۳) المتأمرون علی المسلمین الشیعة 21.

بنابراین موسوی معتقد است که امامت در میان شیعه اثنی عشری فقط همان رهبری علمی روحانی می‌باشد و اصلاً متعلق به سیاست نیست.

خلافت و جانشینی به وسیله شورا.

موسوی تأکید می‌کند که خلافت - یا رهبری سیاسی - در امت به وسیله شورا

ثابت می‌شود. چون قرآن کریم بر آن دلالت می‌کند، همچنان که می‌فرماید: ﴿وَأْمُرُهُمْ

شُورَىٰ يَبْنِيهِمْ﴾ (الشوری: ۳۸).

«و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران: ۱۵۹).

«و در کارها، با آنان مشورت کن».

موسوی را می‌بینیم - با وجود اینکه معتقد به اولویت علی به خلافت بود^۱ - که بر شرح حال امت اولیه اسلام تأکید می‌کند که خلفا را با شورا تعیین کردند که موافق قرآن می‌باشد. در این مورد موسوی می‌گوید: «مسلمانان خلفا را در یک انتخابات شرعی و بدون هیچ ابهامی برگزیدند و امام علی علیه السلام با رضایت و اشتیاق خود با خلفاء تبعیت کرد. و او با بهترین کلام با آنان صحبت می‌کرد و با اخلاص با آنها مشورت می‌کرد و هرگاه از او می‌پرسیدند با نصیحت و تفکر آنها را یاری می‌کرد»^۲.

موسوی می‌گوید که نظر امامیه در مورد امامت با پنج مشکل بزرگ مواجه است

که عبارتند از:^۳

(۱) موافقت اصحاب - یعنی همان کسانی که اسلام را حمایت کردند و آن را

انتشار دادند - با نظریه شورا.

(۱) الصرخة الكبرى 43، الشيعة والتصحيح 14.

(۲) الصرخة الكبرى 43.

(۳) نگا: الشيعة والتصحيح، 30-46، المتأمرون على المسلمين الشيعة 143-131، و نگا: البرقي.

۲) سخنان علی علیه السلام که با نظریه منصوص بودن امام اجتماع ندارد. مانند این سخن او

که گفت: «مرا رها کنید و از کسی غیر از من پیروی کنید». و سایر سخنانی که قبلاً بسیاری از آنها ذکر شد^۱.

۱) بیعت علی علیه السلام با خلفا.

۲) مدح و ستایش خلفای راشدین توسط علی علیه السلام. مثلاً می گوید: «درود بر عمر که آرزوها را برآورده کرد، و ستونها را برافراشت، و سنت را برپای داشت، و پاک و کم عیب از این دنیا رفت^۲. و امثال این سخنان.

۳) سخنان ائمه و دیدگاه آنها بیانگر این است که خلافت شورایی است. مانند این سخن علی - وقتی که از او می خواستند خلیفه بشود - که گفت: «شما را ترک می کنم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله شما را ترک کرد». و مانند تنازل کردن حسن علیه السلام از رهبری سیاسی و سایر اقوالی که سابقاً بحث آنها گذشت^۳.

نظر موسوی در مورد تأخیر بیعت کردن علی با ابوبکر رضی الله عنه.

موسوی معتقد است که علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد به برتری خود در خلافت بوده است بنابراین در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه تأخیر کرده است، ولی دکتر موسوی امور مهمی را بیان می کند که عبارتند از:

۱- علی علیه السلام معتقد بود که او نسبت به خلافت برتر است و با تأخیر با ابوبکر رضی الله عنه

(۱) نگا: ۱۳۹-۱۴۱.

(۲) نهج البلاغه ص ۵۰۹.

(۳) نگا: البرقعی ص ۱۴۱.

بیعت کرد، این دلالت می‌کند که خلافت شورایی است حتی از دیدگاه علی علیه السلام^۱.
 ۲- تأخیر علی علیه السلام و همراهانش مثل سعد بن عباده که موسوی در مورد او می‌گوید: اصلاً بیعت نکرد^۲، باعث شکست بیعتی که با اکثریت ثابت شده است، نمی‌شود. همچنان که این امر در نظام شورا جریان دارد^۳.

(۱) المتأمرون علی المسلمین الشیعة 74، 130 و نگا: بیعت علی علیه السلام در حدیث ابی سعید در کتاب بیهقی الاعتقاد (178) در سندئی که ابن کثیر در مورد آن می‌گوید: سندش صحیح است. نگا: البداية والنهاية (280/5).

(۲) آنچه که بر اقرار سعد علیه السلام دلالت می‌کند چیزی است که امام احمد در یک روایت جداگانه از عبدالرحمن بن عوف در داستان سقیفه ذکر کرده است که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «من می‌دانم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر مردم راهی را انتخاب کردند و انصار راه دیگر، راه انصار را انتخاب خواهم کرد». و من دانم ای سعد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که تو نشسته بودی فرمود: «قریش متولیان این امر هستند پس نیک‌ترین مردم از نیک‌ترین آنها پیروی می‌کند، و بدترین مردم از بدترین آنها پیروی می‌کند». سعد در این هنگام گفت: راست می‌گوی، ما وزیران و شما امرا باشید...» (المسند 1/18). ابن تیمیه می‌گوید: این حدیث مرسل و حسن است و شاید حمید از بعضی از صحابه که شاهد این واقعه بودند گرفته است. و دارائی یک فایده ارزشمند است و آن اینکه سعد بن عباده از مقام خود و ادعای امارت دست کشید و به امیر بودن ابوبکر اذعان کرد رضی الله عنه. منهاج السنة، 1/537-536.

(۳) الصرخة الكبرى 81، ابن تیمیه در مورد بیعت ابوبکر می‌گوید: «اگر فرض کنیم که عمر و گروهی همراه او بیعت کردند و سایر صحابه از بیعت کردن خودداری کردند، به عنوان امام تعیین نمی‌شود بلکه امام با بیعت جمهور صحابه است. همان کسانی که قدرت و شوکت دارند و بنابراین اختلاف سعد بن عباده ضرری در آن وارد نمی‌کند چون این امر به هدف ولایت ضرری نمی‌رساند. چون هدف قدرت و سلطنت کسانی است که مصلحتهای امت را برآورده می‌کنند. و این با موافقت جمهور حاصل می‌شود. (منهاج السنة 1/530). همچنین نووی رحمته الله بیان کرده است که لازمه بیعت، بیعت گرفتن از تمامی مردم و تمامی اهل حل و عقد نیست. بلکه با بیعت علما و چهره‌های سرشناس و رؤسا و مردم می‌باشد و کسی که بیعت نکرده است عاصی و گناهکار به شمار نمی‌آید. تا زمانی که خلافتی مرتکب نشده باشد یا نافرمانی نکرده باشد. و این حالی بود که علی علیه السلام در ایام تأخیر در آن بود. نگا: شرح صحیح المسلم 12/78-77.

۳- تأخیر علی و عدم بیعت کردن سعد بن عباده (رضی الله عنه) نماد یک وضعیت پیشرفته در

انتخابات اسلامی است، و این امر در خلال پاسداری قانون و شریعت از فرد است که هر کس را می‌خواهد انتخاب کند، بدون هیچ اکراه و یا اجبار^۱. مخصوصاً در جامعه قبیله‌ای که این مفاهیم مورد شناخت نبود^۲.

بنابراین موسوی این حالت عجیب سیاسی را برای عربها به «یک نبوغ ناگهانی در محیط اسلامی و در عصر هجرت و در زمان حکومت خلفای راشدین» توصیف می‌کند، و در مورد پیشرفت فکری مسلمانان می‌گوید: «چیزی که قرآن کریم و تعالیم رسول الله ﷺ و سیره و اخلاق و شخصیت وی در جامعه اسلامی ایجاد کرده بود، یک نبوغ ناگهانی برای عامه مسلمانان در تفکر و امور زندگی‌شان ایجاد کرد، که این دموکراسی و آزادی در اجرای شورا و حکم عادلانه در دوران خلافت خلفای راشدین نمود می‌یابد»^۳.

به طور خلاصه موسوی معتقد است که امام علی (رضی الله عنه) و همراهانش جز بر اساس یک حق قانونی که رسول الله ﷺ صحابه و امتش را به آن ارجاع می‌داد، عمل نمی‌کردند. بدون شک تحلیل وضعیت سیاسی که بر امت گذشته بود توسط موسوی یک تحلیل منصفانه است. و این از دیدگاه آنها چیز عجیبی نیست، چون ما می‌دانیم که او فواید و سودها و جلال و شکوه امت را نادیده نمی‌گیرد، و این امر دلالت می‌کند که موسوی (رحمته الله) توجه شایسته‌ای به این امر کرده است. برخلاف کسی که دیدگاه بلند امت را در انتخاب ابوبکر بر اساس کنیه و بغض نسلی می‌داند که همراه پیامبر ﷺ مال و اولاد

(۱) ابن تیمیه می‌گوید: «سپس تمامی انصار جز سعد بن عباده با ابوبکر بیعت کردند به دلیل اینکه سعد ولایت را می‌خواست.» (منهاج السنة 1/ 518).

(۲) الصرخة الكبرى 81، المتأمرون علی المسلمین الشیعة 74.

(۳) منبع ساق 84، منبع سابق 130.

خود را ترک کردند و مهاجرت کردند و در مقابل منافقین و مشرکین از او حمایت می‌کردند. سپس دین اسلام را در نقاط مختلف دنیا انتشار دادند (رضی الله عنہم).

مراحل ترقی عقیده امامت در میان شیعیان از دیدگاه موسوی

دکتر موسوی معتقد است که تفکر امامت از دیدگاه امامیه دو مرحله را سپری کرده است:

مرحله اول: دوران ائمه.

موسوی به دورانی اشاره کرده است که ائمه از زمان حیات علی علیه السلام تا زمان غیبت امام دوازدهم محمد بن حسن در آن زیسته‌اند. امام دوازدهمی که موسوی و عموم امامیه معتقدند او متولد شده است و همان مهدی موعود می‌باشد.

موسوی می‌گوید که امامت در این مرحله همان «تشیع خاص» است. و تشیع خاص همان گونه که موسوی آن را تعریف کرده است عبارت است از اعتقاد به «اینکه امام علی علیه السلام از خلفای پیشین خود نسبت به خلافت اولی‌تر بوده است. ولی امامت (رهبری سیاسی) به وسیله شورا تعیین می‌شود. و مسلمانان خلفای راشدین را در یک انتخابات شرعی و بدون ابهام انتخاب کردند...»^۱.

موسوی معتقد است که پیروان تشیع خالص، مخالفان مستبدان مدعی اصلاحات دینی و سیاسی هستند، و از ظلم واقع شده بر اهل بیت دفاع می‌کنند. همچنین موسوی معتقد است که این مخالفت‌های شیعیان آنها را از خرافات می‌زداید که در نظر اکثریت امتی که خواهان بازگرداندن آنها به اسلام اولیه هستند، نمود می‌یابد.^۲

در اینجا یک سؤال مهم پیش می‌آید و آن اینکه آیا اکثر امت مانند موسوی اینگونه می‌گویند؟

شاید ما جواب بدهیم که آنچه را که موسوی ذکر کرده است در این مرحله به

(۱) الصرخة الكبرى 43.

(۲) المتأمرون علی المسلمین الشیعة 98.

تأیید امت رسیده است، چون مخالفتها هنوز به غلو و بدعت آغشته نشده بود. و کسی که خواهان بازگشت به شکوه و جلال حقیقی مسلمانان بود، شاهد تأیید بسیاری از فقها می‌بود مانند بعضی جنبشهای (داعیان) مسلح اصلاح مثل نفس زکیه و مانند آن. همچنین افزونی مشارکت‌کنندگان در جنبشهای داعی‌گری که از مدینه شروع شده بود - یعنی مقر اصلی داعیان - یا خراسان یا تبعیدگاه داعیان - تمامی اینها شاهد نوعی تأیید گسترده امت می‌باشند.

دقیقترین دیدگاه امت در این زمان در مورد این جنبشها این بود که باید بگویم کسانی بودند که مخالفتشان را برای خروج علیه حکومت آشکار کردند مانند ابن عباس رضی الله عنه وقتی حسین رضی الله عنه را به عدم خروج نصیحت می‌کرد، یا مانند حسن بصری: که بسیاری از فقها را به عدم خروج همراه ابن اشعث توصیه می‌کرد، یا مانند صادق که از او روایت شده است که نفس زکیه را به اندیشه و صبر تا زمان مناسب توصیه می‌کرد. لازم است بدانیم که اینها راضی به اشتباهات و جرمهای ظاهری نبودند. بلکه همگی آنها در دردی که بر امت واقع شده بود شریک بودند و سعی می‌کردند که این واقعه را اصلاح کنند. ولی آنها در اسلوب مناسب برای تغییر و اصلاح اختلاف نظر داشتند، و این مسأله اجتهادی آن زمان بود. بنابراین ابن عباس و حسن بصری و صادق رضوان الله علیهم و رحماتهم مواظب بودند که در نظرهایشان مصلحت مورد نظر را رعایت کنند و از شورش مسلحانه و حجم مفاسدی که از آن حاصل می‌شود، جلوگیری کنند. بنابراین پیروانشان را به ترک شورش مسلحانه توصیه می‌کردند.^۱

(۱) این اختلاف در دو قرن اول میان اهل سنت جاری بود که آیا خروج علیه حاکم ظالم جایز است یا نه؟ بنابر جواز آن حرکت حسین رضی الله عنه و امثال وی مانند نفس زکیه وجود داشت. و در دو مورد نظر ابوحنیفه روایتهای مختلف است که آیا این خروج مستحب است یا واجب؟ و غالب اهل سنت با آن مخالفت ورزیده‌اند به استناد به احادیث صبر بر والیان تا زمانی که اقرار به کفر نکرده‌اند و سایر نصوص با وی مخالفت کرده‌اند. وقتی اهل سنت آثار خروج بر سلاطین را دیدند رأیشان در مورد ترک خروج بر سلاطین ثابت شد. نگا: منهاج السنة 2/ 241. و نگا: تفصیل دلایل هر کدام و بررسی در کتاب «الإمامة» از الدمیجی 548-502.

شاید نتایج تمامی این جنبشها درست بودن حدس آنها را تأیید کند، که نتیجه آن یکی

از بزرگترین مصیبت‌های مسلمانان یعنی قتل حسین علیه السلام و گروهی از بهترین یاران اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله شد. همچنان که خروج بیشتر از هفتاد نفر از فقها و محدثین همراه ابن اشعث، امت را از ظلم حجاج نرہاند. بلکه منجر به قتل همگی آنها شد. و حجاج با ظلم و ستم خود باقی ماند. و همان امر همراه با جنبش نفس الزکیه آثار بدی را بر بسیاری از اهل بیت و سایرین بر جای گذاشت.^۱

به طور خلاصه: گروههای زیادی در زمان حسین و نفس الزکیه و برادرش ابراهیم و شهید فخ (رضوان الله علیهم اجمعین) پیدا شدند که با بعضی از داعیان در جنبشهای اصلاح خواهانه آنها شرکت می کردند. و آنها چنان که موسوی بیان کرده است، بر عقیده تشیع خاص پایدار بودند. عقیده‌ای که خواهان بازگشت به الگوی دوران خلفای راشدین و به دور از غلو و شرک بود. شاید در جریان اختلافات پیشین در مورد جایز بودن خروج از دیدگاه بعضی از اهل سنت و مشارکت علمی و (فتوی) یا عملی آنها مصداق سخن موسوی باشد که مخالفت «شیعه خالص» یک رأی بود، ولی

(۱) المعلمی می گوید: «مسلمانان خروج را تجربه کردند و چیزی غیر از شر از آن ندیدند. مردم بر عثمان رضی الله عنه شوریدند به زعم اینکه آنها بر حق هستند. سپس اهل جمل بر رؤسایشان خروج کردند و بیشتر آنها خواهان حق بودند. و نتیجه آن مواجه بود و چیزی بود که خلافت نبوت را منقطع کرد. و دولت بنی امیه را تأسیس کرد پس مصیبتی که نباید بر سر حسین بن علی می آمد، آمد. سپس اهالی مدینه شورش کردند و واقعه حره پیش آمد. پس قاریان همراه ابن اشعث شوریدند و آنچه که نباید پیش می آمد، آمد. سپس قضیه زید بن علی پیش آمد و رافضیان او را مجبور کردند که از ابوبکر و عمر تبرئ جوید و او خودداری کرد و سپس او را خوار کردند و... و نصوصی که قائلین به منع خروج و قائلین به جواز آن بدان استناد کرده اند معروف است. و محققان میان این نصوص جمع بسته اند. به طوری که اگر مفاصد خروج علیه حکومت کمتر از مزایای آن باشد جایز است و گرنه جایز نیست، و این یک نظر اختلافی در میان مجتهدان است. منهاج السنة النبویة 241/2، التنکیل، المعلمی 94/1.

آنها از لحاظ عملی اختلاف می‌کردند. والله اعلم.

مرحله دوم: بعد از عصر ائمه.

عصری است که موسوی آن را «عصر تخریب و ویرانی» نام نهاده است. چون موسی معتقد بود که مفهوم امامت به عقیده‌ای تغییر شکل داد که مفاهیم جدیدی در آن وارد شده‌اند از جمله:

- ۱) امامت یکی از اصول دین است و جز با اعتقاد به آن ایمان کامل نمی‌شود.
- ۲) امامت مانند نبوت است. پس باید در هر دوره‌ای امامی جانشین نبی باشد که وظایف او را انجام بدهد.
- ۳) امامت یا با نصی از طرف خداوند متعال و بر زبان پیامبر ﷺ تعیین می‌شود، و یا از طریق تعیین امام پیشین، و تعداد امامان دوازده نفر است.
- ۴) امامت (به معنای خلافت) با گزینش و انتخاب مردم نیست.
- ۵) ممکن است که امام حاضر یا غایب باشد.
- ۶) امام، معارف و احکام الهی را از طریق نبی یا امام یا به وسیله نیروی قداستی که خداوند در وجود او نهاده است، الهام می‌گیرد.
- ۷) امام خطا و اشتباه نمی‌کند و احتیاجی به دلایل عقلی یا فهماندن معلمان نیست.
- ۸) ائمه ولی امری هستند که خداوند به اطاعت از آنها امر کرده است. بنابراین امر آنها امر خداوند، و نافرمانی از آنها، نافرمانی از خداوند است. و کسی که از آنها روی بگرداند، از رسول روی گردانیده، و کسی که از رسول روی بگرداند، از خدا روی گردانیده است.
- ۹) کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر جاهلیت مرده است. این صفات نه‌گانه امامت در بیان موسوی می‌رساند که اینها در مفهوم تشیع تغییر ایجاد کردند^۱.

(۱) نگا: الصرخة الكبرى، 54.

موسوی تاریخ شروع جمع میان رهبری سیاسی و رهبری معنوی امت را اوایل

قرن چهارم هجری می‌داند. یا دورانی که شیعه اصطلاحاً آن را غیبت کبری می‌نامند.^۱

آثار عقیده منصوص بودن ائمه سیاسی.

دکتر موسوی بیان می‌کند که مفهوم امامت جدید آثار خطرناکی را در امت به وجود آورده است که مهمترین آنها:

نخست: جدایی امت.

موسوی معتقد است که عقیده امامیه در منصوص بودن امامت و عصمت و قداست آنها نخستین علامت جدایی شیعه و سنی است. مخصوصاً صاحبان عقیده‌ای که دورانی را به تصویر می‌کشیدند که مخالفان شیعیان اولیه خواستار بازگشت به دوران سلف صالح بودند. چون دوران آنها سخت و تاریک بود. و افراد برجسته این تفکر به نفاق و ارتداد محکوم می‌شدند و اکثریت در مقابل این افکار گمراه موضع دشمنانه گرفتند.

دوم: تسلسل انحراف در مذهب امامیه.

موسوی بیان می‌کند که عقیده منصوص بودن امام و جمع میان دو رهبری (سیاسی و معنوی) شیعه را در گذرگاه تنگ و تاریک و مملو از انحرافات انداخت که اولین آنها طعن و سرزنش صحابه بود، به این دلیل که آنها با منصوص بودن امام مخالفت کرده‌اند و سپس عصمت و تقدیس افراطی بود که منجر به غلو می‌شد.^۲

(۱) المتأمرون علی المسلمین الشیعة / المقدمة.

(۲) همان ۱۴۲-۱۴۱.

همچنین موسوی استفاده از تقیه را در تحلیل دیدگاهها و سخنان ائمه افراط دانسته است. که این نیز از آثار عقیده منصوص بودن است. که این عقیده آنها را به تفسیر هر کار و سخن هر کدام از ائمه که مخالف تفکر نص الهی بر امامت باشد را به حساب تقیه می‌گذارند و آن را به تقیه تفسیر می‌کنند. تا جایی که تقیه و این تعبیرات بد در مذهب بُعد زیادی دارد،
و بالاخره: می‌توانیم افکار موسوی را در مورد تفکر امامت به صورت زیر خلاصه کنیم:

- (۱) معتقد است که امامت شرعی همان منزلت معنوی است، نه سیاسی.
- (۲) خلافت با شورا تعیین می‌شود، نه با نص.
- (۳) خلافت برای مفضول نیز منعقد می‌شود هر چند که افضل نیز وجود داشته باشد.
- (۴) علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه تأخیر کرد و سپس با میل خود و بدون اکراه با وی بیعت کرد.
- (۵) تأخیر علی از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه به خاطر حق فردی و اختیاری است که اسلام در اصل آزادیها به آن تکلیف کرده است.
- (۶) تشیع در عهد ائمه فقط به معنای برتر بودن علی به خلافت است، و خلافت به شورا منتهی می‌شود.
- (۷) شورشهای داعیان با خروج حسین رضی الله عنه شروع شد که به خاطر مطالبه چیزی بود که مسلمانان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای چهارگانه داشتند.
- (۸) مفهوم جمع میان رهبری سیاسی و علمی از دیدگاه امامیه در ابتدای قرن چهارم شروع شد و عباسیان و آل بویه و بعضی از علمای مذاهب در این وضعیت مشارکت داشتند.

(۱) منبع سابق ۱۴۰-۱۳۷.

۹) انحراف شیعه در مفهوم امامت منجر به کناره‌گیری گروه بزرگی از تأیید

کنندگان شد و باعث ورود بدعت‌های بسیاری در مذهب امامیه شد.
اینها خلاصه تصور موسوی از امامت در عهد ائمه و بعد از آن بود. والله اعلم.

مطلب پنجم: نظری وی در مورد مهدی

دکتر موسوی معتقد است - همچنان که شیعه امامیه معتقدند - که محمد بن حسن عسکری در زمان حیات پدرش به دنیا آمده است و او همان مهدی موعود غایب است.

موسوی مانند امامیه معتقد است که محمد بن حسن به مدت شصت و پنج سال از دیدگان مردم مخفی بود، که این دوره از دیدگاه شیعیان «غیبت صغری» نام دارد و مهدی در این دوران از طریق بعضی اشخاص ارتباط داشت که به این اشخاص «نواب» اطلاق می‌شد.^۱

علاوه بر این موسوی نظر عجیبی را در مورد غیبت کبری بنا نهاد و آن دوره‌ای بود که گروهی از امامیه معتقد بودند که مهدی در سال ۳۲۹ هـ از طریق نایب چهارم (علی بن محمد سیمری) روز ورودش را اعلام کرده است که این نایب کاغذی را به مردم نشان داد که با نام مهدی امضاء شده بود و در آن آمده بود که: «غیبت کبری اتفاق افتاده است و بعد از این تا زمانی که خداوند اجازه ندهد ظهوری وجود نخواهد داشت، و اگر بعضی از پیروان من ادعا کردند که مرا دیده‌اند، ادعای دروغ محض است و توانایی و قدرت فقط از آن پروردگار عظیم و بلند مرتبه است».^۲

موسوی ادعای غیبت کبری را در مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهد و معتقد است که اعلام غیبت کبری دسیسه‌ای علیه مهدی بوده است تا او را از مردم دور کنند و نقش و اثر او را خنثی کنند.^۳

(۱) المتأمرون علی المسلمین الشیعة 105.

(۲) الشیعة و التصحیح 61.

(۳) نکا: المتأمرون علی المسلمین الشیعة، 106، 93.

در مورد امکان پیروزی این دسیسه موسوی می‌گوید که او معتقد است که مهدی

بشری از افراد بشر است و قدرت خارق العاده ندارد و در هیچ یک از تدابیر هستی نمی‌تواند دخالت کند و هر دسیسه‌ای می‌تواند علیه او موفق شود و اسیر آن باقی بماند. جایگاه وی مانند علی است که دسیسه ترور علیه او موفق شد، یا مانند حسین که شهید شد.^۱

موسوی می‌گوید که نتیجه این دسیسه این است که شیعه امامیه هر کس را که ادعای ملاقات با امام را بکند، ادعایش را تکذیب می‌کند ولی او ایمان دارد به اینکه عده‌ای او را بدون قرار دیده‌اند و کسی که او را دیده تا موقعی که از او جدا نشده، او را نشناخته است.

بررسی ادعای غیبت کبری توسط او.

موسوی می‌گوید کسانی از امامیه که به نظریه غیبت کبری باور دارند در خطای آشکاری هستند که عبارت است از:

نخست: اعتماد و تکیه بر روایتی که متواتر نیست. سپس در تعامل با این روایت مثل یک روایت متواتر رفتار می‌کنند.^۲

دوم: تناقض؛ به طوری که شیعیان امامیه همگی اتفاق نظر دارند که ادعای دیدن امام بعد از غیبت کبری دروغ است. ولی در همان وقت بسیاری از برگزیدگان آنها اثبات می‌کنند که بعد از غیبت کبری مهدی را دیده‌اند، ولی اینها نیز همگی بر دو امر توافق دارند:

الف) این دیدارها هیچ ارزش فقهی نداشته است.

(۱) نگا: منبع سابق ۱۱۱.

(۲) نگا: منبع سابق، ۱۰۶.

ب) کسی که ادعا کند که مهدی را شناخته است در همان حالی که با او بوده است، دروغ می‌گوید. و این همان چیزی است که موسوی آن را تناقض می‌نامد. مهم این است که بدانیم موسوی معتقد است که مهدی زنده و مخفی است و ممکن است که بعضی از مردم بدون محدودیت او را ملاقات کنند. و نظریه غیبت کبری دسیسه‌ای برای عزل و برکناری وی بود. و از اینجا باب تمسخر و شوخی به محبان اهل بیت باز می‌شود.^۱

موسوی از امکان زنده ماندن مهدی در طول این دوره دفاع می‌کند، و بیان می‌نماید که این امر از لحاظ شرعی و عقلی جایز است، و در چارچوب غیب وارد می‌شود، و به تداوم زندگی نوح برای سالهای زیادی استدلال می‌کند.

در حقیقت افکاری که موسوی سعی کرده است در مورد مهدی بیان کند وصف «ناهنجاری» و «نایبوستگی» در مورد آن صدق می‌کند. چون او امامیه را سرزنش می‌کند که در اثبات غیبت کبری بر روایت غیر متواتر تکیه کرده‌اند، و او معتقد به ولادت مهدی و زنده بودن وی است، بدون اینکه دلیل متواتری را بیان کند. همچنین او شیعه امامیه را به تناقض در اقوالشان در مورد امکان ملاقات با مهدی و عدم شناخت وی جز بعد از ملاقات وصف می‌کند، حال آنکه خود می‌گوید امکان ملاقات با او و استفاده از او وجود دارد، بدون اینکه بیان کند چه کسی او را دیده و از او استفاده کرده است.

همچنین او از وقوع دسیسه عزل مهدی از طرف بعضی از هم‌پیمانان سخن می‌گوید. هر چند کسی به او بگوید: که چرا از دسیسه ادعای ولادت او در اصل و از طرف سودجویان سخن نمی‌گویی؟

(۱) نگا: الشيعة والتصحيح 63-62.

مطلب ششم: دیدگاه وی در مورد عقیده عصمت

عقیده عصمت ائمه از دیدگاه امامیه یکی از امور مسلم است. و از دیدگاه موسوی از جمله عقایدی است که بعد از عصر ائمه داخل در مفهوم امامت شده است.^۱ در همان حالی که امامیه عقیده عصمت را یکی از فضایل ائمه می‌دانند، در مقابل موسوی را می‌بینیم که عصمت را اینگونه توصیف می‌کند. «عصمت در حق امام نقص است و اصلاً قابل ستایش نیست». سپس موسوی نقص آن را بیان می‌کند و می‌گوید: «تفسیر عصمت از نگاه شیعه یعنی ائمه از زمان ولادتشان تا زمان مرگشان به اراده خداوند مرتکب معصیت نمی‌شوند و این یعنی فقدان اراده آنها در تفضیل خیر و شر است. و من در این امر هیچ فضیلتی نمی‌بینم که نزد خداوند برای شخص نوشته شود. چون او قادر به انجام عمل بد و شر نیست چون یک اراده خارج از ذات خود دارد».^۲ همچنین موسوی می‌گوید که امامیه اگر می‌گویند که ائمه به خاطر کمال نفسانی و دارابودن ملکه اخلاقی قوی یا تقوای زیاد مرتکب گناه نمی‌شوند، این یک سخن معقولی است هر چند که این ویژگی به اشخاص محدودی اختصاص ندارد. بلکه این «صفتی است که هر انسانی اگر خود را به آن ملتزم کند و حدود خداوند را رعایت کند و اوامر و نواهی او را رعایت کند، می‌تواند به آن برسد».^۳ موسوی بیان می‌کند که قرآن چنانچه در مورد یوسف؛ صحبت می‌کند به طور واضحی دلالت بر طبیعت بشری انبیاء می‌کند.^۴

(۱) نگا: الصرخة الكبرى 54.

(۲) الشيعة والتصحيح 82.

(۳) منبع سابق.

(۴) نگا: الشيعة والتصحيح 82. منظور موسوی از داستان خداوند در مورد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام این است که علاقه او به آن زن دلالت می‌کند بر اینکه او بشری است که می‌توان هر آنچه را که به بشر نسبت داده می‌شود به او هم نسبت داد و چنین است سرزنش کردن، ولی خداوند متعال او را از آن کار منصرف کرد.

مطلب هفتم: دیدگاه وی در مورد عقیده رجعت

موسوی از عقیده بازگشت امامیه بحث می‌کند و امور زیر را بیان می‌کند:
 نخست: عقیده بازگشت تمام ائمه از عقایدی است که بعد از عصر ائمه ظاهر شد.
 به طوری که طبیعت ساده و بی‌غل و غش عوام و گرایش به افکار افراطی و دور از
 منطق رواج امثال این تفکر را سهل نمود.^۱

دوم: عقیده بازگشت از جانب اکثر علمای مذهب بوده است، فقط بعضی از اعلام
 مذهب این عقیده را تأیید نکرده‌اند. مانند محمد حسین آل کاشف الغطاء که موسوی
 سخن او را در مورد بازگشت آورده است که می‌گوید: «این نظریه به اندازه چیدن
 ناخن ارزش ندارد».^۲

سوم: موسوی معتقد است که این عقیده هیچ تأثیر عملی یا سیاسی یا اجتماعی یا
 اقتصادی در حیات انسان شیعی ندارد، جز یک چیز و آن اینکه وفور شکست صف
 اسلام با امثال چنین خزعلاتی که بیانگر؛ بازگشت ائمه و بازگرداندن دشمنان آنها به
 وسیله خدا جهت انتقام، می‌باشد. و امثال چنین احادیثی که موسوی در مورد آنها
 می‌گوید: «تمام احادیثی که از این نوع هستند، جز شعله‌ورکردن آتش فتنه و ضرر به
 وحدت اسلامی تأثیری ندارند. و تمام پدیده‌های الفت و نزدیکی را از بین می‌برد».^۳
 به طور خلاصه موسوی به عقیده بازگشت ائمه باور ندارد - عقیده‌ای که اکثر
 امامیه بدان معتقد هستند - و آن را از جمله اموری می‌داند که بعد از عصر ائمه وارد
 تشیع شده است.

(۱) نگا: الشیعة و التصحیح 143.

(۲) الصرخة الكبرى 112. و نگا: اصل الشیعة وأصولها 54.

(۳) الشیعة و التصحیح 143.

مطلب هشتم: نظر موسوی در مورد صحابه

موسوی در نگاهش به صحابه، دیدگاه مخالف جمهور شیعیان امامیه را دارد. همچنان که بیان کردیم جمهور امامیه به طعن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته‌اند و حتی بعضی از آنها - جز عده کمی - حکم به ارتدادشان داده‌اند. ولی دکتر موسوی بیان می‌کند که این امر چنانکه صاحبان این عقیده می‌گویند، نیست. بلکه نقیض آن است. بنابراین موسوی موضوع صحابه را از چند جهت نگاه می‌کند:

(۱) پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه‌ای تجلی یافت که او را پرورش داده بود از دیدگاه موسوی پیامبر صلی الله علیه و آله توانست پیروزی بزرگی را در تاریخ محقق کند آنگاه که جامعه عظیمی بنیان نهاد، نه افراد مشخصی را، آنچنان که تفکر امامیه از خلال روایتهای دروغین برداشت می‌کند.

در این مورد موسوی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به رفیق اعلی پیوست و بعد از او امتش از اوامر و نواهی او اطاعت می‌کردند. در کمتر از سی سال بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دعوتش به دیوار چین رسیده و پرچمش در نصفی از جهان تکان می‌خورد. و سرزمینها و مناطقی در زیر پرچم او قرار گرفتند که رسیدن به آنها نوعی خیال بود»^۱.

(۲) خلفای چهارگانه.

موسوی دوران خلفا را دورانی می‌داند که در آن عدالت و صلاح تجسم یافت. به گونه‌ای که این روش در امت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگی خلفا به طور شایسته‌ای شکل گرفت. و جاهایی از سیره و عطرتشان گواه این مدعا می‌باشد^۲.

(۱) المتأمرین علی المسلمین الشیعة 18.

(۲) المتأمرین علی المسلمین الشیعة 25، 28. یا شیعة العالم استیقظوا 57.

۳) توصیف صحابه در قرآن.

موسوی از تصویر تابناکی که قرآن برای اصحاب رسول الله ﷺ ترسیم کرده است سخن می‌گوید و بیان می‌کند که: در قرآن تصویر درخشانی از این گروه برگزیده از امت محمد ﷺ وجود دارد، یعنی هر کلمه آن صفا و خلوص و جلال و شکوه و اخلاص صحابه و از جان‌گذشتگی و دفاع از اسلام و رسول الله ﷺ را در آن عصر می‌رساند. همراه با هم این آیه را می‌خوانیم: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمِثْلَهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرِّعْ أَخْرَجَ سَطْعَهُ فَنَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (الفتح: ۲۹).

«محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله ﷺ و ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند)».

۴) توصیف صحابه در سخنان علی علیه السلام

موسوی می‌گوید که علی علیه السلام به گونه‌ای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده است که با آنچه که بسیاری از امامیه به طعن و سرزنش آنها می‌پردازند جمع نمی‌شود.

موسوی از علی علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: «من یاران محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام، کسی از شما را مانند آنان نمی‌بینم، اصحاب آن حضرت ژولیده موی و غبارآلود بودند در حالی که شب را در سجده و قیام به صبح می‌رساندند، گاه پیشانی و گاه صورت در پیشگاه حق به زمین می‌نهادند، از یاد معاد گویا بر روی شعله آتش ایستاده مضطرب و پریشان بودند، پیشانی آنان از طول سجود مانند زانوی بز پینه داشت. چون یاد خدا می‌شد دیدگانیشان چنان اشک می‌ریخت که گریبانیشان از گریه تر می‌شد، و همچون درخت که روز تندباد می‌لرزد از ترس عذاب و امید ثواب به خود می‌لرزیدند»^۱.

موسوی در اینجا می‌گوید: اگر علی علیه السلام صحابه را مخالف نص الهی - چنانکه امامیه ادعا می‌کنند - می‌دانست آنها را نمی‌ستود. مخصوصاً وقتی این امر مرتبط با شریعت و مصالح دین باشد که به خاطر آن کشته دادند و جان و مال خود را در راه نشر آن و دفاع از آن پرداختند.^۲

موسوی معتقد است که بزرگترین دلیل اینکه امامیه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را جرح و طعنه می‌زنند روایتهای دروغین منتشر در کتابهای این مذهب است. و آنچه که در جعل این روایات سهیم است، کلام بسیاری از دروغگویان می‌باشد، و سپس نقل این روایتها توسط بسیاری از اشخاص برجسته مذهب در کتابهایشان بدون بررسی آنها دلیل دیگر آن می‌باشد.

بنابراین موسوی در دعوت خود به اصطلاح به غربال کردن کتابها از این گونه

(۱) الشیعة والتصحیح 32.

(۲) نگا: منبع سابق.

احادیث دعوت می‌کند که آنها را بزرگترین عامل جدایی مسلمانان می‌داند. موسوی به عنوان مثال به کتاب «بحار الأنوار» مجلسی مثال می‌زند و این کتابی است که موسوی در مورد آن می‌گوید: این اثر جامع از جمله اثراتی است که در حقیقت از لحاظ نفع و ضرر جزء بیشترینها می‌باشد. در همان حالی که در برگزیده میراث علمی غنی بود و محققان و علما از آن کمک می‌گرفتند. همچنین شامل عقاید خطرناک و دیدگاههای رکیکی است که به وحدت اسلامی بزرگترین ضرر را می‌رساند».

سپس موسوی می‌گوید از بزرگترین جنبه‌های تخریبی در اثر جامع بحار الأنوار «تأکید بر طعن و جرح خلفای راشدین و در بعضی جاها به صورت خیلی تند می‌باشد. امری که تاجران قوم‌گرای کینه‌توز از آن به عنوان فرصتی جهت ایجاد دشمنی میان شیعه و سنی استفاده می‌کنند»^۱.

در خلال آنچه که گذشت در می‌یابیم که موسوی نظر منصفانه و منطقی را نسبت به صحابه بیان می‌دارد. او به پیروزی پیامبر ﷺ اقرار می‌کند و به تلاشهای او که ثمره‌اش نسلی بود که باعث نشر اسلام به اقصی نقاط دنیا بود، اقرار می‌کند، و نسبت به صحابه منصفانه بیان می‌کند که میان آنها و منافقین تفاوت وجود داشته است، و به فضیلت آنها که در قرآن آمده است اقرار کرده است، و به جهاد و انتشار دین توسط آنها اعتراف کرده است. از طرف دیگر موسوی نظر منطقی خود را در مورد صحابه بیان می‌کند و می‌گوید که این دین در طول سالهای اندکی بعد از وفات پیامبر ﷺ انتشار نمی‌یافت اگر که خلفا مرتد و صحابه منافق و مؤمنان آن طبق آنچه که امامیه می‌گویند، کم باشند.

(۱) منبع سابق ۸۷-۸۶.

دعوت او به تصحیح عقیده در مورد صدر اول اسلام.

از جمله امور عجیب این است که مسلمان میان نظر فرقه امامیه و سایر فرقه‌های اسلامی در مورد صدر اول اسلام تفاوت‌های بسیار ببیند.

در حالی که عامه فرقه‌های اسلامی متفق هستند که این دوره، الگوی درخشان و بارز بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، فرقه امامیه را می‌بینیم که تصویر این دوره را به تصویر خیانت و ارتداد و نفاق منحرف می‌کنند. و موسوی بیان کرده است که زدودن غبار از گذشته و نشان دادن حقیقت آن به داوری در مورد بسیاری از بلاهایی که مسلمانان کشیده‌اند و تفرقه و اختلاف آنها کمک می‌کند. و می‌گوید: «این غبار بر زندگی فکری و اجتماعی ما شیعیان امامیه به شدیدترین وجه آشکار شده است و از سایر مذاهب بیشتر می‌باشد. چون راویان حدیث ما و کتابهای سیره ما در ارائه گذشته ما بدعتها و فتنه‌ها و چیزهای عجیبی را وارد کرده‌اند و تا زمانی که ما زنده هستیم تاوان ضربه سنگین آن را باید پس بدهیم»^۱.

سپس موسوی توضیح می‌دهد که منظورش از این دوره «دوره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دوره سلف صالح تا زمان بیعت امام حسن با معاویه می‌باشد».

سپس در مورد این عصر می‌گوید: «این عصر ذاتاً دارای یک ارزش اجتماعی و اخلاقی است که منجر به پاکترین صورت تمدن انسانی در سایه تعالیم قرآن و سیره رسول صلی الله علیه و آله منجر شد، ولی عصر خلافت را غبار راویان و صاحبان سیره بدمنظر کردند و همچنین عدم گنجایش عصری که عظمت آن نسل را تا به امروز درک نکرده است، آن را بدمنظر کرده است»^۲.

(۱) الصرخة الكبرى 141.

(۲) منبع سابق.

همچنین موسوی نظر خود را درباره معاویه رضی الله عنه و یزید و افراد بعد از او - که به استبداد توصیفشان کرده است - بیان می‌کند.

و این به معنای پاک کردن امت از وجود مادی و علمی و فرهنگی آنها نیست و به طور کلی آنها مرتد نیستند بلکه همچنان که می‌گوید: «پناه بر خدا اگر چنین بگوییم، اسلام بعد از فتح اندلس به مرزهای فرانسه رسیده و در دوره خلافت عباسی امت به اوج شکوه خود رسید، و بغداد محل تمدن مادی و علمی و فرهنگی بزرگ این عصر بود. و سلاجقه بر سرزمینهای بسیار گسترده‌ای حکومت می‌کردند. بنابراین مسلمانان در خلال تعلیمات اسلام به علم و فرهنگ انسانی خدمت بزرگی کردند و چرخهای معرفت و تمدن انسانی را به جلو بردند...»^۱.

به طور خلاصه موسوی معتقد است که صدر اسلام شاهد تمدنی اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی است که توسط کسانی که آنها را «نسل عظیم» می‌نامند، رشد یافته است. ولی او معتقد است که این روایتهای مشکوک سعی در نابودی این عمل بزرگ دارند و این چیزی است که گروهی از امامیه به آن باور دارند.^۲

همچنین موسوی حقیقت مهمی را بیان می‌دارد و آن تفسیرهای اشتباه بعضی از وقایع تاریخی است که منتج به تصور اشتباه بسیاری از مسلمانان می‌شود. و موسوی به حادثه جمل مثال زده است که می‌گوید: ناظرین به این واقعه مسلمانانی هستند که از دو خط متناقض خارج نمی‌شوند. گروهی عایشه ام‌المومنین رضی الله عنها و همراهانش را مجرم می‌دانند و تا به حال برای او استغفار نکرده‌اند، و این گروه شیعه امامیه هستند. و گروه دیگری که می‌گویند عایشه اجتهاد کرده است و اجتهاد وی اشتباه بوده است، و این گروه اکثر اهل سنت هستند. ولی موسوی از امتی تعجب می‌کند که همچنان به علت این حادثه متفرق شده‌اند در حالی که امام علی رضی الله عنه - صاحب حق در این واقعه

(۱) المتأمرون علی المسلمین الشیعة 50-49.

(۲) یا شیعة العالم استیقظوا 59.

- نتیجه جنگ را در یک روز به پایان رساند و با احترام شایسته با ام‌المومنین رفتار

کرد و به بازگرداندن او با احترام به مدینه امر کرد.

همچنین دیدگاه نگران‌کننده خود را در مورد طلحه و زبیر (رضی الله عنهما) بیان می‌کند وقتی که طلحه را کشته شده دید، گفت: «ای ابا محمد در اینجا غریبی. ولی به خدا سوگند بدم می‌آید از اینکه قریش را در زیر ستاره‌ها کشته ببینم»^۱.

و هنگامی که قاتل زبیر شمشیر زبیر را نزد علی آورد. علی (رضی الله عنه) گفت: «شمشیری که بارها پریشانی را از چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) زدوده است و سپس گفت: از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «قاتل ابن صفیه در جهنم است»^۲.

موسوی در حادثه جمل دیدگاهها را برای امت در تعامل با مخالفان می‌یابد. به گونه‌ای که علی به عنوان برادری با برادران خود به اصلاح و نصیحت رفتار کرد. ولی موسوی فراموش کرده است که بگوید عایشه و همراهانش خواهان قتل علی و همراهانش نبود، بلکه می‌خواست قاتلان عثمان را به وی تسلیم کنند تا از آنها قصاص بگیرد. و علی و طلحه و زبیر و عایشه (رضی الله عنهم) همگی بر آرام کردن این فتنه توافق داشتند تا بتواند امت را متحد کنند. ولی قاتلان عثمان دریافتند که آنها بانی این اتفاق بوده‌اند، شروع به جنگ و فتنه‌انگیزی کردند بدین ترتیب واقعه جمل اتفاق افتاد^۳.

و این امر در حالی اتفاق افتاد که آنها همگی فقیهان آگاهی بودند به گونه‌ای که مسأله را به طور دقیق تصور کرده و به کمترین مفسده آن حکم می‌کردند. همچنان که از جواب دادن علی پیداست وقتی که ابوسلامه دالانی در کوفه از او پرسید که آیا این گروه دلیلی دارند وقتی که خواهان خون عثمان هستند. و وقتی که اراده خداوند

(۱) الصرخة الكبرى 143-142.

(۲) همان 143. نگا: داستان آن در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج 1 ص 231-236 و ج 2 ص 167.

(۳) نگا: تاریخ الطبری 3/852.

اینگونه بوده است؟ علی رضی الله عنه جواب داد؛ آری پرسید آیا تو برای تأخیرت (تأخیر در قصاص قاتلان عثمان) دلیلی داری؟ علی رضی الله عنه گفت: «آری وقتی چیزی دیده نشود حکم دادن در مورد آن باید بنا بر احتیاط و نفع عمومی باشد». ابوسلامه گفت: اگر ما و شما دچار چنین آزمایشی شدیم چگونه است؟ علی گفت: «امیدوارم که انسانهای پاک دل ما و شما وقتی کشته شدند وارد بهشت شوند»^۱.

همچنین علی به حکم دقیقش اشاره کرده است، هنگامی که به طلحه و زبیر گفت: «چیزی که شما را به آن می خوانم از اقرار این گروه - قاتلان عثمان - شر است و این امر از شر آنان بهتر است - یعنی از شر تفرقه و جنگ - و احکام میان مسلمانان با منفعت عمومی و احتیاط انجام می شود»^۲.

(۱) منبع سابق 3/853.

(۲) منبع سابق.

مطلب نهم: دیدگاه موسوی در مورد ضربه زدن و لطمه زدن به بدن در مراسم عزاداری

موسوی معتقد است که ضربه زدن به بدن و سینه زنی و زنجیرزنی و قمه زنی از زشت ترین بدعت‌هایی است که همچنان جزئی از مراسم سالگرد شهادت حسین و سایر عزاداری‌هایی است که شیعه امامیه درست کرده‌اند.^۱

همچنین موسوی بیان کرده است که این امر یکی از نشانه‌های بد جلوه دادن اسلام در دیدگاه غربیها می‌باشد. که این امر بهانه‌ای به دست رسانه‌های غربی داده است که با آن بتوانند صورت اسلام را زشت جلوه بدهند و توجیحات آشکاری برای استعمار این ملتها بیاورند تا آنها را به پیشرفت و مدنیت برسانند.^۲

بالاخره موسوی معتقد است که این نشانه‌های بدعت از امور ناقض کرامت انسانی است که اسلام مسؤولیت آن را به عهده گرفته است.^۳

و بنابراین از بعضی شخصیت‌های برجسته شیعه چنین بدعت‌هایی تحریم شده است.^۴

(۱) الشیعة و التصحیح 98.

(۲) همان 100.

(۳) نگا: یا شیعة العالم استیفظوا، 53.

(۴) همان، 207.

مبحث چهارم:

دیدگاه امامیه در مورد موسوی

نخست: مخالفان موسوی.

مخالفان افکار موسوی - در زمان خودش - اکثریت شیعه را در بر می‌گرفتند و بسیاری از علمای مذهب شیعه و عوام احساساتی به جرگه مخالفانش پیوستند. مثلاً دکتر «علاءالدین سید امیر قزوینی» در کتاب خود «مع الدكتور موسی الموسوی فی کتاب الشیعة والتصحیح» چنین دیدگاهی داشته است.

قزوینی افکار موسوی را بررسی کرده است و خیلی تلاش کرده است که آنها را رد کند و هدفش براندازی و اسقاط موسوی و افکار وی بوده است. همچنین قزوینی در اینکه موسوی به درجه اجتهاد رسیده باشد، شک کرده است. چون از ضعف زبان موسوی سخن گفته است و سعی کرده است که دلایل موسوی را ضعیف بشمارد.

ولی دکتر قزوینی - همچنانکه برای خواننده پیداست - از فرورفتن در قضیه خطرناکی که موسوی مطرح کرده است، خودداری ورزیده است و آن ظاهر بودن غلو در مذهب امامیه، و مشروعیت طلب حاجت از غیر خداوند است. در حالی که قزوینی فقط در دو سطر به این مطلب مهم اشاره‌ای گذرا کرده است.^۱ با وجود اینکه لازم بود قزوینی به بیان این مسأله اهتمام بورزد. چون اختلاف در این مسأله از اختلاف در مسأله امامت و عصمت و امثال آن مهمتر است.

واکنش دکتر موسوی کنایه‌هایی است که در بسیاری از جاهای کتابش به قزوینی زده است و مدعی است که قزوینی از یک خانواده یهودی الاصل آمده است.^۲ همچنین موسوی از پاسداری و دفاع قزوینی از بقای این بدعتها تعجب می‌کند،

(۱) نگا: کتاب مع الدكتور موسی الموسوی فی کتاب الشیعة والتصحیح، القزوینی ص 351.

(۲) نگا: یا شیعة العالم استیعظوا 46.

بدعت‌هایی که هزینه آن را جز شیعه کسی دیگر نمی‌پردازند، و جز گروه کمی از آن سود نمی‌برند.^۱

آنچه که مهم است این است که قزوینی و موسوی با متهم کردن همدیگر و طعنه زدن به هم از موضوع خارج شده‌اند. چون طعنه زدن به اصل و نژاد آدمی اشتباه است، چون هر چند که یهودی بودن قزوینی ثابت شود، این طعنه‌زدن به او مخالف موضوع و روحیه علمی است، جدای از اینکه مخالف یک اصل شرعی می‌باشد که به حرمت طعنه‌زدن به نسب دلالت می‌کند، و آن را از کارهای جاهلی می‌داند. و این روشی است که - متأسفانه - بعضی‌ها در رد مسایل علمی به کار می‌برند. موسوی فقط حق داشت که نظر خود را در مورد دلایل قزوینی و روش استدلالی او بدهد. والله اعلم.

دوم: موافقان موسوی.

در مقابل مخالفان موسوی - که اکثریت را تشکیل می‌دهند - دیگر گروه‌ها موافق دعوت و دیدگاه موسوی هستند.

موسوی بعد از انتشار کتاب «الشیعه والتصحیح» با نامه‌های زیادی مواجه شد که در بردارنده تأیید و خوش آمد زیادی بود که بعضی از آنها به درجه تعریف و تمجید و حسن ظن رسیده بود.^۲

موافقان موسوی چه کسانی بودند؟

موسوی می‌گوید که اکثر موافقان او طبقه فرهنگیان و روشنفکران بودند.^۳ همچنین موسوی به وجود طبقه بزرگی در شیعه ایران اشاره کرده است که از موافقان افکار اصلاح و انقلاب فکر بودند، و در میان شیعیان پاکستان نیز موافقانی برای افکارش

(۱) نگا: الصرخة الكبرى 130.

(۲) نگا: منبع سابق 5.

(۳) یا شیعة العالم استیقتوا، 46-47.

بودند^۱.

اصلاً چیزی عجیبی نیست که طبقه روشنفکر موافق موسوی باشند. چون آنچه که او بدان دعوت می‌کرد نیاز به آزادی اندیشه و تعادل روحی و عاطفی داشت. و این چیزی بود که بسیاری از عوام شیعه توان آن را نداشتند - همان کسانی که عاطفه زیاد بر آنها غالب است - و در این میان بعضی از کشورها را که به فضای باز تفکر و روشنفکری معروف هستند، استثناء می‌کنیم مانند لبنان و بعضی از کشورهای غربی. و این چیزی بود که وجود طبقه بزرگی از روشنفکران و عوام که دعوت اصلاح او را در آن کشورها تأیید کرده‌اند، تفسیر می‌کند. والله اعلم.

(۱) الصرخة الكبرى، 20.

مبحث پنجم:**بارزترین دیدگاه‌های موسوی**

در خلال آنچه که گذشت روشن شد که دکتر موسوی دعوت اصلاحی نیکویی را بنیان نهاد، و سعی کرد چیزهایی را که در مذهب اهل بیت (رحمهم الله) وارد شده است، پاک و تصفیه نماید.

ولی موسوی نیز خالی از اشتباه نیست و از بارزترین دیدگاه‌های وی امور زیر است:

نخست: دیدگاه وی در مورد معاویه رضی الله عنه.

موسوی موضع دشمنانه و سختی نسبت به معاویه رضی الله عنه گرفته است. که در این امر به تهمتهایی تکیه کرده است که آنها را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

(۱) معاویه را به همکاری و هم پیمانی با هرکول روم در جنگ با علی رضی الله عنه متهم کرده است. در مقابل اینکه هرکول پادشاهی را برای معاویه وراثتی کند و معاویه از جانب رومیها تأمین مالی می‌شد.^۱

(۲) معاویه را به همکاری در قتل عثمان متهم کرد.^۲

(۳) معاویه را متهم کرد که سیاست استبداد را تأسیس کرد و ارزشهای انسانی را در جامعه اسلامی نابود کرده است.^۳

(۴) معاویه «شیعیان علی» را نابود کرد. همان کسانی که در مقابل سیاست استبدادی

(۱) نگا: المتأمرین علی المسلمین الشیعة، 34-31.

(۲) نگا: منبع سابق، 36.

(۳) نگا: منبع سابق، 38، 42.

او ایستادند^۱.

(۵) او امر به سب و دشنام علی بر منابر کرد^۲.

(۶) او نظریه اطاعت از ولی امر مسلمانان را در خلال تألیف احادیثی در این امور بنیان نهاد^۳.

به طور خلاصه موسوی نسبت به معاویه دیدگاه کاملاً بدی دارد و گمان می‌کند که دیداری که میان معاویه و علی (رضی الله عنه) روی داد - همچنان که موسوی می‌گوید - «دیدار میان دو مدرس بود که در اصول و مبادی مخالف هم بودند: مدرسه اسلام که در ارزشهای انسانی و اهداف عالی آن تجسم می‌یابد، و همان مدرسه خلفای راشدین بود، و مدرسه استبداد که در نابودی ارزشهای انسانی و مبادی بلند آن تجسم می‌یابد»^۴.

برای اطلاع از آنچه که موسوی ذکر کرده است لازم است که خواننده گرامی به دو امر مراجعه کند:

نخست: دفاع از معاویه رضی الله عنه به معنای تزکیه مطلق او نیست. و به معنای شرعی بودن تمام کارهای وی نیست. بدون شک معاویه در جایگاه خلفای راشدین نیست. نه از جهت مقام و فضیلت، و نه از جهت تجسم دوران خلافت. و او فقط متولی امر بوده است، و در میان صحابه کسانی بوده‌اند که از او بهتر باشند، مانند سعد بن ابی وقاص و حسن و حسین فرزندان علی رضی الله عنه.

دوم: موسوی خود را مانند بعضی از پیشینیان امت می‌داند، از جمله محدثانی که به شیعه افراطی موصوف شده‌اند. نه اینکه به رافضی معروف شده باشند، مانند

(۱) نگا: منبع سابق، 45.

(۲) نگا: منبع سابق، 48.

(۳) نگا: منبع سابق، 52-53.

(۴) منبع سابق، 61.

محدث حافظ بن فضیل بن غزوان که ابوداود سجستانی در مورد او می‌گوید: «او یک

شیعه دو آتش بود»، و حافظ ذهبی توضیح می‌دهد که «آتشین بودن او علیه کسانی است که با علی جنگیده و منازعه کرده‌اند. در حالی که او شیخین (یعنی ابوبکر و عمر) رضی الله عنهما را بسیار بزرگ می‌داشت^۱، و ذهبی چیزهایی را که دلالت بر تعظیم عثمان رضی الله عنه نیز بکند آورده است. و او می‌گوید: فرزندم را از شب تا صبح زدم تا بر عثمان رحمت بفرستد، ولی این کار را نکرد^۲.

و این حدیث را امام احمد منصفانه آورده است و گفته است: این حدیث حسن است در حالیکه راوی آن شیعی است. همچنان که ائمه شش‌گانه در کتابهایشان از او روایت کرده‌اند^۳.

بدون شک بر ما نیز واجب است که با موسوی بطور عدالت همراهی کنیم همچنانکه پیشینیان ما با امثال او چنین رفتار کردند.

نقد منابع موسوی در اتهاماتی که به معاویه رضی الله عنه وارد کرده است.

موسوی در نقد معاویه و تهمت‌هایی که به او نسبت داده است بر دو منبع اعتماد کرده است:

(۱) متن کتاب نهج البلاغه.

(۲) تحلیلهای شخصی رویدادهای تاریخی.

اما تکیه او بر کتاب نهج البلاغه اشتباه بوده است. چون کتاب نهج البلاغه از لحاظ سند منبع موثقی نیست. چون گردآورنده آن شریف رضی بوده است که در قرن چهارم می‌زیسته است. و اسناد آن را هیچ وقت به طور متصل به امیرالمؤمنین علی

(۱) سیر اعلام النبلاء، ۹/ ۱۷۴.

(۲) همان، ۹/ ۱۷۴.

(۳) همان ۹/ ۱۷۴. مقدمه فتح الباری ۴۴۱.

ﷺ نرسانده است. بنابراین داعماد کردن بر آن درست نیست. مثل دیدگاه موسوی درباره معاویه و تکیه او بر نهج البلاغه.

حافظ ذهبی (رحمته الله) می‌گوید: «کسی که کتاب نهج البلاغه رضی را بخواند مطمئن می‌شود که او بر زبان علی ﷺ دروغ بسته است. چون در آن به ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) صراحتاً ناسزا و فحش داده است. و در آن تناقضات و سخنان رکیک وجود دارد و در آن عبارتهایی وجود دارد که اگر کسی از صحابه قریشی و سایر آنها شناخت داشته باشد، مطمئن می‌شود که اکثر این کتاب باطل است»^۱.

اما تکیه کردن امثال موسوی بر اینکه معاویه هم پیمان روم بوده است تحلیل و پیشنهادی است که در بهترین حالت نیاز به دلیل تاریخی معتبر دارد.

بررسی تفصیلی.

(۱) موسوی یک امر مهم را فراموش کرده است و آن اینکه دو نفر از خلفای راشدین در ولایت خود به معاویه اعتماد کردند. و موسوی نگفته است که معاویه در زمان آن دو بد بوده است. بلکه معاویه عامل بعضی از خلفای راشدین در سرزمین بسیار مهم شام بوده است. و این اصلاً با نظریه همکاری امویان با رومیها که موسوی از آن سخن می‌گوید، سازگار نیست.

(۲) خیلی مشکل است که باور کنیم معاویه در قتل عثمان ﷺ دست داشته است. چون این یک ادعای بی‌دلیل است. و حالت معاویه مدام از خون خواهان (خواهان قصاص) عثمان ﷺ بوده است و چون هیچ یک از اهل شام با قاتلان عثمان مشارکت نداشتند، و اگر ترور و قتل عثمان در شام برنامه‌ریزی شده باشد ما می‌گوییم که تعداد بسیاری کمی از اهل آنجا در این امر مشارکت داشته‌اند. والله اعلم.

(۳) مشخص نیست که معاویه ﷺ به سب علی ﷺ بر منابر امر کرده باشد، بلکه این کار از طرف خلفای اموی بعد از معاویه عرف شد، تا وقتی که عمر بن عبدالعزیز (رحمته الله) این کار را متوقف کرد، و این عبارت را جایگزین آن نمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ

(۱) میزان الاعتدال 3/ 124.

بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم

لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ (النحل: ۹۰).^۱

۴) عقیده موسوی در اینکه اطاعت از ولی امر و صبر کردن در مقابل ظلم آنها تأسیس معاویه بوده است، در بردارنده یک اشتباه اصولی رد احادیث است. چون مبنای رد احادیث یا مخدوش دانستن سند آن با یک دلیل معتبر است، یا با مخدوش دانستن متن حدیث و شاذ دانستن آن است، ولی ادعای اینکه این حدیث را فلانی و فلانی وضع کرده‌اند، مردود است.

۵) موسوی سعی کرده است احادیث اطاعت از ولی امر و صبرکردن بر ظلم آنها را مقید به مورادی بکند که گناه نباشد، در حالی که این از محاسن اسلام است که برای حفظ اموال و جان مردم آمده است. و این هیچگاه به معنای پذیرفتن امور منکر نیست، بلکه به تغییر آن از راههای مشروعی که مصلحت بندگان را با کمترین مفسده تأمین کند، امر کرده است.

۶) از جمله اشتباهات معاویه که موسوی بیان کرده است، واقعه‌ای است که بعضی از افراد را به «شیعه علی» انتساب می‌دادند، مانند حجر بن عدی^۲ که توسط

(۱) نگا: تاریخ الخلفاء 329 و سیر اعلام النبلاء 5/147.

(۲) حجر بن عدی بن جبلة کندی^۳ که ابن اثیر و ابن عبدالبر و ذهبی او را جزء صحابه به شمار آورده‌اند. در حالی که عده‌ای مانند بخاری و ابن حبان و ابن ابی حاتم او را جزء تابعین به شمار آورده‌اند. در زمان جنگ جمل و صفین با علی بود. وقتی کار به دست معاویه رسید با او بیعت کرد ولی از تعامل والیان معاویه با شیعه علی راضی نبود. همچنین او آشکارا با سیاست مالی امویان در توزیع اموال مخالفت کرد. همچنین با افکار منکرات مخالفت می‌کرد. وقتی مغیرل بن شعبه والی کوفه بود با او خوش رفتاری می‌کرد ولی وقتی زیاد بن ابیه بر کوفه ولایت داشت، تحمل تحریکها و جنبشهای حجر را نداشت و تعدادی شهود نزد معاویه فرستاد که حجر نافرمانی می‌کند و قتل وی را فراهم ساخت. معاویه او و ده نفر از همراهانش را خواست و هنگامی که خواست او را بکشد بعضی از آنها مانع شدند و به تبعید ایشان اکتفا کردند. و هنگامی که حجر بر معاویه

معاویه کشته شد.

این دیدگاه، دیدگاه نخبگان امت است، چون به این امر راضی نبودند، مانند عایشه رضی الله عنها که معاویه را سرزنش کرد و در دل آن را به یاد داشت^۱، و مانند عبدالله بن عمر وقتی خبر قتل حجر را به او دادند، او در بازار بود و وسایلیش را انداخت و شروع به گریه کرد^۲. یا مانند عبدالله بن حارث مخزومی که به معاویه گفت: بردباری ابوسفیان کجا از تو دور شده است؟ و معاویه جواب داد: با دوری امثال تو از قومم^۳. همچنین عالم گرانقدر مالک بن هبیره مسکونی و ربیع بن زیاد - عامل معاویه در خراسان - و شریح قاضی (رحمهم الله) نیز او را سرزنش کردند، و این به معنای تبرئه معاویه از این اشتباه می باشد.

ولی عایشه و ابن عمر و عبدالرحمن و شریح رضی الله عنهم بیشتر از این حد تجاوز نکردند مثل آنچه که موسوی ادعا می کند معاویه مثل مدرسه ای است که با ارزشهای اسلامی می جنگد. و امثال این دیدگاهها که نمی توان آن را دیدگاه نامید، بلکه حجم اشتباه و خطا را به همان اندازه که بود بیان کردند، و با روشنی با آن مخالفت کردند. و معاویه از این کار پشیمان شد، و سفیان ثوری روایت کرده است که معاویه از قتل حجر بن عدی پشیمان شد^۴. و طبری می گوید هنگامی که عبدالله بن یزید بن اسدی قسری بر بالین

وارد شد به او گفت: السلام علیک یا امیر المؤمنین - اشاره به اینکه افکار منکرات توسط او از بیعت معاویه خارج نشده است - ولی معاویه به کشتن وی دستور داد. و هنگامی که ام المؤمنین عایشه نیت معاویه را دانست فرستاده ای نزد او فرستاد تا او را از این کار زشت بازدارد ولی فرستاده وی بعد از قتل حجر رسید و عایشه از این کار معاویه ناراحت شد و در دل آنرا داشت. نگا: اسد الغابة 1/ 385، سیر اعلام النبلاء 3/ 463. الطبقات الكبرى، ابن سعد 6/ 220-217. الاصابة 1/ 329. مشاهیر علماء الأمصار 89.

(۱) مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور 6/ 242-241. سیر اعلام النبلاء 3/ 466. البداية والنهاية 8/ 55-54.

(۲) الاصابة 1/ 329. البداية والنهاية 8/ 55. (یعنی: شما از من دور بودید و مرا یادآوری نکردید. مترجم).

(۳) الطبقات الكبرى، ابن سعد 6/ 220-219.

(۴) مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور 6/ 242.

مرگ معاویه حاضر شد، معاویه به او گفت: خداوند پدرت را بیمارزد که ناصح من بود و

مرا از قتل ابن ادبر - حجر بن عدی - نهی کرد^۱. و پدرش معاویه را به عدم قتل حجر و همراهانش نصیحت کرده بود و فقط به تبعید آنها در شهرها اکتفا کرده بود.

اما آنچه که موسوی از استبداد معاویه و سرکوبی آزادیهای مردم توسط وی ذکر می‌کند، مخصوصاً سرکوبی کسانی که از مخالفت آنها می‌ترسید، بنابراین ما باید بدانیم که دوره معاویه در ضمن خلافت خلفای راشدین نبوده است که توصیف آن در حدیث سفینه علیه السلام آمده است. که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «خلافت بعد از من سی سال است و سپس تبدیل به پادشاهی می‌شود»^۲. و این وارد نقضی می‌شود که بعد از خلافت راشدین بر امت ملحق شده است.

ابن تیمیه می‌گوید: حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که بر تمام شدن زمان خلافت دلالت می‌کند، نشان نکوهش پادشاهی و عیب آن است^۳.

معاویه خودش سطح نقضی که در دروران وی به سیاست اسلامی وارد شده بود را فهمیده بود. همچنان که واقعه‌ای که ابویعلی موصلی از ابی قبیل روایت کرده است که: «معاویه در خطبه روز جمعه برای ما گفت: اموال دولت مال ما است و غنایم نیز مال ماست. به کسی که بخواهیم می‌بخشیم و از کسی که بخواهیم منع می‌کنیم. و کسی اعتراض نکرد، و در جمعه دوم چنین سخنی گفت و کسی اعتراض نکرد، و در جمعه سوم چنین سخنی گفت و مردی از حاضران مسجد بلند شد و گفت؛ هرگز، بلکه مال، مال ما است و غنایم مال ما است، کسی که آنها را از منع کند با شمشیر با او روبرو خواهیم شد. بعد از خواندن نماز به آن مرد گفت که نزد او برو و او را نزد خود بر تخت نشاند، و به مردم اجازه داد که وارد شوند، سپس گفت: ای مردم من

(۱) مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور 6/242 و 27/317. تاریخ الأهم و الملوک 5/272.

(۲) رواه احمد، 5/221-220. ابوداود، 4646. الترمذی، 2226. ابن صاحبان، 1534.

(۳) مجموع الفتاوی، 35/21-22.

در جمعه اول سخن گفتم و کسی به من اعتراض نکرد، و در جمعه دوم نیز کسی به من اعتراض نکرد، اما در جمعه سوم این شخص مرا بیدار و زنده کرد، خداوند او را زنده بگرداند. از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «قومی خواهند آمد که سخن می‌گویند و کسی به آنها اعتراض نمی‌کند (و در روایتی دیگر، امیرانی خواهند آمد که کسی به آنها اعتراض نمی‌کند. مانند میمون در آتش جهنم فرو می‌روند). ترسیدم که خداوند مرا از جمله این افراد قرار بدهد. ولی وقتی این مرد به من اعتراض کرد، مرا زنده کرد، خدا او را زنده نگه دارد، و امیدوارم که خداوند مرا از جمله آنها قرار ندهد».

این حادثه سندی است که دو امر را ثابت می‌کند:

(۱) معاویه رضی الله عنه خودش دریافته بود که در پادشاهی خودش که نزدیک به دوران خلفای راشدین بوده است، سیر نزولی داشته است - و این امری کاملاً آشکار بود - از جمله پایین آمدن سطح آزادیها و آسان بودن مطالبه حقوق که اینها در زمان خلفای راشدین خیلی گسترده بوده است.

(۲) معاویه دارای نوعی ترس و اشتیاق به پیروی از ارشاد نبوی بود، و همین او را واداشت که در حضور مردم خود را امتحان کند، و در مورد یکی از امور خیلی مهم که تجاوز به حقوق و اموال مردم بود، تا ظرفیت خود را در طی حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، ببیند، و آن را تکرار کرد تا مطمئن شود که او داخل در آن وعید (آتش جهنم) نیست.

آنچه که لازم است شخص مؤمن به آن رفتار کند این است که حق هر صاحب حقی را بپردازد. معاویه بن ابوسفیان یکی از صحابه بود، که به شرف صحابه بودن نایل شده بود، و آنچه که میان معاویه و علی گذشته بود، در حقیقت حق با علی بود

(۱) رواه ابویعلی 373/13 شماره (7382). و رواه الطبرانی، الکبیر 341/19 شماره (790) و 394/19 شماره (925) و هیشمی در مورد سند ابن یعلی گفته است که رجال آن حدیث ثقه هستند (مجمع الزوائد 236/5) و ابویعلی روایت دیگری بدون ذکر داستان آورده است. 367/13 شماره (7377) و محقق حسین سلیم اسد گفته است که سند آن حسن می‌باشد.

و اشتباه از طرف معاویه، ولی خدا شاهد است که از طعن زدن او دست می‌کشیم و

آنهم تاسی به پیامبر ﷺ، چنانکه در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده است «وقتی از اصحابم یاد کردید از دشنام و ناسزا گفت آنان دست بکشید»^۱. هر چند که از دیدگاه اهل سنت علی مجتهد بوده است که اجتهادش موافق حقیقت بوده است، و حق با وی بوده است، و معاویه مجتهد متجاوز بوده که از او و از لشکریانش تجاوز و ظلم حاصل شده است. همچنان که در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله پیداست که در مورد عمار فرمود: «یک گروه متجاوز و ستمکار عمار را می‌کشد»^۲. و همچنین می‌فرماید: «در امت من دو گروه پیدا می‌شوند که میان آنها جدایی می‌افتد و یک گروه منحرف می‌شوند - یعنی خوارج - و گروه بر حق گروه خوارج را می‌کشند»^۳. و آنچه که معلوم است علی رضی الله عنه خوارج را به قتل رساند. ولی شخص باغی و متجاوز به صرف تجاوزش کافر نمی‌شود. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

أَفْتَلَوْا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ (الحجرات: ۹).

«و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید».

بنابراین آنها را مؤمن نامیده است هر چند که یکی از آنها باغی باشند.

همچنین معاویه رضی الله عنه بعد از حسن رضی الله عنه امارت را در دست گرفت و سپاه مسلمانان را برای نشر دین گسیل داد، و شیعه علی در جنگ او با خوارج مشارکت کردند^۴. و اگر چنانکه موسوی تصور می‌کند، هرگز بزرگان شیعه علی در سپاه معاویه نمی‌جنگیدند،

(۱) رواه الطبرانی، الکبیر 2/93، و آلبانی در السلسلة الصحیحة آن را صحیح دانسته است، 34.

(۲) مسلم 2916، احمد/6/289 و 300 و 315، نسائی، فضائل الصحابة 170، ابن حبان 6736.

(۳) مسلم 1064، ابوداود 4667 و احمد 3/25، 3/79 و ابن حبان 6735.

(۴) الطبری 3/950-960.

و در رأس آنها معقل بن قیس ریاحی^۱ و صعصعه بن صوحان^۲ بودند. والله اعلم.
دوم: عقیده موسوی در مورد اینکه بعضی از علمای فرقه‌ها قائل به تحریف قرآن هستند.

از جمله دیدگاه‌های دکتر موسوی این است که عقیده تحریف قرآن را به غیرشیعه نسبت می‌دهد و می‌گوید: «قائلین به تحریف تعدادی از علمای تمام فرقه‌های اسلامی را تشکیل می‌دهند، ولی علمای شیعه و محدثان آنها از میان این افراد اکثریت را تشکیل می‌دهند»^۳.

آنچه که موسوی در مورد انتساب این عقیده به غیرشیعیان گفته است، اصلاً شناخته نشده، بلکه آنچه که از علما به ثبت رسیده است نقل اجماعی است که در رد این نظریه آمده است، و در رد علمای امامیه که قائل به این نظر هستند.

(۱) معقل بن قیس (عبد قیس) ریاحی از قبیله بنی یربوع بود که فرمانده‌ای شجاع و اصیل بود. عصر- نبوت را درک کرده بود و عمار بن یاسر او را برای مژده فتح تستر نزد عمر بن خطاب فرستاد. فرمانده لشکر علی بن ابی طالب بود و در روز جمل همراه او بود. مغیره بن شعبه در جنگ با خوارج به او متکی بود. به خاطر اینکه سخت‌گیری او را نسبت به خوارج می‌دانست. وقتی مستورد بن علفه خارجی شورش کرد مغیره او را به جنگ با وی فرستاد و آنها در کنار ساحل دجله جنگی میانشان در گرفت که هر دو کشته شدند. الإصابة 475/3. الطبری 950-960/3. الأعلام 188/8.

(۲) ابوطلحة صعصعة بن صوحان بن حارث عبدی از قبیله بنی عبد قیس بود در دارین به دنیا آمد و در زمان رسول الله ﷺ ایمان آورد ولی پیامبر ﷺ را ندید. یکی از خطبای عرب بود، از بزرگترین اصحاب = علی بن ابی طالب بود در تمام جنگها همراه علی بود. مغیره به دستور معاویه او را به جزیره اوال - بحرین فعلی - تبعید کرد. تا در سال 56 هجری در آنجا در گذشت. و عده‌ای گفته‌اند در سال 60 هجری در گذشت. در حالی که او هفتاد سال داشت و در روستای عسکر واقع در جنوب جزیره منامه پایتخت بحرین به خاک سپرده شد. سیر اعلام النبلاء 529-528/3. تاریخ الطبری 960-950/3. الإصابة 143/5. الأعلام 205/3. www.geocities.com/al-thagalayn/mazasa.htm-16h.

(۳) الشیعة و التصحیح 131.

آری فقط از گروهی از خوارج نقل شده است که سوره یوسف را انکار کرده‌اند

ولی انتساب این قول به آنها ضعیف است. و علمایی که آن را آورده‌اند با صیغه تضعیف از آن سخن گفته‌اند. بنابراین اشعری گفته است: «در این باره برای ما نقل شده ولی درباره آن تحقیق نکرده‌ایم». سپس این عقیده را از بعضی از آنها ذکر می‌کند^۱، و شهرستانی نیز از آن به صیغه تضعیف نقل کرده است و گفته است: «از آنها حکایت شده است»^۲.

ابن حزم (رحمته الله) می‌گوید: «در میان هیچ یک از فرقه‌های اهل سنت و معتزله و خوارج و مرجئه و زیدیه اختلافی وجود ندارد در اینکه از آنچه که در قرآن آمده است باید پیروی کرد. و این قرآن همان است که ما آن را می‌خوانیم. و فقط گروهی از غالیان رافضی با این امر مخالفت کرده‌اند، و آنها با معتقد بودن به این کافر هستند و نزد تمام اهل اسلام مشرک محسوب می‌شوند»^۳.

بنابراین روشن شد که آنچه موسوی گفته است دقیق نیست. همچنان اگر این عقیده به خوارج ثابت می‌شد، با اینحال درست نبود که بگویم این عده جمعی از علمای فرقه‌های اسلامی را تشکیل می‌دهند، همچنانکه موسوی مدعی آن است.

در پایان ما هر چند که در این دیدگاهها مخالف دکتر موسوی باشیم، باید بگوییم که موسوی (رحمته الله) در مسیر مشروعی که آن را اصلاح نامیده بود گام بزرگی را برداشت، و نقش یک ناقد شیعی درون مذهبی را داشت. و در اکثر مناقشاتش موضوعیت داشت. همچنین ما نباید اهمیت بیان بسیاری از مسایل را در چنین موقع سختی فراموش کنیم. و آنچه که بر همه مسلمانی واجب است، این است که حق هر

(۱) مقالات الإسلامیین 1/ 178.

(۲) الملل والنحل 1/ 128.

(۳) الإحکام 1/ 96.

صاحب حقی را ادا کند. در نتیجه او بدون تکفیر یا رد هیچ یک از صحابه، یک شیعه به معنای خاص معتقد امامیه بود که به امامت روحانی علمی دعوت می‌کرد. همچنان که به توحید به دور از شرک، و بزرگداشت ائمه بدون غلو، و به تشیع بدون اسطوره و خرافات دعوت می‌کرد. خداوند او را وارد رحمت واسع خود کند و اشتباهات و لغزشهای وی را ببخشد و همگی ما را وارد بهشت گرداند.

فصل سوم:

آیت الله العظمی محمد حسین فضل الله

«برای بیرون آمدن از ذاتی‌نگری و ویژگیها و حسابهای تنگ باید با مسایل و افکار خود مواجه شویم و حتی عقیده خود را نقد کنیم و شجاعت و جرأت آن را داشته باشیم، قبل از اینکه دیگران این کار را بکنند، چون ما صاحب میراث کمی نیستیم که پیشینیان برای ما بجا گذاشته‌اند. و لازم است که با دیده نقد و تحلیل به آن بنگریم تا مصداق این آیه کریمه نباشیم که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ (الزخرف: ۲۳).

«ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.»

محمد حسین فضل الله

مبحث اول:

زندگینامه او.

نام و نسب او

او از لحاظ نسبی آیت‌الله العظمی ابوعلی محمد حسین بن عبدالرئوف بن نجیب فضل‌الله حسینی بود که از یک خانواده لبنانی و در شهر «عیناتا»^۱ بود.

ولادت و تکامل وی.

او در نوزدهم شعبان سال ۱۳۵۴هـ/۱۹۳۵ میلادی در نجف به دنیا آمد - و پدرش در آنجا به تعلیم علم مشغول بود -^۲.

محمد حسین یادگیری را در مکتب خانه شروع کرد. و خواندن و نوشتن و قرآن را فرا گرفت. وقتی که به نه سالگی رسید به مدرسه‌ای منتقل شد که جمعیت کانون نشر در نجف به روش جدید آنرا ساخته بود. و وارد کلاس سوم و سپس کلاس چهارم شد. ولی به سرعت آنجا را ترک کرد و شروع به یادگیری علم در حوزه و نزد پدرش به تحصیل مشغول شد در حالی که هنوز نه سال داشت.^۳

فضل‌الله در سن مبکر به افکار و برنامه‌های فرهنگی که مجلات مصری و لبنانی و روزنامه‌های عراقی آن دوره به آن می‌پرداختند، پیوست. او مجله المصور مصری و مجله الرساله که حسن زیات آن را انتشار می‌داد و مجله الکاتب که طه حسین انتشار می‌داد را می‌خواند و در سایه این محیط‌ها به زودی شعر سرود و شاید اولین تجربه شعری که او را در خود فرو برد، در سن ده سالگی بود وقتی قصیده‌ای را تألیف کرد

(۱) عیناتا: شهری در بخش «بنت جبیل» لبنان است. نگا: امة فی رجل محمد الجزائری 7، المؤسسة المرجعية 6.

(۲) سایت بینات (سایت رسمی فضل‌الله).

<http://www.bayynat.org/www/arabic/sira.index.htm>.

(۳) همان و المؤسسة المرجعية 6.

که در آن آمده بود:

فمن كان في نظم القريض مفاخرًا
 ففخرى طرًا بالعلی والفضائل
 «اگر در سرودن شعر افتخاری داشته باشم، افتخارم از بلندمقامی و فضایل است».

بارزترین اشخاصی که پیش آنها درس خوانده است.

- (۱) پدرش عبدالرئوف فضل الله، اولین کسی بود که به او درس داد. و نزد وی درس خواند تا به سطح دوم حوزوی رسید.
- (۲) مجتبی لنگرانی^۱، بخش دوم (کفایة الاصول) را نزد خواند.
- (۳) ابوالقاسم خوئی، در مرحله خارج.
- (۴) محسن حکیم، در مرحله خارج.
- (۵) محمود شاهرودی^۲، در مرحله خارج.
- (۶) حسین حلی^۳، در مرحله خارج.

(۱) آیت الله مجتبی لنگرانی نجفی در سال ۱۳۱۳ متولد شد، اصلیت او ایرانی است و او یکی از استادان حوزه در نجف بود. کتاب اوفی البیان از اوست. در سال ۱۴۰۶ درگذشت. نگا: مقدمه کتاب «ترجمة الحسين ۱۰-۱۱» در ضمن شرح حال محقق عبدالعزيز طباطبائی و نگا: الرد علی الوهابیة ۲۴، محمد جواد بلاغی و تحقیق سید محمد علی حکیم، مؤسسه آل بیت لإحياء التراث.

<http://www.rafed.net/books/turathona/alrad/wana.html>.

(۲) آیت الله العظمی حسین شاهرودی حسینی در سال ۱۳۰۱ در شاهرود ایران متولد شد و در سال ۱۳۲۸ به نجف رفت، حاشیه‌ای بر عروة الوثقی دارد و کتاب ذخیره المؤمنین از اوست. در سال ۱۳۹۴ هـ درگذشت. نگا: شرح حال وی در سایت (معصومین).

<http://www.14masom.com/aalem-balad/29/1.htm>.

(۳) آیت الله شیخ حسین حلی، در سال ۱۳۰۹ هـ متولد شد و در سال ۱۳۹۴ هـ درگذشت. نگا: کتاب «العلامة البیات» تألیف خانواده ایشان ص ۱ (الناشر مؤسسة الهدایة بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ) و سایت:

<http://www.qateefiat.com/02/kot/view/27%20a/biat.htm>.

مهاجرت او به لبنان.

اولین سفر محمد حسین به لبنان در سال ۱۹۵۳م بود، ولی در سال ۱۳۸۵هـ/۱۹۶۶م. با دعوتی از طرف «جمعية أسرة التآخي الخيرية الثقافية» در منطقه النبعه در حومه شرقی بیروت برای اقامت نزد آنها مواجه شد. و او قبول کرد، مخصوصاً وقتی که شرایط نجف او را به این کار مجبور می‌کرد. و فعالیتش را در منطقه برج حمود شروع کرد و در آنجا حوزه علمیه‌ای به نام «المعهد الشرعي الاسلامي» تأسیس کرد که مجموعه‌ای از طلاب از آنجا فارغ التحصیل شده‌اند.

فعالیت‌های خیریه آیت‌الله فضل الله.

مرجع محمد حسین فضل الله از جهت اجتماعی نسبت به سایر جهات اهتمام ویژه‌ای داشت و این سبب قبول وی در شام و لبنان و سایر جاها شده بود. و از جمله فعالیت‌های وی:

- (۱) سازمان مؤسسه‌های خیریه، سازمانی بود که مقر آن در بیروت قرار داشت و بر ایجاد و پیگیری تعدادی از سازمانهای خیریه متنوع مانند سازمانها بهداشتی و خانه یتیمان و مساجد و مؤسسات معلولین و... نظارت می‌کرد^۱.
- (۲) مکتب خدماتی اجتماعی، که مقر آن در بیروت است. که به دهها هزار محتاج کمک می‌کند و این کمکها گاهی به صورت کمکهای مالی ماهیانه، یا کمکهای عینی و گاهی به شکل کمکهای تربیتی و بهداشتی بود^۲.

(۱) تفصیل کارهای این سازمان را در سایت آن بیشتر بدانید.

<http://www.mabarrat.org.lb/arabic.index.shtml>.

(۲) نگا: تفصیل کارهای این مکتب را در سایت آن ببینید:

<http://www.fadlullah.org>.

مواجه شدن با ترور.

محمد حسین فضل الله با یک عملیات تروریستی در روز جمعه ۸ آذر ۱۹۸۵م در یک قصابی معروف به قصابی بئرالعبد مواجه شد. ولی او برای جواب دادن به سؤال زنی در مسجد دیر بیرون آمد و انفجار قبل از بیرون آمدن او صورت گرفت.^۱

تألیفات آیت الله فضل الله:

محمد حسین فضل الله کتابهای زیادی دارد که بارزترین آنها:

- (۱) آفاق الروح في أدعية الصحيفة السجادية.
- (۲) الحوار في القرآن.
- (۳) مفاهيم إسلامية عامة؛ و این يك مجموعه تربیتی فرهنگی است که چندین دوره از آن چاپ شده است.
- (۴) تأملات في آفاق الإمام موسى الكاظم (ع).
- (۵) في رحاب دعاء الافتتاح.
- (۶) في رحاب دعاء كميل.
- (۷) تأملات في الفكر السياسي الإسلامي.
- (۸) في آفاق الحوار الإسلامي المسيحي.
- (۹) فقه الحياة.
- (۱۰) تأملات إسلامية حول المرأة.
- (۱۱) صلاة الجمعة، الكلمة والموقف.

(۱) نتیجه این عملیات تروریستی ۸۰ کشته بود که ۴۰ نفر آنها زن بودند و ۲۶۰ زخمی داشت نگا: مقاله جلال

حسین شريم: (۱۷) عاماً على مجرزة بئر العبد) در سایت بینات:

<http://www.bayynat.org.lb/www/arabic/hadathwamawkif/birabed>.

- ١٢) المعالم الجديدة للمرجعية الشيعية.
- ١٣) صراع الإرادات.
- ١٤) تحدي الممنوع.
- ١٥) حوارات في الفكر والسياسة والاجتماع.
- ١٦) قضايا إسلامية معاصرة.
- ١٧) الزهراء (ع) نموذج المرأة العالمي.
- ١٨) خطاب الإسلاميين والمستقبل؛ من إعداد غسان بن جدو.
- ١٩) الحركة الإسلامية هموم وقضايا.
- ٢٠) علي شاطيء الوجدان (ديوان شعر).
- ٢١) قصائد للإسلام والحياة (شعر).
- ٢٢) المشروع الحضاري الإسلامي.
- ٢٣) مع الحكمة في خط الإسلام.
- ٢٤) الإسلاميون والتحديات المعاصرة.
- ٢٥) حركة النبوة في مواجهة الانحراف، إعداد السيد شفيق الموسوي.
- ٢٦) في رحاب أهل البيت ٣؛ جلد اول، إعداد السيد سليم الحسني.
- ٢٧) فقه الشريعة ج ١ وج ٢ وج ٣.
- ٢٨) مناسك الحج.
- ٢٩) الزهراء (ع) القدوة.
- ٣٠) أحاديث في قضايا الاختلاف والوحدة.
- ٣١) الفقيه والأمة.
- ٣٢) تحديات المهجر.

(۳۳) کتاب الجهاد، کتبه سماحة السيد علي فضل الله .

(۳۴) کتاب النکاح، جلد اول ، بقلم الشيخ جعفر الشاخوري .

(۳۵) کتاب القرعة والاستخارة، إعداد المركز الإسلامي الثقافي .

(۳۶) من وحي القرآن .

مبحث دوم:

نظرات محمد حسین فضل الله

مطلب اول: مسائل مربوط به توحید ربوبیت.

محمد حسین فضل الله با خلوص واضح در مورد توحید ربوبی ممتاز است. او نگرشی به دور از اساطیر و غلو در این باب بنیان نهاد. و در نگرشش به پروردگار بر اصل یگانه‌بودن او در صفات ربوبی تکیه کرد، و از جمله این صفات قدرت نفع رساندن است. که خداوند متعال در مالک‌بودن همه چیزها یگانه است و کسی با او شریک نیست.

صفا و خلوص توحید ربوبی همچنان که روشن شد نزد فضل الله مشخص است وقتی که بارها تأکید می‌کند که همه بندگان محتاج خداوند هستند، خواه انبیاء باشند یا ائمه و اولیاء. بندگان از دیدگاه وی همگی محتاج خداوند هستند و مرگ و زندگیشان در دست خودشان نیست.^۱

از جمله مهمترین مسائلی که خالص‌بودن توحید ربوبی از دیدگاه محمد حسین فضل الله و دوری از شائبه‌های غلو و خرافات در آن پیداست، دیدگاه وی در مورد ولایت تکوینی و نسبت علم غیب به غیر خدا است.

نخست: تصرف ائمه در هستی (ولایت تکوینی).

در بخشهای قبل خواندیم که گروهی از مشهورترین علمای شیعه معاصر معتقدند که خداوند متعال به انبیاء و ائمه قدرت تصرف در هستی را داده است، به گونه‌ای که می‌توانند خلق کنند و روزی بدهند و...^۲ که آن را «ولایت تکوینی» یا «خلافت تکوینی» نامیده‌اند.

دیدگاه محمد حسین فضل الله در این باره چگونه است؟

(۱) نگا: حركة النبوة في مواجهة الانحراف، 124، آفاق الروح 1/ 319، 2/ 80.

(۲) نگا: همان، 86.

دیدگاه فضل الله در مورد ولایت تکوینی.

محمد حسین فضل الله در قسمتهایی از کتابهایش در مورد ولایت تکوینی صحبت کرده است، که خلاصه دیدگاه وی را به صورت زیر می‌آوریم:

۱- نقش انبیاء و رسولان یک نقش دعوتی و تشریحی است، نه نقش اداره هستی و تدبیر آن. بنابراین نیازی به دادن ولایت تکوینی به آنها نیست.

او تأکید می‌کند که نقش انبیاء نقش مژده رسانی و ترساندن از عذاب خداوند و تبلیغ می‌باشد. و اگر آنها یک نقش اجرایی داشته‌اند، آنها از طریق وسایل معمولی که در دست‌رسان بوده است و در موقعیتهای عادی این کار را انجام داده‌اند.^۱

رسولان و انبیاء و ائمه خلقت و روش زندگی و روشهای دعوتشان، بشری است. ولی معجزه‌ها و امور خارق العاده حالت‌های استثنائی در زندگی و دعوت آنها می‌باشد. و هدف از آنها ضرر رساندن به کافران و بیان ضعیفی خدایان آنها بوده است.

۲- محمد حسین بیان می‌کند که این آیه قرآن: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَنْتَعِمُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْنَا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (الأنعام: ۵۰).

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من پیام‌رسان کرد،) از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!».

بر اموری دلالت می‌کند که از جمله آنها صورت بشری و واقعی شخصیت نبوی است. خداوند متعال نخواست که پیامبر ﷺ در نظر مردم یک شخصیت اسطوره‌ای باشد که دارای گنجینه‌هایی است که هر وقت بخواهد و به هر که دوست داشته باشد

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره مائده آیه ۴۹-۴۸، سایت بینات .

مقداری از آن را بدهد، و از او یک شخصیت ملائکه‌ای نساخت که اذهان مردم را متغیر کند و با داشتن بالهای متنوع و متعدد و قدرت اسطوره‌ای بی‌اندازه آنها را انگشت به دهان کند.

حکمتی که فضل الله از این امر استنباط کرده است این است که خداوند می‌خواهد که مردم در طول رسالت رسولان «به دور از هر گونه فشار روحی و مادی، و به دور از هر نوع غرور و رویگردانی» به آنها ایمان بیاورند.^۱

سپس محمد حسین فضل الله به بررسی فکری رسید که این نشانه را به ما یاد می‌دهد که «خود را در اسرار عمیقی که بعضیها سعی می‌کنند پیامبر ﷺ را با آن محدود کنند، نیاندازیم که به پیامبر ﷺ وحی می‌شود و او بالاتر از سطح امکانات ذاتی و قدرتهای بشری است، بلکه پیامبر ﷺ را با صفت رسالت از نظر اخلاق و اقدامات و راههای متصل به رسالتش بشناسیم».

همچنین محمد فضل الله بیان می‌کند این دیدگاهی است که باید با تمام شخصیت‌های انبیاء و اولیاء اینگونه رفتار شود.

سپس می‌گوید که این روش همان اسلوب برتر و رسالتی است که منظور از آن این است که هر انسانی احساس بکند که پیامبر ﷺ با صفات بشری که اصل آزمایش و پیروی است، با او نزدیک است.

سپس در پایان به انحراف بعضی از گروهها که مؤسس عقیده ولایت تکوینی هستند، هشدار می‌دهد و می‌گوید: «در پرتو آن می‌بینیم که تحقیقاتشان در این زمینه از مسیر قرآنی که در بررسی شخصیت پیامبر ﷺ برای انسانها ترسیم شده است، انحراف پیدا کرده است».^۲

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره انعام آیه 50، سایت بینات (با اندکی تصرف).

(۲) تفسیر من وحی القرآن - الانعام آیه 50، سایت بینات.

پیامبر میان بشریت و خارق‌العادات.

محمد حسین فضل الله معتقد است که به امور خارق‌العاده و معجزات نمی‌توان در انتقال شخصیت پیامبر ﷺ از بشری ضعیف به شخصیتی که دارای قدرتهای خارق‌العاده‌ای است که می‌تواند در هستی تصرف بکند، استدلال کرد، تصرفی که در سطح بشری نباشد. چون معجزات یک حالت گذاری هستند که منظور از آنها - از دیدگاه فضل الله - «صدمه‌زدن به کافران است تا شدت ضعفشان و شدت ضعف اله‌هایشان در مقابل خداوند فهمیده شود. همچنان که در طوفان نوح و آتش ابراهیم و عصای موسی و قرآن محمد ﷺ دیده شد». و محمد حسین فضل الله می‌گوید: «این مسأله به جایی رسیده است که باید مثل یک قضیه واقعی باشد. و رسالت به مجرای طبیعی خود باز گردد، و رسول از وسایل و لوازم عادی استفاده نماید. و مبارزه جدیدی را شروع کند تا نبی اینجا و آنجا زندگی کند، و با مشکلات و سختیها و بلاها زندگی کند، و دردها را تحمل کند، و با مشکلات سخت روبرو شود، و به عنوان یک انسان با آنها رفتار کند، بدون اینکه به هر وسیله غیر عادی برای رهایی از آن مشکل متوسل بشود»^۱.

شرافت و افتخار در کمال عبودیت است، نه در ولایت تکوینی.

محمد حسین فضل الله می‌گوید که جایگاه رسولان و ائمه اینگونه نیست که آنها ولی هستی یا واسطه فیض باشند - همچنان که بعضی از مخالفین می‌پندارند - بلکه بهترین بشر در عبادت خداوند هستند. بنابراین می‌گوید: «عظمت رسول ﷺ این است که او بنده خداوند است و بدین ترتیب ما در تشهد می‌گوییم: «أشهد أن محمداً عبده ورسوله» و عظمت علی عليه السلام این است که او بنده خداوند است. حتی ملائکه

(۱) تفسیر من وحی القرآن - مائده آیه 49-48، سایت بینات.

بندگان مکرمی هستند که به امر پروردگارشان کار می‌کنند.^۱ همچنین می‌گوید: «اما بزرگ کردن و شرافت در داشتن قدرت بدون نیاز به آن^۲ یا وسعت قدرت بدون مسؤولیت تجسم نمی‌یابد، و خداوند انبیای خود را از طریق بالا بردن درجه آنها نزد خود، و نزدیک کردن به خود، و محبتش به آنها، و مقام بالا در آخرت بزرگوار می‌گرداند و شرافتمند می‌کند. اما دنیا نزد خداوند ارزشی ندارد. بنابراین آن را برای اولیای خود نیک نمی‌گرداند. بلکه فرصت بزرگی را برای دشمنانش در دنیا فراهم می‌کند.^۳»

معجزات در دست خداوند است.

معجزاتی که توسط پیامبران ایجاد می‌شود همگی از شروع تا پایان از جانب خداوند است و رسولان در ایجاد حتی قسمتی از آن دخالتی نمی‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي

وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ (الأنعام: ۵۸).

«بگو: اگر آنچه درباره آن عجله دارید نزد من بود، (و به درخواست شما ترتیب اثر می‌دادم، عذاب الهی بر شما نازل می‌گشت؛) و کار میان من و شما پایان گرفته بود؛ ولی خداوند ظالمان را بهتر می‌شناسد (و بموقع مجازات می‌کند).»

این آیه از دیدگاه فضل الله بر این دلالت می‌کند که پیامبر ﷺ، در جایگاه رسولی است که قدرتهایش را به خوبی می‌شناسد، و خداوند او را بر مقدرات هستی مسلط نمی‌کند. فقط او را به فرود آمدن عذاب بر این افراد ستمکار وعید می‌دهد. چون

(۱) در جریان دعای کمیل، ۹۴.

(۲) یعنی نقش انبیاء یک نقش دعوتی است و نیازی به ولایت تکوینی ندارند.

(۳) تفسیر من وحی القرآن - سوره مائده - آیه ۴۹/۴۸، سایت بینات.

اولین و آخرین وظیفه پیامبر ﷺ ابلاغ رسالت است...^۱

زندگی انبیاء و اولیاء مخالف ولایت تکوینی است.

بهترین چیزی که محمد حسین فضل الله برای بطلان ولایت تکوینی بر آن استدلال کرده است، زندگی رسولان و انبیاء و ائمه است که در آن با بسیاری از سختیها و شکستها مواجه شدند که اینها دلالت می‌کند که آنها دارای ولایت تکوینی دروغین نیستند. او می‌گوید: «پس معنی این ولایت چیست؟ که تأثیری کم یا زیاد در زندگی آنها نداشته است، و برای دفاع از رسالتشان و هنگام دورکردن خطر از خود از آن استفاده نکرده‌اند، و در پیروز شدن رسالتشان تأثیری نداشته است؟ و اینها هنگام مطالعه تاریخ صحیح آنها روشن می‌شود».^۲

یک شبهه و جواب آن.

وقتی معتقدان به ولایت تکوینی صراحت آیات را در ذکر بشر بودن نبی و مالک

نبودن معجزات دیدند: ﴿قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (الأنعام: ۱۰۹).

«بگو: معجزات فقط از سوی خداست».

گفتند که پیامبر ﷺ از حالت اصلی خود و قبل از اینکه ولایت تکوینی به او داده شود، خبر داده است.

و محمد حسین فضل الله به جواب آنان چنین می‌دهد: که نتیجه این سخن این است که پیامبر ﷺ واقعیت موجود خود را برای آنها تعریف نکرده است. او به آنها می‌گوید من مالک قدرت و تسلط بر هیچ چیزی نیستم، ولی در واقع قدرت تصرف

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره انعام؛ 67-56، سایت بینات.

(۲) تفسیر من وحی القرآن - سوره مائده 49/48، سایت بینات.

در هستی را داشته است، و این در مورد پیامبر ﷺ متصور نیست.^۱ اگر آقای فضل الله آنها را به سخن خودشان ملزم می‌کرد خیلی دشوارتر بود، و آنهم اگر پیامبر ﷺ به کافران می‌گفت که: من نبی نیستم. چون در اصل مالک نبوت نیستم. بلکه از طرف خداوند است. و این چیزی است که مخالفان نمی‌توانند آن را بگویند. در حالی که فرقی میان این سخن و جواب پیشین آنها وجود ندارد. به طور خلاصه محمد حسین فضل الله معتقد است که عقیده ولایت تکوینی از چند جهت مخالف حق است:

نخست: مخالف حکمت الهی بشر بودن پیامبران است. تا اینکه رسولان در نظر مردم مثل خودشان باشند. و تا اینکه پیروی از آنها آسان شود.

دوم: مخالف آیاتی است که عجز و ناتوانی انبیاء را بیان می‌کند، و عدم داشتن آیاتی که مشرکان می‌خواستند.

سوم: آیاتی که مخالفان به آن استدلال می‌کنند بر عقیده آنها دلالت نمی‌کند، بلکه بر نقیض آن دلالت می‌کند.

دوم: نسبت علم غیب به ائمه.

بنابراین دور بودن محمد حسین فضل الله از خرافات و غلو در باب ربوبیت بیان می‌کند که: علم غیب مختص خداوند است، و به آیات زیادی استدلال می‌کند که از جمله بارزترین آنها: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۗ إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْنَا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (الأنعام: ۵۰).

به طوری که فضل الله بیان می‌کند که این آیه به طور واضح دلالت می‌کند بر اینکه رسول الله ﷺ اصلاً مالک علم غیب نیست. و خداوند از پیامبر ﷺ نخواسته است

(۱) منبع سابق.

که میان مردم برود و از رازهای پنهان درون سینه‌های آنها و حوادثی که در آینده بر

سر هر کدام از آنها می‌آید - طبق آنچه که از غیب می‌داند - سخن بگوید. همچنان که تصور اکثر مردم اینگونه است. به گونه‌ای که از پیامبر ﷺ شخصیتی شبیه کاهن و غیبگو می‌سازند.^۱

بدین ترتیب روشن شد که یک مرجع معاصر امامیه محمد حسین فضل الله دیدگاه پاک و بی‌آلایشی را در مورد غلو در باب ربوبیت بیان می‌کند، و او به طور آشکار سعی کرده است که اسطوره‌ها و خرافاتی که بعضی از فرقه‌های امامیه به آن چسبیده‌اند را دور بیاورد، مبنی بر اینکه اینها طبق عقیده قرآن و روش اهل بیت نیست. و او با این اقدامات پسندیده گامهای صادقانه‌ای را در راه اصلاح مذهب امامیه و جمع کردن مسلمانان بر اساس پیروی از هدایت صحیح برداشته است. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳).

«و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

(۱) تفسیر من وحی القرآن - انعام 50.

مطلب دوم: مسایل مربوط به توحید عبادت

دلالت کلمه توحید.

محمد حسین فضل الله معتقد است که کلمه (لا إله إلا الله) یعنی یگانه کردن عبودیت و بندگی فقط برای خداوند، و این کلمه دو رکن دارد که یکی نفی است، و دیگری اثبات. که این دو بر وجوب خضوع و تذلل فقط در مقابل خداوند دلالت می‌کنند. بنابراین می‌گوید معنای (لا إله إلا أنت):

«یعنی ای پروردگار تو الهی هستی که در الوهیت شریک نداری و تنها تو معبود هستی. شهادت می‌دهم که تو تنها معبودی هستی که حقیقتاً شایسته مقام عبودیت هستی و کسی غیر از تو این مقام را ندارد»^۱.

همچنین محمد حسین فضل الله بیان می‌کند که دو رکن شهادت (لا إله إلا الله) «نشانه‌های قدرت و تذلل برای خداوند متعال را کامل می‌کنند»^۲.

تعریف عبادت.

محمد حسین فضل الله معتقد است که اسم عبادت شامل سه چیز می‌شود: خضوع و تواضع، اطاعت و تعبد. و سپس می‌گوید: «عبادت تنها خضوع یا تنها اطاعت یا تنها تعبد نیست، بلکه در یک ویژگی جداگانه شامل تمام آنها می‌شود»^۳.
همچنین معتقد است که لازم است عبادت تنها برای خداوند متعال صرف شود: «هر آنچه که خداوند دوست دارد تجسم می‌یابد، خواه مربوط به خودت باشد، یا

(۱) در ضمن دعای کمیل 136.

(۲) همان 33.

(۳) تفسیر وحی القرآن - الفاتحة - سایت فضل الله (بینات).

مربوط به زندگی اطرافت، یا مربوط به تمام رسالت‌هایی باشد که خداوند آن را برای

زیستن تو مهیا کرده است»^۱.

بنابراین محمد حسین را می‌بینیم که بر خضوع مؤمن و تذلل وی - همان حقیقت عبادت - تأکید می‌کند که باید فقط برای خداوند متعال باشد، و می‌گوید: «هر نوع تواضع انسان برای غیر خدا گناه است»^۲.

همچنین فضل الله بر روشنی مفهوم عبودیت تأکید می‌کند و می‌گوید خضوع ما نسبت به اوامر رسول الله ﷺ تابع خضوع ما به خداوند است چون می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء: ۸۰).

«کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱).

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد».

فضل الله به این نتیجه برسد که پیامبر ﷺ خصوصیت ویژه‌ای ندارد جز: ﴿وَمَا

يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم: ۳-۴).

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که (از جانب الله) بر او نازل شده نیست»^۳.

تمامی اینها دلالت دارند بر اینکه مفهوم عبادت از دیدگاه فضل الله به طور کلی موافق قرآن کریم و سنت پاک نبوی است.

(۱) همان 201.

(۲) همان 33.

(۳) همان 196.

چه وقت انجام عبادت برای غیر خداوند شرک است؟

فضل الله معتقد است که عبادت کردن برای غیر خداوند انحرافی است که باید از آن خودداری کرد. ولی او هر عبادتی را که برای غیر خدا انجام شود شرک محسوب نمی‌کند. چون شاید انجام این عمل در جهت عبادت نبوده باشد. مانند سجده و رکوع (خم شدن) در سلام و احوالپرسی. هر چند که او این کار را اشتباه می‌داند ولی او در اینکه همه اینها شرک باشند، توقف کرده است. برای توضیح دیدگاه وی صورتهای عبادت برای غیر خداوند و نظر فضل الله را در آنها توضیح می‌دهیم:

صورت اول: اینکه شکل عبادت - مانند سجده - همراه با قصد تعبد و نزدیکی به چیز معینی غیر از خداوند جمعاً وجود داشته باشند، فضل الله از آن اینگونه تعبیر می‌کند: «غرق شدن در ذاتی که کار معینی را برای وی انجام بدهد»^۱. که فضل الله این صورت را شرک می‌نامد.

صورت دوم: اگر بنده یکی از اشکال عبادت را برای غیر خداوند انجام بدهد، بدون اینکه کمترین خضوعی داخل در آن باشد بلکه به نسبت دیگری مانند احوالپرسی باشد. دو مثال برای آن می‌زند:

نخست: سجده ملائکه برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام همچنان که فضل الله می‌گوید: این سجده کردن در پاسخ به امر خداوند بوده است. علاوه بر این سجده کردن جز برای درود به مخلوق هدف دیگری به قصد خضوع عبادت نداشته است.

محمد حسین فضل الله می‌گوید: «خداوند متعال به ملائکه امر کرد که به خاطر درود و تعظیم این خلقت الهی به انسان سجده برند و آنها برای پیروی از فرمان وی سجده کردند. چون این مسأله مربوط به سجده کردن به آدمی نیست، بلکه تداوم عبودیت و خضوع آنها برای خداوند متعال است. و به خاطر ذاتی بودنشان امکان

(۱) تفسیر من وحی القرآن - تفسیر الفاتحة - سایت فضل الله (بینات).

<http://bayybat.org/books/quran/fateha.htm>.

سؤال پرسیدن یا اعتراض کردن نداشتند»^۱.

دوم: سجده برادران یوسف و پدرشان برای یوسف. که این نیز از جمله بعضی از عاداتهای اجتماعی است، مانند سلام و درود با خم شدن و رکوع و سجود کردن. (این مسأله - از دیدگاه فضل الله - «مسأله پیروی و تقلید از احترام صاحب عرش» است. یعنی «همان کسی که صاحب قدرت است و در سجده کردن او سلطه و قدرت دارد. با تعبیر از احساس عظمت وی و اندازه مقام بلندش»).

(چیزی که محمد حسین با خلوص می خواهد این است که به صرف انجام یک عبادت برای غیر خداوند شرک اطلاق نمی شود، تا زمانی که «بررسی عوامل ذهنی و روحی شخصیت کسی که آن عمل را انجام داده است و تقلیدها و عاداتها و عاداتهای اجتماعی و احترام گذاشتن و تقدیر و تشکر مشخص نشود»^۲).

با وجود این - همچنان که گذشت - فضل الله معتقد است که عبادت برای غیر خداوند هر چند که به قصد عبادت نباشد اشتباه و گناه است، مانند خم شدن برای درود و تقدیر که مخالف شریعت ما است.

بنابراین می بینیم که او تأکید می کند که سجده مسلمان به خاطر احترام به اولیاء و هنگام زیارت قبرشان از کارهای «منحرفی است که مسأله آن شبیه مناسک عبادی برای قبر و صاحبش است» و آن را از گناهان و اشتباهات بزرگ و انحراف از مسیر وحی توحید الهی دانسته است^۳.

به طور خلاصه؛ فضل الله معتقد است که تمام امری که عبادت نامیده می شوند باید فقط در راه خدا صرف شود، ولی اطلاق شرک بر مفهوم مخالف آن جز با نیت

(۱) آفاق الروح 1/76.

(۲) تفسیر من وحی القرآن - تفسیر الفاتحة - سایت فضل الله (بینات).

<http://www.bayynat.org/books/quran/fateha.htm>.

(۳) آفاق الروح 1/609-608.

عبادت در قلب انجام دهنده صدق نمی‌یابد. بنابراین او می‌گوید از هر سجده‌ای که از طرف مسلمان و برای غیر خدا باشد، نهی شده است، ولی این سجده وی شرک نیست تا زمانی که نیت سجده کننده تقرب به سجده شونده نباشد.

بررسی نظریه فضل الله.

برای بررسی آنچه که محمد حسین فضل الله در مورد سجده ذکر کرد لازم است که بگوییم؛ انجام سجده و رکوع و قربانی و سایر عبادات تا زمانی که قصد تقرب و نزدیکی به معبود در آنها نباشد، عبادت نیستند. همچنان که محمد رشید رضا می‌گوید: «عبادات فقط با قصد تقرب به معبود و تعظیم وی و طلب ثواب و خشنودی وی از عادات متمایز می‌گردند»^۱. و بی‌گمان در مورد کفر کسی که به نیت عبادت برای غیر خدا سجده می‌برد، اجماع است که از نووی و شوکانی نقل شده است^۲. بنابراین اگر یکی از آنها برای پدرش یا عالمی یا امثال اینها سجده برد و قصدش درود و احترام و اکرام باشد در واقع در یک امر حرامی واقع شده است، هر چند که مشرک نیست. ولی اگر به قصد خضوع و تذلل و تقرب باشد، شرک است. و اگر برای خورشید یا ماه اینگونه سجده ببرد امثال این سجده‌ها جز عبادت و خضوع و تقرب چیز دیگری نیست، و یک سجده شرکی می‌باشد. چون درود و احترام به این چیزها از جانب مسلمان متصور نیست^۳.

عز بن عبدالسلام (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) فرق میان سجده برای بت و سجده برای پدر را مشکل

(۱) تفسیر المنار ۸/ 243.

(۲) نگا: نیل الأوطار ۷/ 168. البحر الزخار 5/ 205. و سعدی حیب سخن نووی را در المجموع نقل کرده

است 73/ 2 (موسوعة الإجماع 2/ 548) نگا: حاشیة ابن قاسم 7/ 403.

(۳) نگا: نواقض الايمان القولية والعملية لعبدالعزیز آل عبد اللطیف 279-278. نگا: مجموع الفتاوی 1/ 372.

الإنصاف، المرادوی (مع الشرح الكبير/ بتحقیق التركي) 27/ 109-108.

دانسته است چون هر دوی آنها به قصد تعظیم می‌باشند. ولی ابن حجر هیشمی^۱ (رحمته الله)

به آن جواب داده است که: شریعت به تعظیم پدر امر کرده است، برخلاف بت و امثال آن. و سجده کردن برای تعظیم پدر و هم نوعان وی از جزو شریعت‌های قبل از اسلام بوده است. «این یک شبهه است که کفر انجام‌دهنده آن را رد می‌کند، برخلاف سجده کردن برای ستاره و خورشید که در هیچ شریعتی مشابه آن وجود نداشته است. و کسی که برای ستاره و خورشید سجده می‌برد هیچ شبهه ضعیف یا قوی ندارد، و کافر است. و جز اموری است که شریعت چیزی در مورد تعظیم آنها نیاورده است. نظری در باب آنها نیست برخلاف آنچه که در شریعت تعظیم آنها بحث شده است. بنابراین اشکال بدین صورت برطرف می‌شود»^۲.

هیشمی از صاحب المواقف و شارح آن (رحمهم الله) نقل کرده است که در مورد اعتبار آنچه که بسیاری از جاهلان برای مشایخ انجام می‌دهند، قطعاً حرام است، خواه رو به قبله باشد، یا غیر قبله. خواه به خاطر سجده خداوند باشد، یا غیر آن. سپس می‌گوید: «در بعضی از صورتهایی که مقتضی کفر است، خداوند ما را بیخشد»^۳. همچنین شوکانی (رحمته الله) می‌گوید: «آنچه که بعضی از عوام انجام می‌دهند و در مقابل علما سجده می‌برند، هر چند که محدث هم باشند، به اجماع مسلمانان حرام است. بنابراین اگر سجده برای غیر خدا و به نیت عبادت باشد به اجماع مسلمانان کفر است»^۴.

(۱) شهاب الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن علی الهیثمی السعدی الأنصاری الشافعی. در سال ۹۰۹ هـ متولد شد. و در سال ۹۷۳ هـ درگذشت. نگا: شذرات الذهب ۸/ ۳۷۰. البدر الطالع ۱/ ۱۰۹. الاعلام ۱/ ۲۳۴.

(۲) الإعلام بقواطع الاسلام ۱۹۴ (کتاب الجامع فی الفاظ الکفر/ جمع د. محمد الحمیس).

(۳) همان ۱۹۶-۱۹۵.

(۴) نیل الأوطار ۷/ ۱۶۷.

همچنین لازم است که به یک امر مهم اشاره کنیم و آن سجده بردن به خاطر احترام و اکرام در شریعت‌های قبل از اسلام^۱ وجود داشت. و شریعت اسلام از آن نهی کرد. همچنان که در حدیث انس بن مالک^{رضی الله عنه} آمده است که رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «درست نیست که بشری برای بشر دیگر سجده کند. و اگر درست بود که بشری برای بشر دیگر سجده کند، زنان را به سجده بردن بر شوهرانشان امر می‌کردم چون حق زیادی بر آنها دارند»^۲. و از ابوعبدالله صادق^{رحمته الله} روایت است که گفت: عده‌ای نزد رسول الله^{صلی الله علیه و آله} آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما مردمانی را دیدیم که بعضی از آنها برای بعضی دیگر سجده می‌برند. و رسول الله^{صلی الله علیه و آله} فرمود «اگر یکی را به سجده کردن برای دیگری امر می‌کردم، زن را به سجده کردن شوهرش امر می‌کردم»^۳.

همچنین از صادق^{رضی الله عنه} روایت شده است که گفت: رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در میان اصحابش نشسته بود که ناگاه شتری از کنار آنها رد شد و قسمت پیشین گردش را بر زمین زد. مردی گفت: ای رسول خدا این شتر برای شما سجده کرد، شایسته‌تر است که ما این کار را بکنیم؟ فرمود: «باید خداوند را سجده کنید». سپس فرمود: «اگر یکی را به سجده کردن برای دیگری امر می‌کردم، زن را به سجده کردن شوهرش امر می‌کردم»^۴.

به طور خلاصه: سجده برای غیر خداوند ممنوع است. اگر برای بت یا خورشید و امثال اینها باشد به طور مطلق کفر است. و اگر برای امثال پدر یا عالم باشد و به نیت

(۱) نگا: تفسیر المحرر الوجیز ۹/ 377. و تفسیر ابن کثیر ۲/ 491.

(۲) رواه احمد ۳/ 158. و البزار (مجمع الزوائد ۹/ 4) و آلبانی در الإرواء صحیح دانسته است. ۷/ 55.

(۳) الکافی ۵/ 508-507. من لا یحضره الفقیه ۳/ 439. بحار الأنوار ۱۷/ 377.

(۴) وسایل الشیعة ۶/ 385. مستدرک الوسایل ۴/ 480. بصائر الدرجات ۳۲۵. تفسیر فرات 388. الخرائج

والجرائح ۱/ 39.

عبادت باشد، نیز کفر است، و اگر به نیت تعظیم و احترام باشد به طور قطعی حرام

است. و فقط با شبهه از کفر بودن آن منع می‌شود. همچنان که گذشت.

دیدگاه آقای محمد حسین فضل الله در مورد نهی از سجده برای غیر خدا همان دیدگاهی است که از صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) در مورد نهی از سجده برای غیر خدا نقل شده است. والله اعلم.

عبادت میان ترس و امید.

محمد حسین فضل الله معتقد است که کمال بندگی مؤمن این است که خداوند متعال را در میان دو وضعیت ترس و امید پرستش کند. به گونه‌ای که مؤمن به خاطر ترس از عذاب و عقاب خداوند، و به خاطر طلب رضایت و خشنودی و ثواب دنیا و آخرت او را پرستد.

در اشاره به گرایش صوفیه فضل الله به رویکردی اشاره می‌کند که اصحاب این نظریه را بیان می‌کنند که کمال بندگی در روی آوردن به عبادت خداوند بدون هر قصد دیگری است. چون طلب ثواب یا غیره از دیدگاه آنها به معنای معاوضه با عبادت است.

ولی محمد حسین فضل الله معتقد است که ترس از خداوند و طمع به آنچه که نزد وی است در ضمن عبادتش می‌باشد. همچنانکه او معتقد است که اسلام گرایش انسانی فرد را رعایت کرده است و این گرایش و غریزه او را از آنچه که به نفعش است باخبر می‌کند، و از آنچه که به ضررش است، می‌گریزند. بنابراین خداوند در قرآن به عبادتش تشویق کرده است و با تشویق انسان او را حمایت می‌کند. و

می‌گوید: ﴿نُجَافِي جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ (السجده: ۱۶).

«پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود (و بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند.»

و می‌فرماید: ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (الأعراف:

(۵۶).

«و او را با بیم و امید بخوانید! (بیم از مسؤولیتها، و امید به رحمتش. و نیکی کنید) زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

و می‌فرماید: ﴿يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبَّهُمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ (الإسراء: ۵۷). «کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند».

فضل الله می‌گوید: «بر این اساس تربیت اسلامی شکوفا می‌شود تا برگرایش انسانی در خواسته‌هایی که آنها را به طرف مسائل و قضایای مهم به حرکت وامی‌دارد زنده کند که با توجه به مصلحت و مفسدیشان اقدام کنند، چون برای آنها بسیار مشکل است که از حرکت وجودیشان که در واقع همان احساس طبیعی ذات ماده است، جدا بمانند».

به همین دلیل اسلام انسان را با این گرایش ستوده است و انسان از آن دور نمی‌شود. و آن را بر ضد ارزشهای معنوی به کار نمی‌گیرد. بلکه در مواقع ترس و اشتیاق نسبت به دنیا و آخرت او را به ارتباط با خدا راهنمایی می‌کند، و در آن ماهیت قضایای نعمت و بلا در دنیا، و بهشت و جهنم در آخرت است که بر اساس سطح سلامت ذاتی در آنچه که بدان نیاز دارند، و آنچه که از آن می‌ترسند، می‌باشد. و بر اساس حس واقعی انسان در مورد مواجهه با ارزشهای معنوی که در خلال حرکت زندگی در وجود انسانی او نسبت به خداوند باز می‌شود، و این همان روش ربانی تهذیب و تصفیه انگیزه‌های انسانی در عمل است. به جای اینکه آن را لغو کند تا حرکت انسانی بر طبق واقعیت باشد، نه طبق الگو^۱.

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره فاتحه - سایت فضل الله (بینات)

در خلال متن پیشین، نظر واقعی محمد حسین فضل الله در مورد بررسی شریعت

و کیفیت تعامل آن با انسان روشن شد. و او بدین ترتیب یک دیدگاه ایجابی را اثبات کرد که دلالت بر واقعیت می‌کند، نه بر روش نمونه‌ای و آرمانی به دور از آنچه که شریعت آورده است، و یا حتی مخالف نصوص شرعی.

دعا و خواندن غیر خدا.

از جمله مهمترین مسایلی که آشکارا و تا حد زیادی دال بر وضوح توحید و خلوص آن دارد، دعوت فضل الله به دعا و استغاثه کردن فقط به درگاه خداوند می باشد. در جاهای بی شماری می بینیم که او به طور واضح بر این نکته تأکید می کند که باید دعا فقط برای خداوند متعال باشد. به این دلیل که خداوند متعال غنی و بی نیاز است و در مقابل دیگران نسبت به تمام امور غالب است. همان کسانی که فضل الله - بدون استثناء - همه آنها را اینگونه توصیف کرده است که «در همه چیز فقیر و نانوانند، در کار خود مغلوبند، نسبت به مقام و جایگاه خود مقهورند، حالتشان تغییر می کند و وضعیت شان مختلف است»^۱.

بنابراین محمد حسین فضل الله وضعیت مؤمن خداشناسی را اینگونه توصیف می کند و می گوید: «آنچه را که می خواهد از غیر خدا درخواست نمی کند. و نیازش را از غیر خدا نمی خواهد. و هیچ کس را غیر از او فرا نمی خواند و هیچ کس را در امیدش نسبت به او شریک نمی گرداند. و هیچ کس را در دعای خود با او سازگار نمی کند. و پس خداست که دعا باید تنها برای او باشد»^۲.

همچنین می گوید - البته بعد از اینکه بیان کرد که خداوند مراقب (همه چیز) است - که: «پس انسان باید در کارهای خود به خدا توکل کند، و از او یاری بجوید، و به او پناه ببرد. چون - تنها او - قادر به مراقبت و حمایت و بر آوردن نیازهای انسان می باشد. که این امر را با توجه به قدرتی که نسبت به هر چیزی دارد، انجام می دهد. و خدا مالک آسمانها و زمین و مابین آنها است. و هیچ کس در مقداری از آن با او شریک نیست... (تا آنجا که می گوید): و اینگونه این روش بر انسان فرض شد که با قلب خود برای بر آوردن نیازهایش به مخلوقات دیگر روی نیاورد به امید اینکه آنها

(۱) آفاق الروح 2 / 81.

(۲) منبع سابق.

قادر به زیادکردن نعمت وی، و جواب‌دادن به مشکلاتش هستند. بلکه باید در تمام

کارهایش به خداوند روی بیاورد، و در حل مشکلاتش به او تکیه کند، و یقیناً - تنها او - قادر به هر کاری است، و از هر چیزی بی‌نیاز می‌باشد. در حالی که تمامی مردم در این که در همه چیز نیازمند خدا می‌باشند، مساوی هستند»^۱.

محمد حسین فضل الله موقع شرح روایت امام علی بن حسین (زین‌العابدین) (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) می‌گوید: «پروردگارا ای که نهایت نیازها به تو منتهی می‌شود، و ای کسی که رسیدن به خواسته‌ها نزد توست. و ای کسی که از همه بی‌نیاز هستی و هیچ کس از تو بی‌نیاز نیست، ای کسی که همه از تو طلب می‌کنند و کسی از تو رویگردان نیست. ای کسی که با بی‌نیازیت از خلق ستوده شده‌ای و تو برای آنها کفایت می‌کنی. و آنها را به فقر نسبت داده‌ای و آنها محتاج تو هستند. کسی که سعی کند کمبودهایش را نزد تو جبران کند و فقر را از خود بزدايد تو برایش کافی هستی. نیازش را از دید خودش از تو طلب می‌کند و درخواستش در مقابله برآورده می‌شود. و کسی که برای نیازش به یکی از مردم پناه برد، خود را در معرض منع اجابت قرار داده است و شایسته است که تو احسانت را از وی بگیری (و در آخر دعای همراه با تضرع به درگاه تو (خدا) بگوید): به خاطر این نیاز و سایر نیازهایم مرا به غیر خود وامگذار»^۲.

محمد حسین فضل الله معتقد است که «این دعا یک قاعده فکری و ایمانی را موجب شد، تا بر اساس آن تمام نیازها به خداوند ارجاع داده شوند و درخواست و طلب از مردم را رد کند»^۳.

همچنین در تعلیقی که - در جای دیگری - بر این دعا آورده است می‌گوید:

(۱) منبع سابق 1/319.

(۲) همان 1/317-318.

(۳) همان 1/319.

«وقتی انسان، یعنی - هر انسانی - به خداوند نیاز داشته باشد، پس چگونه انسان هوشیار برای رفع نیازش به همسان خود روی می‌آورد؟ آیا این نوعی فراموشی از حقیقت فقر انسانی در مقابل حقیقت غنای الهی نیست؟ علاوه بر این که یکی از اشتباهات گناهکاران و لغزشهای آنان می‌باشد. چون اشتباهی است که به انحراف از خط استقامت و پایداری در مفهوم توحیدی انسان می‌انجامد، و در هوشیاری ایمانی به خاطر حقیقت الهی در معنای وجود انسان و حرکت وی و گستردگی و شمولیت آن خلل وارد می‌کند. بنابراین مسأله استعانت و یاری جستن از خداوند به تنهایی و به دور از استعانت دیگران در انسان تبلور می‌یابد».

(این دعا (دعای زین العابدین) می‌تواند مسأله‌ای در دایره فکر و نظر بر اساس احساس نیاز ذاتی انسان در حالات و شکل‌های مختلف باشد، و انگیزه‌ای برای توجه انسان به هم نوع خودش و غفلت و فراموش کردن توجه به پروردگارش باشد)»^۱.

خلاصه: محمد حسین فضل الله صرفاً به فراخواندن به تنهایی خداوند در دعا کردن، دعوت می‌کند. و دعا کردن به غیر خدا انحراف از توحید صحیح وی و بیرون رفتن از صراط مستقیم محسوب می‌شود. و این از بارزترین اقدامات پسندیده‌ای بود که محمد حسین فضل در تهذیب مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام انجام داد. و کسی که کتابهای وی را مطالعه کند یا به خطبه‌های او گوش دهد مطمئن می‌شود که این مسأله از بارزترین نشانه‌هایی است که به وسیله آن فضل الله از بسیاری از افراد سرشناس معاصر شیعه، ممتاز می‌گردد.

شفاعت و توسل به صالحین.

می‌توان آرا و نظرات محمد حسین فضل الله را در موضوع شفاعت و توسل به

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره الفاتحة - سایت بینات

<http://www.bayyat.org/books/quran/fatehahtm>.

صاحبان در نکات زیر خلاصه کرد:

نخست: شفاعت در دست خداوند است.

محمد حسین فضل الله معتقد است که شفاعت در دست خداوند متعال است و هیچ کس جز او مالک آن نیست. و هیچکدام از شفیعان جز به اذن او شفاعت نمی‌کنند، و سپس تأکید می‌کند که مؤمن فقط از خداوند شفاعت می‌خواهد. و از او می‌خواهد که انبیاء و اولیاء برای او شفاعت کنند، چون اصل این است که: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (الأنبياء: ۲۸).
«و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند؛ و از ترس او بیمناکند».

فضل الله می‌گوید: «بنابراین شفاعت در دست خداوند است، و او است که به انبیاء و اولیای خود بر حسب خطی که برای آنها ترسیم کرده است اجازه شفاعت می‌دهد».^۱
و می‌گوید: «امام علی علیه السلام می‌گوید: «وَأَسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَىٰ نَفْسِكَ»^۲ یعنی از خداوند متعال می‌خواهد که خودش (خدا) را برای او (علی) نزد خودش (خدا) شفیع قرار بدهد. چون بعضی از مردم شفاعت را از کسانی مثل خودشان طلب می‌کنند به گمان اینکه آنها نزد کسانی که شفاعت می‌کنند، قدرتی دارند. ولی علی علیه السلام می‌گوید: کسی را نمی‌بینم که در برابر قدرت تو ای پروردگار قدرتی داشته باشد. بلکه قدرت هر انسانی از جانب تو است. ای پروردگار من در مقابلت می‌ایستم و تنها تو حق داری که مرا مجازات کنی. بنابراین خودت را نزد خودت برای خودم شفیع قرار می‌دهم. چون من غیر از تو شفיעی نمی‌بینم».^۳

(۱) الندوة 9/574.

(۲) ضمن دعای کمیل که از علی علیه السلام روایت شده است. ص 2.

(۳) ضمن دعای کمیل که از علی علیه السلام روایت شده است. ص 92.

و می‌گوید: «برای هیچ کس ممکن نیست که بدون اذن خداوند شفاعت کند، حتی رسول الله ﷺ در مقابل خداوند می‌ایستد تا اجازه شفاعت به او داده شود. و این بعد از صدور آن امر خداوند است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (الانفطار: ۱۹)'.^۱

«روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست، و همهٔ امور در آن روز از آن خداست».

دوم: واسطه‌ای میان بنده و پروردگارش نیست.

محمد حسین فضل الله تأکید می‌کند که رسیدن به خداوند نیازی به واسطه میان بنده و پروردگارش ندارد. چون او معتقد است که نیازی نیست که کسی دعایش را به خداوند برساند یا برای او طلب مغفرت کند. چون خداوند متعال همچنان که در قرآن بیان کرده است «خواسته است که ما به طور مستقیم با وی سخن بگوییم و ما بندگان گناهکاری هستیم». فضل الله به این سخن استدلال می‌کند و می‌گوید: خداوند متعال دورترین مردم از خودش را ندا می‌کند و این نشان می‌دهد که رحمت خداوند بسیار واسع است و نیازی به واسطه‌گری یکی از صالحان ندارد. همچنان که می‌فرماید: ﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ (الزمر: ۵۳). «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید».

همچنین فضل الله بیان می‌کند که خداوند با این آیه تمام بندگان را مخاطب قرار

داده است و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰).

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم!».

(۱) ضمن دعائی کمیل که از علیؑ روایت شده است. ص ۹۴.

یعنی بدون واسطه^۱.

همچنین فضل الله توضیح می‌دهد که خداوند وظیفه انبیاء را واسطه دعا و طلب حاجات قرار نداده است، بلکه همچنان که فضل الله می‌گوید: آنها را «واسطه‌های هدایت» قرار داده است. آنها واسطه‌هایی میان خدا و بنده هستند تا سخنان و شریعت و تکالیف خداوند را به مردم برسانند. این همان چیزی است که میان خدا و بنده‌اش قرار دارد. و خداوند متعال هرگاه بخواهد به بنده‌ای رحم کند پیامبرش را تکریم می‌کند که او را شفاعت کند، یا اولیای خود را تکریم می‌کند که او را شفاعت کنند. و این یک مسأله است و گرنه ما اصلاً به واسطه نیازی نداریم. در تمام قرآن خداوند بدون واسطه از ما خواسته است که با وی صحبت کنیم، آری گاهی گناهان مانع رسیدن دعای ما به خداوند می‌شوند، و ما می‌کوشیم که از این گناهان خود استغفار و توبه کنیم^۲.

فضل الله دیدگاه خود را به طور واضحی بیان می‌کند و می‌گوید این کلام خداوند:

﴿يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (الفاتحه: ۵).

«پروردگارا! تنها تو را می‌پرستیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم».

دلالت می‌کند بر اینکه: انسان در سخن خود با خداوند و در درخواستش از او نیازی به هیچ واسطه‌ای بشری و غیربشری ندارد.

چون خداوند متعال از بنده‌اش دور نیست. و هیچ فاصله‌ای را میان خود و بنده‌اش قرار نداده است. جز فاصله‌هایی که بنده خود درست می‌کند، و خود را از رحمت خداوند دور می‌کند. و دعایش را از بالارفتن به درگاه خداوند و نزدیکی او منع می‌کند. بنابراین از بندگانش خواسته است که به طور مستقیم او را بخوانند تا جواب

(۱) الحوزة العلمية تدین الانحراف، محمد علی الهاشمی ۶۹-۶۸-۶۸- به نقل از نوار ضبط شده.

(۲) الحوزة العلمية تدین الانحراف، محمد علی الهاشمی ۶۹-۶۸-۶۸- به نقل از نوار ضبط شده.

آنها را بدهد. و از نزدیکی آنها با خود صحبت می‌کند، به گونه‌ای که سخن آنها را می‌شنود. هر چند که آهسته و نرم و یا رازی درون سینه باشد. بنابراین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (البقره: ۱۸۶).

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مَأْسُوسًا بِدَعْوَتِهِ نَفْسُهُ، وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)^۱. «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از شاه‌رگ خونی گردن است که به قلب متصل می‌باشد نزدیک‌تریم».

سوم: هزینه شفاعت.

محمد حسین فضل الله معتقد است که راه رسیدن به شفاعت اولیای خداوند پیروی از اوامر خداوند و اجتناب از نواهی وی است. اینگونه نیست که مسلمانی گناه بکند و نافرمانی خداوند بکند سپس به صرف دوستی علی بن ابی طالب یا سایر اولیا یا با نذر دادن و قربانی کردن شفاعت شافعین را بخواهد^۲.

همچنین محمد حسین فضل الله بیان می‌کند که نزدیکی مسلمان به انبیاء و اولیاء برای به دست آوردن شفاعت آنها گناه است. چون آنها مالک شفاعت نیستند. بلکه خداوند متعال در همه سطوح مالک آن است. پس خداوند متعال به اولیاء و انبیاء و برای کسی که خود بخواهد اجازه شفاعت می‌دهد. فضل الله می‌گوید: «امری که

(۱) تفسیر من وحی القرآن - سوره الفاتحه - سایت بینات.

<http://www.bayynat.org/books/quran/fatehn/fateha.htm>.

(۲) فی رحاب دعاء کمیل ۹۳.

تقرب به خداوند را ایجاب می‌کند تا ما را جزء آن افرادی قرار بدهد که اجازه شفاعت برایشان داده می‌شود، این است که از خداوند بخواهیم که اجازه شفاعت به آنها بدهد»^۱.

نصوصی را که مخالفانش به آن استناد می‌کنند، چگونه تفسیر می‌کند؟

دیدگاه محمد حسین فضل الله در مورد مسأله شفاعت و تفسیر وی از یکی از مشهورترین نصوصی که بسیاری از آنهایی که به صالحان توسل می‌کنند به آن استناد می‌کنند، ما را در این مورد به یقین می‌رساند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾ (المائدة: ۳۵). «ای مؤمنان! از خدا بترسید و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید. و در راه او جهاد کنید».

فضل الله بیان می‌کند که معنی وسیله در این آیه «تحقق حقیقت بندگی و بیان فقر و نیاز به خداوند متعال است. این همان وسیله ارتباط‌دهنده است». و این تفسیر مخالف تفسیر کسانی است که توسل به انبیاء و اولیاء را جایز می‌دانند. همچنین محمد حسین فضل الله سعی کرده است که آن دو عقیده را با هم جمع کند و می‌گوید: ممکن است که بتوانیم میان این دو عقیده جمع برقرار کنیم، یعنی اولیاء همان کسانی هستند که با رسالت و تعالیم خود مردم را به خداوند نزدیک

(۱) ممکن است که درخواست یک مسلمانی از اولیاء راه رسیدن به شفاعت باشد اگر این شفاعت در حال حیات ولی باشد، ولی اگر بعد از وفات باشد، راه رسیدن به شفاعت نیست. و از نظر درخواست شفاعت = از شخص زنده از نظر گروهی از علما جایز است، و از نظر گروه دیگر مستحب می‌باشد. و علت آن توصیه پیامبر ﷺ به عمر است که از او پس قرنی (رضی) بخواهد که برای او دعا کند، و این دعا شاید استجاب شود، و شاید استجاب نشود. اما درخواست دعا و شفاعت از مردگان مخالف این آیه قرآن می‌باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ «النمل: ۸۰». حلیة الاولیاء ۲/ 82. الرد علی شبهات المستعینین بغیر الله، احمد بن عیسی 37.

می‌کنند و آنها را به راه خدا و امکان نزدیکی به او هدایت می‌کنند^۱.
 وظیفه شخص ولی در انجام توسل - آنچنان که محمد فضل الله برای آیه برگزیده
 بود - این است که او «بندگان را با دعوت و موعظه و تزکیه و هدایت انسانها به راه
 راست به خداوند نزدیک کند، تا نزدیکی به خداوند به وسیله طاعت و عبادت وی
 باشد»^۲.

ما نیز اگرچه در این معنایی که فضل الله در جمع میان دو عقیده ذکر کرد موافق
 باشیم، ولی اصل این است که جمع میان این دو عقیده که یکی از آنها شرک‌آمیز
 می‌باشد، کاملاً اشتباه است. چون این امر از شدیدترین انواع تضاد است که قابل جمع
 شدن با هم نیستند. و در تفسیر جمع میان دو چیز متضاد مقبول نیست. والله اعلم.
 بدین ترتیب برای ما روشن شد که محمد حسین فضل الله معتقد است که:
 (۱) شفاعت در دست خداوند متعال است.

(۲) خداوند - خودش به تنهایی - هر کس را که بخواهد شفاعت می‌کند.
 (۳) تمام شفیعان جز با رضایت و اذن خداوند برای کسی شفاعت نمی‌کنند. پس
 بر مؤمن لازم است که با پیروی از اوامر خداوند و اجتناب از نواهی وی خداوند را
 از خود خشنود گرداند تا برای وی شفاعت بشود.
 (۴) بر مؤمن لازم است که شفاعت را از خداوند بخواهد، و بگوید خداوند اولیای
 خود را برای من نزد خود شفیع بگردان.
 (۵) تقرب به نیکان به وسیله تقدیم قربانی در کنار ضریح آنان، به صاحبش
 شفاعت و سودی نمی‌رساند.

به طور خلاصه این قسمتی از نظریه محمد حسین فضل الله در مورد شفاعت و

(۱) الندوة 2/311.

(۲) تفسیر من وحی القرآن - سوره مائده / 35 - سایت بینات.

<http://www.bayynat.org/books/quran/fatehn/fateha.htm>.

توسل بود که قسمتهایی از آن گذشت و از میان غالیان که لباس بدعت و شرک بر آن

پوشیده‌اند، و از میان ظالمان که شفاعت را اصلاً انکار می‌کنند، یک نظریه معتدل و میانه روی است. همچنان که وضعیت خوارج و معتزله اینگونه است. والله اعلم.

زیارت قبرهای اولیاء و اموریکه در پی دارد:

نخست: هدف از زیارت.

محمد حسین فضل الله با سایر مسلمانان موافق است که زیارت قبر از اعمال مشروع است. و هدف شرعی آن معلوم است که بخاطر پند و عبرت گرفتن است.

محمد حسین فضل الله یک روش تربیتی آشکاری را در این نظرش برای فایده زیارت قبر در پیش می‌گیرد. او تأکید می‌کند که ما وقتی قبر صالحان را زیارت می‌کنیم «نباید سعی کنیم که جسد آنها را زیارت کنیم بلکه باید سعی کنیم که به جو حاکم بر قبرستان فکر کنیم تا استفاده ببریم و از آن عبرت بگیریم»^۱.

و بیان می‌کند که فایده زیارت مزار رسول الله ﷺ این است که ما به یاد سیره پاک رسول الله بیافتیم وقتی که بر مزار وی می‌ایستیم و جاه‌های حرکت وی را در مسجد به یاد آوریم وقتی که مردم را به طرف خدا دعوت می‌کرد، و آنها را به رحمت و رضایت وی بشارت می‌داد، و از عذاب او می‌ترساند. آنها را در دنیا و آخرت با سلامتی مواجه کرد و به راه ارزشمند و یگانه هدایت نمود^۲.

قاعده‌ای که فضل الله در مقابل این نوع زیارت قبور اولیاء وضع کرد که به بعضی از کارهای منحرف تجاوز نمی‌کند، یک تشخیص طبیعی رابطه مسلمان و رسولان و ائمه و سایر شخصیت‌های نزدیک به خداوند بود، نه یک رابطه با خود مرده. بلکه

(۱) گفتگو با محمد حسین فضل الله، ثلاثة آلاف سؤال و جواب 297.

(۲) آفاق الروح، 608.

ارتباط با رسالت‌هایی بود که در زندگی و سخنانشان تجسم پیدا می‌کرد، بنابراین فضل الله می‌گوید: «نباید- در زیارت قبر پیامبر ﷺ - صرفاً به جسد و کالبد وی توجه کنیم، بلکه باید به زندگی رسالتی که در حافظه‌ها ثبت شده است توجه کنیم تا آن را در واقعیت زندگی به کار گیریم»^۱.

آنچه که محمد حسین فضل الله در مورد فایده زیارت صحیح بیان کرد، اشکالی در آن نیست، چون این امر داخل در شمول عبرتی است که رسول الله ﷺ در حدیث ابی سعید بیان کرده است که می‌فرماید: «من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم و حال می‌توانید به زیارت آنها بروید چون در آن عبرت است»^۲.

دوم: امور مخالف زیارت.

محمد حسین فضل الله معتقد است که اشکالی که پیرامون زیارت است، به اصل زیارت مربوط نمی‌شود، بلکه به بعضی از کارهایی مربوط می‌شود که بعضی از زائرین انجام می‌دهند. بنابراین می‌گوید: «مشکلی که مناقشه فکری را در مسأله توحیدی و در این زمینه برمی‌انگیزد، شکل اصل زیارت قبور نیست. بلکه مشکل کارهایی است که مسأله در آن شبیه مناسک عبادی قبر و صاحب آن می‌شود، به گونه‌ای که بخاطر تفکر زیاد در مورد آن شخص از خداوند غافل می‌شود، و از آن شخص طلب می‌کند و نیازش را از او می‌خواهد و برای او سجده و خضوع می‌کند - هر چند که صوری و ظاهری باشد - که در ذهن بعضی الهامات، عجیب در مورد

(۱) همان 608.

(۲) رواه احمد 3/63، 38 و 66. و رواه الحاکم و می‌گوید به شرط مسلم صحیح است. والذهبی 1/374-375. و هیشمی در مورد روایت احمد گفته است که رجال آن صحیح است. (مجمع الزوائد 3/58) و المنذری (الترغیب 6/153).

وحی توحید الهی ایجاد می‌کند»^۱.

در خلال این متن برای ما روشن شد که محمد حسین اموری را که در آنها صورتهای عبادت غیر خداوند است را رد می‌کند، و آنها عبارتند از:

- (۱) خواستن و طلب از غیر خدا.
- (۲) خضوع برای غیر خدا (بدون شک منظور خضوع عبادی است).
- (۳) سجده برای صاحب قبر (شخص مرده).

همچنین محمد حسین فضل الله قاعده مهمی را برای زیارت تمامی قبور صالحین وضع کرده است و می‌گوید که محبت و «شمول عاطفی» لازم نیست که ما را به هر نوع عبادت شخصیتی برساند. تا آنچه را که فضل الله «صفای عقیدتی» نامیده است به دور از هر انحرافی باقی بماند.^۲

به طور خلاصه محمد حسین فضل الله معتقد است که زیارت قبور یک امر مشروع است، و زائر باید در این زیارت فوایدی عایدش بشود، از جمله بارزترین آنها به یاد آوردن سیره انسانهای صالح است. همچنین به اهمیت دوری از عاطفه و دوست داشتن و اکرامی که شخص را به کارهای عبادی برای مرده مانند سجده کردن وا دارد، اشاره کرده است.

(۱) همان ۶۰۹.

(۲) تفسیر من وحی القرآن - سوره الفاتحه - سایت بینات.

<http://www.bayynat.org/books/quran/fatehn/fateha.htm>.

مطلب سوم: دیدگاه فضل الله در مورد عقیده تحریف قرآن

محمد حسین فضل الله معتقد است که قرآن کریم از تحریف یا کاستی و افزونی حفظ شده و ثابت می‌باشد، و قرآن و کلام ائمه و عقل بر این امر دلالت می‌کنند. از جمله دلایل قرآنی که محمد حسین به آن استدلال کرده است، این آیه است:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹)^۱.

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

و می‌فرماید: ﴿ لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾ (فصلت: ۴۲).

«که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

و می‌گوید «و این کلمه - یعنی آیه قبل - ممکن نیست بتوان به قرآن تحریف را نسبت داد. خواه نقص یا زیادت باشد»^۲.

و می‌گوید: «قرآن منبع عقیده مسلمانان است. و این یک منبع معصوم و حفظ شده

است. چون کتابی است که خداوند حفظ آن را بر عهده گرفته است: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹).

پس تحریف و نقص و زیادت در آن راه ندارد، و هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. تا جایی که خداوند پیامبر ﷺ را تهدید کرده است - و او بالاتر از آن است^۳ - و می‌خواسته است که در خلال نبوت درسی به مردم

(۱) نگا: آفاق الروح 2/ 42.

(۲) الندوة 4/ 289.

(۳) یعنی رسول الله ﷺ منزّه است از اینکه سخنی را به زبان خداوند ببندد.

داده باشد و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ﴾ (الحاقه: ۴۴).

«اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست».

حرف یا کلمه‌ای را زیاد یا کم کند: ﴿لَاخْذَنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾ (۴۵) ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿ (الحاقه: ۴۵-۴۶).

«ما او را با قدرت (و دست راست) می‌گرفتیم. سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم».

بنابراین برای هیچ کس ممکن نیست که چیزی را به قرآن بیافزاید! محمد حسین فضل الله روایاتی را که معتقدان به تحریف قرآن بر آن تکیه می‌کنند، به ضعیف توصیف کرده است. در مورد عقیده طوسی که می‌گوید: «کم شدن قسمتهایی از قرآن و تحریف آن از طریق ما یعنی تواتر معنوی به اثبات رسیده است. همچنان که برای کسی که از آغاز تا پایان کتابهای حدیثی را بنگرد این نکته را درمی‌یابد. و احادیث بر وجود قرآنی غیر از این قرآن مشهور که میان مردم است، دلالت می‌کند که آن در پیش اهل خودش می‌باشد...»^۲.

در اینجا محمد حسین فضل الله می‌گوید: «ولی ما ملاحظه می‌کنیم که این روایاتی که طوسی ذکر کرده است یا در سند ضعیف هستند، یا در دلالت بر آن عقیده مذکور ضعیف می‌باشند»^۳.

پنهان کردن قرآن از اموری نیست که تقیه پذیر باشد.

محمد حسین فضل الله معتقد است که عقیده پنهان کردن قرآن از طرف ائمه به

(۱) الندوة 2/359. تفسیر من وحي القرآن / سایت بینات.

<http://www.bayynat.org/books/quran/alhijr02.htm>.

(۲) التبیان 3/1.

(۳) آفاق الروح 2/319.

خاطر تقیه صحیح نمی‌باشد، چون مسأله قرآن از مسائلی است که تقیه‌پذیر نیست مخصوصاً در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

فضل الله می‌گوید: «این سخنی است که از وجود مصحف دیگری نزد اهلس (یعنی ائمه) خبر می‌دهد و در برابر نقد ثابت نیست). چون مسأله قرآن از مسائلی است که تقیه‌پذیر نیست. مخصوصاً در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام. پس طبیعی نیست که برای هر مشکلی و دفاع از هر شبهه‌ای مخصوصاً در زمان خلافت، از قرآن استفاده نکند، و آن را برای مردم بیان نکرده باشد»^۱.

عقیده تحریف، مخالف امر به قرائت قرآن می‌باشد.

فضل الله نکته مهمی را بیان می‌کند و آن اینکه، امر به قرائت قرآن - چنانکه در قرآن و سنت و حتی کلام ائمه آمده است - و نهی از اضافه کردن چیزی به آن در هنگام خواندن، مطلقاً با عقیده تحریف قرآن هماهنگی ندارد.

فضل الله می‌گوید: «امر به قرائت قرآن و عدم جایز بودن افزودن چیزی به آن (هنگام خواندن) ناشی از یک عنوان دومی نیست، بلکه ناشی از این است که قرآن همین قرآن موجود در یک جلد است»^۲.

عقیده تحریف، مخالف کلام ائمه می‌باشد.

فضل الله با سخنان ائمه که آشکارا بر عدم تحریف قرآن دلالت می‌کند، بر بطلان عقیده تحریف استدلال می‌کند. و مشهورترین این روایتها فراوانی امر به رد هر نوع روایتی است که مخالف قرآن باشد، مانند سخن باقر رضی الله عنه که می‌گوید: «به امر ما و آنچه که از ما نقل شده است بنگرید، اگر آن را موافق قرآن یافتید به آن عمل کنید، و

(۱) منبع سابق 1/ 319.

(۲) منبع سابق 2/ 319.

اگر آن را موافق قرآن ندیدید، قبول نکنید»^۱. یا صادق (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) که می‌گوید: «آن را با

کتاب خدا مقایسه کنید، اگر موافق آن بود، بدان عمل کنید، و اگر مخالف قرآن بود، آن را قبول نکنید»^۲.

فضل الله معتقد است اگر قرآن مجید همان قرآن موجود در میان مردم نباشد چگونه می‌تواند معیار شناخت صحت و درستی احادیث باشد.

فضل الله می‌گوید: «بنابراین ائمه قرآن را معیار حکم به صحت و عدم صحت احادیث قرار داده‌اند. چون قرآن از جانب وحی است و نقص و زیادت در آن نیست. چون تحریف اگر ثابت شده باشد چگونه می‌تواند معیار مناسبی باشد. چون شاید حدیثی که مثلاً رد شده است، با قرآن مخفی موافق باشد»^۳.

عقیده تحریف مخالف اجماع مسلمانان می‌باشد.

محمدحسین معتقد است که عقیده تحریف جز در بسیاری از موارد نادر از اجماع مسلمانان نقل شده است و می‌گوید: «آنچه که ما در اجماع مسلمانان مشاهده می‌کنیم، جزء بسیار کمی از این اجماع قائل به تحریف هستند. مبنی بر اینکه قرآن در بینش مسلمانان تمام آن چیزی است که خداوند بدون کم و زیاد بر رسولش نازل کرده است، و در هیچ جهت باطل در آن راه ندارد»^۴.

به طور خلاصه؛ فضل الله معتقد است که قرآنی که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است از تحریف محفوظ است. و عقیده پنهان کردن قرآن حقیقی نزد ائمه به خاطر تقیه،

(۱) الأملی، الطوسی 1/237.

(۲) الکافی، 1/8.

(۳) آفاق الروح 2/319.

(۴) تفسیر من وحی القرآن - سورة الحجر/9 - سایت بینات

<http://www.bayynat.org/books/quran/alhijr02.htm>.

عقیده دور از تفکر می‌باشد، خصوصاً در زمان خلافت علی علیه السلام و این عقیده مخالف کلام ائمه می‌باشد.

بالاخره آنچه را که محمد حسین فضل الله برای اثبات بدون تحریف بودن قرآن بیان کرد، نسبت تحریف را از تمام آن گروه نفی نکرده است. بلکه یکی از برجستگان شیعه (طوسی) را آورد و عقیده او را مورد انتقاد قرار داد. و این نشانه صدق و پاکی نقد و بررسی است، و دور از روحیه تعصب است، که نمی‌توان بنای وحدت و تقریب بر این تعصب بنا نمود^۱.

(۱) برخلاف بسیاری از کسانی که با نفی نسبت تحریف به طور مطلق از مذهب امامیه دفاع می‌کنند و حتی کتابی را با نام «فتح رب الأرباب فی اثبات تحریف ائ الکتاب» تألیف کرده‌اند. و این دلالت بی‌خبری از اقوال مذهب - با حسن ظن - یا تعصب و یا تقیه می‌کند.

مطلب چهارم: دیدگاه فضل الله در مورد خرافات

آنچه که راه و روش فضل الله را متمایز می‌کند، دوری وی از خرافات بلکه جنگیدن با آن است. هنگام بررسی کتابها و مقالاتش نظر و روایتهای خرافاتی وجود ندارد که مخالفانش از میان امامیه در بیان اعتقادشان خواه در تفسیر یا سایر کتب از آن استفاده کنند.

فضل الله معتقد است که عقب ماندگی بسیاری از جوامع اسلامی بخاطر مشارکت و بازکردن زمینه‌ها برای عقب ماندگان و خرافه پرستان است.^۱

در مورد شدت مخالفت محمد حسین فضل الله با جریانهای دیگر مذهب می‌بینیم که او صراحتاً اعلام می‌کند که جنگ میان او و مخالفانش «جنگ میان پیشرفت و عقب ماندگی و میان خرافات و حقیقت است»^۲.

همچنین او بیان کرد که هیچگاه با خرافه پرستان و عقب ماندگانی که کینه و نفرت را ترویج می‌دهند، به نیکی رفتار نمی‌کند، و می‌گوید: «ای دوستان: می‌خواهم که روش اهل بیت را به طریق جدید و متمدنانه‌ای به جهانیان تقدیم کنم، نه به روش خرافه پرستان و عقب افتادگان. می‌خواهم که میراث اهل بیت (علیهم‌السلام) را که میراث اهل غرب و شرق است به جهانیان معرفی کنم تا بدانند که پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت وی (علیهم‌السلام) همان کسانی بودند که تمدن را به دور از هر گونه اعتنایی به خرافات و واپس گرایی و تعصب و کینه و نفرت بنا نهادند»^۳.

(۱) الندوة 9/417.

(۲) مصاحبه با کانال الجزيرة (یکشنبه 29/4/1424 هـ - 29/6/2003 م) که در سایت این شبکه مکتوب می‌باشد.

<http://www.aljazeera.net/programs/no-limits/articles/2003/6/6-29-1.htm>.

(۳) از خطبه‌های او در روز جمعه 28 ذی‌قعدة سال 1423 هـ.

فضل الله در یکی از خطبه‌هایش به خرافه‌پرستان گفت: «خداوند از مردمانی صحبت می‌کند که شریکانی برای خدا قرار می‌دهند و آنها را مانند خدا دوست دارند، و مردم در حب و دوست‌داشتن اینها غرق شده‌اند. به گونه‌ای که به لوازم غلو چنگ می‌زنند و مخلوقش را با او مساوی می‌گیرند. و خداوند به آنها می‌گوید: که عظمت مخلوق هر چقدر باشد، خواه نبی یا امام یا ولی باشد، عبد و بنده خداوند است و هیچ یک از مخلوقات خداوند با او مساوی نیست، و هیچ کس به مقام خدا به خود نزدیک نکنید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن: ۱۸).

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

این توحید در دوست‌داشتن همان توحید در عقیده است، همان توحیدی که توازن را در انسان زنده می‌کند تا حق هر صاحب حقی را ادا کند، نه آن را کم کند، و نه حق وی را بالاتر از آنچه که هست ببرد^۱.

بنابراین خرافه‌پرستان معاصر شیعه همان کسانی بودند که فضل الله آنها را به عنوان دشمن درون مذهب می‌دانست. چون خرافاتشان سبب چپاول و ربودن اموال مردم شده است. اینها از دیدگاه فضل الله همان گروهی هستند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد آنها گفته است: «شیعه ما به گروههایی تقسیم می‌شوند: گروهی از طریق ما کسب روزی می‌کنند...» و فضل الله این سخن را اینگونه تفسیر کرده است که آنها «از محبت اهل بیت استفاده می‌کنند و چه بسا به زبان آنها دروغ می‌بندند، تا هدفی که دارند از طریق جا انداختن ائمه در قلب مردم به دست بیاورند و اموال و مقام مهمی را به دست بیاورند. بنابراین آنها به وسیله ائمه (علیهم السلام) تجارت می‌کنند. و این چیزی است که ما شاهد آن هستیم. کسانی که خرافات را به مردم تلقین می‌کنند، خود را

(۱) نگا: خطبه او در سایت بینات :

<http://www.bayynat.org/www/arabc/khotbat/kh31012002.htm>.

مخلص اهل بیت نشان می دهند تا دل مردم را به دست بیاورند»^۱.

مطلب پنجم: نظر وی در مورد اصحاب رضی الله عنهم

محمد حسین فضل الله معتقد است که صحابه کافر و مرتد نبوده‌اند و می‌گوید: ما به عصمت و عدالت همگی آنها ایمان نداریم. ولی آنها را محترم می‌شماریم. چون خداوند متعال اینگونه از آنها سخن گفته است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (الفتح: ۲۹).

«محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

و در مورد آنها می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحْجُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً﴾ (الحشر: ۹).

«و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (الفتح: ۱۸).
«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

(از محمد حسین فضل الله در مورد روایتهایی که در کتابهای امامیه آمده است و تصریح می‌کند که مردم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله همگی جز چند نفر معدود، مرتد شدند سؤال کردم). در جواب گفت: این روایات اگر صحیح باشند به معنای ارتداد از امامت علی رضی الله عنه است، نه به معنای ارتداد از اسلام.

همچنین از او پرسیدم کسی که معتقد به نظریه امامت - مانند صحابه از دیدگاه وی - نباشد، بعد از اینکه به نص وارد علم داشته باشد، چگونه است؟ گفت: «کافر نیست، من می‌گویم اصول دین است که انسان با آنها مسلمان می‌شود، و با انکار

یکی از آنها کافر می‌شود، که عبارتند از: توحید، نبوت و ایمان به روز قیامت، ولی

امامت جزء نظریاتی است که بدیهی نیست. بنابراین مسلمانان در آن اختلاف نظر دارند»^۱.

همچنین محمد حسین فضل الله برای من بیان کرد که او بسیاری از روایاتی را که صحابه را به کفر و ارتداد نسبت می‌دهند، از حفظ دارد، ولی او می‌گوید: من به مسأله سب و لعن آنها ایمان ندارم. و به زیارت‌هایی^۲ که در بردارنده این سب و لعن باشد نیز ایمان ندارم، و در مورد فتواهای که در باب حکم زیارت عاشورا^۳ از من خواسته شده است، جواب داده‌ام که دعای غیر موثقی است، و همچنین دعای صنمی قریش اصل و اساسی ندارد^۴.

(۱) ملاقات خصوصی روز چهارشنبه ۱۴۲۵/۱/۲۶ هـ.

(۲) سید فضل الله به کتابهای دعای زیارات نزد شیعیان اشاره کرده است.

(۳) دعایی است که بسیاری از شیعیان معتقدند که خواندن آن در روز عاشورا مستحب است و در بردارنده لعنت‌های زیادی است.

(۴) ملاقات خصوصی روز چهارشنبه ۱۴۲۵/۱/۲۶ هـ.

مطلب ششم: مسائلی در باب امامت

محمد حسین فضل الله معتقد به امامت است و در این مورد اجتهادهای مهمی دارد که برای شناخت دقیق آن باید آن را بررسی کنیم. ولی با وجود این، اجتهاداتی که انجام داده او را از شیعه امامی بودن خارج نکرده است، و این نظرات وی اثر بزرگی در جدایی میان او با مخالفانش گذاشته که از جمله مهمترین آنها عبارتند از:

۱- امامت از ضرورت‌های اسلام نیست.

محمد حسین فضل الله معتقد است که اعتقاد به امامت وارد ضروریات دین نمی‌شود. بلکه در چارچوب نظریه‌های استدلالی است که نیاز به بررسی و استدلال دارد. و در نتیجه عدم ایمان به آن خروج از ضروریات دین محسوب نمی‌شود. و این امر مجادله‌های بزرگی را میان علمای شیعه در سال ۱۴۱۴هـ برانگیخت. و این هنگامی بود که فضل الله صراحتاً اعلام کرد که امامت از چیزهایی است که باید ضعف و قوت آن بررسی شود. و از امور ثابت نیست.^۱ و فضل الله در اثر این دیدگاه از طرف بسیاری از طرفداران امامیه با مواضع شدیدی ضد خود مواجه شد.^۲

۲- ائمه از انبیاء برتر نیستند.

محمد حسین فضل الله تردیدی ندارد که آنها را که ائمه را برتر از انبیاء

(۱) محمد حسین فضل الله معتقد است که امامت از نظریات است نه از بدیهیات - ضروریات - و می‌گوید:

«بنابراین مسلمانان در آن اختلاف نظر دارند بعضی قطعاً نمی‌پذیرند و این امری است که هزاران کتاب در مورد آن تألیف شده است و مسلمانان همچنان در مورد آن جدال می‌کنند». ملاقات خصوصی روز چهارشنبه 1425 / 1 / 26 هـ.

(۲) بیان آن در صفحات بعد خواهد آمد.

می‌دانند، جزو غلات هستند. و از درجه غلو بعضیها تعجب کرده است که می‌گویند:

پیامبر ﷺ روزی از روزها دعا کرد و دعایش مستجاب نشد تا اینکه فاطمه رضی الله عنها گفت: آمین و خداوند با آمین گفتن فاطمه دعایش را مستجاب کرد!

۳- به ائمه وحی نمی‌شد بلکه هر کدام از ائمه، امام بعد از خود را بوسیله توفیق الهی می‌دانست.^۲

(۱) الندوة 9/ 595-594.

(۲) منبع سابق 2/ 392.

مطلب هفتم: مسایلی در مورد عصمت ائمه

در مقدمه گفتیم که عموم امامیه معتقد به عصمت ائمه هستند و محمد حسین فضل الله در ثابت بودن عصمت با آنها مخالف نیست، بلکه در تفصیل عصمت با آنها مخالف است. و خواننده گرامی مشاهده می کند که فضل الله عصمتی را بنیان گذارد که غلو کمتری از مخالفانش داشت و این نسبت به دیدگاههای وی چیز عجیبی نیست آنهم به خاطر عقلانیت او.

اثبات عصمت انبیاء و ائمه توسط فضل الله.

محمد حسین فضل الله معتقد است که انبیاء و ائمه در تبلیغ و گناه کردن معصوم هستند^۱. و او با این جمله از اثبات عصمت برای انبیاء و ائمه از نظر امامیه خارج نشده است.

و معتقد است که این عصمت با فیض و عنایت خداوند به شخص معصوم است، به گونه ای که او را از انحراف و کارهای باطل باز می دارد^۲.

عصمت از دیدگاه فضل الله و غلات امامیه.

أ. فضل الله معتقد است که عقیده عصمت از ضروریات دین نیست. و کسی هم که به آن اقرار نکند، مسلمان است. و عصمت را فقط از ضروریات مذهب امامیه دانسته است^۳.

ب. معتقد است که عصمت منافاتی با نقاط ضعف بشری ندارد. پس معصوم نیز گاهی در امور زندگی اشتباه می کند، یا بعضی چیزهای عادی را فراموش می کند. همچنین معتقد است که او در تلاوت آیات نیز گاهی اشتباه می کند سپس برایش درست می کند^۴.

(۱) الندوة 2/61 و 370 و 384. فقه الحياة 268-267. (100 سؤال و جواب 3/27) مسائل عقدية 81-78.

(۲) فقه الحياة 270.

(۳) فقه الحياة 274-267، و نیز نظ آیت الله تقی قمی. نگا: الحوزة العلمية تدین الانحراف/ملحق الوثائق الجديدة/1.

(۴) من لا یحضره الفقیه 1/234.

و این امر چیزی است که بعضی از فقهای متقدم شیعه مانند صدوق به آن معتقدند

و صدوق اولین نشانه از نشانه‌های غلو را همان نفی سهو و اشتباه از ائمه دانسته است.^۱ یا مانند خوئی - از متأخرین - به گونه‌ای که قائل به جواز اشتباه نبی یا امام در غیر آنچه از طرف خدا تبلیغ شود، است.^۲

در مقابل این گروه بعضی از مراجع شیعه جواز اشتباه و فراموشی را از انبیاء و ائمه به لحاظ عقلی نفی می‌کنند، این هم به اینکه واقع نخواهد شد. از جمله این افراد شاهرودی است که می‌گوید: «ما معتقدیم که انبیاء و ائمه (علیهم‌السلام) همچنان که از معصیت و گناه معصوم می‌باشند، از خطا و اشتباه و فراموشی نیز معصوم می‌باشند.^۳ و همچنین محمد تقی بهجت^۴ می‌گوید: «عصمت انبیاء و ائمه در علم کلام ثابت شده است و فرقی میان عصمت در اشتباه و عصمت در گناه نیست»^۵. و از جمله مراجع معاصری که گناه و اشتباه و فراموشی را از معصومین نفی کرده است؛ محمد حسینی شیرازی^۶ و محمد حسینی وحیدی تبریزی^۷ و مهدی مرعشی^۱ و ... است.

(۱) مراجعه به ص 5.

(۲) فقه الحیة 268. مسائل عقدیة 78.

(۳) الحوزة العلمیة تدین الانحراف/ بخش سوم/ سند 28/ ص 235.

(۴) شیخ بهجت در اواخر سال 1334 هـ / 1915 م در شهر فومن متولد شد. و آغاز علم آموزی را در آنجا شروع کرد و سپس به قم رفت 1348 هـ و در آنجا پیش علمایی از جمله خوئی و حاج آقا ضیاء العراقی و میرزا نائینی و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مشهور به کمبانی) و ... درس خواند. و او از جمله بارزترین علمای معاصر شیعه است.

<http://www.al-shia.com/html/ara/ser/ola-behj.htm>.

(۵) همان ص / 245.

(۶) الشیعة و التشیع، الشیرازی 67.

(۷) همان ص / 256.

ج. فضل الله معتقد است که گاهی خطا و اشتباهی از نبی ﷺ صادر می‌شود که معتقد به خطابودن آنها نیست.

مثل جایی که پیامبر ﷺ در غزوه تبوک اجازه ماندن به بعضیها داد. و خداوند در مورد اینها به پیامبر ﷺ تذکر داد: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ (التوبه: ۴۳).
«خدا تو را بیامرزد چرا به آنان اجازه دادی».

به طوری که فضل الله معتقد است که «امثال این کلمات در مقام سرزنش کم بکار می‌رود که از ماهیت خطای غیر عمد آشکار است. همچنان که این حادثه هیچ یک از حالت‌های گناه داخل در آن نیست».

و می‌گوید: «این کار از عصمت و انسجام پیامبر ﷺ در راهی که خداوند خواسته در آن حرکت کند، نمی‌کاهد. پس خداوند گاهی فضای آزادی را برای پیامبر ﷺ می‌گذارد که با حرکت در آن به تدبیر امور امت با وسایل عادی که در بعضی اوقات اشتباه می‌کند، پردازد، نه با وسایل غیبی که جز به طریق ذاتی، مالک آن نیست، و خداوند جز به طور مطلق آن را برای او آشکار نمی‌کند. همچنان که در کارهای قضایی و داوری میان مردم می‌گوید: «من فقط به وسیله شواهد و دلایل در میان شما قضاوت می‌کنم».^۲

۴- معتقد است که نبی و ائمه، بشر هستند، به گونه‌ای که گرایشها و تمایلات نفسانی بر آنها وارد می‌شود. ولی خداوند متعال با فضل خود آنها را حفظ می‌کند. به گونه‌ای که موانعی را که می‌خواهد، برای آنها ایجاد می‌کند تا آنها را از آن گناه باز دارد. از دیدگاه فضل الله حادثه‌ای که برای یوسف عَلَيْهِ السَّلَام پیش آمد و خداوند در مورد

⁼ (۱) همان ص/ 286.

(۲) حدیث در الکافی، کلینی: 7/ 414، ح 1.

(۳) تفسیر من وحی القرآن:

<http://www.bayynat.org/books/quran/yousef/htm>.

آن گفته است: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا﴾ (یوسف: ۲۴). «آن زن قصد او کرد؛ و او

نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود».

از قبیل این گرایشهای نفسانی است. پس او معتقد است که انبیاء مانند سایر افراد بشر هستند و عصمت آنها منافی وجود گرایشهای نفسانی و غریزی آنها نیست^۱.

به طور خلاصه محمد حسین فضل الله عصمت را برای انبیاء و ائمه ثابت شده می‌داند. ولی عصمتی که با دو نشانه اساسی شناخته می‌شود که عبارتند از:

نخست: عصمت مخالف وقوع خطاهای غیر عمد یا نقاط ضعف بشری نیست.

دوم: عصمت مخالف وجود گرایشهای بشری و خطرهای غیر ارادی نیست.

اگر در مقام ترجیح باشیم، سخن فضل الله بدون شک بیشتر به منطق و دلیل نزدیکتر است. به گونه‌ای که فضل الله توانست که ثابت کند عصمت مخالف وقوع خطاهای غیر ارادی نیست. و تمام اشتباهاتی که او از انبیاء ذکر کرده است از این قبیل می‌باشند.

همچنان که او به وجود خطرات و گرایشهای نفسانی که در ذهن معصوم خطور می‌کنند، اعتراف کرد. بدون شک عجیب نیست وقتی که ما نظر بدون غلو او را در مورد انبیاء و ... بدانیم - آن چنان که گذشت -

به طور کلی نظر فضل الله از نظر کسی که سهو و فراموشی را نفی می‌کند و فقط عصمت مطلق را ثابت می‌کند، نزدیکتر به واقع است، و اختلاف با او بیشتر یک اختلاف لفظی است. و فقط در مورد انبیاء و رسولان حقیقی نمی‌باشد. ولی اختلاف در مورد ائمه دوازده‌گانه اختلاف دیگری است. چون نصوص ما را یاری نمی‌دهند تا آنچه را که در مورد انبیاء معتقد هستیم به آنها نیز تعمیم بدهیم.

(۱) تفسیر من وحن القرآن:

<http://www.bayynat.org/books/quran/yousef06.htm>.

ونگا: مسائل عقیدیه 84.

مطلب هشتم: وحدت اسلامی از دیدگاه فضل الله

حل مشکل اهل سنت و تشیع.

فضل الله اقرار می‌کند که اختلاف میان اهل سنت و شیعه امری واقعی است، ولی او معتقد است که این اختلاف به یک حالت تشنج و تعصب قومی کشیده شده است، به گونه‌ای که حجم اختلاف را بیشتر کرده است. و در نتیجه حل این اختلاف مشکلتر می‌شود.

فضل الله در این زمینه اشاره می‌کند که اختلاف از یک امر «مذهبی فکری» به یک امر «مذهبی قومی» کشیده شده است. و فضل الله توضیح می‌دهد که وضعیت دو گروه مانند این است که بگوییم طایفه سنی و طایفه شیعه. همچنین فضل الله بیان می‌کند که ذخایر و منابع تاریخی آثار زیادی را از جمله معضلات این اختلاف بر جای گذاشته است. مخصوصاً درگیریهای جنگی که اتفاق افتاده است^۱. فضل الله بیان می‌کند که اختلافات میان سنی و شیعه از مهمترین نکاتی است که دشمنان به خاطر تسلط بر مسلمانان از آن بهره برداری می‌کنند^۲.

به سوی وحدت.

نخست: هنگام اختلاف باید بر بازگشت به کتاب و سنت تأکید کرد. به پیروی از این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹)^۳.

(۱) نگا: احادیث فی قضایا الوحدة والاختلاف 88.

(۲) نگا: منبع سابق 34 و 33.

(۳) منبع سابق 66.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و

اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

سید فضل الله معتقد است که از اسباب و لوازم اجتماع و وحدت بر آنچه که در قرآن آمده است، دوری از روش تفسیر باطنی است و این روشی است که سید فضل الله اشاره می‌کند که برای قرآن تفسیرهای مخفیانه وجود دارد. همچنین فضل الله به روش دیگری نیز اشاره می‌کند و آن روش تأویلهای فاسد است که آن را اینگونه وصف می‌کند: «ارجاع دادن قرآن به معانی رمزی و معمایی که هیچ ارتباطی با لفظ آن ندارد»^۱.

همچنین فضل الله تفسیرهای قومی و طایفه‌ای را در مورد قرآن رد می‌کند. در اینجا لازم است که از تفکر مرجع اعلی محمد حسین فضل الله تشکر کنم. چون این تفکر وی به مذهب دلالت نصوص بر ظاهر آنها و بدون تأویلهای دور از ذهن بوده است که این روش از بهترین روش‌هایی است که باعث وحدت کلمه میان مذاهب مسلمانان می‌شود.

دوم: گشودن نقد گذشته و اینکه هر مذهبی مسلمات فرضی خود را در معرض نقد و بررسی قرار بدهد. چون قرآن امور مسلم را نقد و بررسی کرده است. خداوند متعال بر زبان پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ: ۲۴)^۲.

«بگو: ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم!».

(۱) همان ۱۶۶.

(۲) منبع سابق ۷۳-۷۲.

فضل الله می گوید از جمله بزرگترین مشکلاتی که با وحدت اسلامی مواجه است، حملات تکفیری است که مانع آزادی اندیشه می شوند. وقتی عالمی بخواهد که در مسأله ای موافق تفکر اهل سنت گام بردارد، حملات تکفیر و گمراهی و بدنام کردن وی شروع می شود.

در اینجا مرجع عالی محمد حسین فضل الله می گوید: «ما بارها از مسایل سیاسی و نابودکردن آزادیهای سیاسی سخن گفته ایم... ولی در همان موقع ما صاحب چنین آزادی فکری و فقهی در جامعه خود - حتی در علم خود - نیستیم. چون بر یک شیعه ممنوع است که خارج از چارچوب خود اجتهاد کند، بر یک سنی نیز ممنوع است که خارج از چارچوب خود اجتهاد کند»^۱.

فضل الله معتقد است که بهترین روش، بررسی آرا و نظریات به دور از هرگونه قطعی نگری و قداست است. تا در بررسی گذشته به یک عینیت گرایی برسد. ولی فضل الله می گوید: رسیدن به این مرحله خیلی سخت است، چون مسایل اختلافی بُعد حساسی به خود گرفته است^۲، و غریبها نیز جلوی پیشرفت مسلمانان در مسأله نقد به مرحله عینیت گرایی ایستاده اند تا همچنان تفرقه بین مسلمانان ادامه یابد^۳.

سوم: فضل الله تأکید می کند که اصل وحدت میان مذاهب اسلامی باید از انحرافات که مخالف اصول ایمان است، تجاوز نکند. بنابراین مشاهده می کنیم که او بر اصل وحدت تأکید می کند که نباید «از مسیر گمراهیهایی که به تفکر اسلامی نفوذ کرده اند، یا در واقعیت اسلام نفوذ کرده اند، تجاوز کرد. چون آینده اسلام همان است که وحدت مسلمانان را بر اساس حق به آنها وعده می دهد»^۴.

(۱) منبع سابق ۷۱-۷۲.

(۲) همان ۵۵.

(۳) همان ۵۷.

(۴) همان ۶۳.

چهارم: فضل الله معتقد است که جنبشهای اسلامی می‌توانند نقش بزرگی را در

وحدت ایفا کنند. چون سیاستمداران با غرب در ارتباط هستند. همان کسانی که در ایجاد تفرقه نقش دارند.^۱

پنجم: انتشار روشهای گفتگو و آداب آن، و رها کردن روشهای سب و سرزنشی که قرآن از آن نهی کرده است. چون این سب و سرزنش جز با دشنام و سرزنش و در نتیجه تعصب و دشمنی جواب داده نمی‌شود. و فضل الله به دیدگاه علی رضی الله عنه استدلال می‌کند وقتی که شنید بعضی از عراقیان، اهل شام را فحش و ناسزا می‌گویند که گفت: «من بدم می‌آید از اینکه شما فحاش و ناسزاگو باشید، ولی اگر شما کارهای آنان را توصیف کنید و حالتشان را بیان کنید برای گفتن بهتر است، و علت را می‌رساند. و خداوند خون ما و آنها را حفظ کند و رابطه ما را با آنها بهتر نماید و آنها را از گمراهیشان نجات دهد، و هدایت کند تا حقیقت از جهل و نادانی شناخته شود، و از ظلم و ستمی که به آن گرفتار شده‌اند، توبه کنند».^۲

ششم: محمد حسین فضل الله بیان می‌کند که مسلمانان در راه وحدتشان باید همگی هوشیار باشند که غرب به عنوان یک تمدن به قانون وحدت اسلامی می‌نگرد که با تمدن مصلحتهای آنان رقابت می‌کند.^۳

(۱) همان ۳۷.

(۲) همان ۶۱-۶۳.

(۳) نگا: احادیث فی قضایا الوحده و الاختلاف ۵۸، ۱۱۱.

مبحث سوم:

دیدگاه معاصرین امامیه در مورد فضل الله

شیعیان امامیه معاصر در دیدگاه خود نسبت به مرجع محمد حسین فضل الله به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: مخالفان فضل الله.

عده زیادی از مراجع معاصر افکار مرجع شیعی محمد فضل الله را رد کرده‌اند و گروه دیگری که به علوم شرعی منتسب بودند مانند مدرسان حوزه‌های علمیه و شاگردان آنها نیز افکار وی را رد کرده‌اند. و عده‌ای در این رد علیه وی مشارکت داشتند. از جمله بارزترین آنها:

آیت‌الله میرزا جواد تبریزی، آیت‌الله شیخ وحید خراسانی، آیت‌الله سید محمد روحانی، آیت‌الله شیخ محمد تقی بهجت، سید علی بهشتی، شیخ لطف الله صافی، آیت‌الله سید محمد شاهرودی، سید محمد وحیدی تبریزی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید مهدی مرعشی، سید حسن قمی، آیت‌الله سید تقی قمی، شیخ محمد هاجری، میرزا حسن احقافی، شیخ محمد تقی فقیه، سید علی مکی عاملی، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، شیخ محمد تقی ایروانی، سید کوکبی، شیخ فلسفی، سید مصباح، شیخ مروارید، شیخ حسن زاده آملی، شیخ جواد آملی، سید موسی زنجانی و...^۱ و در اینجا اشخاص برجسته‌ای وجود دارند که بعضی از مخالفین فضل

(۱) نگا: فتنة فضل الله. محمد باقر صافی.

<http://www.geocitis.com/alshia-d/alshia.htm>.

نگا: دیدگاه‌های این افراد و دیگران را در کتاب «الحوزة العلمية تدین الانحراف» از محمد علی هاشمی مشهدی و مجموعه کتابهای دیگری از آنها در قم چاپ شده است مانند شیخ جواد تبریزی که کتاب «اعتقاداتنا» را چاپ کرد و شیخ وحید خراسانی که کتاب «مقتطفات ولایة» و شیخ محمد تقی بهجت که ≡

الله در ضمن مخالفتشان آورده‌اند که عبارتند از: آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله فاضل

لنکرانی، آیت‌الله سید محمد سعید حکیم، آیت‌الله سید محمد صدر، آیت‌الله سید محمد شیرازی و آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ولی شیخ حسین خشن - از بارزترین طلاب فضل الله - برای من بیان کرد که از این مراجع اخیر چیزی علیه فضل الله صادر نکرده‌اند.

بعضی از سخنان مخالفان در مورد فضل الله.

آیت‌الله العظمی وحید خراسانی سخنان فضل الله را اینگونه توصیف کرده است که «آینها گمراهی از راه خدا و افساد در مسیر حق است». همچنین فضل الله را به «گمراه و گمراه‌کننده» توصیف کرده است، و در مجلس علمی خود به صراحت اعلام کرده است که «بر تمام مؤمنان واجب است، هر کدام بر حسب قدرت و توانایی خود در براندازی فضل الله بکوشند». و هنگامی که یکی از حاضران پرسید آیا او را بکشم؟ جواب داد: «هرگز» سپس بعداً مشخص شد که این کار به خاطر حرمت خون وی نبوده است، بلکه می‌گوید: «چون اگر او را بکشیم افکارش شهرت و رواج بیشتری پیدا می‌کند. در حالی که واجب است از افکار او و انتشار آن

= کتاب «البرهان القاطع» و سید جعفر مرتضی عاملی که کتاب «مأساة الزهراء» و سپس کتاب دیگری را به نام «لماذا مأساة الزهراء» و بعد کتاب دیگری به نام «خلفیات مأساة الزهراء» را چاپ کردند. و سید محمد علی هاشمی مشهدی - گفته می‌شود اسم مستعار وی بوده است - کتاب «الحوزة العلمية تدین الانحراف» و سید یاسین موسوی کتاب «ملاحظات» و شیخ نجیب مروت کتاب «حتى لا تكون فتنة» و سید محمد محمود مرتضی کتاب «الفضيحة... محاكمة كتاب هوامش نقدية» را چاپ کردند. برای مطالعه بیشتر به مجله «الشراع» مقاله «فتاوی تکفیر و خامنه‌ئی یدعمه» از سیاوی مراجعه کنید. 1998 م ص 24 و سایت احمد کاتب. <http://www.alkatib.co.uk/m30.htm>.

(۱) الحوزة العلمية تدین الانحراف - بخش سوم / سند 11.

جلوگیری کنیم»^۱.

اما جواد تبریزی سخنان وی را اینگونه توصیف کرده است که: «برخلاف مسلمات و ضروریات مذهب حق است، و گوینده آن (فضل الله) از مذهب اثنی عشری خارج شده است. و فضل الله و کسانی که در پخش و انتشار سخنانش شریک هستند داخل در این عبارت هستند که: رضایت دشمنان ما را با خشنودی خداوند خریده است»^۲.

و محمد تقی بهجت صراحتاً اعلام کرده است که: «فضل الله یک طرح وهابیت است که در جان تشیع و در درون وی نفوذ کرده است»^۳. همچنین علی سید حسین یوسف مکی، فضل الله را «خطر بزرگی برای تشیع و فکر شیعه و اساس و قواعد و عقاید و قوانین و تاریخ آن دانسته است»^۴.

محمد صدر، فضل الله را یک «برنامه خطرناک» می‌داند که حقیقت او «تغییر شخصیت شیعه است که با تغییر عقیده اصلی خود با عقاید مزخرف این کار را می‌کند»^۵.

در بیانیه حوزه علمیه قم سخنان وی «گمراه کننده» و «انکار ضروریات مذهب» محسوب شده است^۶.

همچنین حوزه علمیه اصفهان بیانیه‌ای صادر کرد که در عنوان آن آمده بود: «انحرافهای فضل الله گمراه گمراه کننده»^۷.

(۱) فتنة فضل الله / فصل الموقف من الفتنة.

(۲) الحوزة العلمية تدین الانحراف - بخش سوم / سند 12.

(۳) فتنة فضل الله / فصل المتوقف من الفتنة.

(۴) همان، نامه او به تبریزی و خراسانی ص 176 و 175، سند / 20 و 21.

(۵) پاسخ به شبهات بیروتیه، سید محمد صدر، ص 3، دار الملائک الاصلیل، بیروت، ضمن ملحق الحوزة تدین الانحراف.

(۶) الحوزة العلمية تدین الانحراف - بخش سوم، 181-179.

(۷) منبع سابق - بخش سوم، 169.

اما محمد باقر صافی - مؤلف کتاب فتنه فضل الله^۱ - در ذم و سرزنش فضل الله

مبالغه کرده است. و او را «معاویه عصر» نامیده است، و او را «صاحب فتنه» و «صاحب نقش خبیث» توصیف کرده است. و گناه آن زن ایرانی - که خمینی حکم اعدام وی را صادر کرده بود چون زهرا را الگوی زنان عصر حاضر محسوب نمی‌کرد - از لحاظ کمی و کیفی معادل یک دهم گناه فضل الله است.

همچنین افکار فضل الله را توصیف می‌کند و می‌گوید: «سخنان وی جز اشکالهای ابن تیمیه و ابن حجر و محب الدین الخطیب^۲ و آلوسی^۳ و جار الشیطان^۴ در کتابهای «التحفة الاثنی عشریة» و «الصواعق» و «المنهاج» و امثال اینها که با تقدیم و تأخر و حذف و مختصر کردن و اضافه کردن در اینجا و آنجا، نیست. که مردی از «داخل خانه» مطرح کرده است، و با برنامه وهابیت فرقی ندارد، جز اینکه می‌ترسد که اشیاء را با نام خودشان نام ببرد. و بر توسل و شفاعت حمله می‌برد، و آنها را انکار می‌کند و نقض می‌کند، بدون اینکه آنها را به شرک وصف کند، و به معجزات طعنه می‌زد، و از کرامت و مقامات اولیاء می‌نالد، بدون اینکه آنها را کفر و غلو بنامد...».

اما محمد علی مشهدی مقارنه و مقایسه‌ای را میان فضل الله و ابن تیمیه انجام داده است و می‌گوید: «برای ما روشن شد که با مقایسه نظریات فضل الله در کتابش با

(۱) شیخ حسین خشن می‌گوید که این اسم مستعار است.

(۲) منظور محب الدین بن ابی الفتح محمد بن عبدالقادر الخطیب است که کتاب الخطوط العریضة را دارد. متوفی

۱۳۸۹ هـ. الأعلام زرکلی ۲۸۲/۵

(۳) منظور محمود شکرئ بن عبدالله بن شهاب الدین آلوسی بغدادی است که کتاب مختصر التحفة الاثنی عشریة

را نوشته است. متوفی ۱۳۴۲ هـ. الأعلام زرکلی ۱۷۲/۷

(۴) منظور موسی جار الله ابن فاطمه مؤلف کتاب الوشیعة فی نقض عقائد الشیعة.

نظریات ابن تیمیه در کتاب (منهاج السنة) در بسیاری از موارد مثل هم هستند، در مسأله عصمت، شفاعت، عزاداری، و آیه مباحله مثل هم هستند. سپس به بیان تشابه نقش ابن تیمیه در میان اهل سنت، و فضل الله در میان شیعه می‌پردازد و می‌گوید: «همچنین آنها در روش و اسلوب شبیه هم هستند. فضل الله مدعی تجدد در مذهب شیعه است. همچنان که ابن تیمیه مدعی تجدد در اسلام بود، و عاقبت ابن تیمیه این بود که علمای مذاهب اربعه وی را گمراه دانستند، و عاقبت فضل الله این شد که علمای مذهب امامیه او را گمراه دانستند»^۱.

در خلال این سخنان که از مخالفان فضل الله نقل کردیم روشن شد که اختلاف میان این گروه با فضل الله بجایی رسید که او را گمراه می‌خواندند، و حتی بعضیها خونس را مباح می‌دانستند^۲.

همچنین برای ما روشن شد که این گروه به طور کامل فضل الله را درک کرده بودند که بانی و مؤسس اصولی است که (غلو و خرافات آنها) را در معرض تهدید قرار می‌دهد، که اینها از جمله اصول تشیع هستند. در حالی که فضل الله آنها را از انحراف از تشیع صحیحی که وابسته به کتاب و سنت صحیح و عقل سالم و از خرافات رسته باشد، می‌دانست.

همچنین به خوبی برای ما معلوم شد که این گروه می‌دانستند که فضل الله بانی مذهب تشیعی است که با سایر مسلمانان به وحدت نزدیکتر است، و این امر باعث شد که آنها وی را با بعضی از افراد سرشناس اهل سنت مانند ابن تیمیه و دهلوی و آلوسی و ... مقایسه کنند.

و این امر ناشی از یک قوم‌گرایی به دور از عینیت‌گرایی علمی است. جدای از نظر «وحدتی» که این افراد ندایش را سر می‌دهند و در حالی که از لحاظ اجرای علمی

(۱) الحوزة العلمية تدین الانحراف 7.

(۲) اگر صافی در نقل از مرجع خراسانی راست گفته باشد.

آن خیلی دور هستند.

بارزترین منابعی که علت مخالفت با وی بود.

اموری که مخالفان فضل الله معتبر می‌دانستند و براندازی وی را واجب می‌کرد و او را به عنوان خطر بزرگی برای تشیع محسوب می‌کرد، بازگشت به مسایل علمی یا منطقی است، مانند:

نخست: مسایل علمی.

۱- شک و تردید وی در بعضی از آنچه که جزء ضروریات می‌دانستند. بسیاری از کسانی که با او مخالفت می‌کردند او را به شک در ضروریات^۱ متهم می‌کردند. خواه ضروریات دین یا ضروریات مذهب امامیه. و از جمله این ضروریات از دیدگاه آنها عبارتند از:

الف- شک در روایتهای شکستن پهلوی فاطمه زهرا(علیها السلام) و کشتن جنین وی.

حقیقت دیدگاه فضل الله در این مورد به دو امر بر می‌گردد:

نخست: او در صحت روایتی که در مورد عمر بن خطاب(رضی الله عنه) ذکر شده است، شک کرده است - ولی تصریح به ضعف آن نکرده است - مبنی بر اینکه عمر خانه علی را خراب کرد و درش را شکست یا سوزاند تا منجر به شکستن پهلوی فاطمه و سقط جنینی که در شکمش بود و محسن نام داشت، شد. و فضل الله در این کلامش درجه شک و تردیدش را به نفی قاطع نرسانده است.

دوم: او وقوع چنین حادثه‌ای را بعید می‌دانست، چون می‌گوید: محبت مسلمانان به فاطمه(علیها السلام) بیشتر از محبت آنها به علی(رضی الله عنه) بود - طبق اعتقاد فضل الله - و این امر مقتضی این است که هیچ کس برای آنها تصمیم بد و خطرناکی نمی‌گرفت. چون

(۱) ضروری: آنچه که بدون فکر و نظر در دلایل آن بدست می‌آید. (معجم لغة الفقهاء، قلعجی و قینی،

رأى عمومی را بر می‌انگیخت^۱.

این یک امر جزئی تاریخی از جانب بسیاری از مخالفان فضل الله است که، از جمله ضرورت‌هایی بود که انکار آن جایز نبود. به گونه‌ای که بعضی از آنها به صرف شک کردن در آن حکم خروج از مذهب را صادر می‌کردند^۲.

ب- نظر وی در مورد اینکه امامت از امور تغییر پذیر است.

همچنان که قبلاً بیان کردیم فضل الله معتقد است که امامت از جمله ضرورت‌های دینی نیست که انکار آن باعث خروج از اسلام بشود. بلکه امامت از امور متغیری است که در میان دایره ضعف و قوت می‌گردد. و به این علت بعضی از مخالفانش^۳ او را از جمله کسانی دانسته‌اند که در امور قطعی شک کرده است. و آیت الله خراسانی در رد وی به سطح بسیار افراطی رسیده است، به گونه‌ای که می‌گوید: «شک کردن در امامت، نقض هدف خلقت و بعثت است»^۴.

ت- نظر وی در مورد شفاعت.

دیدگاه میانه‌رو فضل الله را در مورد شفاعت خواندیم که در میان دو دیدگاه تفریطی (عدم شفاعت) و دیدگاه افراطی (شفاعت مطلق ائمه) و حد وسط بود. و این دیدگاه وی خوشایند بعضی از مخالفان افراطی وی نبود. آیت الله تقی قمی این سخن

(۱) نگا: محمد حسین فضل الله امة فی رجل، الجزائری، 219.

(۲) الحوزة العلمية تدین الانحراف، 26، از جمله کسانی که صراحتاً این امر را بیان کرده‌اند: محمد: حسین و حیدری تبریزی بود. نگا: سند ص 259، همان مرجع.

(۳) بعضی از کسانی که فضل الله را رد کرده‌اند - از جمله مرجع شیعی مهدی مرعشی - می‌گویند که فضل الله تا زمانی که معتقد به امامت باشد، هر چند دلیل قطعی هم نداشته باشد، جزء امامیه است. و آنکه می‌گوید از امور متغیر است برای خروج وی از مذهب کافی نیست. نگا: الحوزة العلمية تدین الانحراف / بخش سوم، ص 267.

(۴) نگا: الحوزة العلمية تدین الانحراف، بخش سوم، ص 147، سند 11.

فضل الله را که در طلب حاجت قائل به عدم نیاز به واسطه میان خلق و خدا است،

رد کرده است، و واسطه بودن ائمه را از ضروریات دین دانسته است، و می‌گوید: «اینکه انبیاء و ائمه و اولیاء واسطه رفع نیازهای بندگان در پیشگاه خداوند باشند، از لحاظ اثبات اشکالی در آن نیست. همچنان که دلایل کافی برای اثبات مدعا وجود دارد. و سیره مسلمانان بر همین منوال بوده است. و هر کس که این امر را انکار کند، ضرورتی از ضرورتهای مذهب، و حتی دین را انکار کرده است»^۱.

آنچه که قمی در اینجا ذکر کرد نهایت غلو است، به گونه‌ای که سخن وی مقتضی کفر کسی است که لا إله إلا الله می‌گوید، و تمام عبادتها را انجام می‌دهد، مادام که به واسطه بودن انبیاء و ائمه در طلب حاجات اقرار نکرده باشد. چون از دیدگاه وی یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

در جای دیگری آیت‌الله محمد تقی بهجت «انکار واسطه‌ها را جزء دین» ندانسته است، ولی نگفته است که از ضرورتهای دین است^۲.

ث - انکار ولایت تکوینی.

بسیاری از علمای معاصر شیعه سخن محمد حسین فضل الله را که منکر ولایت تکوینی است، قبول نکرده‌اند. بنابراین محمد بهجت^۳ و محمد شاهرودی^۴ و تقی قمی^۵ آن را رد کرده‌اند، و برای اثبات آن و جواب به دلایل انکار آن، هشام شری العاملی کتابی را با نام «الولاية التكوينية بين الكتاب والسنة» تألیف کرده است.

(۱) نگا: منبع سابق (پیوست سندهای جدید ص ۷).

(۲) همان ۲۴۹.

(۳) همان/ قسم سوم ۲۴۹-۲۵۰.

(۴) همان/ قسم سوم ۲۴۲.

(۵) همان، پیوست اسناد جدید ۷-۸.

ج- عقیده وی مبنی بر اینکه عصمت کاملاً اختیاری نیست.

محمد حسین فضل الله این عقیده را برگزیده است که می‌گوید: عصمت با فیض و عنایت خداوند بر خود معصوم است، به گونه‌ای که او را از انحراف و کارهای باطل ممانعت می‌کند^۱.

محمد حسین فضل الله می‌گوید: «معصوم اراده‌ای آزاد دارد مانند ارادی بودن عبادت وی. ولی اگر خواست که گناه انجام بدهد خداوند متعال او را حفظ می‌کند، و اگر شرایط معصیت برایش فراهم بود، خداوند موانعی را سر راه این معصیت قرار می‌دهد^۲.

فضل الله سعی می‌کند که با بیان این امر عصمت را واسطه میان جبر و اختیار قرار بدهد، به گونه‌ای که اصل در ائمه داشتن اختیار است، «ولی هنگامی که با ضعف بشری در درون خود مواجه شدند، خداوند دخالت می‌کند. همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِئِنَّهُمْ بِهَا﴾ (یوسف: ۲)^۳.

علت روی آوردن فضل الله به این عقیده در مسأله عصمت، همان اقدام برای هماهنگ کردن عصمت امام یا نبی بعد از امامت، یا بعثت با زندگی قبل از آن و زندگی طبیعی دوران کودکی است. بنابراین می‌گوید: «ما از خود می‌پرسیم که وقتی عصمت یک حالت ارادی و اختیاری ذاتی باشد چگونه ممکن است از آغاز کودکی معصوم باشد؟^۴ شاید فضل الله در داشتن این عقیده تنها نباشد، بلکه گاهی این عقیده به صدر و مفید^۵ نیز نسبت داده شده است.

(۱) نگا: فقه الحیة ۲۷۰.

(۲) نگا: منبع سابق، ۲۷۲.

(۳) نگا: منبع سابق، ۲۷۲. ترجمه آن گذشت.

(۴) نگا: منبع سابق، ۲۷۳.

(۵) نگا: مرجعية المرحلة وغبار التغيير، الشاخوری، ۲۰۴.

گروهی از علمای امامیه علیه فضل الله توافق کرده‌اند تا اثبات اختیاری بودن

عصمت معصوم را ثابت کنند. مانند جواد تبریزی^۱، شاهرودی^۲، بهجت^۳، مرعشی^۴ و تقی قمی^۵ و

این گروه ردشان را مبنی بر آنچه که در سؤال آمده بود، بنا نهادند و در آن آمده است که: فضل الله خواهان اثبات عصمت جبری است. ولی با بررسی گفته‌های فضل الله در می‌یابیم که او - همچنان که گفتیم - در یک قسمت از آن قائل به جبر است. والله اعلم^۶.

اختلاف میان طرفین در این مسأله جدای از اثبات عصمت ائمه است و مخالفت با این مسأله طبق نصوص زیادی بررسی شد.

دوم: مسایل مربوط به شیوه‌ها و برنامه‌ها.

منظور از این عنوان روش آیت‌الله محمد حسین فضل الله در برخورد با میراث علمی و تعامل با طرفداران و مخالفان است که به طور خلاصه «روش علمی و عملی» است.

با توجه به درگیریهایی که میان محمد حسین فضل الله و مخالفانش برقرار بود. در

(۱) الحوزة العلمية تدین الانحراف، بخش سوم، ص 150.

(۲) همان ص 238.

(۳) همان، ص 247-248.

(۴) همان، ص 270.

(۵) همان، ص 4.

(۶) امور دیگر که فضل الله با آنها مخالف است در کتاب الحوزة العلمية تدین الانحراف آمده است یا در سایت.

می‌یابیم که حقیقت اختلاف به شکل مرجعیت جدیدی بر می‌گردد که فضل الله آن را ایجاد کرد - در حقیقت از چارچوب امامیه خارج نشد - ولی با تهدید بسیاری از مراجع مواجه شد که از توجه مؤثر و شایسته به فضل الله مخصوصاً در میان روشنفکران شیعه احساس خطر می‌کردند.

مرجعیت فضل الله با ویژگیهایی روبرو شده که نزد عامه شیعیان مورد قبول واقع شده است، از جمله:

مرجعیت مورد قبول و مناسب.

فضل الله خودش را به صورت یک مرجع کافی و لایق برای جمهور شیعیان نشان داده است، و این بنابر دلایلی بوده است از جمله:

الف - نظریات عقلانی وی.

فضل الله معتقد است که اصلی که انبیاء در خطاب و دعوت‌های خود بر آن تکیه کرده‌اند، همان خطاب عقل بود نه معجزات^۱. بنابراین فضل الله در خطاب‌های خود و رضایت جمهور بر این روش موفق تکیه کرده است. برخلاف بسیاری از کسانی که بر روایت‌های خرافاتی و باطل تکیه می‌کنند.

از طرف دیگر فضل الله معتقد است که انبیاء از نقد و بررسی و پرسیدن سؤالات مخالف منع نمی‌کردند. برخلاف - کسانی که فضل الله آنها را - جاهلان می‌نامد که «مردم را از نقد و بررسی و اعتراض منع می‌کنند، پس وقتی کسی اعتراضی بکند از همه جا به تکفیر و گمراه‌بودن وی فتوی داده می‌شود»^۲.

بنابراین می‌بینیم که فضل الله مسایل را بطوری که با عقل نزدیک باشد، بررسی می‌کند. برخلاف بسیاری از مخالفانش که بر کارهای خرافاتی و مناقشات فلسفی

(۱) الندوة 4/149.

(۲) منبع سابق 9/117.

تأکید می‌کنند که عامه مردم از آن سود نمی‌برند.

به عنوان مثال: فضل الله در مورد تردید نسبت به نصوصی که می‌گویند نور فاطمه (علیها السلام) قبل از خلقت آسمان و زمین خلق شده است، مشکلی نمی‌بیند. چون اسناد آن ضعیف است. و این دیدگاه طعنه‌ای به جایگاه زهرا (علیها السلام) که بدون این ویژگی خرافاتی نیز ثابت شده است، وارد نمی‌کند.

ولی مخالفان فضل الله این امر را جزء امور ثابتی می‌دانند که نمی‌توان در مورد آن بحث کرد. حتی بعضی‌ها آن را متواتر می‌دانند، و سپس به تفسیر آن توسط عقل خرافاتی - که عقل سالم آن را قبول نمی‌کند - پناه می‌برند که چیزی که قبل از آسمانها و زمین خلق شده بود، «اشباح» پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زهرا و ائمه بوده است!! و من نمی‌دانم که فایده خلقت این اشباح در آن دوره چه بوده است.

ب- دیدگاه وی در مورد خرافات و خرافه‌پرستان که از آن بحث کردیم.

ج- فراوانی برنامه‌های خیریه او.

فضل الله به بخشیدن اموالی که به عنوان خمس به وی داده شده، در برنامه‌هایی که مردم آن را در قبال خود می‌دیدند، اقدام می‌کرد، و این سبب اطمینان مردم به وی و به نیت‌های اصلاحی او شده است.^۱

به طور کلی می‌گوییم: عقلانیت فضل الله و دوری وی از خرافات و فراوانی برنامه‌های خیریه او در جمع شدن بسیاری از شیعیان بر گرد او سهیم است. مخصوصاً جوانان و روشنفکران، کسانی که خواستار تجدد، و بیرون آمدن از عزلت و انزوا هستند. و آرزوی روشنفکری و عقیدتی و تحقق وحدت اسلامی را دارند، و در

(۱) الحوزة العلمية تدین الانحراف، نگا: فتوای تبریزی 156، شاهرودی 243 و قمی ملحق الوثائق الجديدة 9.

(۲) نگا: سایت مکتب خیریه محمد حسین فضل الله. (بخش اسناد اعلامی)

رهایی از افکار خرافاتی و اسطوره‌هایی که مسلمانان را از هم جدا می‌کند و میان آنها فاصله می‌اندازد، سهیم هستند^۱.

قبول در رسانه‌ها.

فضل الله توانست که پیروزی خوبی را در رسانه‌ها به خود جلب کند. مخصوصاً در این سالهای اخیر، که ممکن است همین باعث خشم و عصبانیت مخالفانش باشد. و آنچه بیان می‌کند سخنان یکی از مخالفانش بطور آشکار - وقتی که با لهجه‌ای سرشار از حسد می‌گوید - «دانشمندان ما و ستونهای تفکر ما در قم و نجف چگونه زندگی می‌کنند و حسرت چاپ مؤلفات ارزشمند خود و نشر آنها را می‌خورند تا مردم از آنها استفاده کنند، حال آنکه روزنامه‌ها و کتابهایی را می‌بینیم که پر از چرندها و توهین و افتراهایی است که فضل الله به صورت هفتگی اوقات مردم را با آن می‌سوزاند. و بوسیله برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی و روزنامه‌ای از کلماتی که زبان گناهکارش در مورد آنها زیاده‌روی می‌کند، وقت مردم را می‌گیرد»^۲.

بدون شک رازی که این نویسنده و امثال او درک نکرده‌اند این است که رسانه‌ها خود را به مخاطره نمی‌اندازد تا با مراجعی مقابله کنند که خرافاتشان را در کانالها و روزنامه‌ها پخش کنند، مخصوصاً در این دوره‌ای که بسیاری از مردم امثال این افراد را نمی‌پذیرند. یعنی: کسانی که سخنانشان را با لعنت بر مخالفین شروع می‌کنند. در حالی که این لهجه‌ای است که تفرقه و کینه میان مسلمانان را تقویت می‌دهد.

افکار اصلاحی و شجاعانه وی.

فضل الله با شجاعت خود نظریه اصلاح را مطرح کرد که نقد میراث مذهبی - بجز

(۱) نگا: <http://www.alkatib.co.uk/m30.htm>.

(۲) فتنه فضل الله، محمد باقر صافی (فصل الاسناد الاعلامی).

بدیهیات و ضروریات - بود.

و گفت: «میراث فقهی و کلامی و فلسفی ثمره مجتهدان، فقها و دانشمندان بوده است. و اینها نماد حقیقت نیستند جز مقداری که حقیقت را برای ما مجسم کنند. بر اساس معیارهایی که برای ما حقیقت دارند. و در نتیجه فکر اسلامی بجز بدیهیات، یک تفکر بشری است که گاهی اشتباه می‌کند، و گاهی درست عمل می‌کند. و می‌گوید: «برای بیرون آمدن از ذاتی‌نگری و ویژگیها و حسابهای تنگ باید با مسایل و افکار خود مواجه شویم، و حتی عقیده خود را نقد کنیم، و شجاعت و جرأت آن را داشته باشیم قبل از اینکه دیگران این کار را بکنند، چون ما صاحب میراث کمی نیستیم که پیشینیان برای ما بجا گذاشته‌اند. و لازم است که با دیده نقد و تحلیل به آن بنگریم تا مصداق این آیه کریمه نباشیم که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ (الزخرف: ۲۳).

«ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

و می‌گوید: «آزادی که در اینجا و آنجا مطرح شده است، آزادی مناقشه با دیگران است. اما اینکه با برنامه نقد علمی، نقد و بررسی کنیم، این وارد نیست، بلکه ممکن است که از اینجا و آنجا تفکر بدی را ببینیم. بنابراین من معتقدم که وظیفه ماست که آنچه را که آنها دارند (مخالف) بخوانیم و بررسی کنیم، و آنچه را که ما داریم، آنها بررسی کنند. که باید با روش علمی و عینیت‌گرایی و به دور از مفردات فکری و فقهی و مفهومی متقدمین باشد. که بدان پایبند بوده‌اند، یا نبوده‌اند»^۱.

این اصلی که فضل الله به آن دعوت می‌کرد بر تفکر درخشانی دلالت می‌کند که به دور از هر نوع تعصبی بوده و ویژگی بارز بسیاری از مخالفانش می‌باشد، همچنین این اصل از خطرناک‌ترین برنامه‌هایی است که محمد حسین فضل الله برای مخالفین

(۱) نگا: روزنامه الحیاة ۱/۲۵/۱۹۹۹م مقاله (فضل الله یقود ثورة ثقافية ویشکو الارهاب الفکری).

خود مطرح کرده است.

قدرت مالی فراوان.

کسی که برنامه‌های انفاق و بخشش فضل الله را بشناسد می‌بیند که او از قدرت مالی عالی برخوردار است. «بعضی از ناظران می‌گویند آنچه فتیله جنگ تبلیغاتی را روشن نموده و راستگرایان جدید را وادار به هجوم بر علیه فضل نموده است و به انحراف و گمراهی و خروج از ضرورت‌های تشیع متهم کرده است، خبر رسیدن به اینکه یک تاجر کویتی (۱۲۰) میلیون دینار به عنوان خمس و زکات به سید فضل الله داده است. در حالی که مراجع تقلیدی در بحران مالی هستند، چون مردم از دادن خمس به آنها خودداری می‌کنند»^۱.

آیا مخالفان فضل الله در براندازی وی موفق شدند؟

با وجود شدت حمله‌های گروه بزرگی از افراد برجسته شیعه امامیه که در سال ۱۴۱۸هـ شدت گرفت و همچنان ادامه داشت فضل الله بارها اعلام کرد که او در معرض ترور معنوی است که در خلال بیانیه‌هایی دروغینی که اعلام می‌کردند که او ضد شیعه و ضد روش اهل بیت است^۲، روشن بود، جز اینکه محمدحسین فضل الله همچنان در مقابل همه و بخاطر مردمی بودن و نفوذش پیروز می‌شد. بنابراین حمله تبلیغاتی که مراجع تقلید اقدام به آن کرده بودند، آن چنان که می‌خواستند جلب توجه نکرد. و اثری از خود بجا نگذاشت. چون بر تارهای فرضی و مسایل تاریخی از بین رفته می‌نواختند.

با وجود آرا و فتوای ویژه فضل الله که قابل نقد و بررسی و تأیید و انکار بودند،

(۱) نگا: منبع سابق.

(۲) نگا: مقاله الصراع علی المرجعية الشیعة یخرج الی العلن، روزنامه الحیاة، شماره 14552. ونگا: لقاء با کانال

mbc روز ۲۱/شوال/۱۴۲۳هـ / ۲۴/۱/۲۰۰۳م. و با کانال الجزیره روز یکشنبه

۲۹/۴/۱۴۲۴هـ / ۲۹/۶/۲۰۰۳م.

حمله اعلامی بر ضد وی شروع شد که از طرف حوزه علمیه قم صادر شده بود.

سعی می‌کردند باب اجتهاد را در مسایلی که مطرح بود، بدون نقد و بررسی آنها، ببندند. تا اینها نیز همچون یک اصل تاریخی مانند شکستن پهلوی زهرا نشود و به پشتوانه اسلحه فتوا و از ترس باز شدن مباحث اساسی دیگری در فکر تشیع بود.^۱

گروه دوم: موافقان فضل الله.

در میان شیعیان گروه قابل توجهی افکار محمد فضل الله را تأیید کردند، خواه از عالمان یا روشنفکران که بیشترین موافقان فضل الله بودند، و حتی از میان عوام نیز موافقانی داشت.

از بارزترین موافقان وی: عبدالله غریفی، حسن نوری، شفیق موسوی، مهدی عطار، جعفر شاخوری، جواد خالصی، یحیی محمدعلی، حسین خشن، ابراهیم اشیقر جعفری، مصطفی حاج علی، نجیب نورالدین، عادل قاضی، باقر ناصری، حسین شحاده، سلیم حسنی، علی مؤمن، ابو جعفر علاق، فؤاد ابراهیم و سید عبدالله علی (قطر) و... بودند.^۲

گاهی صدای این افراد و سایرین در یاری محمد حسین فضل الله بلند می‌شد هر چند که خطرهای زیادی در برداشت به گونه‌ای که به درجه‌ای رسیده بود که این خطرها از جانب پیروان مخالفان فضل الله بیشتر می‌شد. همان کسانی که با خشم و غضب

(۱) نگا: مقاله احمد کاتب «فضل الله یشکو من ارباب الفکر» روزنامه الحیاة، 2/1/1999م.

(۲) بعضی از اینها کتابها و مقالاتی در تأیید محمد حسین فضل الله نوشتند از جمله: هوامش نقدیه از محمد حسنی و مأساة الزهراء از نجیب نورالدین و مرجعیه المرحلة و غبار التغبیر از جعفر شاخوری و حركة العقل الاجتهادی از شاخوری آیت الله سید فضل الله یدحض الشائعة، أمة في رجل، محمد الجزائري، و جلال حسین شریم تعدادی مقاله در روزنامه‌ها و مجلات چاپ کرد. نگا: فتنة فضل الله و مجله الواحة، شماره اول، مقاله النقطة الذاتية و سمة العاطفة الوام.

پیروان فضل الله را از اطرافش می‌رانند و آنها را به مذهب ائمه دعوت می‌کردند. تعدادی از این روشنفکران مقالاتی نوشتند مبنی بر اینکه فضل الله را در میان ملی خواهان انداخته‌اند. از جمله منتظر موسوی - نویسنده مقیم سوئیس - دیدگاهش را اینگونه بیان می‌کند. «بعضی از این مراجع گوشه‌نشین و منزوی در زیرزمینهای قم فتوای گمراهی فضل الله را می‌دهند در حالی که کینه و حسد و پستی و رقابت ناسالم آنها را به این کار واداشته است. و این بعد از درخشش سید و طرح مرجعیت گسترده و باز وی بود». همچنین معتقد است که این «حمله گرانبها موفق نشد بلکه نتیجه معکوس داد و جریان قوی را بر ضد آنها ایجاد کرد»^۱.
همچنین محمد باقر شری^۲ و علی حسین حمود^۳ و احمد کاتب^۴ با مقالات خود دیدگاهشان را در تأیید افکار اصلاحی فضل الله بیان کردند.

ولی چیزی که قابل توجه است، این است که در میان موافقان فضل الله هیچ یک از مراجع بجز اسم آیت‌الله نوری همدانی دیده نمی‌شود. همان کسی که در آغاز به شدت فضل الله را یاری می‌کرد. ولی به زودی از این امر دست کشید، و علت آن قطع رابطه علما و طلاب و رویگردانی مردم همدان از تقلید وی که باعث تنگدستی وی شد. و این امر نظر وی را نسبت به فضل الله تغییر داد و صراحتاً بعضی تهمتهای دروغین که بخشی از آنها به آبرو و ناموس فضل الله مربوط می‌شد متهم نمود. و

(۱) نگا: سایت کتابات www.kitabat.com و مقاله رضوان عقیل در روزنامه النهار در 8 ژانویه

2003م با عنوان «شریط مؤلف يستهدف فضل الله يوزع في قم و لبنان و يشغل الشيعة». و در آن آمده که مقلدین فضل الله در ازدياد هستند و اشخاصی هم در حركة امل به اینها پیوسته‌اند.

(۲) نگا: مقاله آیت‌الله فضل الله «و اذا كانت النفوس كبارا...» روزنامه الديار 26 ژانویه 2003م.

(۳) نگا: مقاله المرجعية الشيعية من الجاذبية الى التجاذب السياسي، روزنامه السفير 1 فوریه 2003م.

(۴) نگا: مقاله فضل الله يقود ثورة ثقافية و يشكو من الارهاب، روزنامه الحياة 25/1/1999م.

تمامی اینها برای بازگشت به خمس مقلدانش بود. خداوند ما را سلامت نگه دارد^۱.

شاید حادثه تأیید همدانی سپس برگشتن وی یکی از دلایل حقیقی عدم تأیید فضل الله از بعضی از جهات باشد، یعنی ترسیدن بعضی از آنها از ضعف مالی و تنگدستی که آنها را به این نتیجه برساند.

به طور کلی یاران فضل الله که به علم منتسب بودند اکثراً جزو کسانی بودند که با مصلحتهای مالی جریان تقلیدی رابطه‌ای نداشتند، و این امر بیشترین آزادی رد یا قبول همکاری با فضل الله را به آنها می‌داد. همچنان که قسمت بیشتر موافقان وی روشنفکران و عوام عاقلی بودند که خرافات و بی‌عقلی بر آنها حاکم نشده بود^۲.

من در بیروت^۳ با مرد مسنی از شیعیان جنوب لبنان ملاقات کردم که از یکی از مراجع برجسته عراق تقلید می‌کرد. در مورد فضل الله از او پرسیدم جواب داد: من سید فضل الله را دوست دارم مرجعی پاک است و برای خود کاری نمی‌کند. و گفت: اگر شیعه از فضل الله اطاعت می‌کردند، همگی ما عاقبت به خیر بودیم. وقتی که از مخالفین فضل الله از او پرسیدم جواب داد: صاحب منبرها و پستها و جاهلانی که مفهوم اسلام را نفهمیده‌اند، با او مخالفت می‌کنند. وقتی از علت انصراف وی از تقلید فضل الله پرسیدم، جواب داد: تقلید از غیر او به ما کمک و همکاری بیشتری می‌شود.

(۱) مقاله: «فتاویٰ تکفیره و خامنئی یدعمه» از سہاوی، مجله الشراع 1998 م.

(۲) این چیزی است که تا نوشتن این فصل برای من روشن نشده است. و نمی‌دانم که حال فضل الله و پیروانش بعد از این چگونه خواهد بود و آیا کار وی در میان شیعیان بیشتر انتشار می‌یابد - چنانکه آرزو می‌کنیم - یا بر عکس؟ و این چیزی است که کسی جز خداوند متعال نمی‌داند.

(۳) در ماه محرم سال 1425 هـ.

مبحث چهارم:

بارزترین دیدگاه‌های محمد حسین فضل الله

در بخش‌های قبل دیدیم که فضل الله از عقیده عصمتی ائمه خارج نشد، ولی او در تفصیل مخالف امامیه بود.

او می‌خواست که عصمت را ثابت کند، که منافی بشر بودن رسولان و ائمه نباشد. بنابراین معتقد بود که عصمت منافی وجود تمایلات نفسانی که بر معصوم عارض می‌شود، نیست. همچنان که بر یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ اتفاق افتاد. همچنین عصمت از دیدگاه او منافی وقوع اشتباه یا خطای غیر عمد نیست، و عصمت مطلقاً جبری نیست.

بنابراین عصمتی که محمد حسین فضل الله بنیان نهاد هر چند عصمتی نبود که عموم مراجع امامیه آن را تأیید کنند، ولی در نتیجه با هم توافق داشتند، و آن اینکه تمام اقوالی که از امام به درستی روایت شده است، حق است، و خطا و اشتباهی در آن راه ندارد، و این قدر مشترک میان عقیده فضل الله و دیگران است. و همان طور که قبلاً ذکر کردیم نصوص قرآن عقیده عصمت را تأیید نمی‌کنند. بلکه بر وقوع اشتباه از رسولان و انبیاء (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) به گونه غیر عمدی و عدم استمرار بر آن و توبه سریع و بازگشت به خداوند دلالت می‌کند. بنابراین آنها در کار خیر و توبه سریع حتی از کوچکترین گناهان غیر عمدی ائمه ما می‌باشند. همچنان که خداوند متعال داستان نوح را بیان می‌کند که از خداوند متعال برای پسرش طلب شفاعت می‌کند. و خداوند او را سرزنش کرده، فرمود: ﴿قَالَ يٰ نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود: ۴۶).

«فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته‌ای است)! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!!».

پس نوح عَلَيْهِ السَّلَام در بازگشت به طرف خداوند امام ما است، وقتی که گفت: ﴿قَالَ

رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (هود: ۴۷). «عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!». همچنین داود عَلَيْهِ السَّلَام مثال واضحی در سرعت رجوع و استغفار به خداوند است، وقتی که اشتباه غیر عمدی مرتکب شد: ﴿وَوَظَنَ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ ﴿۲۴﴾ ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ﴾ (ص: ۲۴-۲۵).

«داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست».

آثار و دیدگاه‌های اهل بیت به روشنی دلالت می‌کنند که آنها بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بانی عقیده عصمت برای هیچ کس نیستند. همچنانکه بیان شد.

فضل الله نصوص مخالف عصمت را چگونه توجیه می‌کند؟

فضل الله سعی کرده است که تمام آیات و احادیثی را که مخالف عصمت است، توجیه کند، به گونه‌ای که این نصوص را با سخن خود که قائل به عدم وقوع خطا و اشتباه است، موافق گرداند.

وقتی که به کلام یکی از ائمه می‌رسد که در آن گناهانش بیان شده است، یا از خداوند متعال طلب استغفار کرده است، به توجیه آن می‌پردازد که امام از انسان به طور کلی صحبت کرده است، و از خودش سخن نگفته است، پس اگر یکی از ائمه گفته باشد، پروردگارا من در انجام گناه زیاده‌روی کردم، یا عباراتی مانند این،

می‌گوید که: واقعیت انسانها را مدنظر داشته است، نه خودش را^۱.

و هنگامی که محمد فضل الله به این آیه برخورد کرد: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ (الفتح: ۲).

«تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده)».

آیه را اینگونه توجیه می‌کند که مغفرت در اینجا به معنای رضایت و خشنودی و محبت و رحمت^۲ است.

همچنین فضل الله معتقد است که خوردن آدم عَلَيْهِ السَّلَام از درختی که خداوند از خوردن آن نهی کرده بود، در حقیقت گناه و معصیت نیست، بلکه امر خداوند یک امر ارشادی بوده است، و امر ارشادی مانند خانه‌های تعلیمی (مدارس) است که خود و بچه‌هایش در آن تربیت می‌شوند^۳.

از جمله عجیب‌ترین تأویلهای وی این است که محمد حسین فضل الله هنگام تأویل آیاتی که می‌گوید موسی ألواح را انداخت و سپس ریش برادرش هارون را کشید، می‌گوید: این کار وی در اثر یک تصرف خشمگینانه و ناشی از عکس‌العمل غیرعقلانی نبوده است. بلکه بنابر ظن غالب موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواسته است که به قومش بفهماند که او با یک حالت نافرمانی و عدم انجام مسؤولیتی واجب مواجه است. حتی نسبت به برادرش. یعنی می‌خواسته است که محیط را به نفع خود جذب کند، و از این طریق قدرت بیاید، و با این طریق با برادرش هارون مواجه شود تا او بتواند بر محیط تسلط یابد...^۴.

(۱) نگا: مصاحبه با سید فضل الله (3000 سؤال و جواب) ص 302.

(۲) الندوة 9/ 561-56.

(۳) الندوة 4/ 422-423.

(۴) نگا: مصاحبه با سید فضل الله (3000 سؤال و جواب) ص 321.

اینها نمونه‌ای از روش توجیه نصوص مخالف عصمت بود که توسط محمد فضل

الله توجیه شدند. و چنانکه خواننده می‌بیند تأویلات خیلی سختی است که از خرافه‌پرستان پذیرفته نمی‌شود، چه برسد به قبول آن از افرادی مثل محمدحسین فضل الله که به دوری از تفسیرهای پیچیده و دشوار و دور از ظاهر نص معروف است.

آری ما نیز در توجیه بعضی از آیات که پیامبر ﷺ را از اطاعت کافران نهی می‌کند و آیات مربوط به ترس پیامبر ﷺ از عذاب خدا و تهدید پیامبر به اینکه اگر شرک بورزد اعمالش باطل می‌شود، با سید حسین فضل الله موافق هستیم. چون خداوند متعال پیامبر ﷺ را از افتادن در اینگونه امور نهی شده، حفظ کرده است. و اینها فقط به عنوان تهدید کسانی که بعد از (پیامبر ﷺ) می‌آیند، آمده است.

ولی آیا این بر عصمت غیر از پیامبر ﷺ دلالت می‌کند؟ و آیا غیر از او نیز از گناه کردن حفظ می‌شود؟ پس چرا اصل نقد میان نفی‌کننده و اثبات‌کننده عصمت نیست؟ آیا وقوع اشتباهات کوچک از رسولان و انبیاء سپس بازگشت و توبه آنها نقص ملازم آنها محسوب می‌شود؟

یا اینکه آنها با این گناه الگوی زنده‌ای برای بشر می‌شوند که بعد از اشتباه و گناه زود به استغفار و توبه بپردازند؟

در واقع این دلایل نشان می‌دهد که انبیاء و رسولان علاوه بر دیگران در معرض خطا و اشتباه هستند. پس چرا باید به تأویلهای پیچیده روی بیاوریم و در اثبات تصورات فرضی و نمادین در نصوص قرآن برای بشر بکوشیم؟!

در پایان ما می‌دانیم که بسیاری از کسانی که در نفی اشتباهات معصومین می‌کوشند - از جمله محمد حسین فضل الله - می‌خواهند که شریعت را پاک کنند و از منزلت ائمه دین و انبیاء و اوصیاء دفاع و پشتیبانی کنند، به معنای تجاوز از نصوص و واقعیت تاریخی است، بلکه بالاتر از این ائمه صراحتاً عصمت خود را نفی کرده‌اند. شاید زیاده‌روی اینها از قبیل زیاده‌روی امتهایی باشد که دانشمدان خود را

تقدیس می‌کنند، و با نیت و هدف پاک مقام آنها را بالاتر از آنچه که هستند، می‌برند. نیت درست هر چند که در بعضی از حالتها موجب مغفرت خداوند بشود مادامی که مخالف نصوص باشد، موجب درست‌بودن رأی و نظر نمی‌شود. والله اعلم.

بخش سوم:

بررسی حرکت و جنبش اصلاح و اعتدال در میان امامیه و دیدگاه اهل سنت در مورد آن

جنبش و حرکت تغییر و تحول در مذاهب و راویان به طور آشکار یک ماهیت مداوم و مستمر دارد. و یک حرکت موقتی در یک دوره مشخص زمانی یا مکانی یا مربوط به مذهب خاصی نیست. همچنان که یک ذخیره تجربی محسوب می‌شود که در لابلای بسیاری از دلالتها و فواید که لازم نیست در مورد آنها افراط شود، پیداست. حتی اگر این تغییرات - در عرف مذهبی که از آن تغییر کرده است - مخالف و مذموم باشند.

حتی از این تغییرات قراردادی بزرگ میان ادیان، یا فرقه‌هایی از یک دین، و یا حتی در داخل یک فرقه استفاده می‌شود، بلکه بدان منتقدانه و بی‌طرفانه می‌نگرد و به دور از عاطفه و احساس و گرایشهای سرکش برای برتری صاحب هر کدام از مذاهب. و باید با دید نقد عینی و علمی بدان نگریسته شود. هر چند که تغییرات از دیدگاه عرفی که به آن نگریسته می‌شود، مذموم باشد، چه بسا هنگام بررسی این تغییر مذموم با نگرش کینه توزانه فوایدی از بین برود.

خداوند متعال در کتاب خود به ما یاد داده است که به حرکت‌های تغییر و تحول بنگریم. و این هنگامی است که صورتهای زیادی از تغییر و تحول را برای ما بیان می‌کند که اول آن تغییر را برای ما بیان می‌کند، و سپس حکم آن را بیان می‌کند، و بعد به استفاده از آن واقعه دعوت می‌نماید. به عنوان مثال اگر در این کلام خداوند تأمل کنیم: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾﴾ (الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶).

«و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد! و اگر می‌خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می‌بردیم؛ (اما

اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی

گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود!) (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)).»

اگر در این آیات تأمل کنیم درمی‌یابیم که:

نخست: خداوند متعال یکی از حالت‌های تغییر مذموم را ذکر می‌کند.

دوم: خداوند متعال به ذکر بیان آن و عدم پنهان کردنش امر کرده است. همچنان

که در اول آیه و آخرش آمده است: ﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ﴾

سوم: خداوند متعال حال کسی را که تغییر کرده است قبل از تغییرش با علم مفید

وصف کرده است: ﴿ءَاتَيْنَاهُ آيَاتِنَا﴾

چهارم: خداوند متعال حال کسی را که تغییر کرده است بعد از تغییرش به گمراه

توصیف کرده است: ﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾

و اینکه شیطان بر او تسلط پیدا کرده است: ﴿فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ﴾

و اینکه هیچ چیز از دنیا برای قلب وی کفایت نمی‌کند: ﴿إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ

تَتَرَكَّهُ﴾

پنجم: خداوند متعال علت‌های تغییر وی را ذکر کرده است. و این علت‌ها گرایش وی

به شهوت‌ها و اهداف دنیوی و پیروی از هوای نفس است، و اینها موجب خواری و

پستی وی می‌شوند که با موفقیت جمع نمی‌شود: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ

إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ﴾

ششم: امر به عبرت گرفتن از آن: ﴿فَأَقْصِبْ قَصَصَ الْقَصَصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ در حالت دیگر می‌بینیم که خداوند متعال در کتاب خودش حالت‌های بسیاری از حالات تغییرات پسندیده را آورده است، مانند داستان اسلام آوردن ساحران فرعون، و ایمان آوردن بعضی از راهبان مسیحی، و اسلام آوردن بعضی از جنها، وقتی که آیات خداوند را شنیدند. و در هر کدام از اینها آیاتی را می‌بینیم که بخشی از علت‌های تغییر پسندیده را ستوده است. مانند رضایت و خشنودی پاکی که در این حالت راهبان وجود داشت، همان کسانی که خداوند آنها را به علم مفید به حق توصیف کرده است: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ (المائدة: ۸۳).

«و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم‌های آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته‌اند.»

یا مانند کسانی که نقدپذیر هستند و مناظره و افکار دیگران را قبول می‌کنند:

﴿وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (المائدة: ۸۲).

«و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند.»

یا در اثر زیبایی و شگفتی حق می‌باشد: ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ أُسْمِعَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا

سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ (الجن: ۱-۲).

«بگو: به من وحی شده که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند، ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم. که (این قرآن همگان را) به راه راست هدایت می‌کند، و لذا ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نمی‌دهیم.»

و سایر اسبابی که خداوند متعال در کتاب عزیزش آورده است.

خداوند متعال در جاهای بسیاری از قرآن حالت‌های تغییر مذموم و پسندیده را بیان کرده است. و به قسمتی از علت‌های آن اشاره نموده است، تا فواید و عبرت‌هایی از آن

گرفته شود، و این بر یک قاعده هدفمند تأکید می‌کند که:

اهمیت بررسی بی‌طرفانه برای دوری از روحیه انتقام و بدگویی در تمامی آنچه که ما آن را تغییر مذموم می‌نامیم، است، و دوری از روحیه برتری‌طلبی و قدرت‌طلبی بر کسانی که تغییر کرده‌اند، و ما آنها را تغییر مذموم می‌نامیم؛ چون حق، زیادبودن تغییر یافتگان را یاری نمی‌دهد، و نبودن بعضی‌ها با او، او را دور نمی‌کند. پس بررسی بی‌طرفانه را در ابتدا به نفع اهل حق و سپس به نفع منصف‌های مخالفش ادامه می‌دهد. آنچه که قابل ملاحظه است در اغلب جاهایی که قرآن از بعضی از تغییر یافتگان صحبت می‌کند؛ اسامی آنها را بیان نمی‌کند، پس خداوند متعال اسم هیچ مؤمنی و هیچ ساحری از یاران فرعون را ذکر نکرده است. و همچنین اسامی کشیسهایی که ایمان آوردند و چشمانشان پر از اشک شد را نیز بیان نکرده. شاید فایده آن این باشد که: تا ما افراد بسیاری را با نام‌هایشان و به صرف تغییر متهم نکنیم. و معیار ما فایده بردن از تمامی آن تغییرات باشد، خواه تغییر بد و خواه تغییر خوب.

بنابراین فصل اخیر برای خلاصه بحث و هدف نهایی آمده است، و از خداوند متعال می‌خواهیم که هر مؤمنی را در راه خیر و سعادت موفق بگرداند.

فصل اول:

بررسی بارزترین انگیزه‌های اصلاح و تغییر به اعتدال و میانه روی

بررسی اسباب و علل تغییرات نسبت به چیزی که به سوی آن تغییر کرده است. بسیار مهم می‌باشد. بنابراین آنچه که مهم است این است که باید به این دو سؤال با یک سؤال مشخص جواب داد. و آن اینکه: چرا اینها عقیده‌هایشان را در فرهنگ ویژه و خطرناکی که انسان مالک آن هستند تغییر می‌دهند؟

اهمیت پاسخ به این سؤال در این امر نهفته است که این جواب از بسیاری از تجربه‌های شکست‌خورده در بیان حقیقت می‌گذرد و از جوانب ضعف و نیروهای قدرت در عقاید و عوامل جذب در فرهنگهایی که به سوی آن تغییر می‌کند، پرده‌برداری می‌کند. همچنان که بررسی علت‌های تغییر و تحول در بسیاری از اوقات به خلل و نقص در روش دعوت، یا توجه به امور مهم و پیچیده رهنمون می‌کند.

چه بسا بررسی علت‌های تغییر و تحولات مذموم از اهمیت تغییر و تحولات پسندیده نکاهد، و قرآن بزرگترین دلیل این امر می‌باشد. به گونه‌ای که خداوند متعال علت‌های هدایت مردم را برای ما به عنوان موعظه نیک و حسنه، و جدال و مناظره به طریق احسن و روش‌های خطاب عقلی و ... بیان کرده است، همچنانکه بسیاری از علت‌های گمراهی را مانند شهوات و شهوات و سیطره تقلید کورکورانه برای ما بیان می‌کند.

عجیب آن است که بعضی‌ها از روی آوردن مردم به کسانی که آنها را گنهکار یا منحرف می‌پندارند، تعجب می‌کنند، و آن را به انحراف درونی و باطنی انسان نسبت می‌دهند. (هوی و هوسها و شهوات) و اگر با دید منتقدانه بنگرد چه بسا که خلل‌ها و اشتباهاتی را در روش خود ببیند که باعث گریختن مردم از او به طرف دیگری می‌شود. به عنوان مثال روی آوردن گروهی از مردم به گرایش صوفیه در بعضی اوقات نشان کوتاهی و کم‌کاری بعضی جنبه‌های دیگر در پرکردن نیاز روحی عموم مردم است.

آنچه که در زیر مشاهده می‌کنید پرتوی از بارزترین علت‌هایی است که این

شخصیت‌هایی را که در موردشان بحث کردیم، به بنای فکر اصلاح و برگزیدن مسیر اعتدال واداشته است. خواننده گرامی باید بداند که علت‌های تغییر و تحولات بسیارند ولی من به توجه به مهمترین چیزهایی که به این شخصیتها مربوط می‌شد، اکتفا می‌کنم.

علت اول: تأثیر قرآن.

چه بسا یکی از بزرگترین تغییر و تحولات پسندیده بر افراد و گروه‌های اسلامی همان تفکر در قرآن کریم باشد. چون قرآن همچنان که خداوند متعال وصف کرده است، سبب به دست آمدن هدایت و توفیق به بهترین حالت هر چیزی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ (الإسراء: ۹).

«این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند؛ و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برای آنها پاداش بزرگی است».

سعدی مفسر (رحمته الله) می‌گوید: ﴿يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

یعنی راست‌ترین و برترین عقاید و اعمال و اخلاق، پس کسی که بدانچه که قرآن به آن دعوت کرده، راه یابد، او کاملترین و پایدارترین مردم در تمامی امورش می‌باشد.^۱ بنابراین کسی که در تدبیر کلام خداوند جدیت و سعی و تلاش داشته باشد، دروازه بزرگی به سوی بهترین خیرها در هر زمینه‌ای به روی او باز می‌شود، و بدین ترتیب از بسیاری از راهها و بحث‌های پیچیده بی‌نیاز می‌گردد.^۲

به عنوان شاهد این امر، ابوالفضل برقعی (رحمته الله) علت تغییر دیدگاه و عقیده خود را

(۱) تیسیر الکریم الرحمن 454. و نگا: بدائع التفسیر، ابن القیم 72/3.

(۲) به قاعده اول از کتاب القواعد و الاحسان، السعدی 13 رجوع شود.

در گفتگو و مناظره با هیچ کس ندانسته است، بلکه به علت روی آوردن به قرآن کریم دانسته است. و صراحتاً می‌گوید: «به برکت تدبیر در کتاب خداوند، کم کم هوشیار شدم و فهمیدم که روحانیون (بزرگان مذهب) و صاحبان این مذهب، اسلام را تغییر داده‌اند و اسلام اصیل را با نام مذهب رها کرده‌اند».

و علامه خوئینی در بعضی از ابیاتش می‌گوید:

چهل سال قبل شرحی بر منظومه ملا هادی نوشتم، به گمان اینکه راه آنها راه هدایت است، و به آنها پیوستم، و توسط قرآن و اسلام هدایت و رهنمون شدم و معنی آیات قرآن و اسلام را فهمیدم... تا آخر آنچه گفته است^۱.

همچنین بیشتر کسانی که تغییر کرده‌اند و متحول شده‌اند این تحول خود را در خلال شدت تعلق آنها به قرآن، و بیشتر استشهاد کردن به آن می‌بینند. اگر حق خواهان و حق پرستان به خوبی مردم را به تفکر در آیات خداوند دعوت کنند و راههای تفکر در قرآن و کیفیت تدبیر آن را به آنها بیاموزند، موفقیت‌های بزرگی را بدست می‌آورند. و خود را از بحثهای بیرونی که جز بیان فرقه‌ها و مذاهب نیست، می‌رهانند. والله اعلم.

علت دوم: کوشش خود را فقط صرف حق کردن و با خداوند صادق بودن.

از جمله بزرگترین سببهایی که به موفقیت و هدایت می‌انجامد این است که بنده با پروردگارش صادق باشد. چون خداوند متعال با صداقت و راستی بنده‌اش با وی رفتار می‌کند. همچنان که می‌فرماید: ﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ﴾ (الأحزاب: ۲۴). «هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد».

کسی که صادقانه رضایت خدا و پیروی از هدایت او بخواهد، خداوند متعال او را هدایت و موفق می‌گرداند. همچنان که رسول الله ﷺ فرموده است: «بی‌گمان صدق

(۱) ترجمه اشعار به عربی است و خود اشعار در جلد اول الموسوعة القرآنية است.

و راستی به نیکی هدایت می‌کند، و نیکی به بهشت هدایت می‌کند»^۱.

بعضی‌ها به گمان اشتباه می‌کنند که هر صاحب بدعتی می‌خواهد که از هوی و هوس و شهواتش پیروی کند، و همگی اینها شامل کلام پیامبر ﷺ می‌شوند که فرمود: «در میان امت من اقوامی خواهند آمد که هوا و هواس آنها را در برمی‌گیرد مانند بیماری هاری که فرد را فرا می‌گیرد و در تمام رگ و استخوان و پوست و خون وی نفوذ می‌کند»^۲. و شاید در اطلاق این حدیث بر هر صاحب بدعتی نظراتی وجود داشته باشد. شاطبی (رحمته الله) با این پندار و گمان که تمامی اهل بدعت از جمله کسانی هستند که هوا و هوس آنها را فرا گرفته است، و گفتگو با آنها فایده‌ای ندارد، مخالف است. و بیان کرده است که صحیح و درست این است که رسول الله ﷺ از امتش خبر داده است که جدا می‌شوند. «بدون اینکه بدعتشان را بیان کنند یا بیان نکنند. سپس پیامبر ﷺ بیان کرده است که در امتش کسانی از جماعت جدا می‌شوند که آنها از این هوای و هوسها تأثیر می‌گیرند. پس نشان می‌دهد که آنها اهل بدعت نیستند»^۳.

همچنین شاطبی به بازگشت گروهی از خوارج بعد از گفتگو با ابن عباس رضی الله عنهما و کسانی که از بدعتی که به آن معتقد بودند، بازگشته بودند، استدلال می‌کند. تا بیان کند که آنها فریب خورده‌اند و اهل بدعت نیستند، که خود حق را رها کرده باشند و به دنبال هوای خود افتاده باشند. شاطبی مسأله‌ای دیگر را بر آن بنا نهاده است که بازگشت به حق یک امر وارد شده است خواه در میان اهل فرقه‌ها باشد، یا در میان

(۱) رواه الترمذی وأحمد وغيرهما.

(۲) رواه احمد 4/102، ابوداود (4597)، ابن ابی عاصم فی السنة 1/2 شماره 1 از معاویه رضی الله عنه و آلبانی آن را صحیح دانسته است.

(۳) الاعتصام 2/783.

صاحبان بدعت‌های جزئی^۱.

بعضی از کسانی که در این کتابها از آنها بحث کردیم، بزرگترین شاهد این مدعی هستند. چیزی است که برقی به آن دعوت می‌کند که به جایگاه بزرگی در مذهب خود رسیده است و در این راه بسیار زحمت کشیده است. بلکه جزئیات زندگی وی شهادت می‌دهد - والله اعلم -.

که او در یاری دین و ملت صادق بوده است، از وقتی که یک شیعه امامی بوده است. و شاهد دیگر، چیزی است که علامه خوئینی به آن دعوت می‌کند که کناره‌گیری او از روش رهبری و ترجیح دادن راه سخت و کمبود مال و دارایی و ترک دوستان و خویشان بود. همچنان که پافشاری محمد حسین فضل الله برای اصلاح در درون مذهب با خطرهای زیادی مواجه شد. و راندن مردم از او به دلیل گمراه بودن و سفیه دانستن و طعنه به آبروی وی، دلیل صدق وی در نیت حقیقی‌اش بود. همچنان که روی آوردن احمد کاتب و سایر کسانی که از آنها بحث کردیم و مخالفت آنها با خرافات و غلو شواهدی هستند که بدون آگاهی از دلالت‌های آنها نمی‌توان از آن تجاوز کرد.

آنچه که گذشت بزرگترین شواهد صدق حق‌خواهی بعضی از کسانی است که در بعضی مسایل اعتقادی مخالف خود می‌پنداریم. و این امر ما را ملزم می‌کند که گفتگوی خود را با آنها از زاویه صداقتشان و دوست‌داشتنشان نسبت به حق شروع کنیم. چون خداوند متعال به نیک سخن گفتن و مجادله و مناظره نیک با عموم مردم امر کرده است، و جز انسانهای ظالم و دشمن حق، کسی را استثناء نکرده است. پس لازم است که ما گفتگو و بیان خود را با اینها با سخنان تنفرآمیز شروع نکنیم که گرایش جدایی و تعصب نسبت به موروثات را تقویت کند.

(۱) منبع سابق 2/794.

علت سوم: انگیزه امت و سعی و تلاش صادقانه آنها برای وحدت اسلامی.

یکی از بهترین صفات مسلمان این است که از جمله افرادی باشد که دغدغه و انگیزه وحدت اسلامی را دارند، و با سفارشها و نصیحتهای صادقانه برای آن تلاش می‌کنند. چون این احساس به خوبیهای زیادی می‌انجامد و افقهای ارزشمندی را در راه دعوت و اسلوب بیان می‌گشاید، و صاحبش را با اولویتها و کلیاتی که شایسته است میان آنها توازن ایجاد کند، مشهور می‌سازد. همچنان که روی آوردن و توجه شخص مسلمان، هر چند که حق طلب باشد، تنها به امور طایفه و قوم و مذهب خود از بزرگترین علت‌های ضعف مسلمانان و عامل تقویت‌کننده جدایی و گرایشهای هواپرستانه است.

در طول بررسی زندگی بعضی از کسانی که عقایدشان را تغییر داده‌اند و به اصلاح روی آورده‌اند، خواه در میان اهل سنت و جماعت یا سایر فرقه‌های دیگر، می‌بینیم که انگیزه‌های بعضی از آنان احساس تأسف و نگرانی از وضعیت مسلمانان و ضعف آنها و تسلط دشمنانشان بر آنها بوده است. که آنها را به بحث و بررسی این امت مصیب زده و پریشان و جستجوی راه‌حل‌های این مسأله واداشته است. و این امر به طور طبیعی افقهای پژوهش در مورد علل دسته‌دسته شدن امت را می‌گشاید.

برقی (رحمته الله) در مورد این حالت گفته است: «از مدتها پیش بر انحطاط مسلمانان و ذلت آنها و تفرقه و فقرشان تأسف می‌خوردم، و راههای رهایی از این معضل را بررسی می‌کردم و دیدم که تاجران دین و سودجویانی که از دین سود می‌برند بزرگترین لغزش در مسیر پیشرفت مسلمانان هستند...»^۱.

همچنان که بیان صریح محمد حسین فضل الله در بنیانگذاری قضایای با صداقت و سعی و تلاش وی برای نظریه وحدت عملی، بدون شک در تغییر وی به یک امامیه معتدل تأثیر داشته است.

(۱) کسر الصنم 27.

همچنین یاسری که از امامت کناره‌گیری کرده بود، در حالی که قبل از تغییر وی به گرایش وحدت مسلمانان بزرگترین آرزوی او بود^۱.

و همچنین دکتر موسی موسوی می‌گوید که او به خاطر واقعیت مسلمانان و اختلاف ویرانگر شیعه و سنی تأسف می‌خورد^۲.

از مهمترین اموری که باید از آن استفاده کنیم این است که تمامی این افراد برای تقویت این صفت پسندیده - یعنی توجه به عاقبت مسلمانان - که از بهترین امور برای وحدت است، کوشیده‌اند. چون وجود درد مشترک به طلب توافق اعتقادی و فرهنگی و دوری از غلو و خرافات و حوادث و تحلیلهای تاریخی غلط می‌انجامد که اینها نه تنها وحدت‌آفرین نیست، بلکه جدایی و تنفر را تقویت می‌کند.

علت چهارم: گفتمان موفق.

اسلام به گفتگو و مناظره نیک با دیگران امر کرده است، حتی اگر چه کافر باشد. و این بخاطر نقش مثبت نیکو سخن گفتن در بیان حقیقت است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (النحل: ۱۲۵).

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!».

و جز ظالمان کسی را استثناء نکرده است: ﴿وَلَا تَجِدُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ (العنکبوت: ۶۶).

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از

(۱) القرآن و علماء اصول و مراجع الشيعة الامامية الاثني عشرية ص 5.

(۲) نگا: الشيعة والتصحيح 5.

آنان که ستم کردند».

بدون شک مذاهب اسلامی شایسته‌تر هستند برای اینکه با روش نیکو با آنها بحث و گفتگو بشود. چون این نزدیکترین راه به مفاهیم و زمینه‌های مشترک است. در اصل رابطه مسلمان با مسلمان باید مبنی بر اصل نصیحت صادقانه و محبت و خیرخواهی برای وی باشد. چون هیچ مسلمانی - هر چند که از دیدگاه ما بعضی بدعتها را داشته باشد - نیست که داخل در شمول این حدیث تمیم داری علیه السلام نباشد که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که می‌فرماید: «دین نصیحت است» و سه بار تکرار کرد. گفتیم: به چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: «به خدا و کتاب خدا و رسولش و ائمه مسلمانان و عامه مسلمانان»^۱ و خطاب می‌گفته است: «نصیحت کلمه‌ای است که جمله‌ای از آن تعبیر می‌شود، یعنی اراده خیر برای کسی که به وی نصیحت می‌شود. و می‌گوید اصل نصیحت در لغت، خلوص است گفته می‌شود نصحت العسل: یعنی عسل از مومش پاک شد. محمد بن نصر رحمته الله می‌گوید: «بعضی از علما می‌گویند: تفسیر نصیحت یعنی توجه قلب به کسی که به او نصیحت می‌شود هر که می‌خواهد باشد...»^۲.

گفتگو با طرف مقابل مبنی بر اصل صحیح تعامل است که در ادب و احترام و تقدیم اولویتها جمع می‌شود، و این تقدیم اولویتها از اصولی است که در اینجا بر آن تأکید می‌شود.

برای گفتگوی موفق مثال زنده‌ای را در داستان یاسری با دوستش محمد بن حجاج کریم دیدم. وقتی که گفتگو با احترام و استقبال از طرف مقابل و رهایی از یک درد مشترک شروع شود و با اولویتها «اتفاق نظر بر منبع قرآن» شروع شود، ثمرات و

(۱) رواه مسلم شماره (55) و ابن حبان (4576).

(۲) جامع العلوم والحکم 219-220.

فایده‌های سالمی خواهد داشت. و حمد و سپاس برای خداوند است. بعضی‌ها معتقدند که خطاب و تعامل با مخالف نباید در هر حالی به نرمی و آرامی باشد. و فرقی نمی‌کند که مخالف یک نفر باشد، یا صد میلیون نفر. و فراموش کرده‌اند که وقتی هشت هزار نفر - بعضی‌ها گفته‌اند چهارهزار نفر - بر جماعت مسلمانان خروج کردند. علی بن ابی‌طالب، ابن عباس (رضی الله عنهما) را فرستاد تا با آنها گفتگو کند، پس او آنها را آورد و در طول یک گفتگوی آرام حق را برایشان بازگو کرد و نیمی از آنها به آغوش اسلام بازگشتند!

علت پنجم: تأثیر الگوها و نمونه‌ها.

در بسیاری از اوقات تغییرات پسندیده خواه در سطح فردی یا جمعی حرکت و جنبشی است که به صورت تدریجی کامل می‌شود. گاهی یکی از مذاهب یا جامعه‌ها در مرحله‌ای زندگی می‌کند که ابرهای انبوه جمود و انحرافات که به صورت تقلیدی و موروثی درآمده‌اند، آن را پوشانیده است، عبور از آنها بسیار مشکل است. پس اولین ناقد در گشودن دروازه اصلاح برای بسیاری از کسانی که بعد از او می‌آیند بسیار تأثیر دارد.

در این کتاب دیدیم که برقی بعد از آیت‌الله کاشانی به تجدد کشیده شد. همچنان که محمد خالصی از نیروی پدرش تأثیر گرفت، و همچنان که ملاحظه شد دکتر موسی موسوی به شکل وسیعی به بعضی از دیدگاههای جدش استناد می‌کند، و معتقد بود که برنامه او ادامه برنامه‌های اصلاحی جدش است. همچنان که محمد حسین فضل‌الله و دوست دارانش، خودشان را از اتهام زندیقی^۲ بودن^۱ که محسن امین عاملی به آنها زده بود، رهانیدند، همچنان که خود را از اتهام بعضی از متأخرین

(۱) نگاه: مناظره ابن عباس (رضی الله عنهما) در جامع بیان العلم، ابن عبدالبر 2/ 128-126، دارالفکر، بیروت.

(۲) علت اتهام وی به زندیقی بودن قبلاً بیان شد. ص 207.

رهانیدند^۱.

همچنان که توجه روشنفکران دینی ایران نقش بارزی در محافظت بسیاری از جوانان ایرانی از الحاد و کمونیستی و کفر داشتند، و در حقیقت یک سلسله متوالی بود. پس دکتر علی شریعتی مرد برجسته و پیشین این جریان بود. و امروز در ایران نمونه‌های متعددی از مشابه‌های شریعتی در مذهب امامیه وجود دارد. و شاید توجه طلابی که بسیاری از ادبیات امامیه را رد می‌کنند، فرزند این جریان باشند. تمامی اینها بر حقیقت مهمی در فلسفه تحولات و تغییرات پسندیده در همه مذاهب تأکید می‌کند، و آن اولین منتقد است که به عنوان منبع و مصدری است که منتقد دوم از آن استفاده می‌کند. و گاهی منتقد اول از جمله کسانی نیست که از نقد مسائلی اصلی و مهم استفاده ببرد. ولی اقدامات وی از زمان خود بسیار بزرگ است. پس منتقد اول، بهره اول بودن و افتتاح اصلاحات را می‌برد و منتقد دوم بهره پیشرفت و جلوگیری از اصلاحات را می‌برد: ﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ (الحدید: ۱۰). «و خداوند به هر دو وعده نیک داده».

علت ششم: تسلط اهل مذهب.

از جمله علت‌هایی که بسیاری از مردم را از رهایی از بند تبعیت و تقلید از مذهب و هر جریان دیگری منع می‌کند، تسلط بعضی از افراد برجسته به اسم مذهب یا جنبشی است. انسان بر اساس سرشت عشق به آزادی و تنفر از بندگی خلق شده است. بنابراین تسلط و فشار و شکنجه به نام دین از بزرگترین علت‌های گریز و تغییر می‌باشد. شاید تاریخ جدید مسیحیت بزرگترین شاهد بر بزرگترین تحولات فرهنگی باشد که علت آن واضح است، و آن تسلط به نام دین است. به طوری که مذهب لائیک را

(۱) نگا: کتاب مرجعیه المرحله و غبار التغبیر 23-20.

به وجود آورد (به هدف رهایی از قید و بندهای ساختگی دین). خود این امر در بسیاری از اوقات بر دست افراد انجام می‌شود، به گونه‌ای که بعضی از آنها خود را مقید به قیود باطلی می‌بینند که لباس دین بر آن پوشانده شده است. خواه قیود فرهنگی باشد که مانع بررسی و استفاده از آرای مورد قبولش می‌باشد، و خواه تسلط بر مال و جان و وطن که مانع زندگی دنیا می‌شود، که خداوند آن را بر عهده انسانها گذاشته است.

و شاید این امر باعث شده است که داعیان اصلاح و اعتدال جرأت پیدا کنند که آرا و نظراتشان را آشکارا بیان کنند، و بخاطر انتشار آنها بجنگند و تفکیرهای خود را به کار بیاندازند، و به نام مذهب بر بعضی از مسلمانان سخت‌گیری کنند. و اینها باعث شده است که آنها مقاومت کنند و با صدای رسا دعوتشان را آشکارا اعلام کنند.

به عنوان مثال واضحی در این مورد، محمد حسین فضل الله در اوایل حملاتی که علیه وی شروع شده بود، بیان کرد که او در معرض ترور معنوی است. و او بسیار تلاش کرد تا این فتنه که علیه وی صورت گرفته است را آرام کند، ولی افراد مسلط و صاحبان تروریسم فکری در گمراه‌خواندن و تکفیر وی جلو افتادند. و برای ابطال مرجعیت وی خیلی فعالیت کردند. و این فتنه بسیاری از کسانی که او را نمی‌شناختند، پیرو و طرفدار او کرد، همچنان که در پذیرفتن پایگاه رسانه‌ها به شکل بزرگتری موفق شد.

و همچنان که گفته‌اند:

وإذا أرادَ اللهُ نَشْرَ فِضِيلَةٍ طَوَيْتَ أَتَاحَ لَهَا لِسَانَ حَسُودِ

لَوْلَا اشْتِعَالُ النَّارِ فِيهَا جَاوَرَتْ مَا كَانَ يَعْرِفُ طَيْبَ عَرَفِ الْعُودِ

(۱) ابوتمام طائنی (231هـ) این شعر را سروده است. نگا: طبقات الشعراء 283، تاریخ آداب اللغة العربية، زیدان 2/77. تاریخ الأدب العربي، فروخ 2/351. تاریخ بغداد 8/248. البداية والنهاية 10/299.

«اگر خداوند بخواهد که فضیلت برجیده شده‌ای را انتشار بدهد زبان حسود را

برای آن آماده می‌کند، چون اگر گرمای آتش نمی‌بود بوی خوش چوب عود هرگز احساس نمی‌شد».

گمان می‌کنم که حمله‌ای که به دکتر موسی موسوی صورت گرفت از بزرگترین علت‌هایی بود که او را بر نقد شجاع کرد. و در شرح حال استاد احمد کاتب می‌بینیم که او نمی‌خواست در ابتدا خروج از عبای امامت را رد کند، ولی ندانستن افکار وی و در رد کردن آنها و سپس هجوم علیه وی او را بر نقد علنی شجاع کرد.

درسی که لازم است هر صاحب حقی بداند این است که تسلط بر آزادی‌هایی که شریعت تضمین کرده است، و فرض باورهای خود هر چند که صحیح هم باشد، از لحاظ شرعی و عقلی اشتباه و گناه است. چون شریعت بزرگترین ضرورتها را که وارد شدن به دین است بر کسی فرض نکرده است. بلکه به مسلمانان یاد داده است که با باورها و اعتقادات مردم به خوبی رفتار کنند، و در جامعه اسلامی حوزه‌ای در اختیار هر فردی که وارد اسلام می‌شود، قرار داده شده است تا در آن بنگرد و تأمل کند و بررسی کند.

متأسفانه در میان کسانی که از اهل سنت و جماعت تنفر دارند، می‌بینیم که گاهی شهادت می‌دهند که بعضی از کسانی که به حق منتسب هستند، تخطئه می‌کنند وقتی که در راه دوری قدم برمی‌دارند و آرای خود را فرض می‌کنند و با مخالفان اهل سنت خود جدای از دیگران مناقشه نمی‌کنند، بلکه به تمامی مخالفان یک حکم می‌دهند، هر چند که مخالفت در آرای فقهی باشد. و این امور نتایجی به دست می‌آورد که جز فرصت‌طلبان کسی از آن خشنود نیست.

علت هفتم: بحث و بررسی خالصانه.

از جمله علت‌های تغییر و تحولات پسندیده؛ روی آوردن به تحقیق و مطالعه صرف

و بی‌نیاز از تقلید در مسایل اعتقادی است. برقی بیان کرده است که روی آوردن او به تحقیق و مطالعه، علت بزرگی در ارشاد و هدایت من به بسیاری از این آرایبی است که اخیراً بدان باور دارم.

همچنین استاد احمد کاتب توانست در خلال تحقیق و بررسی و آگاهی به نتایجی برسد که گمان نمی‌کرد روزی به آنها برسد. و همچنین یاسری نیز اینگونه بود، چنانکه گذشت، و این تأکید می‌کند که گشودن افقهای تحقیق و اطلاع و آگاهی مخصوصاً در زمینه تحقیق به نتایج پسندیده‌ای منجر می‌شود، مخصوصاً به اتفاق تمام کسانی که تقلید در این امور را حرام می‌دانند. والله اعلم.

اینها بارزترین علت‌هایی بود که توانستیم آنها را از میان حرکت تحولاتی که قبلاً به آنها اشاره کردیم، استخراج کنیم.

فصل دوم:

روشها و اسلوب نقد شخصیت‌های اصلاحگر و میانه‌رو

چرا اسلوب کسانی را بررسی می‌کنیم که تغییر و تحول پیدا کرده‌اند؟ روشهای این مصلحان در نقد و مطرح کردن نظریاتشان مختلف بوده است. شاید نگاهی به انواع روشهای آنان یک جنبه مهمی را برای ما روشن کند که تجربه اسلامی را در مناظرات و گفتگو غنی می‌کند. به گونه‌ای که بهترین روشها و قویترین آنها را در مناظره و باور به پیروی از آنها بشناسد. و ضعیف‌ترین و کهنه‌ترین روشها را بشناسد، تا دوباره آنها را تکرار نکند.

ارزیابی روشهای نقدی تغییر یافتگان.

نخست: روش احمد کسروی.

افکار کسروی را قبلاً بیان کردیم، و منبع وی را در مذهب امامیه بیان کردیم، همچنین مهمترین دیدگاههای علمی او را بیان کردیم. اما روش کسروی با سرشت انقلابی برجستگی می‌یافت، پس نیازی به اشاره دوباره به آن نیست. ولی سؤال مهم این است که کسروی چگونه توانست با این روش بر گروهی از جوانان که چیزی برایشان مهم نبود تأثیر بگذارد؟

قبل از جواب‌دادن به این سؤال باید دوره زمانی را که احمد کسروی در آن می‌زیسته است، در نظر داشته باشیم که از سال ۱۲۶۷هـ تا سال ۱۳۲۴هـ بوده است. ایران در این دوره شاهد افزونی نفوذ غربیها و بروز جنبشهای ویرانگر جدید مانند شیخیه و بهائیه و کشفیه بود. همچنین ایران شاهد شروع حرکت‌های غرب‌گرایی بود که ناصرالدین شاه (۱۳۰۸-۱۲۶۰هـ) به آن دعوت می‌کرد. و او اولین حاکم ایرانی بود که به کشورهای غربی سفر کرده بود. و او با مخالفت جمال‌الدین افغانی مواجه شد که او را به زور مجبور به ترک شیراز کرد، و بالاخره ناصرالدین شاه ترور شد و

پسرش مظفر الدین شاه روش وی را ادمه داد^۱.

بدون شک ظهور صدای کسروشی در این دوران تاریک که خواهان خروج از قید و بند غلو و خرافاتی بود که عقل مردم را در دورانی که خرافات بر آن حاکم بود، به زنجیر کشیده بود، در میان نسل جدید (جوان) پژواکی داشت. همچنین کشف مفاهیم تاریخی و دینی امت که از مردم پنهان شده بود قبول فوق العاده‌ای داشت.

به طور خلاصه کسروی در انتشار و رواج افکارش در این دوره زمانی تاریک و سیاه کوشید، دوران انقلابی که جوانان خشم خود را بر جریانهای دینی که راه حلی برای مشکلات ایجاد نکرده نبودند. بلکه کسروی برای این دسته از جوانان بیان کرد که این مرجعها از بیماریهای اسلام هستند. در حالیکه کسروی نتوانست بر جریانهای علمی شیعه تأثیر بگذارد. و تأثیر خود را فقط به جوانان منحصر کرد؛ چون او به صورت یک ناقد سرسختی از بیرون مذهب بود. و مخالفانش از جریان دینی بودند که خطاها و اشتباههای علمی وی را مخصوصاً دیدگاه تاریکش به امثال جعفر صادق (عجلتله) - همچنان که گذشت - درست کنند و با این نظر وی تمام اهل سنت و شیعه مخالف او بودند. و شاید این علت کاهش نفوذ جنبش کسروی و عدم استناد متأخرین به وی باشد. و حال روشنفکران اصلاح‌گرایی دینی او را نقد می‌کنند و راضی نیستند که آن را به وی نسبت بدهند.

حکمتی که لازم است افرادی که خواهان وحدت مسلمانان به هدایت و نور هستند، آن را بدانند؛ این است که نقد علمی منصفانه و با نفوذ و در مدتی طولانی تأثیر بزرگ داشته باشد. ولی نقد انقلابی خشمگینانه، انسانهای رنجیده‌خاطر دوران خود را گرد او جمع می‌کند و به زودی نورش خاموش می‌شود.

(۱) نگا: تاریخ العالم الاسلامی و الحدیث و المعاصر 1/ 238-329.

دوم: روش برقی.

روش برقی (رَقْعِي) با علمی بودن روشش به درجه بالایی تمایز و برجستگی می‌یابد، و علتش این بود که او دارای یک رتبه علمی بود و تغییر افکارش با بررسی و تأمل و تحقیق بود. و این چیزی بود که برقی را به روشهای علمی به دور از روشهای احساسی و ... واداشت. ملاحظه می‌کنیم که برقی (رَقْعِي) به نقد آرای اساسی در مذهب امامیه و با نام اسلام شروع کرد، نه به نام اهل سنت و... چون او تصریح می‌کرد که مذهب را ترک کرده است. و او معتقد بود که اسلام در اصل به دور از هر نام و لقبی بوده است.

همچنان که او در مناقشه‌ها و مناظره‌های خود به شکل گسترده‌ای بر قرآن و اسلوب عقلی تکیه می‌کرد. او بر شاهد آوردن از قرآن در رد یا قبول چیزهای بسیاری تکیه می‌کرد. همچنان که او بر سؤالهای عقلانی شورانگیز تکیه می‌کرد. و شاید قصد وی این بوده است که خواننده خود را بالاتر از ورود به دایره این سخن منحرف بداند. مثل اینکه می‌گوید: «بنابراین فایده این روایتهای مخالف قرآن چیست؟ چرا ائمه را بدنام می‌کنند و آنها را در خلال این روایتها نماد جهل نشان می‌دهند؟»^۱

همچنین وی به قول ضعیفی که مخالف قرآن است تمسخر و توهین می‌کرد. مثلاً می‌گوید: «پیدا است که راوی می‌خواسته است امام را جاهل به قرآن نشان بدهد»^۲.

همچنین برقی در برابر بسیاری از خرافاتها به رد منطقی آنها تکیه می‌کرد. مثلاً بر یکی از احادیث کافی تعلیقی آورده است که می‌گوید: «امام گفت: نزد من همان اسمی است که رسول الله ﷺ وقتی آن را میان مسلمانان و مشرکان قرار می‌داد،

(۱) کسر الصنم 166، 162، 133، 188.

(۲) کسر الصنم 173.

تیری از مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید.^۱

وقتی رسول الله ﷺ یک چنین نشانه‌ای داشته است چرا آن را در غزوه‌های احد و سایر غزوه‌های دیگر قرار نداده است تا از کشته شدن مسلمانان یا تیر خوردن آنها جلوگیری شود»^۲.

همچنین برقی به طور گسترده‌ای بر رد روایاتی تکیه کرده است که در مقابل هم قرار دارند و تناقض آنها را بیان کرده است. غیر از تناقض آنها با قرآن^۳ و لغت^۴ و تاریخ^۵ علاوه بر این او تعلیق احادیث را با نقد راویان آن و غالباً با بیان ضعف مجلسی در حدیث شروع می‌کرد.

منظور این است که برقی با نقد علمی واضح ممتاز گشته است و همین بوده که نقدش ارزش مهمی بخود گرفته است. سؤال مهمی که باقی می‌ماند این است که آیا برقی با روشها و اسلوب برتر موافق بود یا از روش صدمه‌زدن و تحریک‌کردن استفاده می‌کرد تا بهره و نصیب وی کم شد؟

قبل از جواب دادن به این سؤال لازم است ناراحتی برقی از خرافاتی که عقلهای مردم زمان خود را پوشانده است و اتفافی که در شهر آبادیه برای وی پیش آمد، به یاد بیاوریم. و همچنین داستان شتری که وارد صحن امام رضا در خراسان شده بود، از بزرگترین شواهد چیره‌بودن خرافات بر ذهنهای مردم است. و این چیزی بود که ما را واداشت تا روش برقی را یک روش طبیعی و مناسب برای بیدارکردن عقل خفته مردم آن زمان بدانیم.

(۱) اشاره به حدیث صادق که کلینی روایت کرده است. الکافی ۱/ 233.

(۲) کسر الصنم 184-183.

(۳) کسر الصنم 185، 186، 201، 236، 325.

(۴) کسر الصنم 182.

(۵) کسر الصنم 183-184.

در مورد تأثیر اسلوب و روش برقی یکی از آنانیکه در کلاس تفسیر وی حاضر

شده بود به من گفت که اندکی قبل از انقلاب ایران وقتی برقی قدم در مسجد تهران می گذاشت، حدود دویست نفر در کلاس وی حاضر می شدند و این تعداد بزرگی است وقتی که دو امر مهم را در نظر بگیریم:

۱- توجه به تفسیر قرآن برای طالب علم و برای عوام در میان علمای امامیه ایران زیاد نبود.^۱

۲- برقی و طلاب او خمس نمی گرفتند. چون او از گرفتن خمس برگشته بود و آنچه را که قبلاً از مردم گرفته بود برای مدت طولانی به آنها باز می گرداند. و تمامی اینها چیزی بود که طلابی که برقی را به عنوان معلم برگزیده بودند، بر آن تأکید می کردند و فقط باور و عقیده خود را مطرح می کردند. والله اعلم.

سوم: روش خالصی.

سیاستی که خالصی (رحمته) در نقد بعضی از انحرافات مذهب امامیه در پیش گرفته بود، مبنی بر این باور بود که مذهب امامیه صحیح و درست است، ولی غلات آن را فاسد کرده اند. خالصی مرتکب یک اشتباه علمی شده است وقتی که تأکید می کند که کسانی که ادعای تحریف قرآن را دارند، و به غیر خداوند استغاثه می کنند، و معتقدند که ائمه در هستی تصرف می کنند، در سه گروه منحصر هستند: نخست: روایان غلات مانند ابی الخطاب و مغیره بن سعید و سایر روایان قبل از آنها. گروه دوم: دسته معاصر که شیخیه نام دارند. دسته سوم: گروهی از خطیبان که از طریق خطبه هایشان ارتزاق می کند.

(۱) و این چیزی بود که آیت الله خامنه ای بدان اعتراف کرده بود. همچنان که گذشت.

چهارم: روش خوئینی.

روش اسماعیل آل اسحاق بیشتر از طریق بررسی قرآن بود و او بیشتر نظریاتش را در خلال آیات قرآن به دست آورده است، بنابراین او دایره المعارف قرآنی خود را تألیف کرد.

همچنین خوئینی در روش نقد علمی از جهت بررسی نصوص و سند آنها بسیار نزدیک روش برقی بود، ولی او در تحریک خواننده و مسخره کردن اقوال شاذ و نادر مانند برقی عمل نمی کرد.

همچنین خوئینی در شدت حمله به بسیاری از انحرافات که به نام اهل بیت وارد مذهب شده بود، موافق بود. فقط برقی به لغو تمامی مذاهب و بازگشت به اسلام تنها و بدون مذهب و لقب دعوت می کرد، و بارها بر دعوت به وحدت اسلامی که به علت انحرافها و مذاهبی که مسلمانان را از هم جدا کرده اند، تأکید می کرد.

پنجم: روش موسوی موسوی.

روش دکتر موسوی با روش افراد قبل از خود تفاوت داشت؛ چون او نقد مذهب را نه با روش علمی دقیق، و نه با تخریب و تخطئه بنیان گذاشت بلکه روش او با دفاع از شیعه حقیقی از دیگران متمایز می گشت. او با زبان ائمه سخن می گفت و با نام تشیعی که بازیچه دست کینه توزان و منفعت جویان شیعه و غیرشیعه شده بود، سخن می گفت. بدین ترتیب موسوی در آن واحد هم مدافع بود، و هم مهاجم. از ائمه و تشیع خالص و جدای از غلو و انحرافات شرکی و سیاسی که وارد مذهب شده بود دفاع می کرد، و بر بدعتها و شکافهایی که بعد از عصر ائمه بر مذهب شیعه وارد شده بود، می تاخت.

همچنین موسوی سعی می کرد که صیغه منسجمی را میان دیدگاه امت که اکثریت نامیده می شد، با دیدگاه شیعیان اولیه که مخالف نامیده می شدند، مطرح کند. و بیان می کرد که شیعیان اولیه خواهان بازگشت به اصول دوران خلفای راشدین بودند. و موسوی گاهی از بعضی از مبارزانی که خواهان اصلاح بودند، نقد کرده است و آنها

چنانکه خود می‌گوید: «آنها - تا به حال - زبان گفتگو و مذاکره با شیعیان ایران و

غیر ایران را نداشته‌اند، بنابراین نمی‌توانند یک رأی عمومی مخالف آنها تشکیل بدهند...» و موسوی به بعضی از کسانی که با رژیم ایران جنگیده‌اند بخاطر اینکه حکومت اسلامی نیست و ضد اسلام است، اعتراض کرده است. در تصور موسوی این سخن بیانگر ضد اصول شیعه اصیل بود که امام علی علیه السلام و فرزندانش بر آن بودند.^۱ ولی موسوی به طور آشکار وارد خصومت‌های شخصی با بعضی از افراد برجسته امامیه معاصر شده بود. مخصوصاً افراد برجسته حکومت ایران بعد از انقلاب بودند پس شروع به نوشتن بعضی از اموری که زشت و بدی و پستی می‌پنداشت کرد. و کسی که به کتاب «الاستاذ الخمینی فی المیزان» وی نظری بیافکند، چیزهای زیادی از این قبیل را می‌بیند. و کتابش را با این زشتی‌ها و فضایح پرکرده است و شاید استفاده موسوی از این روش در دورانی که شیعه رایحه فرح‌بخش قدرت شیعه را احساس کرده بودند و آن را به تمام جهان نشر می‌دادند، یکی از بزرگترین علت‌های تنفر جمهور شیعیان از افکار موسوی بود، مخصوصاً با صدور حکم دروغ‌بودن آن از طرف مراجع ضامن اسقاط تمام طعنه‌های وی بود. در نتیجه نزد جمهور موسوی مصداق نداشت - هر چند که از لحاظ عملی واقع شده بود - جدایی از این روش، مشکل وی از یک مشکل فکری عقیدتی به یک مشکل شخصی تبدیل شده بود. و به نظر من این اشتباه بزرگی بود که موسوی دچار آن شده بود. پس اگر ناقد، این روش را رها کند و همگی به نقد عینی ملتزم باشند، نه نقد اشخاص، بیشتر و مورد قبولتر خواهد بود و برای اجرای گفتگو موفق به جای آمیختن آن با طعنه به اشخاص بهتر است.

(۱) نگا: یا شیعة العالم استیقظوا، 37.

ششم: روش محمد حسین فضل الله.

بدون شک می‌توانست گفت که محمد حسین فضل الله توانست که امور مهمی را اصلاح کند بدون اینکه جایگاهش را به عنوان یک مرجع امامیه و حضور وی در میدان شیعه امامیه معاصر کم کند. بلکه مردم دیدند که شهرت او و کثرت پیروان او با گذشت ایام بیشتر می‌شود.

آنچه که در روش محمد حسین فضل الله مشاهده می‌شود اجتناب از برخورد با سایر مراجع امامیه است. با وجود اینکه او رسانه‌های برجسته‌ای داشت و این امر را به عنوان پیروزی بر آنها و در راه انتقام از آنها به کار نبرد. از محمد حسین فضل الله علت این رویگردانی را پرسیدم: و او جواب داد که نمی‌خواهد که این خصومت به یک خصومت شخصی تبدیل شود^۱.

همچنین ملاحظه می‌کنیم که فضل الله تبلیغات را برای اصلاح بسیاری از افکار اصلی که به وسیله آنها همراه شده بود، به کار نبرد. چون او نمی‌دید که کانالها و روزنامه‌ها و مجلاتی که در دعوت کردن او رقابت می‌کردند تا برای بیان مسأله ولایت تکوینی و شفاعت و خواندن غیر خدا و امثال این مسایل به کار گیرند. و در کمترین حالتها به اشاره‌های عمومی کفایت می‌کرد مانند اینکه با خرافات و خرافیان یا با جاهلان و و جاهلیت مقابله می‌کند، یا اینکه او ضد کینه‌توزی یا فهم اشتباه تاریخ و امثال اینها است.

شاید داشتن چنین دیدگاهی به خاطر دوری از ناراحتی بعضی از طرفین اهل سنت و شیعه بود، و این دیدگاه بعضی از اهل سنت را به شک می‌انداخت و در مورد اختلاف بین مخالفان حقیقی و غیرحقیقی فضل الله سؤال می‌کردند. ولی بعضی از شیعیان که با او می‌جنگیدند، او را به ستوه آورده بودند، چون رویگردانی وی از آنها به خاطر این بود که:

(۱) ملاقات خصوصی روز چهارشنبه ۱/۲۶/۱۴۲۵ هـ.

یزید سفاههٔ و آزید حلماً کعودِ زادهٔ الإحراقُ طیباً

«او بر سفاهت و حماقت خود می‌افزود و من بیشتر صبر می‌کردم مانند عطر عودی که هرچه آن را بسوزانی خوشبوتر می‌شود».

همچنین در روش محمد حسین فضل الله عبارتهای انکاری و رد کردنها به نرمی و آرامی می‌باشد. و این امری بود که بعضی از اهل سنت و بعضی از شیعیان را خشمگین کرده بود. و یکی از شیعیانی که از دست وی عصبانی بود می‌گوید: «اشیاء را با نام‌های خود نام نمی‌برد... بر توسل و شفاعت حمله می‌برد و آنها را نقض می‌کند بدون اینکه آن را به شرک وصف کند، و بر معجزات طعنه می‌زند و از کرامت و مقامات اولیاء (منظور تصرف ائمه در هستی) می‌نالد، بدون آنکه آنها را کفر یا غلو بنامد...»^۱.

در حقیقت ما می‌توانیم از محمد حسین فضل الله معذرت‌خواهی کنیم چون او تحقق اصلاح را با کمترین مفسده عمومی رعایت کرده است. چون او نمی‌خواهد که درگیریهای مسلمانان تا جایی که ممکن است به داخل نفوذ کند. زیرا در این صورت اصلاح به تأخیر می‌افتد، و دشمن خارجی قدرتمند می‌شود، و اگر نیت صحیح باشد، این یک چیز اجتهادی است. والله اعلم.

به عنوان شاهد مثال: من بعضی از لبنانی‌ها را دیدم که از محمد حسین فضل الله تقلید می‌کردند، چون از دیدگاه آنها هنگامی که جور و ستم مخالفین او در شتم و تبادل اتهامات آنها را جواب نمی‌داد، و سکوت می‌کرد، خوششان می‌آمد، و این باعث بزرگ‌کردن وی و دوست‌داشتنش شده بود.

(۱) نگا: فتنه فضل الله، الصافی.

هفتم: روش یاسری.

یاسری روشی نزدیک به روش موسوی داشت. و سعی می‌کرد که بیان کند که توحید ائمه بدون بسیاری از این بدعت‌هایی است که غلات انجام می‌دهند. همچنین او تأکید می‌کرد که نشانه‌های غلو مخالف روش ائمه است.

ولی یاسری با تکیه کردن به نصوص قرآنی و آثار ائمه به شکل گسترده‌ای برجستگی داشت. همچنان او هنگام بحث کردن در مورد مسأله تحریف قرآن، بعضی از اعلام مذهب را به روش علمی و عینی و با احترام متهم می‌کرد. و او هر عالمی را با لقب و رتبه‌اش در مذهب ذکر می‌کرد.

به دلیل شدت اهتمام یاسری به قرآن کتابی را با نام «المنهاج» تألیف کرد. که جز عناوین و آیات - بجز در جاهای کمی - چیز دیگری ذکر نکرده است. و این از دیدگاه یاسری در استدلال کردن به قرآن برای جدا کردن روایات صحیح کفایت می‌کند.

به طور خلاصه یاسری در استدلال کردن به قرآن برای جدا کردن روایات صحیح خیلی تکیه می‌کرد.

هشتم: روش احمد کاتب.

در خلال آنچه که در مورد احمد کاتب بیان شد، معلوم شد که وی در نتیجه‌گیری از دو روش تحقیق علمی استفاده می‌کرد. و قوت معلوماتی که به دست می‌آورد در متکی بودن وی به منابع مذهب امامیه و توجه زیاد به دلالت‌های تاریخی بود. و خیلی نادر بوده است که منابع حدیث اهل سنت را به عنوان شاهد بیاورد. و روش کاتب بررسی نظریه امامیه بود که پیشرفت آن و فتوای علمای امامیه را در هر مرحله‌ای دنبال می‌کرد.

کاتب به صورت عینی می‌نوشت، یعنی هیچ یک از علمای مذهب را در تنگنا قرار نمی‌داد. و هرگاه راویان و رجالی را نقد می‌کرد، از نقد پیشینیان استفاده می‌کرد.

از مهمترین ویژگیهای کتاب «التطور» کاتب، بررسی مسأله بطور طولانی است.

مثلاً قضیه مهدی را از جوانب متعددی بررسی کرده است. و در هر قسمتی کوشیده

است که جوانب آن را بررسی کند تا به صورت کامل درآید.

کاتب در تحقیقات و مقالات خود ادب را رعایت می‌کند، حتی با مخالفانش که با او به بی‌ادبی رفتار می‌کنند. همچنین در بیان فاسد بودن سخنی بر روش عقلانی بسیار تأکید می‌کند.

با وجود این کاتب همچنان به عنوان یک شیعی می‌نویسد و تحقیق می‌کند. و خود را به شیعه منتسب می‌کند و معتقد است که او پیرو راه و روش صحیح اهل بیت می‌باشد. ولی او راضی نیست که گفته شود: «امامیه یا اثنی عشریه، این نظریه باور ندارد».

فصل سوم:

دیدگاه اهل سنت و جماعت در مورد حرکت و جنبش اصلاح و اعتدال در میان امامیه

رابطه میان تقیه و حقیقت است.

از جمله نکاتی که بسیاری از اهل سنت را در تعامل با منتسبین به امامیه با مشکل روبرو می‌کند، قضیه تقیه است. چون تقیه در قبول هر نوع نوشته یا گفته‌ای که مخالف عرف مذهبشان باشد، تأثیر دارد. بنخاطر اهمیت این نکته در تعامل با کسانی که تغییر و تحولاتی کرده‌اند، لازم است به نکات زیر اشاره کنیم:

نخست: وجوب قبول کردن ظاهر.

آنچه که در تعامل با مردم لازم است، این است که ظاهر سخنان را از آنها قبول کنیم، بدون اینکه بخواهیم در مورد باطن آنها تحقیق و جستجو کنیم.

دلایل زیادی بر این قاعده دلالت می‌کنند از جمله بارزترین آنها:

۱- حدیث ابوهریره رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به من امر شده است که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: لا إله إلا الله. پس کسی که لا اله الا الله گفت مال و جانش بر من حرام می‌شود. مگر به حق الناس یا حق الله» روایت مسلم^۱.

۲- حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه در مورد رفتن علی بن ابی طالب و خالد بن ولید رضی الله عنهما قبل از «حجة الوداع» به یمن که در آن آمده است: «به من امر نشده است که دلهای مردم را بررسی کنم و درون آنها را بشکافم»^۲.

نووی رحمته الله گفته است: «معنای حدیث این است که من به حکم کردن به ظاهر امر

(۱) صحیح البخاری (شماره 1399). و صحیح مسلم شماره 21.

(۲) صحیح مسلم (1064).

شده‌ام و خداوند خود متولی نهان و درون است»^۱.

امام بغوی (رحمته الله) می‌گوید: «تعامل مردم در کارهایشان با هم مبنی بر ظاهر حالشان است نه باطنشان. و این از بارزترین شعارهای دین می‌باشد. حکم علیه مجرم بنا بر ظاهر اجرا می‌شود، هر چند که باطن و درون وی مشخص نباشد. اگر شخص ختنه‌شده‌ای در میان چندین نفر کشته شده پیدا شود، بنا بر ظاهر (چون ختنه‌کردن در میان مسلمانان وجود دارد) قبر وی را از قبر بقیه جدا می‌کنند (و در قبرستان مسلمانان دفن می‌شود). و اگر بچه‌ای سرراهی در کشوری اسلامی پیدا بشود، حکم به مسلمان‌بودن وی داده می‌شود»^۲.

شاطبی (رحمته الله) می‌گوید: «اصل حکم کردن بنا بر ظاهر مخصوصاً در احکام است و عموماً نسبت به اعتقاد در مورد غیر می‌باشد. چون پیامبر ﷺ با وجود اینکه با وحی به او اعلام می‌شد، در مورد منافقین و غیرمنافقین به ظاهر حکم می‌کرد. هر چند که از طرق وحی باطن آنها را می‌دانست. و این کار او را از اجرای حکم به ظاهر باز نمی‌داشت»^۳.

آنچه که در مورد مسلمانان فرض است، این است که سخن هر کسی را که حق در آن ظاهر است قبول کند، و بر اساس آن حکم کند، و امور پنهان و درونی را به خداوند متعال موکول کند. چون حکم بر اساس تقیه ظنی می‌باشد. و خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الإسراء: ۳۶).

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «شما را از ظن و گمان برحذر می‌دارم چون ظن

(۱) شرح صحیح مسلم 7/ 228.

(۲) شرح السنة 1/ 70.

(۳) الموافقات 2/ 271.

دروغترین سخنان است»^۱.

خواننده گرامی باید بداند آنچه که ذکر شد قاعده‌ای در مورد حکم کردن بر افراد می‌باشد، نه حکم کردن بر فرقه‌ها. چون فرقه‌ها و عقیده آنها توسط مؤسس آن و شخصیت‌های برجسته آن به طور کلی پیداست. نه در یک شخص واحد. اگر یکی از خوارج بگوید که صاحب گناه کبیره کافر نیست، عقیده‌اش را از او می‌پذیریم، ولی اگر بگوید این عقیده تمام مذهب خوارج است، غیرقابل قبول است. و اگر یک نفر از میان امامیه مثلاً قائل به عصمت نباشد، شایسته است که سخنش پذیرفته شود، و نگوییم که او تقیه کرده است و دروغ گفته است. ولی اگر بگوید که مذهب اینطور نمی‌گوید یعنی قائل به عصمت نیست بهتر است او را متهم به دروغ نکنیم، چون احتمال عدم علم وجود دارد. بلکه در ابتدا سخنان اعلام مذهب را از او بپرسیم پس اگر شروع به دسیسه و فریب کرد، تقیه کرده است. شاید این روش برای تعامل؛ سخنان مردم در دیانت سالمتر باشد از اینکه به اتهام مستقیم به تقیه یا دروغگویی و بدون دلیل پناه برد.

دوم: قبول ظاهر به معنای عدم احتیاط نیست.

از جمله امور مهم این است که میان وجوب قبول ظاهر از مردم و احتیاط از جوانبی که درونی‌بودن آنها مورد تردید است، تفاوت وجود دارد. پرهیز و احتیاط در مورد کسی که احتمال و شک در مورد آن وجود دارد، اطمینانی است که عمل نبوی بر آن دلالت می‌کند. در حالی که رسول الله ﷺ از درون منافقان تفتیش نمی‌کرد. و غیر از این است که فهمیده نشده است که پیامبر ﷺ یکی از منافقان را سرپرست کاری کرده باشد. همچنان که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی بسیاری از مرتدان ایمان آوردند، از آنها پذیرفت و آنها را از مشارکت در جهاد منع نکرد. ولی به فرماندهان لشکر در

(۱) صحیح بخاری شماره 6064، و صحیح مسلم شماره 2563.

عراق و شام امر کرد که فرماندهی را به هیچ یک از آن مرتدان قبلی واگذار نکنند.^۱

ابن حزم (رحمته الله) گفته است که: «بدگمانی را بعضیها به طور مطلق عیب می‌دانند، ولی اینگونه نیست. مگر وقتی که صاحب بدگمانی را به امور دینی و حرام منجر کند. یا وقتی که در معاملات به کار زشتی بیانجامد. و گرنه بدگمانی احتیاط است و احتیاط فضیلت است»^۲.

ولی این گمان و احتیاط نباید به امر حرامی هدایت بکند. مانند غیبت یا تهمت زدن علنی به دیگران، و مبنی بر ظن و گمان. بلکه این شبیه چیزی است که کسی با یک نشانه و علامت ظاهری گمان می‌کند که دیگری دزد است. پس باید او را از آن کار باز دارد، نه اینکه به او طعنه ظاهری بزند.

سوم: دیدگاهها و نظراتی که تقیه پذیر نیستند (دروغ).

بعضی از اهل سنت در حالتها و دیدگاههایی معتقدند که حکم آنها تقیه‌پذیر نیست - والله اعلم - مانند کسی که از جمله واپس‌گرایان باشد یا دیدگاههای واضح داشته باشد و از آنها دفاع کند، و به وسیله همین دیدگاهها در مبارزه‌ای دور یا نزدیک با پیروان مذهب بیافتد، پس معنی ندارد که بگوییم تقیه کرده است.

از جمله دکتر موسی موسوی (رحمه الله تعالی) وقتی کتابی را در نقد مذهب امامیه و به طور واضح نوشت و آن را در سطح جهانی منتشر کرد و بعضی از امامیه در رد آن کتابهایی تألیف کردند، با وجود این از طرف بعضی از اهل سنت به تقیه متهم شد. بعضیها می‌گویند: آیا در میان علما کسی وجود دارد که با بعضی از اقوال امامیه مثل این قاعده رفتار کند؟

(۱) البدایة و النهایة 6 / 318.

(۲) الاخلاق و السیر 34.

برای جواب این سوال دیدگاه ابن حزم (رحمته الله) را بیان می‌کنیم که یکی از مشهورترین کسانی است که در مورد فرقه‌ها کتاب تألیف کرده است. قبلاً بیان کردیم که او شریف مرتضی و دو دوستش را از عقیده تحریف قرآن در میان غلات امامیه استثناء کرده بود. همچنین او می‌گوید که دو فقیه را دیده است که یکی علی بن محمد بن حسین بن قاسم بن ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، و دیگری محمد بن عبدالرحمن بن یحیی بن محمد بن احمد بن مروان بن سلیمان بن مروان بن ابان بن عثمان بن عفان، که اولی در آفریقا بوده است و بدون تقیه صراحتاً قائل به تفضیل عثمان بر علی بوده است، و دومی در قرطبه بوده است و بدون تقیه و صراحتاً قائل به تفضیل علی بر عثمان بوده است.^۱

ابن حزم این اقوال را به اینها نسبت داده است و آنها را حمل بر تقیه ندانسته است که به علت‌های واضحی بوده است، یعنی مشهور بودن این عقیده از آنها و رد مخالفانشان از حالت‌هایی است که حمل بر تقیه نمی‌شود. والله اعلم.

چهارم: بعضی دیدگاهها فقط بر تقیه حرام (دروغ) یا جهل حمل می‌شوند.

برعکس حالت‌هایی که تقیه پذیر نیستند، اینجا حالت‌هایی وجود دارد که جز بر تقیه یا جهل نمی‌توان آن را حمل کرد.

مثل اینکه کسی نسبت‌دادن اموری را به مذهب انکار می‌کند و حال آنکه به تصریح علمای مذهب و علمای مخالف جزء آن مذهب است، پس یا باید گفته شود که این شخص نادان است، یا می‌خواهد تقیه و دسیسه کاری کند.

راههای تعامل اهل سنت با بزرگان اصلاح و اعتدال.

در زیر نگاهی کلی یا جزئی به بارزترین راههای علمای اهل سنت و افراد

(۱) رسائل ابن حزم 2/112.

سرشناس آنها در تعامل با صاحبان این تحولات و تغییرات پسندیده می‌افکنیم.

هیچ روشی که نشانگر دیدگاههای بسیاری از آنها یا اسامی عده‌ای از آنها باشد، اتخاذ نشده است. چون محصورکردن این روشها خیلی مشکل است. ناگفته نماند که من هم بوسیله ترسی که دارم نمی‌توانم به نام بردن بعضیها یا دیدگاههای متعدد پردازم. علاوه بر این بسیاری از علمای اهل سنت اصلاً دیدگاه واضحی را در برابر این مسأله مهم (حرکت اصلاح و اعتدال در میان امامیه) نداشته‌اند، هر چند که سکوت بعضی از آنها در نهایت دیدگاه یک جریان موجود بود. به گونه‌ای که هیچ تأیید یا مخالفتی یا ارزیابی از دیدگاههای آنها نمی‌شد.

شاید علل این (دیدگاه سکوت) به یکی از موارد زیر برمی‌گردد:

۱- شک مطلق در مورد تمامی چیزهایی که از طرف امامیه صادر می‌شود که تقیه باشد.

۲- باور به اینکه تمام علمای امامیه نمی‌توانند از خرافات و غلو برگردند.

۳- دیدگاه پرهیز از هر نوع ستایش و اقرار به هر مزیتی برای مخالف هر چند که از بسیاری از بدعتها کناره‌گیری کرده باشد و در این راه کوشیده باشد.

به طور کلی این دیدگاه اگر نشان عدم علم به افراد تغییر یافته نباشد مبنی بر اصل باورهایی است که در آن پرهیز از هر نوع تعامل با مبتدع و بدعت‌گزار غلبه دارد.

ممکن است که بهانه‌هایی برای سکوت در مورد تحولات پسندیده از جانب بسیاری از این گروهها بینیم وقتی که ساکت هستند مشغول به کارهایی هستند که مقتضی فرورفتن در امور دیگری مانند فتوی و تعلیم و سایر مصلحت‌ها باشد. ولی این به معنای بهانه و علت اصلی کوتاهی در تعامل با این گروه نیست. همچنان که اعلام این جریان از شناخت افکار داعیان اصلاح و اعتدال معاف نیستند تا از احکام تعمیمی و ظالمانه جلوگیری شود.

در مقابل این دسته، گروه دیگری (دیدگاه علاقمند) به این تحولات توجه مهم

دارند که در خلال بررسی افکار آنها و به توصیف منفی یا مثبت آنها می‌پردازد. و این به معنای مثبت بودن ارزیابی آنها و تأثیر آنها در امت می‌باشد.

کسانی که دارای این دیدگاه می‌باشند در نظراتشان و ارزیابی داعیان اصلاح و اعتدال اختلاف نظر دارند. به طور طبیعی اختلاف در ارزیابی کسانی که در موارد جزئی کناره‌گیری کرده‌اند (مواردی که آنها را از مذهب خارج نمی‌کند)، بارزتر می‌شود. و بدین ترتیب آنها موجبات مدح و ستایش و سرزنش خود را فراهم می‌کنند. اما در تغییرات کلی فکر نمی‌کنم کسی آن را بشناسد و قبول نکند.

در زیر دو صورت از تعامل با یکی از داعیان اصلاح و اعتدال که از او بحث کردیم می‌آید، و او آیت‌الله محمد خالصی بود به گونه‌ای که معاصران وی دو نفر از اهل سنت عراق بودند که محمود ملاح و عبدالعزیز بدری بودند هر کدام در ارزیابی خالصی روش مختلفی داشتند. و همچنین در روش تعامل با شخصیت وی اختلاف داشتند. گویی این دو نمونه در تعامل با اهل تحولات جزئی دو مدرسه بودند. بنابراین به ارزیابی این دو نمونه اکتفا می‌کنیم تا به وسیله آنها مثالهایشان روشن شود. و امیدوارم که خواننده گرامی از طولانی‌شدن این ارزیابی خسته نشود چون بررسی یک دیدگاه صحیح شایسته نیست که گذرا و سطحی باشد. همچنان که به طور طبیعی اینگونه موضوعها نتایج مهمی دربردارد.

نخست: روش ملاح در ارزیابی خالصی.

ملاح چه کسی بود؟

محمود ملاح شاعر و ادیب عراقی اهل سنت موصل بود. درس مذهب حنفی خوانده بود و تحت تعلیم بعضی از بزرگان طریق صوفیه آموزش دیده بود - همچنان که خود تصریح می‌کند - و بعد از آن از تصوف کناره‌گیری کرد و تعصب و تقلید را کنار گذاشت. او گرایشهای قومی داشت ولی می‌خواست که با چهار خط اصلی آنها را منضبط کند و آنها: تاریخ و ادبیات و تفسیر و حدیث بودند. او در اواخر دهه

پنجم وفات کرد^۱.

ملاح معاصر دوران بحرانی تاریخ مسلمانان بود. این دوره شاهد خروج و شورش جنبشهای ویرانگری مانند قادیانیه و بهائیه و امثال اینها بود. همچنان که جهان نیز درگیر مبارزه با جریانهای منحرف مانند کمونیستی و الحاد و لائیک و... بود. و خیلی بزرگتر از اینها گروهی از روشنفکران که در صلاحیت اسلام برای این دوره شک داشتند، نیز ظاهر شدند. که شروع به دعوت به رهایی از هویت اسلامی کردند و بسیاری از فرزندان امت از این حالت ناراحت شدند. و هر کدام از اینها شروع به جستجوی عیبه‌ها و سعی در پیدا کردن درمان کردند. و همین امر باعث توجیه و پیدایش بسیاری از جریانها با دیدگاههای مختلف نسبت به ماهیت عیبه‌ها و راه درمان آنها شد.

بدیهی است که ملاح نیز با تمام قدرت و شجاعت در زمینه‌های متعدد شروع به اصلاح کرد. ولی آیا ملاح در این زمینه موفق شد؟ قبل از اینکه به این سؤال جواب بدهیم لازم است که بر یک امر مهم تأکید کنیم و آن اینکه: نقد دیدگاه ملاح باید در برابر فروتنی وی نسبت به بی‌طرفانه علمی او طبق روش اهل سنت و جماعت باشد نه مبتنی بر تعصب سنی بودنش. همچنانکه اشاره به تخطئه روش و بعضی از افکار وی به معنای سخن گفتن از خود وی نیست. چون این شخص از این دفاع می‌کرد و یک انسان صالح و باتقوا بود. بنابراین از اموری که بعضی از دوست‌دارانش یا مخالفانش درست کرده‌اند در مقابل شخصیت وی، سخن نمی‌گوییم^۲.

هدف ملاح.

ملاح صراحتاً اعلام می‌کند که هدفش مبارزه در جبهه‌های دفاع از اسلام است که

(۱) مقدمة الآراء الصریحة، 10-9. و ملاقات خصوصی با محمد آلوسی و توفیق البدری 1424/11/28.

(۲) بعضی از اهل سنت که مخالف روش ملاح بوده‌اند گفته‌اند که وی کم عبادت می‌کرد و... امثال این سخنها در نقد افکار و مناهج محسوب نمی‌شود.

دشمنان بر او هجوم آورده‌اند. و می‌گوید: «دفاع من منحصر به یک منطقه و مکان خاصی نیست. بلکه دفاع من از مصلحت اسلام در هر مکانی است»^۱.
ملاح بیان کرده است که او در راه وحدت میان مسلمانان^۲ گام برداشته است و او برای بهتر کردن روابط شیعه و سنی نیز گام برداشته است.^۳

بارزترین دیدگاهها و اشارات نقدی ملاح.

بارزترین تفاوت‌های نقد ملاح با فرقه‌های دیگر عبارتند از:

۱- ملاح روش بسیج علیه شیعه و قطع رابطه با آنها را انتخاب کرده بود.^۴
او معتقد بود که برای اهل سنت شایسته است که بر ضد شیعیان بسیج شوند.^۵ به گونه‌ای که ملاح هر نوع نرمی و ملاطفت با مخالف و اقرار به یکی از دلایل آنها را نقد می‌کرد. بلکه براندازی و سقوط همگی آنها را بنا نهاد.
ملاح نماد بارز این مقام را ابن حزم (رحمته الله) دانسته است که او را «احیاگر شایسته» و «اولین کسی که با اطمینان به رد مبطلین پرداخت» توصیف کرده است.^۶
ملاح در این روش بسیج و آماده‌سازی مبالغه کرده است، تا جایی که به عمر بن عبدالعزیز (رحمته الله) طعنه زده است که او «سنگ ضعیفی در کاخ دولت اموی بود»^۷. چون عدل - از دیدگاه وی - به کسانی که بر عقایدشان اصرار دارند، نفعی نمی‌رساند.
همچنین او صاحب کتاب «التحفة الاثنی عشریة» شاه ولی الله دهلوی را از جمله

(۱) المجیز علی الوجیز (در ضمن مجموع السنه 2/ 292).

(۲) الوحده الاسلامیة بین الأخذ و الرد (ضمن مجموع السنه 2/ 311-310، 315).

(۳) الرزیه فی قصیده الأزریة (ضمن مجموع السنه 1/ 143).

(۴) الآراء الصریحة (ضمن مجموع السنه 2/ 333).

(۵) تاریخنا القومی (ضمن مجموع السنه 1/ 334).

(۶) الآراء الصریحة 74 (ضمن مجموع السنه 2/ 74).

(۷) منبع سابق (ضمن مجموع السنه، 2/ 95-94).

«افرادی که ملایم و نرم هستند، می‌داند و آنها را دارای «گرایشهای پیرزنانه»^۱ توصیف

می‌کند، و آنها را به «التماس‌کنندگان برکت»^۲ توصیف می‌کند، یعنی عبارتهای آنها با پیروان فرقه‌های دیگر نرم و ملایم هستند و دلایلشان را ذکر می‌کنند و سعی می‌کنند که به آرامی و ملایمت آنها را راضی کنند.

۲- ترک بی‌طرفانه با مخالف.

ملاح به اصل عجیبی در گفتگو با مخالف دعوت می‌کند. به گونه‌ای که معتقد به عدم اعتراف به هر دلیلی است که مخالف به آن تعلق داشته باشد، یا بدان استدلال کند^۳، پس احادیثی فضیلتی که به شیعه متعلق است در نظر وی «احادیث نرم و ساده‌ای» هستند^۴. و می‌گوید شعری که از شافعی روایت شده است که می‌گوید: «إن کان حب محمد ...»^۵ از جمله شعرهای آبکی است و آوردن این شعر را در کتاب دهلوی بر او

(۱) منبع سابق (ضمن مجموع السنة، 2/75-74).

(۲) همان 65، 74/2.

(۳) همان، 70/2.

(۴) همان 63، 70/2.

(۵) اشاره به ابیاتی که از شافعی (رحمته الله) روایت شده است:

یا را کباً قف بالمحصب من منی	واهتف بقاعد خیفنا والناهض
سحراً إذا فاض الحججج الی منی	فیضاً کملتطم الفرات الفائض
إن کان رفضاً حب آل محمد	فلیشهد السثقلان إنی رافضی

ترجمه شعر: ای آنکه بر سنگلاخهای منی در حرکتی، بهان و بامدادن آنگاه که حاجیان مانند امواج خروشان دریایی متلاطم فرات روان شوند بر کسانی که در ستیغ و ذروه کوهی نشسته‌اند. بانگ بز که اگر دوستی خاندان محمد نشانه رافضی است پس باید جن و انس گواهی دهند که من رافضی هستم.

مناقب الشافعی، البیهقی 2/71. و مناقب الشافعی، الرازی 51.

عیب گرفته است. و تمامی اینها به دلیل «تنگ کردن دایره مخالف» است^۱. ملاح بارها از سنی‌هایی که احادیث فضایل مانند حدیث منزلت و مباحله را روایت کرده‌اند، عیب و ایراد گرفته است. چون اینها از دیدگاه وی «احادیث آبکی و ساده‌ای» هستند که باب تفضیل را گشوده و سپس از دیدگاه شیعه به طعن و غلو می‌انجامد^۲. از جمله صورتهای عدم عینیت گرامی در نقد ملاح این است که؛ او هنگامی که خالصی از گفتن شهادت سوم در اذان بازگشت او را مدح نگفت بلکه به عیب‌گیری و سرزنش پدرش پرداخت به طوری که گفت: «هر چند که پدرش فسادش را نفهمیده بود، بلکه بر این فساد به دنیا آمد و بر این فساد، از دنیا رفت»^۳.

۳- تقدیس تاریخ.

بدیهی است که ملاح به تاریخ اسلام خیلی افتخار می‌کند به گونه‌ای که به درجه افراط و زیاده‌روی رسیده است. او معتقد است که تاریخ اسلامی همان ملیتی است که باید از آن دفاع کرد.

ملاح برای این نظریه مفادی تأسیس کرد، از جمله: تاریخ دادگاهی عرفی دارد نه شرعی، و سیاست از زمان قتل عثمان از دین جدا شد. هر چند که حامی حوزه اسلامی بود^۴. بنابراین می‌بینیم که ملاح کارهای خلفا را از لحاظ شرعی بررسی نمی‌کند، بلکه در درجه اول از لحاظ نیروی سیاسی بررسی می‌کند، و این امر طعنه‌ای را که قبلاً به عمر بن عبدالعزیز زده بود، توجیه می‌کند، و بزرگترین اینها طعنه‌ای بود که به علی بن ابی‌طالب زد و آن اینکه سیاست وی موفق نبود^۵.

(۱) همان ۲/ 62.

(۲) الرزیه (ضمن مجموع السنة 1/ 154، 156، 2/ 73-72).

(۳) الآراء الصریحة (ضمن مجموع السنة 2/ 131).

(۴) الوحدة الإسلامية بین الأخذ و الرد (ضمن مجموع السنة 2/ 392).

(۵) الرزیه (ضمن مجموع السنة 1/ 157).

و این دلالت بر افراط ملاح در تقدیس تاریخ می‌کند. او تاریخ امویان را صفحه

درخشانی می‌داند که لازم به تجریح آن نیست. بلکه می‌گوید: چیزی که خالصی را بالا برد این بود که ابتدا شروع به دعوت اسلامی کرد و سپس شروع به طعنه امویان کرد و این از دیدگاه ملاح امری منافی وحدت بود.^۱

تقدیس تاریخ اموی توسط ملاح به درجه‌ای رسیده بود که حتی از اشتباهات واضح آنها دفاع می‌کرد، مانند دفاع کردن از قتل حجر بن عدی به دست معاویه. به گونه‌ای که می‌گوید: آنچه که عیان است حجر سیاست نمی‌دانست و بدین ترتیب قابل عفو نبود.^۲

او در دفاع از یزید بن معاویه کوشید و طعنه‌های هراسی^۳ در مورد یزید را غوغا و آشوب^۴ دانست. همچنان که جواب ابوحامد غزالی را در مقابل سؤالی که وی در مورد حکم لعن یزید پرسیده بود، به «فتنه جویی و آشوب» توصیف کرده است. به علت اینکه غزالی به بعضی از اقوال اهل سنت که معتقد به طعنه زدن به یزید بودند اشاره کرده بود. و با وجود این غزالی در پایان حکم کرد که لعن یزید فسق است، و ترحم بر وی مستحب است.^۵

(۱) الآراء الصریحة (ضمن مجموع السنة 2/330، 384).

(۲) الرزیه (ضمن مجموع السنة 1/138).

(۳) إلیکیا هراسی: شمس الدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی طبری جویی؛ فقیه شافعی و مفسر. بود که از جمله بارزترین طلبه‌ها ابوالمعالی جویی بود و بخاطر هم نامی با ابن صباح اسماعیلی به باطنیه متهم شد. نزدیک بود که او را بکشند تا اینکه گروهی به براءت وی شهادت دادند. در سال 504 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء 19/351-350. المنتظم 9/167. طبقات الشافعیه، السبکی 7/234-231. شذرات الذهب 4/10-8.

(۴) الرزیه (ضمن مجموع السنة 1/144).

(۵) منبع سابق (ضمن مجموع السنة 1/145).

این گرایش افراطی تأکید می‌کند که: ملاح در مقابل دفاع از امویان، به علی بن ابی طالب علیه السلام طعنه زده است، که بیعت ابوبکر رضی الله عنه کینه وی را در دل علی گذاشت و خلافت عمر رضی الله عنه خشم وی را زیادت‌تر کرد.^۱

تمامی اینها تأکید می‌کند که ملاح به تفکر نژادپرستانه تاریخ تمایل دارد.^۲ و این بدون شک یک نگرش اشتباه است، چون تاریخ اسلامی چیزی است که در مورد آن حکم می‌شود نه اینکه خود حکم کند. پس وقتی نمادهای عزت در آن باشد، ما بدان افتخار می‌کنیم، و از آن دفاع می‌کنیم، و اگر اشتباهاتی در آن باشد، بدان اقرار می‌کنیم و از آن صحبت می‌کنیم تا عبرت بگیریم. در تاریخ کسی گرامی‌تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است. ولی با وجود این خداوند آیاتی را در مورد سرزنش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که تا روز قیامت خوانده می‌شود.

۴- استفاده زیاد از الفاظ تند و تحریک‌کننده.

محمود ملاح هنگام مخاطب قرار دادن مخالفانش الفاظ تند و تحریک‌کننده بکار می‌برد. همچنانکه از اسلوب تند و گزنده به طور خیلی جدی استفاده می‌کند. شاید اینکه یک نویسنده روزنامه‌نگار بوده و خیلی بر او تأثیر گذاشته است. از جمله این الفاظ این بود که مخالفش را «حلزون»^۳ یا گاهی «داغ شده»^۴ و یا

(۱) نگا: مجموع السنة 1/175، 177.

(۲) شیخ محمد بن فؤاد آلوسی و شیخ توفیق بدری - از معاصران ملاح - او را به داشتن گرایشهای نژادپرستانه متهم کردند. و اگر این اتهام صحیح باشد تأثیر زیادی در افکار وی داشت. (ملاقات خصوصی سه شنبه 1424/11/28) چیزی که گرایشهای دینی نه عینی و همراه با آن گرایشهای قومی عربی ملاح را روشن ساخت، مطالعه کتابهای وی بود. و تأکید می‌کرد که او دعوت قومی و تعصب قومی در بسیاری از مقالاتش نقد کرده است. او در بعضی جاها صراحتاً می‌گوید: «آری، من به قومیت اسلامی صحیح و تاریخ آن و قومیت عربی صحیح و تاریخ سالر آن تعصب دارم». مجموع السنة 2/10، 244، 270.

(۳) الآراء الصریحة 2/116.

(۴) منبع سابق 2/122.

«جناب کم حرکت»^۱ می‌نامید. و سایر الفاظی که بعضی از افراد علاقمند و متعصب به

رد کردن مخالف، آن را جایز می‌دانند. و این درست نیست. چون علما بدرفتاری با مخالف، هر کسی که باشد، در مقام رد یا مناظره را نکوهش کرده‌اند.^۲

۴- ملاح معتقد است که گفتگو با خالصی یا سایر شیعیان فایده‌ای ندارد، بلکه می‌گوید یک امر محال است و به نتیجه‌ای نمی‌رسد.^۳

با وجود این ملاح بیان می‌کند که او سعی در وحدت دارد. ولی او نقاط برخورد را «موانع مشترک» می‌نامد.^۴ و این چیزی است که تعجب تأمل‌کننده در اسلوب ملاح را بیشتر می‌کند.

اینها بارزترین ویژگیهای نقد ملاح بود که به طور خلاصه از شخصیت متعصبی تعبیر می‌کند که از حقی که بدان معتقد است به شجاعت دفاع می‌کند، ولی گاهی با نوعی ظلم و اجحاف و بی‌انصافی است، و گاهی با زیاده‌روی کردن و تصورات اشتباه می‌باشد، و در جاهای بسیاری از اسلوبهای ناشایست استفاده می‌کند. هدف من از بین بردن تمام تلاشهای ملاح نیست. بلکه منظورم از طول دادن و تفصیل و توضیح روش نقدی ملاح این بوده است که بعضی از اهل سنت صرفاً به ارزیابی و نقد وی در مورد خالصی تکیه می‌کنند که او به نام سنت دفاع می‌کنند، و گروه مورد طعنه امامیه می‌باشند.

علاوه بر این ضوابط (قواعد) جرح و تعدیل از دیدگاه ائمه اهل سنت مقتضی بر عدم قبول افراد طعن‌کننده و عکس آن نیز نقد متساهل و مستقیم پذیرفته نیست، برخلاف کسی

(۱) الرزیه 131.

(۲) کتاب منهج الجدل والمناظرة فی تقریر مسایل الاعتقاد 2/ 769-771.

(۳) تاریخنا القومی (ضمن مجموع السنة 1/ 333).

(۴) مجموع السنة 2/ 98.

که در این زمینه اعتدال وی مشهور باشد که او شایسته‌تر به این جایگاه است.^۱

خلاصه آرای ملاح در مورد خالصی.

نگرش ملاح به خالصی نگرشی به تمام معنا تاریک و سیاه می‌باشد. خالصی از دیدگاه وی الگوی دروغ بود.^۲ و او را «دجال شهر نادانی»^۳ می‌نامید. و او را به «رهبر غالیان حقیقی»^۴ توصیف می‌کند. و او را اینگونه توصیف می‌کند که اجتهادش را از جایی به جای دیگر تغییر می‌دهد.^۵ و او الگوی شیعه امامیه عراق بود.^۶ و می‌گوید که هدف خالصی از اقامه جمعه گزافه‌گویی و ناسزا^۷ و جدایی میان مسلمانان بوده است.^۸

از عجیب‌ترین تهمت‌هایی که ملاح متوجه خالصی کرده است این است که او شیخیه بدنام کرده است.^۹

و عجیب‌تر از این به خالصی تهمت زده است که او به عراق آمد تا با کمونیسم بجنگد، ولی با اسلام شروع به جنگ کرد. و عجیب‌تر از همه اینها ملاح خالصی را یکی از علل جدایی شیعیان عراق محسوب کرده است!^{۱۰} و عجیب این است که

(۱) ضوابط الجرح والتعديل، الحافظ الذهبي، 797-735.

(۲) الآراء الصريحة 131/2.

(۳) به دانشگاه علمی که خالصی در کاظمیه تأسیس کرده بود اشاره می‌کند. مجموع السنة 2/282.

(۴) همان 1/386.

(۵) همان 2/132.

(۶) مجموع السنة 1/267.

(۷) همان 2/248.

(۸) همان 1/126.

(۹) همان 2/234.

(۱۰) الرزية 1/126 و حجة الخالصی 5.

بعضی از اهل سنت این امر را به عنوان طعنه به خالصی نقل کرده‌اند.^۱ در حالی که

جدایی به علت اصلاح بعضی اشتباهات بوده است و این چیز پسندیده‌ای است نه مذموم.

ملاح اینگونه خالصی را ارزیابی کرده است و بیان می‌کند که خالصی جز جنگ و دروغ‌بستن به اسلام کار دیگری انجام نداد... و سؤالی که باقی می‌ماند این است که: اگر ما تمام گفته‌های ملاح را بپذیریم، خالصی بنا بر چه اصلی با انگلیس مبارزه می‌کرد؟ و چرا او از عراق تبعید شد؟ و ملاح تبعید نشد؟ و چرا در ایران در تبعید می‌گذراند در حالی که او رهبر غالیان بود؟ چرا بسیاری از امامیه با وی می‌جنگیدند و سعی در براندازی وی می‌کردند در حالی که او شخص برجسته‌ای در مذهب بود؟ قبل از جواب‌دادن به این سؤالات نمونه‌ای دیگر را در تعامل با شخصیت خالصی ذکر می‌کنم و آن روش شیخ عبدالعزیز بدری (رحمته الله) بود.

دوم: روش بدری در ارزیابی خالصی.

بدری چه کسی بود؟

شیخ عبدالعزیز بدری از خانواده‌ای سامرائی بود که نسبش به اهل بیت می‌رسید. در سال ۱۹۳۲م متولد شد و پدرش از علما بود. و او خودش در این دوره به علم روی آورد، دوره‌ای که در آن جوانان اهل سنت توجه کمی به علم می‌کردند. و او از بارزترین علمای عراق علم آموخت از جمله: امجد زهاوی حنفی، فؤاد آلوسی، عبدالقادر خطیب و قزلسی کردی و قاسم قیسی و ... و این افراد در اوایل دهه پنجم یعنی بعد از بیست سالگی وی به او اجازه علمی دادند. و به زهد و شجاعت در راه اسلام معروف شد. و به حزب التحریر پیوست و به عنوان رئیس آن در عراق تعیین

(۱) مسألة التقريب بين السنة والشيعة 20/209.

شد. ولی وقتی که از حزب خواست که به جنبه‌های شرعی و عبادی توجه کنند، با آنها برخورد کرد، سپس حزب را رها کرد. سپس یک تشکل سیاسی بنا نهاد که در براندازی کمونیسم سهیم بود و در نتیجه تلاشهای وی بعثیها او را در سال ۱۹۶۹م اعدام کردند^۱.

شیخ عبدالعزیز بدری از جمله بارزترین علمای اهل سنت عراق در قرن گذشته محسوب می‌شود. و از برجسته‌ترین علمای اهل سنتی بود که با خطر بی‌دینی و کمونیسم مبارزه کرد. و بدری فقط به مشارکت خود بسنده نکرد بلکه در تحریک بسیاری از بزرگان خود به عرصه عمل مانند زهاوی و فؤاد آلوسی و .. نقش داشت.

بدری از طرف بسیاری از اهل سنت و بسیاری از شیعیان از احترام خاصی برخوردار است. که به علت فداکاریها و دفاع آشکار وی از اسلام بوده است.

بدری به رُک‌گویی و صراحت موصوف است. او در بسیاری از مناسبتهای شیعه دعوت می‌شد و می‌رفت و نظر اهل سنت را در مورد صحابه برای آنها بیان می‌کرد. و آنچه را که معتقد بود با وضوح و احترام بیان می‌کرد^۲.

از ویژگیهای بدری صادق بودن وی - طبق اعتقاد و پندار ما - و یاری‌دهنده دین بود. بزرگترین شاهد این مدعا این است که وقتی او با حزب‌التحریر اختلاف پیدا کرد و تصمیم به ترک آن گرفت. بر آنها نتاخت و بر ضد آنان سخن نگفت. هر چند که از جانب بعضی از آنها به او بی‌ادبی شده بود، و او آنها را ترک کرد بدون اینکه جز افراد خاصی از رفتن وی خیر داشته باشند. و حتی او بارها به خاطر اینکه جزء آن حزب می‌باشد دستگیر شد، ولی با وجود این برای تلافی اذیت‌هایی که از آنها دیده بود چیزی نگفت، و جز خوبی آنها چیزی نگفت تا از سخنان وی برای اذیت

(۱) نگا: کتاب الشیخ عبدالعزیز البدری لمحة من السیرة الذاتية الجهادية / تألیف: محمد آلوسی.

(۲) برادرش شیخ توفیق بدری و محمد آلوسی به من خبر دادند که بسیاری از این مجالس حاضر شدند. نگا: (ملاقات خصوصی).

آنها استفاده کنند.^۱

قبل از اینکه شرح حال بدری را بیان کنیم لازم است دورانی را که بدری عمر مفیدش را در آن گذارنده، یعنی دهه پنجم میلادی تا سال ۱۹۶۹م. که کشته شد، مرور کنیم. این دوره شاهد سختگیری زیاد نسبت به آزادی بود که در دوره نوری سعید منجر به سقوط حکومت پادشاهی شد. همچنین از ویژگیهای این دوره فعالیت حرکت کمونیسم و نابودی روحیه اسلامی مردم و افزایش ملی‌گرایی عربها بود.^۲

اهداف بدری.

می‌توانیم اهداف بزرگ بدری را به شکل زیر خلاصه کنیم:

- ۱- بازگشت روحیه اسلامی که مردم آن را رها کرده بودند و آن را با شعارهای دیگری مانند کمونیسم و امثال آن جایگزین کرده بودند.
- ۲- آگاه کردن دولت اسلامی جدید و باوراندن صلاحیت حکومت اسلام به مردم.
- ۳- جلوگیری از خطر بزرگ: کمونیسم، الحاد، لائیک‌ی که در بین مردم عراق و غیره بشدت نفوذ می‌کرد.
- ۴- اجرای تشکل اسلامی میان اهل سنت و جریانهای معتدل فرقه‌های دیگر و مخصوصاً با شیعیان، به خاطر جلوگیری از خطرهای بزرگی که اسلام را تهدید می‌کرد.^۳

همکاری میان بدری و خالصی.

شیخ بدری وارد یک همکاری سیاسی با آیت‌الله خالصی شد که هدف وی

(۱) همان. ملاقات خصوصی.

(۲) تاریخ العالم الاسلامی الحدیث والمعاصر 1/192، 201-202.

(۳) همان.

هماهنگی تلاشها به خاطر تحقق اهداف مشترک بود. که بارزترین آنها مقاومت در برابر جریان کمونیسیم الحادی بود.

شاید در اینجا سؤالی به ذهن خطور کند که چرا بدری از میان شیعیان خالصی را برگزید؟

از شیخ محمد آلوسی - از نزدیکترین دوستان عبدالعزیز بدری و همچنین خالصی بود - این سؤال را پرسیدم و او جواب داد: بدری به چند دلیل خالصی را برگزید: نخست: بدری معتقد بود که خالصی نزدیکترین شیعه امامیه به اهل سنت بود. چون از غلو و تکفیر صحابه و امهات المؤمنین به دور بود.

دوم: خالصی تنها مرجعی بود که همکاری سیاسی با وی را پذیرفت. بدری کوشید که مراجع را به کارهای مهمی وارد کند، ولی با مشکل بسیار سختی مواجه شد، به عنوان مثال بدری مرجع عالی شیعه محسن حکیم را به صدور فتوا در مورد کمونیستها واداشت ولی او عذر خواست، پس بدری و خالصی به صدور فتوای مشترکی پرداختند. که علت قیام مردم علیه کمونیسیم بود. و هنگامی که حکیم این فتوا را دید بعد از آن به صدور فتوا پرداخت. همچنان که بدری - بعد از وفات خالصی - کوشید که با نامه‌ای از طرف مرجع عالی به جمال عبدالناصر از قتل سید قطب جلوگیری کند ولی پیروز نشد. در حالیکه این کار در مقابل کارهای خالصی با بدری که به درجه همکاری برای مقاومت مسلحانه بر ضد کمونیسیم شده بود، امر کوچکی بود.

سوم: بدری در خالصی صراحت و پذیرش گفتگو و افکار را فهمیده بود. من (آلوسی) همراه بدری اجتماع مختصری را در روز دوشنبه تشکیل دادیم. و بدری در بعضی اوقات در بعضی جنبه‌های اعتقادی خالصی را نقد می‌کرد و در مقابل این خالصی در بیان کردن اعتقادش تردیدی نداشت. و این نقد و بررسیها آشکار اثر بزرگی در کم کردن دایره خلاف داشت.

همکاری میان بدری و خالصی چه وقت شروع شد؟

همکاری خالصی با بدری بعد از حادثه‌ای معروف به «کشتار طولانی» شروع شد. و مردی از شیعیان کاظمیه توسط کمونیست‌ها در کاظمیه کشته شد و کمونیست‌ها جسد وی را در مقابل مردم بر زمین کشیدند تا از پل عبور کردند و به طرف اعظمیه رفتند. پس اهل سنت خشم گرفتند و بر آنها حمله کردند و بسیاری از کمونیست‌ها را کشتند. و جسد را از آنها گرفتند و آن را غسل دادند و بر وی نماز خواندند. سپس به کاظمیه رفتند و جسد را به خالصی سپردند. و خالصی در جمعه بعد از آن حادثه با مردم اعظمیه جمع شد و با آنها نماز جمعه خواند و بعد از آن خالصی صحبت کرد و از دیدگاه پسندیده و کار شایسته اهالی اعظمیه تشکر و قدردانی کرد. پس این حادثه را به مثابه جرقه‌ای بود که فتیله پیمان «بدری خالصی» را روشن کرد.^۱

به طور خلاصه بدری معتقد بود که خالصی از بعضی شرک‌ها و خرافات و غلو کناره‌گیری کرده است. با وجود این خالصی صحابه را در موضع‌گیری‌شان نسبت به امامت علی علیه السلام تخطئه کرده است. و بسیاری از آیاتی را که در مورد مدح صحابه آمده است تأویل کرده است تا با خطاکار بودن آنها هماهنگ شود، ولی او مانند دیگران صحابه را تکفیر نکرده است.^۲ همچنین بدری معتقد بود که اجرای این پیمان برای تحقق یک هدف واجب شرعی بر همگان - شیعه و سنی - لازم بود، یعنی مبارزه با کمونیست‌ها و خواندن مردم به بازگشت به اسلام که جدای از شعارهای قومی و ... می‌باشد. علاوه بر این او به حق سفارش می‌کرد و حق خود می‌دانست که خالصی را حمایت کند و او را به پایداری و ثبات بر اصلاحات خود تشویق می‌کرد. تا گام‌های بزرگتری بردارد، مانند دیدگاه شایسته دیگری که بدون همکاری افزایش نمی‌یافت. و

(۱) همان.

(۲) صحابه الکرام (ضمن مجموع السنه ج ۱).

محمد آلوسی با تأکید بر این بیان کرد که اقدامات بدری مقداری از این هدف را محقق ساخت. در همان زمانی که مراجع جریان تقلیدی می‌خواستند مرجعیت خالصی را فروبشانند. و سعی داشتند که با سایر شایعه‌ها و تهمت‌ها وی را براندازند. بدری به همکاری با خالصی و دفاع از بیشتر دیدگاههای مثبت وی پرداخت. بنابراین خالصی در میان بخشی از شیعیان روحیه تفاهم با اهل سنت را زنده کرد. همچنان که نظریه کار مشترک به خاطر اسلام را در میان آنها زنده کرد. و بدری اکتفا می‌کند که این امر از دلایل مخالفت مرجعیت تنهای عراق بود که باب اصلاح را به جدی باز کرده بود. و این نگرشی بود که سید محمد حسین فضل الله به طور جدی و به شکل واضحی از آن تأثیر گرفت^۱.

بدری اینگونه به خالصی می‌نگرد، و نگرشی به دور از نگرش ملاح بود که در راه دفاع از هویت اسلامی به اسقاط خالصی تکیه می‌کرد. بدون اینکه به ماهیت فرصتهای عملی فراهم شده برای تحقق بزرگترین مصلحتهای هویت اسلامی بپردازد.

چرا ملاح و بدری در ارزیابی خالصی اختلاف داشتند؟

شاید بارزترین علتی که منجر به اختلاف بدری و ملاح شد این بود که، بدری یک دانشمند کنش‌گر و مبارز بود ولی ملاح فقط یک ادیب ناقد بود. و این فرق اساسی است چون نگرش عالم و دانشمند در ارزیابی برتر از سایرین می‌باشد. همچنان که بدری در زمین واقعی و در پشتیبانی از دین در مقابل کفر و گمراهی دانشمندی مبارز بود. و آگاهی وسیع وی در شناخت مصلحتها و مفسدتها این امکان را برایش فراهم کرده بود. برخلاف ملاح که جز در نگرش و دیدگاه منتقدانه نمود نمی‌یافت. و بدون شک دانشمند مبارز در دفاع و یاری دین از فقه و درایت بیشتر بود. بلکه خداوند وعده توفیق به راه راست به چنین کسانی داده است:

(۱) ملاقات خصوصی.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (العنكبوت: ۶۹).

«و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.»

همچنین میان ملاح و خالصی فحش و دشنام روزنامه‌ای برانگیخته شده بود که انسان منصف در قبول و پذیرش آن به سختی می‌افتاد.

و همچنان که قبلاً سخن داودی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) را بیان کردیم شهادت دو نفر که با هم دشمنی دارند علیه یکدیگر پذیرفته نیست.^۱

همچنین ملاح از دور خالصی را نقد می‌کرد، ولی بدری او را از نزدیک می‌شناخت به طوری که ملاح موصلی بود، و بدری اهل اعظمیه بغداد بود و خالصی نیز در همسایگی وی در اعظمیه بود، و هفته‌ای یک بار حداقل با هم می‌نشستند.

موضع‌گیری مشخص در برابر داعیان اصلاح و اعتدال.

به نظر من اسلوب ملاح و بدری نماینده دو دیدگاه در مذهب اهل سنت است که در مورد روش تحلیل و بررسی مزایا و معایب مخالفین و سپس روش تعامل با آنها می‌باشد. و هر دوی این مدارس با یکی از دانشکده‌های الهیات موافق و سازگار می‌باشد. که آن اهمیت پاک‌کردن اسلام از بدعتها و انحرافات که به آن آویخته شده است، می‌باشد. ولی مدرسه‌ای که ملاح در آن رشد کرد راه‌حل را در بدرفتاری و عدم تعامل با مخالف می‌دید. و بارزترین ویژگی این مدرسه این بود که اصل اسلامی آن (داخل مدرسه) جز نظریه پاک‌کردن و برداشتن چرک‌هایی که بعضی از مسلمانان بر اصل اسلام جمع کرده بودند، نداشت. همان مسلمانانی که نظریاتی مخالف پاکی عقیده بنیان نهاده بودند. بدون شک این یک نظریه صحیح و اصل ربانی می‌باشد ولی اشتباه و نقصی که در اینجا وجود دارد از جهت علم توازن دیدگاه ملاح میان اصل

(۱) ابن حجر در الفتح نقل کرده است. 273/3.

داخلی (پاکی عقیده مسلمانان) با اصل خارجی (دفاع در برابر خطرهایی که تمام مسلمانان را تهدید می‌کند) بود. و شاید عدم توازن در اینجا ناشی از دیدگاه کسانی باشد که وحدت را بد می‌دانند. همچنان که از ملاح پیدا بود. یا شاید بخاطر (فتنه داخلی) باشد که دشمنان مسلمانان به علت عدم ارزیابی مصالح و مفسد به کار گرفته‌اند. همچنان که اصل (وحدت اسلامی) از دیدگاه این گروه خیالی و فرضی می‌باشد. چون این اصل فقط زمانی عملی می‌شود که تمام مردم بدون کوچکترین مشکل عقیدتی به اهل سنت بپیوندند. و این از افزونی فتنه‌هایی که میان صاحبان خود این جریان در گرفته است، معلوم می‌باشد. به گونه‌ای که میان آنها به علت دیدگاههای اجتهادی یا حتی فقهی جزئی فتنه و آشوب برپا می‌شد. پس وقتی که وضعیت میان افراد این دیدگاه اینگونه باشد، اصل وحدت آنها چگونه پیروز خواهد شد.

اما «مدرسه‌ای که بدری در آن رشد کرد» معتقد بود که پاک کردن ساحت اسلام از مهمترین کارها است. ولی باید با امر دیگری تعارض پیدا نکند که شریعت برای اجرای مصلحتها و دفع مفسدتها آمده است. و باید نگرش به فرد مخالف به تمام امور منفی و مثبت وی باشد. به گونه‌ای که نباید به تمام مخالفان یک درجه داد. همچنان که لازم است شخص مجتهدی از این مخالفان که دین را یاری می‌دهد امور باطل آشکار را رد کند - امور باطل متفق علیه - با شخص پستی که جز نشر خرافات و غلو و مبارزه با اهل سنت دغدغه دیگری ندارد، مساوی نباشد.

در تاریخ اسلام می‌بینیم که حافظ عبدالغنی جماعیلی مقدسی حنبلی^(۱) با بدعتگزاران بسیار به شدت برخورد می‌کرد. معتقد بود که با آنها نباید هیچ برخورد و

(۱) ابو محمد عبدالغنی بن عبدالواحد بن علی بن سرور مقدسی جماعیلی حنبلی، از حافظین سنت بود و به معروف امر می‌کرد و از کارهای منکر نهی می‌کرد. سرزنش هیچ سرزنشگری او را از خدا نمی‌ترساند. بر بدعتگزاران سختگیر بود. و او در انکار آنها سخنانی دارد در سال 600 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء

تعامل نرم و ملایمی داشت در حالی که همنشین و پسر خاله او را می‌بینیم، یعنی

فقیه موفق ابن قدامه مقدسی حنبلی^۱ (رحمته الله) که به روش دیگری عمل می‌کرد. او گفتگو با مخالفینش را قبول می‌کرد و بعد از هر نماز ظهری برای مناظره می‌نشست. و او هنگام مناظره همیشه خندان بود و او به صلاح‌الدین ایوبی (رحمته الله) نزدیک بود و در جنگ با صلیبی‌ها به زیر پرچم او آمده بود - با وجود اینکه صلاح‌الدین به شدت به اشاعره گرایش داشت همان کسانی که با دیدگاه سلفی ابن قدامه مخالف بودند - چون صلاح‌الدین به خاطر اظهار انکار بعضی مسایل عقیدتی اشاعره به حافظ عبدالغنی پیوسته بود، ولی با وجود این او ابن قدامه را قبول داشت.

ابن قدامه در تعامل با مخالفان آنچه را که به نظر خود اشتباه بود، بیان می‌کرد و سعی می‌کرد که کمترین خسارت و ضرر را برای عامه مسلمانان و وحدت آنان داشته باشد. مخصوصاً در آن زمانی که از هر زمان دیگری بیشتر به وحدت نیاز بود. در حالی که عبدالغنی مقدسی اشتباهات مخالفین را به شدت بیان می‌کرد حتی اگر در مواجهه با حاکم، و حتی اگر هم لشکر روم بر مرز کشور باشد.

بنابراین ما می‌بینیم که دو روش اول جز از زاویه رد و ابطال عقاید مخالف نمی‌نگرند و این «اخذ و قطع» می‌باشد. و معتقد است که حافظان اسلام باید بر این طریق باشند^۲ و روش دوم با مخالف نگاهی کلی به مخالف و حق و باطل وی می‌افکند، و نیز نگاهی به مصلحت‌های جامعه مسلمانان به طور کلی می‌افکند.

(۱) ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه المقدسی جماعیلی حنبلی، از بزرگترین فقهای زمان خود بود. بسیار صبور بود و در مناظره بسیار آرام بود. در سال 620 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء 22/173 - 165، ذیل طبقات الحنابلة، ابن رجب 2/149-133.

(۲) منظورم این نیست که تمامی اینها در عدم بی طرفانه و سایر ویژگیهای ارزشمند مثل صلاح هستند بلکه در نگاه کلی به حل مشکل با وی شریک هستند.

در همان وقتی که بعضی از اهل سنت ابا عبدالرحمن سلمی^۱ را در خلال اشتباهاتش گرامی داشتند، یکی از معاصران وی به نام محمد بن یوسف قطان وی را به دروغگویی توصیف کرده بود. در حالی که ذهبی قطان^۲ را به حافظ لایق و درخشانی توصیف کرده بود. ذهبی درباره سلمی می‌گوید: او بر دروغ متکی نبود^۳. و ابن تیمیه نسبت به این، انصاف بیشتری داشته است و می‌گوید سلمی احادیث جعلی و موضوع را روایت کرده است. ولی او را مبرا کرده است، چون از کذب آن یقین نداشته است، و آن را حفظ کرده است، همچنانکه ستایش و مدح وی را فراموش نکرده است که کتاب سلمی حاوی فوائد و منافع بسیاری است. و اشاره می‌کند که بعضی از اشتباهات وی از اجتهاد بوده است. سپس اشاره کرده است که سلمی زبان راستگویی در میان امت داشته است و او را ستوده است...^۴.

هدف این است که این دو برخورد در روش ملاح و بدری همچنان وجود دارند و تا زمانی که دایره بدعتها و مخالفان امت بیشتر شوند وجود خواهد داشت. پس دیدگاههای مجتهدان در مورد یاری دین در تعامل با انحرافات امت اختلاف می‌یابد. برای محقق کردن دیدگاه مشخص لازم است که به کلیات شریعت که اسلام آنها را

(۱) ابو عبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد ازدی و عروف به سلمی - نسبت به خانواده مادرش - همان کسانی که نزد آنها تربیت شد. در سال 325 هـ در نیشابور در خانه ائی مشهور به تصوف متولد شد. و از کودکی طلب علم کرد و به تصوف میانه‌رو گرایید و کتابهای زیادی در این زمینه نگاشته است. مثل: آداب الصوفیة، الإخوة و الأخوات، تاریخ اهل الصفة، رسالة فی غلطات الصوفیة و غیرها. در سال 412 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء 247/17، حلیة الاولیاء 2/25. میزان الاعتدال 3/523. تذکرة الحفاظ 3/1043. شذرات الذهب 3/196.

(۲) معاصر سلمی، و ذهبی او را به حافظ بارع توصیف کرده است، و در سال 422 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء 413/17. شذرات الذهب 3/325.

(۳) سیر اعلام النبلاء 255/17.

(۴) مجموع الفتاوی 39/11.

آورده است و میان آن و وسایل دیگر تفاوت وجود دارد؛ نگریسته شود. و از اینجا

نباید این وسایل در برابر محقق کردن مصلحتها مانعی ایجاد کنند. و از جمله بالاترین اهداف یاری حق با تمام توان و کوشیدن در جلب مصلحتها و رفع مفاسد از اسلام - نه از مذهب اهل سنت فقط - تا جایی که ممکن است، می باشد. همچنان که نقد انحرافات از لحاظ شرعی خواسته شده است، ولی باید با عدل و انصاف باشد، نه با جنایت و ستم.

اگر به طور فرضی ما از ملاح قبول کنیم که خالصی اقدام به تقیه و دعوت به بدعت کرده است، در این صورت این اشتباه آشکاری خواهد بود اگر گفته شود که او با کمونیستها ن جنگیده است. یا اینکه گفته شود که او رهبر غالیان بوده است، یا نماد شیعیان زمان خود بوده است. واقعیت ثابت می کند که او از طرف مرجعیت عالی عراق مورد حمله قرار گرفته است. و همچنین از خطاهای بزرگ این است که مبارزه وی را در برابر انگلیس و استعمار انکار کنیم. و سایر اوصاف ظالمانه ای که به وی نسبت داده می شد یا حتی دشنام و ناسزایی که شایسته یک مسلمان نبود، چه برسد به اینکه با زبان حق دفاع می کرد.

شاید آنچه که بعضی ها ظلم می پندارند این است که آنها به هر نوع اقرار به مزیت با فضیلتی برای مخالف اهل سنت، اقرار به تمام عقاید مخالفان اهل سنت و معامله و همکاری با آنهاست. و این تصور از لحاظ شرع و عقل تصور ناقصی است. چون خداوند متعال در کتابش بعضی از چیزهای کفار را ستوده است و می فرماید: ﴿وَمَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنُوا بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكُمْ﴾ (آل عمران: ۷۵).

«و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می گردانند».

و انسان عاقل برتری میان انسانها و تفاوتهای آنها و وجود نسبتهای متفاوت خیر و نیکی در افراد بشر را درک می کند. و این فرموده پیامبر ﷺ کفایت می کند که: «من

برای تکمیل کردن ارزشهای پسندیده اخلاق مبعوث شده‌ام» و یا در روایتی دیگر: «من برای تکمیل کردن اخلاق صالح و شایسته مبعوث شده‌ام»^۱. و پیامبر ﷺ نفرموده است: من برای بنیان‌نهادن اخلاق از صفر آمده‌ام. و از این اعتراف پیامبر ﷺ فهمیده می‌شود که دستاوردهای بشر اصلی می‌باشد. و نیازی نیست که اگر به بعضی از جنبه‌های خیر و برتری مخالفان اقرار کردیم، تصور کنیم که مردم آنها را مطلقاً تزکیه خواهند کرد. چون تمام افراد بشر ذاتاً از کسانی که به فضیلت‌های آنان اعتنایی نمی‌کنند، متنفرند.

خداوند متعال ذهبی را وارد رحمت خود قرار دهد وقتی که شرح حال ابی‌الحسن ثابت بن اسلم حلبی فقیه شیعی زمان خود را (متوفی ۶۶۰هـ) بیان می‌کند، می‌گوید: «او کتابهایی در مورد آشکارکردن عیبهای اسماعیلیه و شروع دعوتشان و دسیسه‌گری آنها نوشت. داعی^۲ اسماعیلیان وی را گرفت و او را به مصر برد و در آنجا مستنصر^۳ وی را به قتل رساند. و خداوند از کسی که او را کشته نگذرد و خداوند به این انسان مبتدع که از ملت دفاع می‌کرد، رحم کند، و همه امور در دست خداست»^۴. همچنین آنچه که از لحاظ شرعی مطلوب می‌باشد این است که هر کسی را که در

(۱) رواه احمد (2/318)، والبخاری، الأدب المفرد شماره 273 و مالک در الموطأ، وابن عبدالبر گفته است که حدیث صحیح است و از طریق ابی هریره به یکی از وجوه صحاح متصل است. و با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه 1/75 شماره 45.

(۲) داعی از دیدگاه اسماعیلیه از کلمات مقدس است. بنابراین القاب خود را با آن می‌گذارند. همچنان که داعیان نظام معینی دارند و درجاتی دارند که از امام شروع می‌شود و سپس باب و بعد داعی‌الدعاة و بعد داعی‌البلاغ و بعد داعی‌المطلق و بعد داعی‌المحدود یا المحصور و ... نگا: اصول الاسماعیلیه، السلومین 1/349-330.

(۳) ابوتیم معد بن طاهر بن علی بن الحاکم العبیدی که المستنصر- بالله لقب وی (ولی الأمر) نهاد که بعد از پدرش از سال 427هـ و تا سال وفاتش 487هـ ولی امر بود. سیر اعلام النبلاء 15/186.

(۴) سیر اعلام النبلاء 18/176 و نگا: الوافی بالوفیات 10/470، اعیان الشیعة 15/12.

راه رد غلو و بدعتها گام برمی‌دارد. تشویق کنیم، و دروازه بازگشت تمام فرقه‌های

اسلامی به وحدت به حق را بازگو می‌کند، تشویق کنیم. ولی اگر اینگونه نباشد فرقه‌ها با جدایی از همدیگر و با خوشحالی نسبت به آنچه که خود دارند، زیاده‌تر می‌شوند. تا وقتی که این کلام خداوند در مورد ما صدق پیدا می‌کند که می‌فرماید:

﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (المؤمنون: ۵۳).

«هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند».

و این امر بعضی‌ها را وادار می‌کند که ملت خود را بر اساس این اصل تربیت کنند که به دیگران تهمت و افترا ببندد، و به هیچ یک از مزیت‌های گروه مخالف اعتراف نکنند. و این گمان بعضی از آنها است که این روش بهترین روش برای پایداری مردم بر راه حق و عدم شک و تردید آنها در مورد خواستگاهشان می‌باشد. در حقیقت کسی که به این امر دعوت می‌کند مرتکب یک اشتباه اساسی شده است و آن اینکه ما از او می‌پرسیم: چرا مردم را بر اساس این اصل تربیت می‌کنند که غیر از آنها همه در گمراهی مطلق هستند؟ چرا به آنها نمی‌آموزند که کفر چند نوع است؟ چرا نمی‌گویند که بدعتها متفاوت است، و حق‌خواهان نیز متفاوت هستند، و مجتهدانی که در راه یاری ملت هستند با هم فرق می‌کنند؟ خداوند متعال به ما خبر داده است که کسی که کفر بورزد و علاوه بر کفرش از عبادت در مساجد جلوگیری کند، ظالمتر از کسی است که کفر ورزیده، ولی جلو عبادت مردم را نگرفته است. همچنان که برای ما بیان کرده است که: یهودیان بسیار دورتر از مسیحیان هستند و در گناهان نیز اینگونه است. همچنان که پیامبر ﷺ بیان کرده است که: زنا با زن همسایه از زنا با زن دورتر شدیدتر است - از شر آن به خدا پناه می‌بریم - همچنین در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت شده است که از او پرسیده شد: کدام گناه بزرگترین است؟ فرمود: «اینکه برای خداوند شریک قرار بدهی در حالی که او تو را خلق کرده

است». گفته شد: بعد از آن چه گناهی بزرگتر است؟ فرمود: «زنا با زن همسایه»^۱. خواننده محترم باید بداند که منظور از این کلام تعریف و تمجید کافر یا بدعتگذار به طور مطلق نیست، که برای وی مجلس ستایش برپا شود، بلکه منظور انصاف و عدالت در ارزیابی و سنجش دیگران و اجرای حقوق مسلمانان مانند سلام‌دادن به آنها و عیادت مریضهای آنان و نصیحت مخلصانه کردن به آنها می‌باشند، هر چند که آنان این حقوق را نسبت به تو رعایت نکرده باشند. مسلمان حقیقی کسی است که نسبت به حق مردم پرهیز کند، هر چند که مردم نسبت به حق وی پرهیز نکرده باشند.

(۱) البخاری (4477)، مسلم (86)، الترمذی (232)، ابوداود (2293)، النسائی (89/7).

فصل چهارم:

فایده‌های حرکت اصلاح و تعدیل

مبحث اول:

ارشادهای حرکت اصلاح و تعدیل.

حرکت اصلاح و دعوت به اعتدال در میان شیعه‌های معاصر بیشتر از این است که بررسی آن را در کتاب به اتمام برسد. چون منظور من فقط اشاره به شخصیت‌های برجسته‌ای بود که در نوشتن و داشتن دیدگاه‌های خاص سهیم بودند. علت کم‌بودن حجم این کتاب و اکتفا به شرح و توضیح کمی این بود که ما فقط آنچه را که بعضی از آنها نوشته‌اند، بررسی کنیم، و هدف اصلی ما در خلال این تحولات پیروزی اهل سنت نبوده است. چون من فکر می‌کنم که تربیت مردم بر اساس این روش استدلالی (پیروزی یک مذهب) یک خطای اسلوبی محسوب می‌شود. چون حالت عمومی و مداوم این است که وجود تحولات را در مقابل هر دیدگاهی ثابت کند. همچنان که قاعده اصلی وجود دارد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: «حق با انسانها شناخته نمی‌شود، بلکه انسانها با حق شناخته می‌شوند»^۱.

مهمترین ارشادهایی که ما در طول این کتاب استنباط کرده این به صورت زیر عبارتند از:

فایده نخست: اثر گفتگو میان مذاهب امت.

در خلال این کتاب ثابت شد که گفتگوی موفق و منضبط که بر اساس احترام باشد، اثر جدی در تحولات پسندیده دارد. در اسباب تحولات در این مورد سخن گفتیم.

فایده دوم: ضرورت بازنگری دوباره به واقعیت فرهنگی شیعه.

شاید این تحولات مقداری از دوری بعضی از علمای اهل سنت را نسبت به

(۱) المنهج الجدول والمناظرة 2/ 694-692.

واقعیت بسیاری از مخالفانش روشن کند. به طوری که بسیاری از معاصرین به سخنان پیشینیان در مورد توصیف مذاهب اکتفا کرده‌اند. و بررسی تحولات و پیشرفتهای خوب یا بد این مذاهب را رها کرده‌اند. هدف من این نیست که نسبت به کلام پیشینیان توجه نشود، بلکه این است که از کلام پیشینیان در مورد بررسی واقعیت حاضر استفاده شود، و باید در بازنگری واقعی به علمای معاصر حکم داد.

بسیاری از اهل سنت به امثال ابن تیمیه (رحمته الله) افتخار می‌کنند ولی فراموش کرده‌اند که بزرگترین چیزی که ابن تیمیه را در میان طرفدارانش محبوب کرد این بود که: او کتابهای بسیاری از ملتها و فرقه‌ها را مطالعه کرده بود و به عنوان محقق برجسته که میان متقدمین اشاعره و متأخرین آنها فرق می‌گذاشت، حاضر شد، و همچنین در باب‌های قدر و اسمای خداوند و صفات وی میان شیعیان متقدم و متأخر فرق گذاشت. و با وجود اینکه فلاسفه شدیدترین مخالفان ابن تیمیه بودند، در مورد آنها می‌گوید که اکثراً سخنانشان در مورد طبیعیات خوب و درست است.^۱ و میان آنها تفاوت قائل می‌شود و ابن سینا را بهترین فلاسفه متأخر^۲ می‌داند و معتقد بود که ابن عربی نزدیکترین فرد به وحدت اسلامی بود.^۳ و بسیاری از افراد برجسته اهل سنت نیز اینگونه بودند که در حقیقت شاهدان مردم هستند. مانند اشعری در کتاب المقالات و شاطبی و ابن حجر عسقلانی و ...

بنابراین بازنگری و بررسی دوباره فرقه‌ها و ادیان و بررسی گفته‌های جدید آنها و شناخت جریانهایی که از آن جدا شده‌اند، جوانبی را برای ما آشکار می‌کند که حکم آنها را نسبت به حکم عمومی یا حکم قدیمی که نسبت به پیشرفتهای خوب یا بد فرقه‌ها قاصر است، روشن می‌کند.

(۱) نگا: الرد علی المنطقیین 43.

(۲) نگا: النبوات 7 و درء تعارض العقل والنقل 10/44.

(۳) مجموع الفتاوی 2/143.

فایده سوم: قاعده‌ای که می‌گوید تمامی علمای شیعه زندیقی هستند و عالم خوبی در میان آنها نیست، اشتباه است.

گفتگوی بعضی از اهل سنت معاصر با علمای شیعه بر اسلوب زشت و شدیدیتی مبتنی است که تمامی علمای شیعه از جمله معاندانی هستند، همان کسانی که حق را شناختند و به خاطر طمع و منافع دنیوی آن را کنار گذاشتند. این نظریه گاهی حکم بعضی از علمای متقدم اهل سنت را نسبت به شیعیان تقویت می‌کند که آنها زندیق هستند، و آنها وقتی که کار باطلشان برایشان روشن شد از آن دست بر نمی‌دارند.^۱

در حقیقت تحولاتی که در این کتاب آمده است دلالت بر اشتباه بودن تعمیم این قاعده می‌کند، چون ما علمای بزرگی را دیده‌ایم که به طور کامل از مذهب خود برگشته‌اند، و علمای دیگری را دیده‌ایم که از بعضی از سخنان خود برگشته‌اند، مانند برقعی غیر از باورهایی که بعد از مرحله مرجعیت (آیت‌الله العظمی) به آن رسید، و همین طور خوئینی، و دیدم که آیت‌الله العظمی محمد خالصی چگونه سعی کرد که بعضی از جنبه‌های اساسی را اصلاح کند، و در این زمینه بیشتر از وی آیت‌الله محمد حسین فضل‌الله تلاش کرد. این تحولات نشان می‌دهد که قاعده‌ای که تمام علمای امامیه را به سودجویان زنادقه توصیف می‌کرد، یا به دلیل یک استقرای ناقص است، یا تجربه آشکار کوتاهی در روشهای گفتگو و یا سایر توجیهاتی می‌باشد که با هم به این نتیجه رسیدیم.

یعنی خروج مذهب امامیه از سردابها و حالت تغییری که بخاطر شرایط سیاسی دوران اموی و حتی ظهور دولت صفویه و سپس دوران اخیر پیش آمده بود. هر چند

(۱) العواصم من القواصم 183.

که دولت صفویه در ثبات مذهب و اظهار علنی آن تأثیر داشت. ولی فقط مقارن این پیدایش اخیر نبود که در وقت اطلاع رسانی باز بود. منظور روشنگری است.

ماهیت خرافات اینگونه است که جز در محیطهای بسته رشد نمی کند، و جز در سردابهای تاریکی که از لحاظ فرهنگی عقب افتاده هستند، جریان پیدا نمی کند، و این چیزی بود که مذهب امامیه به مدت طولانی در آن و در سایه دولتهایی که شیعی نبودند، زندگی کرده است. و این دولتها فرهنگ امامیه را تحت قاعده تقیه و انتظار سرنوشت الهی آورده اند که این قاعده نیروهای ثمره بخش و تفکر ابداعی را تعطیل می کند.

بنابراین افکار و عقایدی که در تاریکیها نشأت یافته است و پرتو آفتاب به آن نرسیده است، چگونه باید باشد. از جمله محاسن انقلاب اسلامی در ایران، اظهار مذهب در این دوره زمانی بود که به انقلاب معلوماتی و عصر تبلیغاتی توصیف شده بود. و این تجربه ای خواهد بود که بر تمامی صاحبان خرافات که از این تبلیغات آشکار و فرهنگ رایج بی نیاز نیستند، خواهد گذشت. همچنین فرصت مناسبی برای جریانهایی می شود که خرافات و غلو را رد می کنند.

گاهی من دیده ام همچنانکه دیگران نیز دیده اند که چگونه بعضی از روشنفکران امامیه شیخی را به مسخره گرفته اند که تأکید می کرد که در سیاره ای دیگر مخلوقات وجود دارد و شروع به گفتن خرافاتهای دیگری می کرد که با خطاب دینی امامیه تناقض دارد.

انقلاب معلوماتی ایجاب می کند که از همه فرزندان مخلص امت برای زدودن خرافات و غلو و عقب ماندگی عقیدتی استفاده کرد تا دایره دوری از حق کاهش یابد.

مبحث دوم:

کیفیت استفاده از حرکت اصلاح و دعوت به اعتدال.

برای استفاده از این تحولات لازم است که به موارد زیر اشاره کنیم:

نخست: ضرورت گفتگوی دوباره.

این تحولات بر اهمیت گفتگوی دوباره با شیعیان و سایر فرقه‌های دیگر به طور عمومی دلالت می‌کند. به گونه‌ای که لازم است زبان گفتگوی عینی به جای زبان گمراه خواندن همه بر اساس سوءظن به همه شیعیان و مبتنی بر اینکه گفتگو یا مناظره با آنها فایده‌ای ندارد، انتخاب شود.

بنابراین اصل در مورد کسانی که اهل حق هستند این است که آنها مردم را به راه راست هدایت و دعوت کنند، و تا جایی که ممکن است مردم را دوستدار حق کنند. و اگر ما معتقد باشیم که شیعیان گناهکار هستند، آنها گناهکارتر از فرعون نیستند که انواع کفرها را داشت - کفر به ربوبیت و الوهیت - ولی با وجود این خداوند به موسی و برادرش هارون (علیهم‌السلام) امر کرد که تا جایی که ممکن است با او به نیکی سخن بگویند: ﴿فَقُولَا لَهُ، قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ، يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (طه: ۴۴).

«اما بنرمی با او سخن بگویند؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد.»

بیان کردیم که بدگمانی به تمام شیعیان و ناامیدی از فواید گفتگو با آنها اشتباه است، و اینها دلالت بر امثال چنین تحولات پسندیده‌ای می‌کند که قبلاً بیان کردیم. والله اعلم.

پس جایگزینی بسیاری از روشهایی که تحریک‌کننده و فتنه‌انگیز هستند و هدایتگر نمی‌باشند، با روشهای دیگری به عنوان: ﴿قَوْلًا لِّئِنَّا﴾ لازم است. و شاید از قلبی برخاسته باشد که مملو از: ﴿لَعَلَّهُ، يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ باشد تا اگر در نهایت رویگردانی حاصل شد (یعنی شخص شیعی از مذهب خود برگشت) روشهای گسسته داعی او را تقویت نکند. بلکه بدگمانی‌هایی اگر موجود باشد - خواه از جانب شیعه یا سنی،

مسلمان یا کافر - باید برداشته شود.

دوم: خالص گردانیدن گفتگوی موضوعی (بی طرفانه).

از جمله اشکالهایی که در مورد گفتگوی سنی با شیعه وجود دارد، طغیان روحیه برتری و پیروزی و سعی به عدم اعتراف به هر نوع اشتباهی که منسوب به مذهب خود باشد، این است. و چون بحث ما در اینجا با اهل سنت است، پس لازم است که موضوع گفتگو بی طرفانه باشد، و به دور از عاطفه و احساس باشد، و با چشم منتقدانه صرف به آن نگریسته شود.

از میان اهل سنت کسانی هستند که به عنوان مثال از اشتباهات تاریخی که یزید یا سایر والیان اموی یا عباسی مرتکب شده‌اند دفاع می‌کنند. همچنان که بعضی‌ها از بیان نکات مثبت طرف مقابل به تنگ می‌آید، یا سعی می‌کند که احتمال دلیل دیگری را با دلیل نفی کند.

و به عنوان مثال از بعضی از شیعیان می‌شنویم که برای استدلال به نظریه اثنی‌عشریه به این حدیث استدلال می‌کنند که: «تا زمانی که اثنی‌عشریه خلیفه باشند، اسلام همچنان قدرتمند است»^۱. و می‌بینیم که در مقابل این حدیث به تزکیه و تقدیس بعضی از خلفای بنی‌امیه پرداخته‌اند. در حالی که حدیث تنها در مورد ساحت کلی اسلام و قدرت مسلمانان است، و وصف تمامی خلفا نمی‌باشد، همچنانکه در مورد حدیث تفضیل «قرون ثلاثه» وجود دارد. به گونه‌ای که نمی‌توان برای تزکیه هر خلیفه‌ای از این حدیث استفاده کرد. لازم است که شخص مسلمان گمان نکند که بی طرفانه - خواه در موضوع گفتگو یا مناظره - به معنای یاری کردن باطل است، بلکه برعکس این می‌باشد. چون حق، ملک کسی نیست تا زمانی که در نابودی حقایق سعی کند، و بزرگان عادل از قدیم گفته‌اند که: «علما آنچه را که به سود خود و به ضرر خود باشد می‌نویسند، ولی هواپرستان فقط آنچه را که به نفع

(۱) مسلم (1821)، الترمذی (2223)، و احمد 5/90 و 92 و 94.

خود باشد می نویسند»^۱.

سوم: پرهیز از رشد حالت جدایی و نژادپرستی به اسم دفاع از سنت. از جمله اصولی که از کلیات شریعت اسلامی محسوب می شود دو اصل هستند: اصل اول: جمع کردن تمام مسلمانان بر راه حق، و دور کردن تمام راههایی که به جدایی می انجامد.

اما طحاوی حنفی^۲ (رحمته الله) می گوید: «معتقدم که جماعت و وحدت برحق و درست است، و جدایی و تفرقه اشتباه و انحراف است»^۳.

امام نووی (رحمته الله) می گوید: این کلام خداوند که می فرماید: ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و پراکنده نشوید».

امر به لزوم وحدت مسلمانان و همکاری و صمیمیت بعضی از آنها با همدیگر می باشد و این یکی از قواعد اسلام می باشد^۴.

علامه عبدالرحمن سعدی (رحمته الله) تلاش برای وحدت مسلمانان را جهاد محسوب کرده است. و بابی را به نام «جهاد مربوط به مسلمانان با اجرای الفت و صمیمیت و وحدت میان آنها» باز کرده است که در آن می گوید: «به راستی از جمله بزرگترین

(۱) این حدیث از بسیاری از علمای اهل سنت نقل شده است از جمله: وکیع بن جراح، عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل (رحمهم الله). نگا: احادیث فی ذم الکلام و اهله، ابی الفضل المقرئ 2/ 188. مجموع الفتاوی 72/5. الجواب الصحیح 6/ 343.

(۲) ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه بن سلمه طحاوی حنفی در سال 239 هـ متولد شد. آغاز یادگیری خود را با علم شافعی آغاز کرد و سپس به مذهب حنفی گرایید. امامی بود که از سرزنش کننده نمی هراسید و اقوال علما را می دانست. رساله «العقیده الطحاویة و شرح معانی الآثار و اختلاف الفقهاء» را تألیف کرد. در سال 321 هـ درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء 15/ 33-27، تذکره الحفاظ 3/ 808، الوافی بالوفیات 8/ 10-9.

(۳) متن العقیده الطحاویة.

(۴) شرح صحیح مسلم 12/ 11.

جهادها تلاش برای تحقق این اصل، یعنی نزدیکتر کردن قلبهای مسلمانان به همدیگر و اجتماع آنها برای دین و مصالح دینی و دنیویشان در میان تمام افراد و ملتها و به وسیله رابط صداقت و معاهداتی که میان حکومتهای آنها می‌باشد، است»^۱.

اصل دوم: امر به معروف و نهی از منکر که از جمله رد انحرافها و بدعتها و کاهش حوزه آنها در حد امکان می‌باشد.

و این چیزی است که کلام خداوند بر آن دلالت می‌کند: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائدة: ۲).

«و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید».

و آیات و احادیث دال بر این مطلب بسیار زیاد می‌باشد.

اجرای این دو اصل از لحاظ شرعی مقرر شده است.

متأسفانه بعضیها را می‌بینیم که به یکی از این دو اصل عمل می‌کنند، و دیگری را رها می‌کنند. بعضی از اینها بر رد کردن بدعتها تأکید می‌کند، و برایش مهم نیست که از چه روشی استفاده می‌کند، هر چند که به ایجاد نفرت و جدایی و فتنه‌های ویرانگر میان مسلمانان بیانجامد. همچنانکه بعضی از مردم معتقد به اهمیت الفت و وحدت میان مسلمانان هستند ولی هیچگاه به فکر اصلاح اشتباهات و انحرافات نیستند.

و شاطبی (رحمته الله) بیان کرده است که دوری و حذر از بدعت امری ناگزیر است و اگر الفت و وحدت با انکار یکی از بدعتها تعارض پیدا کرد باید راهی که سازگار میان آن دو است برگزید، به گونه‌ای که باعث دشمنی و کینه نشود. سپس می‌گوید: هرگاه این دو امر (یعنی دوری از بدعت و دشمنی) وجود داشته باشند، لازم نیست

(۱) نامه وجوب التعاون بین المسلمین ضمن المجموع الكاملة لمؤلفات السعدی 5/ 187.

که این بدعتها ذکر شوند^۱ و به طور مشخص نام برده شوند، هر چند که وجود داشته

باشند. چون این کار اولین محرک شر و ایجاد دشمنی و کینه می‌باشد. و هنگامی که یکی از آنها قدرتی پیدا کرد او را با سازگاری و مدارا نام ببرد، و نگوید که او خارج از سنت می‌باشد، بلکه او را به عنوان مخالف دلیل شرعی بنمایاند. و بگوید آنچه که موافق سنت است فلان و فلان می‌باشد. پس اگر این کار را بدون تعصب و اظهار برتری جویی انجام داد، موفق و پیروز و بهره‌مند است. و مردم بار اول از این طریق به طرف خداوند فراخوانده شدند، تا جایی که عناد ورزیدند و شایعه‌های مخالف پخش کردند و اظهار جدایی کردند که هر کدام بر حسب عملشان پذیرفته می‌شوند.

سپس شاطبی از غزالی (رحمهما الله) نقل کرده است که: «بیشتر نادانیهایی که در قلبهای عوام رسوخ پیدا می‌کند با تعصب گروهی از جاهلان اهل حق می‌باشد. که حق را در معرض رقابت و خوارسازی قرار می‌دهند و به افراد ضعیف مخالف با دیده تحقیر و خواری می‌نگرند، سپس در درون آنها انگیزه‌های دشمنی و مخالفت ایجاد می‌کنند و اعتقادات باطل را در قلبهایشان فرو می‌برند، و با وجود فساد از بین بردنش برای علمای فرهیخته مشکل می‌شود...»^۲. و شاطبی این سخن غزالی را تأیید کرده و می‌گوید: «حقیقت شاهد فواید جاری این امر می‌باشد، پس واجب است که تا جایی که ممکن است این فتنه‌ها را آرام کرد. والله اعلم»^۳.

بنابراین روشن شد که دیدگاههایی که از سلف در مورد ترک و رهاکردن شخص بدعتگزار و سختگیری نسبت به آنها آمده است، یک اصل شرعی نمی‌باشد. بلکه

(۱) اشاره به اعلام فرقه مخالف یعنی با بدئی از آنها یاد شود بلکه ذکر نام خطا یا گناه کافی است بدون کینه اعلام و شخصیتها را ذم یا تخطئه کند تا باعث تعصب نشود.

(۲) شاطبی در الاعتصام نقل کرده است 732/2. غزالی در بعضی از کتابهایش گفته است و من گشتم و پیدا نکردم. والله اعلم.

(۳) الاعتصام، الشاطبی 732/2.

راهی است که هدف از آن اجرای اصل و تنگ کردن دایره بدعت در دین و حفظ مردم از آنها می باشد. پس وقتی این اسلوب با اصول دیگری تعارض پیدا کند که عدم ایجاد تفرقه و دشمنانی میان مسلمانان باشد، آنچه که واجب است این است که نباید از آنها دوری گزید و نسبت به آنها سخت گیری کرد. چون این یک امر تعبدی نیست، بلکه یکی از دو امر می باشد که اگر دو ضرر با هم تعارض داشته باشند باید به کمترین ضرر آن عمل کرد، و بعضی از شرها کمتر از بعضی دیگر می باشند.

چهارم: حمایت و پشتیبانی از کسانی که تغییرات و تحولات کلی یا جزئی کرده اند.

برای اینکه تمام مسلمانان از بازگشت پسندیده ای استفاده کنند، باید هر نوع بازگشتی به حق را تشویق کرد و از هر کسی که باب نقد را می گشاید، پشتیبانی کرد. چون خداوند متعال مؤمنان را به همکاری در راه خیر امر کرده است. و فرموده است:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (المائدة: ۲).

شاید بعضی از این افرادی که تغییر یافته اند، از مذهبشان رجوع نکرده باشند، ولی مردم را به حق و به آنچه که درست است دعوت می کنند. و ناگاه با اذیت و آزار غلات و سودجویان بدعت مواجه می شوند. پس معقولانه نیست که برادران مسلمانش وی را ببینند و او را یاری و حمایت نکنند. در نتیجه این فرد یا ضعیف است و یا گاهی هنگام سکوت اهل حق و عدم یاری و حمایت وی خود را غریب و تنها می داند. و سکوت در اینجا نشانه یاری شیطان و پیروزی شیطان بر او می باشد.

پایان

نخست: مهمترین نتایج.

شاید مهمترین نتایج این کتاب اموری باشد که به صورت زیر خلاصه می‌کنیم:

۱- امامیه اصطلاحی است که منظور از آن کسانی هستند که معتقد به منصوص بودن ائمه دوازده‌گانه از جانب خداوند می‌باشند. و در تفصیل این عقیده اساسی مانند اختلاف در تفصیل عصمت، اختلاف دارند. و گروهی به این افراد ملحق می‌شوند که می‌گویند ائمه دوازده‌گانه منصوص هستند ولی در امامت و دیانت امام می‌باشند نه در سیاست. که این دیدگاه موسوی در مورد امامت روحی می‌باشد - هر چند که از سایرین بسیار کمتر می‌باشد -.

اما سایر عقاید معنای اساسی امامیه را تشکیل نمی‌دهند و آنها در اثبات آن اختلاف دارند مانند اختلاف در اثبات بازگشت و عقیده تحریف قرآن و

۲- بعضی از امامیه‌های معاصر غلات هستند، که اینها در غلوشان درجاتی دارند، و بعضی از اینها گروهی هستند که از غلو در ابواب توحید دفاع می‌کنند مانند نسبت‌دادن علم غیب به غیر خداوند، و عقیده تصرف ائمه در هستی «ولایت تکوینی» و عبادت‌کردن و استغاثه برای غیر خدا.

و اینها در درجاتی که هر کدام بر حسب چیزی که برایشان معلوم شد، اختلاف دارند.

۳- تحولات پسندیده‌ای که قبلاً از آن بحث کردیم شامل تغییر و تحول خارج از مذهب امامیه می‌شود و این امر با کنار گذاشتن عقیده امامت و عصمت می‌باشد. و گاهی وحدت با اینها موجب ترک انحرافهای دیگری در مورد توحید و قرآن و صحابه و سایر تغییرات بر حسب موردی که برای هر شخصی که متحول می‌شود پیش می‌آید. اما تغییر و تحول دیگر: تغییر و تحول پسندیده در داخل مذهب می‌باشد. به معنای اینکه او عقیده امامت را کنار نگذاشته است، ولی اقدام به اصلاح

بعضی عقاید دیگر می‌کند که از عقیده امامت بسیار خطرناکتر می‌باشد، مانند شرک در ربوبیت و در عبادت یا مانند عقیده تحریف قرآن و تکفیر صحابه و

۴- مذهب امامیه در وهله اول به صورت فعلی نبود، بلکه به طور تدریجی تکامل یافت و تسلسل تکامل آن - طبق آنچه که برای من مشخص شده است - به شکل زیر می‌باشد:

• **مرحله اول:** مرحله تفضیل و برتری دادن علی علیه السلام بر سایر صحابه است. و نتیجه این مرحله شاهد انتشار تفکر و سرزنش شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) بود که تا آخر قرن اول ادامه داشت.

• **مرحله دوم:** مرحله برائت از شیخین بود، به گونه‌ای که این عقیده تمام شیعیان کوفه شده بود. و این امر به طور واضح در سال ۱۲۲هـ و در حادثه شورش زید بن علی رضی الله عنه تجلی یافت.

• **مرحله سوم:** مرحله نص و عصمت بود. با وجود اینکه این نظریه اندکی قبل از پایان قرن اول آشکار شده بود، ولی تا زمان امام صادق ۱۲۲هـ تا ۱۴۸هـ چیزی در مورد آن نوشته نشد.

• **مرحله چهارم:** مرحله‌ای بود که تعداد ائمه به عدد دوازده منحصر شد و این مرحله با فوت امام یازدهم «حسن بن علی عسکری رضی الله عنه» بدون فرزند در سال ۲۶۰هـ شروع شد. که قایلین به نظریه امامت ناگزیر به ختم امامت و ادعای غیبت پناه آوردند.

۵- برجسته‌ترین افرادی که از مذهب امامیه برگشته‌اند و من به آنها دسترسی داشته‌ام - در قرن اخیر - عبارتند از:

الف) آیت‌الله العظمی سید ابوالفضل برقی.

ب) ناقد روشنفکر احمد کسروی.

ت) سید محمد یاسری.

ث) آیت‌الله العظمی اسماعیل آل اسحاق (علامه خوئینی).

ج) استاد احمد کاتب.

۶- برجسته‌ترین افرادی - در قرن اخیر - که در درون مذهب امامیه تغییر و تحولات پسندیده‌ای انجام داده‌اند و من به آنها دسترسی داشته‌ام عبارتند از:

الف) آیت‌الله العظمی مبارز محمد خالصی.

ب) دکتر موسی موسوی.

ت) آیت‌الله العظمی محمد حسین فضل‌الله.

تمامی در سطح تغییر و تحول و اصلاحی که مطرح کرده‌اند، بر حسب آنچه که برای هر کدام از آنها روشن شده است، با هم متفاوت بودند، همچنان که بعضی از آنها نیکبهای بزرگی دارند، مانند: جهاد و مبارزه بر ضد کافران و افکار الحادی، و تمامی این افراد به مقدار کمی در مبارزه با بعضی بدعتها و خرافات مشترک هستند. و مهمترین اموری که در دفاع آنها از دین صحیح اسلام با هم توافق داشتند عبارتند از:

الف) عقیده‌ای که می‌گویند ائمه در هستی تصرف می‌کنند. به گونه‌ای که آن را از انحراف توحید محسوب کردند.

ب) نسبت علم غیب به غیر خداوند خواه برای ائمه یا دیگران.

ت) نهی از روی آوردن به عبادت غیر خداوند مانند سجده و استغاثه و طلب حاجت و قراردادن واسطه برای طلب آمرزش و ...

ث) رد کردن عقیده تحریف قرآن و رد کردن غلات امامیه که قایل به این نظر هستند.

ج) رد کردن عقیده تکفیر صحابه.

ع) ذم و سرزنش خرافات و اسطوره‌ها.

۷- بارزترین علت‌هایی که باعث تغییر باورهای این افراد شد:

الف) روی آوردن به تدبر و تفکر در قرآن کریم.

- ب) صداقت با خداوند.
- ت) داشتن دغدغه امت.
- ث) گفتگو و مناظره موفق.
- ج) الگوها و ناقدان پیشین.
- ح) قدرت و سلطه اهل مذهب.
- خ) تحقیق و بررسی خالصانه.

۸- نقد درونی در هر کدام از مذاهب یک حرکت تکاملی است، به گونه‌ای که ناقد دوم راه اولی را تکمیل می‌کند. پس لازم است که برنامه نقد موضوعی و بی‌طرفانه تقویت شود، هر چند که به طور جزئی باشد. چون این امر در نهایت و با استفاده از یک روش صحیح به وحدت شایسته می‌انجامد. و این امر در برنامه تقریب و نزدیک کردن صحیح و جدی مذاهب دور از هم نمود می‌یابد. و این چیزی است که لازم است بعضی از افراد اهل سنت درک کنند - افرادی که راضی به همکاری و قبول هر مصحح یا اصلاحگری نمی‌شوند - تا زمانی که بدون هر شائبه‌ای به حق مطلق نگروده باشد.

دوم: مهمترین سفارشها.

۱- بررسی تحولات عینی پسندیده و ناپسند امر بسیار مهمی است و قرآن مملو از اشاره به چنین بررسیهای است. از جمله این امور عینی این است که این تحولات را در راه افزونی یا پیروزی بر مخالف بررسی نکنند. چون این امر روحیه تعصب و نژادپرستی را حتی در میان حق‌خواهان نیز برمی‌انگیزد، چه برسد به مخالفان آنها. بلکه درست آن است که سخنان و نظرات آنها با عینیت و بی‌طرفانه تام بررسی شود. به گونه‌ای که از نقد آنها برای رسیدن به وحدت اسلامی روش واحدی که مطابق قرآن و سنت باشد، استفاده شود.

۲- مطالعه و بررسی واقعی پیشرفتهای مذاهب و فرقه‌های آنها، از جمله فرقه

امامیه از امور بسیار جدی است. تا بنیان تعامل و احکام عادلانه و منصفانه بر افراد آن

باشد، به جای اینکه به حکم عمومی در مورد آنها بسنده کنیم.

در این زمینه لازم است که یک مرکز بررسی و مطالعه واقعیت فرقه‌های اسلامی و غیراسلامی معاصر برپا شود. تا در تعامل با جمیع بیشترین انصاف را داشته باشیم.

۳- پشتیبانی از کسانی که تغییر و تحول پیدا کرده‌اند و از مذهب خود برگشته‌اند، لازم است که فعالیتهای همسانی اجرا شود تا هشدار دادن در مورد اشتباهات وی فراموش نشود، و جنبه‌های اصلاحی که جهادی محسوب می‌شود باید با تمام ابزارها از آن دفاع کرد، فراموش نشود و این امر سؤالی را ایجاد می‌کند که: این توازن و همسانی چگونه حاصل می‌شود؟

نخست: رواج روحیه انصاف در حکم دادن علما، یا آنچه که ما از دیدگاه محدثین مراتب جرح و تعدیل می‌نامیم.

دوم: مردم بدانند که انسانها در خیر و شر متفاوت هستند. تا جایی که علما نیز می‌توانند از این مرحله «عدم قدرت بیان کردن واقعیت یا تقویت و کمک به هر تغییر و تحول جزئی» بگذرند. بخاطر ترس از اینکه مردم تزکیه مطلق را بفهمند. این اقدام جایگاه خوبی ندارد، مخصوصاً در حالی که بسیاری از مردم در سایه رسانه‌های باز و گسترده و بدون سانسور همه چیز را می‌شنوند و می‌بینند و مردم با گروههای متعددی رفت و آمد دارند. پس علمای فرقه‌های اسلامی و داعیان آنها یا باید با مرحله و دوره‌ای که مردم در آن زندگی می‌کنند - نه طلاب و مریدان آنها - همساز و هم طراز شوند، و یا باید خود را از لحاظ فکری از مردم جدا و منزوی بدانند.

سوم: ضرورت گشودن روابط میان شخصیت‌های برجسته اهل سنت با چنین شخصیت‌های مصلح و اصلاحگر با تمام اسلوبهایی که قبل از هر چیز قلبها را به هم نزدیک می‌کند، و به خاطر فتح جوی آرام و استوار برای گفتگو، و برای رسیدن به حمایت و پشتیبانی از حرکت اصلاح در میان تمام فرقه‌های اسلامی.

چهارم: سکوت در مورد این تغییر و تحولات دورترین و آخرین دیدگاه مطلوب شریعت است. چون این تحولات اگر برای امت خیر باشد، کسانی که نسبت به آن ساکت شده‌اند، آن را یاری و پشتیبانی نکرده‌اند. و اگر باطل باشد آنها را ابطال یا رد نکرده‌اند، و اگر خیر و شر هر دو در آن باشد آنها چیزی در مقابل شر یا خیر آن درست نکرده‌اند، همچنان که نقد ظالمانه و بدون انصاف مخالف این کلام خداوند است: ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ (المائدة: ۸).

«عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است».

پنجم: ضرورت گفتگوی دوباره اهل سنت، و مطرح کردن روشهای تعمیمی به گونه‌ای که طبق روشی باشد که «هدایتگر باشد و فتنه‌انگیز نباشد». مخصوصاً سختگیری و شدت با میلیونها مسلمان مخالف اهل سنت فایده‌ای ندارد. بلکه این سختگیری و شدت یک صورت زشت تبلیغاتی در ذهن جهانیان نسبت به اهل سنت ایجاد می‌کند، و جز انسانهایی که کینه اهل سنت را به دل دارند و مردم را از آنها رویگردان می‌کنند، کسی فایده‌ای نمی‌برد.

پیامبر ﷺ بزرگترین الگوی ما است، وقتی از کشتن بعضی منافقانی که نفاقشان ثابت شده بود، دست کشید، در حالی که در اصل شریعت کسی که نفاقش ثابت شد می‌توان وی را به قتل رساند. و این کار پیامبر ﷺ به این دلیل بود که قتل آنها یک نامه تبلیغاتی می‌شود که مردم را از ورود به اسلام باز می‌دارد. پیامبر ﷺ به کسی که به قتل بعضی از منافقان اشاره کرده بود، فرمود: «مردم می‌گویند که محمد ﷺ اصحاب خود را می‌کشد». متفق علیه!

امام شاطبی (رحمته الله) می‌گوید: «نگریستن در عاقبت کارها یک هدف معتبر شرعی است. خواه این افعال موافق این نگرش باشد یا مخالف آن در بیاید... و این نگریستن میدان و عرصه مجتهد است، هر چند که ورود به آن مشکل و سلیقه و

(۱) البخاری، 4525. مسلم 4682.

ذوق داشتن آن سخت باشد. ولی به هر حال عاقبت نیک و پسندیده‌ای دارد که طبق

مقاصد شریعت می‌باشد^۱.

این چیزی بود که ما در این کتاب توانستیم جمع کنیم. پس آنچه مطابق حقیقت بوده با کمک و توفیق الهی بوده است، و آنچه که اشتباه بوده است از طرف من و گمراهیهای شیطان می‌باشد. و خدا و رسولش از اشتباه بری هستند، و از خداوند منان خواستارم که به ما رحم کند، و ما را بیامرزد، و ما را مطابق آنچه که خود دوست دارد راضی بگرداند.

اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی ابراهیم فی العالمین إنک حمید مجید، والحمد لله رب العالمین.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

(۱) الموافقات 4 / 194.

فهارس منابع

١. إتحاف المهرة بزوائد المسانيد العشرة - أحمد بن أبي بكر بوصيري / تحقيق دار المشكاة برائى بحث العلمي / دار الوطن رياض / چاپ أول ١٤٢٠هـ.
٢. أثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الأموية - عبد الله الخرعان / كتابخانه الرشد رياض / چاپ أول ١٤٢٤هـ.
٣. إحكام الفصول أبي الوليد الباجي / تحقيق عبد المجيد زكي / چاپ أول ١٤٠٧هـ.
٤. الإحكام في أصول الأحكام - سيف الدين آمدي / تعليق عبد الرزاق عفيفي / مكتب الإسلامي بيروت / چاپ دوم ١٤٠٢هـ.
٥. الأحكام ابن حزم ٩٦/١ تحقيق أحمد شاکر / دار الآفاق الجديد / بيروت / چاپ ١ / ١٤٠٠هـ.
٦. إحياء الشريعة - محمد خالصي / ویرایش از چاپخانه الأزهر بغداد / چاپ دوم / ١٣٨٥هـ.
٧. آخر رسالة - إسماعيل آل إسحاق خوئيني - خطي.
٨. الآراء الصريحة (ضمن مجموع السنة).
٩. أسد الغابة - عز الدين علي بن محمد بن الأثير / تحقيق: محمد البناء و محمد عاشور.
١٠. الاسلام سبيل السعادة والسلام / محمد الخالصي / مؤسسة الإسلامية للنشر / چاپ دوم ١٤٠٧هـ.
١١. أشراف الساعة / يوسف الوابل / دار ابن الجوزي دمام / چاپ سيزدهم / ١٤٢٠هـ.
١٢. الإصابة في تمييز الصحابة - حافظ أحمد بن علي بن حجر / تحقيق طه الزيني / كتابخانه ابن تيمية القاهرة / ١٤١١هـ (د.ط).

١٣. أصل الشيعة وأصولها/ محمد حسين آل كاشف الغطا / مؤسسة الأعلمي بيروت/ بدون شماره چاپ و تاريخ.
١٤. أصول الإسماعيلية - سليمان السلومي / دار الفضيلة رياض / چاپ اول / ١٤٢٢هـ.
١٥. أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية - دكتور ناصر قفاري / دار الرضا/ جيزة چاپ سوم ١٤١٨هـ.
١٦. الاعتصام - إبراهيم الشاطبي / تحقيق: سليم بن عيد هلاي / دار ابن عفان - الخبر / اول ١٤١٢هـ.
١٧. أعلام السنة المنشورة / حافظ حكيمي / تحقيق حازم القاضي / چاپ وزارة الشؤون الإسلامية مملكة عربستان سعودي / ١٤٢٠هـ.
١٨. أعلام الموقعين عن رب العالمين - أبو بكر بن قيم الجوزية / تحقيق عبد الرحمن الوكيل / كتابخانه ابن تيمية القاهرة / (د.ط).
١٩. الإعلام بقواطع الإسلام "ضمن كتاب الجامع في ألفاظ الكفر" / جمع د. محمد الخميس / دار إيلاف الدولية كويت / چاپ اول ١٤٢٠هـ.
٢٠. الأعلام - خير الدين زركلي / دار العلم للملايين بيروت / چاپ دهم / ١٩٩٢م.
٢١. أعيان الشيعة - محسن أمين سالي - دار التعارف بيروت.
٢٢. آفاق الروح في أدعية الروزنامه السجادية - محمد حسين فضل الله / دار الملاك بيروت / چاپ اول ١٤٢٠هـ.
٢٣. الإمام الخميني لعادل رءوف / مركز عراقي إعلام والدراسات دردمشق / چاپ دوم ١٤٢٤هـ.

٢٤. الإمامة العظمى عند أهل السنة والجماعة - عبد الله دميحي / دار طيبة - رياض / اول / ١٤٠٧هـ.
٢٥. أمة في رجل "محمد حسين فضل الله" - محمد جزائري / دار الكاتب العربي در بيروت / چاپ اول ١٤٢٢هـ.
٢٦. الانتصار والرد على ابن الراوندي الملحد از ابن خياط ١٢٠. بازييني: محمد حجازي، ناشر كتابخانه الثقافة الدينية در قاهرة.
٢٧. الأنساب - عبدالكريم بن محمد السمعاني - تحقيق عبدالله عمر بارودي - دار الجنان - اول ١٤٠٨.
٢٨. الإنصاف مرداوي "همراه با كتاب الشرح الكبير والمقنع" / علي بن سليمان مرداوي با تحقيق عبد الله تركي / توزيع وزارت شؤون الاسلامية مربوط به مملكت عربستان سعودي / ١٤١٩هـ.
٢٩. الأنوار النعمانية - نعمة الله جزائري - تعليق طباطبائي / مؤسسة الأعلمي بيروت - (د.ط).
٣٠. أوائل المقالات - محمد بن النعمان المفيد / دار المفيد بيروت چاپ دوم ١٤١٤هـ.
٣١. بحار الأنوار - محمد باقر مجلسي / دار إحياء التراث العربي بيروت / چاپ سوم / ١٤٠٣هـ.
٣٢. البحر المحيط از محمد بهادر بن عبد الله زركشي / تصحيح وتعليق جمعي از پژوهشگران / نشر وزارت أوقاف كويت / (د.ط).
٣٣. بدائع التفسير الجامع لتفسير ابن القيم الجوزية - جمع آوری يسري سيد محمد / دار ابن الجوزي دمام / چاپ اول ١٤١٤هـ.
٣٤. البداية والنهاية / أبي الفداء بن كثير / دار المعرفة
٣٥. البدر الطالع - شوكاني / دار المعرفة بيروت - بدون شماره وتاريخ چاپ.

۳۶. البرهان أبي المعالي جويني / تحقيق د. عبدالعظيم الديب، ج ۱، سال ۱۳۹۹ هـ، چاپخانه های دوحه در قطر.
۳۷. بصائر الدرجات الكبرى - محمد بن الحسن الصفار / چاپ دار المرعشي ۱۴۰۴ هـ.
۳۸. البهائية از احسان إلهي ظهير / إداره ترجمان القرآن در لاهور پاکستان / (د.ط.).
۳۹. البيان في تفسير القرآن / أبو القاسم الخوئي / مؤسسة الأعلمي در بيروت چاپ سوم ۱۳۹۴ هـ.
۴۰. بيان مذهب الباطنية و بطلانه - محمد بن حسن ديلمی / چاپخانه الدولة در إستانبول / ۱۹۳۸ م.
۴۱. تأثیر المعتزلة على الخوارج والشيعة - دار الأندلس الخضراء در جدّة / چاپ اول ۱۴۲۱ هـ.
۴۲. تاريخ الأدب العربي از عمر فروخ / دار العلم للملايين بيروت / چاپ پنجم / ۱۹۸۵ م.
۴۳. التاريخ الإسلامي محمود شاکر / المكتب الإسلامي / چاپ ۱۴۱۱ هـ.
۴۴. تاريخ الأمم والملوك - محمد بن جرير الطبري / دار صادر بيروت / چاپ اول ۱۴۲۴ هـ.
۴۵. تاريخ العالم الإسلامي المعاصر والحديث محمود شاکر و إسماعيل ياغي / کتابخانه العبيکان در رياض / چاپ دوم ۱۴۱۹ هـ.
۴۶. تاريخ بغداد - خطيب بغدادی / کتابخانه السلفية - مدينة منورة. (د.ط.).
۴۷. تاريخ دمشق - ابن عساکر / تحقيق علي شري / دار الفكر چاپ اول ۱۴۱۵ هـ.

٤٨. تهذيب الكمال في أسماء الرجال / حافظ يوسف المزي / تحقيق بشار عواد معروف / مؤسسة الرسالة / چاپ اول ١٤١٣هـ.
٤٩. كشف الغمة في معرفة الأئمة - أبو الحسن علي بن عيسى أربلي / دار الأضواء بيروت چاپ دوم ١٤٠٥هـ.
٥٠. مشارق الشموس - حسين خوانساري / از انتشارات مؤسسة آل بيت عليهم السلام برای إحياء التراث در إيران.
٥١. شرح أصول الكافي - محمد صالح مازندراني / تعليق ميرزا أبي الحسن شعراني / (د.ط).
٥٢. المهذب قاضي البرجي / زير نظر جعفر سبحاني به چاپ رسیده / ناشر جامعة المدرسين قم ١٤٠٦هـ.
٥٣. بستان المحدثين - عبد العزيز دهلوي / ترجمه محمد أشفاق السلفس محمد لقمان سلفي آن را آماده کرده و برگردانده است / دار الداعي للنشر رياض / چاپ اول ١٤٢١هـ.
٥٤. تاريخنا القومي. (ضمن مجموع السنة).
٥٥. تحفة الأحوذى شرح جامع الترمذى / محمد عبد الرحمن مباركپوري / دار الكتب العلمية بيروت / چاپ اول ١٤١٠هـ.
٥٦. تذكرة الحفاظ - شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي / دار إحياء التراث العربي بيروت
٥٧. تشيع صفوي وتشيع علوي / علي شريعتي / ترجمه حيدر مجيد / دار الأمير بيروت / چاپ اول ١٤٢٢هـ.
٥٨. التشيع والشيعة - أحمد كسروي - تحقيق ناصر قفاري وسلمان عودة / بدون ناشر

/ چاپ اول ۱۴۲۰ هـ.

۵۹. تطهیر الاعتقاد - محمد بن إسماعیل صنعانی / تحقیق شریف بن محمد فؤاد بن حسن هزاع / کتابخانه الضیاء جدة / چاپ اول ۱۴۱۱ هـ.
۶۰. تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه - أحمد الكاتب / دار الجديد بیروت / چاپ بیروت اول ۱۹۹۸ م.
۶۱. تفسیر ابن أبي حاتم - عبد الرحمن بن أبي حاتم / تحقیق أسعد الطیب / کتابخانه نزار الباز / چاپ اول ۱۴۱۷ هـ.
۶۲. تفسیر ابن كثير - محمد بن إسماعیل بن كثير - دار المعرفة بیروت / بدون تاریخ یا شماره چاپ.
۶۳. تفسیر التبیان طوسی ۸ / ۳۴۰، کتابخانه أمين - نجف - تحقیق أحمد حبيب قصیر سالی / ۱۳۷۶ - ۱۳۸۲ هـ.
۶۴. تفسیر الصافی کاشانی / مؤسسة الأعلمی بیروت / بدون شماره و تاریخ.
۶۵. التفسیر الصحیح او موسوعة الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور - حکمت بشیر بن یاسین / دار المآثر مدینة منورة / چاپ اول ۱۴۲۰ هـ.
۶۶. تفسیر القاسمی معروف به محاسن التأویل - محمد جمال الدین القاسمی / دار الکتب العلمیة بیروت / چاپ اول ۱۴۱۸ هـ.
۶۷. تفسیر قمی - علی بن إبراهيم قمی - تحقیق طیب موسوی - چاپ سوم ۱۳۷۸ هـ (بیروت / بدون اسم ناشر).
۶۸. تفسیر الکریم المنان عبد الرحمن بن ناصر سعدي / تحقیق عبد الرحمن اللویحق / مؤسسة الرسالة / چاپ اول ۱۴۲۱ هـ.
۶۹. تفسیر المنار - محمد رشید رضا / دار المعرفة بیروت / ۱۴۱۴ هـ.

٧٠. تفسير فرات الكوفي - فرات الكوفي / بدون ناشر / چاپ اول ١٤١٠هـ - تهران.
٧١. تفسير من وحي القرآن - محمد حسين فضل الله (بر روى سايت رسمي اينترنت) / يانسجة دار الملاك بيروت.
٧٢. التمهيد - أبي بكر باقلائي / بررسى وتعليق محمود خضيرى ومحمد أبو ريده / دار الفكر العربى / (د.ط).
٧٣. التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع - أبي الحسين محمد الملطى / تعليق محمد زاهد الكوثري / چاپ دوم.
٧٤. التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل - عبد الرحمن معلمي / تحقيق ناصر الدين الألباني / كتابخانه المعارف رياض / چاپ دوم ١٤٠٦هـ.
٧٥. تهذيب التهذيب / أحمد بن علي بن حجر / دار صادر بيروت / تجديد چاپ مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة في هند در حيدر آباد دكن / چاپ اول ١٣٢٦هـ.
٧٦. الثمار الزكية از حركت سنوسيه در ليبيا / على محمد الصلّابي / كتابخانه الصحابة شارقة / چاپ اول ١٤٢٢هـ.
٧٧. الثواب والمتغيرات صلاح الصاوي / اصدار المتدى الإسلامى / لندن / چاپ اول ١٤١٤هـ.
٧٨. ثواب ومتغيرات الحوزة العلمية دكتور جعفر الباقر - دار الصفوة
٧٩. جامع البيان "تفسير الطبري" - محمد بن جرير طبري / دار الكتب العلمية / چاپ اول ١٤١٢هـ.
٨٠. جامع الرواة - محمد علي أردبيلي / كتابخانه محمدي قم / بدون شماره و تاريخ چاپ
٨١. جامع الصحيح معروف به سنن ترمذي - محمد بن عيسى ترمذي / با تحقيق و

شرح أحمد شاکر/ دار الکتب العلمیة بیروت/ بدون تاریخ و شماره.

۸۲. جامع العلوم والحکم - ابن رجب حنبلي/ تحقیق شعيب الأرناؤط و إبراهيم باجس/ مؤسسة الرسالة/ چاپ اول ۱۴۱۱هـ.
۸۳. جامع بیان العلم ابن عبد البر/ دار الفکر - بیروت - بدون شماره چاپ و تاریخ.
۸۴. الجامع لأحكام القرآن/ محمد بن أحمد قرطبي/ دار الکتب العلمیة بیروت/ چاپ اول ۱۴۱۱هـ.
۸۵. جلاء الأفهام في فضل الصلاة والسلام على محمد خير الأنام - أبو بكر بن القيم/ تحقیق مشهور حسن آل سلمان/ دار ابن الجوزي دمام/ چاپ اول ۱۴۱۷هـ.
۸۶. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح - أحمد بن عبد الحلیم ابن تیمیة/ تحقیق علي ابن حسن بن ناصر و عبد العزيز العسکر و حمدان الحمدان/ دار العاصمة ریاض/ چاپ اول ۱۴۱۴هـ.
۸۷. حاشية الروض المربع / عبد الرحمن بن قاسم/ چاپ دوم/ تاریخ ۱۴۰۳.
۸۸. حركة النبوة في مواجهة الانحراف - محمد حسين فضل الله / إعداد شقيق الموسوي/ دار الملاك چاپ اول ۱۴۱۷.
۸۹. حق اليقين - عبد الله شبر ۱/ دار الأضواء بیروت / چاپ اول ۱۴۰۴هـ.
۹۰. حقبة من التاريخ - عثمان الخميس/ دار ابن الجوزي/ چاپ اول ۱۴۲۴هـ.
۹۱. الحكومة الإسلامية خميني - كتابخانه الإسلامية الكبرى تهران.
۹۲. حلية الأولياء - أبو نعيم أصفهاني/ دار الكتاب العربي بیروت.
۹۳. حوار مع السيد محمد حسين فضل الله ثلاثة آلاف سؤال وجواب - محمد حسين فضل الله/ بدون ناشر/ چاپ سوم ۱۹۹۸م
۹۴. الحوزة العلمية تدين الانحراف محمد علي هاشمي مشهدی/ بدون ناشر/ چاپ

دوم ١٩٩٩م.

٩٥. الدر المنثور في التفسير بالمأثور - عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي/ دار الكتب العلمية بيروت/ چاپ اول ١٤١١هـ.

٩٦. درء تعارض العقل والنقل/ ابن تيمية/ تحقيق محمد رشاد سالم/ مطبوعات جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية در رياض/ چاپ اول ١٤٠١هـ.

٩٧. دراسات في الأهواء والفرق - ناصر العقل/ دار إشبيلية رياض/ چاپ اول ١٤١٨هـ.

٩٨. دراسات في الحديث والمحدثين هاشم حسيني/ دار التعارف بيروت چاپ دوم ١٣٩٨هـ.

٩٩. دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين "الخوارج والشيعة"/ أحمد بن محمد جلي/ مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية/ چاپ دوم ١٤٠٨هـ.

١٠٠. الدرر النجفية علامة محدث يوسف بحراني/ مؤسسة آل البيت إحياء التراث.

١٠١. دور الشيعة في تطور العراق السياسي الحديث لعبد الله النفيسي/ دار النهار/ چاپ دوم ١٩٨٦م.

١٠٢. الدولة العثمانية في التاريخ الاسلامي الحديث/ د اسماعيل ياغي/ كتابخانه عبيكان در رياض/ چاپ اول ١٤١٦هـ.

١٠٣. الذريعة إلى تصانيف الشيعة - أغابزرگ تهراني/ دار الأضواء بيروت/ چاپ سوم ١٤٠٣هـ.

١٠٤. ذم الكلام وأهله أبو الفضل مقري دار أطلس/ چاپ اول ١٤١١هـ.

١٠٥. ذيل طبقات الحنابلة ابن رجب - دار المعرفة بيروت - (د.ط).

١٠٦. رجال ابن داود - حسن بن علي بن أبي داود حلي/ چاپ تهران ١٣٨٣هـ.

١٠٧. رجال الكشي أو اختيار معرفة الرجال - أبي جعفر محمد طوسي/ تحقيق مهدي

رجائی / مؤسسة آل البيت و چاپخانه بعثت قم ۱۴۰۴ هـ.

۱۰۸. رد الدارمی علی بشر المرسی / چ دار الکتب العلمیة - تحقیق محمد حامد الفقی .
۱۰۹. الرد علی المنطقیین - ابن تیمیة - إدارة ترجمان السنة - پاکستان - چاپ دوم / ۱۳۹۶ هـ.
۱۱۰. الرد علی الوهابیة - محمد جواد البلاغی - تحقیق سید محمد علی حکیم - مؤسسة آل البيت علیهم السلام احياء الثرات .
۱۱۱. الرد علی شبهات المستعینین بغير الله - أحمد بن عيسى حنبلي / تصحیح عبدالسلام بن برجس العبد الکریم ۱۴۰۹ هـ بدون شماره چاپ .
۱۱۲. الرزیه فی القصیده الأزرية (ضمن مجموع السنة).
۱۱۳. رساله الزیدیه نشأتها ومعتقداتها - قاضي إسماعيل الأکوع / دار الفكر بیروت / چاپ سوم ۱۴۱۸ هـ.
۱۱۴. نامه مجاهد بزرگ امام محمد خالصی به أحمد قوام السلطنة رئیس حکومت ایرانی - محمد خالصی - ترجمه هادی بن محمد اخالصی - چاپ العربية اول ۱۴۱۸ .
۱۱۵. رساله إلى الخميني - إسماعيل آل إسحاق الخوئینی - خطی .
۱۱۶. رساله فی الرد علی الرافضة محمد بن عبد الوهاب تحقیق ناصر الرشید / مرکز بحث العلمی و احياء التراث الإسلامی مکه / چاپ دوم ۱۴۰۰ هـ.
۱۱۷. رساله وجوب التعاون بين المسلمين (درضمن مجموعه کامل مؤلفات سعدي) / کتابخانه صالح بن صالح ۱۴۱۱ هـ.
۱۱۸. روضات الجنات فی أحوال العلماء السادات / محمد باقر خوانساری / تحقیق أسد الله إسماعيلیان / چاپخانه حیدریة ۱۹۵۰ م.
۱۱۹. روضة الناظر ابن قدامة حنبلي / تحقیق علي النملة / کتابخانه الرشید ریاض /

چاپ اول ١٤١٣هـ.

١٢٠. روضة الواعظين - محمد بن حسن فتال - دار الرضا - قم.

١٢١. زاد المسير في علم التفسير ابن الجوزي / دار الفكر / چاپ اول ١٤٠٧هـ.

١٢٢. زاد المعاد في هدي خير العباد / ابن قيم جوزية / تحقيق عبد القادر الأرناؤوط

وشعيب الأرناؤوط / مؤسسة الرسالة / چاپ سيزدهم ١٤٠٦هـ.

١٢٣. سلسلة الأحاديث الصحيحة - محمد ناصر الدين ألباني / المكتب الإسلامي

بيروت / چاپ چهارم ١٤٠٥هـ.

١٢٤. السنة لابن أبي عاصم / تحقيق محمد ناصر الدين ألباني / المكتب الإسلامي /

چاپ چهارم ١٤١٩هـ.

١٢٥. السنة - عبد الله بن أحمد / تحقيق: محمد بن سعيد قحطاني / دار ابن القيم -

الدمام / چاپ اول ١٤٠٧هـ.

١٢٦. سنن ابن ماجه / تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي / دار إحياء التراث العربي /

(د.ط).

١٢٧. سنن أبي داود - بازيني و بررسى محيي الدين عبد الحميد / كتابخانه الرياض

الحديثة بدون تاريخ و شماره.

١٢٨. سنن نسائي - أحمد بن شعيب نسائي / دار المعرفة بيروت / چاپ اول ١٤١١هـ.

١٢٩. سير أعلام النبلاء - حافظ محمد بن عثمان الذهبي / تحقيق شعيب الأرناؤوط

وآخرين / مؤسسة الرسالة بيروت / چاپ نهم ١٤١٣هـ.

١٣٠. السيرة النبوية عبد الملك بن هشام الحميري / تحقيق همام عبد الرحيم ومحمد عبد

الله أبو صعليك / كتابخانه المنار / أردن / چاپ اول ١٤٠٩هـ.

١٣١. سيرة وحياة الإمام الخوئي - أحمد الواسطي / دار الهادي بيروت / چاپ اول

١٤١٩هـ.

۱۳۲. شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة - هبة الله بن الحسن اللالكائي / تحقيق أحمد سعد حمدان / دار طيبة - رياض / چاپ اول ۱۴۱۲ هـ.
۱۳۳. شرح الأصول الخمسة قاضي عبد الجبار / تحقيق: عبد الكريم عثمان / كتابخانه وهبة درمصر چاپ اول ۱۳۸۴ هـ.
۱۳۴. شرح العقيدة الطحاوية - علي بن أبي العز حنفي / تحقيق عبد الله تركي وشعيب الأرنؤوط / مؤسسة الرسالة بيروت چاپ دوم ۱۴۱۳ هـ.
۱۳۵. شرح الكوكب المنير - أحمد بن عبد العزيز الفتوحى معروف به ابن النجار / تحقيق محمد الزحيلي ونزبه حماد / از انتشارات مركز البحوث وإحياء التراث مكة (دانشگاه أم القرى) / چاپ دوم ۱۴۱۳ هـ.
۱۳۶. شرح صحيح مسلم - إمام نووي / مؤسسة مناهل العرفان بيروت.
۱۳۷. الشهادة الثالثة في الأذان والاقامة جاسم آل كلكاوي / انتشارات كتابخانه الزهراء در كربلاء / چاپ اول ۱۹۵۵ م.
۱۳۸. الشيخ عبدالعزيز البدرى / گوشه‌ای از سيره ذاتي جهادي / تأليف محمد آلوسي).
۱۳۹. الشيخية - محمد حسن طالقاني / الآمال للمطبوعات بيروت / چاپ اول ۱۴۲۰ هـ.
۱۴۰. الشيعة في عقائدهم وأحكامهم - أمير محمد كاظمي قزويني / دار الزهراء بيروت / چاپ سوم ۱۳۹۷ هـ.
۱۴۱. الشيعة والتشيع - محمد حسيني شيرازي / دار صادق بيروت / چاپ اول / ۱۴۲۲ هـ.
۱۴۲. الشيعة والتصحيح - موسى الموسوي - بدون تاريخ و شماره چاپ.

١٤٣. الشيعة والقرآن إحسان إلهي ظهير/ إدار ترجمان القرآن لاهور باكستان/ بدون
شماره چاپ و تاريخ.
١٤٤. الصابئة الزرادشتية اليزيدية - أسعد سحمراني/ دار النفائس/ چاپ اول
١٤١٧هـ.
١٤٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان/ تحقيق شعيب الأرنؤوط/ مؤسسة الرسالة
چاپ دوم ١٤١٤هـ.
١٤٦. صحيح البخاري - محمد بن إسماعيل بخاري/ عالم الكتب بيروت (طراحي
چاپ المنيرية)./ چاپ چهارم ١٤٠٥هـ.
١٤٧. صحيح سنن أبي داود/ محمد ناصر الدين ألباني/ مكتب التربية در رياض
ومكتب الإسلامي بيروت/ چاپ اول ١٤٠٩هـ.
١٤٨. صحيح سنن الترمذي/ محمد ناصر الدين ألباني/ مكتب التربية رياض و مكتب
الإسلامي بيروت/ چاپ اول ١٤٠٨هـ.
١٤٩. صحيح سنن نسائي - ناصر الدين ألباني/ مكتب التربية العربي لدول الخليج
رياض ومكتب الإسلامي بيروت/ چاپ اول ١٤٠٨هـ.
١٥٠. صحيح مسلم - مسلم بن حجاج نيشابوري/ تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي/ دار
إحياء الكتب العربية (للبابي الحلبي) (د.ط).
١٥١. الصحيح من أسباب النزول - عصام الحميدان/ دار الذخائر ومؤسسة الريان
بيروت/ چاپ اول ١٤٢٠هـ.
١٥٢. صحيفه سجاديه/ ناشر: دار الهادي / قم.
١٥٣. الصرخة الكبرى أو عقيدة الشيعة الإمامية في أصول الدين وفروعه في عصر
الأئمة وبعدهم - موسى موسوي/ از انتشارات مجلس إسلامي الأعلى در أمريكا
- لس أنجلوس ١٤١١هـ.

١٥٤. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة - أحمد بن حجر هيثمي / دار الكتب العممية بيروت / بدون شماره چاپ و تاريخ.
١٥٥. ضوابط الجرح والتعديل عند المحافظ الذهبي - محمد الثاني بن عمر بن موسى / إصدار دار الحکمة بریتانیا - لیدز / چاپ اول ١٤٢١هـ.
١٥٦. طبقات الشافعية عبد الوهاب سبكي / تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلو / تاريخ چاپ ١٣٨٣.
١٥٧. الطبقات الكبرى - محمد بن سعد بن منيع الزهري / دار صادر - بيروت.
١٥٨. طبقات فحول الشعراء جمحي / تحقيق محمود شاکر / چاپ مدني / قاهرة ١٣٩٤هـ.
١٥٩. العدة في أصول الفقه - أبي يعلى حنبلي / تحقيق أحمد سير مباركي / مؤسسة الرسالة بيروت / چاپ اول ١٤٠٠هـ.
١٦٠. عراق بلا قيادة - عادل رؤوف / المركز العراقي للإعلام والدراسات دمشق / چاپ اول ١٤٢٣هـ.
١٦١. عقائد الإمامية - محمد رضا مظفر / دار الغدير بيروت ١٤٠٤هـ.
١٦٢. عقائد الإمامية - محمد رضا مظفر / دار الغدير / بيروت / تاريخ ١٣٩٩هـ.
١٦٣. العقود الدرية من مناقب شيخ الإسلام أحمد ابن تيمية / محمد بن عبد الهادي / كتابخانه المؤيد رياض / (د.ط).
١٦٤. عقيدة الإمامة عند الشيعة الاثني عشرية - علي أحمد السالوس / دار الاعتصام قاهرة / چاپ دوم ١٤١٣هـ.
١٦٥. علماء الشيعة والصراع مع البدع والخرافات الدخيلة في الدين - محمد خالصي -

- ترجمة هادي بن محمد خالصي - چاپ العربية اول ١٤١٨هـ.
١٦٦. العلامة البيات - تأليف أسرة البيات - ناشر مؤسسة الهداية بيروت / چاپ اول ١٤٢٣هـ.
١٦٧. العمل الإسلامي في العراق بين المرجعية والحزبية - عادل رؤوف / المركز العراقي للإعلام والدراسات دمشق / چاپ اول ١٤٢١هـ.
١٦٨. عنوان المجد في تاريخ نجد / عثمان بن بشر نجدي / كتابخانه رياض الحديثة / بدون تاريخ و شماره چاپ.
١٦٩. عون المعبود شرح سنن أبي داود - أبو طيب محمد شمس الحق عظيم آبادي / دار الكتب العلمية / بيروت چاپ اول ١٤١٠هـ.
١٧٠. الغلو في الدين - الصادق عبدالرحمن غرياني / دار السلام قاهرة / چاپ اول ١٤٢٢هـ.
١٧١. فتح الباري شرح صحيح البخاري - ابن حجر عسقلاني - دار الريان / ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي وتحقيق محب الدين خطيب / چاپ دوم ١٤٠٩هـ.
١٧٢. الفتح الرباني - أحمد بن عبدالرحمن البنا / دار إحياء التراث العربي بيروت. (د.ط.)
١٧٣. فتح القدير - محمد بن علي شوكاني / كتابخانه العصرية بيروت / چاپ دوم ١٤١٩هـ.
١٧٤. فرق الشيعة - حسن بن موسى نوبختي / چاپ كربلاء ١٣٩٩هـ.
١٧٥. الفرق بين الفرق - أبي طاهر عبدالقادر بغدادي / تحقيق محيي الدين عبدالحميد / دار المعرفة بيروت بدون شماره و تاريخ.
١٧٦. فرق معاصرة تنتسب إلى الإسلام وبيان موقف الإسلام منها - غالب العواجي - كتابخانه لينا و كتابخانه أضواء المنار مدينه منوره / چاپ اول ١٤١٤هـ.

۱۷۷. فصل الخطاب في إثبات تحريف كلام رب الأرباب - حسين بن محمد تقي نوري طبرسي / چاپ ایران ۱۳۹۸ هـ.
۱۷۸. الفصل ابن حزم / با حاشیه الملل والنحل. چ: چاپخانه صبیح ۱۳۸۴ هـ.
۱۷۹. الفصول المهمة في أصول الأئمة - محمد بن الحسن سالي / کتابخانه بصیرتی قم چاپ سوم.
۱۸۰. فضائل الصحابة - أحمد بن حنبل / تحقيق وصي الله بن محمد عباس / دار ابن الجوزي دمام / چاپ دوم ۱۴۲۰ هـ.
۱۸۱. فقه الحياة "حوار مع آية الله محمد حسين فضل الله" / أحمد أحمد و عادل القاضي آن را تهیه کرده اند / مؤسسة العارف از انتشارات بیروت / چاپ پنجم ۱۴۲۰ هـ.
۱۸۲. الفهرست - محمد بن إسحاق بن النديم / دار المعرفة - بیروت / بدون شماره و تاریخ.
۱۸۳. في رحاب دعاء كميل - محمد حسين فضل الله / دار الملاك بیروت / چاپ سوم ۱۴۲۱ هـ.
۱۸۴. القرآن وعلماء أصول ومراجع الشيعة الإمامية الاثني عشرية - محمد الياسري - خطی.
۱۸۵. القضاء والقدر عبدالرحمن المحمود / دار النشر دولي - ریاض / اول / ۱۴۱۴ هـ.
۱۸۶. القضاء والقدر سبحاني.
۱۸۷. قواطع الأدلة سمعاني ۲ / ۲۶۴ - ۲۹۳ تحقيق د. عبد الله حكيمي / چاپ اول ۱۴۱۸ هـ بدون ناشر.
۱۸۸. قواعد التفسير / خالد بن عثمان السبت / دار ابن عفان خبر / چاپ اول

- ١٤١٧هـ.
١٨٩. القواعد الحسان سعدي. (درضمن مجموعه كامل مؤلفات سعدي - جزء ٨) / كتابخانه صالح بن صالح در عنيزة ١٤١١هـ.
١٩٠. القواعد النورانية الفقهية - أبو العباس ابن تيمية / تحقيق محمد حامد الفقي / كتابخانه المعارف رياض / چاپ دوم ١٤٠٤هـ.
١٩١. القول السديد (درضمن مجموعه كامل مؤلفات سعدي) كتابخانه صالح بن صالح عنيزة. القصيم / ١٤١١هـ.
١٩٢. كافي / محمد بن يعقوب كليني / دار الكتب الإسلامية تهران / چاپ سوم ١٣٨٨هـ.
١٩٣. الكامل في التاريخ / ابن الأثير تحقيق إحسان عباس / دار صادر بيروت / ١٣٨٥هـ.
١٩٤. كتاب الاستقامة - شيخ الإسلام أحمد ابن تيمية / تحقيق محمد رشاد سالم / كتابخانه ابن تيمية / (د.ط).
١٩٥. كتاب الإمام الخميني - عادل رؤوف - المركز العراقي للإعلام والدراسات دمشق / چاپ دوم ١٤٢٤هـ.
١٩٦. كتاب الشيعة والقرآن إحسان إلهي ظهير / إدارة ترجمان القرآن / (د.ط).
١٩٧. كتاب الشيعة وتحريف القرآن - محمد مال الله - بدون ناشر - چاپ دوم ١٤٠٥هـ.
١٩٨. كتاب القرآن وعلماء أصول ومراجع الشيعة "ياسري - خطي.
١٩٩. كتاب نظريات الحكم في الفقه الشيعي محسن كديور.
٢٠٠. كسر الصنم نقض كتاب أصول الكافي - أبو الفضل برقي / ترجمه د. عبدالرحيم بلوشي / دار البيارق عمان / چاپ اول ١٤١٩هـ.

۲۰۱. لسان العرب ابن منظور/ نشر کتابخانه العبیکان "طراحی از نسخه دار صادر"
چاپ سوم ۱۴۱۴هـ.
۲۰۲. لوامع الأنوار البهية - محمد سفارینی/ مکتب الإسلامی ودار الحانی/ چاپ
سوم ۱۴۱۱هـ.
۲۰۳. المتأمرون في المسلمین الشیعة من معاویة إلى ولاية الفقیه - موسی موسوی/
کتابخانه مدبولی قاهرة/ چاپ دوم ۱۹۹۶م.
۲۰۴. مجمع البیان طبرسی ۶/ ۱۵۳/ ۱۵۲ (دار کتابخانه الحیاة - بیروت ۱۳۸۰هـ)
۲۰۵. مجمع الزوائد علی بن ابی بکر هیتمی/ مؤسسه المعارف بیروت/ تاریخ ۱۴۰۶هـ
(د.ط).
۲۰۶. مجموع الفتاوی - شیخ الإسلام أحمد ابن تیمیة / جمع آوری عبد الرحمن بن قاسم
و پسرش محمد/ بدون تاریخ و شماره چاپ.
۲۰۷. المجموع شرح المذهب/ محیی الدین نووی/ دار الفکر - بدون تاریخ و شماره
چاپ.
۲۰۸. المجیز علی الوجیز (درضمن مجموع السنة).
۲۰۹. المحرر ال وجیز فی تفسیر کتاب العزیز - عبد الحق بن عطیة أندلسی/ تحقیق
المجلس العلمي در فاس. ۱۳۹۵هـ.
۲۱۰. المحصول فی علم أصول الفقه - فخر الرازی چاپخانه فردوس ریاض / تحقیق
طه جابر علوانی/ چ ۱۴۱۰هـ.
۲۱۱. مختصر التحفة الاثني عشریة - شاه عبدالعزیز غلام حکیم دهلوی - ترجمه غلام
محمد بن محیی الدین الأسلمی و محمود آلوسی آن را خلاصه کرده و محب الدین

- الخطيب آن را بررسی کرده است / چاپخانه السلفية قاهرة / ١٣٧٣هـ.
٢١٢. مختصر تاريخ دمشق محمد بن مكرم بن منظور / تحقيق روحية نحاس / دار الفكر / چاپ اول ١٤٠٤هـ.
٢١٣. مدارج السالكين - محمد بن عبدالله بن القيم / تحقيق محمد حامد الفقي / .
٢١٤. مدينة المعاجز - هاشم بحراني / مؤسسة المعارف الإسلامية / چاپ اول ١٤١٣هـ
٢١٥. مذهبنا الامامي الاثني عشري بين منهج الأئمة والغلو - محمد ياسري - خطي.
٢١٦. مرآة العقول - محمد باقر مجلسي / بدون ناشر / چاپ ایران ١٣٢٥هـ.
٢١٧. مراجعات في عصمة الأنبياء من منظور قرآني - عبدالسلام زين العابدين / بدون ناشر / چاپ چهارم ١٤٢٢هـ.
٢١٨. مرجعية المرحلة وغبار التغيير - جعفر الشاخوري البحراني / دار الأمير بيروت / چاپ دوم ١٤١٩هـ.
٢١٩. مروج الذهب ومعادن الجوهر - أبي الحسن علي المسعودي / كتابخانه العصرية بيروت / بدون تاريخ و شماره چاپ.
٢٢٠. المسائل البيروتية - محمد صدر - دار الملاك الأصيل - بيروت.
٢٢١. مسائل عقديّة - محمد حسين فضل الله / دار الملاك / چاپ دوم ١٤٢٢هـ.
٢٢٢. مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة - ناصر القفاري / دار طيبة - رياض / چاپ اول ١٤١٢هـ.
٢٢٣. مستدرک الوسائل - حسين نوري طبرسي / كتابخانه إسلامي تهران.
٢٢٤. مسند أبي يعلى موصلي - حقيق حسين سليم أسد / دار الثقافة العربية / دمشق / چاپ اول ١٤١٢هـ.
٢٢٥. المسند - للإمام أحمد بن حنبل / ناصر الدين الألباني آن را فهرست بندی و شماره گذاری کرده است / مؤسسة قرطبة و دار الراية رياض .

۲۲۶. المطالب العالیة - شهاب الدین بن حجر / تحقیق غنیم عباس و یاسر ابراهیم / دار الوطن ریاض / چاپ اول ۱۴۱۸هـ.
۲۲۷. مع الدكتور موسی الموسوی فی کتاب الشیعة والتصحیح - علاء الدین قزوینی / دائرة معارف الفقه الإسلامی برطبق مذهب أهل بیت - مرکز الغدیر قم / چاپ دوم ۱۴۱۴هـ.
۲۲۸. مع محب الدین الخطیب فی خطوطه العریضة - لطف الله الصافی / کتابخانه الصدر بطهران / ۱۴۰۳هـ بدون شماره چاپ.
۲۲۹. معالم التنزیل - حسین بن مسعود بغوی / با تحقیق محمد النمر و عثمان ضمیریة و سلیمان خراشی / دار طیبة ریاض / ۱۴۰۹هـ.
۲۳۰. المعتمد فی أصول الفقه أبی حسن بصری / تحقیق محمد حمید الله / تاریخ چاپ ۱۳۸۴هـ.
۲۳۱. معجم البلدان - یاقوت حموی / تحقیق فرید جنیدی / دار الکتب العلمیة بیروت / چاپ اول ۱۴۱۰هـ.
۲۳۲. المعجم ذهبی - تألیف محمد تونجی / دار العلم للملایین بیروت / چاپ دوم ۱۹۹۲م.
۲۳۳. المعجم الکبیر - سلیمان بن أحمد طبرانی / تحقیق حمیدی بن عبدالمجید السلفی / وزارت أوقاف وشؤون دینی - عراق.
۲۳۴. المعجم الوسیط - تألیف ابراهیم مصطفی و أحمد الزیات و حامد عبد قادر و محمد نجار / کتابخانه الإسلامیة در استانبول / چاپ دوم ۱۳۹۲هـ.
۲۳۵. معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة - أبی قاسم خوئی / چاپ پنجم

- ١٤١٣هـ.
٢٣٦. معجم لغة الفقهاء - قلعجي وقيني - ٢٨٤ دار النفائس - بيروت - چاپ دوم -
- ١٤٠٨هـ.
٢٣٧. معجم مقاييس اللغة - أحمد بن فارس / دار إحياء التراث العربي - چاپ اول
- ١٤٢٢هـ.
٢٣٨. مقاتل الطالبين - أبي الفرج أصفهاني / تحقيق أحمد صقر / از انتشارات مؤسسة الأعلمي بيروت / چاپ سوم ١٤١٩هـ.
٢٣٩. مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين - أبو الحسن علي أشعري / تحقيق محيي الدين عبد الحميد / چاپ دوم ١٣٨٩هـ.
٢٤٠. المكاسب محاسبية (ملحق به كتاب المسائل در أعمال القلوب والجوارح) حارث محاسبية / دار الكتب العلمية بيروت / چاپ اول ١٤٢١هـ.
٢٤١. الملل والنحل - عبد الكريم شهرستاني / تحقيق عبد الأمير مهنا وعلي فاعور / دار المعرفة بيروت / چاپ اول ١٤١٠هـ.
٢٤٢. من الشك إلى الشك - سيد إدريس حسيني / دار الخليج العربي چاپ اول
- ١٤٢٢هـ.
٢٤٣. من فقه الزهراء عليها السلام دار الصادق بيروت / چاپ دوم
٢٤٤. من لا يحضره الفقيه / ابن بابويه القمي / دار صعب بيروت / ١٤٠١هـ.
٢٤٥. من لا يحضره الفقيه / ابن بابويه قمي / تصحيح وتعليق علي أكبر غفاري / انتشارات جماعة المدرسين در حوزه قم / چاپ دوم ١٤٠٤هـ.
٢٤٦. المناقب مازندراني / چ مؤسسة العلامة نشر قم ١٣٧٩هـ.
٢٤٧. المنتظم في تاريخ الامم والملوك - ابي الفرج عبد الرحمن بن الجوزي / تحقيق: محمد عطا ومصطفى عطا / دار الكتب العلمية / چاپ اول / ١٤١٢هـ.

٢٤٨. المنتقى من المنهاج - حافظ محمد بن عثمان الذهبي آن را خلاصه کرده است - با
تعلیق محب الدین خطیب / بدون ناشر و تاریخ و شماره.
٢٤٩. منتهی المقال - أبي علي محمد بن إسماعيل مازندراني / مؤسسة آل البيت بيروت /
بدون شماره چاپ ١٤١٩ هـ.
٢٥٠. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة / مؤسسة الوفاء بيروت.
٢٥١. منهاج السنة النبوية - ابن تيمية / تحقيق محمد رشاد سالم / ناشر کتابخانه ابن
تيمية قاهرة / چاپ دوم ١٤٠٩ هـ.
٢٥٢. المنهاج أو المرجعية القرآنية - محمد الياسري - خطی.
٢٥٣. منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد - عثمان علي حسن / کتابخانه الرشد -
رياض / اول / ١٤١٢ هـ.
٢٥٤. منهج الجدل والمناظرة في تقرير مسائل الاعتقاد - د. عثمان علي حسن - دار أشييلية
رياض - چاپ اول - ١٤٢٠ هـ.
٢٥٥. المهدي المنتظر / د. عبد العليم بستوي / کتابخانه المكية ودار ابن حزم / چاپ اول
١٤٢٠ هـ.
٢٥٦. الموافقات في أصول الشريعة - إبراهيم بن موسى شاطبي / تعلیق الدرّاز / دار
المعرفة بيروت.
٢٥٧. موسوعة الإجماع / سعدي أبو جيب / دار الفكر دمشق / چاپ سوم ١٤١٨ هـ.
٢٥٨. موسوعة الأديان - مجموعة پژوهشگران / دار النفائس بيروت / چاپ اول
١٤٢٢ هـ.
٢٥٩. الموسوعة القرآنية - إسماعيل آل إسحاق خوئيني - خطی.

٢٦٠. الموسوعة الميسرة في الأديان والمذاهب المعاصرة / تدوين ندوة العالمية للشباب الإسلامي / به سرپرستی مانع الجهني / ناشر الندوة العالمية للشباب الإسلامي در رياض چاپ چهارم ١٤٢٠هـ.
٢٦١. موسوعة عالم القرآن خوئيني - خطي.
٢٦٢. موقف ابن تيمية من الأشاعرة - عبد الرحمن محمود / كتابخانه الرشد رياض / چاپ اول ١٤١٥هـ.
٢٦٣. موقف المتكلمين من الاستدلال بنصوص الكتاب والسنة / سليمان الغصن / دار العاصمة رياض / چاپ اول ١٤١٦هـ.
٢٦٤. ميزان الاعتدال - حافظ محمد بن عثمان ذهبي / دار المعرفة بيروت / بدون شماره و تاريخ چاپ.
٢٦٥. النبوات / أبو العباس بن تيمية / تحقيق محمد عبد الرحمن عوض / دار الكتاب العراقي بيروت / چاپ اول ١٤٠٥هـ.
٢٦٦. الندوة "سلسلة ندوات وأسئلة - محمد حسين فضل الله / دار الملاك.
٢٦٧. نظم المتناثر من الحديث المتواتر / أبي عبد الله محمد بن جعفر كتاني / دار الكتب السلفية مصر / چاپ دوم / بدون تاريخ
٢٦٨. نقض التأسيس - شيخ الاسلام أحمد بن تيمية / تحقيق محمد بن قاسم / چاپخانه الحكومة درمكة / چاپ اول ١٣٩١هـ.
٢٦٩. نقض الوشيعة أو الشيعة بين الحقائق والأوهام - محسن الأمين سالي / دار الغدير بيروت / چاپ اول ١٤٢٢هـ.
٢٧٠. النهاية في غريب الحديث والأثر / أبي السعادات المبارك بن محمد بن الأثير / تحقيق طاهر الزاوي ومحمود الطناحي / كتابخانه العلمية بيروت / بدون تاريخ و شماره.
٢٧١. نهج البلاغة / جمع آوری شريف مرتضى همراه با شرح محمد عبده / مؤسسة

المعارف بیروت / ١٩٩٦ هـ.

٢٧٢. نواقض الإیمان القولية والعملية لعبدالعزیز آل عبداللطیف / دار الوطن ریاض / چاپ اول ١٤١٤ هـ.

٢٧٣. نیل الأوطار - محمد بن علی شوکانی / تحقیق طه عبدالرؤوف ومصطفیٰ هواری / کتابخانه المعارف ریاض بدون شماره یا تاریخ چاپ

٢٧٤. هجر العلم ومعاقله فی الیمن - قاضی إسماعیل أکوع / دار الفکر المعاصر بیروت، و دار الفکر دمشق / چاپ اول ١٤١٦ هـ.

٢٧٥. أساس التقدیس / تحقیق أحمد حجازی / ناشر کتابخانه دانشکده های الأزهریة، ١٤٠٦ هـ.

٢٧٦. الوحدة الإسلامية بین الأخذ والرد (درضمن مجموع السنة).

٢٧٧. وسائل الشیعة إلى تحقیق مسائل الشریعة - محمد بن حسن سالی / تحقیق عبدالرحیم شیرازی / دار إحياء التراث العربی بیروت / چاپ پنجم ١٤٠٣ هـ.

٢٧٨. وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان - أحمد بن محمد بن خلکان - دار صادر بیروت بدون تاریخ و شماره چاپ.

٢٧٩. الولاية التكوينية بین الكتاب والسنة - هشام شری سالی / دار الهادي بیروت / چاپ اول ١٤٢٠ هـ.

٢٨٠. یا شیعة العلم استيقظوا - موسی موسوی / بدون ناشر و شماره یا تاریخ.